

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232895

UNIVERSAL
LIBRARY

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر خلاصه دود مان سلاطین خلد مکان - و زبده ثمر شجر
 گلشن سلطنت امیر تیمور صاحب قران - زببندۀ افسرو
 اورنگ ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر
 عالمگیر پادشاه غازی که بواسطه یازدهم با میر تیمور میرسد
 اگر بتذکار محامد پادشاه عدالت اساس حق شناس دپی پرور ابوالمظفر
 محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی پردازن
 و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعه کلمات صوری و معنوی
 از علم باعمل و شجاعت باتدبیر و زهد و اتقا بزبان قلم دهد از سرشته
 اختصار دور می افتد اما کلمه چند خالی از تصنع عبارت باحاطه
 تحریر می آرد - اولاً از ابتدای نشو و نمای ایام شباب اجتناب
 ز ارتکاب کبائر بمرتبه می نمودند که تا انقضای روزگار حیات
 باوجود مشغله جهانداري و سلطنت مملکت و سیم هندوستان عشرت
 شان چشم و دل و گوش و زبان را بلذت هیچ حرام و هیچ کبیره
 نیالود و سواي بعضي امور لایدي سلطنت که در حق وارثان ملک
 و مقدمات ملک داری و ملک گیری اهم ست و کمتری از فرمان

روایان سلف از آنها ضبط خود توانستند نمود و در اجرای احکام اسلام و تقویت دین متعین مکه‌دی و تبعیت اوامر و مناهي الهی چنان تقید بکار می برد که صیت نیکنامی دین پروری او گوش پندنیوش سلاطین هفت اقلیم را سالیده و آثار شجاعت او که در ایام شاه زادگی در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگی که با فیل دیونژاد مست جنگی بظهور آمده و بر صفت روزگار یادگار مانده بگذارش در آمده و محارباتیکه در زمان شورش عارضه اعلی حضرت که در یک سال چنان چهار پنج جنگ باچنین فهنگان دریای غیرت که هر یکی شیر بیدش شجاعت و تهوری خاندان امیر تیمور صاحب قران بودند نمودن و باوجود مکر مغلوب گردیدن افواج ظفر امواج از جا در نیامدن و استقامت ورزیدن و دل و تدبیر فباختن و با جمعیت معدود خصم غالب آمده را از جا برداشتن و در عین تفرقه معرکه رزم سر رشته بزم تردد از دست ندادن بجزر تاییدات و فضل ایزد متعال حمل بر چه توان نمود * بیت *

دل روشنش آگه از کار ملک * عیان نزد او جمله اسرار ملک
 بآهن رسد گرز عدلش خبر * بپای درخت آب گردد تبر
 کند سیل اگر خانه را خراب * شود زهره ابر از بیم آب

باقی ذکر حسن اخلاق آن پادشاه داد گر عالم ستان را بر محل موقوف داشته بتحریر اصل مطلب می پردازد *

اگرچه خلاصه سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جاه بتذکار آوردن آب دریا بکوزه پیمودن است خصوص احوال چهل سال اواخر که مورخان از تسطیر آن ممنوع گشته برشته بیان نکشیده اند

بحریت بی پایان اما راقم حروف بقدر مقدار دست و پا زده بعد تفهیش تمام و تفحص تام بعضی مقدمات و واقعات قابل تحریر که از السنه کهن سالان ثقه مسموع نموده و از اهل دفتر و واقعه نگار کل تحقیق کرده و درین مدت برای العین مشاهده نموده بدستور خوشه چینان بی بضاعت از صد یکی بزبان خامه میدهد -

نزد سخن سنجان گنج معانی و مطالعه کنندگان دانش پژوه عیب پوش التماس دارند که اگر بسبب زنجیره بند سر رشته سوانح بدست نیامدن در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد یا از روی تاریخ دیگر در مقدمات جزئی اختلاف بنظر آید چون در کتب معتبر سیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت می باشد معذور دارند *

ولادت باسعادت او در سنه هزار و بیست و هشت در مقام دهود که سرحد صوبه احمد آباد و مالواست واقع شده تاریخ ولادتش آفتاب عالم تاب یافته اند - در ایامی که آن زبده دودمان صاحب قران صوبه دار دکن بود بعد فراغ مهم حیدر آباد چنانچه در ذکر سلطنت اعلی حضرت باحاطه بیان در آمده در سنه هزار و شصت و شش هجری مطابق سال سی از جلوس اعلی حضرت که من بعد بفردوس آشیانی و آنچه بتقاضای مکن در تنگنای عبارت گنجد بزبان قلم جاری خواهد گردید بهم بلیچاپور مامور گردید - بعد ترددات نمایان که قلعه بیدر و صوبه احمد آباد و قلعه کلیانی را بتصرف والا در آورده بصوبه ظفر آباد (۱) مسمی ساختند -

بعده بتسخیر قلعه بیجاپور کمر عزیمت بسته آنچه سعی بهادرانه
و تودر رستمیه دران محاصره بظهور آوردند بتحریر تفصیل آن پرداختن
از سر رشته سخن دور افتادن است - حاصل کلام بعد ازان که مورچال
بیای قلعه رسانده کلر بر محصوران قنک آورد و مفتوح گردیدن آن
بامروز فردا رسید و عادل شاه بجان امان خواسته التماس مصالحه
بمیان آورد خبر موحدش از نوشتجات حضور بوضوح بدست
خلاصه کلام آنکه فردوس آشیانی را هفتم ذی حجه سنه هزار
و شصت و هفت هجری عارضه بدئی روداد و امتداد مرض
بحبس بول انجامید و این معنی باعث اختلال ملک و حال
وعایا و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید - و دارا شکوه که
ولیعهد مستقل خود را می گرفت و درایام صحت نیز زمام
اختیار ملک رانی بدست او بود و بتقلید ملحدان صوفی
مشروب تصوف را بد نام ساخته کفر و اسلام را برادر توام خوانده
رسالها درین باب بآب و تاب تالیف نموده با برهمنان و گسائیان دم
موافقت و موافعت میزد - درین وقت فرصت را غنیمت دانسته
اختیار امور سلطنت بکف اقتدار خود در آورده از وکلا مچلکلی
عدم تحریر وقائع در بار گرفته راه تودر قاصدان و مستقران بنگاله
و احمد آباد و دکن را مسدود ساخت و چون در همه صوبجاب
اخبار شرر بار خلیل افزای مذکوره بدآک چوکی زبان انتشار
یافت تفاوت تام در اطاعت امیران و زمینداران عمده و رعایای
مالگذار و مفسد پیشگل واقع طلب راه یافت - و فتنه جویان
هر گوشه و اطراف و هنگامه طلبان هر صوبه و اکناف سر

بفساد بر داشتند - چون خبر بمحمد شجاع صوبه دار بنگاله رسید و محمد مراد بخش در احمد آباد برین هنگامه اطلاع یافت هر دو بهم چشمی همدیگر سکه و خطبه بنام خود نمودند و بدنامی پیش قدمی بغی بر خود سکه زد گردانیدند و شجاع با لشکر عظیم عازم بهار و پتته گردید و صدای کوس مخالفت او بمخالغان بهانه طلب اطراف تا دارالخلافه رسید - و حضرت فردوس آشیانی که با دارا شکوه از ابتدا محبت و الفت بافراط داشتند و اکثر در همه امور بخاطر داری او می کوشیدند درینوقت که از انحراف مزاج بحال خود نماندند زیاده از سابق در استرضای خاطر و قبول التماس او متوجه شدند - و از آنکه دارا شکوه از جوهر ذاتی محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر که من بعد بخلد مکان و آنچه بزبان قلم جاری گردد بگذارش خواهد آمد نظربر ترددات رستمخانه و تدبیرات حکیمانه متوهم می بود پادشاه را بانواع دلائل فهمانده برین آورد که ابتداءً امروای نامدار صاحب فوج که همراه خلد مکان برای تسخیر بیجاپور مامور بودند طلب حضور گردیدند - از انتشار این خبر موحش انصرام و اتمام تسخیر بیجاپور بعهده تعویق افتاد - و خلد مکان ناچار باسکندر عادل شاه بیجاپور دار و مدار نموده بقبول پیشکش کرور روییده نقد و جنس بوعده اقساط مصالحه بمیان آورده از محاصره بیجاپور برخاسته به خجسته بنیاد تشریف آوردند - باز مسموع نمودند که داراشکوه باراده متصرف شدن خزانه فردوس آشیانی را از دارالخلافه شاه جهان آباد بمستقر الخلافه اکبر آباد آورد و چهارم ربیع الاول سنه هزار و شصت و هشت (۱۰۶۸) راجه چیسنگه را با چند امیر

دیگر و فوج سنگین بسرداری سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین نمود - چون راجه بطریق هراول نزدیک بنارس رسید محمد شجاع هم با شجاعان لشکر خود مستعد پیکار گشته کشتیها را بتصرف خود در آورده متوجه مقابله و کارزار راجه گردیده بفاصله یک و نیم کوه فرود آمد - راجه روز دوم بعدم شهرت جنگ و اشتها تبدیل مکان ازان مقام سوار شده قبل از طلوع نیر اعظم که هنوز محمد شجاع در خواب غفلت و نشأ آلوده خمار ووشینه بود جلو ریز رسیده بقتال و جدال پرداخت - و آن نا تجربه کار بیخبر خبردار گشته وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود سراسیمه و ار خود را با خدمه محل و همراهان خاص بنواره رسانده سوار کشتی شده راه فرار اختیار نمود و تمام اردو مع خزانه و فیلان و توپخانه و گارخانجات بعد غارت و تاراج بتصرف راجه جیسنگه آمد - و محمد شجاع از صدمات فوج پادشاهی تا بنگاله بندنگرید - و آن ولایت بتصرف منصوبان دارا شکوه در آمد - و جمعی از نوکران و همراهان نامی شجاع که دستگیر گشته بودند راجه باکبر آباک روانه نمود - دارا شکوه آنها را تشهیر داده بعضی را مقتول ساخت و جمعی را قطع ید فرمود - و نیز خبر رسید که در همان ایام که سلیمان شکوه مع راجه بر سر محمد شجاع مقرر گردیده بود مهاراجه جسونت را با قاسم خان و توپخانه حضور و چند هزار سوار و توپخانه خود و چند امیر نامی دیگر بر سر راه احمد آباک و دکن روانه ساخته مقرر نمود که بعد تحقیق خبر اگر محمد مراد بخش از احمد آباک در حرکت سبقت نماید قاسم خان با چند امیر نامی و توپخانه باستقبال او

شتابند - و بعد خبر حرکت پادشاه زاده از دکن مهاراجه جسونت
 بتقاضای وقت بعمل آرد - و در صورتیکه محمد اوزنگ زیب در حرکت
 از دکن سبقت نماید مهاراجه با قاسم خان و همه بندهای پادشاهی
 امر را او بگیرند و باتفاق بمقائله پردازند - و تمام صوبه مالوارا دارا شکوه
 در اقطاع خود مقرر نمود تا منصوبان او بامید خزانه آنجا که زر
 همه محالات آن صوبه را در تنخواه آنها مقرر ساخت بخاطر جمععی
 بدل و جان محمد و معادن همدیگر گشته گرد آوری سپاه و مصالح
 جنگ آنچه مطلوب گردد توانند نمود - نیز مسموع گردید که عیسی
 بیگ وکیل خلد مکان را مقید ساخته خانه او را ضبط نمودند - و معا
 از اخبار احمد آباد بوضوح پیوست که محمد مراد بخش سکه و
 خطبه بنام خود نموده خواجه شهباز خواجه سرا را با فوج و مصالح
 قلعه گیری برای تسخیر قلعه بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت -
 و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه
 و دواندن نقب و پراندن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تجار
 را جمع ساخته پانزده لک روپیه بطریق دست گردان طلب نمودند -
 بعد قیل و قال بسیار حاجی محمد زاهد و پیر جی که از عمد
 تجار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک روپیه
 عوض همه تجار داده تمسک بمهر محمد مراد بخش و ضامن
 خواجه شهباز نوشته گرفتند - و در همان روزها علی نقی نام که دیوان
 و مشیر محمد مراد بخش بود و با او یکی از خواجه سرایان مقرب
 عداوت همچشمی داشت و علی نقی با وجود کمال دیانت و سلوک
 در نسق ملک و اجرای سیاست چنان شدید بود که باندک

تقصیری که از کسی مشاهده می نمود حکم به برآوردن زهره او می فرمود - قضا را فقیری را دران ایام بتهمت دزدی مقید ساخته نزد علی نقی آوردند حکم زهره بر آوردن او بدون تحقیق فرمود که زهره او بر آوردند - فقیر دران حالت رو بآسمان نموده گفت که مرا ناحق میکشی امید دارم که تو هم بتهمت همین بلیه گرفتار گردی - با این همه کمال تدین و رسوخیت او در خدمت محمد مراد بخش همان خواجه سرا یا دیگری از طرف علی نقی نوشته جعلی بمهر و تقلید خط او بنام دارا شکوه بمضمون اراده فاسد درست نموده در موم گرفته بدست قاصد داده چنان تدبیر بکار برد که بدست چوکی داران که در چنان هنگامه برای جست و جوی خطوط و محافظت طرق مقرر می نمایند افتاد - و قبل از طلوع آفتاب نزد محمد مراد بخش آوردند بعد مطالعه آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب آن اجل رسیده بهر حالتی که نشسته باشد فرمود - وقتی سزاوان رسیدند که علی نقی کلاه بر سر نشسته کلام الله تلاوت می نمود - محصلان فرصت تبدیل رخت ندادند - او نیز بسزاوایی اجل بگمان آنکه برای مصلحت امور ملکی طلب داشته اند چنان بتعجیل روانه گردید که در راه رخت دربار پوشیده خود را بهم عنانی ایام موعود رساند - محمد مراد بخش که بغضب و قهر آلود برچهی در دست گرفته برکرسی نشسته بود از علی نقی سوال نمود که شخصی که بازاده نمک حرامی قصد فاسد در باره ولی نعمت خود نماید سزای او چیست علی نقی از آنکه از خیانت خود را پاک می دانست بی باکانه جواب

داد که بسیاست و عقوبت تمام او را بسزا باید رساند - بعد از آن محمد مراد بخش آن خط را بدست علی نقی داد او بمطالعه در آورده نظر بر عقیدت و فدویت خود گستاخانه در جواب گفت آفرین بر مدعی که این را ساخته و افسوس بر عقل و دانائی آن پادشاه که حق سبحانه تعالی سلطنت عطا نموده و این قدر تمییز نداده که از دوست و فدویان خود و مخالفان منافق دولت فرق توانند فرمود - محمد مراد بخش که در دل او ذخیره غبار جا گرفته بود ازین سخن زیاده بر آشفته برچهی که در دست داشت بسینه علی نقی رسانده بخواجه سرای که حاضر بود اشاره بکشتن و اتمام کار پو نمود - و همان لمحّه در همان مکان بحر بهای جان ستان کار او ساختند - و هر همین آوان میر جمله که از حضور قبل از عارضه بدنی فردوس آشیانی برای کومک خلد مکان روانه شده رسیده از راه اخلاص و عقیدت خاص مشیر و رفیق شفیق و همدم بود مصلحت دران دانست که او را برای دفع بدنامی بدستور محبوسان بقلعه دولت آباد گذاشته متوجه مقابله مخالفان دولت گردند - و در عالم تدبیر و رای صائب بمحمد مراد بخش مکرر از روی کمال افراط محبت نامه التیام آمیز نوشتند مبنی بر مبارکباد و تهنیت پادشاهی و دران درج نمودند که مرا بهیچ وجه نلبستگی و آرزوی کار و بار دنیای غدار ناپایدار نیست و سواي اراده طواف بیت الله مراد دیگر منظور نظر نه و در مقابل زیاده سری و بی انصافی برادر بی شکوه هرچه بخاطر آن زنده اخوان رسیده بموقع و بجا بوده و ما را شکر و رفیق بی نفاق و معارف خود دانند اما انساب

آنکه چون پدر بزرگوار هنوز در قید حیات است هر دو برادر باتفاق احرام خدمت پدر بسته بسزای خیره سری آن مست باد و غرور و نخوت و خود رائی آن بد ملت پرداخته اگر مقدور باشد و دیدار مبارک حضرت ولی نعمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه کوشیده عذر تقصیر آن برادر که در عالم اضطرار بی اختیار رو داده از پادشاه حق آگاه خواسته آید والا بعد از فراغ نسق سلطنت و تادیب مخالفان دولت آن برادر ازان برگزیده اخوان رضای کعبه الله حاصل نموده عازم مقصود گردد - باید که تاخیر درین اراده جائز نداشته بافوج شایسته و لشکر آراسته ازان راه بقصد تادیب کافر بی ادب یعنی جسورنت مرحله پیماکردند - و مارا آن طرف آب نرودا رسیده دانند : و فوج دریا موج و توپخانه جهان آشوب که همراہ داریم مصالح فتح خود دانند و کلام الله را کفیل عهد و پیمان هوا خواہ دانسته بوجه من الوجوه وسواس بخاطر راه ندهند - بدین مضمون عهد نامه روانه ساختند و در فکر گرد آوردن لشکر و ترتیب توپخانه بسعی پادشاهانه و تدبیر عاقلانه پرداخته بسکه و خطبه اصلا متوجه نگشته پادشاه زاده محمد معظم را برای حراست خجسته بنیاد نگاهداشته شاه زاده محمد اکبر را که در همان ایام آن نخل نو نهال گلشن سلطنت از کتم عدم در حدیقه آرزو جلوه گر گشته بود باتالیقی خواجه منظور با دیگر پیرگیان حرم در قلعه دولت آباد گذاشتند - و معظم خان عرف میر جمله را که محمد امین خان پسر او در حضور بخشی و نائب وزارت او بود بتقاضای مصلحت و رفع بدنامی براهنمائی او بطریق محبوسان در قلعه فرستادند و غره جمادی الاولی شاه زاده محمد

سلطان را با نجابت خان و جمعی از امرا پیشتر هراول نموده روانه ساختند. و مرشد قلی خان دیوان دکن را که دستور العمل او دران ملک تا انقضای روزگار از جمله کار نامه‌های وزرا یادگار خواهد ماند نظر بر جوهر شجاعت و جانفشانی او که ضمیمه کاردانی ملکی و مالی داشت دیوان خود نمودند - و آخر خدمت میر آتشی نیز باو هم پیوسته در رکاب همراه گرفتند - پیشتر از امرای کارزار دیده آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها پراختن از سر رشته سخن دور افتادن است سعادت اندوز رفاقت گشتند - و دوازدهم شهر مذکور خود عازم دارالسرور گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور گردیدند - گویند که در برهانپور زبده اقطاب زمان حضرت شیخ برهان قدس مره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکنی بازادت باطنی خواهش دیدن آن پیرو حق نموده پیغام اراده ملاقات بمیان آوردند ماذون نگردیدند بعد تسلق تام رضای شیخ حاصل نموده همراه شیخ نظام نام که از مقرران محرم و میانجی ملاقات بود جریده بدیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند شیخ در جواب فرمودند که از فاتحه ما فقیران چه حاصل شما که پادشاه اید فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم برفاقت شما مصاف بدعا و فاتحه بر می داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت انجام زبان بمبارکباد مرده سلطنت کشود و بعد از فراغ فاتحه چند کلمه نصائح بر زبان شیخ جاری گردید و تدرک داده وداع نمودند و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور مقام نموده بیست و پنجم جمادی الاخری محمد طاهر مشهدی را

مخاطب بوزیر خان ساخته برای بانو بست صوبه برهانپور گاه
داشته رایت ظفر آیت طرف دار الخلافت برافراشتند - و همان روز اثر
فعال همایون مآل ظاهر شد که عیسی بیگ وکیل را که دارا شکوه مقید
ساخته بود و اعلیٰ حضرت او را مرخص و مطلق العنان گردانده
بودند بطریق یلغار خود را رسانده ملازمت نمود و بر حقیقت رسیدن
مহারاجه جسونت و قاسم خان باجین مفصل اطلاع داد - چون
تاراج زده آمده بود برای سرانجام او ده هزار روپیه انعام نمودند -
و دو سه منزل که طی مراحل فرمودند بعرض رسید که شاه نواز خان
صفوی که یک صبیغه او بخلد مکانی و صبیغه دویم بمراک بخش
منسوب بود در برهانپور مانده و اراده رفاقت ندارد - شاه زاده محمد
سلطان را با شیخ میر امر نمودند که به برهانپور رفته او را در قلعه
ارک محبوس سازد و در هر منزل بنوکراں روشناس و کار طلب اضافه
و خطاب عنایت می فرمودند - هفتم رجب از آب نر بدا عبور واقع
شد محمد مراک بخش که بعد رسیدن عهد نامه محبت آمیز از احمد
آباد بر آمده بود بیستم رجب در دیپال پور رسیده ملاقات نمود
و از هر دو طرف گرمی اتحاد و واد و رسمیات تواضعات و ضیافت
بمیان آمد و از سر نو عهد و قرار بکفالت یمین کلام الله بمیان آوردند -
میرزا محمد مشهدی را خطاب اصالت خان و عطای نقاره و میر
شمس الدین بنی مختار را خطاب مختار خان عطا فرمودند و سید
عبد الرحمن و اند سید عبد الوهاب خاندیسی را مخاطب به سید
دلور خان ساخته با جمعی دیگر امرای عقیدت کیش همراه سواری
خاص حکم نمودند - چون بزم معبرهای آب و گذرهای خشکی

چنان بزد و بست شده بود که باد و آب را بلیکم تردد عبور متعذر می نمود تا رسیدن رایت ظفر آیت هفت گروهی اجین مهاراجه جسونت را از رسیدن فوج دریا موج هردو برادر خبر واقعی نمی رسید مگر آنکه بعد عبور از گذر اکبر پور راجه شیورام کور قلعه دار ماند و آگاهی یافته مجمل بمهاراجه نوشته اطلاع داده بود - و قاسم خان که در شهرت بر آمدن مراد بخش از احمد آباء باستقبال شتافت چون محمد مراد بخش راه راست بتفاوت نهیجده کروه گذاشته خود را بخلد مکان رساند قاسم خان مایوس گشته مراجعت نمود - و مردم دارا شکوه که در قلعه و نواح دهار بودند از مشاهده لشکر عدو مال هردو برادر فرار نموده بمهاراجه پیوستند - و راجه مع قاسم خان از آوازه تزلزل افزای موکب ظفر پیکر از مکان خود یک منزل استقبال نموده بتفاوت یک و نیم کروه فرود آمد - خلد مکان کب نام برهمن را که در شعر هندی و زبان آری شهرت داشت نزد مهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصد ملازمت و عبادت حضرت ولی نعمت و مرشد و قبله دو جهان است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و اراده مخالفت و جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت همگامی حاصل نماید والا از سر راه گذار اختیار کرده باعث فتنه و خونریزی بندهای خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم اعلی حضرت را دست آویز عدم قبول پیغام ساخته جواب ناصواب فرستاد - و روز دیگر هردو طرف در ترتیب فوج پرداختند ازین طرف بعد آراستن تراختاکه خصم سوز و آرایش فیلان کوه پیکر

هراولي بنام شاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده نجات خان را
 باجمعي از امرای رزم آزمای مصاف دیده همراه شاه زاده مع فیلان
 کوه شکوه تعیین نمودند - ذوالفقار خان عرف محمد بیگ را با چندی
 از بهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلی خان را مع توپخانه
 پیشاهنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سرداران
 خود طرف برنغار صف آرا گردید - و فوج شاه زاده محمد اعظم را
 با بعضی دلاوران کارزار دیده طرف جرنغار مقرر نمودند - بهمین
 دستور فوج یلتمش و چنداول و جابجا از امرای جان نثار دلیران
 شیرشکار که اگر بتعداد و توضیح اسم هرایک پردازد سر رشته اختصار
 بطول کلام منجر میگردد معرکه آرا گشتند - و خود بهمعنائی فتح و
 نصرت بر فیل گردون شکوه سوار شده با جمعی از امرای رزم آزمای
 کارزار دیده بافر فریدون و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و ازان طرف
 مهاراجه جسونت نیز بآراستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول
 ساخته دیگر امیران کار طلب مبارز پیشه را عقب توپخانه عظیم
 پادشاهی و دارا شکوه جا داد - و فوج میمنه و میسر و یلتمش
 آراسته فیلان مست جنگی کوه صولت غرق آهن را پیشاهنگ
 هرد و فوج و سردار علحدده ساخته خود با چند هزار راجپوت
 جهالت کیش رزم جو در قول استاده صف آرا گردید - و بیست و
 دوم رجب روز جمعه سنه مذکور هرد و لشکر مستانه وار بمعرکه
 کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بداروغه توپخانه حکم
 نمودند که به پیغام بانهای آتش فشان و گولهای توپ صف ربا که
 مقدمه شعله افروزی بزم رزم است مبارزان صف شکن را گرم داروگیر

ساختند - و هر ساعت زائره قتال و جدال شعله افروز می گردید تا کار بتیروسنان جان ستان رساندند - از جمله دلاوران جابباز چه سرهایی سران نامدار که از تن جدا نگردیدند و از ضرب شمشیر آبدار و خنجر سینه گذار چه بهادران که از خانه زمین بر زمین نا رسیده جان بجان آفرین نسپردند - راجپوتان جنگ جو و کافر کیشان تند خو که پدر از خون پسر قشقه نیکنامی بجای صندل بر پیشانی کشیدن نشان سرخ روئی می دانست چه دلیربهای بهادرانه که بعمره کارزار بظهور نیاروندند * بیت *

همه سرکش و جاهل و جنگ جو * چوشمشیر آهن دل و سخت روی
ببحر و غابا جملگی همقدم * همه بسته چون موج دامن بهم
خصوص از جمله راجهای نامدار خونخوار مکند سنگه هاره و رتن سنگه
راتهور و ارجم کور و دیال سنگه چهاله (۲) و دیگر راجپوتان بی باک
سفاک رام رام گویان اسپها برداشته دست از جان شسته پروانه
صفت که خود را بر شعله آتش رند بر توپخانه ریختند و از حملهای
پی در پی آنها انتظام توپخانه از هم پاشید - و مرشد قلیخان بعد
تردد نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانید و عرصه بر هراول تدک
گردید و کار بجائی کشید که ذولفقار خان بدستور ناموس پرستان
با نام و ننگ پا در معرکه جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان
چون دید که کار از دست رفته باین بهادران جان نثار خود را از
فیل انداخته برفاوت چند از تهور پیشگان عقیدت کیش پیاده

قدم پیدش گذاشته کار زار رستمانه نموده زخم کاری برداشته سد راه سیلاب بالای آن بدکیشان کافرکیش گردید و داد مردانگی میداد تا کومک فوج یلتمش بدو رسید و صدای دار و گیر از عرصه زمین بر چرخ برین پیچید - و پادشاه زاده محمد سلطان و نجابت خان با همراهان بدفع آن ضلالت کیدشان پرداخته چون کوه وقار از جا در نیامدند - و غلبه راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ میرخوافی و صف شکن خان و مرتضی خان نیز خود را رسانده بکمرگاه مخالفان زدند اما هرچند که تردد و جانفشانی بظهور آوردند گرد ارباب کفار را بشمشیر آبدار فرونشاندن نتوانستند - شاه تهمتن چون آن جلالت و کوشش هر دو گروه مشاهده نمود فیل سواری خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پیدش بردند و به پشت گرمی همت و توجه رایت ظفر آیت آن خسرو عدو مال هر لحظه اثر غلبه بر مغلوبان میدان دین ظاهر شدن گرفت - و نسیم فتح و فیروزی دم بدم می وزید - و راجپوت بی شمار علف تیغ و هدف تیرو سنان مبارزان گردید

زیس راجپوتان پرکار جنگ * گذشتند از جان بناموس و ندگ فتاد آنقدر کشته دکار زار * که شد بسته راه گذر بر سوار از خون رخسار و بدن دلداران صحنه روی زمین را سرخ روی تازه بر روی کار آمد و برای طپور و وحوش آن قطعه زمین از گوشت کشتگان هر دو طرف ذخیره طعمه ساها آماده گردید مع هذا راجپوتیه دست از یراق کوتاه نموده پای ثبات از پای جهالت بر نمی داشتند - درین ضمن محمد مراد بخش از طرف برنغار با فوج

خونخوار خود بر بنگاه مهراجه جسونت تاخته بغارت و تاراج پرداخت و در اینجا محاربه عظیم با راجپوتان و خیم رودان و جمعی مثل دیدی سنگه و برسوجی و مالوجی و غیره که با هشت نه هزار سوار برای خراست بنگاه مانده بودند بعد مقابل و مقاتله که داد مردانگی از آنها بظهور آمد و مکرر خود را بفیل محمد مراد بخش رساندند بیدستری از آنها رخت هستی خویش بباک فدا دادند مگر دیدی سنگه که خود را از شجاعان مدبر آن قوم می گرفت نظر بر عاقبت بینی و پاس آبروی ناموس بدر صلح زده از اسب غرور پیاده شده مثل زنهاریان خود را بخدمت محمد مراد بخش رسانده فریاد الامان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان خواسته مامون گردید - و دیگر تردی که از آن نتیجه بدمان تیموری در رکاب ظفر انتساب برادر والا قدر بظهور آمده بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد - حاصل کلام از ضرب شمشیر و دمانه حملهای صف ربای پیاپی آن بهادر شیر شکار م کند سنگه هار و سجان سنگه سودیه و رتن سنگه راتهور و ارجن کور و دیپال داس جهاله (۳) و موهن سنگه هار از پا درآمدند و تزلزل تمام و تفرقه تام بحال آن جماعه بد انجام راه یافت - و از راجپوتان بد نهاد پشته پشته کشته هر طرف افتاد و ساعت بساعت تاریکی غلبه کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردد تا آنکه

(۳) این همان شخص است که نامش در صفحه ۱۵ سطر ۱۲ مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اما در بعض نسخه جهاله و در بعض نسخه جهاله نوشته *

خوف و هراس عظیم در دل جسونت و خیم جاگرفت و برخلاف دستور راجه‌هایی نامدار عار فرار از معرکه کار زار بر خود هموار نموده این بدنامی دائمی را بر خویش پسندیده از طعن همچشمان ناندیشیده قبل از آنکه فوج همراه او عزیمت نماید بجای قشقه مندل سرخ و سفید خط نیل سیاه بر پیشانی خود کشیده عنان عزیمت و فرار از صف قتال تافته راه طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خان و دیگر نوکران پادشاهی و فوج سرداران خانگی دارا شکوه نیز ناچار برفاقت سر فوج فرار نموده هر یکی بطرفی شتافت - و از طرف صاحب افسر و اورنگ صدای شادیانه فتح و فیروزی بلند آوازه گردید و مجموع توپخانه و فیلان مع خزانه و قطار قطار اشتران راستوارن پراز بار و تمام کارخانه پادشاهی و دارا شکوه بعد حادثه تاراج و تصرف بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد

• بیت •

دلیران چو فارغ ز هیچجا شدند • بقاراج بنگاه اعدا شدند

زدشمن کسی بخت آگریار داشت • همی سربدر برد و سامان گذاشت بدست اندر آمد بسی بادپا • ز خون جمله رادست و پاکرحنا در عالم گیرنامه مندرج است فرامیذی که بعد این فتح از طرف عالمگیر پادشاه بنام حکام بیجا پور و حیدر آباد صادر شده دران بزبان قلم داده بودند که شش هزار کس مقتول از لشکر مغلوب با جمعی از سرداران باحاطه شمار در آمدند و ازین طرف سوای مرشد قلیخان دیگری بکار نیامد - و قوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمه‌هایی نمایان برداشته از مرهم لطف و انعام التیام پذیرفتند و هر دو برادر بمبارکباد همدیگر رطب اللسان گشتند - و شاه زاده‌های والانب و امرا تسلیمات تهنیت بجا

آوردند - پانزده هزار اشرفی بطریق مرهم بها برای همراهان محمد مراد بخش مع چهار فیل باساز نقره و حوضه طلا و قدری جواهر و مرصع آلات و آلاتی آبدار در جلدوی تردد نمایان محمد مراد بخش فرستادند آری گفته اند *

همین تا برآید به تدبیر کار * مدارای دشمن به از کارزار محمد سلطان را اضافه پنجهزاری مرحمت نمودند و نجابت خان را بخطاب خان خانان و عطای لک روپیه خورسند ساختند و ملتفت خان را مخاطب باعظم خان ساخته بعطای خدمت دیوانی از انتقال مرشد قلی خان و نقاره و دیگر عنایات سر بلندی دادند و مدبر الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطای اضافه نمایان و انواع مرهم لطف و احسان تسلی بخش گردیدند - بهمین دستور در مراتب منصب اکثر همراهان افزودند - و بیادشاه زاده محمد سلطان و دیگر امرا که بعطای اضافه و خطاب و نقد کامیاب میگردیدند می فرمودند که نزد محمد مراد بخش رفته تسلیمات بجا آرند - بخواخته کلان خوانی که خالوی محرراوراق می شد اصالة دیوانی اجین که بدار الفتح موسوم ساختند و نیابة صوبه داری از طرف شاه زاده عطا فرموده حکم نمودند که آنچه از مصالح نقدی و جنسی مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود که اولاً اراده غلام این ست که از رکاب سعادت جدا نگشته در جرگه فدویان جان نثار باشد و در صورت اطاعت امر کدام وقت التماس و درخواست مصالح و کومک است تا جان و مال دارم نثار کار مرشد و قبله و جهان نمودن سعادت خود خراهم دانست بعد ازین التماس بخطاب کفایت

خان و عطای خلعت و اسب و فیل و فخر ساختند - و عالم سنگ را که زمیندار عمده آن ضلع بود بخطاب راجئی و عطای خلعت فیل و شمشیر و جمدهر و کمر مرصع و جیغه و دكدكي و گوشوار در زمره حلقه بگوشان در آورده همراه کفایت خان تعینات فرمودند و بیست و هفتم رجب از کنار دارالفتم اجین کوچ فرموده به بیست و هشت کوچ در سرحد گوالیار مضروب خیام نمودند - نصرت خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افزائی بخشیدند - چون از طرف دارا شکوه احتیاط معبرهائی آب بعمل نیامده بود به صف شکن خان داروغگی توپخانه عطا فرموده حکم نمودند که با ذوالفقار خان سپه سالار و توپخانه بطریق استعجال از گذر بهدوریه عبور نماید - غره رمضان المبارک لشکر ظفر قرین از آب چنبل عبور نمود و خود روز دوم آن از آب گذشتند *

چند کلمه از وقایع در بار اعالی حضرت آنکه چون هوای گرم اکبر آباد بمزاج پادشاه موافقت نمی نمود و پاره صحت یافته بودند متوجه دارا خلافت شدند دارا شکوه که در ابتدا ازین حرکت مانع بود و مصلحت نمیداد خبر هزیمت مهاراجه شنیده سراسیمه گشته چون هوش باختن بالاحاج و لجاجت پدر بزرگوار را رنجنده از مابین راه مستقر اخلافت برگردانید و خود در کمال اضطراب تهیه پیکار گرفته با همه امهوان نامدار رکاب بادشاهی و قدیمی و جدیدی خود که از شصت هزار سوار تجاوز می نمود مع جمعیت توپخانه جهان آشوب روانه گردید - از فیلان گردون هیکل مست جنگی که دشت و صحرائی سبز را سیاه نموده بوه

چه تعداد نماید : چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهنمونى معظم خان دانسته محمد امین خان پسر او را در حضور تنقید ساخته بر خانه او چوکی نشانده بر آمد اعلیٰ حضرت که در فکر اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند او را بعد از چند روز خلص نمودند - گویند فردوس آشیانی دارا شکوه را مکرر مانع بر آمدن گردیده گفتند از رفتن تو زیاده سادۀ ستیزه و خیره ساختن هر دو برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن بازاده صلح و فهماندن هر دو گوهر درج سلطنت نموده حکم پدش خانه بیرون زدن فرمودند دارا شکوه راضی نشده بهمزیانی و همدمی خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد - و نیز روایت نمایند که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن و احمد آباد با هم ملحق نگردیده بودند اعلیٰ حضرت خود قصد بر آمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مکرر کنکایش آن درمیان آوردند خان جهان که خالوی خلد مکن می شد و اخلاص ته دلی بمحمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتی و رشد و مشاهده اوج طالع او بتقاضای وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظن طرف داری خان جهان برده مغضوب ساخته سرعصا بر سینه او رسانده در سه روز از مجرا ممنوع نموده باز مهر بانی فرموده بتجدید که پای کنکایش بر آمدن خود بمیان آوردند همان مصلحت سابق داد و آخر کار نصد پادشاه با وجود بیرون زدن پیشخانه فائده نداد - و دارا شکوه

شانزدهم شعبان خلیل الله خان را با قباد خان و رام سنگه و غیره
 بندهای پادشاهی و ملازمان خود بطریق هراولی رخصت نمود
 که به دهولپور رفته اقامت ورزند و گذرهای آب چنبل را بضبط
 در آرند و خود برون شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ شجاع
 برگشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضی سرانجام سفر
 نیز بایست نمود توقف ورزید - چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ
 بکوچ متوجه استقبال و قتال هر دو برادر گردیده ششم رمضان المبارک
 نزدیک سموگده بتفاوت نیم کوه هر دو لشکر کوه شکوه رسیده مقابل
 هم فرود آمدند و فرستادن فوج برای بستن معبر اصلا فائده نابخشید
 و دارا شکوه در تهیه فوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن
 فیلان مست جنگی کوه پیکر پرداخته روز دیگر سوار شده قدری راه
 پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب دو کوه عرض زمین
 را زیر بار فیلان گردون شکوه و لشکر زیاد از احاطه شمار فرو گرفت
 دران روز که تابش آفتاب ماه خورداد که از گرمی و شدت حدت
 هوای شش جهت آتش می بارید و کمی آب و تابش زره و
 بکتر فولاد پوشان علاوه آن گردید چندین کوه پیکر بخاک هلاک افتادند -
 و محمد اورنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما صرجه
 در تیز جلوئی و سبقت در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس
 استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف می کشیدند چون ازان
 طرف حرکت سواي نمودن محله بظهور نیامد بعد از ادای نماز
 عصر و مغرب در همان مکان نزول فرموده حکم نمودند که تمام
 شب سپاه بهوشیاری و خبرداری شب تار را بصبح امید بسر

آوردند - روز دیگر چون خسرو زرین کلاه آفتاب با تیغ عالمگیر از مطلع مشرق درخشان و نمایان گردید و پادشاه انجم سپاه سر از دریچه افق بر آورد خلد مکن به ترتیب افواج پرداخته ذوالفقار خان وصف شکن خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فیلان کوه پیکر را غرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگی دادند و پادشاه زاده محمد سلطان را با خان خانان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفر خان باره و شجاعت خان و غیره امرای رزم آزما هراول نمودند و فوج پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برنغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم خان و خان زمان خان و مختار خان و جمعی دیگر مبارز پیشگان کارزار دیده را رفیق و معان آن فوج ساختند - و محمد مراد بخش با سرداران نامی خود در جرنغار جا گرفت - و سرداری یلتمش به شیخ میر و سید میر برادر او و شرزه خان با بعضی دلایران جان نثار مقرر فرمودند - و بهادر خان را با پنج سردار کار طلب هراول یلتمش قرار دادند و بهمین دستور جابجا امیران جنگ دیده مبارز پیشه که اگر بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار می ماند تعین نموده جمعی از بهادران عقیدت کیش هر قوم خصوص سید دلور خان خاندیسی که بر تهوری و فدویت خاندان او اعمتاء کلی داشتند و دیگر سادات باره با خون همراکب ساخته شاه زاده محمد اعظم را در حوضه فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج حوضه فیل آسمان شکوه جا گرفته زینت افزای قول و صف آرای فوج دریا موج گردیدند و بهمعنائی توکل و همراکبی فتح و نصرت بدستور شجاعت پیشگان سلف از بسیاری لشکر خصم اندیشه

بخاطر راه نداده مقابل فوج عدوی بیدشکوه قدم پیش گذاشته چون
کوه شکوه معرکه آرا گشتند - و از انطرف نیز داراشکوه بآراستگی لشکر
پرداخته فوجهای هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش و چنداول
آراسته توپخانه جهان آشوب با فیلان کوه شکوه مست جنگی پیش
رو داده با قریب هفتاد هشتاد هزار سوار که در آن روز با او هم‌مرکاب
بودند در وسط روز که آفتاب جهان سوز عالمی را از تب و حرارت یتاب
داشت خود در قول جا گرفته در حالتی که سعادت و اقبال چون سایه
زوال ازو میگریخت و اختر برگشتگی ایام در خانه هبوط و وبال
سیاهی میزد صف آرا گردید - ابتدا بزدن بان آتش فشان و گوله
توپ شرر دار گوش نبرد آز میان هر دو صف گرم ساختند و هر دم
و هر قدم آتش جنگ در معرکه نام و ندگ هر دو طرف شعله افروز
میگردید تا کار بکار زار تیر و سنان جان شکار انجامید و از هر دو طرف
چندین هزار تیر چکر دوز در هوای سینۀ مخالفان بد روز بهروز
در آمد بعد آن کار بتیغ آبدار و خنجر جان گذار و زاغ نول شیرشکار
کشید و زره بهزاران چشم خون از چشم باریدن گرفت • بیت •
سپاه از دور تیغ درهم نهاد • زره دیده از بیم درهم نهاد
دولشکر بصحرا کشیدند فوج • دودریای آتش بر آورد موج
دوفیل از دوسو درخروش آمدند • چودریای آتش بجوش آمدند
سپهر شکوه که هراول به معنای رستم خان دکنی بود با ده دوازده
هزار سوار بر توپخانه محمد اوزنگ زیب بهادر حمله آورده مرد
افغان از صف آتش بار گذشته نزدیک بود که خود را بشاه زاده
محمد سلطان هم اول برساند و تنزل تمام در لشکر هراول رو داد -

درین ضمن بیادری اقبال عدو مال گولۀ از توپخانه دشمن سوز عالمگیر
برفیل پیدشاهنگ رستم خان بهادر فیدروز جنگ خورد و بخاک
هلاک افتاد و ازین صدمۀ فیل انگن ناگهان زهرۀ آن رستم زمان آب
گردید و عذاب جرأت از مقابل هر اول کشید، طرف برنغار که بهادر
خان کوه دران فوج بود رو آورده بکار زار رستمانه پرداخت و بهادر
خان باجمعی از دیگر بهادران کوششهای مردانہ بجا آورد و هوساعت
به رستم خان کومک می رسید و غلبه زیاده می شد تا آنکه بهادر
خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئی برداشت و بسیاری از هردو
طرف کشته و زخمی گردیدند نزدیک - بود که نزول تمام در استقامت
فوج خلد مکان راه یابد درینحالت اسلام خان و سید دلورخان و
دلور خان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ
میر و سید حسین و سیف خان و ممریزخان و عرب بیگ و محمد
صادق باوج یلتمش بمدد سرداران فوج برنغار جلو ریزرسیده
بمقابلۀ رستم خان و دیگر دلوران همراه سپهر شکوۀ پرداختند و صدای
داروگیر دران دشت پرورشت پیچید • • بیت •

برآمد خروشدن گیر و دار • درآمد برنهار ازان روزگار

زخوابان خاک آغشته شد • توگفتی زمین ارغوان کشته شد

درین داروگیر بعد ترددات نمایان و چیقشهای بی پایان که از سید
دلور خان خاندیسی بظهور آمد و چند خانۀ زین را خالی و از
خون دلوران رنگین ساخت از زخملهای پیدایی نقد حیات
در باخت و هادی داد خان نیز جوهر شجاعت و تهوری بکار برده
شرط جانفشانی بتقدیم رساند و سید حسین و سیف خان و ممریز

خان و غروب بیگ و محمد صادق زخم سوخروئی برداشتند - آخر الامر
 رستم خان هزیمت یافت و پای ثبات سپهر شکوه نیز از جا رفت -
 دارا شکوه از مغلوب گردیدن سپهر شکوه و رستم خان اطلاع یافته خود را
 مع فوج قول که از بیست هزار سوار کم نبود بران غول رسانده باظهار
 شجاعت و تهوری از توپخانه خود گذشته مقابل توپخانه و هراول
 پادشاه فتح نصیب رسید - ازین طرف نیز بهادران بزدن بان و گولگ
 توپ و تفنگ و دماهای صف ربای پیاپی چنان بمقابله پرداختند
 که دارا شکوه استقامت نتوانست ورزید عنان عزیمت طرف محمد
 مراد بخش منعطف ساخته جلو ریز خود را مع فوج دریاموج بمقابل
 آن شیر معرکه و غا رسانید و هر دو صف باهم درآمیختند و خلیل الله
 خان که پیش آهنگ فوج خصم بود باتفاق سه چهار هزار ازبک
 گماندار بر فیل محمد مراد بخش ریختند - و از هر دو طرف تیر
 باریدن گرفت و چنان آشوب در لشکر محمد مراد بخش بر پا گردید
 که هول قیامت آشکارا گشت و پای ثبات اکثری از جا رفت و
 نزدیک بود که از صدمات تیر باران و صدمات گرز و سنان رخ فیل
 آن بهادر فیل انگن بر گردد محمد مراد بخش فرمود که زنجیر
 در پای فیل اندازند درین حال راجه رام سنگه که میان راجپوتان
 بتهوری شهرت تام داشت مهره مواردید بیش قیمت بر سر بسته
 رخم زعفرانی با همه همراهان بدعوی پردای پوشیده جلوریز
 خود را بفیل مواری محمد مراد بخش رساند و بی باکانه و
 گستاخانه گفت تو مقابل دارا شکوه هوس پادشاهی در مرداری و
 برچهی طرف محمد مراد بخش انداخت و بر مهاوت بهم پست تمام

هنگ زده گفت که فیل را بنشان آن بهادر شیر صولت حمله
 او را رد نموده چنان تیر جان ستان به پیشانی او رساند که از خانه
 زمین سرنگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن خیره مربی ادب
 بودند بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف
 فیل محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و ارغوان ساختند - اگر
 چه در عالمگیر ناسه درج است که درین حالت خلد مکان خود را
 بمدد برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که دران
 تردد همکاب آن پادشاه زاده والا نژاد بود و زخمهای کمری برداشته
 تا انتهای جنگ رفاقت نمود مسموم گشته و از رویان فک دیگر
 ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن
 خبر و ظاهر شدن غلبه اعدا خواست که خود را بکومک برادر رساند
 شیخ میر صانع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت
 یک گز دو فاخته هم بعمل آمدن صلاح دولت است - حامل کلام رستخیز
 عظیم دران عرصه دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلالت
 نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند • بیت •
 ز بیداد تیغ جدائی فکن • سر از تن جدا ماند و تن از کفن
 راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده بچپقلشهای
 مردانه خود را بقول همایون رساندند - از انجمله راجه روپ منگه
 راتهور از اسب پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از
 جان شسته با شمشیر برهنه برق کردار فوج قول را از هم دریده خود
 را زیر شکم فیل مواری خاصه رسانده به بریدن ریسمان حوضه فیل
 اقدام نمود خلد مکان از جرأت و جلالت او اطلاع یافته از راه انصاف

و جوهر شناسی نخواستند که آن خام طمع بی ناک هلاک تیغ
بهادران گردد فرمودند که تا مقدر زنده دستگیر سازند اما هواخواهان
رکب نظر بر سوی ادب او پاره پاره نمودند - و در همان اوان داروگیر
که بار دیگر رستم خان خود را بمقابله دالوران معرکه نام و ننگ
رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود از حملهای رستمخانه بهادران
رستم زمان که پشت لشکر دارا شکوه از قوی بود باراجه مترو سأل
و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سید فاهر خان و یوسف خان برادر
دلیر خان افغان از پا درآمدند - و رام سنگه و بهیم پسران بدبخت
داس کور و راجه شورام زخمهای کاری برداشتند - دارا شکوه از مشاهده
کشته و زخمی شدن چنان سرداران بانام و نشان متوهم و سراسیمه
مآل کار خود گردیده نمیدانست چه کند درین ضمن صدمه بان
آتش فشان به حوضه فیل او رسید دل و استقلال باخته از بالای فیل
فرود آمده در کمال اضطراب که فرصت کفش پوشیدن نیافته بی یراق
خود را بنسپ رساند - از ملاحظه این اضطراب بیوقت و تبدیل
سواری که سپاه از دور حوضه سواری او را خالی دیدند دل لشکر
نیز بموافقیت سردار از جارفت و در فکر فرار افتادند - و در همان حال
یکی از خواص او که ترکش بر کمر دارا شکوه می بست گول قضا بدو
رسید و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حال
هواخواهان اطراف نیز در کمال سراسیمگی ثبات قدم از دست داده
بعضی متفرق گردیدند و جمعی مصلحت جان بدر بردن ازان معرکه
جان ربا بمیان آوردند - خود نیز از مشاهده متفرق شدن سپاه و
استقلال باختن لشکر نقد حیات مستعار را بترامید سلطنت نسیمه

اختیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که در طریق هزیمت شریک گشتند راه اکبر آباد با هزاران ناامیدی پیش گرفت - و نسیم فتح و فیروززی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانگه تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیمات تهنیت فتح بتقدیم رساندند *

قرین شد بهم این دو فتح غریب * که نصر من الله و فتح قریب پادشاه ظفر نصیب برای شکر و سپاس بیرون از اندازه قیاس از فیل پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمه دارا شکوه آورد چون سوانی خیمه و توپخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود دران خیمه فرود آمده از سر نو زینت انزای آن مکان گشتند و شاهزاده و امرای عقیدت کیش نذر و نثار گذاراندند و به تحسین و آفرین مفتخر گردیدند - چون بر بدن و چهره محمد مراد بخش زخمهای تیر بسیار رسیده بود بمهرهم لطف و دلداری ظاهری او کوشیده جراحان چابک دست را حاضر ساخته سراو بر زانوی شفقت خود گذاشته بعلاج زخمها پرداختند و برای مداوی جراحت اندرون دل آن پادشاه زاده ساده لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین کشاده اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخساره برادر پاک می نمودند - گویند حوضه که محمد مراد بخش بران حوار بود از بسیاری تیر حکم خار پشت بهم رسانده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه آن حوضه در کار خانه دولت خانه قلعه دارا خلافت بطریق یادگلو

و کار نامه تبهوزی آن نتیجه دودمان تیموری تا زمان سلطنت فرخ
صیر که انشاء الله تعالی بتحریر گذارش ماده فساد آن عهد خواهد
پرداخت موجود بود - و پادشاه بیگم همشیره اعیانی محمد اعظم
شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب قران در مقدمه
سرکشی سادات باره آن حوضه مشبک شده را نشان میداد - القصه
از جمله عمدهای خلد مکن خواجه خان دراجه ملاسنده هاره و
غیره ده نفر بکار آمدند - و از آنکه مقابله و مقاتله با محمد مراد
بخش زیاد افتاده بود بیست امیر و نوکر عمده محمد مراد بخش
شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از
غلبه شدت حرارت هوا و گرمی زره و بکتر بچنگ اجل گرفتار گردید
و از لشکر دلرا شکوه سوای عمدها که بزبان خامه داده آنقدر موار
و پیاوه کشته شدند که باحاطه حساب نتوان آورد - و آنچه بمحمد
مراد بخش و هر دو پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای نقد و اضافه
و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مبذول گردید اگر بتحریر
تفصیل آن پردازد از مر رشته اختصار باز می افتد - حاصل کلام
دارا شکوه با دو هزار موار بی سروسامان که اکثر دران زخمی بودند
وقت شام بی مشعل باکیر آباد رسیده از خجالت و النفعال
پرگشتگی طالع نزد پدر عالی مقام نرفته در حوبای خود فروز آمد -
هر چند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکایش
تازه فرستادند بعد دفعیه نموده همان شب بعد انقضای ماه مهر
با مهر شکوه و زوجه و صبیبه و چند نفر دیگر از خدمه محل و از
جواهر و زیور و اشرفی و طلا و نقره آلات ضروری هر چه توانست بالای

قیلان شتران و اشتران بار کرده باخود گرفته از شهر برآمده
راه شاه جهان آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفت - و در منزل
میوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی
کارخانجات فرستاده فردوس آشیانی باو رسیدند *

وحضرت خلد مکان بعد از فراغ فتح عریضه متضمن بر اراده خود
از راه ارادت و رموخیت بقصد عیدات بسبب انتشار اخبار مختلف
وحشت افزا و مانع آمدن و حد راه گردیدن مهاراجه و نه تنبیه رسیدن
او و باز رسیدن دارا شکوه بانوج عظیم بقصد فاسد ورز دادن جنگ و
هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از آنچه در مشیت الهی مقدر
بود در خدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین
خان و خان جهان پسر آصف خان با جمعی از امرای دیگر که مدار
علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای
خلعت و جواهر و اسب و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان
از صومگده کوچ فرموده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد
اکبر آباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت تحلی نامه
در جواب عریضه که بتقاضای وقت بخط خاص مرقوم بود مصحوب
فاضل خان خانان و حیدر هدایت الله صدر رسید - و روز دیگر نواب
قدسیه پادشاه بیگم باشاره پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات
ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف
مرضی شلیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامه نصائح
آمیز مع قبضه شمشیر باسم مبارک عالمگیر که به ازو شمشیری در
قیمورده نمیدانستند و پیغامهای داپذیر مصحوب معتمد خاص

شرف ورود بخشید - دقیقه سنجان بزم معنی رسیدن شمشیر باسم
عالمگیر تفرول نیک گرفته زبان به مبارک باد این مزدغ غیبی برای
لقب مبارک آشنا ساختند - بعده پادشاه زاده محمد سلطان را برای
نطق شهر از دست اندازی و بی اعتدالی لشکر و اوباشان شهر
و تسلی رعایا مقرر فرمودند - و خان جهان پسر آصف خان را که
بحضور رسیده بود مخاطب بامیر الامرا نموده بدیگر نمایان مقتدر
ساختند - واحد خان و قاسم خان و نامدار خان و ظفرخان و سید
شیرخان باره و حسن بیگ و عبد الغنی خان با جمعی دیگر
از عمدها آمده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای اضافه و نقد
و جواهر کامیاب گردیدند *

اگرچه مولغان عهدنویس هر سه عالمگیر نامه منزومی ساختن
اعلی حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قلم داده اند
اما عاقل خان خافی در واقعات عالمگیری تالیف خود بشرح و بسط ذکر
کرده خلاصه کلام آنکه کار بمحاصره قلعه و محصور گردیدن شاه جهان
و بند نمودن آب و بمیدان آمدن رمل و رهائل شکوه آمیز مشتمل
بر کلمات تند و تلخ کشید و آخر منجر بران گردید که هفدهم رمضان
المبارک سنه هزار و شصت و هشت پادشاه زاده محمد سلطان حکم
فرمودند که بقلعه مستقر الخلافت رفته اول بر سر دروازه معتمدان
خود گذاشته بعده بخدمت جد بزرگوار رسیده بعضی پیغامهای خوش
و ناخوش برای منزومی ساختن رسانده در آمد و رفت بر روی
پادشاه مسدود سازد چنانچه پادشاه زاده محمد سلطان رفته حسب
فرموده بعمل آزرد دست تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور سلطنت و ملک رانی کوتاه ساخته منزوی گردانید • بیت •
 همین است رسم این گذر گاه را • که دارد بآمد شداین راه را
 یکی را در آرد بهنگامه تیز • یکی را زهنگامه گوید که خیز
 محمدجعفرخان ولد الوردی خان را برای ضبط چکله میدوات که درجاگیر
 دارا شکوه بود مرخص فرمودند - بیست و شش لک روبیه مع دیگر
 لوازمات سلطنت بمحمد مراد بخش توافع نمودند - و بیست و
 دویم رمضان داخل مستقرالخلافت شده در حویلی دارا شکوه فرود
 آمدند - محمد امین خان را بخدمت میربخشی و تربیت خان را
 بصوبه داری اجمیر و خان زمان را بصوبه ظفر آباد ضمیده قلعه
 داری مامور و منصوب فرمودند •

چندکلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگارند که چون نزدیک
 دارالخلافت شاه جهان آباد رسید از صدمه تعاقب فوج محمد
 اورنگ زیب بهادر عالمگیر و ملاحظه محصور گردیدن بیرونها فرود
 آمده در گرد آوری مال و اسباب تجمل پرداخته هرچه از سرکار
 پادشاهی و آنچه از خانه امرا توانست بدست آورده چند روز در
 انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع در بهار پتنه بادیه
 نورد دشت حیرانی و حیران کار و بار خود بود و از آوازه تسلط
 خلد مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز بشب آورده بعده
 که دانست اگر زیاده توقف نماید به پیچ قهر برادر گرفتار خواهد
 گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شده بودند مرحله
 پیمای سمت پنجاب گردید - و هر روز به سلیمان شکوه خطوط
 مشتمل بر تباهی حال خود و زود رسیدن او بمسهرند یا بلاهور

و استمال نامه بفوجداران و حکام اطراف پنجاب مبذول بر وعده و وعید نوشته روانه می ساخت. و مکرر عریضه بر اندر میسر نیامدن ملاقات از نامه و افقت طالع و شکوهای خلد آمیز هر دو برادر و امرای همراه نوشته بخدمت پدر ارسال داشت. و خای مکان مکرر از ادگ دیدن پدر و الا قدر بقصد معذرت و التماس عفو تقصیرات که از تقدیرات الهی و شومی برادر ناهنجار بلا اختیار بظهور آمده نمودند. آخر چون دانستند که مرضی اعلیٰ حضرت ظرف رعایت و اعانت دارا شکوه غالب و رغب است و سر رشته اختیار بحکم قلم تقدیر از دست رفته مصلحت در نسخ عزیمت ملاقات پدر نامدار دانسته پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و رخصت بقلمه نزد جد بزرگوار رفته همراه تقرب خان و اسلام خان بعضی پیغام معذرت آمیز رساند. پادشاه زاده بانصد اشرفی و چهار هزار روپیه گذراند و صاحبقران ثانی بذل خوش و ناخوش محمد اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک ریزان مرخص ساختند. و خلد مکان بتهیه تعاقب دارا شکوه پرداخته پادشاه زاده محمد سلطان رابع فاضل خان خانسان و جمعی دیگر از بندگان پادشاهی در خدمت اعلیٰ حضرت گذاشته اسلام خان را سی هزار روپیه مرحمت فرموده اتالیق پادشاه زاده نموده دو لک روپیه و شصت اسب پادشاه زاده عطا فرموده مقرب خان را برای معالجه فردوس آشیانی گذاشته سه هزار اشرفی عذایت نمودند. و بیست و دویم رمضان از اکبر آباد برآمده به مرکبی ظمیر و نصرت متوجه برادر متعالف گردیدند. مابین راه با مرضی رسید که

دارا شکوه بیست و یکم رمضان از شاه جهان آباد بر آمده روانه لاهور گردید - محمد مراد بخش را بیست و شش لک روپیه و دوصد و سی اسب با ساز طلا و مینا که فی الحقیقت همه حکم امانت داشت تواضع نمودند - خان دوران را از تغیر مید قاسم باره که از طرف دارا شکوه در قلعه اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر سید قاسم هر سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید او را مهتال ساخته زود روانه حضور سازد والا بمحاصره و تان پب او پرداخته در صورت ضرورت کوسک طلب نماید - و سانح ماه رمضان بهادر خان کوکه را از منزل سلیم پور بطریق هر اول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند - خان خانلر نجابت خان را روز عید فطر دو لک روپیه عطا فرمودند و دلیر خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضافه هزاری هزار سوار و غنایات دیگر مرافرازی یافت و عبد الله بیگ واد علی مردان خان و اعتماد خان از نزد سلیمان شکوه رهیده سعادت اندوز ملازمت گشته مورد غنایات گردیدند *

شرح فرمانی که صاحبقران ثانی بعد عقید گردیدن

خفیه بمهابت خان که دران ایام در صوبه کابل

بود نوشته بزبان قلم میدهد *

عمد مخلصان عقیدت کیش مهابت خان بمهابت و توجهات

بادشاهانه مستظهر و مباهی بوده بداندکم از نامازگاری روزگار غدار

و شماتت خیرامانیان بدکردار شنیده باشد که چه قسم چشم زخم

باین دولت پایدار رمیده و بی معانتان حرام خوار چه ملوک

ناهنجار نمودند و می نمایند - چون فرزندان مظلوم دارا شکوه بعد

از شکست روانه لاهور شده درین وقت مخلص در دست اعتقاد
 که نظر بر حطام بد فرجام دنیوی نینداخته جویای نام و ننگ
 باشد بغیر ازان خلف الصدق مهابت خان یعنی مهابت خان
 ثانی درین جهان فانی نیست لهذا درد دل خود را بر روی کار
 و اظهار آورده چشم داشت تدارک دارم و آن این است و ثنی که
 خراسانیان بر جنت مکانی عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته
 بودند آن شیر پیشه و غا از گجا تا گجا طی منازل نموده آن غقران
 پناه را از چنگال دیو ساران بر آورده روزی چند در اختیار خود
 داشته بر تخت سلطنت و سریر خلافت استغلال بکمال از مرنو
 داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاویه خمبول و وادی
 محنت بر آورده بعد از قضیه آن رضوان منزلت بدار السلطنت
 آورده کامروا ساخت - الحال معامله ازان مشکل تر روی داده
 و شخصی که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیر
 با تدبیر سراپا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور
 می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و اسپ در کابل
 وافر و مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او در تزلزل و
 سرداری همچون شاه جهان مغزوی باشد غرابت دارد - همین که آن
 شیر پیشه تهوری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلوریز بلاهور
 رسیده بمدد و رفاقت دارا شکوه بابا پرداخته بمقابله و جزای اعمال
 هر دو نا برخوردار پردازد و صاحبقران نای زندانی را بر آورد
 به بیفتد که نام نیک به از گنج قارون و مناصب و مراتب دنیای
 درن چه قدر حاصل خواهد شد

ابن کار از تو آید و مردان چنین کنند

و بفرزند ارجمند نوشته ام که خود را باو گذاشته بهبود حال و مآل خویش در اطاعت آن پده سالار داند و خلاصی من درین شناسد - مکرر نوشته می شود که دنیا جای سهل ناپایدار است و با هیچکس وفا نکرده و نخواهد کرد و نیکنامی بر صفحه روزگار یادگار خواهد ماند و مهابت خان چگونه خواهد پسندید که صاحبقران ثانی زندانی در اقسام بلا گرفتار باشد و شخصی که بدام تزویر عالمی را رام نموده بکام خود ساخته بر تخت خلافت کمرانی کند و باین حال اگر آن عمدة الملک اغماص نماید فردای قیامت دست من و دامن او *

چند فقره از مقید ساختن محمد

مراد بخش بزرگان خامه میدهد *

که چون آن پادشاه زادگساده لوح با کثر صفات پسندیده موصوف بود و در رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار میگوشتید و از صفای باطن و حسن عقیدت مضمون قول بزرگان را که در پادشاه در اقلیمی نگنجند بخاطر نیاورده فریفته و عده های دلفریب و تواضعات نقد و جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذكر آمده پیهم قبل از جنگ و بعد از فتح نسبت بحال او مبذول میگردید دل خود را خورسند میداشت و غافل از منصوبه بازی فلک شعبده باز گشته نقش تمنای سلطنت را از ساده لوحی بر لوح مینه می نکشت و سر رشته سلوک سلاطین را از دست نمیداد و اصلا از عدم ایفای عهد و پیمان برادر توهم بدل او رانمی یافت با وجودی که بعضی هواخوان مکرر گوش او را از رویه بدعهدی روزگار غدار خامه در ماده سلوک

که ملوک با وارث ملک در زمان حلف نموده اند پرسی ساختند فائده نمیداد و بی محابا با مردم معدود که در خلوت برادر میرفت روزی یکی از ریش سفیدان معمر که از مقربان قدیم خدمت بود و بهیادت و صلاح و خصال نیک شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن فرزند برادر التماس نمود که در خواب من کمتر خلاف تعبیر معبران راه یافته مکرر در عالم وریا آنچه مشاهده کرده ام دلالت بر ندامت اعتماد عهد و پیمانی که بمیان آمده می نماید - محمد مراد بخش این معنی را محمول بر اقوال خوش آمد گوید نمود از روگردانده طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان بنصیحت می کشاد متوجه شده گفت که چندین کلمات لایعنی گفتن و شنیدن ماده اختلال محبت و قرار عهد می گردد - القصه چهلوم شوال که بمنزل متبرا بیضت گروهی عرفی اکبر آباد رسیده بمقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که تقدیر بران موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمی پردازد دستگیر ساخته زنجیر بها انداخته همان شب چهار حوضه فیل پرده دار بشهرت چهار طرف مرتب ساخته همراه هر کدام فوج بایک دو مردار نامی مقرر کرده فیلی که بقلعه سلیم گده همراه شیخ میو و دلیر خان روانه نموده بودند دران حوضه آن محبوس مجبور را نشانده فرمیداند - این احتیاط برای آن نموده بودند که بران حوضه که آن محبوس مبتلا ببله را نشانده اند مغایه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش غلو نیارند و تمام خزانة و کارخانجات که دام و درمی بحادثه تاراج فرست بضبط در آرند

• بیت •

بددیر شایسته هشیار مرد • کند آنچه نتوان بشمشیر کرد
 ابراهیم خان ولد علی مردان خان و سید فیروز خان بارهه که رفاقت
 محمد مراد بخش نموده بودند با علی قبی خان نوکر قدیمی محمد
 مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسدن شاه جهان
 آبک بعرض رسید که چون راجه تودرمل ثانی که متصدی محال
 خالصه سرکار سهند بود از شهرت رسیدن دارا شکوه خزان که موجود
 داشت در سواد مواضعات غیر معلوم مدفون ساخته خود با قدری
 زر که توانست همراه گرفته طرف جنگل سوالک فرار نموده بود
 دارا شکوه که به سهند رسید براهنمائی زمینداران که آنها را گرفته
 تهدید فرموده خزانهای مدفون را بتصرف در آورد و هر جا از آب
 پنجاب عبور می نماید کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته
 پایش میروند و داود خان را با چند هزار سوار برگذر آب تاون که
 ضعیف قلب مشهور است گذاشته و آب دریاها رو بطغیان آورده - و
 نیز مسموع گردید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهور قریب کرور ربیده
 خزانه آنجا را با کار خانجات پادشاهی و امرای حضور بضبط در
 آورده در فراهم آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد •

از شنیدن این خبر به داخل شدن قلعه دارالخلافه نپرداخته
 نوزدهم شوال گذار باغ آغز آبک که الحال بیابان شالامار اشتهار یافته
 مضرب خیم فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را با جمعی
 از امرای کار طلب بطریق هر اول بتعاقب دارا شکوه مرخص نموده
 غره ذقعد که سه هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای
 نماز در ساعت مسمود و طاع محمود که جزم نیر اعظم در خانه ده

ریاست جلوه گر بود بی آنکه بسکه و خطبه پرنوازند بنای جشن
جلوس گذاشته سر بر آرای مملکت پر رویت هندوستان بهشت
نشان گردیدند - و طنطنه شادیانه و صدای کوس و کرنا در گذبد
سبزگون گردون پیچید و ندای تهذیب از زبان جن و انس و ملک
بگوش عالمیان رسید

* بیت *

چو خاد برین بزم آراستند * برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند باز * بر امشگرمی زهره برداشت ساز
چو گل عالمی را ز عیش و طرب * فراهم نمی آمد از خنده لب
همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذراندند و طبق طبق زر و
گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر فشانند و خرمن خرمن زر
سرح و سفید بار باب طرب و حاجت و صلحا و شعرا بانعام و
بخشش در آمد و دامن آمال و آمانی مستحقان و صاحب کمال
از خزانه مکرمات و احسان مالا مال گردید - از جمله تاریخها که
صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اُولی
الامر منکم پسند افتاد و تاریخ شهنشاہ فلک اورنگ - و سزار سریر
پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازمه رسم سریر آرایان
می باشد از لقب و خطبه و سکه و عنایات که بسلاطین و امرای
دور و نزدیک بعمل باید آورد بجلوس ثانی موقوف داشتند - پادشاه
زاده محمد اعظم را تسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرموده
بعطای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و بخلیل الله خان حکم
داد شد که به سرعت خود را رسانده مزاحمت فوج دارا شکوه را از
سر معجزه های برداشته کشتیها را بتصرف خود در آورد و معبر قابل

عبور بدست آورده در آنجا کشتیها را جمع سازد - درینوقت بعرض رسید که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه هردوار خود را نزد پدر برگشته اختر برساند - امیرالامرا و لودی خان و فدائی خان کوکه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانده سر راه سلیمان شکوه بگیرند - هفتم ذی قعدة پیش خانه طرف لاهور زدن فرموده شیخ میر و رندوله خان و غیره چند امیر کارزار دیده را بدشت روانه ساختند و خود بدوات کوچ فرموده متوجه تعاقب دارا شکوه گردیدند - جعفر خان را از اصل و اضافه شش هزار پنج هزار سوار نموده بصوبه مالوا ضمیمه وزارت بطریق نیابت مقرر فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استعفای منصب نموده بود پنج هزار روپیه در ماه نمودند - در منزل کرنال از عرضه داشت بهادر خان و دیگر امیران بعرض رسید که فوج خصم که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهی بفراغ عبور نمود - درین اوان منتهیان بعرض رساندند که سلیمان شکوه بسوحد هردوار رسیده از خبر تعیین سر لشکران شیرشکار ناچار راه ادبار کوهستان سری نگر اختیار نمود و از زمینداران آن طرف توقعی که داشت در همراهی بظهور نیامد و اکثر از همراهان او جدا گشته روانه حضور شدند و زمیندار سری نگر را تکلیف نمود که مردم زیاد از خود جدا نموده خود باعیال و مال تنها دران کوه بسر برد و همراهان او که همگی از پانصد سوار زیاده فمانده اند مصاحت در توقف دران مکان نداده از آنجا طرف اله آباد بر آوردند - باقی بیگ که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود نیز بسبب

عارضہ بدنی بہ الہ آباد نارسیدہ با جمعی دیگر ازو جدا شدہ ببادیہ
 عدم شتافت - و سلیمان شکوہ از آثار و اثرگون افتادن نقش مراد
 پدر و خود او کہ درین وقت زیادہ از دو صد سوار با او نمافدہ بود باز
 خود را نزد زمیدار سری نگر رساند مابین راہ کہ عبور او بر جاگیر
 بیگم صاحبہ قدسیہ افتاد دو لک روپیہ بتعدی از کروی محال
 بیگم گرفتہ خانہ اورا نیز غارت نمودہ مقید ساختہ با خود گرفت
 آشورکار بقتل رساند - و باقی مردم نیز ازو جدا شدند سوای محمد شاہ
 کوکہ و چند نفر شاگرد پیشہ و خدمت محمل دیگر با او نمافدہ و
 زمیدار سری نگر بطمع زر و جواهر ہمراہ او بالای قلعہ بردہ مثل
 محبوسان نگاہ داشتہ بعد عرض بامیر الامرا کہ برای سد راہ او
 گردیدن تعین فرمودہ بودند حکم رفت کہ فوج ہمراہ بحضور روانہ
 ساختہ خود را بمستقر الخلافت نزد محمد سلطان رساند - دیگر
 معروض گردید کہ دارا شکوہ بعد از رسیدن لاهور در گرد آوری سپاہ
 و جذب قلوب سکنہ آن طرف میکوشد و بزمیداران و فوجداران اہتمامات
 نامہ با عہد و پیمان نوشتہ لشکر فراہم آوردہ و ازین غافل * بیت *
 کمی را کہ ایزد کند یاوری * کہ آرد کہ با او کند داوری
 فردارندہ نتوان ستد بخت را * نشاید خرید افسر و تخت را
 و ظاہر گردید کہ قریب بیست ہزار سوار با او جمع گشتہ و خط
 و عہد نامہ باظہار اتحاد و تذکار قسم کلام اللہ در باب کشور ستانی
 کہ بعد فتح یافتن در خسرو عالم ستان براندانہ ملک میان ہم
 قہمت نمایند نزد شجاع ارسال داشتہ بود شجاع بعد رسیدن آن
 عہد نامہ پر از افسانہ و افسون فریب خوردہ باوجود کہ قبل از ان

از طرف خلد ممکن نیز تسلی نامه بر از دکر عهده و پیمان بنام محمد شجاع رسیده بود آن خام خیال بفکر فراهم آوردن لشکر و تهیه روانه شدن بمدد دارا شکوه پرداخته از جهانگیر نگر با سپاه آراسته و توجیه عظیم برآمده - و نیز مسموع شد که دارا شکوه مکرر خواست که در لاهور جشن جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبه خود را بلند آوازه سازد از صدمه دبدبه تیغ محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه میسر نیامد و زمینداران و فوجداران با نام و نشان از شنیدن اخبار برگشتگی ایام بدفرجام دارا شکوه و امداد طالع پادشاه گردون شکوه بدو نگروردند - راجه جسونت که از مقابل پادشاه عازقار اختیار نموده خود را بوطن رسالده بود از آنکه بعضی زنان را مخصوص زنان راجپوت را زیاده از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب در زندگی عذاب ناز بر عار اختیار می نمایند زن گلان او که دختر راجه چترسال بود شوهر را مطعون ساخته ترک همخوابی با او نمود و اکثر در وقت کلمه و کلام زبان بر طعن و کنایه های ملالت انجام آشنا می ساخت چنانچه از زبان زن او در باره راجه حکایات طعن آمیز زبان زد جمهور گرایده قلم را بتحریر تفصیل آن راجه نداشته به تسطیر حاصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن بجان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده برای شفاعت جرائم گذشته عریضه مصحوب و کلامی مقربان درگاه ارسال داشت بعد بذیرائی یافتن او ببارگاه عرش اساس آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده موزده غذایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال فرمودن منصب بکمی سوار گردید - درین اوان خبر رسید که دارا شکوه

بسبب متفرق شدن لشکر تازه فراهم آمده و تزلزل آمد آمد فوج دریا موج پادشاه ذوالاقبال با سه چهار هزار سوار و قدری توپخانه راه تهته و ملتان بطریق فرار اختیار نموده داود خان را بر سر معبر راه پادشاه گذاشته که تا مقدور چند روز سر راه لشکر ظفر انجام داشته بعده کشتی را سوخته و غرق ساخته خود را با او رساند: و معارض رسید که طاهر خان با دیگر بندهای پادشاهی خود را بلاهوار رسانده بضبط ملک و مال که بعد از تصرف دارا شکوه مانده پرداخته - و راجه راجوب زمیدار عمده آن دیار از دارا شکوه جدا شده نزد راجه جیسنگه و خلیل الله خان آمده پیوست او را روانه حضور ساختند - بعد عرض معظم خان عرف میرجمه را که مصلحت در دولت آباد مقید ساخته بودند برای خلاصی و روانه نمودن او پادشاه زاده محمد معظم نوشتند - و راجه جسونت را که برای بحال نمودن خطاب مهاراجه التماس او بدرجه قبول نیفتاده بود و از رفاقت او خاطر جمعی حاصل نبود برای محافظت دار الخلافت شاه جهان آباد مرخص فرمودند - پنجم ذی الحجه از آب ستلج عبور واقع شد اما بسبب میسر نیامدن کشتی و بستن پل که لشکر بتصدیع تمام بمور گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دریا اکثر اسباب و کارخانجات زیاد را همراه پادشاه زاده محمد اعظم که مجرده بلاهوار مرخص فرمودند داده خود با سرانجام ضروری سبک بار گشته بتعاقب دارا شکوه رایت ظفر آیت برافراشتند - و راجه جیسنگه را که از مدت يك سال رفاقت اختیار نموده بکمال بی سامانی بعسرت بمهرمی برد بوطن مرخص نمودند و بکوچهای طولانی

طی مسافت می فرمودند - درین ضمن بعرض رسید که دارا شکوه بعد رسیدن ملتان تراف نورزیده دشت پیمای طرف به‌کرگردید و روز بروز در جمعیت او تفرقه راه می‌یابد خزانه و بعضی اسباب دارا شکوه که همراه فیروز میواتی برسر کشتی دریا رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانده پاره را غارت نموده باقی را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر بمیر منزل حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل کوتاه می‌نموده باشد - اوائل محرم [سنه ۱۰۹۹] نزول رایات کنار آب راوی متصل ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاقب دارا شکوه داشتند همراه غیرت خان و غیره دوسه امیر نامدار از همداران آن سرگشته وادی حیدرانی آمده ملازمت نمودند و هر یکی مورد عنایات گردید - شیخ میروصف شهن خان را با جمعی برای تعاقب دارا شکوه مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بمقتضای مصلحت در قلعه ارک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصی او و عطا ی صوبه داری احمد آباد باضافه هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند *

شنیدن خبر اراده محمد شجاع و مراجعت و توجه

فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد شجاع با بیست و پنج هزار سوار و توپخانه جهان آشوب از بنگاله بقصد پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معروض گردید اول بفکر امتیصال آن برادر بدعاقبت پرداختن صلاح دولت و صواب دید مصلحت دانسته در ازدهم محرم عنان ترجه از تعاقب دارا شکوه طرف دار الخلافت

معطوف داشته کوچ بکوچ بلاهور رسیدہ فیل سوارہ از شہر لاهور گذشتہ سیر اندرون قلعه نمودہ در باغ فیض بخش نزل فرمودند - سلخ محرم از لاهور طرف دارالخلافہ کوچ فرمودہ چہارم ربیع الاول داخل قلعہ شاہ جہان آباد گردیدند درین اوان بعرض رسید کہ محمد شجاع بہ پناہ رسید و رامداس قلعه دار منصوب کردہ دارا شکوہ بموجب اشارہ اوقلعه را حوالہ مردم شجاع نمود - بہمین دستور سید عبدالجلیل بارہ قلعه دار چیتا پور و سید قاسم حارس الہ آباد با او پیوستند و شہر و قلعه را بدو واگذاشتند - از شنیدن این خبر بہ پادشاہ زادہ محمد سلطان حکم صادر شد کہ امیرالامرا را در اکبر آباد گذاشتہ عازم حضور گرد و باز فرمان بنام شاہزادہ و ذوالفقار خان صادر گشت کہ قلعہ اکبر آباد برعدانداز خان سپردہ یک کرور روپیہ و لک اشرفی از خزانہ اکبر آباد برداشتہ برفاقت پادشاہ زدہ قبل از رسیدن ما خود را بالہ آباد رساند و بخان دوران کہ برای تسخیر قلعہ الہ آباد رفتہ بود فرمان رفت کہ بافراج باستقبال پادشاہ زادہ خود را رساند •

ہفتم ربیع الثانی جشن وزن شمی سال چہل و یکم آراستہ گردید و بندگان دور و نزدیک بعطای خلعت و جواہر و دیگر عنایات کامیاب گشتند و چندین ہزار ارباب طرب و بینوایان فخیرہ سالہا اندوختند - چون خان خانان نجابت خان کہ از بنی اعمام صاحب قران گفتہ می شد و در ہردو جنگ ازو ترددات نمایان بظہور آمدہ بود چشم داشت زیاد از حوصلہ پادشاہان کہ ازو مشاہدہ می نمودند بر طبع مبارک گرانی می نمود

لهذا قبل ازین بچند روز معمور خان را که از مصاحبان و همدان
 نجابت خیابان بود نزد او فرستاده پیغام نصائح آمیز ارشاد فرموده
 بودند معمور خان از آنکه ما علی الرسول الابلاغ و رابطۀ خلعت را
 ضمیمه آن دانسته پیغام تند و تلخ را در خلوت بگذارش آورده در
 جواب لارنعم آن دو کلمه نصیحت آمیز از طرف خود نیز بی باکانه
 بر زبان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شمشیری که بالای مسند
 او بود غافل بر کمرگاه او رسانده دوحصه ساخته بود بنابراین بعد
 عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا ممنوع فرموده بودند
 بعد چند روز درین جشن از سر تقصیر او در گذشته بعیای خلعت
 و عفو جرائم و بحالی منصب سرافراز ساختند - و داود خان که از نزد
 دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعیای منصب چهار هزارى سه
 هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از
 دارالخلافه کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف شرقی برانداختند
 چون نزدیک آتاوه رسیدند بوضوح انجامید که پادشاه زاده و ذوالفقار
 خان بموجب حکم نزدیک کهجوه رسیده انتظار ورود حکم ثانی
 برای مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد از گرفتن سه لک روپیه
 بتعدی از صرافان بتمام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را
 که برای تسخیر جون پور روانه ساخته بود مکرم خان حارس جونپور
 بعد محصور بودن چند روز حومه باخته برآمده بشجاع پیوست
 درین ضمن میر ابوالمعالی که بتقاضای مصلحت چند روز بشجاع
 پیوسته بود وقت یافته بحضور رسیده بعیای سی هزار روپیه و
 منصب سه هزارى مع خلعت و فیل سرافرازی یافت - بعد زیارت

هزار قدوة اصفیاحضرت سید بدیع الدین عرف شاه مدار ده هزار روپیه بخدمه آن درگاه عنایت فرموده کوچ نمودند - همین که بمنزل نزدیک کهجوة مضرب خیام ظفر انجام فرمودند پادشاه زاده محمد سلطان شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکان میذمت نشان معظم خان که از راه دور مسافت بعیده دکن را بیای ارادت و رسوخیت بطریق یلغار طی نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود جنبه سانی ملازمت گشت و مورد عنایات بی پایان گردید و بتجویز معظم خان حکم فوج بندی فرمودند چون معظم خان جریده که سواي مصالح جنگ اصلا اسباب تجمّل همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسب مع دونیل و خیمه و دیگر ما محتاج مرحمت نمودند - هراولي بنام پادشاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفر خان بارهه و سید نجابت خان بارهه و ارادت خان و بیرسنگه را تهو و قزلباش خان را در رکاب پادشاه زاده تعیین نمود - و ذو الفقار خان را با چند امیر نامی مقدمه الجیش پادشاه زاده قرار دادند و راجه جسونت با بعضی راجهای تهو پدشه طرّف برنغار مامور گردید و سپاه پادشاه زاده محمد اعظم را مع خاندوران و هراک خان و جمعی از امرای کارزار دیده در جرنغار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با چندین از مبارز پیشگان کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چند اولي بخواص خان و اخلاص خان و جمعی از احدیان و افغانان نیز چنگ قرار گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضی عقیدت کیشان جان نثار همراه فیل سواي خاصه در قول مقرر ساختند - و فیلان کوه پیکر گردون شکوه غرق آهن را با اسلحه و یراق

جنگ آرایش داده عقب توپخانه و همراه همه سرداران تقسیم فرمودند و بهادر خان و داود خان و راجه سبها سنگه و گنور رام سنگه و دیگر بهادران جلالت کیش دست راست و چپ موکب خاص و پادشاه زاده‌ها تعیین گشتند و پادشاه زاده محمد اعظم را در حوضه فیل سواری خود جا دادند فی الجمله چنان لشکری آراسته و مستعد گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد نشانهای فیلان صف ربا و سنان دشمن گذار مبارزان لمعه برق میزد - نوک هزار سوار موجودی معرکه آرای آن دشت پر وحشت گردید

• بیت •

زمانه شور محشر عرض میکرد • زمین از چرخ و معطف قرض میکرد
چنان از جوش لشکر قحط جا بود • که نقش سایه بر دوش هوا بود
اگر سیماب باریدی چو باران • بماندی بر سنان نیزه داران
و شجاع نیز بقرتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود را که در
شجاعت بر برادر کلان تفوق می جست باسید عالم بازه و جمعی
از امیران کارزار دیده نبرد آزما هراول نمود و شیخ ولی قرملی را
با چندی معتمدان مبارز پیشه بهراولی او تعیین نمود و زین الدین
پسر بزرگ را با جمعی در برنغار جا داده حسین خورشکی را
با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوی را با
سید اجی و چندی دیگر جرنغار مقرر نمود و شیخ ظریف را
با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معموری را یلتمش قرار
داده اهتمام توپخانه بابو المعالی میر آتش سپره و میر علاول
دیوان خود را بچنداری و محمد قای ازبک را با جوئی بقراولی
گماشت - و خود با اله و زدی خان بن نذر محمد خان و عبد الرحمن

خان و دیگر جمعی مبارز پیشگان در قول جا گرفت - و پادشاه
فرمودن شکوه بعد انقضای دو ساعت نجومی هفدهم ربیع الثانی
هنگامیکه سوار می شد روشن ضمیر که از روشن ضمیران صاحب
کمال و مستعدان آن زمانه گفته می شد و در نظم و نثر و ارسطو
و اشعار هندی مشق اوبجای رسیده بود که امیر خسرو ثانی
گفت تاریخ فتح گفته وقت سواری گذارند * بیت *

ای حورز تو سوره تبارک بادا * پیوسته ترا تاج بتبارک بادا
جستم زبئی شگون فتح تاریخ * دل گفت (شود فتح مبارک بادا)
پسند طبع مبارک افتاد پنج هزار روپیه مرحمت فرموده بهم عنانی
فتح و نصرت بر فیل کوه منظر ظفر پیکر سوار شده مانند کوه تمکین
با هستکی تمام و آراستگی فوج که در انتظام فوج بزدی خلل
نپذیرد دو سه کوه فاصله راه در دو پهر بتدانی طی کرده سه پهری
بفاصله نیم کرده مقابل فوج خصم رسیدند چون اثر هیبت و شجاعت
تیغ عالمگیری بر لشکر شجاع تاخت ازان ظرف آثار حرکت مقابله
پظهور نیامد و از کم جزآتی اقدام بر پیش قدمی نمود آن روز
به پیغام شعله افروزی گول توپ و بان روز با آخر رسید و کار بر حمله
فیل و آرمایان منجر نگردید و تمام شب لشکر بر خانه زین و حوضه
فیل و بسیاری از پشت اسبان فرود آمده بامید صبح ظفر چنان کمر
بسته در شمرن ستاره بسر بردند و به خبر داری تمام گوش بر آواز
بودند که شب حامله فردا چه زاید - چون مکان توپخانه شجاع پاره
مشراف بر مقابل توپخانه پادشاه هند و سوز واقع شده بود معظم
خان که در فن محاربات دستور دان با تدبیر خود را میگرفت

اطلاع یافته چهل توپ دشمن کوب را که از جائی چیده بودند در
سواد لیل تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل فوج خصم
نصب نموده در اتمام و پاس داری لشکر آرام بر خود حوام ساخته
بتسلیم دلاوران مبارز پیشه می کوشید و پادشاه گردون اساس تا
سه پاس شب بهاس عبادت زیر خیمه مختص مشغول به نیاز تمام از
درگاه بنی نیاز جوابی صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذراندند
در عمل پاس چهارم ناگاه یکبارگی غلغلۀ عظیم هوش ربا از لشکر
بچرخ برین رسید و غریب آشوب برپا گردید - تفصیل این اجمال
آنکه راجه جسونت که بنفاق همراه بود و از روز ازل جامۀ بدنمایی
فرار بر قد آن نابکار درخته بودند و بدسهرشتی آن تبه کار شعار
بدسرانجامی او گشته بود بگمراهی عقل تباۀ و ارادۀ فاسد اول شب
زبانی محرم همراز بشجاع پیغام التیام آمیز مبنی بر ارادۀ خویش
که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم
نمود و درین صورت پادشاه برین حادثه اطلاع یافته بتعاقب من
خواهند پرداخت در انوقت بهادران یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر
ظفر پیکر تاخت آرند و قریب چهار پنجم گهری شب مانده آن تیره
روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و
مهداس (مهیس داس) بداساس بالشکر زیاده از اندازۀ قیاس که
با خود بدین قصد به شهرت ارادۀ جانفشانی فراهم آورده بود از جایی
خویش حرکت نموده غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست
تعدی بتمازاج نمودن بهیرو کارخانه امرا و پادشاهی و پادشاه زاده
آنچه سر راه او بود دراز کرده هر که قدم ممانعت پیش می گذاشت

از تیغ بیدریغ راجپوتان شربت شهادت می چشید خصوص بولشکر و بهیر و کارخانجات پادشاه زاده محمد سلطان غریب فتور رو داد و هیچ خیمه خورد و کلان از آفت دست برد و تاراج آن بدکیشان سالم نماند و تمام خزانه و توشک خانه سرکار پادشاه زاده که بروز بمد نظر آورده برهم دیگر قسمت نموده بودند بابسیاری از مال و ناموس سپاه پامال حادثه راجپوتان عاقبت و خیم گردید بلکه دست تطاول راجپوتیه و اوباشان و تاراجیان واقعه طلب تا بخزانه و کار خانجات و دراب پادشاهی رسید تا اطراف دوات خانه خیمه نماند که از دست اندازی مفسدان محفوظ مانده باشد و مدتی سبب هنگامه رستخیز و فساد ظاهر نگردید و هر یکی بغلط قیاس دور از اندازه عقل می نمود و در تمام لشکر تفرقه تام رو داد و پسیداری حوصله باخته برفاقت آن جماعه از لشکر برآمدن سرمایه نجات ازان بلیه ناگهانی دانستند و جمعی رو بدشت و صحرا گذاشتند و برخی خود را بولشکر خصم رسانده درانجا بقاراج رفتند و اکثر امیران بانام و نشان که در رکاب حاضر بودند برای خبر گرفتن خیمه و مال و عیال با اضطراب از رکاب جدا شدند و خلل عظیم در ثبات قدم فدویان اخلاص کیش راه یافت تا بحال مذافقان دل و حوصله باخته چه رسد - و باوجود آن همه اختلال احوال لشکر اصلا تفاوتی در بنای استقلال آن شاه گردون و قار راه نیافت - بعده که بعرض رسید که آن کافر بدسرشت زحل صفت از خانه شرف به بییت هبوط و مال خود رجعت نموده عمدا سواری فیل را بسواری نصرت روان تبدیل دادند تا بر ظاهر بیژان دست و پا باخته ثبات

قدم پادشاه بلا تفرقه اراده تبدیل مکان ظاهر گردد و بتأکید اکید سواران تیز گام و قدغنان چنان شدید تعیین فرمودند که سرداران فیل و اسب سوار را نگذارند که از جایی خود حرکت نمایند و هر کرا از جا بیجا یا بند عنان کشان بخفت بحضور بیارند و با آن همه آشوب و برهم خوردن لشکر سرشته تدبیر رزم و کار فرمائی از دست ندادند و تغیر در دل و حوصله آن خسرو کوه وقار ظاهر نگردید بلکه بشگفتگی و بشاشت طبع که مطلقا آثار بیدماغی و تند گوئی که نشان دل باختن کم ظرفان است بخود راه ندادند می فرمودند که الحمد لله بدین وسیله تفریق منافق و موافق بر روی کار و محک عیار آمد و این معنی را از عطیه الهی و اثر فتح و فیروزی خود میدانیم و اکثر منافقان کوه اندیش که بداندیش مآل کار خود گشته این معنی را دایل و برهان عظیم و غلبه غنیم تصور نموده خود را بلشکر خصم رسانده اند بسزای اعمال و خیال خام خویش خواهند رسید - بلا اغراق زیاده از نصف لشکر بحادثه تاراج و فرار که بیشتری رفته بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریچه مشرق بر آورد و غبار فساد شب هندی نژاد بروشنی صبح مبدل گردید بعرض رسید که آن کافر تیره روزگار دشت پیمای طرف مستقر الخلافت اکبر آباد گشت و بندهای عقیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب حاضر آمدند پادشاه خواشید ضمیر سپهر اقتدار بر فیل گرون شکوه بتمکین و وقار کوه سوار شده بی آنکه چین جبین بر چهره مبارک ظاهر گردد بدستور مقرری بعزم کارزار و آهنگ جنگ و پیکار کار فرما

گشته اسلام خان را بجای آن کافر بدفرجام سرفوج بر نغار مقرر نمودند و از سرنو بترتیب فوج پرداخته معظم خان را بتغییر و تبدیلی که ضرور داند مختار ساختند و شجاع نیز ترتیب فوج را تغیر داده از پیوستن لشکر تازه مستظهر گشته مجموع لشکر خود را یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام هر اول مقرر کرده بلند اختر را با خود در قول گرفته قدم جرات پیش گذاشت و چهار پنج گهری روز بر آمده فوجها مقابل هم رسیدند ابتدا از غریدن بان و غرش توپهای ازدها پیکر رعد صدا و صدای کوس و کرنای رزم لرزه در زمین آن موز و بوم وحشت افزا و زلزله در دل و جان دل باختگان هر دو فوج افتاد و برای پردلان تهور نشان لشکر ظفر آیت نالیدن هر توپ نشاء دو بالای شجاعت هردم و هر قدم می افزود و هر ساعت هذگامه بازار برق افروزی و دشمن سوزی گرمی زیاده می پذیرفت و از گذشتن مهره تفنگ از مهره پشت مخالفان غلغلۀ اجل ناگهان بگوش هوش دل باختگان می رسید

* بیت *

ز غریدن کوس خالی دماغ * زمین لرزه افتاد در کوه و راغ
شد از برق کین گم بازار جنگ * ز غریدن ازدهای تفنگ
دمادم ز خوابیدن ماشه ها * همی رفت دشمن بخواب فنا
درین حالت از توپخانه ظفر قرین گولۀ توپی بر فیل سوازی
سلطان زین العابدین رسید اگرچه بر اکب و مرکوب غرر نرسید اما
یک پای فیلبان و یک پای خواصی که عقب حوضه نشسته بود
پروید این معنی باعث زهره باختن بسیاری از فوج خصم گردید

بعد ازان که کار از گرمی باریدن آتش و زدن توپ گذشت و کار
 بآمد و شد تیر و صنعت پردازی ناوک اندازان بیخطای خطا و روم
 منجر گردید از هر دو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خانه کمان
 و شصت مبارزان حکم اندازان شیر شکار به پیواز در آمد و از بارش
 تیر بجای آبجوی خون از هر بن موی مبارزان روان گشت و از نره و
 جویگان یلان و تن و بدن پر دلان نخلستان تیر نمودار گردید * بدت *
 ز بس تیر باران که آمد بجوش * فکند ابر بارانی خود ز دوش
 بجنبش در آمد دو دریای خون * شد از موج خونس زمین لاله گون
 درین هنگامه داروگیر سید عالم باره با سه فیل مست جنگی بر
 جرنغار لشکر ظفر قرین تاخت و از صدمه فیلان کوه منظر و حمله
 سادات در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر
 دل باختگان آن فوج عار فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در
 لشکر فیروزی اثر داد و از اثر غلبه فوج خصم و هزیمت یافتن
 مردم میسر تفرقه تمام در قول مبارک نیز راه یافت و کار بجائی
 کشید که زیاده از ده هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب
 پادشاه نمازد و لشکر مخالف از مشاهده این حال بفال مبارکباد
 دل همدیگر را شاد نمودن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته
 بر قلب همایون بکمال گستاخی و بی باکی تاختند و خلک مکانی
 بمدد تایید یزدانی چون شیر ژیان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از
 دست نداده بتسلی و تشنیع سپاه دل باختہ پرداخته بدست مبارک
 تیر بر لشکر مخالفان می انداختند درین ضمن مرتضی قلی خان
 از میسر و بهادر خان از یلتمش و حسن قلی خان از دست چپ

مخود را رسانده هریکی بدستور همدمان جان سپار و تهور پیشگان
 جان نثار با معدود چند که بآنها مازده بودند رستمانه سر راه فوج
 خصم گرفتند و پادشاه عد و مال نیز از مشاهده آن حال رخ فیل
 کوه تمثال سواری خود بر سر خصمان بدمال گردانده باتفاق آن نهنگان
 دریای غیرت و شیر صفقان بیدۀ شجاعت آهنگ جنگ و دشمن
 کشی نمودند درین داروگیر اکثر دل باختگان هزیمت خورده را
 غیرت دامن گیر گشته عذاب کشان پدای فیل سواری پادشاه رساند
 و عجب زد و خورد و ثبات قدم با عدم لشکر بظهور آمد • بیت *

دلبران ز کین در هم آمیختند • بهم رستخیزی برانگیختند
 و ازین جرأت و جلالت تنزل تمام در فوج شجاع افتاد و بیشتری
 کشته و زخمی گردیدند اگرچه پیش قدمی سادات باره بحال نماند
 اما هر سه فیل مست جنگی که هریکی کوه مثال بلای سیاه بود
 زنجیرهای دومی و سه منی در خرطوم گرفته هر بار و هر طرف که حمله
 می آوردند از مشاهده آن چشم گردون سیاه و سفید می گردید هم
 قدمی که پیش می گذاشتند چندین راکب و مرکوب را از پا در
 آورده بخاک هلاک می انداختند تا آنکه یک فیل مقابل فیل
 سواری خاصه رسید شاه گردون وقار اصلا از جا در نیامد و سوای حرکت
 نبض تغییر و تبدیل در احوال و چهره حال آن خسرو ذوالاقبال بهم نرسید
 در پای فیل سواری زنجیر انداخته بیکی از قراولان بی خطا
 اشاره نمودند که به تفنگ جان ستان کار فیلبان بسازد جلال خان
 قراول دست انداز و دوز انداز مرد رباکار آن فیلبان خیره سر را که
 بحرکت گجک او آن فیل دیو سیرت حمله آور بود ساخته از بالای

آن بلای سیداه بنزیر انداخت و یکی از فیلبانهای سرکار جلد و چسبان برو سوار شده فیل کوه تمثال را باختیار خود آورد و آن دو فیل دیگر از مشاهده آن حال از قول همایون گذشته بجانب دست راست جنود مسعود حمله آور گردیدند درین حال بلند اختر با چند سردار جرار مثل شیخ ولی و شیخ ظریف و حسن خویشگی که از مبارزان مشهور بودند طرف برنغار زور آورد و تزلزل تمام در فوج رو داد و فیل سواری اسلام خان از صدمه بان زم خورد و بسیاری از آن فوج رو بفرار گذاشتند - سیف خان و اکرام خان که هراول برنغار بودند ثبات قدم ورزیده مردانه در دفع مقابل اعدا کوشیدند درین ضمن اگرچه بعضی از همراگان نا آزموده کار صلاح دادند که پادشاه گردون وقار خود را بکوملک فوج برنغار برساند اما از آنکه برابر پادشاه نپذیرد فوج سنگین گرم دار و گیر بود و از غلبه خصم اکثر دل باختند در فکر فرار بودند آن خسرو تهمتن از ملاحظه آنکه مبادا اگر رخ فیل سواری خاصه بقصد مات مخالفان گردانده اسپ خواری برانها برانده احتمال داشت که پیاده زیاده از حساب توپخانه شرباب خصم بشهرت فرار شوخی نمایند درین صورت که بساط برنغار هم برهم خورده منصوبه فلک لعبت باز چه نقش بر روی کار آورد لهذا تا برداشتن خصم روبرو استقامت ورزیده باسلام خان و دیگر سرداران پیغام ثبات قدم ورزیدن و مردانه بدفع اعدا کوشیدن داده امیدوار رسیدن خود بمدد فرمودند درین حال خبر رسید که بختان (بختیار) بیگ روزیهائی که کارفرمای توپخانه بود از زخم پدایی در لشکر شجاع وداع حیات نمود و جان بیگ پسرش زخم کاری برداشته از اسپ افتاد.

از شنیدن این خبر که غلبه فوج مقابل نیز پاره تخفیف یافته بود
 شهنشاه عدو مال بلا اهل خود را بمدد برفغار رساند و از شکوه
 خصم گدازیکه تاز رسیدن پادشاه بلند اقبال سرداران برفغار را تقویت
 تمام بهموسید و بهادران رزم جو و دلاوران کینه خو از هر طرف
 هدای بخش بخش بلند ساخته سیلاب خون از هر گوشه و کنار روان
 ساختند دران زد و خورد شیخ ولی قرملی که عمده فوج شجاع
 بود با دوسه سردار دیگر از پا در آمد و حسن بیگ خان خورشکی
 از خانه زین سرنکو گردید و از مردم غیر مشهور بسیاری هدف
 تیرو سنان پودان و عاف تیغ مبارزان خون آشام گردیدند - بلند اختر
 از مشاهده آن دست و بازوی بهادران گریزان گشته ، خود را
 پنهان پدر رساند و لشکر ظفر قرین جلو ریز بر قول شجاع تاختند -
 درین حال مکرم خان صفوی که بتقاضای مصلحت رفاقت شجاع
 اختیار کرده بود از جدا شده خود را بصورت زینهاریان نزدیک فیل
 پادشاه فیروزی اثر رساند و مخاطب بآفرین گشته مامور گردید که بر
 هوضه یکی از فیلان رکاب سوار شود و متصل آن عبدالرحمن خان بن
 نذر محمد خان و سنجر بیگ ولد اله وردی خان ازان لشکر دل باخته
 رسیده بلشکر ظفر قرین ملحق گردیدند - درین اثنا اثر نسیم فتح و فیروزی
 وزیدن گرفت و مزده فرار شجاع زبان زد همراکبان پادشاه فتح
 نصیب گردید و ندای مبارک باد و تهنیت از هر گوشه و کنار بلند
 شد و صدای نقاره های شادمانه و آواز کرنای فرح و نشاط افزا
 صامع افروز مبارزان گشت

• بیت •

ز کوس فتح غفل ساز کردند • نفیر و کرنا دم سار کردند

و افواج قاهره بر بنگاه شجاع برگشته بخت ریخته خزانة و فیلان و اسپان و همه اسباب تجمل و کارخانجات هرچه بدست هرکه آمد بتاراج و غارت بردند و یک صد و چهارده توپ و یک صد و پانزده فیل یا قدری خزانة و جواهر سوای آنچه دست خوش تاراجیان گردیده بضبط سرکار در آمد - و بادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمده بعد از ادائیگی دوگانه شکر و تحمیین امرای رکاب مصلحت هواب دران دانستند که شجاع را مجال قرار گرفتن نداده دست از تعاقب او برندارند لهذا در همان حال سرسواری پادشاه زاده محمد سلطان را با فوج خود او و پادشاهی هرکه توانست رفاقت نموده تعیین فرموده عجاله دوپٹہ کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بپوش قیمت که مدت مدید پرشاک اعلی حضرت و آن حضرت بوده تیدمنا عنایت فرموده فاتحہ خیریت خوانده رخصت آرزائی داشتند چون اردو و کارخانجات پادشاه زاده همه بغارت و تاراج رفته بود حکم فرمودند که از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر مهم نموده با سه تفور خلعت و شمشیر خامه و صد اسپ برای پادشاه زاده از عقب روانه نمایند - و یک هفته دران مکن نصرت نشان مجلس آرای عنایات بی پایان امرای رکاب عالی گشته هر یکی را فراخور پایه و تردداتی که از آنها بظهور آمده بود از عطای اضافه و نقد و جواهر و خطاب و نقاره معزز و مفتخر ساختند - ازان جمله معظم خان را از اصل و انعامه هفت هزاری هفت هزار سوار که دو از ده هزار سوار برآوردی باشد نموده بعطای ده لک روپیہ و دیگر عنایات پادشاهانہ به همه امرا امتیاز بخشیدند - و بیست و هفتم

ماه مذکور از منزل کهجوه کوچ فرمودند - و راجه جیسنگه که رخصت وطن گرفته رفته بود بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - و سلخ ماه کذا گدگ مقام نموده معظم خان و ذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رای سنگه و داود خان و فدای خان را باجمعی از روشناسان کار طلب و توپخانه عظیم بهمراهی بادشاه زاده مقرر و مروضه نموده هر یکی را بعطای خلعت و اسب و فیل و نقاره و نذد و مروضه آلات و شمشیر و جمدهر و اضافت نمایان سربلندی دادند.*

الحال بذکر شمه از احوال پر ملال دارا شکوه برگشته اخترا بزبان قلم میدهد چون حقیقت برگشتگی طالع و ناموافقیت ایام دارا شکوه بعرض رسید مشتمل برین که بحال تباه که زیاده از سه هزار سوار با او نهانده بیهک رسیده از عدم میسر آمدن باز بردار و ترک رفاقت همراهان بعضی از خدمه محل را مع قدری از خزانه و طلا و نقره آلات و اسباب سنگین بار زیاد را بانوید خواجه سرا و سید عبدالرزاق نوکر معتمد خود در قلعه بیکر گذاشته پیدتر روانه گردید از ترا کم اشجار خار دار و پیش آمدن راههای دشوار گذار و افتادن بار بردار در زمین شوره زار کنار دریای تهنه و بباد دادن سامان همراه که از صدمات تعاقب فوج پادشاهی مصداری شیخ میر وغیره بهادران هیچ جا استقامت نتوانست ورزید و مردم بسیار از بی آبی و صعوبت راه و انواع مرض تلف و ازو جدا می شدند و شیخ میر باشنه کوب میرفت عرصه بمرتبه بران دشت پیمای بد انجام تدگ گردید که زیاده از هزار سوار با او نماند بعده که بحرحد سروستان رسید راه احمد آباد اختیار نمود و مردم فوج همراه شیخ میر نیز بسیداری از کمی آب و امتداد کشیدن

سفر ایلغار و تلف شدن اسب و بار بردار و دیگر صدمات راه ضائع و متفرق شدند و سپاه اکثر پیاده گشتند بعد عوض فرمان مراجعت نمودن شیخ میر و صف شکن خان صادر شد - و پادشاه انجم سپاه غره جمادی الاولی متوجه مستقر الخلافت گشتند در منزل دویم عرضه داشت پادشاه زاده محمد سلطان مشتمل بر مردی فتح ثانی و مغلوب گردیدن شجاع باز دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل آن می نگارد که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داری اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ رفاقت شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعه تعلقه خود رسانده باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بعذرهای معقول اطاعت نه نموده بعد بمیان آوردن عهد امان جریده بر آمده بشجاع ملاقات نموده رسمیات تواضع و ضیافت بجا آورده دار و مدار کرده از مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک اله آباد عریضه مشتمل بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع کلید قلعه بخدمت پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد که خان دوران را در قلعه اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت نموده روانه حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر که فکر کرد آوری لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهی داشت از سرنو دست و پا باخته مرحله پیمایی وادی حیرانی گردید - محمد امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان برای تنبیه و گوشمال راجه جسونت بد خصال مرخص فرمودند و رای سنگه را تهور را که برادر زاده راجه جسونت می شد و با عموی

بدسگال خود نزاع ارثی داشت بخطاب راجه و اضافه هزاره و عطای لك روپیه و خلعت و اسب و فیل و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه ساخته شريك مهم استیصال آن نكوهیده خصال نموده امیدوار بخشیدن وطن خود پور نمودند - و بنام امیرخان حارس دارالخلافه حكم رفت كه بعد رسیدن شیخ میر از تعاقب دارا شكوه محمد مراد بخش را از قلعه سلیم گده بر آورده همراه او روانه قلعه گوناویار نماید - هیچدهم شهر مذکور نزدیک مستقرالخلافه اكبرآباد رسیده متصل باغ نور مضرب خیام فرمودند - فاضل خان خانسامان لك روپیه نقد و جنس اموال دارا شكوه از نظر اشرف گذراند و امیرالامرا و همه امرای متعین قلعه اكبرآباد سعادت اندوز ملازمت گشتند - از زبانی بعضی اخلاص كیشان بوضوح پیوست كه بعد رسیدن جسونت تبه كار بطریق یلغار نزدیک مستقرالخلافه جمعی از منافق پیشگان گمان بردند كه راجه بمحاصره قلعه پرداخته برای برآوردن اعلی حضرت استقامت خواهد ورزید ازین معنی وسواس زیاده در دل بسیاری از عقل و حوصله باختگان راه یافته بود در اخفای ذكر آن حكم نوموده وقت كوچ اشاره نمودند كه بعضی از آنها را همراه امیرالامرا در ركاب تعیین نمایند - و بیست و سیوم از كنار مستقرالخلافه كوچ فرمودند درین اوان بعرض رسید كه چون دارا شكوه بولایت كچه متصل مرحد صوبه احمدآباد رسید قریب سه چهار هزار سوار با او فراهم آمدند و بعد از مراجعت نمودن فوج پادشاهی از تعاقب او بآهستگی طی مسافت نموده بمجذب قلوبه فوجداران و زمیداران سرراه و گرد آوری سپاه می پردازد و زمیدار

کچھہ را برعایت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دختر اورا برای سپهر شکوہ پسر خود نامزد نمود و زمیندار بعد تقدیم ضیامت بدرقہ دادہ از حد خود گذرانده روانہ احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن احمد آباد شهنواز خان صوبہ دار احمد آباد کہ یک صبیحہ او در حبائل عقد پادشاه و دختر دریم در خانہ محمد مراد بخش بود برفقت رحمت خان دیوان و دیگر کومکینان برآمده استقبال نمود بعد ملاقات شرط اعانت در سر انجام ضروری بجای آورده قریب دہ لک روپیہ طلا و نقرہ آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش کہ در احمد آباد بود پیشکش نمود و دارا شکوہ بفکر فراہم آوردن زر و سپاہ پرداختہ مردم را بعطای خلعت و اضافہ و خطاب و جواهر خورسندہ ساختہ جذب قلوب مینماید - و حکام و عمال در بندر سورت و کنباہیت و بہروج و برگذات سیر حاصل تعین نمودہ بضبط خود در آورده و در فرصت توقف یک ماہ و ہفت روز بیست ہزار سوار فراہم آمدہ - و بحکم بیجا پور و حیدر آباد نیز رسل و پیغام برای طلب نقد و جمعیت بمیان آورده و برای رفتن طرف دکن و پیوستن براجہ جسونت فکرهای مختلف می نماید - و در همان گرمی اخبار فرار راجہ جسونت از رفاقت لشکر فیروزی اثر کہ شہرت غیر وقوعی و خبر کاذبہ غلبہ خصم علاوہ آن گردیدہ بود نوشتہ راجہ جسونت مشتمل بر اشارہ طلب دارا شکوہ رسید و غرقہ جمادی الاخری با سپاہ آراستہ و توپخانہ بسیار کہ از بندر سورت می چہل ترب طلب داشتہ بود برآمد و بعد برآمدن در ہر منزل نوشتہ ابلہ فریب راجہ جسونت بدیدن اسانہ و افسون رسیدن خود می رسید و این

معنی 'باعث تقویت ماء عزم آن برگشته اختر می گردید بعد
استماع اخبار مذکور رای عالم آرای تقضای آن نمود که رایت
ظفر آیت طرف اجمیر افراشته براجہ جسونت کہ شفیع جراثم او
میرزا راجہ جیسنگہ گشته بود استسالت نامہ عفو تقصیرات او و
بحال فرمودن منصب و خطاب مہاراجگی باستصواب راجہ جیسنگہ
مرحمت نمایند و فرمودند کہ از جانب خود مکتوب درین معادہ
بارنرشتہ مصحوب قاصدان سریع السیر روانہ سازد *

الحال عنان کمیت تیز خرام خامہ از تحریر احوال دارا شکوہ
سوخته اختربہ تسطیر دیگر واقعات حضور معطوف می سازد
پادشاه زادہ محمد اکبر با دیگر پرورگیان حرم کہ در دولت آباد بودند
اواخر جمادی الاخری از دکن رسیدہ شرف اندوز ملازمت گشتند -
چون چنپت بندیلہ از کم طالعی در سفر پنجاب بیحکم از رکاب جدا
گشتہ بوطن آمدہ طریقہ راہ زنی اختیار نمودہ بود سبہ کرن بندیلہ
را کہ ہم چشم و ہم جدی آن تبه کار گفته می شد بعنایت اضافہ
و خلعت و اسب و شمشیر مفتخر ساختہ فوج دیگر با او دادہ
برای تنبیہ آن تیرہ روزگار مرخص فرمودند - سید قاسم شجاعی و
بہادر خان کہ بموجب حکم از نزد پادشاه زادہ روانہ شدہ بودند
شرف اندوز ملازمت گشتند - بعرض رسید کہ تربیت خان صوبہ دار
اجمیر از خبر نزدیک رسیدن دارا شکوہ بسرحد جود پور حوصلہ
باخته خود را بحضور رساندہ - محمد امین خان را کہ برای تنبیہ
راجہ جسونت مرخص فرمودہ بودند بتقضای مصلحت موقوف
فرمودہ طلب حضور نمودند سید قاسم را بعطای منصب سدہ ہراری

هزار سوار و خطاب شهامت خان سرافرازى بخشیدند - طاهر خان را برای قراولی و خدیو تحقیق داراشکوه مرخص فرمودند - بعد رسیدن بمنزل آندیدر تعلقه راجه جیسنگه حکم فوج بژدی فرموده راجه جیسنگه را با دلیر خان و حسن قلی خان و جمعی دیگر از دلاوران هراول مقرر نمودند و صف شکن خان را به پیش بردن توپخانه محصور فرمودند و شیع میر را با امیر خان برادر او سر فوج یلتمش ساختند و امیر الامرا با پسران و گنجعلی خان و بعضی سرداران رزم آزما را طرف برنغار مقرر کردند و سرداری جرنغار بنام پادشاه زاده نامدار محمد اعظم و دیگر بهادران ایران قوار گرفت و بهمین دستور محمد امین خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان بن نذر محمد خان و دیگر بهادران ایران و توران و افغانان جلالت نشان و راجپوتان تهور پدشه جا بجا در میمنه و میسره و قول و چنداول مقرر گشتند و فرمودند که تا مقابل شدن بفوج خصم بهمین ترک در راه وقت سواری تفاوت راه نیابد •

شده از احوال پراختلال دارا شکوه آنکه بعده که منشور نجات و رقم عفو زلات خفیه بانرشتجات راجه جیسنگه و دیگر هواخواهان بر راجه جسونت رسید در اخفای آن کوشیده از بیست کرهی جودپور که بالشکر آراسته بقصد استقبال و رفاقت داراشکوه بر آمده بود فسخ آن عزیمت نموده زحل صفت رجعت بمکان خود نمود - خبر مراجعت نمون راجه بدرا شکوه رسید متروک خاطر گشته رسل و رسائل در میان آورده مکرر باظهار تملق و ابرام پیغام نموده فائده نداد و این معنی زیاد باعث خار خار دل زار و نزار آن

سرگشتہ وادی حیرانی گردید - و بیست گز ہی جو دہور رسیدہ
 چند مقام نمودہ دیکھند نام ہندوی معتمد سرکار خود را کہ با راجہ
 رابطہ التیام نیز داشت نزد او برسالت فوسنادہ تکلیف ایفای
 وعدہ بہ لجاجت تام بمیان آورد - او در جواب از روی غدر گفت کہ
 من بر قول خود راسخم اما فی الحال آمدن من مصلحت
 نیست - دارا شکوہ باجمیر رفتہ استقامت وزیدہٗ براجہوگان
 دیگر پیغام نمودہ نزد خود طلب نماید بعدہ کہ دوسہ راجہوت نامی
 دیگر نزد او جمع آید من نیز خود را خواہم رساند - بدین جواب
 یاس غدر آمیز دیکھند را مرخص ساخت - دارا شکوہ عقل و ہوش
 باختہ طوعاً و کرہاً باجمیر آمدہ بار دیگر دیکھند را نزد آن غدار مکار
 فرستاد - دیکھند باز پیش واجہ آمدہ بہزاران توطیہٗ کلام ذکر پیام
 نمودہ ہرچند انسانہ و افسون برو خواند فائدہ نہ بخشید و تحقیق
 شد کہ ہمہ جواب او غدر و دفعیہ است - و خبر رسیدن فرمان عفو جرائم
 او از نزد بادشاہ خطا بخش جرم پذیر سراپا تدبیر نیز در زبانہا انتشار
 یافت - از انکہ صاحب غرض مجنون گفتہ اند و احتیاج شیران
 را رویہ مزاج می سازد باوجود علم سختی اغماض او سپہر شکوہ را
 نزد آن سہت عہد غدار فرستاد و سپہر شکوہ چندانکہ بلاہ و الحاح
 و دلبری کوشید و وعدہ و وعیدہا بذکر آورد آن کافر فاجر ناشنیدہ
 انکاشتہ بدستور دیکھند مایوس مرخص ساخت - و سپہر شکوہ
 بادیدن پر آب و جگر کباب کہ ہمہ از انقلاب فلک کج رفتار می
 دانست نزد پدر آمد

• بیت •

ز انقلاب زمانہ عجب مدد کہ چرخ • ازین فسانہ و افسون ہزار دارد یاد

داراشکوه بالکل قطع امید مدد از جسونت نموده نمی دانست که چاره کار چه سازد درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اورنگ زیب بهادر بادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار بر کار زارداده ببقاضای وقت صرفه در جنگ صف ندانسته بمنصوبه در آمدن بکوهستان نواح اجمیر بخیال مورچال بستن دران جبال پرداخته و اگر جایی خود حرکت نموده در دره درآمد بعضی راهها را به بستن دیوار خام و سنگ چین نمودن و چیدن توپها و نشانیدن تفنگچیهای قدر انداز استوار ساخته جانب یمین خود را بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با قریب هزار برقعنداز حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف یسار باهتمام شهنواز خان مع پسران و همراهان باجمعی از برقعندازان چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفیروز میواتی که بشجاعت و ترداد کار طلبی او اعتماد کلی داشت با مصالح توپخانه و جمعی دیگر از مبارز پیشگان سپرد و روز بروی خود سپهر شکوه را بابسیاری از آلات آتشبازی و توپهای نامی صف ربا قائم ساخت و خود در میان جاگرفته همه جا توپ چیده جمعی را مقرر نمود که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاولی نموده نگذارند که همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح ترداد و تقسیم مورچال بادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع ریواری که از انجا اجمیر مه کوره مسافت داشت و از مکان مورچال خصم نیم کوره و گوله رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرموده حکم مورچال بستن بتعین مکان نمودند صف شکن خان میر آتش

مامور گردید که توپخانه آتش بار را پیش برده جابجا مقابل مورچال خصم چیدند و عقب توپخانه شیخ میرو دلیرخان شیر فبرد را مورچال قائم نمودن فرمودند و همه بهادران جنگ جو و دلوان شعله خومکانهای قابل مورچال بستن بدست آورده دست و بازو بزدن گولۀ توپ کشادند و هر یکی بر دیگری در ترداد کار فرمائی سبقت ورزیده همدیگر را فرصت پیش قدمی نمی دادند خضوص پهل خان و شیخ میرو دلیرخان و سید نصیرالدین خان دکنی و دیگر فدریان جان سپار کمر جانفشانی قائم بسته تا سه روز ترداد بهادرانه نموده خور و خواب بر خود حرام نمودند و امیرالامرا سعی تمام در پیش بردن مورچال نموده بحملهای کوه ربا زلزله در دل محصوران می انداخت لیکن چون مورچال خصم در جوف کوه قلب در کمال استحکام بود ترداد بهادران پیش رفت نمی گردید بلکه مردم لشکر داراشکوه اکثر از مورچال برآمده سپرها پیش رو گرفته بر مورچال پادشاهی بیخته آدم و چارپا ضائع و زخمی نموده باز خود را به پناه جبال می رساندند و گولۀ توپ آن طرف که می آمد بی آنکه از صدمۀ ضرب آن جانداري تلف و زخمی گردد برخاک نمی افتاد - و گولۀ مورچال پادشاه سوای اینکه بسنگ و دیوار مورچال برخورد فائده بر روی کار نمی آمد - شب چهارم پادشاه کشورستان اکثر بندهای اخلاص نشان را طلبیده از روی تاکید تهدید امیز و وعده و وعید غیرت انگیز ترغیب یورش نمودند روز دیگر راجه را جرپ زمیندار جمون که همراهان او در کوه نوردهی و شیر نبردی ضرب المثل بودند پیادهای خود را از

عقب پارچه کوهی که به بهاری شهرت داشت و از آن طرف که کوه نشینان گمان یورش داشتند و از زدن گولۀ توپ و تفنگ و انداختن سنگ که متصل هم می بارید لمحۀ فرصت نمی دادند روانه ساخت و آن کوه نوردان شیر جنگ دامن همت بر کمر بسته افتان و خیزان با اسلحۀ جان ستان برق کردار مقابل مورچال آتشبار یورش نموده هرکه در راه اجل او می رسید زینۀ زبریا ساخته نشان راجه راجروپ بالای کوه برده نصب نمودند و خود راجه راجروپ که از عقب جان بازان مستعد گشته چشم بر راه آواز بالا برآمدن آنها بود با وجود فرود آمدن قریب هزار نفر جنگی مخالفان در مقابل بهادران راجه راجروپ آن جلالت کیش قدم پیدش گذاشته در مقابل باریدن گولۀ تفنگ و افتادن سنگ خورد و کلان سینه سپر ساخته خود را بر آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گردید و دلیر خان که میان افغانان در بهادری و یکۀ تازی شهرت داشت از مشاهده جرأت راجه راجروپ دلیرانه با مردم خود قصد بالا برآمدن بران کوه نموده داد تهوری داده خود را بدم گولۀ توپ و سنگ بازان زده از طرف دست راست بالا برآمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و شجاعت روز پیکار بی نظیر روزگار گفته می شد با همراهان خویش قدم پیدش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسکنه با راجپوتان پیکار جو بحرکت در آمده تردد بهادرانه بر روی کار آورد و امیرالامرا با بسیاری از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان از طرف جرنغار با جنود خود سوار شده از هر طرف صف در صف معرکه آرا گشتند اگرچه دران یورش تردد جانفشانی از همه

بندهای جان نثار بروی کار مدد اما در ابتدا پدش قدمی از مردم
 راجه راجوب و آخر کار آثار فتح و وزیدن نسیم ظفر از جان نثار
 نمودن شیخ میر و جلالت دلیر خان افغان بود که در مقابل آنها
 از مورچال شهنواز خان و فیروز میواتی بلا فاصله نگرگ گولۀ بلا و
 ژالۀ تفنگ اجل می بایید و جمع کثیر از مردم هردو اهیر بکار
 آمدند و از غریدن توپ که صدای کوه همدم گشته بول و سردان
 بان و توپخانه هردو طرف آنقدر دود و صدای وحشت انرا دران
 کوه و صحرا پیچیده بود که خویش و بیگانه را هم از هم فرق نمودن
 دشوار می نمود

* بیت *

برانگیخت رزمی چو بازنده میغ * تگرگش ز پیکان و باهان ز تیغ
 برآمد ز قلب دولشکر خروش * رسید آسمان را قیامت بگوش
 از هر طرف چندان سرو تن پا مال سم سمندان کوه نورد گردید
 که نشان از سرو صورت آنها پیدا نگردید - دلیر خان چون شیر زیان
 مصدر تردد نمایان گردیده بزخم تیری که بدست راست او رسید
 از تردد باز ماند - و دارا شکوه بر بلندی کوه ایستاده مردم خود را
 باوجود مشاهده آثار هزیمت ترغیب جنگ بسرزنش نام و ننگ
 می نمود هرچند که از کوه نشینان رزم جو بوسیله پناه مورچال و بعد
 بر آمدن از عقب احاطۀ دیوار دلیریهای بهادرانه بظهور آمد
 فائده بر روی کار نیامد و شهنواز خان که از راه غیرت ذاتی امید
 نجات از ان جنگ جان ستان محال می دانست و در خدمت
 هر دو ولی نعمت خصوص در جناب پادشاه گردون وقار بدون آنکه
 نقد حیات در باز و از خجالت دائمی نجات یابد رو برو آمدن

وزیر سامه آن ظل الله سبز گردیدن بر خود گوارا نمی توانست نمود
مردانه وار آن قدر کوشید که بسرخروئی از معرکه دار و گیر بخت
هستی بر بست و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک
بغروب آفتاب بود و خبر آثار فتح و بالا بر آمدن نشانها از هر دو طرف
سامعه افروز مخالف و موافق گردیده بود شیع میسر که از شهادت
ذاتی و ارادت باطنی در جان فشانی می کوشید و بوسیله قتال
و جدال باستقبال اجل می شدافت آن چنان مستانه وار جلالت
را کار فرموده در عالم پاس حق نملک وقت رسیدن گلوله تفنگ که
بسیخته او رسید و خود را در معرض تلف دید زبان اخلاص بیان را
بدین ز - زمه گویا ساخت

• بیت •

جان دادمش به زده و خجالت همی برم
زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

و بسید هاشم که صحبت قریبه با او داشت و بجای خدمتگار عقب
حوضه نشسته بود گفت که من رفتم دست در کمر بند من زده مرا
چنان نگاه دار که تا بلندن شدن صدای شادیانه فتح که همین دم
نسیم فیروزی برین لشکر عدد مال بیوزال خواهد وزید و علامت
و آثار ظفر پیداست رفقا و همراهان من بر حال من اطلاع یافته
مبادا دست از کارزار کشند و مردم خصم نیز مطاع گشته دلیرانه
قدم پیش گذارند - سبحان الله انسان را بدنیا پیش آمدن ترقی
حال و احوال خود و فرزندان بدین مرتبه دل بستگی و الفت است
که با وجود برباد دادن نقد بی بهای جان که درین ضمن سخن
در ایمان نیز می گذرد باید که در چنان حالت سوای یاد ذات پاب

پادشاه حقیقی در خاطر خطور نکند و بجز کلمه طیبه و اسم معبود
بر حق بر زبان او نگذرد برای مزید اعتبار که شاید در باره فرزندان
و وابسته‌های او وسیله ترقی باشد رعایت پاس نمک را بدین مرتبه
منظور می‌دارد - گویند بسبب چنان جان فشانی که بدان ارادت
و عقیدت از شیخ میر بظهور آمد پادشاه قدر دان خانه زان پور را
نسبت به همه مردم خوف توجه تمام بهم رسید و آن قدر که در عهد
خلد مکان عالمگیر پادشاه مردم خوف که محقر ترین الکهای
خراسان است پیدش آمدند و ترقی نمودند در هیچ عهدی از
پادشاهان سلف در تواضع بنظر نیامده و فی الحقیقت اگرچه
مردم خوف نسبت به همه مردم خراسان در ظاهر درشت و بی‌رو
واقع شده اند اما اکثر در کارها راست و درست اند و در طریقه
پاس حق نمک آقا از جمله ثابت قدمان می‌توان محسوب
نمود - بالجمله داراشکوه از مشاهده برگشتگی طالع خود و استماع
افتادن شجر حیات شهنواز خان که همان علامت سرنگون گردیدن
علم استقامت لشکر او بود و معاینه نمودن بالا برآمدن نشانهای
فتح پادشاه ظفر نصیب مع فوج بهادران جان نثار هوش و تدبیر
و حوصله خود داری باخته همراه سپهر شکوه و فیروز میواتی و
بعضی خدمه حرم اول پاس شب تار بهزاران پاس بهمعنائی
غم و الم که خدا آن روز نصیب هیچ شاه و گدا ننماید راه فرار
اختیار نمود و از مردم عمده سوائی هر دو نام برده فرصت و توفیق
وفاق و نیافت و قدری از جواهر و اشرافی و محل خاص و صبیحه
و چند خواص که با خود توانست گروفت با خویش همراه گرفته

متوجه احمد آباد گردید و دو ازنه فیل و استرمان و شترمان پرازیار
خزانة و دیگر اسباب انتخابی مالیت دارد بسیاری از خدمت
محل هر چند آنها را از راه عاقبت اندیشی پیش آمدن چنین
روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما با خود نتوانست گرفت
و بامتداد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه برای
معتد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پداة برتنداز یکسر
هرازم خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجای
خود را برمانند چنانچه باقی احوال آن برگشته وادی حیدرانی
بر محل بذکر خواهد در آمد - القصة الكبری از لشکره یمت یافته
بی مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شتاندند و جمعی
بماتم تاراج رفتن مال و عیال و بباد دادن عرض و ناموس
پرداختند و بعضی از رسیدن زخم کاری و بر باد دادن اسباب و امان
که فرار نمودن نفران ملاوة آن گردید دران کوه و دره حیران و سرگردان
گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو و کارخانجات داراشکوه
مع همراهان بمادنة تاراج رفت - و چون دران شب تار و درة پر از
دود باروت خبر تحقیق دارا شکوه تا دوسه ساعت بجومی در هر دو
لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هر دو طرف در بعضی
مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی اسرا
در جای خود گرم داروگیر مالدہ برتندازی می نمودند تا آنکه
بر فرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از
جمله همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعی دیگر
که از رفتن آن برگشته اختر و انف نگشته بودند تا قریب پاس

شب حرکت مذبح می نمودند و محمد شریف مخاطب بقلیچ
خان که میرو بخشی داراشکوه بود بزخم تیری که بر شکم او رسیده
روز دوم در گذشت - اگرچه بمیادات خان پسر شهنواز خان سه چهار
زخم گولی و تیر رسیده بود اما آخر التیام پذیرفت - و عسکر خان
و حید ابراهیم باجمعی از همراهان دارا شکوه بآبدن زخمی و دل پر
خون که موای رخت بدن همه امباب ما احتیاج بتداراج رفته بود
بوسیله صف شکن خان آمده بزبان عجز بیان شرف اندوز ملت
گردیدند و مورد عنایات گشتند .

بر منصف پیشگان کارزار دیدم تجربه کار ظاهر امت که
چندین چهار جلگ بچنان نهنگان دریای غیرت و شیران بیشه
شجاعت که هر کدام را در روز رزم رستم وقت توان گفت نمودن و
در وقت انقلاب چنان حادثات که بزبان خامه جاری گشته از جا
در نیامدن و ثبات قدم از دمت ندان و غنیم و خصم غالب
آمده را از روبرو برداشتن بجز نایید و فضل الهی و مدد طالع
عالمگیر پادشاه غازی حمل برچه توان نمود - القصه بعد استماع
آوارگی داراشکوه و زیدن نسیم فتح و نصرت زبان بشکر و ستایش
پادشاه حقیقی کشوده از واقعه شهنواز خان و شیخ میر انصوح
زیاده نموده فرمودند که هر دو را در بقعه مبارک روضه حضرت
خواجه معین الدین باغ ناز و اکرام تمام برده مدفون سازند - و خود
بعد از زیارت مزار آن زبده العارفین و مبلغ رساندن بخدمت آنجا
از آنجا کوچ نموده بر سر تالاب اناساگر حکم سه چهار مقام
فرمودند و راجه جیمنگه را یک لک روپیه و بهادر خان را می هزار

ورپده عنایت فرموده باجمعی از مردم کارزار دیده دیگر بار برای
 تمایب دارا شکوه مقرر فرموده بعطای خلعت واسپ و فیل
 مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت
 تقصیرات زیاده از اندازه قیاس روی بحضور رسیدن نداشت
 بموجب التماس راجه جیسنکه از سرنو فرمان عطوفت عنوان مبنی
 بر تسلی و خطاب بخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن
 منصب هفت هزار و هفت هزار سوار مع خلعت برای او
 عطا فرمودند - و فرزندان و نوری بیگم اهلیه شهنواز خان را نظر
 بر نسبت صوری و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت
 ساختند و بامیر خان برادر شیخ میر خلعت مائمی و اضافت
 نمایان عطا فرموده رعایت های دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه
 صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط مرکب در آمد - و جمعی را که
 داراشکوه در اجمیر بمظنه هوا خواهی پادشاه ظفر آیت مقید
 ساخته بود خلاص نموده مورد عنایت ساختند - تربیت خان را
 باوجود تقصیر فراتر قبل از رسیدن داراشکوه از راه خطا بخشی و
 جرم پرشی بدستور سابق صوبه داری اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم
 رجب سنه مذکور پیاده از روی نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین
 الدین تشریف برده متوجه دارالخلافه شدند - درینو بعضی رسید
 که شجاع از صدقات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع
 فوج گران بعد دعت و پا زدن حرکت مذبوح آوارا جهانگیر فکر
 گردید و معظم خان داخل قلعه مونگیر شد از شنیدن این مرده
 حکم نواختن شادبانه فرمودند - در منزل فتح پور که شرف منزل

سواقع شد پیشکش عادل خان مع عرضداشت مبارکباد فتح از نظر گذشت - و سلخ ماه رجب باکوکه و دبدبه پادشاهی داخل مستقر اختلاف شدند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار آله آباد بطریق فال نیک مشتمل بر اینکه قلعه چزار که در فساد داراشکوه بتصرف شجاع درآید بود بتصرف پادشاهی در آمد ذکر جشن جلوس ثانی مشتمل بر ذکر

تعیین سکه و خطبه و اقب پادشاه غازی

چون اصل جشن ثانی آن برگزیده دودمان صاحبقران موقوف بر قلع ریشه مخالفان و وارثان ملک نموده بودند درین ایام نصرت انجام که مراد از بدست و چهارم رمضان المبارک سده هزار و شصت و نه باشد و فی الحقیقت بحساب تاریخ فتح اول سال دریم جلوس بوده است حکم فرمودند که ابواب عیش و عشرت بر روی هوا خواهان دولت مفتوح ساخته درودیوار حجرهای اطراف دولت خانه بیرون دیوان عام و اندرون غسل منانه از آرایش اقسام فرش و اقمشه طلا بان و کلابتون دوز آرایش دهند و آنقدر زر بخت ولایت و احمد آباد و مشجر کار فرنگ و دیگر بلاد بصرف در آمد که تجار هفت اقلیم از منافع آن فخرها اندوختند و رامشگران طناب با هزاران عشو و ناز محفل آرا گردیده باصول گونا گون هنگامه پر جوش و خروش رقص و سرود گرم ساختند • • •

معنی ز طنبور شد گرز دار • نگرده چرا فوج غم خوار و زار
هراری بر انگشت تار باب • که گردید انگشت مطرب کباب

تخت مرصع که از مدت مدید بدین نوید بخت خویش را موعود می نمود بر خود بالیده از شرف قده پوش آن خسرو زمان و زمین زبان طعن بر شرف بر جای و کیوان کشود و منبر از فخر ذکر احم و لقب ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر غازی سر فخر بر فلک برین سود - در عهد سابق یکطرف اشرفی و روپیه از کلمه طیبه و امم خلفای راشدین - مزین میگردد فرمودند که چون نقش کلمه توحید بر درم و دینار که اکثر جای نامناسب می افتد و زیر پای مشرکان می آید نقش مذکور را بدین سکه مبدل سازند •

• بیت •

سکه زد در جهان چو مهر منیر • شاه اورنگ زیب عالمگیر
و در روپیه بجای مهر بدر مسکوک ساختند •
از سکه اقبال شه مهر نظیر • سلیم و درم متار شد نقش پذیر
از سکه او غلغله در چرخ فتاد • گردید زر از سکه او عالمگیر
چون در تاریخ فتح هر دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان
روز یکشنبه را روز جشن هر هفته مقرر ساختند - اگر بتفصیل انعامات
و بخشش روز جشن پردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر
انعام چند اسمی خاص اختصار می نماید هوای آنچه بار باب
طرب و استحقاق خرمن خرمن و طبق طبق سلیم و زر و جواهر
ببخش در آمد پنج لک روپیه بدادشاه بیگم و چهار لک روپیه
بزیب الفسا بیگم و در لک روپیه بزینت الفسا بیگم و یک لک
و شصت هزار روپیه بددر الفسا بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه
بزینة الفسا بیگم عطا فرمودند و در لک روپیه به پادشاهزاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و فیل خاصه با یراق نقره مرحمت
نموده تسلیم مذنب ده هزارى پنجهزار سوار فرمودند و پادشاه زاده
محمد سلطان که بتعاقب شجاع مامور بود سه لک روپيه مع جواهر
و فیل حکم نمودند و دو لک روپيه برای پادشاه زاده محمد معظم
و یک لک روپيه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جدا
فرمودند و بامير الامرا خلعت خاصه با چهارقب زر دوزى و جواهر
مرصع باعلافت مرور اید و دو امپ با ساز طلا و زین میناکار عطا نمودند
و فاضل خان خانصامان را اضافه هزارى پانصد سوار مرحمت نموده
بپایه چهار هزارى دو هزار سوار رساندند و رای رایان که از تربیت
کرده ها و پیش آردهاى سعد الله خان بود و نیابت وزارت
سر برهه مى نمود بخطاب راجه رگهنا تهه مر بلندی یامت و زیاده
از سی هزار نفر دیگر از روشناسان عمده بعزایات خلعت و
اضافه مفتخر گردیدند و امتداد ایام جشن بدو و نیم ماه کشید و
هر شب از فروغ چراغان و آتشبازی صنعتها بکار میرفت و از
انواع فالوس و چراغ اقسام گل بری و چمن و طاق بندی نمایان
مى نمودند و کشتیهای مملو از اقسام آرایش و روشنائی نقاره زنان
بر روی دریای زیر قلعه در نظر تماشا نمایان جلوه گر بودند - ملا
شاه که از گوشه نشینان مشهور کشمیر و پیر و مرشد دارا شکوه بود
تاریخ جلوس بنظم آورده بخدمت پادشاه ارسال داشت خالی
از انداز تصوف و اشاره ابطال ارادت مرید کامل نیست بیت هـ

مکن دل من چون گل خورشید شکفت

کمند حق و غبار باطل را رفت

تاریخ جلوس شاه حق آگه را

ظال الحق گفت الحق این را حق گفت

از واقعه ملک شرفی بعرض رسید که اهتمام خان عرف محمد قاصم
در جنگ شجاع نقد حیات در باخت *

چون از عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه حساب بذای
مال و ماه دفتر و جلوس خود را از عمر فروردی که مراد از تحویل
نیز اعظم دز برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مصمی
بماه الهی ساخته بودند از آنکه بآئین مجوس و پادشاهان
آتش پرست شبیه بود پادشاه حق شناس در پاس شریعت
کوشیده حساب مال جلوس و جشن بر سال و ماه عربی و قمری
گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقرر فرمودند که ماه و سال
عربی بر مال شمسی مقدم باشد و جشن نوروز را بالکلی
از میان برداشتند اگرچه هرکه از علم ریاضی و نجوم بهره دارد
و بر تواریخ عبور نموده میداند که باوجود نوروز مجوسی و امم
ماههای آنها بهمین نامهای فروردی و اردیبهشت تا اسفندار زبان
زدند اما جدا موضوع گشته اند که امم ماههای آنها بقید ابتدای
مال در تقویم بغرض قدیم موهوم ساخته می نویسند و شادی نوروز
که عمر فرودی آنها باشد در کرمان و بندر سورت مجوسیه
مینمایند باین نوروز که بنوروز سلطانیه نیز نامیده می شود اصلا
کار ندارد و حساب دفاتر و سال و ماه ایران و توران بزمان ماهی
غرض قدیم امم و نوروز سلطانیه که در اکثر بلاد عجم و هندو
پادشاهان توران و قبة الاسلام بلخ و بخارا تا حال مینمایند و مدار

فصول اربعه و گرما و زمستان و برشکال هندوستان و فصل خریف و ربیع و رسیدن غله و میدوه هر فصل و تفخواه جاگیر و نقدی منصبداران همه از سال و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه عربی دریافت آن محال است لیکن بادشاه دیندار نظر بر مزید رعایت تقوی نداشت که بسبب مشابہت بشادی نوروزمال و ماه مجوسی اهم جشن نوروز سلطانی مستمر باشد - در همین ابتدای سال ملا عوض وجیه را که از فضلی مشهور توران بود و پانزده هزار روپیه از عهد اعلی حضرت سالیانه داشت منصب هزاری دوصد سوار عطا فرموده خلعت خدمت احتساب عنایت نموده جمعی از منصبداران و احدی همراه او مقرر کردند و امر نمودند که رواج خرابات خانه و قمار بازی و بت پرستی علانیه برطرف سازد *

احوال بذکر باقی احوال پرمال دارا شکوه و مآل کار او می پردازد که بعد از هزیمت از جنگ دره کوه اجمیر چنانچه بر زبان خامه صدق بیان جاری گشته خود دارا شکوه با سپهر شکوه و زوج و صبیده و قدری جواهر و اشرفی و چند اسامی خدمت محل با خویش گرفته راه احمد آباد اختیار نموده باقی خزانه و اسباب و سرانجام ضروری با خدمت اناث برده دوازده فیل بار و سوار کرده حواله بعضی نوکران قدیم و جدید برفاقت و نظارت چند خواجه مرای معتمد نموده بود که زود از عقب برهند دران هنگامه بعد از چهار پنج کروه که مسافت راه طی نمودند همها دست غارت و بیداد بران مال خداداد دراز نموده باهم هشت و گریبان شدند و هرچه بدست هر که آمد و آنچه توانستند اشتران بابار و اشتران سبک رفتار پراز نقد و جنس گران

بها که مال بسیاری از بالای فیلان فرود آورده بر شتران بار نمودند و عوض آن بعضی عورات را از زیور عریان ساخته از بالای کجاوهای شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا مر دادند و باقی اسباب را هر طرف که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه نتوانستند گردید از سرا میمگی و ملاحظه تعاقب افواج پادشاهی دل باخته همان فیلان هواری عورات را بدر بردن و بدارا شکوه پیوستن سرمایه آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس دران شب تار عقب دارا شکوه دشت پیما گردیده بعد تفاوت یک شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشته وادی سرگردانی در کمال تشویش و حیرانی که بی سروامان و غارت زده آواره آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر پادشاه و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند سوای سید احمد بخاری که به نیابت صوبه داری در احمد آباد از طرف دارا شکوه مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت ننمود باهم مصلحت عاقبت بینی نموده متفق گشته بشهرت مشورت نمودن و باتفاق برای استقبال دارا شکوه بر آمدن بخانه سید احمد آمده او را در همان خانه مقید ساختند و با استحکام بندوبست شهر از روی اتفاق بی نفاق پرداخته کوهی ملطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه بلند آوازه ساخته آماده ممانعت و مدافعت آن برگشته وادی هیمرت گشتند - بعده که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ایام همه جا استقبال و پیشقدمی می نماید دل از تصرف شهر برگرفته

بہرگنہ کری بدو گروہی احمد آباد رفتہ از انجا بگنجی کولی کہ از جملہ سرکشان درہ زنان مشہور آن ضلع گفنے میشد التجا

برودہ پیغام اعانت نمود

آنکہ شیران را کذب رو بہ مزاج • احتیاج است احتیاج امت احتیاج

و کانجی رفیق او گشتہ از سرحد گجرات بر آوردہ بتدقیق حد

ملک کچہ رساند درین ضمن گل محمد نام از نوکران او کہ حاکم

بندر مورت و بہروج ساختہ بود با قریب پنجاہ سوار و در صد پیادہ

برقنداز با او رسیدہ ملحق گردید و زمیندار کچہ کہ وقت آمدن

با حمد آباد شرط ضیافت و خدمتگاری بتقدیم رساندہ دختر خود

را بطریق پیشکش نامزد سپہر شکوہ بامید بہبود کار خود راود نمودہ

بود و دارا شکوہ باز چشم مدد و رفاقت ازو داشت درین سفر نکبت

انجام اصلا متوجہ احوال پرمال او نکردید بلکہ خود را آشدان ساختہ

بکمال بیرونی پیش آمدہ ملاقات نہ نمود

بوقتی کہ دولت ورا یار بود • زرہ پیش تیرش نمود می نمود

بوقتی کہ بختش نشد دستگیر • نکردہ خدنگش گذر از ہرہر

آخر دومہ روز بامید مستمال ساختن زمیندار سعی بہبودہ بکار

برودہ ناچار بادیدہ اشکبار و دل پر از شعلہ نار راہ بہکر اختیار کرد -

چون بکنار حد سند رسید فیروز میدواتی کہ تا این روز رفیق ایام

بود فرجام ابود از مشاہدہ نا موافقت روزگار از رفاقت آن برگشتہ

اختر دل برداشتہ جدا گشتہ بطریق فرار راہ دارا اخلاصت اختیار

نمود بعدہ کہ آن برگشتہ راہی حیرت بولایت جاویان رسید صحرا

فہیفان آن دیار مدراہ گشتہ بارادہ دستگیر نمودن او پیش آمدند

• بیت •

• بیت •

بجنگ و کوشش از خدمت آن جماعه نجات یافت و بولایت مکشبان
 سربر آورد میرزا مکشی که سرگروه آن قوم بود باستقبال برآمده باعزاز
 تمام بخانه خود برده بعد تقدیم ضیافت براه نمونی روانه ساختن
 ایران خواست که بدرقه راه گشته از انجا بقندهار که درازده منزل
 مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه
 برگشته بخت بآرزوی باز زود بدست آوردن تاج و تخت و بخیال
 محال متصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده اراده سمت
 تعلقه ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون احسان
 دارا شکوه بود و ادعای بندگی و اخلاص خاص در عرضه و پیام
 می نمود پیش نهاد خاطر ساخت

• بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همان او کندکش نیاید بکار

چون بحد و طن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون برآمده چون
 اجل ناگهان استقبال نمود

• بیت •

اجل راه سر کرد و افتاد پیش • کشان صید دام فناسوی خویش
 همیرفت شادان و دامن کشان • کشید از قضا تیغ کین از میان
 چون میزبان مهمانکش حق ناشناس بخانه خود برده فرود آورده
 کمر بمهمانداری بست از اتفاقات در همان دوسه روز نادره بیگم
 زرجه دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت و دیعت
 حیات نمود از واقعه او که باهم محبت بافراط داشتند و آن مغفوره
 درین معنی از غصه کلهیده مرده بود کوه کوه اندوه بر دل دارا شکوه راه
 یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از آنکه در ایام بد مددی چرخ
 عقل نیز بحال نمی ماند نظر بر اقبیت اندیشهی نغموده تابوت او را

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیگسی و میاهی
 بما اخلاص بود و راضی بجدایا گردیدن نمیگردید و خواجه معقول که
 وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانه لاهور
 ساخت که در مقبره شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و
 بخود با چند خدمتکار و خواجه سرای نا کاره ماند و بعد فراغ ماتم
 قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و جنس و بذرتی ملک
 بچگون بازاده ایران سمت قندهار مرحله پیمایا گردن ملک جیون که
 بحسب ظاهر کمر رفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن
 بوترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ماخذ
 هر فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشته تینه سرگردانی بود
 قابوی وقت یافته برفاقت مهمان برآمده چند گروه مسافت
 طی کرده برادر خود را باجمعی از مردم طرارو راه زن آن ضلع در
 خدمت داراشکوه گذاشته خود بعد از آنکه بعضی اسباب ضروری
 سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلی میبرسم رخصت
 گرفته مراجعت نمود - برادر او بانوچی که همراه داشت غافل بر
 سر داراشکوه ریخته فرصت دست و پا زدن نداده دستگیر ساخته
 بامپهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک
 سرشت آورده در جانی که فرسوده نگاهداشتند و حقیقت نیکو
 خدمتی خود بر اجه جیونگه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب
 ایا را شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بدادر خان فوجدار بهکر
 نیز خطی مشتمل بر حسن عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیمایا
 روانه ساخت بازر خان همان ساعت عزم داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارصال داشت - بعده که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان خاص اطلاع داد و تا رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار شغف و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شادیانه حکم نمودند تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن داراشکوه بسعی ملک جیون و روانه حضور گردیدن باذیل مقصود برفاقت ملک جیون از نظر گذشت - و او اهرماه شوال باشاره عالی شادیانه بنواختن درآمد وضمیمه جشن جلوس تا عیدضحی گردید - ازین خبر که انتشاریامت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک جیون بدنام کشاکش - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه داری دکن مامور ساخته پادشاهزاده محمد معظم را طالب حضور فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان بعطای منصب هزاری دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینوقت بعرض رسید که سلیمان شکوه در تعلقه زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسر می برد بر اجه راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را از تعلقه خود بر آورد و الا با مال غضب سلطانی خواهد گردید *

از وقته ملک شرقی بعرض رسید که شجاع وقت رفتن از اکبر نگر به بانده براراد جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه و پسر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان مسلسل بر حوضه فیل نشانده از دروازه سمت لاهور داخل

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیکسی و سیاهی
 بما اخلاص بود و راضی بجدا گردیدن نمیگردید و خواجه معقول که
 وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانه لاهور
 ساخت که در مقبره شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و
 بخود با چند خدمتکار و خواجه سرای نا کاره ماند و بعد فراغ ماتم
 قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و چمنس و بذرت ملک
 سپیون بارادار ایران سمت قندهار مرحله پیما گردد ملک جیون که
 بحسب ظاهر کمر رفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن
 بوترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته
 هر فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشته تیه سرگردانی بود
 قابوی وقت یافته برفاقت مهمان بر آمده چند کروه مسافت
 طی کرده برادر خود را باجمعی از مردم طرار در راه زن آن ضلع در
 خدمت دارا شکوه گذاشته خود بعذر آنکه بعضی اسباب ضروری
 سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلی میرزم رخصت
 گرفته مراجعت نمود - برادر او بافوجی که همراه داشت غافل بر
 سر دارا شکوه ریخته فرصت دست و پا زدن نداده دستگیر ساخته
 باصیهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک
 سرشت آورده در جانی که فرسوده نگاهداشتند و حقیقت نیکو
 خدمتی خود براج جیونگه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب
 دارا شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بهادر خان فوجدار بهکر
 نیز خطی مشتمل بر حمن عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیما
 روانه ساخت بابر خان همان ساعت عرفت داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارمال داشت - بعده که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان خاص اطلاع داد و تا رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار شغف و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شادیانه حکم نمودند تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن داراشکوه بسعی ملک جیون و روانه حضور گردیدن بانیل مقصود برفاقت ملک جیون از نظر گذشت - و او اهر ماه شوال باشاره عالی شادیانه بنواختن درآمد و ضمیمه جشن جلوس تا عیدضحی گردید - ازین خبر که انتشار یافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه داری دکن مامور ساخته پادشاه محمد معظم را طالب حضور فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان بعطای مذهب هنزاری دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینوقت بعرض رسید که سلیمان شکوه در تعلقه زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسر می برد بر اجه راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به بند و نصایح بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را از تعلقه خود بر آورد والا با مال غضب سلطانی خواهد گردید *

از وقته ملک شرقی بعرض رسید که شجاع وقت رفتن از اکبر نگر به بانده براراده جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه رسیده شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان مسلسل بر حوضه فیل نشانده از دروازه سمت لاهور داخلی

دارا خلافت نمایند و همچنان در نظر خلق جلوه داده از میان
هر دو چوک چاندنی و بازار سعدالله خان وزیر قلعه ارک شهر
کنان برده بدھلی کهنه در خضر آباد فرود آورده در عمارت خواص
پورہ آنجا مقید سازند - بہادر خان بعد رساندن داراشکوہ در مکان
مذکور بحضور آمدہ شرف اندوز ملازمت و مورد عنایات بنی پایان
گردید روز دہم آن ملک جیون کہ بخطاب بخت یار خان سردارازی
یافتہ بود وقت داخل شدن شهر و گذشتن از رستہای بازار
از مردم ارباش و ہواخواہان دارا شکوہ و اصناف حرفہ پیشگان ہر
کوچہ و بازار و تماشاخیان ہر قوم کہ بتقلید ہمدیگر ہجوم آورده
بولند بر سر بختیار خان و ہمراہان او دشنام دہان آن قدر خمس
و خاشاک نجاست آلود و سنگ و کلوخ ریختند و زدند کہ چند نفر
مجرور گشتہ از پا در آمدہ ہلاک گشتند و بسیاری زخمی گردیدند
تا بختیار خان کہ بر سر او سپر در سپر بافتہ ازان انبوه بلا جان برگردیدہ
بحضور رسیدہ شرف ملازمت دریافت گویند آنروز آن قدر مایہ فساد
و ہنگامہ بر ہم خوردن شهر بر پا گردید نزدیک بود کہ از سرنوشت عظیم
از مادر دہر زابد و بازار فساد رونق تازه گیرد اگر کوتوال بامتباعان
رسیدہ در دفع آشوب نمی کوشید احدی از ہمراہان ملک جیون
جان بدر نمیبرد و از بالای بام زنان آنقدر خاکسترو کوزہای پر از بول
و نجاست بر سر افغانان ریختند کہ اذیت آن تماشاخیان رسید -
روز دیگر کہ کوتوال بموجب حکم در پی تحقیق بانی آن فساد پرداخت
ظاہر شد کہ ہیبت نام احدی پیش قدم این جرات گشتہ مادہ
فساد و آشوب تمام شهر گردیدہ بود بفتوای علمای زمان اول

هیبت را بقتل رسانده روز دیگر که آخر ذی الحجة الحرام باشد فرمودند که دارا شکوه را موافق روایت فقها که از دائره شرع پا بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار بالحاد و کفر رسانده بود مذبح ساخته نعش او را بر حوضه فیل انداخته دو باره زنده و مرده او را از رسته بازار چوکها گذرانده در نظر تماشاگران که اکثر بر حال و مآل کار او گردان بودند جلوه دهان برده در مقبره همایون مدفون ساختند آری

* بیت *

تخت دارا پایدار از دور گیتی داشتی
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدی در جهان

* بیت *

عیش دنیا اهللام خواب غفلت بیش نیست

در خیالش اینقدر آلودگی ای دل چرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را در قلعه گوالیار برده نگاه دارند *

چون بسبب اختلال احوال ملک و عبور لشکر و افواج دریا موج هر طرفی خصوص طرف بلاد شرقی و شمالی تا دو سال لشکر کشی بمیان آمد که بعضی جاکمی باران نیز علاوه آن گردید غله رو بگرانی آورد نظر بر فاهیت حال خالق الله و ترحم بحال رعایای شکسته احوال حکم معافی را امداری که بر سر هر گذر و سرحد و معبر آبهای گرفتند و مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میگردد و پانداری که در هر ماه و مال بصیغه کرایه زمین و مکانی که همه اصناف گران و کاسبان ممالک محروسه از قصاب و کلال و سبزی فروش گرفته تا بزاز و جوهری و صراف که بر هر گل زمین بازار و سرحدته نشسته و دکان

مهاخته خرید و فروخت می نمودند در سرکار بدستور معمول چیزی میدادند زر کلی زیاده از لکها عائد بیت خراج میگردد و ابواب مشروع و نامشروع دیگر مثل سرشماری و برشماری و برگدای و چرائی بنجاره و طوعانه و حاصل ایام بازار عرس و جاتر کفار که در معبد خانهای هندو پرگنات دور و نزدیک هر سال یکبار چندین لک آدم فراهم آمده خرید و فروخت اجناس می نمودند و زر مسکرات و قمار خانه و خرابات خانه و جرمانه و شکرانه و چهارم حصه وجه ادای قرض که باعانت حکام وصول قرض خواهان می شد و غیره قریب هشتاد باب است که از همه ابواب زیاد از گرورها داخل خزانه سرکار میگردد از قلمرو هندوستان معاف فرمودند - و سواي آن عشر جنس غله که بیعت و پنج لک روپیه از روی دفتر دیوانی محصول شرعی آن بعرض رسید برای تخفیف گرانی غله معاف نمودند و بجهت اجرای این حکم جا بجا در صوبجات احکام جهان مطاع عالم مطیع مع گرز برداران واحدیان روانه فرمودند اما نفس الامر این است که اگرچه پادشاه عالم نواز رعیت پرور حکم معافی ابواب مذکوره نمودند و احکام منع آن به تهدید صادر شد اما سواي محصول پاندری که بیشتر آن محصول در بلاد پای تخت و حاکم نشین مشهور بضبط در می آمد موانع حکم بعمل آمد باقی ابواب هرچند از طرف پادشاه ممنوع گردید لیکن فوجداران و جایگیداران دور دست بدو سبب دست از اخذ آن کوتاه نه نمودند اولاً پای سیاست که ترس و واهمه آن در دل جایگیداران و فوجداران و زمینداران جایگیداران اصلاً در عهد پادشاه

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسه هندوستان نماند دویم آنکه دامهای اکثر ابواب ممنوعه مذکوره از تغافل و عدم غور یا از راه کفایت اندیشی دیوانیان خلاف مرضی که بایستی از نسخه دیوانی منها نموده وقت تنخواه باریاب طاب در پروانه جاگیر عمل حشور منها نموده تنخواه همین نمودند بعمل نیامد و جاگیر داران عمده بدین حجت که دامهای این ابواب در پروانه تنخواه ما درج گشته و طمع زیاده طلبی و ظلم علاوه آن گردیده راهداری و بسیاری از ابواب مذکوره بدستور سابق بلکه مزید بران بظلم و تعدی میستانند اگر از روی سوانح و وقائع بعضی پرگنات بعرض میرسید بکمی منصب و تعین گرز برداران معاتب میگردیدند و گرز برداران مبلغ گرفته چند روز اخذ آن ممنوع ساخته می آمدند و بعد انقضای ایام معدود بوسیله مربی و ساخت و کلا کمی منصب بحال میگردید لهذا بندوبست معافی بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص زر راهداری که نزد خدا ترسان حق آگاه بدترین ممنوع و ماده فساد و مسافره آزاریست و مبلغ کلی محصول آن می شود در اکثر ممالک محروسه قلمرو هندوستان از بیوپاریان و مسافران بی بضاعت و ره نوردان محتاج فوجداران و جاگیر داران زیاده از سابق بظلم و سختی می گرفتند و الحال هم میگیرند و زمینداران از مشاهده عدم باز پرس آن در تعلقه خودها زیاده از راههای تعلقه حکام پادشاهی شروع باخذ آن نمودند رفته رفته کار بجائی رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالی که از ارنک و بخادر خرید می شود تا رسیدن بمکان مقصود بخراج در می آمد و بر سر سماجت و تعدی راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو

و جان چندین هزار مسافر و مترددین آبرو طلب بباد فنا میروند
 مخصوص مرهتۀ مفسد پیشۀ دکن قبل از صلح و بعد از صلح که انشاء الله
 تعالی در ذکر بادشاه شهید مغفور محمد فرخ سیر بزبان قلم جاری
 بفرماید گردید و دیگر زمینداران سرحدی سختی و ظلم راهداری
 بجائی رسانده اند که از احاطۀ بیان بیرون است مگر حق سبحانه
 و تعالی بادشاه عادل ضابط حق پرستی را برین طائفۀ بدعاقبت
 تسلط بخشد که چندین را بحزای کردار رسانده بانواع سیاست
 مبتلا سازد درین صورت شاید این ظلم راهداری مرفوع القلم گردد •
 ذکر محاربات که با شجاع روداد و فریفتن

پادشاه زاده محمد سلطان و صبیۀ خود دادن باو.

بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتالیقی و سبه سالاری
 معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیده تعاقب کنان که
 درین مابین چندین مقابله و محاربه عظیم روی داد میرفت تا آنکه
 شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سرنو بسر انجام و گرد آوری فوج و
 توپخانه پرداخت اگرچه دوه جنگ سلطانی که بتحریر تفصیل
 آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هر بار مغلوب گردید
 اما بسیب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعیین امرا بتجویز معظم
 خان بود بر شاه زاده محمد سلطان گرانی مینمود و برین معنی
 شجاع اطلاع یافته بفکر مائل ساختن دل بادشاه زاده طرف خود
 افتاد و از راه زمانه سازی غدر آمیز اکثر اوقات با ارسال رسل و نامه
 و تحف که دام و کمندرام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان
 نا تجربه کار است خلل در زهدیت پادشاه زاده نسبت بطرف پدر

افداخت و دل پادشاه زاده را بدمت آورد رفته رفته رشته تدبیر
تذویر آمیز را بمرتبه استحکام داد که بقبول از دراج مبدی خود که از
سابق نامزد بود پیغامهایی ابله فریب دیگر رخنه و لغزش تمام در ثبات
عقیدت پادشاه زاده راه یافت از آنکه جوانان را از رفاقت و صحبت
و نصیحت پیران آزموده کار نفرت می باشد و بصیحت بی کمالان
بد مال که ماده زوال عقل و دولت و آبرو اند زیاده رغبت بهم
میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازی جمعی از
نماد پیشگان واقعه طلب و غمازان صاحب غرض میان پادشاه زاده و
معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاد میگردد کار بجائی کشید که پادشاه
زاده از اثر نغمه افسون مخالف و دشمنی همدمان عرب و عجم قصد
ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندیشه دور از
صواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان
و مقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب
باتفاق امیر قلی داروغه توپخانه خود و قاسم علی میرتزک که
ماده شعله افروزی این فساد بودند و چند خواجه سرا با قدری از
خزانة که توانست و جواهر و خدمه محل خود را بکشتیهایی آب
گنگ که در میان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این
معنی را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را
باجان بیگ نوکر عمده خود و چند کشتی و کهار بصیار برای
استقبال و آوردن خزانة و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاد
بعده که پادشاه زاده بآن طرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور
نموده شروع به بردن خزانة و دیگر مر انجام نمودند افشای این راز

سربسته گردید و خبر که بمعظم خان رسید ازین سوانح فتنه انگیز که خیمه بخیمه نقل نقل برنا و پیرگشت کمال اختلال در جنوه پادشاهی راه یافت و اکثر بندهای پادشاهی ثبات دل و پا باخته حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن نهایت متروک و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم پادشاه زاده را مساری دانسته سر رشته استقلال از دست نداده باستقلال و تزک تمام سوار شده در خبرداری مورچال و تسلی سپاه و دلدهی همراهان کوشیده در تدارک این سوانح ناملائم پرداخت لیکن چون ایام یرسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستن دل افواج و چهار طرف فروگرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت و سواي این تدبیر بخاطر نرسید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام خان و فدائی خان و آغر خان و راجه اندر سن بندیل و دیگر بندهای کار زار دیده تجربه کار پادشاهی که کومکي فوج او از سابق و حال شده رسیده بودند بتفاوت سی کوهی از اکبر نگر درمکان وسیع مرتفع فرود آمده برای رفاه لشکر ایام برشکال بسر برند - داود خان صوبه دار بهار که برای کومک مامور گردیده بود برین خبر اطلاع یافته بقصد ملحق شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران و طغیان آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت - و خبر متعین شدن دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج شجاع بقوت نواره مکرر خود را باکبر نگر رسانده و غافل ساخته برسر معظم خان تاخت می آورد باوجود تردد نمایان که از معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق ورزیدن

بعضی کومکیان فوج پادشاهی مغلوب گردید و پای استقامت بسیاری از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعی از قول برآمده بدلدھی دلباختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید و دو سه امیر نامی شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن و گردهز راتهور گشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رومیداد تا آنکه ایام شدت باران منقضي گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو بتخفیف آورد و داود خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردید و خبر نزدیک رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان را تقویت تازه بهم می رسید تا آنکه دلیر خان نیز با دو سه هزار سوار افغان جلالت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان از عطای چند تفوز پارچه و اسپ و فیل و جواهر و مدد نقد اورا معزز ساخت - کوتاهی سخن شجاع با کبرنگر رفته صبیح خود را بعقد از دواج پادشاه زاده در آورده از زرینه و جواهر و افرو اسپهای عربی و عراقی و فیلهای آراسته از ساز طلا و مینا و یراق نقوه در چهار دختر داده مقرر نمود که پادشاه زاده محمد سلطان چند روز در اکبرنگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعده خود را بلشکر برساند و خود از سرنو سر انجام محاربه و مقابله معظم خان نموده بآراستگی لشکر و ترتیب توپخانه خشکی و چند هزار کشتی نواره که مدار جنگ آن سرزمین بر مصالح نواره و جنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج کشی نمود اگر بتفصیل محاربات و ترددات و تدبیرات حکیمانانه معظم خان که بعد

انقضای برشکال و پیوستن دلیراخان ازو بظهور آمده پردازد سر رشته کلام باطناب میکشد حاصل کلام در فرصت پانزده بیست روز محاربات عظیم بمیان آمد و هر بار فتح و نصرت نصیب فوج پادشاهی گردید و شجاع فرار نموده باز بقوت نواره جنگی که بیشتر بروی دریا از شبخون زدن کارزارهای صعب رو میداد بمقابله می پرداخت و درین مابین یکه تازخان و بسیاری از مردم نامی پادشاهی بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیراخان و داود خان ترددات نمایان بروی کار آمد خصوص بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر بفوج خصم پیوست از طرفین ترددات صف ربا که هر بار از هر طرف غالب و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله می پرداختند رو داد و کشتیهای جنگی بسیار از ضرب توپ غرق و دستگیر گردیدند - از جمله جنگها که مابین هردو لشکر رو داده نقل یلک جنگ که خالی از غرائب نیست قابل تحریر دانسته مجامی از تفصیل آن بزبان خامه میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع بحمداری بلند اختر و دیگر سرداران جنگ جو باتوپخانه جهان آشوب که گذار آب بر سر معبری که بعضی جا پایاب بود چیده بودند رسیده مستعد کارزار گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعده که فوج معظم خان که هر اولی او بطریق قراولی باغر خان تعلق داشت بگذار آب رسید چون بعضی جا آب تا سینه میرسید و بفشان پایاب دو طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر از ملاحظه بسیاری آب و باریدن آتش گولگ توپ و تفنگ از روبرو

قدم جرأت پیش نمی گذاشت آغرخان اسپ خود بآب زد و از عقب آن دلیرخان فیل سواری خود بآب راند بعد آن پسر دلیرخان که براسپ سوار بود با دیگر دلاوران بطریق یورش جان بازی را کار فرموده مقابل توپخانه آتشبار بدریا در آمدند و بغیرت همچشمی تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زده دنبال هم میان چوب بندی که برای نشان پایاب نموده بودند روان شدند و از روبرو گولۀ توپ و گولۀ تفنگ چنان متصل هم باریدن گرفت که فرصت چشم وانمودن نمیداد و هرکه میرسید سوای آنکه سر بآب فرو می برد نشان از او پیدا نمیگردید و درین هنگام عبور سپاه از صدمات اسپان و فیلان نشان چوب بندی بحال نماند و از بسیاری تودۀ سپاه و چهارپایان ریگ زیر پا خالی گردید و پایاب بالکل برطرف شد لهذا سوار و پیاده بی شمار غرق بحر فنا گشتند در همین حالت پسر دلیرخان از موج دریا مع اسپ بآب فرو رفت که نشان زنده و مرده او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گولۀ و فرو گرفتن دود باروت که پدر پسر را نمی شناخت و برادر بحال برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلگون گشته بود جمعی را که اسپ شنا کرده بر آورد نجات یافت و بعضی که شنای میدانستند و از صدمۀ گولۀ و بان محفوظ ماندند جان برگزیده از آب گذشتند آغرخان که پیش فیل دلیرخان شمشیر زنان انبوه هجوم سوار و پیاده فوج خصم را ازهم میدرد ناگهان فیل مست مقابل آغرخان بشاره فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار و بروی فیل حمله آورده شمشیر بخراطوم فیل رساند و فیل آغرخان را مع اسپ بخراطوم

گرفته از جا برداشته چنان بر زمین زد که راکب و مرکوب بتفاوت ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه بهر دو صدمه ضرب رسید اما روده اسب کسخت و آغرخان در همان گرمی باز خود را جمع ساخته به چستی و چلاکی تمام بر اسب رسانده بار دیگر آن بهادر فیل نبرد قصد مقابله فیل نمود اما از آنکه در اسب طاقت ترده نیافت و دانست که باز روبروی بلائی سیاه آمدن رایگان جان بباد دادن است از عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرب شمشیر فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسب جسته بر گردن فیل سوار شد اما از آنکه کجک فیل بدست نیامد و فیل در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکی از نوکران او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بذاگوش او بخلاند درین حالت دلیر خان که فیل او بفاصله ده بیست قدم عقب آغرخان می آمد و از دور ترده رستمانه آن بهادر فیل نبرد مشاهده می نمود فیل سواری خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گوین اطراف فیل بطریق تصدق شدن گردید آغرخان گفت من این فیل را برای سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و برای سواری من از اسپهای کوتل مرحمت گردد دلیر خان بار دیگر زبان بتحسین کشاده گفت که فیل هم بشما آرزائی باد و دو اسب عربی و ترکی باغرخان تواضع نمود و بیکی از فیلبان خود فرمود که بر فیل سوار شود و آغرخان خود را به پشت اسب رسانده با بسیاری از مغلان جلالت کیش و افغانان قدم پیش بمقابله فوج خصم پیش قدم

گردیده دست بقبضهای کمان در آورده مدای داروگیر بچرخ برین رساندند

بیت *

دها ده بر آمد ز هر پهلوی * چکاچاک برخاست از هرسوی
تو گفתי هوا تیر بارد همی * سراسر جهان تیغ بارد همی
و بعد حملهای پیاپی و چپقلشهای بهادرانه که دوهه سردار شجاع
با بسیاری از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعی از فوج
پادشاهی نیز بکار آمدند و زخمهای سرخروئی برداشتند فوج
هراول خصم از روبرو فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده
رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیدی نام شاعری بود که
شعرهای برجسته آبدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر
داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجای مدح این چند بیت
عمدا بتغییر زبان فرس گفت تا بشعراو گمان نبرند و به دلیر خان
رسانند *

* بیت *

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت

بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت

چون پدر بر فیل بود اسوار و او بر اسپگی

لا جرم از روی غیرت بر پدر قهرید و رفت

گرد بادی بود از خاشاک و که جمع آمده

در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

بارجود چنان مغالطه روز مره بعده که دلیر خان برین اشعار اطلاع
یافت دانست که شعر کیست و قصد گرفتن او نمود ملا امیدی
گریخته بشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست برد مال بسته بخدمت دلیر خان آمد و دلیر خان مبلغ نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت *

القصة بهمین وتیره محاربات صعب بر سر نالهایی قلب و بر روی دریای گنگ بجنگ نواره و بمقابله صف در سواد اطراف ثاندۀ که از معمورهای مشهور آن ضلع و مکان ماندن پادشاه زاده محمد سلطان که بعد از کد خدائی مقرر گشته بود بمیان می آمد و مردم نامی بسیار طرفین گشته و زخمی میگرددند •

الحال بذکر حضور می پردازد که حضرت خلد مکان از شنیدن پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و تردهای فدویانۀ معظم خان بخاطر آوردند که از راه احتیاط و مصلحت ملک داری پنجم ماه ربیع الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقی گردیدند - درین آوان راجه جسونت را بالتماس محمد امین خان و اعتماد خان عرف عبد القوی از سر نو مخاطب بمهاراجه ساختند همه جا سیر کنان و داد دهان و شکار افغان طی مسافت میفرمودند - بیست و دویم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و وزیر خان از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند - حوضۀ طلائی بصورت بنگله برای سواری فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است و فرمایش نموده بودند خان سامان تیار نموده آورده از نظر گذرانید بر فیل بسته سوار شده بداروغۀ زرگر خانه و زرگری که آن را ساخته بود خلعت و اضافه و فیل و نقد عطا فرمودند - در منزلی از منازل کنار آب گنگ یک هفته مقام نموده وسط ماه ربیع الثانی صبیۀ میرزا سنجر نجم ثانی خراسانی با اسم نورنسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم د، آوردند و اکثر رسوم و عذایات پادشاهی در حق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد •

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملی از تفصیل آن می نگار که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهی شیطانیه که لازمه ایام جوانی ست و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظه بدعاقبتی که باوجود عاصی گردیدن در خدمت پدر بزرگوار نظر بر مآل کار عموی برگشته روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان د، تمنای آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبر نگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصله یک دو منزل بود درین ضمن خبر بیماری محل او رسید بهمانه و شهرت خبر گرفتن زوجه خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهی آن طرف آب بود فرستاده از اراده خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بهر اشاره وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمه محل و چند خواجه سوا بشهرت سیر و شکار ماهی سوار شده جواهر و قدری که توانست اشرفی با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته طرف معبری که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته بر کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان که باتویخانه و فوج خود استاده بود راکب نهاره گردیده باستقبال

پادشاه زاده و دافع کشتیهایی مخالفان پرداخت و از هر دو طرف توبه زدن شروع نمودند اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم سالم از آفت بکنار رسید اما یک کشتی که بران بعضی کارخانه و قدری از خدمه محل بودند و گران بار بود دوسه گوله بسبب عقب ماندن بدو رسید غرق گردید آدمهایی آن کشتی چند نفر از فکور و اناث ببحر فنا فرو رفتند و بسیاری بمدد ملاحان و رسیدن کشتی اسلام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خیمه مختصر و حاضری و میوه برای پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه روز بدیدن پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتی و شغف در خورده پیهم حقیقت بحضور پرنور نوشته مع عرضه داشت پادشاه زاده ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن پادشاه زاده بفوج پادشاهی شجاع دست و پا باخته بفکر فرار افتاد اما باز محاربات صعب میان هر دو لشکر رو داد و در همین ایام چهارده لک و پنجاه هزار روپیه از خزانه مونگیر و اطراف آن ضلع نزد معظم خان رسید و برای لشکر قوت سربازی تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس گشته ملک وسیع بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن بزمان قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادی گمنامی گردید. و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده محمد سلطان را با فدائی خان و چندی از فدویان دیگر و مصالح لازمه خبرداری و ارادت خان مغضوب که ماده شریک فساد پادشاه زاده گردیده بود روانه حضور نمود بعد عرض حکم شد که الهیار خان

داروغه گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از همانجا مقید ساخته مع ارادت خان براه دریا بر کشتی سوار نموده برده به حلیم گده که از جمله قلعه های ارک دهلی کهنه است رساند - باز فرمان رفت که ارادت خان را فدائی خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائی خان بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب بر طرف و از مجرا ممنوع ساختند *

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتجات گله و شکوه آمیز و معذرت های خشونت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط نقل همه آن منافی اختصار کلام است و نقل مسوده خطوط اعلی حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دوسه نامه که خلد مکان بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و از آن مضمون خط فردوس آشیانی ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد *

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب خواجه سرای چپتی نویس رسیده بود نوشته شده - بعد ادای مراسم عقیدت بعرض اقدس میرساند که فرمان والا شان سراسر نکاشته قلم مبارک که پنجم شهر حال در جواب عریضه این مرید صادر شده بود عز و مول بخشید و از مطالعه تحریر کلک در بار جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید المنة لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا و قدر که بمشیت الهی در چنین ورطه خطرناک افتاده بچندین کلفتهای ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نماید که بر اعلیٰ حضرت هویدا نباشد - پیوسته از درگاه ایزد مسئلت می نماید که توفیق استرضای خاطر ملکوت ناظر و فرصت تلافی و تدارک منافات عذر خواهی زلات خویش عطا نماید تا کار و خدمتی که موجب خشنودی قبله رکعبه حقیقی تواند بود بتقدیم رساند - و از ذره پروری و بنده نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعای خیر این گناهکار را که عبارت از توفیق حسنات و خدمت گذاری ولی نعمت است یاد میفرموده باشند - تجویز و ظهور بعضی امر چنانچه قبل ازین نگاشته اضطراری است و ازین رهگذر چه شرمندگیها که ندارد - خواه سرای چپتی نویس را هرگاه کاری رو دهد حکم شود که بسعادت خدمت میرسیده باشد *

نامه دوم در ایامی که شجاع دفعه اول در مقابل عالمگیر پادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن دارا شکوه خلد مکان گرفت و گیر قاصدان می نمود اعلیٰ حضرت در آن مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشته بودند و برای آبدار خانه و غسل خانه اعلیٰ حضرت که ممنوع و موقوف فرموده بودند نیز درج بود و از اتفاقات در همان ایام نوشته خط هندوی اعلیٰ حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عقیدت و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفه که بخط خاص پس از تمادی ایام صادر شده بود پرتو وزود انداخت به مطالعه ارقام سرمایه سعادت حاصل کرد کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح انجامید از سبب گرفت و گیر خطوط استفسار شده بود برخاطر دریا

مقاطر پوشیده نماند که ازین مرید در ابتدای حال و آغاز وقوع مراتبی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب پست و بلند روزگار گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته در شکست کار این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفت کوشش نفرمایند سلوک را بنهجی مستحسن قرار داده بود و میخواست که بعد رفع شورش در استرضای خاطر والا کمر اهتمام بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هر چند می شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگی مهمات عباد بتحریک آنحضرت است و برادران بفرموده اقدس دست و پا میزنند و جانی میکنند گوش بسنخنان مردم نینداخته اندیشه انحراف از شاه راه عقیدت نمی نموه لیکن از آنجا که اخبار بی توجهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشته که بخط هندوی بشجاع قلمی گردیده بود و خان و مان او بر سر آن خراب گشته هویدا است یقین حاصل شد که آنحضرت این مرید را نمی خواهند و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و سعی و ترسد این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین متین و انتظام مهمات مملکت است ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر باز نیامده درین کار مصرون ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته و از حدوث مفسدهای ممتنع التدارک اندیشه مند گشته آنچه بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوی خدای توانا شاهد است درینصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتی صورت خواهد گرفت که دو فتنه جو که دوباره بیغیرتی بر خود
قرار داده گریخته اند از ممالک محروسه بدر روند یا بتوفیق الهی
دمتگیر گردیده همراه برادر سیوم خود بنشینند * بیت *

سروارت ملک تا برتن است * تن ملک را فتنه پیرهن است
افشا الله تعالی بعد از آنکه کار معاندان بیکی ازین دو وجه ساخته
شود چرا این همه عبت احتیاط خواهد نمود - دریاب آبدار خازه
قلمی بود آب خاصه در غسل خانه درین وقت که آن حضرت پیوسته
در محل می باشند چه درکار است - و مهر بر کارخانه ملبوس نمودن از
رهگذر تصدق شدن خواجه معمور می شد الحال که دیگر بدین عهده
مامور گردید پوشاک مبارک بدستور سابق بی تعلل خواهد رسید *

نامه ثالث در جواب خطی که اعلی حضرت مشتمل بر
عفو نمودن تقصیرات مع قدری جواهر بابت پوشاک داراشکوه که
در محل مانده بود برای عالمگیر پادشاه فرستاده بودند نوشته شده -
بعد ادای وظائف عقیدت بعرض اقدس میرساند والا فرمان عاطفت
عنوان که در جواب عریضه این مرید صادر شده بود در اسعد
زمان و بهترین ساعات عز و رود آرزائی داشت از وصول نوید عفو
زلات و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و بلطف
عمیم مرشد و قبله خطابخش عذر پذیر امیدوار گردید المنه لله که
اعلی حضرت بمقتضای انصاف و قدردانی عفو را بر انتقام ترجیح
داده این سراپا گناه روسیاه را از گرداب اندوه و ملال هردو جهان
نجات بخشیدند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بموجب
مصلحت امری که وقوع آن نشاید ازین مرید بظهور نیاید خدای

غیب دان که او را بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در
جمله ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجویز
ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضی طبع مقدس نبوده و نیست
و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام
میدماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تسلی رعیت
بازهار نیابت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال
رهایا روزی چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد
و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده
انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدید آید و غبار فتنه
فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه
صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصه عمر خود صرف رضا
جوتی و نیکو خدمتی نموده باشد بجهت مزخرفات دنیویة فانیه
چگونه راضی میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که
جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندی ایشان است بجمعیت
نگذرد و مردم محل از خدمت وافی سعادت جدا باشند از آنجاکه
شجاع قدر عافیت ندانسته بقصد فاسد باله داند رسیده شورش بر
انگیخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زاده کلان قدری خاطمه
جمعی حاصل نموده نفسی فارغ نموده بود توکل بر تاییدات الهی
و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقی نموده هفدهم شهر حال
متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الهی و اعانت
حضرت رسالت پداهی و توجه باطنی آن حضرت پیر دستگیر
عزقرب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضی مبارک

پاشد نکرد - بر آن حضرت هویدا است که سبحانه و تعالی و دائع خود را بکسی که از عهده پرداخت حال رعایا و نگاهبانی برآیا برآید می سپارد بر عقلا ظاهر و هویدا است که از گرگ شبانی نیاید و هر کم حوصله از عهده این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی پاسبانی خالق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهر حال حق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت برآرد - تسلیمات عفو تقصیرات و ذلالت و عنایت فرمودن جواهر بابت پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم می‌رساند *

از راوی ثقه که پیشکار مشرف جواهر خانه بود مسموع گردید که بیست و هفت لک روپیه را جواهر و مروارید خدمه محل خود را دارا شکوه در جواهر خانه محل اندرون قلعه باطلاع اعلی حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت فرصت همراه گرفتن نیانت فردوس آشیانی بعد پر خاش و تجسس و طلب آن را مع فامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچه بذکر درآمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سواي آن یک تبیین مروارید که صد دانگ آن همه هم رنگ و هم وزن غلطان به قیمت چهار لک روپیه بتلاش بهمرسانده بودند و امام آن نیز بسعی تمام میسر آمده بود با یک آرسی الماس مدام در گردن خود داشتند بعده که منزوی ساختند خلد مکن پیغام نمودند که چنین تحف که از جمله ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف پاس طریق تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن مامور

گردیده بود بمساجت پیش آمد اعلیٰ حضرت بر آشفته خاطر گشته آرسی را از گردن بر آورده حواله نمودند و برای تسبیح فرمودند که ازین اوراد خوانده می شود درهاون کوبیده و نرم نموده خواهم داد بعد ازان که جواب درشت خواجه سرا شنید برگشته آمده عرض نمود باز طلب نمودند تا روز واقعه نزد اعلیٰ حضرت بود دیگر مقدمات که میان حضرت اعلیٰ و خلد مکان تا روز واقعه روداد قابل تحریر نیست *

جشن جلوس سال سویم مطابق سنه هزار و هفتاد

هجری مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال میوم جلوس چنان آراستگی یافت که نمونه روضه رضوان گردید و در هر طرف و کنار آن عشرت خانه عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور مثال و رامشگران دلربا هنگامه نشاط را گرم ساختند • • بیت •
صدای مطربان با نغمه ساز • درین بزم طرب گردیده دمساز
برقص آورده هرسوشوخ و شنکی • بکار دلربائی تیز چنگی
همه رنگین دهان از صوت تهی تهی • چو مینا از سرود قلقل می
همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه
و قحمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر
گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و
خرمن خرمن روپیه و اشرفی بانعام و بخشش درآمد از انجمله سی
هزار روپیه باریاب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان
کلاونت را که سرآمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیه هموزن او

بون در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیشکش و نثار امرا آنچه
 بنظر گذشت و هرچه اضافه نقد و جنس بسلطین و بیگمان و امیران
 مرحمت شد بتحریر تفصیل آن پرداختن از سر رشته کلام دور افتادن
 است سیصد و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر
 خلعت خدمه محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار
 آرد تا دهم شوال مجلس جوش و خروش عشرت آراستگی داشت *
 و درین جشن که عرضه داشت های معظم خان مشتمل بر مرده
 فتح های پی اداری و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و پاک
 گشتن ولایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشای
 دیوالی بزم نشاط حاصل میگرفتید - چنانچه مجملی از احوال نیکیت
 مآل شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او
 گردید آخر بار دو کشتی را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف
 طلا و نقره و جواهر و خزانه و دیگر اشیای تجمیل و لازمه سلطنت نموده
 خدمه محل و ناموس را نیز در کمال اضطراب و سراسیمگی بر قضا
 پوشانده در کشتی جا داده دوازده فیل دیگر پر از بار اسباب کار خانات
 ضروری که برای رساندن تا نزد کشتی می آوردند از صدمات
 افواج پادشاهی که پاشنه کوب رسیده بود پاوه بتاراج و دست برد
 اوباشان هر دو فوج رفت و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم
 خان افتاد و بقیه تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نمود
 که هرچه از هرجا از نزد تاراجیان توانند بدست آورده داخل اموال
 ضبطی نمایند و اکثر همراهان از مشاهده آن حال که هیچ خویش
 و بیگانه تاب صدمات روز بیکسی نمی تواند آورد بل سایه هم دور

شبهای تار زوال دولت گریزان میگردد جدائی اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست اندازی بمال و ناموس باقی مانده نمودند •

* بیت *

بهر خدا چون کسی اوفتاد • همه عالمش پای برسر نهند
جویند که اقبال دستش گرفت • ستایش کنان دست برسر نهند
پسر شجاع در عالم مشاهده زوال مال و حال و احوال خود از راه
عاقبت بینی قبل ازان با راجه رخنگ رسل و رسائل محبت
افزا بار سال تحف و هدا یا بمیان آورده باعتقاد خود بنای دوستی را
استحکام داده بود و نمیدانست که کمی را که مال کار او خواری و زاری
و بی اعتباری سر نوشت باشد هیچ دوست جانی و فرزند و جگر
گوشه او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دینی و
دنیوی چه رسد •

* بیت *

کسی را که اقبال از رو بتافت • نهیب قضا بر سرش دست یافت
همان کرد کزوی ندامت کشید • رهی رفت کزوی بخواری رسید
بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مدگار نماند و باقی همراهان
و جمعی که آنها را رفیق روز بیکسی میدانست از وجدائی نمودند
تمهید گرفتن قلعه از قلعه های سرحدی متصل ولایت راجه رخنگ
بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالی از قصه
ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبه مرکوز خاطر را پیش
نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری
و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار
ساخت و بقول مشهور دران ضاع مفقود الاثر گردید که احدی ازو

نشان نیافت - و لغایت انتهای ایام نکال سید عالم که از سادات
مشهور بارهه بود با چند از همراهان و سید قلی نام با دوازده نفر
که جمله بچهل نمیرسید با او شرط وفای یاری و رفاقت بجا آوردند *

ذکر جشن سال قمری و مهم فرمودن براجہ کرن

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بزم نشاط افروز
جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر فلک سریر چون
ماه تابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی
بحکم اثرخانه زهره چنگی بر روی اهل نشاط کشاید بهزاران اثر
فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروی تازه بخشید و بارباب استحقاق
قسمت گردید •

• بیت •

از دولت وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پله میزان چو در آمد گویی * خورشید نشست در افق تا بکمر
پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنجم لعل بقیمت دولک و هشتاد هزار روپیه
و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفی بوقت تسلیمات مبارکباد پیشکش
نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه را جواهر گذرانید باقی نذر و نثار
امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن
بعمل می آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال فرخ فال
معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافه سه هزار سوار دو اسبه سه
اسبه که اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار از انجمله
پنجهزار سوار دو اسبه و سه اسبه باشد معزز ساختند و صوبه داری
بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند
و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نر و ماده مع ساز طلا و دیگر

عزایات برای او روانه فرمودند - نجات خان که بسبب وقوع تقصیر کشتن معمور خان از ابتدای جلوس مغضوب بود بی یواق بحضور می آمد حکم شد با یراق بمجرای آمده باشد - راجه کرن که در ایام بیماری اعلی حضرت باغوی دارا شکوه بیحکم از دکن برخاسته آمد و زوی ندامت باین درگاه نیارده از روی کوتاه اندیشی در جواب احکام بعد از غدر آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایه نکال خود ساخته بود امیر خانرا با فوج نه هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه فرمودند و کیسوسنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت بینی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده بر استیصال پدر کمر بست *

ذکر احوال ابتدای فساد سیوای بدنهاده

آنچه از مردم ثقه دکن و قوم مرهته آن ملک در باب اصل و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشته اصل اجداد او بسلسله رانای چتور میرسد چون میان قوم راجپوت و هسه هذوک مقرر است که فرزندان از بطن غیم ذات خود حاصل نمودن و از کنیز توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در عالم جوانی و شهوت رانی فرزندی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل خانه زاد و کنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترکه میت نمیرسد بلکه با رجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیبه باشد همین که از قوم خود او نباشد بار نسبت و کد خدائی نمی نمایند اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزندان او بکمال بی اعتباری بحکم ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهمچو خود

او می نمایند مثلا اگر زن قوم بقال بخانه قوم کمتر از و یا دختر بکر
برهن بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندی که از و بوجود آید
همان اعتبار کنیز و غلام دارد - گویند از اجداد سیوای مردود که از و
ملقب به بهوسله است در اطراف ملک رانا مسکنی داشت با
یکی از زنان غیر قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانده بی عقد
بدستوری که میان آن قوم می باشد مدخوله خود ساخت از و
پسری متولد گردید از ملاحظه طعن خویش و تبار آن مولود را در
گوشه و گذار جبال بامر ضعه که برای او مقرر نموده بود نگاه داشت و از
مردم پنهان او را پرورش میداد چون بآن زن رغبت و دل بستگی تمام
داشت هر چند مادر و پدر او خواست که میان قوم خود کنخدا
نمایند قبول ننمود بعده که طشت صحبت بافراط او از بام افتاد و
پرورش یافتن پسر میان دوست و بیگانه زبان زد گردید لهذا فرزند
خود را از مکلنی که پنهان نموده بود خفیه بر آورده با والدۀ او
برداشته روانه دکن گردید چون بملک بیگانه رسید با وجود شهرت
کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحیح النسب هیچکدام
نسبت با و نه نمودند ناچار با قوم مرهته که آنها نیز خود را از
راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نمود از آن نزدیک پشت
هفتم یا هشتم ساهو بهوسله بهم رسید و وجه تسمیه بهوسله که بهوسله
نیز زبان زدست بروایتی این است که بزبان هندوی گهوسله مکانی
را گویند که جای بسیار خور و تنگ مختصر باشد چون آن حلال
زاده صحیح الاصل را در چنان مکان بقصد نقل مکان از آن پرورش
میداد ملقب به بهوسله گردید و وجه دیگر هم مذافی این قول شنید

شد - الحاصل بعده که ملک نظام الملك بتمامه بتصرف صاحب قران ثاني حضرت اعلی در آمد و با عادل خان رابطه داد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عوض چند محال بیجاپور که بتصرف پادشاه در آمده بعض تعلقه کوکن نظام الملکي مراد از بندر جیول و بابل و دندۀ راجپوری و چاکنه باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بحدود ملک بیجاپور گرفته بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به تل کوکن اشتهار دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاد بضبط بوندهای پادشاهی منصوب کردۀ دکن واگذارند و از بندر جیول تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پر از اشجار و گذار دریای شور است بتعلقه بیجاپور مرحمت شود و این التماس مقرون باجابیت گردید و بعد عوض و معارضه هردو کوکن تعلق بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بنی امیه در اطراف کوکن وارد شده یقوم نو آتیه زبان زد گردیدند از جمله اولاد آنها ملا احمد مزبور از مقربان بیجاپور که بکمالات هوری و معنوی آراسته بود سه پرگنه جاگیر دران ضلع یافت و در همان ایام دو پرگنه باسم پونه و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت و سیوای بد سیواز طرف پدر ببندوبست جاگیر صاحب اختیار هردو پرگنه گشته آمده به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حيله و تدویر فرزند رشیده ابلیس پرتلبیس گفته میشد دران حدود که همه جبال قلب سر

بفلک کشیده و جنگل پر از اشجار خار دار لاحاصل داشت بطریق زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعات کوهی و خصار گلی که باصطلاح هندوی دکن گدّی نامند می پرداخت و در همان ایام عادل خان بیجاپوری بعارضه بدنی گرفتار گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مملکت بیجاپور که نسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت مسافت و مداخل زیادہ دارد بہم رسید و چون ملا احمد کہ در همان ایام اراده حضور اعلیٰ حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوکن برخاسته آمد سیوای بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالی یافته در آن ضلع از جوهر ناپاکی کہ علاوہ آن جلالت ذاتی داشت قدم جرأت ہی باکی در تعلقہ جاگیرداران دیگر گذاشت کہ بنای فساد او و اولاد او چنانچہ بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحہ آن ملک باقی و در کل دکن روز افزون است ہرجا قصبہ معمور و آباد و سیر حاصل پر از رعایای مال دار می شنید تاختہ بتاراج و تصرف خود در آورده قبل از انکہ فریاد جاگیرداران دران ایام پرفساد بہ بیجاپور رسد عریضہ آن مفسد عیار مع ہایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر آنکہ فلان محال گنجایش افزونی محصل داشت و از جاگیر دار و منصوبان او چنان و چنین تقصیر بظہور آمده بنابران بہ تنبیہ آن پرداختہ و بجمع اضافہ مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خالصہ سرکار قبول است و بکار پردازان بیجاپور در آن آشوب کہ ہیچ احدی بدیگری نمی پرداخت میفرستاد بعدہ نوشتجات جاگیر داران کہ مہر سید فائدہ نمی بخشید و ہیچ یک از متصدیان مرتشی متوجہ

او نمي شد و ازين كه ملك دكن هميشه خالي از فتنه و خلل و فساد نبوده و حكام و رعايا و سپاه آنجا بتاثير سرزمين بمرض حسد و حقد و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تيشه برپاي خود زده عرض و مال و ملك بباد فنا داده اند و دام طمع كارپردازان علاوه ايام اختلال و انحراف مزاج فرمان رواي آن ولايت گرديد موافق خواهش آن فتنه جوي سرکش احكام اختيار زمام آن ملك بنام او مي رسيد رفته رفته كار بجائي كشيد كه از جمله سركشان مشهور گرديد و از قوم مرهته مردم افتخابي قزاق پيشه جمع كنير فراهم آورده كمر همت بر تسخير قلاع نامي بست و اول قلعه چندن را متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بقلعه تام بر ديگر قلاع كه از ذخيره وجود قلعه داران و حارثان تجربه كار و كار آزموده خالي بود دراز نمود - درين اوان انقلاب سلطنت بيجاپور روداد و سگندر علي عادل خان ثاني كه در اثبات اصل و نسل او نيز گفتگو بود در صغرسن قائم مقام پدر گرديد و بي نسقي و خرابي ملك بيجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگیر در ايام شاه زادگي بحكم حضرت اعلی و بميان آمدن ديگر شورش و فساد افزود سيواي مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملك تسلط يافت و بمرور ايام صاحب مكنت و سرانجام گرديد و از فراهم آوردن جمعيت و مال و ثروت كمر مخالفت با پادشاه هند و بيجاپور بسته در پناه جبل قلب و جنگل پر از اشجار تاهت و تاراج ملك و راهبهاي دور و نزديك بر و بجزر پرداخت و قلعه راجك و چاكنه را ملجا و ماواي مقرري خود ساخت و بعضي جزيرهاي دريا را بمدد فراهم آوردن

کشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب
چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته
علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از بغی پیشگان مشهور دکن
گردید بعده که سکندر عالی عادل خان بحد شعور رسید و بپرداخت
ملک متوجه شد بعد فرستادن پهل و رسائل و مؤثر نگردیدن
افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعیین نمود افضل
خان که از امرای عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن
برسر او کار بر و تنگ آورد و آن مفسد بدسگال چون دید که در
جنگ صف و محصور گردیدن صرفه او نمی کند بحیل و تزویر و
روبه بازی پیش آمده مردم معتمد را در میان انداخته باظهار
قدامت و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورد و بعد آمد و رفت
برهمنان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در مکان مقرری زیر
قلعه خود سیوا با سه چهار خدمتگار بی اسلحه و کمر و آمده
ملازمت افضل خان نماید و افضل خان نیز در پالکی با چهار پنچ
خدمتگار بی یراق در پای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و
بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه او را خلعت داده مرخص
نماید و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم ضیافت
روانگی بیجاپور سازد بلکه خود سیوا بعد تسلی یافتن در خدمت
ورفاقت افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن نابکار مکار از فرستادن
افرواح هدایا و اقسام فواکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل
افضل خان را بخود رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار ابله
قریب او را مقرون بصدق دانسته احتیاطی که بزرگان گفته اند بعمل نیارند

بی یراق در پالکی نشسته زیر قلعه و مکان موعود رفته همه همراهان
 خود را در فوج بمفاصله تیر پرتاب نگاه داشت بعده آن غدار مکار از
 بالای قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کنان
 نمودار شد چون به پای دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که بر
 میداشت زبان باقرار جرم گذشته والتماس عفو کشاده بلبه و سالوسی
 سراپا تر و بدن را بلرزه در آورده ملتئم میگردد که دیگر مردم
 اسلحه دار و خدمتکار که همراه پالکی اند در روشنند و حربی که باصطلاح دکن
 بچهوه گویند در انگشتان دست زیر آستین قسمی پنهان نموده پوشیده
 بود که اصلاً معلوم نمی گردید و مردم خود را مسلح و مکمل در بن و
 کنار هر غار و اطراف نشیب و فراز کوه متفرق پنهان ساخته نفیر نواز
 و بزینه استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین
 حربی جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر
 انداختن حربی ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن
 نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن
 صدای نفیر از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاخته هر
 قسمی که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را
 اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلالت خوه
 و دیدن سیواکه بدان صورت بی اسلحه هراسان و ترسان می آید وجوه
 و عدم او را مسای دانسته از جمله چند نفری که گرد پالکی او
 بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار
 پخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را بر پای افضل خان
 انداخت و قتی که سرار را برداشته خواست دست شفقت بر پشت

او گذاشته در بغل گیرد بچابلک دستی تمام آن حربۀ زیر آستین را
مشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و
نفیر نواز موافق ارشاد صدای فتح بگوش سپاه او رساند و از هر
طرف و گوشه و کنار دامن کوه سوار و پیاده بیشمار بر آمده بر لشکر
افضل خان جان بباد داده حمله آوردند و دست بقتل و غارت و تاراج
کشودند و آن ستمگار خونخوار سالم جسته خوک را بمردم رسانده فرمود
که ندای امان جان بلشکر هزیمت یافته دلباخته در دادند و
اسپان و فیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بقصرف خود دو
آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت و نسبت
بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیه بهم رساند چون این خبر
بعادل خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسترابی رستم خان که از سپه
سالاران بهادر پیشه بیجاپور بود برو تعیین نموده در نواحی قلعه
پرناله میان هر دو جنگ روهاد رستم خان مغلوب گردید القصه ازین
دست بردها که فلک سفله پرور غدار در همه کار بدمد آن نابکار می
پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعه
احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و ویرانی ملک پادشاهی
بیجاپوری میکوشید و برقافلهای دور دست تاخته مال و ناموس
مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هرجا لشکر تاخت
می آورد لیسبت بمسجد و کلام الله و ناموس احدی دست اندازی
نمی نمودند هرچه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت
و ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو
و مسلمان که بدست آن جماعه گرفتار می آمدند احدی را یارای

آن نبود که نظر بد بر آنها اندازد و در محافظت و نگاهبانی او می کوشید و تا که وارثان او آمده بقدر حالت زر عرض او داده خلاص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کفیزی بر او ظاهر می شد از ملک زر خرید خود دانسته متصرف می شد و چنان نسق نموده بود که هر جا تاخت می آوردند سوای رخت مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظروف برنجی و مسی که بدست هر که هر چه می افتاد از بود، باقی جنس و نقره و طلا مسکوک و غیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هر که در می آمد زهره آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سردار و عهده دار ضبط آن ظاهر ساخته بسروکار آن نابکار عائد می نمودند - چون حقیقت غلبه او بعرض عالی رسید بامیر الامرا صوبه دار دکن حکم صادر شد که به تنبیه و استیصال او پردازد *

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد درود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیوای بد سگال از خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار و هفتاد بر آمده مرحله پیمای سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکان و ملجای او بود گردید و ممقاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غره رجب سنه مذکور بموضع سیوگانو که از محال تعلقه آن ملعون بود رسید و سیوا که دران روزها طرف قصبه سوبه آراگبی داشت از شنیدن خبر امیر الامرا آنجا را خالی گذاشته دشت پیمای سمت دیگر گردید امیر الامرا قصبه سوبه را بی قتال و جدال متصرف گردیده جادورای را در آنجا گذاشت و برای خبرداری آنجا و رساندن رسد غله بلاشکر

پادشاهی تاکید نمود و آن ناپاک بی باک لشکر خود را مامور نمود هر طرف که کهی فوج امیر الامرا بر آید بتاخت و تاراج آن پردازند و شروع بشوخی نمودند امیر الامرا ازین معنی اطلاع یافته چهار هزار سوار با سردار های کار دیده به بنوبست همراه کهی مقرر نموده و در هر منزل و هر روز که بکهی بر می آمدند دکنیهایی آن نابکار از اطراف نمودار شده بطریق قزاقان ناگهان بر سر کهی ریخته از شتر و اسب و آدم هر چه بدست می آمد تاخبردار شدن لشکر میکشتمند و بتاراج می بردند و مبارزان فوج پادشاهی تا مقدور تعاقب نموده باتیغ سرافشان و دست یاری بر قندازان حکم انداز و تیر اندازان بیخطا دماغ از دمار آنها بر می آوردند و آنها جنگ بگیریز نموده هر طرف متفرق میگرددند تا به پونه و سیوا پور که آباد کرده آن سگ بود رسیدند از جمله بهادران یک تاز هر دو مکان را از تصرف سیوا بر آورده در پونه داخل شده جای ماندن خود قرار داده از آنجا سوار شده بدای حصار چاکنه آمده برج و باره آن قلعه را بنظر غور در آورده مورچال تعیین و بخشش نموده به بستن دهنده و کندن خندق گرد لشکر خود و دواندن نقب امر نموده آن حصار را نگین وار در میان گرفتند و کمر سعی و جهد بر تسخیر آن بستند - باوجود وفور بارش که دران سرزمین پنج ماه متصل شب و روز می بارید و فرصت سر بر آوردن از خانهها نمیدهد و از فراهم آمدن غبار تیره که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد که اکثر بچراغ احتیاج می افتد و آدم را آدم در مجلس واحد نمی بیند و باوجود از کار رفتن بغدوق و باروت و از چاه افتادن کماها چنان تردد و سعی بکار رفت

که از ضرب گواهای پی در پی دیوار های قلعه مشبک گردید
و مفسد انرا سراسیمه و مضطر ساخت و محصوران تبه کار در شبهای
تار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست برد های غریب می
نمودند و گاه گاه موجهای آن کافران تیره روزگار از بیرون و اندرون
روز روشن غلو آورده شوخی بجای میرساندند که مورچالها را
در تزلزل می آردند چون پنجاه و شش روز محاصره بدین منوال
گذشت برجی که از طرف امیر الامرا نقب بزیر آن رسیده
بود پر از باروت نموده آتش دادند و برج پرید و سنگ و خشت
و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کدان رو بهوا گذاشتند و
بهادران جان باز اسلام سپرهای حفظ الهی را پدش رو گرفته یورش
نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی
شرط هر یازی بتقدیم رساندند اما چون کافران اندرون قلعه پشته
خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بمدافعت
پرداخته بودند تمام روز درین تردد بآخر رسید و از مردم پادشاهی
جمعیتی کثیر بدرجه شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار
بر خود قرار نداده بلخور و خواب تمام شب بهزاران تپ و تاپ
میان خاک و خون بسر برده بصبح رساندند همین که آفتاب عالمگیر
سر از دریچه مشرق بر آورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر
بجملهای بی دری در پی جمعیتی کثیر کافران را طعمه تیغ و تیغ و سنان
ساخته بدار البوار فرستادند و از کشش و کوشش بسیار حصار قلعه را
بتصرف در آوردند و بقیده السیف بهزاران هراس خود را بقلعه اراک
رساندند و درین یورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بیدار

و غیره عمله و فعله قلعه گیری بکار آمده بر تبه شهادت رسیدند و شش صد سوار و پیداده از آرایش زخم سنگ و تفنگ و تیرو سنان محضر سرخروئی حاصل نمودند - و چون در خصار ارک نیز کار بر محصوران تنگ گردید زار بهاوسنگ را شفیع خود ساخته قلعه را به بددهای پادشاهی وا گذاشته باصیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظه اطراف قلعه و ذخیره و سامان از بک خان را در آنجا گذاشته خود از آنجا کوچ نموده متوجه تنبیه سیوای مرود گردید و بعد عرض چاکنه را باسلام آباء موصوم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بمدد امیر الامرا مامور فرمودند *

جشن وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه

سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کامیاب عطای زر و گوهر گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روی عالم کشود و بیست هزار شمع و فانوس سوای دیگر اقسام چراغان در آئینه بندی روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم افروز از عزیزنه امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینده بی تردد قتل و جدال بمدد طالع و اقبال جهان کشائی عالمگیر بتصرف اولیای دولت در آمد - و نیز بلا فاصله بعرض رسید که امیر خان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لاحاصل باطاعت امر در آمده عهد و امان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

هنگ که با او رفیق بودند بامیر خان ملاقات نموده نظر بر خطا
بخشی پادشاه جرم پوش روانه حضور گردیدند - و در همان ایام
عشرت انجام بعرض رسید که پرتهی سنگ زمیندار سری نگر که
سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او میگذراند و افواج
پادشاه بصر کردگی تربیت خان ملک او را پامال هم سمندان باه
پیما می ساختند بومیله راجه جیسنکه عرضداشت مشتمل بر
التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حواله نمودن سلیمان شکوه
فرستاد کنور رام سنگ پسر راجه جیسنکه را برای آوردن سلیمان
شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از اراده میزبان
اطلاع یافته از ملاحظه جان حرکت مذبح نموده محمد شاه کوکه
راکه با او مانده بود بکشتن داده خود مقید گردید و همراه کنور رام
سنگه و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی سنه
هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت اله یار خان و معتمد خان
خواجه سرا بهوجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان
بخطا بخشی و امان جان او درر بار فرموده به تسلی آن دل و جان
باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعه سلیم گده
بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه داری گوالیار نیز باو
فرمودند روانه ساختند - میدانی سنگ پسر پرتهی سنگ زمیندار
سری نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود در هزاری
هزار حوار منصب و سی و پنج هزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسب
عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند و خلعت و
پونجهی و ار بھمی و فیل برای پرتھی ملک حواله بصر او نمودند -

واجه کُرن بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات عفو تقصیرات بمقصد سه هزار و دو هزار سوار و خطاب را کُرن سرافرازی یافته مورد دیگر عنایات گردید و تعینات دکن فرمودند - خبر رسیدن قاسم آفا فرستاده حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل بر تهنیت سلطنت و اسپان عراقی و ابراهیم بیگ ایلچی سیمجان قلای خان با نامه و تحفه توران و خبر بداق بیگ نام ایلچی ایران که با نامه و اسپان بملتان رسیده بتفاوت هفتده خبر هر سه ایلچی بعرض رسید ابراهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت یازده هزار روپیه و کمروپنیکه مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده بود زود ازین جهان رحلت نمود و برای بداق بیگ ایلچی شاه عباس ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده بنام تربیت خان حاکم ملتان و خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هر جا ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان صیانت نموده طریقه مهمان پرستی در همه باب بجا آرند *

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت غله و عسرت حال بی بضاعتان بجای کشید که اکثر پرگذاشت و بویرانی گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست و نواح دارالخلافه رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از هجوم فقیران و بی نوایان راه ترداد بر مردم بست و کاریست بر خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سوای بلغور

خانه خام و بختی مقرری ده انگیر خانه دیگر در شهر و دوازده بلغور خانه در قصبجات نواح دار الخلافت و بر سر مزار ها مقرر نمایند و داروغهای خداترس و متدین بر آنها تعیین نمودند و بیهامه امیران عمده نیز حکم شد که هر یک فراخور حال تاهزاری موافق مراتب انگیر جاری سازند و برای گرد آوری غله معافی محصول چنانچه بذکر در آمد جالبجا احکام مجدد صادر شد و سزاولان منصوب گردیدند فی الجمله تفاوت در حال خلق روداد *

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه

هزار و هفتاد و یک هجری

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد

و یک هجری بدستور هر سال لازمه زینت و آرایش بسعی کار پردازان ترتیب یافت و حجر های که تیاری آن از زربفت و اقسام بادله تعلق بامراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هر یک حجره نمونه روضه پروین و پرن گردید و هر گوشه و کنار اسباب طرب آماده و چیده شد و را مشگراں خوش ادا و مغذیان حور لقا و مطربان با صفا باصول گوناگون همگامه افروز آن بزم گشتند و غم از میان گذار گرفت و ارباب طرب بدستیاری رباب و طببور صدای خوش و خروش بگوش زهره چنگی بر فالک سیوم رساندند خصوص که درین ایام نشاط مزده تولد پسر پادشاه زاده محمد معظم که موصوم بسلطان معزالدین گشت رسید نشاء دو بالا از در و دیوار عشرتخانه عالم افروز باریدن گرفت *

• بیت •

اصول شاهدان رقص پرداز * هزاران دل رباید در یک انداز

ز دست افشانی رقص دلکش • رمیده از چراغ صبر آتش
 حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشن از ابتدای غره شوال که
 از میمنه عید فطر در خانه شاه و گدا ابواب شادی مفتوح می
 باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند - آنچه نثار و پیشکش از نظر
 گذشت و هرچه بانعام امرا و اهل طرب در آمد قلم را بذكر آن
 آشنا ساختن تحصیل حاصل دانسته بتحریر دیگر مدعا میپردازد
 بعرض رسید که بداق بیگ در ملتان داخل شد و تربیت خان بعد
 تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نمود و
 بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق اسم و رسم هندوستان
 ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند
 و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سواي عطریات و دیگر لوازمات بر
 سر سفره آورد و طعامها آش با ظروف نقره آلات و غوریهای بیش قیمت
 بهمراهان ایلچی را گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تفوز
 پارچه بیش بها و دیگر از انواع سرصع آلات تواضع نمود - و تا رسیدن
 ایلچی بحضور دودفعه از طرف شاه و خود بداق بیگ خبر روزگار
 و اقسام میوه تر و خشک رسیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
 رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد که اسدخان و سیف خان و
 ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیاورند بعد ملازمت
 نمودن و نامه گذراندن خلعت و خنجر مرصع و جیفه و ارگچه و
 پان مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی رستم خان
 تمام فرش مرکار نموده برای فرود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم
 که برای گنجانیدن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

و شش اسپ عراقی و غربی مع ساز مرصع مرزدارد و فدروزه و
 یلک دانه مرزدارد غلطان آبدار بوزن سی و هفت قیراط که جوهریان
 شصت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر تحف ایران که مجموع
 بقیمت پنجم لک روپیه در آمد از طرف شاه و سواي آن اسپان و
 شتران و استران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت
 شصت هزار روپیه و یک ماده فیل بداق بیگ و ده هزار روپیه
 بهمنزاهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دوم پنججاه هزار
 روپیه و خنجر مرصع و پان و ارگچه مع خوان و پاندان طلا و قبضه
 بندوق بداق بیگ و سبزه هزار روپیه بتحویلدار و دیگر رفقای
 او عطا نمودند - روز عید النضی سه عدد اشرفی بوزن هفتصد توله
 و سه عدد روپیه بوزن پانصد توله بداق بیگ بخشیدند - و روز رخصت
 یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی از ان فیل
 دریائی بود مرحمت شد که مجموع پنجم لک روپیه نقد و جنس
 بایلچی و پنججاه هزار روپیه بهمنزاهان او رسید و برای جواب نامه
 فرمودند که از عقب همراه یکی از بند های حضور روانه خواهم
 نمود - و عارف خان استعفاي منصب نمود پنججاه هزار روپیه سالیانه
 مقرر نمودند - چنانچه بنده که از ایام عهد اعلی حضرت در مالوا
 طریقه بغی و راه زنی اختیار نموده بود با وجود تعیین انواع قلع
 ریشه نساد و قطع شجر حیات او میسر نیامد در ایامی که پادشاه
 عالمستان از دکن متوجه دارالخلافه بودند باظهار ندامت و ترک
 اعمال شذیعه سابق بازآمده ملازمت نموده سعادت همراهی اختیار
 کرده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دار شکوه در جرگه بند ها حاضر

بود از انجا برهنه‌مونی بد سرشتی ذاتی بی‌حکم چون بند های عامی
گریز پا راه فرار اختیار نموده خود را بمکان قدیم رسانده بدستور سابق
بقطاع الطربقی پرداخته بود و در ایام شورش شجاع و دارا شکوه
شوخی زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود * بیت *

بدگهر با کسی وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سبکون بذیل را برای تادیبه او رخصت فرموده بودند
فائده نبخشیده بعده که دیبی سنگه را برای استیصال و قلع آن
مفسد با دیگر امرا تعیین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاورده
بزمیداران دیگر پناه برده روباه صفت بکوه و غار ها در آمده بسر
میبرد تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر او را بریده
بحضور آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکافات انگشت نمای
عالمیان گشت *

بسی دیدم دزین دیر پر آفات * بدی راجز بدی نبود مکافات
صبیه راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و
مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظار گیان عالم بالا بهزاران
چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و رسته های بازار چوک در هر
طرف چندین هزار فانوس و چراغ بدمی بانواع اختراع شعاع
افروز زمین و آسمان گردید *

* بیت *

زبس شمع و مشعل برافروخته * زمین همچو مشعل شد انروخته
چراغان چنان گشته عالم فروز * که نگذاشت در دهر یک تیره روز
قریب دولک روپیده مروارید و مرصع آلات پادشاه زاده محمد معظم
عزایت فرمودند و لک روپیده نقد مع فبال و اسپان با ساز طلا و مرصع

وقت تسلیمات مهره عطا نمودند وقت سواری شهرگشت از سردادن اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار برده بودند صحن زمین گل افشان و آسمان پر از ستاره های درخشان گردید و صدای جوش و خروش آن بچرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس رونمائی بخشیدند نه هزار روپیه به کلانوتان عطا فرمودند *

بمهاراجه جسونت بهنگه حکم رفت که از احمدآباد خود را بدکن نزد امیرالامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال رفاقت نماید - بقطب الدین خان فوجدار جوناگده فرمان صادر شد که تا رسیدن صوبه دار از احمدآباد خبردار باشد - درین سال حکم تسخیر ولایت بلادن که در صوبه بهار واقع شده و سه قلعه قلب در تصرف زمیندار آنجا بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنهاده تمام سکنه آن صوبه در منصوبه فرار و اضطراب زندگانی می نمودند دواود خان فرمودند - تردی که در تسخیر آن از داود خان برفاقت بعضی کومکیان بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بچولان آرد از سرشته اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و شهید شدن و بجهنم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کارزارهای رستمانه و ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد بعده که از روی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای اضافه نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - در همین سال امیرخان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و فاضل خان میرامان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلی آورده از نظر گذراند - از شنیدن خبر واقعه خلیل الله خان بخانه آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله خان و زوجه و صبیغه او کوشیده بغذایت غیر مکرر معزز ساختند - هشتاد فیل فرستادند خان خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی زنده شکار بدست آمده بود از راه ترحم در صحرای سردادند •

ذکر مهم آشام بد انجام بسر داری عمده امرای

خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن

جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل

امت طرف شرقی شمال بنگاله بجمال طولانی واقع شده طول آن

در صد کرده جویبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال

جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده

گویند وطن پیران و یسه وزیر افراسیاب است و راجه آنجا

خود را از اولاد پیران و یسه میداند که ابتدا آتش پرست

مجموعی بودند بمرور ایام از کافران بت پرست غیر مکرر هند گشتند

و تمام سکنة آنجا و رعایای آن سوزمین انسان صورتان نسناس

صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمده آن جا

چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم می رسد می پوشند و

کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت

خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود

و مشک و طلائی ربکی از جمله محصول آنجا است و نمک بمرتب

کمیباب است که بر چهره هیچ مرد و زن آنجا هم نمک نیست بلکه بصورت انسان هم نمی مانند بزشتی صورت و سیرت موصوفند و غله آن سرزمین بجز برنج گنده و ماش دیگر جنس کمتر می باشد خصوص گندم که بتحفگی و هدیه از جای دیگر دران ملک می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و درانجا مدار تجارت و مایه داد و ستد و محصول دیهات بر آنست موای آن آنچه رعایای مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کلی واصل می سازند جمعی که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف زمینداران عمده مقررند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک خان خانان بشمار قلم آورده بود و کسب و کار موروثی آن جماعه بر آنست که هر نفر یک توله خاک طلا در سال مقرری بشمار راجه آنجا می دهند - محرر اوراق ازان ریگ که تجارت طرف خطا در بندر صورت برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فوفل و فلفل و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و انقاس زیاد از اندازه قیاس منجمله مداخل آنجا است اسب کلان و دراز گوش دران ملک بهم نمیرسد و نمی مانند و اگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد کونت که اسب خورد و نانگن باشد و قسطاس و فرش پری از آنجا بدیار دیگر هندی بتحفگی می برند - کفار آنجا خلاف مشرکان هندی از همه جانور ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خورده مسلمانان نفرت و احتراز ندارند - و هرگاه زمیندار عمده و راجه آن سرزمین بمیرد زن و خدمه را مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و نقره و برنج و غیره غله که دران ملک در زمان حیات استعمال می نمایند و زیوری که زن

و مرد عمده آنجا می پوشند و از جنس عطریات و فواکه بقدر کفاف چند روز ایام حیات همراه او برده در دخمه که زیر زمین بوسعت خانه کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشه آخرت او فامیده در نا امیدى پر روى او مى بندند چنانچه مردم لشکر خان خانان که باحاطه تحریر خواهد در آمد مبلغ ای خطیر از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس خان خانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده به پناه داد حاصل کلام چون زمیندار آن حدود که ملک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته است و باهم دیگر مواصلت داشتند از مدت بیست سال علم سرکشی و فساد بر افراخته اکثر جا های تعلقه صوگه بنگاله را بسبب قرب و جوار تاخته رعایای مالگذار پادشاهی را با جمع کثیر از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت مالی و جانی و خفت دینی می رساندند اسلام خان صوبه دار بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سرو سامان بسیار برای تنبیه و گوشمال آن جماعه بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در همان ایام او را طلب حضور نموده وزارت باو مقرر فرمودند آن مهم بانصرام نرسیده بعده که شجاع خود را به پناه زمیندار رخنگ که یکی از زمینداران آن حدود بود رساند و اثر از مال کار شجاع ظاهر نگردید خان خانان بعد بندوبست جهانگیر نگر و دیگر تعلقه بنگاله وجه همت بر مهم آن مرز و بوم شوم بسته بگرد آوری پناه و مصالح تسخیر آن دیار پرداخت چون راجه آشام و زمیندار کوچ بهار باهم بهیم نراین که بسبب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

داشتند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای
استقلال هر دو راه یافت و هر یک عریضه بخدمت خان خانان
سپه سالار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری
فروخته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی همدیگر
بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانه و همسایه
راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خانان
ادعای هر دو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب
حکم قلع ریشه شجر هر دو بدگهر رسید و خان خانان با هر انجام
قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر
بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی رو بآن ولایت گذاشت
آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار از آن شیر بیشه شجاعت
دران دیار بر روی کار آمد و بر صفحه روزگار یادگار مانده و تدبیراتی
که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای پراز اشجار هر
بغلک کشیده که طائر خیال را مجال عبور از آنجا محال مینمود
دران کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارالحربی را بدار البوار
فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهی بر تبه شهادت رسیدند آذان
دین محمدی که هرگز بگوش ده نژادان آن مرزوبوم نرسیده بود
در بتخانهای هر بیشه پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث
قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطه
تحریر در آورد دقت رجوع علیحدده مطلوب گردن اما سامعه مستمعان
و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن موعود ساخته فقره چند از
فرد آن رستم زمان بر صفحه بیان می آرد گویند که اول بقصد

پیکار و تسخیر شکار نخبچیر کوچ بهار ولایت بهیم نراین کمر سعی و همت بر بست و چون لفظ نراین با اعتقاد باطل آن گروه بلا تشبیه قائم مقام اسم اعظم معبودیست که بالاتر ازو خالق دیگر نمیدانند و دران سرزمین بتها همه بدمونه اسم نراین تراشیده و نصب کرده پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که در آنجا میزنند صورت همان معبود بران نقش نموده با اسم نراینی رائج می سازند و راجه آنجا دائم مست باد و غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذارند - و در کمال زشتی صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق ناپاکی باطن آنها سرشته و همه سکنه آنجا در زشت رویی بر یکدیگر فوقیت میجویند و از طرف عمارت و باغچه و فرش خوب و حوض و مکانهای مرغوب و مطربهای محبوب که از اطراف می آید بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند - و پیکان تیر و سنان و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زخم حریه دست ناپاک آنها بهر که میرسد همان ساعت ورم نموده جان بر نمیگرد و علاج دفع سمیت آن از خوردن و مالیدن کسیره که قند بدیخ قسمی از نباتات لذیذ آن سرزمین و از جمله میوههای خوش طعم بلاد هند است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار می آرند می شود القصه آن سده سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم فرمود که نواره مصالح جنگ را دریا نوردان با اهتمام محمد مقیم از راه دریا بیازند و مخلص خان و احتشام خان را با جمعی از کومکیان

در اکبر نگر و جهانگیر نگر گذاشت - و از آنکه بملک نراین سه راه بود که از آن هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیشه و جنگل پراز مار و اشجار زهر دار سر بفلک کشیده داشت و عبور از آن راه طائر و هم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از ترا کم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداختن خان خانان را همان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور بازی قوت و تدبیر که تقدیر فضل الهی بآن موافق آمد مرحله پیمای آن سمت گردید بعد رسیدن در آن جنگل هواناگ که از هر مشیت خاک آن بوی خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستداری چندین هزار تبردار و بیلدار بیدمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی می نمودند و با مصالح مقرری همراه خود آن سردار باوقار مصلحت پداده شده تیر و بیل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرب شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت درختان سال بسعی تردد و تدبیر داوران کهن سال از راه دور می ساختند و هر جا رود خانه دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بمدد همدیگر و نیروی تردد بهادران صحرا نورد کوه نبرد می گذشتند و در هر پشته کوه و قلعه ای سر بفلک کشیده سر راه که آن گروه شقاوت پزوه پایش آمده سد راه مبارزان شد شکار می گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و قلعه ها که نشین آن اعدا بدین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظه

خطر میللاب افواج بحر امواج باطفال و عیال سر بصره و کوه گذاشت بلا تردد تیر و سیف و سنان آن مکان بتصرف بهادران در آمد در ابتدا هر که هرچه یافت غارت نمود بعد ازان سید محمد صادق صدر بنگاله را فرمود که جایجا قدغن چنان ضابطه تعیین نمایند و خود همه جا باهتمام پردازد که احدی بمال و عیال رعایا دست دراز نذماید و آنچه اموال راجه بهیم فراین یابد بضبط آن و بت شکنی و اجرای احکام اسلام پردازد و سید مذکور قدغن تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنه آنجا هیچ احدی نتواند گردید و سیاست برای نسق حکم قطع ید و گوش و بینی غارت پیشگان نمود و بتسلی امان جان و مال رعایا و غربا پرداخت و اول سر و روی بت فراین کلان بضرب کلنگ و بازوی اسلام شکسته بعده بتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین محمدی را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش باختگان آن مرزو بوم انداختند و مکرر منادی منع تاراج و غارت نموده صدای امن و امان را سامعه افروز مقدمان و رعایای دلباخته می ساختند و در محافظت خانه و گرد آردی مال جمعی که فرار نموده بودند بطریق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار این خبر ترحمی که بحال و مال و عیال رعایا با وجود اثبات دار الحربی که ازان سیه سالار نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر صنف و قوم شروع بآمدن نمودند و خانهای ویران رو بآبادی گذاشت و بشن فر این پسر بهیم فراین که از پدر ذخیره ملال خاطر داشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و بتکلیف آن پدش رو دین متین بشرف اسلام درآمد و رهنمائی بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ و فرهاد بیگ را برای بهمرساندن بهیم نراین و کار پرداز صاحب مدار او مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و دره های کوه بخبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند - و یک صد و شش تونپ خور و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و راسچنگی و دیگر مصالح توپخانه بدست آورده روانه جهانگیر نگر ساخت و اسفندیار بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتیه وزیر راجه را بهمرسانده با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد هیبه سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه یکی از زمینداران سال خورده معمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معموره آن سرزبان رود خانه کم عرض عمیق بود که دوزنجیر آهن موافق عرض آن ناله ساخته هر دو زنجیر را در هر دو کنار آب بمیخ و بدیخ درخت های قوی استوار می بستند و هرگاه میخواستند بر میداشتند و مابین آن هر دو زنجیر زنجیر های خورده تعبیه نموده بالای آن زنجیر دیگر بسته بودند که بدستیاری آن مردم باسانی بگذرند و تمام روز مترودین دست بآن زنجیر زده عبور و تردد می نمودند و شب زنجیر را کشیده می گرفتند - خان خانان آن مکان حاکم نشین را که هشتاد و نه پرگنه مشتمل بر پنج چکله بجمع ده لک روپیه بحساب نراینی رائج آنجا داشت موسوم بعالمگیر نگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین

بود آنجا گذاشت و دو جماعه دار عمده را با هزار و چهار صد سوار و دو هزار بندو قچی همراه او مقرر نموده قاضی تیمور را دیوانی آن ضلع فرمود و شانزده مقام برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر آشام گردید - و دلیر خان را بقراولی و آغر خان را هراول ساخته میر مرتضی را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا بهمقدمی فوج همراه داشته دران جنگل خونخوار پر از اشجار خار دار و راههای نا هموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبه تردد ازان بیدشهای وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا متعذر می نمود اما آن سپه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بمقدم تدر داران و عمل جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار بدستکاری تیشه و انواع الحاحه کوشیده آن بیدشه و جاده را وسیع بر لشکریان ساخته طی مسافت و قطع مراحل می نمود و بدفع مفسدان کوه نور در آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نمودار میگشتند می پرداختند اگرچه چندی از ده نژادان نفساس صورت آن سر زمین که بکمند قید در آمده بودند باظهار رسوخیت راه نمائی راه بی تعب می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار برگفته و حرف آن جماعه نا بکار ندموده بهمراهی نواره راه گذار دریا از دست نمی داد و هر جا فالت قلب پر از دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت و پشتهارهای بانس بریده با کاه بسیار انداخته از بالای آن چون موج سبک رو فوج فوج می گذشتند بدین کساله گاه نیم کروه و گاه یک کروه راه بهمعدانی نواره طی مسافت می شد و خان خانان اکثر

پیدا شده برای تسلی و جذب قلوب سپاه بمردد همدان اخلاص
نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را در زبان ساخته بود *

* بیت *

* گرچه منزل بهر خطرناک است و مقصد نا پدید *

* هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور *

و بدان محنت و تردید که گاه شام و گاه سه بهر فرود آمدن میسر
می آمد بعد رسیدن منزل چون دران مرزمین ملاحظه شبخون بسیار
بود تمام تمام شب آن شیریدشت جلالت خود بیدار و خبردار بوده محرک
تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیرکوهی رسیدند
که سر او بفلاک برین کشیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث
نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برقنداز و تیر انداز و دیگر
مصالح قلعه در آنجا موجود می بود از آنجا تا جای حاکم نشین
یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند و می صد و هشت کشتی
جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصله دو کوه از آن کوه لغر اقامت
انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و ماهدایها
اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نواره زیر
قلعه کفار لغر اندازند و لشکر مامور گردید که حاجبا مورچال بسته
بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر
بمردم قلعه کمک نتواند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان
کاری مع موار و پیداهای بهیار بر هر پشته کوه و راههای رخنه
دار دشوار گذار تعیین و مقرر نمود از آنجمله طرفی که دحواس رسیدن
کمک زیاده بود آنرا خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و بر قنداز آن دیار را باغرخان سروکار مقاتله و پیکار افتاد و تیراندازان
بیخطا کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بیدش شجاعت تردد
بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که در آنوقت
مردم کم باغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود
و چند سوار مغلان بدرجۀ شهادت رسیدند و زخمی گشتند و در چنان
حالت زخم تیر زهردار بپای آغرخان رسید و همان ساعت ورم
و وجع او ظاهر گردید باز بحملۀ رستمانه آنها را از مقابل برداشت
و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل
ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبرد و مبارزان دریا نورد در دل
آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلاً بجنگ دل نداده دل
و حوصله باخته وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند -
از آنکه مدار جنگ و تردد آنها بر پیاده و جنگ دریاست و در
خشکی صد پیاده مسلح آنها از ده سوار بی یوازی میگریزد بیشتر
از آن کوه فرود آمده بمدد نواره خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نواره
پادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب
غرق بود بر آورده بران کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند -
روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده
پرتو افزای بحر و برگردید سده دار تهور نشان اطلاع یافته با کوبه
و دبدبۀ زهره شگاف بقصد مصاف آن مخدولان تیه ادبار سوار گشته
رو بجانب حصار آورد و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح
توپخانه بنواره رساند و جوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بروقت
مدد فواره توانند رسید نگاه داشته آشوب افکن آن تخته بند ان

دریای حیرت گردید و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم آوردند و از طرف خشکی نیر بانهای آتش نشان غرش کزان آوازه مرک ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند از آنکه از هر دو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل افکن دل مخالفان آن بر و بحر گردید و صدای توپ و تفنگ هم آهنگ آوار کوه گشته در گوشها پیچید و از هجوم درد باروت که چون ابر تیرگی نیلگون روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید چون بان در کشتی کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بسیار و هروجان بباد دادن جمع بی شمار کشتیها را در دریا را نموده راه فرار اختیار نمودند و نواره پادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتی را از زدن بان و گولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبه کار و عرصه تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب برآمدن بدریا انداخته طعمه فتنه و ماهی گشتند و بعضی از صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرو برد آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی که بوسیله شناری جان برگزیده تا از آب برآمدند بدست مبارزان شیرشکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتی پر از مصالح توپخانه و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته بامیری بتصرف بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کارزار میسر آمد و چنان مکان قلب و قلعه آسمان شکوه پر از مردان جنگی را از اقبال

معدومال پادشاه ذو الاقبال و معنی آن میده دار نامدار چنین بآسمانی
 بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهی و
 ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاءالله نام را با مصالح جنسی
 و نفی ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعه کورتهی که
 آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد
 تصدیقات و مدمات شدائد راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل
 و منازل پر تعب نموده بجای رسیدند که دو قلعه هر دو طرف آب
 مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان بآسمان دعوی همهری
 می نمود و نوارها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه
 در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب لک پیاده میان
 هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما
 از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد و تعب
 و هراس در دل آنجماع بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و
 شنان که در خشکی بمیان آید صدای دار و گیر در دریا بلند ساخته
 هر دو قلعه را خالی نموده بدستور راه فرار پیدمودند و قلعهها
 مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه
 نموده زبان بشکر و مدح ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست
 هر دو قلعه گذاشته بدستور مرحله پیدا گردید - بهمین دستور بدستگیری
 بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمه سم اسپان مبارزان
 کوه نوره شیرشکار و پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترکدازی مغفلان
 جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آخر خان که همه جا پیش
 قدم دلیر خان بهادر دیو نبرد بود دلاوران دریا نورد شیر نبرد نوار

جنگی و قلعه‌های آسمان شکوه آن ضلع را که مورد ملخ و ارباز مردان
شیر نبرد آن مرز مین بودند سیماب وار در اضطراب فکر فرار اختیار
نمودن می انداخت و همه جاها و مکانهای قلب را که بتحریر
تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد بتصرف پادشاهی می آوردند -
و از آنکه بعضی سرفوجان مبارز پیشه را بر سر مکانهای تسخیر
در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری
اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمیعت کم مانده بود باز
مقابل هزار سوار و بیست هزار پیاده آنها حکم رمه گوسفند داشت
که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگیریز آرند اما در شب خون
نمودن و وقت شب غافل بر سر لشکر ریختن نهایت دایر بودند و جرأت
زیاد می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان
که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و هوای آنکه اول پاس
شب که همه بیدار میداشتند عمدا بخواب میرفت و در آن وقت آرام نمودن
غلیظت میدادست باقی شب خصوص دوپهر آخر شب تا سفید
صبح بر فاق جمعی مره چشم برهم نمی گذاشت برخلاف دیگر سرفوجان
که اطراف تعیین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان
و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد
نمایان می نمودند بمعرض تلف در می آمدند و بسیاری کشته و
زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و اثقال پامال شب خون
زدن و دست برد نمودن آن جماعه بد سگال می گردید و چشم
زخمهایی عظیم که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بانفواج پادشاهی
می رسید - آری بپه سالاری که امریست خطیر منحصرا بشجاعت

و افزونی سپاه نیدست بآن همه خبرداری که خان خانان می نمود
جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بپایان می آوردند
و روز طی مسافت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعه بهیم گد
که از اعظم قلعه های فلک پائنه آن ضلع و حاگم نشین بود روزی
قبل ازان که بمنزل رسند از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر تیره
و ریختن تگرگ های کلان و ژالهای جان ستان که چند گهوی
متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل می شد و بر سر و روی آدم
و پشت چار پا می ریخت و هر جامی رسید مجروح و زخمی می
ساخت غریب تزلزل در لشکر انداخت و بمرتبه باعث تهلکه و
بی آرامی لشکر گردید که آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد
سرد زمهریر آسا وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلاطم دریا
غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپایان رساندند چون بپای
قلعه رسیده بمسافت گولهرس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال
ستواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آشام بامردم
بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه
آورده بودند و قریب سه اک پیاده در آن جا فراهم آمده باهم
عهد موافقت در کارزار با لشکر خان خانان بسته انتظار افواج
پادشاهی می کشیدند و مکرر لشکر پادشاهان سلف شرقی دران پای
قلعه بحادثه تاراج رفته بود و دل سپاه نصرت انجام از اجتماع
ازحام آن گروه و ملاحظه سر بفلک کشیدن آن کوه پر شکوه پاره
متوهم گردیده و خان خانان که بآن سرزمین رسیده فرود آمده
پدادهی همه سپاه پرداخته برای بستن مورچال و دمدمه دایر

خان و دیگر اشرای کار طلب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان از بالای قلعه بزدن گلوله توپ و تفنگ و انداختن مدگهای فیل ربای کلان برداشتند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و تلف ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پیش بردن ندادند و شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر مدای بگیر و بزن بلند گردید و زهره شیر مردان مصاف دیده را آب ساخت و دران شب از دلیر خان توددی که بشرح و بیان راحت نیاید بعرضه ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و پاره چهارپای کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان نیز از دست افغانان دلیر خان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیر خان و دیگر بهادر رزم جو قرار ابران یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال سرانجام محصور گردیدن نداده سپر فضل الهی را پناه خود ساخته یورش نمایند و باین قصد فاتحه نیت خیر خواندند و چند نفر جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف قلعه تعیین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام که مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دائم دم از فدویت خود و واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بواسطت یکی از همدان خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیراه ملک و رزیه این قوم بد راه ام و از هر وجه این سرزمین اطلاع واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند خان خازن با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشت فریب

او خورده راهنمایی فوج با او فرمود بعده که دلیر خان و دیگر
 بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن آشامی بد انجام پیغام باهل
 قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد
 لشکر اسلام را بدم تیر و بلای دام شما می آرم و در وسط شب راهگرای
 سمت مقصود گردیدند - چون محاذی دروازه که در وسط از دیوار چون
 کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغه توپخانه
 را گفت که بزدن گوله را میچنگی و تفنگ پیهم اشقیا را طرف
 خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می بوم غافل
 گردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه
 که همراه گرفته اند بران دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضی
 باهتمام برق افروزی توپخانه پرداخت و از بالا تگرگ و ژاله اجل
 باریدن گرفت و جمع کثیر تلف و شهید گردیدند و دلیر خان را صبح
 ناشده بر سر خندق برد که آب آن از هر طرف چون بحر عمان پایان
 نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربه جان ستان آماده کارزار
 گردیدند و از اطراف گوله و حقه آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران
 نصرت نشان باوجود مشاهده نمودن مرگ بی امان بچشم عیان دل
 از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلالت و تهوی
 میدادند خصوص دلیر خان و آخر خان در بحر بیکران خود جوشان
 و خروشان اسپ انداخته شناکزان اختیار عنان بحافظ حقیقی
 سپرده توکل بذات یاک او نموده آنچه نهایت شرط جانفشانی و
 طریقه پیش آهنگان جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش
 بلا اعلان اندیشیده در میان آب و آتش که از سر گذشته بود فیل

میراندند هر چند بعضی افغانان دلباخته فهماندند که کار ازان گذشته که امید نجات از میان آب و آتش باشد معینا اگر از غرقاب این بحر خونخوار برآمدم سوای سربسنگ کوفتن و جان رایگان دادن فائده نخواهد داد مقتضای رای صایب آنست که هنوز قابوی وقت باقی است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیر خان آتش نبرد عار فرار بر خود هموار نهموده و سعادت شهادت را سرمایه نجات دارین دانسته بر فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران جانفشان دیگر مثل آغرخان و قراول خان مع معدود چند بتبعیت آن دلاور معرکه کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازی زدند * بدت * نه تیغ نهنگی بر افراخته * بتیغ از نهنگان سر انداخته چنان خاست ز رمی زیلا و پست * فتاده یلان همچو از باد مست بهر که گولۀ اجل میرسید بآب سر فرو برده باز سربالا نمیتوانست نمود جمع کثیر بدرجۀ شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون رهبر که در فکر فرار بوده و آغریه او را بسته باخود داشتند از رسیدن گولۀ غرق بحر فنا گردید و جمعی دیگر ازان نهنگان بحر جلالت از زخم بندوق و سنگ سوخروئی ابد حاصل نمودند و سه چهار گولۀ تفنگ و سنگ بر جوشن دلیر خان رسید که که بیدن او نرسیده هر دو گردید و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نور آتش نبرد شناکزان بیایه حصار که گولۀ آنجا نمی رسید رسیدند و دلیر خان بزور بازوی خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حمله شجاعت مانند شهبازی که خود را بقصد صید زند بالای دیوار

کوه آسمان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نیز چنان داد تهوری داد که اگر رستم دستان شمه ازان داستان می شنید زبان بانصاف کشاده اسم رستمی بر خود نمی پسندید و اگر افراسیاب آن جرات و جلالت او را مشاهده می نمود انگشت حیرت بدندان میگزید بالجمله همین که آن دلاوران را بآن مشرکان دلباخته مقابله افتاد باهم آمیختند باوجود هجوم آن قوم شوم و قلت دلیران جان نثار بمجرد آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی بقتل رسیدند و از بیرون قلعه صدای شادیانه فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از مبارزان بانام و ننگ بلا فاصله فرصت بمدد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشامیان از هر گوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیار در وقت هزیمت بدارالبوار پیوستند - خان خاندان از وقوع و مشاهده چنان فتح نمایان و جلالت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گوین در بغل گرفت و نسبت بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود و فرمود مذاکی نمایند که احدی دست بمال و عیال و ناموس رعایا دراز ننمایند و اطفال و عورات باسیری نگیرند - چند هزار کس آن ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضی کارخانجات که هر روز هزار ها در آنجا بمزد کار می کردند روانه ساخت - گویند خان خاندان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست تسلط یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زور طلب

هرچند داز الحرب باشد اطفال خورد سال و عیدال رعایای بعجز در آمده را مامون ساخته در منع دست اندازی بر آنها تقید زیاد می نمود و می گفت که عورات و اطفال بحد تکلیف نرسیده مجبور در اطاعت ظالم باشند معذورند - بعد ازان برای مسمار ساختن بتخانه و بلند ساختن صدای اذان دین محمدی و ضبط اموال و توپ خانه امر فرمود و جمعی که از رعایای بلاد پادشاهی در قید آن جماعه بودند آنها را رخت و خرچ راه داده روانه او طان آنها ساخت - خبر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت و جلالت بهادران که بقلعه‌های اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهای خود را خالی نموده و ذخیره‌ها را سوخته و بآب انداخته - توپها را در دریا غرق نموده بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد کشتی جنگی مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نواره پادشاهی غافل رسیده نایره قتل و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نواره همراهان خان خانان را در میان گرفتند ازان که دران روز قریب صد کشتی از جمله نواره پادشاهی برای امور ضروری اطراف رفته متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغه نواره نزد خان خانان آمده بود و مردم نواره سردار کار فرمانداشتند از بسیاری نواره کفار کار بر مردم نواره پادشاهی تنگ گردید معینا استقامت ورزیده چهار پنج پهر تردد و کار زار مردانه نمودند و تا مقدور می کوشیدند چون فاصله از نواره تا خان خانان مه گروهی جریبی بود و مردم نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نماند تا آنکه بعد انقضای دو پاس شب صدای توپهای هر دو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نواره ازطرف غنیم هنگامه روداده همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقاره خانه همراه خود عجاله هرچه توانستند رفاقت نموده همراه زین الحسن داده روانه ساخت و در آئین تدبیر سرداری ارشاد نمود که بقدر مقدور تاشب باقی است اصیپ تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صدای نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیری که در فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب خود را نزدیک نواره نتوانست رساند اما قریب بروشنی طلوع آفتاب که نزدیک بود زورق صبح حیات مردم نواره پادشاهی بشام غرقاب مبدل گردد و کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گوله چند کشتی در بحر فنا فرو رفته بود و بسیاری قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقی کشتیهایی نواره پادشاهی که اطراف پراکنده بودند رسیدند همان ساعت محمد مومن و زین الحسن نزدیک نواره رسیدند اول کرناچیهایی همراه را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازه شاد یانه را بگوش هوش باختلک نواره پادشاهی رسانده باعث تقویت دل آنها و هیبت افزایی دل مخالفان گردید و در همان حالت از صدای تفنگ و رامچنگی و غرش بان تزلزل تام در نواره آشامیان راه یافت و مردم نواره پادشاهی را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه لشکر کومکی نمودار گشت و سردار نواره آشامیان دست و دل باخته استقامت نتوانست ورزید و بهزیمت نهاد آری تدبیر بر وقت که انو سپه دار آزموده کار بعرضه ظهور آید بمراتب به از لشکر لک

سوار است که سردار مغرور نا تجربه کار داشته باشد چنانچه خان خانان بعد شنیدن خبر هزیمت نواره آشامیدان زبان بشکر کشاده چند روز برای بندربست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جای بخانه مسجد عالی بنانهاده حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیدمائی سمت قلعه کهرگاز - که اصل مکان حاکم نشین آن بد اصلان بود و راجه آن ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبرد گردید و راجه آنجا برهمنان چرب زبان فیلسوف با عرضه داشت مشتمل بر اقوار تقصیرات گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا بخدومت خان خانان روانه نمود و پیهم عرائض و پیغام متضمن بر اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند معهذا خان خانان از اندازه کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالی از تدبیر تدویر آمیز نیست و جواب داد که اگرچه راجه برگفته خود راسخ است و امان جان و ملک خود می خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقه صوبه بنگاله گرفته نقد و جنس را مع دختر خود برای پیش خدمتی پرستارن آن درگاه با پانصد فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش روانه حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن عریضه یکی از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبلغ خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهانی رسید مشتمل برین که راجه از هیبت صلابت و دبدبه صدمات فوج شهر اشوب قلعه کشایان

کوه نبرد پیغام‌نذر آمیز برای امان فرصت فرار بمیان آورده - درین مابین آنچه توانست از زر و نقد و جنس مالیت در اطراف فرستاده توپها را در آب غرق ساخته فیلان را سر بصرها داده خود نیز آواره دشت ادبار گردید خان خاندان از شنیدن این خبر بسرعت تمام سوار شده خود را بدان مکان رسانده با احتیاط تمام سیر و گشت جاها نموده همه جا بند و بست و منع غارت فرموده بضبط اموال و ائقل پرداخت و قریب صد کشتی بی ملاح که در آنجا مانده بود داخل نوارۀ پادشاهی ساخت و بتخانها را مسمار نموده بزمای مسجد گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هندو ملک پادشاهی که از مدت در قید بودند از زندان بر آورده رعایت خرچ راه نموده بوطنهای آنها رخصت ساخت و در صد و بیست ضرب توپ و سرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانه سرکار نمود و ریاده از صد ویل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره و امتعه بسیار سواي آنچه بتداراج رفت بضبط در آمد دیگر از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهای غله آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و پر نمودن آن مطلوب گردید و سواي خرمنهای غله که بر روی زمین از سر رشته کاغذ یافتند يك صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای مدنفون بعد تفحص بهم رسید که از انجمله چند انبار که بوزن در آمد هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضي جنس ماکولات کم بر نیامد و از بر آمدن و بهم رسیدن انبارهای غله که باعث رفاه خلق الله و سپاه گردید خان خاندان نهایت مشغوف گشت و قدغن

نمود که صد و پنجاه ائباریا احتیاط تمام برای ایام برشکال که نزدیک رسیده بود، ذخیره نگهدارند باقی و فراخور حالت به همراهان قسمت نموده مقدمان و رعایای مالگذار اطراف را عهد بر قول امان داده طلبید و خلعت بخشیده به تسلی آنها پرداخته یکساله محصول معاف فرموده، خطبه بنام نامی عالمگیر پادشاه عالمستان غازی خوانده سیم و طلا را بسکه همایون اسم عالمگیر سرخروئی بخشید و رواج نراینی را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجه آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه دران ولایت متصل شب و روز می بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد و راه تردد مسدود می گردد رسید و دیگر امور ضروری از نسق مالی و ملکی در پیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد - درین ضمن از زبانی کهن سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس بی شمار که همراه زمینداران عمده و راجهای گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیر خاک مدفون است باز نک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمد را مع بیلداران بسیار تعیین نمود که زر سرخ و سفید لکها مع جنس بی شمار سوای آنچه مردم تلاش نموده بر آورند بضبط در آمد و میر مرتضی داروغه توپ خانه را با راجه امرسنگ و جمع از تابینان برای محافظت کهرگان و گرد آوری آلات و ادوات توپ خانه که سرانجام عمده آن ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاضی و امنا و کروری معامله فهم و متدین و آبادان کار و فوجداران کارزار دیده جابجا تعیین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلید طلا و نقشه آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ تهنانه

بندی همه جا نموده خان خانان سه و نیم گروهی کهرگانون در موضع
متها پور که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظه رسیدن سیلاب
نداشت برای بهر بودن پنج ماه برشکال چهارونی مقرر ساخت و
اطراف هفت هشت گروهی فوج معقول یا سرداران کارزار دید
تجربه کار برای خبرداری و سد راه گردیدن آشامیان که شب خون
نیدارند بطریق تهانه تعیین نمودند معینا مکرر کافران خونخوار
مردم آزار در شبهای تار مانند مور و ملخ فراهم آمده بوسر لشکر غافل
شب خون می آوردند و اسب و آدم ضائع و شهید می ساختند
چون این تردد کافرکشی و تسخیر ملک و قلعات از عرضه داشت
خان خانان بعرض رسید و متواتر از روی وقائع معروض گردید
باعث سرور و خوشوقتی تمام خاطر پادشاه گشت و محمد امین خان
خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند
و عنایات دیگر که دربار خان خانان بعد ورود خبر اضافه و فرمان آفرین
و تحسین بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع
بعمل آمد در ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس بتکبیر می آرد *

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سنه هزار و هفتاد

دو هجری مشتمل بر خبر واقعه مراد بخش و توجه

رایت ظفر آیت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار و هفتاد

و دو هجری شرع شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکی از

وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خن خانان

را در عوض حسن تردیدی که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

کرور دام انعام و هزار سوار دو اسبه اضافه و دو فیل با ساز نقره
مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن پادشاه را عارضه بدني
روداد و بسبب انحراف مزاج که در یک هفته اطراف دار الخلافت
انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و ماده قساک بعضی متمردان
مفسد پیشه گردید و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن
غسل صحت و وزن قمری سال چهل و ششم از عمر شریف ضمیمه هم
فرمودند جهانی کامیاب بیض گشت - هفتم جمادی الاولی بعزم
سیر و شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لاهور گردیده
دهم رجب نزدیک سواد لاهور مضروب خیام فرمودند چهارم شعبان
داخل شهر و قلعه گردیده میو منزل را مع بیلداران و تبرداران برای
صاف نمودن راه مرخص فرمودند *

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را
موافق مرضی قلم انداز نموده اما مکرر اوراق آنچه از روی دفتر
بتحقیق آن پرداخته و زبانی والد مرحوم که از نوکران معتمد
روشناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمه دریای قلعه نشسته در
فکر منصوبه کمند بستن و فرود آوردن آقای خود بسر برده بود و
بفکر نوکری عالمگیر پرداخت و زبانی مردم ثقه آنوقت مسموع
گردیده بزبان قلم میدهد بعده که محمد مراد بخش را بقلعه فرستادند
سرسن بانی را که محبوبه محمد مراد بخش بود بحسب درخواست
او همراه آن برگشته اختر رفیق ساختند و آنچه برای خرچ آن
گرفتار دام اجل مقرر کرده بودند نصف آنرا طعام پخته بجمعی از
مغلان که در پای حصار قلعه فقیر شده نشسته بودند و مغلانی که

مسافر وارد می شدند میخوراند تا آنکه مغلان بعد تبدیل قلعه بانواع تدبیر یک طرف بفصیل قاعه کمند بسته بآن محبوس بند بلا باشاره وقت و مکان معین خبر نمودند و آن ساده لوح غافل از دغل بازی فلک غدار بعد دو پاس شب که مور و ماهی در خواب بودند سرس بآئی را بر اراده خود اطلاع داده اظهار رخصت بآئی مضمون بمیان آورد که اگر حیات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهیم رسید و الا بخدا سپردیم سرس بآئی از شنیدن چنین کلمات بگریه و فغان آمده گفت مرا بکه سپرده می روید ازین گریه محصلان و نگاهبانان حوالی خبردار گشته مهتابی و مشعلها روشن ساخته در پی جستجوی کمند پرداخته پیدا نمودند بعد که این خبر بعرض رسید بفکر قلع ریشه و سواس نگاهداشتن مدعی سلطنت افتاده - برهنه بآئی بعضی هواخواهان پسران علی نقی را که پدر ایشان را محمد مراد بخش کشته بود چنانچه بذکر در آمده بدعوی خون پدر بر انگیختند پسر کلان از ولایت قبول دعوی خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت امر نموده بدعوی خون پدر در عدالت مستغیث شد و آخر مغضوب نظر بادشاهی گردید حکم شد بقاضی رجوع نماید بعد از آنکه در شرع ثابت شد در ماه ربیع الثانی سنه هزار و هفتاد و دو هجری فرمودند تا قاضی برفاقت وارث مقتول نزد محمد مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حکم شرع بقصاص رساند چنانچه تاریخ آن یافته اند - ای وای بهر بهانه کشتند - چون پسر کلان که از دعوی خون پدر ابا نموده بود پادشاه قدر دان از فرمودن خدمات حضور و دیگر غایات متوجه حال او شدند - و چون پوزنمل

زمیدار جام فوت نمود پسر او باسم سترسال بموجب حکم و بدستور زمیداران بجای پدر قائم گردید رای سنگه برادر پورنمل باغواى بد سگالان آن مرزو بوم و رهنمائی نفس شوم جمعی از مفسدان عربده جو با خود فراهم آورده گوردهن را تهور زا که جد مادری ستر سال و مدار المہام خانہ او بود مقتول ساخت و سترسال را بدست آورده مع مادر و نوکران معتمد او مقید گردانید و سر از اطاعت و اسر پادشاه نیز پیچیده شروع بمفسدی و راه زنی نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر طریقہ سرکشی او اطلاع یافته دو ہزار سوار ہمراہ محمد نام پسر خود دادہ بطریق استعجال برای تنبیہ و استیصال او روانہ ساخت و بعد از رسیدن مقابل ہمدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان کہ صد و ہفتاد نفر از کفار کشتہ گردیدند و جمعی زخمی و اسیر گشتند و بعضی از مردم پادشاہی نیز شہید و زخمی شدند آن بد فرجام نیز بقتل رسید و آنولایت بتصرف مردم بادشاہی در آمد و قطب الدین خان مورد عنایات گردید *

الحال فقرہ چند از باقی ذکر مہم و مال کار آشامیان و خان خانان بزبان قلم میدہد اگرچہ خان خانان در حق جلالت پیشگان قدر دان و مہربان بود و ترددات رستمانہ و کارزارهای بہادرانہ کہ از آغرخان و ہمراہان او در رفاقت خان خانان بظہور آمد او را بدل و جان دوست می داشت و در فکر پرداخت او بود اما از آنکہ بعضی مغلان ہمراہ آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز می نمودند با وجود منع آغرخان ممنوع نمی گردیدند و این معنی خلاف مرضی خان خانان گہ در تائید منع دست اندازی نہایت

تقید مینمود بظهور می آمد متوجه حال و پرداخت آغرخان
نگردید و از توجه و امداد آنچه طریقه سرداران کار طلب در باره
همراهان می باشد در حق او بظهور نیامد لهذا آغرخان اکثر آزاده
خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر گردد
و وقت تلاوت قرآن و اوزاد خواندن خان خانان بود و آغرخان
با مغلان همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانه خان خانان آمد
چوبداران مجال و جرأت مانع آمدن نداشتند آغرخان بی محابا
اندرون درآمده جای که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول
خواندن ادعیه بود حاضر گشت خان خانان از مشاهده آمدن آغرخان
بدان هیئت و سواس و هراس تمام بهم رساند و بزبان خوش و
دلبری تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغرخان در جواب
گفت که درین مدت در تردد جانفشانی و تقدیم خدمات ماسوره
از میان هرگز کمی بظهور نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال بیزوال
پادشاه عالمگیر و سعی و تردد و جلالت آن سپه سالار کفار مخدول
و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری
نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین باد و تحسین از زبان آن
کار فرمای قدردان درماده ما نا بکارها بر نیامد لهذا بودن و نبودن
خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم امید داریم که
فاتحه بدرقه راه خوانده دستک رخصت عنایت فرمایند که خود
را نزد آقای خویش رسانیم خان خانان هر چند بعذر تقصیر تغافل
ایام گذشته و تلانی ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغرخان
برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان خانان

بعذر حاضر نبودن منشي براي نوشتن دستک پيش آمده خواست
 بدفعيۀ وقت پردازد آغرخان که دوات و پارچۀ کاغذ سفيد عمدا
 همراه برده بود پيش خان خانان گذاشت و گفت التماس آن دارم
 که نواب بدست مبارک دستک نويسند خان خانان نظر برينکه
 حق بجانب اوست و هيچ وجه دران حالت از دست آن جلالت
 دثار که بارها ازو کار دست بسته مشاهده نموده بود رهايي
 نداشت طوعا و کرها ناچار دستک رخصت نوشته و مهر نموده
 حواله نمود اما بر سر گذرها و معبرهاي آب نوشتجات دراند که
 بعد رسيدن آغرخان کشتيها را بند سازند و تا مقدور نگذارند که
 از آبها عبور نمايد ليکن هر جا که آن دريا نوار شير نبرد رسيد و
 صلاح و کشتي موجود نيافت با همراهان خود را بدريا زده عزان
 اسپان بحافظ برو بحر سپرده شناکان گذشت و در بعضي درياهاي
 قلب چند نفر از مغلان و ديگر همراهان که اجل آنها دامنگیر گرديد
 غرق بحر فنا گرديدند بعده که بحضور رسيد چون نوشته خان خانان
 بدام محمد امين خان بخشي قبل از رسيدن آن بهادر سراپا
 غيرت مشتل بدين مضمون رسيده بود که آغرخان اگرچه از
 شجاعان عالي نسب کار طلب و سزاوار پرداخت و پيش آوردن
 است اما از آنکه جهالت ايام جواني و غرور شجاعت را کار فرموده
 بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسيدن حضور چند روز چشم
 نمائي بر طرفي منصب نموده باز بدلا ساي او پرداخته کار ازو بايد
 گرفت چنانچه محمد امين خان موافق نوشته خان خانان بعمل
 آورد و ابتدا پاي اعتراض بادشاهي بميان آورده چند گاه از ملازمت

ممنوع و از منصب برطرف ساخته باز خود بخانه آغرخان رفت
نزد پادشاه آورد و شفیع جرائم گردیده تسلیم بحالی منصب فرمود
از جمله کومکهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات
او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد القصه خان
خانان که بعد فرار راجه آشام متهرایور را مکان چهارونی قرار
داده بود بعد رسیدن موسم باران که هرطرف فوج سحاب فیل رفتار از
هر دامن کوه سار نمودار گردید و غریدن ابر و درخشیدن رعد زهره
شگاف که اطراف دشت پر وحشت پیچید و از ملاحظه تیر باران
آب و فرو ریختن یکه تازان فطرات نالهها و رود خانها بجوش و خروش
آمده زره موج پوشیده خود حباب بر سر گذاشت و تیغ آزمایان
جو پیادو ترکش بندان آبشار وسیلابهای خانه بر انداز رود خانها از هر
طرف به ترکتازیها در آمدند و روی زمین را آب فرو گرفت و راه
تردد سپاه و اسب ناپدید گردید بمرتبگی سیلها اطراف لشکر
زور آورد که خیمهها بالایی پشتها حباب آسایشنا در آمدند آن تیره
بختان بد فرجام و آشامیان خون آشام که در انتظار قابوئی چنین ایام
بودند از هر گوشه و کنار کوه و صحرا بر آمده بمدد همدیگر بر تپههایی
پادشاهی شبخون آورده و در بعضی جاها روزانه هجوم نموده
دست بردها آغاز نمودند و بهادران شیر دل کوه صولت از شدت
چنان سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن ملاعین کوشیدند و در هر
هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسب ضائع و تلف
می ساختند و بمرتبگی هنگامه و فساد پریا نمودند که مردم بسیار
بدرجه شهادت رسیدند و چارپای بی شمار بدزدی بردند و انور بیگ

نام تهبانه دار کچهپور را باجمع کثیر از همراهان او که بعد تردد نمایان مغلوب گردید چنان زیر تیغ آوردند که يك نفر بي آنکه کشته و زخمی نگشته باشد سالم نماند و بر فوج سپه سالار چند بار بجرأت و شوخي تمام پيش آمده بعد بلند گردیدن صدای داروگیر که جمع کثیر از آنها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاری از مسلمانان بدرجۀ شهادت رسیدند هزیمت یافتند و مکور بر سر مورچال دلیر خان ریخته رستخیز عظم بر پا نمودند و دران شب تار از دلیر خان که بذات نفس خود بدان تیوه روزان مقابله کار زار افتاد تردد بستمانه و سعی بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود دران شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همان ساعت دست او روم نموده و وجع زیاده بهم رسانده بقتاب ساخت اما آن مرد کافر نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار برنداشت بعده که آشامیدان رو بفرار آوردند دلیر خان تاسه کرده میدان آب و گل بتعاقب پرداخته بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا بر سر نواره شبخون زده کشتی بسیار از تصرف مردم پادشاهی بر آوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثر بند ساخته شوخي از حد گذراندند و هرگاه و هر جا آن دد نژادان بدنهاد زور می آوردند بهادران نصرت نشان نظر بر کثرت آن غلامت پیدشگان و قلت همراهان نصرت نشان خویش ننموده خود را بی محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر غالب می آمدند و مدیر مرتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن کفار در خبرداری و بیداری شبها را بروز می آورد معینا بعد مکرر شبخون آوردن و هزیمت یافتن يك شب بمرتبه تاخت و زور آوردند که دیواری

که بجای حصار از چوب باریک دران سرزمین میسازند آتش زده سوختند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشادند آخر بمدد تایید الهی که دلاران جانباز بدفع شر آنها پرداختند مغلوب گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ بهار تعلقه بهیم نراین که اول بار مفتوح گردیده بود نموده بودند بسبب سر بصره گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب تردد ابتداء برای جشن او تعیین شده بودند بعد دیوان و کروری جانبجا تعیین ساختند درین هنگامه چون حکام آن مکان در مقدمات مالی با رعایا سختی و بی اعتدالی خلاف مرضی خان خانان بظهور آورده بودند رعایا ازین معنی بشورش آمده فراهم گشته خود را نزد راجه بهیم نراین رسانده ترغیب آمدن بوسروطن و ملک خود نموده ازان کوه بر آورده چون مور و ملخ با او متفق گشته بوسهرود حاکم منصوب کرده خان خانان زور آورده اول بمحمد صالح پیغام نمودند که سلامتی خود در دست برداشتن از اینجا دانسته راه لشکر خان خانان اختیار نماید بعده که نشنیده بتهیه کارزار افتاد بعد مقابله و مقاتله که رودان باجمع کثیر همراهان که کمتروکسی ازان غرقاب بلا نجات یافتند بعد رجعت شهادت رسید بعده باسفندیار که صاحب مدار آن دیار زده بودند همان پیغام داده کلمات موحش بگوش هوش باختند او کشیدند اسفندیار خود را از اینجا کشیده بگهرا گهات که متصل سرحد جهانگیر نگر تعلقه پادهی بود رساند این خبر که بخان خانان رسید ماده مزید بیدماغی و ملال خاطر آن سپه سالار گردید - حاصل کلام جرأت های دیگر که ازان کافران بد انجام بتقاضای ایام

بظهور آمده و تردداتی که از بهادران اسلام در دفع شر و ضرر آن جماعه بدنام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل برنگار بطول کلام ملال انجام منجر میگردد اما بذکر یکی ازان ترددات که خالی از غرائب نیست می پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن آن جماعه بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضی کشتیهای نواره و بند نمودن رسد غله خان خانان فرهاد خان را باراجه سجان سنگه و قراول خان و دیگر افواج برای مدد محمد بیگ و رساندن رسد غله تعیین نمود فرهاد خان چون نزدیک کهرگانو رسید یک روز و شب آن قدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم نالهایی خون بخوار هشت پهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و سواران بجز خانه زین یک و جب زمین برای پا گذاشتن نیافتند و پیاده ها سواي آن که تا کمردر آب ایستاده بودند و بعضی را شدت صدمه سیلاب غرق بحر فنا ساخت چاره کار دیگر ندانستند و چنان راه تردد بند و ناپدید گردید که هر چند خواستند طرف منزل مقصود قدم بردارند میسر نیامد تیر انداز خان که دران نواح تهمانه داری می نمود و ازان سر زمین پاره واقف گشته بود خبر یافته شتافته شناکدان خود را با جمعی از واقفان آن مکان رسانده رهبر سمت کهرگانو گردید قدری راه که بتصدیع قطع نمودند جائی رسیدند که آشامیان بد کردار کودالها و جدولهای عمیق کنده اطراف آن مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صید تیر خورده جو یای قابوی وقت بودند درین ضمن چند کشتی جنگی نیز بمدد آن دن نژادان بد نهاد رسید و شروع یانداختن گول

توب و تفنگ و بان نمودند و جماعه که برپشتهها دام مورچال بسته در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند و مردم پادشاهی را در میان آب و آتش محاصره نمودند فرهاد خان و جمعی که دران گرداب اضطراب گرفتار گردیدند ندانستند چه کنند ناچار بهزار تصدیع طرف بالای آب خود را با رفقای جانباز رسانده پاوه از صدفه گوله و تیرو سنان محفوظ گشتند اما چون دو سه روز در آب بکمال تصدیع گذرانده بودند در کسالت و زیدن باد سرد زمهریر بپخور و خواب بمیان آب محصور گردیده قطع امید حیات نموده دران ورطه که هیچ زندانی بدان عذاب مبتلا مباد گرفتار گشتند باز بدفع شراعدای خود پرداختند خبر بخان خانان که رسید مضطر گشته بیکه تاز خان را با محمد مومن بمدد آنها فرستاد و آن هر دو جلالت پیشه که خود را از بیکه تازان کارطلب می گرفتند هر چند سعی نمودند بفراهاد خان نتوانستند رسید و مابین راه بحال خود از شدت آب و ممانعت کفار در ماندند و یک هفته آن دلاوران دران گرداب عذاب در میان گل و آب بهزار خون ناب دل که گاه از غلبه خواب ایستاده مرز چشم برهم گذاشته می شد بسر می بردند درین هفته در میان قلعه آب سوای غذای خون دل خوردن که باعث رفع فاقه پی در پی تواند گردید و ازان قوت سد رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از گاو همراه مذبح ساخته بر آتشی که از شعله دل بوسر دست روشن می نمودند بوی آتش رسیده و نا رسیده تغارل نمودن واجب می گردید و جمعی که از هنود بودند ازان نیز محروم ماندند و بسخت جانی می گذراندند و کوفران از اطراف نادره قتال می افروختند و دست از

مزاحمت راه بر نمی داشتند و حملها می نمودند و فرهاد خان مع همراهان از توس جان و ملاحظه آبرو در دفع شر آن جماعه می کشید از آنکه دانستند که رتبه شهادت حاصل نمودن بمراتب په از آنست که میان آب و گل رایگان جان عزیز بیدار دست از دل و جان برداشته بمدد توکل فضل الهی خود را بران تیره بختان زدند میان راجه سجان سنگه و آنها کار بکوته یراق بلکه مشمت و گریبان رسید فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت که صلاح کار دین است که مصلحه کفار را بطریق هزیمت طرف خود کشیده از نواره جدا و دور باید نمود راجه عمدا قدم بقدیم پس پا گردیده آشامیان را طرف خود می کشید تا آنکه پاره از نواره خود دور افتادند و از راه غرور غلبه که داشتند بیجا کانه قدم از قدم بر نمی داشتند درین حالت فرهاد خان و قراول خان با جمعی آغریه تکبیر گویان بمدد راجه پرداخته برسر آن گروه حمله آوردند و از چهار طرف درمیان گرفته با نیم جانی که داشتند داد جلاوت و تهوری دادند از آنکه کافران آن سرزمین بی استظهار نواره در جنگ صف مقابل شیران نبرد جواز روپاه کمترین بتدبیر میارزان دین تقدیر موافقت نمود و در فرصت نیم ساعت نجومی که معرکه دارگیر گرم بود آن حماعه بد سگال مغلوب گشته علف تیغ بهادران اسلام گشتند و چنان بجان دادن در ماندند که یکی از آنها خود را بنواره نتوانست رسانید و مردم نواره نیز بمدد آنها نتوانستند پرداخت و دلاوران اسلام گرم گیرا اشجار کیله و بانس که دران کنار بسیار بودند بریده در لا و گل برای پا قایم نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نواره تاختند و بسیاری بزور بازوی
 شناوری بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ
 کفار بر آوردند و قریب چهل کشتی بدست آوردند از جمله غنیمت
 میان کشتیها از جنس خوردنی خام و پخته هرچه یافتند از آنجمله
 آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقی مسلمانان
 قسمت نموده خورده آبی بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعد از آن که
 بارانها رو بتخفیف گذاشت غلبه لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردد
 و دران سرزمینهای قلب هرگاه و هرجا شب خون می آوردند
 بیشتر از کفار طعمه تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار می گردیدند
 و هر طرف از اطراف هزارها بقتل می رسیدند و بسبب قحط و
 وبا که علاوه اشکر کشی و کافر کشی گردید آن قدر آشامیان بجهنم
 واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر
 راجه آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان
 اسلام نماند یکی از نوکران عمده مدار علیه خود بطریق ایلچی زبان
 فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح
 بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان خانان همان جواب
 سابق مبذول بر طلب دختر در جرگه پرستاران مع سه لک توله
 طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر
 سال داد از آنکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده
 کار طلب داشته بودند و خان خانان بوخوبیهای بهوکن وزیر راجه که در
 اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهی طرفین بسیار میکوشید و راجه
 با او بد ظن از نا همواری اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت پورنمل

نام نوکر کاروان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات راست و درشت پیغام نمود و بهوکن با احترام تمام با فرستاده خان خانان پیش آمده هرچه در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشید و راجه را فهماند از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصلحه صورت نگرفت و روز برون از نامواققت آب و هوا که در همه بلاد اواخر برشکل از ضرر اختلاف فصلین موثر میگردد و باکثر مزاجها نمی سازد خصوص در طبع مسافر دور دست زیاد انحراف مزاج راه می یابد خاصه در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار می باشد و بیج درختها که سمیت دارند شست و شوی می یابند از آن آب هر مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثر می باشد و از وزیدن باد گل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب و هوا بهم می رسد و بمسافران مزاج دگر گرفته اثر سمیت می بخشد چنانچه مابین صوبه خاندیس و بندر سووت چهار منزل این طرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بساپن یعنی مار که آب آنجا فی الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم می رساند هر مسافری که در آن موسم از آب عبور نمود هر چند که آب آنجا از روی احتیاط نخورد هوای آن قطع زمین کار خود می نماید و ممکن نیست از حد مسافریکی بدون عارضه تب رهائی یابد مطلب انواع مرض جسمانی و تب محرق و امراض مهلکه دیگر بمرتبه شدت تمام در لشکر اسلام پیچید که خیمه نماند که از ده نفر یکی برای خبر گرفتن دوا و غذا سالم بماند و اثر تب و بانی مهلک علاوه مرضهای دیگر گردید و گرانی و کمیای غله مزید عاتهای جسمانی گشت و

همد و هفتاد و سه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهی آمده بود ازان
 جمله چند انبار بخرج لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت
 باقی آن انبارها برای ذخیره چنین روز تاکید نموده بودند بیشتر
 انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریق محافظت آن عاری
 بودند و مردم آشام وقت شب خون و یورش قابوی وقت یانته بکندن
 دست بدست آب در انجاها سر می دادند و هر جا غله بالا می
 یافتند آتش می زدند و ضائع و نا بود می ساختند بوسید و از کار
 خوردن آدم و چارپا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا
 زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم
 قرار بهلاک رسید عرصه زندگانی و آرام جسمانی و روحانی بر تمام
 لشکر تنگ و نا گوار گردید و هر روز هزارها هر طرف افتاده جان
 بدشواری می دادند و گاو و اسب نماد که از گرسنگی جان برگشته
 باشد یا مذبوح شده غذای غربا و ضعفا نگردد بلکه مردم عمده گاه گاه
 گوشت اسب و گاوی که کار او بمردن رسیده باشد ذبح نموده با همه
 پیه او که نام روغن و چربی و نمک ناپدید بود کباب ساخته با قدری بونج
 شوربا دستور جوش داده بدان تنعم می نمودند و در امتداد ایام
 آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجای رسید که چون
 مداومت لحم البقر مولد انواع مرض سودانی است علاوه اختلاف
 آب و هوا گشت و کفن و دفن مرد ها و بیمار داری مریضهای
 نزدیک بهلاک باعت و بال جان و حال زنده ها بدتر از بیمار گردید
 و بهین آفتهای غیر مکرر همه تهنه داران رو بعالم بقا گذاشتند
 یا با نیم جان باروش دو آشامی گشته خود را بلشکر رساندند و گمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاد شهرت دارد چنانچه پیشتر علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن کسید و که میوه مشهور آنجا است و لیمو و نارنج که در آنجا بسیار است می نمایند و از آب نارنج که صفر اشکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر موافق آمده بود علاج تخفیف تب و بعضی مرضها می گردید و مردم لشکر بمرتبه تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان برین معنی اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که خیمه طرفی که راجه بود بر آرند و در سر انجام کوچ گردیده خفیه در دلا ساي همراهان کوشیده امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه بر آورد از انتشار این خبر آشایان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع بشوخی زیاد از حد نمودند و دلیر خان به تدبیه انجماء پرداخته هزارها ازان قوم شوم قتل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود که سر مقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند و بتهانجات میفرستاد که تشهیر کفان بوده بقتل رسانند - داین ضمن بهوکن وزیر راجه نظر بر عاقبت بینی خود و اصلاح کار راجه باوجود ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود رانزد خان خانان رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال او را گرفته مقید ساخت و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار سعی بهوکن نظر بر اصلاح کار طرفین که هر دو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین

یافت که فی الحال یک لک و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله طلا و پنجاه زنجیر فیل مع دختر بد روی نیک اختر خود برای خدمت پادشاه و پانزده زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقد و جنس دیگر بدهند و برای دلیر خان که در اصلاح و تنقیص مقدمه میاچیی شده بود نیز رسمیات بجا آرند و عذر ویرانی ملک و تاراج رفتن سرمایه دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرائم خویش ساختند از آنکه خان خانان نیز بمرض نزدیک رسیدن اجل گرفتار گشته بود و عموهای لشکر برای کوچ تنگ آورده بودند مع هذا آزار خود را پنهان می نمودند ازاں راضی بصلح خاطر خواه راجه گردید و نیز مقرر گشت که از جمله مکانهای مفتوحه چند قلعه و قصبه سیر حاصل که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم پادشاهی باشد و تا وصول پیشکش چهار نفر عمده راجه بطریق یرغمال که در هندی اول گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و بهمدیگر دادند و بندیهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی الاولی سال پنجم از جلاوس خان خانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض و بعضی مشرف بر هلاک بودند و چندی از عمدهها مرحله پیمای سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهریم فرابن از راه محالاتی که منجمه محال پیشکش مقرر گشته بود کوچ مقرر نموده باوجود شدت آزار خود و مشاهده آنکه اکثر را پا برکاب سقم دار القرار میدید نظر بر آنکه تا نفس واپسین در کار ولی نعمت کوشد خود داری نموده مرض خود را پنهان و سبک داری نمود و شب و روز در اجرای کار مالی و ملکی و تسلی سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دوباره کوچ بهار و تنبیه راجه آن گماشته از کوچ سفر دارالقرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طی مسافت می نمود تا آنکه کار از مداوا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید عسکر خطی را با رشید خان و دیگر همراهان که بر آنها اعتماد فدویت و نظربر کار سرکار پادشاهی داشت مع نواره اواخر شعبان المعظم برای تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت کلمه چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحه و داع رخصت خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار در منزل خضر پور رسیدند دریم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون ازین منزل پر شور و شرفانی بدارالسرور جاودانی انتقال نمود و این خبر ملال اثر در لاهور بعرض خاند مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکری که در زمان حیات او آقا از بدین مرتبه راضی و خشنود باشد که او را بر چنان فرزند رشید تسلط بخشید و باجود رو گردان شدن پادشاه زاده در مقابل وارث ملک چنین مهمی را بانصرام رسانده قریب دوونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه و آن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه ولی نعمت جان شیرین نثار نماید *

ذکر سوانح سال ششم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد

و سه هجری و حادثه که بر امیرالامرا در دکن روداد

غره شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از واقعهٔ بنده کار طلب جانفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای ماتم پرسي بخانهٔ محمد امين خان رفته اورا برداشته بيارند بعد ملازمت از عطاي خلعت و اضافه و ديگر عنايات تسلي بخش دل غمديدۀ او گرديدند *

ديگر از اخبار کدورت افزا که درين آوان علاوه نا ملائمي مزاج شريف گرديد اين ست که از واقعهٔ دکن خبر شبخون زدن سيوای مردود نا بکار بر امير الامرا اندرون محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر او و زخمي شدن خود امير الامرا بعرض رسيد - تفصيل اين اجمال آنچه از والد خود که در خدمت امير الامرا دران سفر و مهم همراه بود مسموع گرديدهٔ مجمل مي نگارند - بعده که امير الامرا براي تسخير قلاع و تصرف اکثر معمورهای آباد کرده و متصرف شده آن سگ عيار لشکرکشي و کافرکشي نمود و بضرب شمشير و راي صائب بيشتر قلعه‌ها و مکانهاي قلب را بتصرف پادشاهي آورده بقصبة پونه رفته در حويلي که ساخته آن جهنمي بود فرود آمده جابجا فوجها براي استيصال و بدست آوردن آن بدسگال تعين نمود دران ايام چنان نسق و بندوبست نموده بود که هيچ احدي خصوص قوم مرهته سواي نوکر سرکار مع يراق بلکه بي يراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد و قوم مرهته را بر اسب نوکر نمي نمود و سيوا چنان منکوب و مغلوب هراس گرديده بود که ميان کوههاي دشوار گذار هر هفته و هر ماه جاني بسر ميبرد

روزي جمعي از مرهٔنه که در جرگهٔ پياده‌ها نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهٔنه همراه برات کدخدائي غير معلوم حاصل نمودند و پسر امروى را بلباس و ساز کدخدائي با دهل و نقره شادي و جمعي از مرهٔنه اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همابى روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنيم در يکي از تهاجمات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سرهاي برهنه که جمعي ديگر سر ريسما نهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کتک زنان از چوکي گذرانده داخل شهر نمودند بعد از همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده و مسلم گشته در حالي که نوبت دوپهر شب سي نواختند جمعي خود را طرف باورچي خانه که متصل ديوار محل سرا واقع شده بود و مابين ديوار و خواص پوره دريچهٔ خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند و آن جماعه ازان راه مطلع بودند رساندند چون ايام صيام ماه مبارک بود چند نفر باورچي را که براي پختن طعام سحر و ديگان درست نمودن برخاسته بودند بيدار و باقي را در خواب يافتند ازانکه از راهي که ميدانستند هر قسمی که توانستند غافل برسر آنها تاختند هرکرا بيدار يافتند بخواب موت آشنا ساختند و هر کدام را که بر بستر خوابديدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که صدا بلند شود و جلد به شگفتي دريچهٔ طرف محل پرداختند از صدای کلنگ و غرش نعرهاي کشتگان يکي از خواصان که حجره او عقب ديوار باورچيخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امير الامرا رسانده بر صدای کلنگ و آشوب بيرون مطلع ساخت امير الامرا

در جواب از روی اعتراض گفت باورچیها پختن سحور و دیگدان درست نمودن برخاسته باشند تا آنکه سهیلیان پیدم خبر شگافتن و درچه بهمرسیدن در دیوار آوردند امیر الامرا سراسیمه وار تیر و کمان و برچهی در دست گرفته از رخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهقه از روبرو که حوض آب حائل بود پیدا شدند امیر الامرا تیو بر یکی از آنها انداخت مرهقه خود را رسانده شمشیر بامیر الامرا زد که انگشت نردست امیر الامرا جدا گردید دران حالت دو مرهقه در حوض پر از آب افتادند و یک مرهقه دیگر را امیر الامرا بضرب برچهی انداخت دران آشوب کنیزان فرصت یافته شایسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جایی محفوظ برده رساندند و جمعی از مرهقه بر سر چوکی خانه رفته غافل ریخته بر بالین هر خفته و بیدار که میرسیدند زیر تیغ می گرفتند و می گفتند که چنین چوکی میدهند و چند نفر خود را بنقار خانه رسانده از زبان امیر الامرا پیغام دادند که نوبت خوب بنوازند و صدای نقار خانه چنان بلند گردید که هیچ احدی آواز دیگری را نمی شنید و شورش داروگیر نابکاران علاوه آن گشت و دروازه را مسدود ساختند درین حالت ابو الفتح خان پسر شایسته خان که جوان نوحه شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته و زخمی ساخته بدرجه شهادت رسید و یکی از جماعه داران عمده که عقب محل امیر الامرا خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان بسته خود را از بالای دیوار انداخت چون او در عمر و ضعف بنیه پاره بشایسته خان

شبیه بود اورا امیر الامرا تصور نموده بر سر او ریخته و کشته سر اورا بریدند و دو حرم خاص امیر الامرا را زیر تیغ آورده یکی را چنان از هم گذرانده بودند که در سبد انداخته بکفن و دفن او پرداختند و دومی را با وجود سی و چهل زخم رسیدن ازانکه اجل او کوتاهی نمود علاج پذیر گردید و بتاراج مال و مالهت خانه چندان نپرداخته جلد ازان خانه برآمدند - مبدع آن راجه جسونت که عمده کومکیان بود بدیدن و معذرت خواستن نزد امیر الامرا آمد آن سپه سالار بزرگ نژاد همین یک کلمه باو گفت که ما دانستیم که مهاراجه بکار پادشاهی آمد که بر ما چنین چشم زخم رسید - القصه بعد معروض گردیدن بر امیر الامرا و مهاراجه جسونت اعتراض فرموده صوبه داری دکن و مهم استیصال سیوای بد سگال پادشاه زاده محمد معظم مقرر نمودند و امیر الامرا طلب حضور گردید باز حکم فرمودند ملازمت نا نموده بصوبه بنگاله بروند و راجه جسونت را بدستور سابق داخل کومکیان در خدمت پادشاه زاده تعینات فرمودند - و خلد مکان کوچ بکوچ متوجه کشمیر گشتند - غره فی قعدہ وسط خورداک در سواہ آن خطہ دلپذیر شرف نزول فرمودند بعد سیر و تفرج گلزار و لاله زار آن مکان فردوس نشان حکم چراغان کنار تالاب دل و کشتیها نمودند و جوش و خروش رود سرود ضمیمه زینت و آرایش آن تالاب گردید - راجه رگھناتپہ نائب وزارت گرفتار پنجه مستوفی اجل گردید و بجای او فاضل خان خانسامان را اصالۃ خلعت (ذیابیت) وزارت مع قلمدان مرصع مرحمت فرمودند بعد شانزده روز از پوشیدن خلعت و دیعت حیات نمود - فاضل خان که زاعیان و انجبابی خراسان بود در تدین و نیک

سرشتی نظیر نداشت و در علم تنجیم بهره تام داشت اکثر احکام که بخدمت اعلیٰ حضرت و عالمگیر در ایام پادشاه زادگی نوشته داده بود کمتر خطا در آن یافت چنانچه صدمه که بپای حضرت خلد مکان اواخر سن چهل جلوس در خواص پور مهم دکن رسید بر محل بگدارش خواهد آمد نیز نوشته داده بود - بعد بندوبست کشمیر و تنبیه بعضی افغانان جهالت کیش آن ضلع مشهور بافغانان نیازی که فدائی خان برای تادیب آنها مامور گردیده بود اواخر محرم الحرام متوجه لاهور گردیدند هرج و کسالت بسیار بلشکر و مردم بهیر روداد خصوص در منزل پیر پنجال عجب تهلکه بر سواری خادمان محل گذشت و آدم بسیار و چارپای بدشمار در غارها افتاده تلف شدند این معنی بر مزاج پادشاه عادل رحیم ناگوارا نمود فرمودند بدون امور ضرور ملکی آمدن پادشاهان درین سرزمین بقصد سیر و شکار خلاف رای صائب است - از سوانح احمد آباد بعرض رسید که شخصی مجهول النسب معذور العقل خود را داراشکوه نامیده جمعی از صحرا نشینان ضلالت کیش باخویش فراهم آورده بخیال باطل ماده فساد و شورش گردیده بود بجوهر شمشیر و سفی مهابت خان صوبه دار جمعی از همراهان آن تبه کار بدار البوار پیوستند و خود آواره دشت نا کامی گردید - درین سال اسلام خان صوبه دار و کفایت خان دیوان اکبر آباد و دیعت حیات نمودند صفی خان پسر اسلام خان راصوبه دار مستقر الخلافت مقرر کردند و جعفر خان را برای وزارت طلب حضور فرمودند و نجابت خان را بجای جعفر خان بصوبه مالوا منصوب نمودند - تربیت خان را مع نامه و جواهر و

تحت دیگر هندوستان قریب شش لک روپیه نزد شاه عباس روانه ایران ساخته از اصل و اضافه چهار هزار و چهار هزار سوار نمودند - امیرالامرا که بعد مغضوب و تغیر گردیدن از دکن مامور برفتن ملک شرقی گشته بود از همانجا خود را بصوبه داری بنگاله برساند - در منزل پانی پت جعفر خان ملازمت نموده بعطای خلعت وزارت و قلمدان مرصع سرافرازی یافت - ملایحیی برادر ملا احمد نواذیه وزیر عادل خان بیجا پوری بحضور رسید و بمنصب دو هزار و سوار سرافرازی بخشیدند - سلخ ماه ربیع الثانی داخل دارالخلافه شدند و عاقل خان خافی را داروغه غسلیخانه از تغیر الیه یار خان نموده بعطای خلعت و اضافه معزز ساختند *

ذکر سوانح سال هفتم جلوس مطابق

سنه هزار و هفتاد و چهار هجری

از عرضه داشت سلطان محمد معظم برخبر و مرده تولد فرزند مبشر گردیده بسطان معزالدین موسوم ساختند - از واقعه دکن بعرض رسید که سیوای نابکار علم طغیان زیاده از حد برافراخته و روز بروز پیشه فساد او از تاخت محالات پادشاهی و تاراج نمودن قافلها دران سرزمین استحکام می پذیرد و بندر جیول و پابل و غیره که کنار دریا مائل بندر سورت است بتصرف خود آورده کشتیهایی راه کعبه را در دریا تاخت می نماید و چند قلعه در دریا احداث نموده باستظهار آن خلل عظیم در بحر و بر انداخته و در قلعه راج گدهه سکه پول سیاه و هون می زند هرچند که راجه مهاراجه جسونت در استیصال او سعی نمود فائده نبخشید بعد عرض راجه

جی سنگه را با دلیر خان و داؤد خان و راجه رای سنگه مودی و احتشام خان و راجه سجان سنگه بندیل و پورنمل و زبردست خان و برقنداز خان و دیگر مبارز پیشهای کار طلب برای تنبیه و گوشمال آن بد خصال مرخص و روانه ساختند و راجه جی سنگه را خلعت مع صد اسپ و دو فیل مع ساز طلا و نقره و پدم مرصع وقت رخصت عنایت فرمودند و بدلیز خان و دیگر همراهان فراخور پایه و حالت عنایات مبدول گردید و حاجی شفیع خان را دیوان دکن نمودند - درینولا بعرض رسید که نجابت خان صوبه دار اُچین ازین جهان فانی انتقال نمود بجای او و زیر خان صوبه دار برهان پور را مقرر فرمودند و داؤد خان را صوبه دار برهان پور مقرر کرده حکم نمودند که نائب در برهان پور گذاشته خود همراه راجه جی سنگه بهم سیدوا رفاقت نماید *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس

مطابق سنه هزار و هفتاد و پنج هجری

راجه جی سنگه که برای استیصال سبوی خسران مآل مرخص شده بود اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده شرف اندوز ملازمت پادشاهزاده محمد معظم گشته روانه پونه گردید بعد رسیدن آنجا بنسق و بندوبست آن ضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست پرداخته همه کومکیان را جابجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعات مرخص نمود و خود برای مغتوح ساختن قلعه پوندهرو رود مال (4)

که از قلعه مشهور نظام الملک و حاکم نشین آن مرزو بوم بود و هر دو قلعه متصل هم بودند روانه گشت و دلیر خان را مقدمه الجیش ساخت و دلیر خان همه جا با فوج همه مدبران که از اطراف نمودار شدند جنگ کفان می رفت و آدم و مال و عیال بسیار کفار کشته و دستگیرد غازیان می گردید تا آنکه نزدیک و مابین هر دو قلعه بتفاوت گوله رس دلیر خان فرود آمد و بتدریج قلعه گیری پرداخت و قلعه نشینان هر دو کوه محصور گشته شرط قلعه داری از زن توپ و بان و دیگر آلات آتشبازی بتقدیم می رساندند بعد محاصره چند روز قبل از رسیدن راجه افغانان به یورش ناگه تا کمرگاه قلعه رسیده بازمی پادین هر دو کوه را آتش زدند و تاخت و تاراج نمودند و مفسدان در تردد بر آمدن از قلعه و بر مورچال ریختن و از بالای کوه در زن توپ و انداختن سنگ و اقسام آتشبازی کمی نه نمودند راجه جی سنگه نیز خود را مع کیمر سنگه پسر خود رسانده از طرف محاصره یورشهای پی در پی و تاخت و تاراج اطراف که اگر بتفصیل بر نگارد از سر رشته اختصار می ماند عرصه بر محصوران تنگ آورده هر روز مقابل باریدن تگرگ گوله توپ و تفنگ و حقه آتشبار مورچال پیش می بردند بعده که برج یک طرف را از باروت پراندند تزلزل تمام در بنای کوه و قلعه نشینان افتاد و بهادران قلعه کشا یورش نموده بر فراز کوه برآمدند محصوران پیام امان جان بمیان آوردند بعد از آنکه راجه و دلیر خان عهد عدم ضرر جانی بآنها دادند قلعه داران هر دو قلعه بر آمده با دلیر خان ملاقی گشته مخلع شدند بعده که دلیر خان هر دو

قلعه دار را نزد راجه فرستاد راجه یراق همه را گرفته قلعه را
 بتصرف پادشاهی در آورد و دران تردد و یورش هشتاد سوار با جمعی
 از پیاده ها و عملی قلعه گیری بکار آمدند و از صد نفر زیاده زخمی
 گردیدند بعد تسخیر هردو قلعه هفت هزار سوار بسرداری
 داون خان و راجه رای سنگه و غیره برای تاخت و تاراج
 معمورهای ولایت سیوا که بغصب و طغیان بتصرف خود
 در آورده بود روانه ساخت و کوشش بسیار از هردو طرف بمیان آمد
 و تا پنج ماه فوج پادشاهی از مقابله و محاربه و کافر کشی نیاسود
 که تا سیوا پور که آباد کرده آن مردود بود و قلعه کدانه و کنواری گده
 نشان آبادی نگذاشتند و مواشی بی شمار بدست آوردند و
 بسبب تاختهای ناگهان کفار و دست برد های نمایان آن گروه
 بد کردار و شبخونهایی شبهای تار و گرفتن سر راه و درهای
 دشوار گذار و آتش دادن جنگلهای پراز اشجار راه تردد بر لشکر
 اسلام تنگ ساختند آدم و چارپای بسیار لشکر پادشاهی تلف شدند
 آخر کار که کفار زیاده از شمار بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار
 نمودند و قلعهایی نامی سر بفلک کشیده متعدد مفتوح گردیدند
 بعده که کار بمحاربه و محاصره قلعه راج گده که حاکم نشین آن
 بد اصل بود و کدانه که قبیله و خویشان مادری او در آنجا بودند
 کشید کوتاهی سخن کار بر محصوران از سعی بهادران قلعه کشا
 تنگ گردید و راه فرار از اطراف چنان مسدود ساختند که هر چند
 آن محیل خواست قبائل را از آنجا بدر برده بمکان دشوار گذار دیگر
 رسانده لشکر را برای تعاقب آنها سرگردان سازد نتوانست و دانست

که بعد مفتوح گردیدن آن ملجا و ما رای مستقر الریاست آن واجب
السیاست تمام مال و قبیلہ و عیال آن بدسگال پامال مکافات کردار
او خواهد گردید لهذا چند نفر زبان فہم نزد راجہ برای التماس
عفو تقصیرات و سپردن بعضی قلعبات باقی مانده و ارادہ دیدن
راجہ فرستاد راجہ نظر بر عیاری و سکاری او اغماض نموده برای
یورش زیاده از سابق تاکید فرمودہ تا آنکہ خبر رسید کہ سیدوا جریدہ
از قلعہ فرو آمد و برہمندان معتمد او رسیدہ قسمہای شدید بعجز
و زاری تمام بمیان آوردند راجہ عہد امان جان و آبرو دادہ بشرط
رفتن حضور و اختیار نمودن اطاعت نوکری درگاہ فلک بارگاہ بوعدہ
عطای منصب عمدہ قبول مصالحہ نمودہ برای آمدن و ملاقات
نمودن ماذون ہاخت بعدہ کہ نزدیک رسیدن سیدوا بکمال عجز ظاہر
گردید راجہ منشی خود را باستقبال فرستادہ راجپوتان مسلح
ہمراہ دادہ تاکید نمود کہ از غدر آن مکار خبردار باشند و با او
پیغام نمود کہ اگر بصدق دل حلقہ اطاعت بگوش و ردای فدویت
بردش انداختہ آمدہ در سپردن قلاع و قبول احکام حضور سرانگندگی
خواہد نمود التماس او قبول بارگاہ خطا بخش عذر پذیر پذیرا
خواہد گردید و الا الحال ہم ماذون است کہ برگشتہ بمکان خود رفتہ
بسر انجام جنگ با مہلت خاطر خواہ پردازد و خود را درین باب مختار
داند بعد رسیدن پیغام آن سیدہ نامہ بدنام بزبان انکسار و نیاز گفت
کہ مہدائم در اطاعت و عبودیت جان بخشی و امان عرض و ناموس
من است باز راجہ مردم عمدہ دیگر را فرستادہ باعزاز نزد خود طلبید
بعد رسیدن او راجہ برخاستہ معانقہ نمودہ نزد خود جاداد و آن

تبه کار بهزاران اظهار سرافکندگی و خجالت دست بسته گفت
 بطریق بند های ذایل مجرم رو بدین درگاه آورده ام خواهی ببخش
 و خواهی بکش رای رای تسمت و التماس نمود قلعهای کلان نامی
 را با ولایت کوکن حواله بندهای پادشاهی می نمایم و پسر خود را
 در جرگه بند های جان نثار که در حضور خدمت نماید می سپارم
 و خود امید وارم که به مهلت یکسال بعد حصول سعادت آستان بوس
 و دریافت ملازمت بدستور بند های مطلق العنان که در اقطاع
 خود و صوابجات خدمت می نمایند با قبیله و عیال در یک دو
 قلعه خورد بگذرانم هرگاه و هرجا برای کار عمده پادشاهی امر
 فرمایند بجان و مال حاضر گردیده طریقه جانفشانی بتقدیم خواهم
 رساند راجه در تسلی او کرشیده نزد دلیر خان فرستاد و پروانگی
 بر خاستن مبارزان قلعه گشا از محاصره داد و هفت هزار از مرد
 و زن و اطفال که از قلعه مامون گشته برآمده بودند بشمار قلم در
 آمدند و توپ خانه مع ذخیره و اسلحه و آنچه مردم قلعه نتوانستند
 برد بضبط سرکار در آمد و بند های پادشاهی بقلعه در آمدند بعد
 ازان دلیر خان سیوا را که تا آنوقت کمر او بود شمشیر و جمد هم
 مرصع و دو اسپ عربی مع ساز طلا از طرف خود تواضع نمود و
 نزد راجه آورده دست او را گرفته بر راجه سپرد و راجه نیز خلعت
 و اسپ و جیغه و فیل بخشیده از سرنو عهد امان جان و آبرو داده
 مطمئن خاطر ساخت و سیوا از راه پخته کاری ساعتی شمشیر بسته
 بنوا کرده گفت از جمله کمر بستگان بی یراق خدمت خواهم نمود
 چون از مدت مذکور گرویدن و رجوع آوردن سیوا در میان بود راجه

بحضور نوشته برای او فرمان عفو تقصیرات و خلعت طلبیده انتظار
ورود فرمان می کشید از اتفاقات همان روز گزر بردار مع فرمان
و خلعت از حضور رسید راجه میوا را طریقه آداب استقبال و
تسلیمات بجا آوردن ارشاد نمود میوا مطابق آن بعمل آورده سه
گروه پیداده پا باستقبال شتافته بتقدیم آداب گوشیده از گرفتن فرمان
جان بخشی و خلعت خطا پوشی سر فخر بر آسمان رسانید و از
سرور فضل و عنایات پادشاهی درجامه بنگجید و برای سپردن قلعبات
بعد قیل و قال عذر آمیز چنان مقرر شد که از جمله سی و پنج
قلعه که در تصرف خود داشت کلید بیست و سه قلعه مفتوح گشته
سابق و حال بجمع محصول ده لک هون که چهل لک روپیه باشد
به بند های پادشاهی بسپارد و دوازده قلعه خورد کم حاصل در
تصرف مردم او باشد و سندیها پسر هشت ساله او که بنام آن منصب
پنج هزاری از حضور به تجویز راجه عطا شده بود بافواج شایسته تا
روانه شدن حضور همراه راجه خدمت نماید و خود با عیال خویش
دران جبال بآبادی ملک پامال گشته خود پرداز و هرگاه برای
کار پادشاهی بطلبند حاضر گرد و وقت رخصت باز خلعت و اسب
و جیغه و شمشیر و فیل داده تکلیف یراق بستن نمودند و پسر او را
تسلیمات منصب پنج هزاری فرمودند - درینولا ملا احمد نواتیه از
مقربان صاحب مدار عادل شاه که بحسب ظاهر بطریق سفارت
برای عفو تقصیر تاخیر باقی پیشکش کرور روپیه و دیگر کدورات
از بیجاپور آمده بود و باطنا قصد واراده بندگی درگاه آسمان
جاء داشت - مع ملا یحیی که بحضور رفته بمنصب سرافرازی یافته

تعیینات راجه شده بود نزد راجه مع قدری جواهر و دیگر تحف آمده ملاقات نمود و راجه دو اسب با ساز طلا و فیل و دو تغوز پارچه تواضع نمود بعده که خبر آمدن میوا نزد راجه و مفتوح گردیدن قلعبات بعرض رسید باعث تفریح طبع پادشاه گردید و حکم بلند آرازه ساختن شادیانه فرمودند و راجه را باضافه دوهزار سوار در اسبه و سه اسبه و عطای خلعت و شمشیر با ساز میدنا و یک زنجیر فیل مفتخر ساختند پسر راجه کنور رام سنگه که در حضور بود مورد عنایات گردید و بدلیرخان و همه همراهان او اضافهای نمایان عطا فرمودند - بعد از استیصال خان جهان لودی که افغانه را مغضوب گردانده احدی را بیایه پنج هزاری پنج هزار سوار نرسانده بودند دلیر خان را بدین مراتب سرافرازی بخشیدند و باعث فخر قوم خویش گردید - بنام راجه جی سنگه حکم صادر فرمودند که ملک بیجاپور تعالیه عادل شاه را در مکافات تقصیر عدم وصول پیشکش سابق و حال تاخته تا پای قلعه بیجاپور ویران و خراب سازد - درینولا عرضه داشت راجه جی سنگه و واقعه دکن بعرض رسید که ملا احمد نواتیه که اصل از شرفای نوآمد عربستان اندازان سبب نوآئیه گویند و بیشتر شافعی مذهب و فاضل می باشند خصوص موسی الیه که بکمال استعداد و فضیلت آراسته است و بحسب ظاهر برای حجابت از نزد عادل شاه آمده و اراده بزدگی درگاه آسمان جاه دارد امیدوار نوازش و فضل و کرم است بعد عرض بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرافرازی نموده فرمان و خلعت و شمشیر مرصع و جیغه و فیل فرستاده طلب حضور نمودند و خفیه بر راجه نوشتند

که بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و فراخور استعداد
بخدمت عمده سرافرازی خواهد یافت اما چون نمک وای نعمت
قدیم خود را منظور نداشته روگردان گردیده بود از دولت این
درگاه نیز کامیاب نگردیده بحضور نارسیده و دیعت حیات نمود *

چون مرزبان ثبت که ولایت علیحدہ متصل بسرحد کشمیر واقع
شده در زمره سرکشان جهالت کیش بود و بصوبه دار کشمیر رجوع
نمی آورد و سکه و خطبه بادشاه اسلام جاری نمی ساخت بنام عیف
خان صوبه دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکی از معتمد
فهمیده کار بدان بد کردار از پیغام نصیحت آمیز درباب بازگشت
از راه ضلالت و قبول اطاعت و اجرای خطبه و سکه و بنای مسجد
اسلام نماید که از کفر باز آمده قدم بشاه راه هدایت گذارد و امیدوار
عزایات پادشاهی سازد و الا برو صهم فرموده ملک او را پامال سم
موکب افواج قاهره سازد و بدین مضمون فرمان و عده و عید آمیز بنام
آن رسیدار نیز صادر فرمودند سیف خان بعد رسیدن حکم و فرمان
محمد شفیع نام بدو پادشاهی را همراه فرمان روانه ثبت ساخت
مرزبان از شنیدن این خبر اول بفکرهای فاسد افتاده آخر بهبود
مآل کار خود در اطاعت حکم پادشاه اسلام دانسته در همان جمعه
اول سکنه شهر را بیرون سواد ثبت جمع ساخته خطبه بنام نامی
پادشاه حق پرست محی الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر
غازی خواند و سرخطیب را از افشاندن گل طلا و نقره و دادن
خلعت فاخره بر آوج برین رساند و مسجد بنا کرده نقشه آنرا با دو
هزار اشرفی و نه هزار روپیه تازه سکه اسم عالم گیر و تحف دیگر

آن ولایت روانه حضور ماخت و عرضه داشت مع نذر در جواب فرمان باظهار کمال رسوخیت و عبودیت حواله محمد شفیع نمود و خدمتکاری محمد شفیع و همراهان باین شایسته بجا آورد *

سرزمین تبت اگرچه اکثر ویرانه و دشت لاهاصل دارد که قابل کشت کار و محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبه بیجاپور که چهار پنج ماهه راه فاصله واقع شده هیچ صوبه بدو نمیرسد و در عرض بعضی جا یک ماهه و برخی یک و نیم ماهه و دو ماهه راه واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان صوبه دیگر نیست لیکن بکمی محصول آنجا که برابر مداخل یک پرگنه سیر حاصل کلان دیگر صوبجات توان گفت صوبه دیگر نیست و هیچ مکان لاینفع مقابل آن صوبه دیگر نخواهد بود بهمین سبب پادشاهان دیگر که خرچ آنجا را دخل احاطه نخواهد نمود در فکر اجرای سکه و خطبه آنجا نیفتادند - چون بعرض رسید که ملا احمد بیجاپوری قبل از ورود فرمان و خلعت مرحله پیمای سفر آخرت گردید احمد الله پسر او را طلب حضور نمودند - درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد معظم بموجب حکم از دکن حضور رسیده امرای مقرب را برای استقبال فرستادند بعد ملازمت و گذراندن سه چهارک روپیه نقد و جواهر مورد عنایات گشت *

در همین اوان معروض گردید که تغییر تمام بحال صاحب قران ثانی بهمرسیده و کار نزدیک بانتهال روضه جاردانی کشیده همان روز پادشاه زاده محمد معظم را بطریق ایلغار و استعجال برای عیادت و دریافت احوال مرخص فرمودند هنوز پادشاه زاده در

راه بود که خبر رحلت آن پادشاه نیکو میر ازین زندان سرای
بی اعتبار فانی بدارالقرار جادانی که اواخر رجب المرجب هذه
هزار و هفتاد و شش مطابق سال هشتم جلوس جهان را پدرود
نمود بعرض رسید از شنیدن این خبر ملالت اثر کوه کوه غم و الم
دنیا و آخرت در دل آن پادشاه حق آگاه راه یافت سی و یک
سال بهتر از پادشاهان سلف در فرمانروائی و جهان بانی
عمر عزیز صرف نمود و قریب هشت سال منزوی و مجبور بود

* بیت *

دنیا بمثال کوزه زرین است * که آب درو تلخ کهی شیرین است
پیوسته سمند اجل زیر زین است * تو غره مشو که عمر من چندین است
(شاه جهان کرد وفات) تاریخ فوت آن شاه والا صفات یافته اند *

شمه از رعیت پروری و عدالت گستری و آئین جهانداری
خاصه در آبادی ملک و نیکنامی در جهان کوشیدن از جمله سوانح
آخر سال سلطنت در مقدمه متصدی معزول بندر هورت بگذارش
آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمده های ایران و توران
ملازمت حضرت اعلی نموده بمنصب سرافرازی می یافت بدیوانیان
می فرمودند که چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال
رعایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آباد کاری ملک نمی
دانند عوض جاگیر نقد بآنها رسانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن
خبر ملال اثر متوجه اکبر آباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافت
برقبر پدر بزرگوار رسیده بدیده اشک آلود گهاریار گشته فاتحه
آمرزش خواندند و نزد بیگم صاحبده برای پرمه تشریف برده همه

مقربان حضور را مامور ساختند که بدر حرم سرا رفته بخدمت حضرت بیگم تسلیم آداب پر سه بجا آرند - و نقل نمایند که در حالت نزاع اعلی حضرت بیگم صاحبه سه بار برای عفو تقصیرات پادشاه التماس نمود و در دفعه ادعای بیگم صاحبه بدرجه اجابت نیامد کثرت سیوم که بسیار بقبول آن بمنّت عرض نمودند طوعا و کرها قبول فرمودند چند گاه در اکبر آباد توقف نموده حکم بدروغه تخت صادر فرمودند که تخت مرصع را بابعضی خدمه محل همراه گرفته برای جشن از دار الخلافت بمستقر الخلافت بیدارد *

دیگر از سوانح و فتوحات این سال تسخیر قلعهای طرف رخنگ تعلقه بنگاله است که سرزبان سنگرام نگر و چانگام سر از اطاعت پادشاهان گذشته پیچیده بصوبه داران آن ولایت رجوع نمی آورد و در تاخت و خرابی اطراف می کوشید درینولا بسعی تعین کردهای بزرگ امید خان پسر امیر الامرا شایسته خان که از طرف خشکی و مدد فواره تردد نمایان بکار بردند و بتفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد که بعد محاربه چهار پنج ماه مفتوح گردید و زمینداران آنجا با سید صد و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید گشتند و یک صد و سی و دو کشتی و هزار و بیست توپ خورد و کلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانه مع فیلان بضبط سرکار در آمد و سنگرام نگر را موسوم بعالمگیر نگر و چانگام را باسلام آباد ساختند و سرزمینی که هرگز آفتاب نور محمدی بران نداشت بود از آزار روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتح نامه با هر مقتولان و امیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات گردید -

امد الله پسر ملا احمد بیجاپوری بحضور رسیده بعد ملازمت بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اکرام خان سرافرازی یافت -
یک صد و بیست فیل فرستاد؛ امیرالامرا مع تحف دیگر از نذر گذشت و پسند افتاد •

ذکر سوانح سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار

و هفتاد و شش هجری و رسیدن سیوا بحضور

در شروع جشن بنواب قدسیه بیگم صاحبه که دوازده لک روپیه سالیانه نموده بودند سه لک روپیه اضافه نمودند و یک لک روپیه و ده هزار اشرفی که در آنوقت هفده روپیه اشرفی بود نقد مرحمت فرمودند و اضافه دو هزار سوار مع دولک روپیه نقد پادشاه زاده محمد معظم و بهمین دستور بدیگر پادشاهزادها و بیگمها اضافه و نقد عنایت نمودند - چون راجه جی سنگه بعد تاخات و محاربات بیجاپور که عنقریب باحاطه تحریر می آرد باتفاق سیوا ترددات نمایان بظهور آورد سیوای ضلالت کیش را بانواع تسلی امیدوار عنایات بادشاهی ساخته خود کفیل الطاف خطا بخشی و جرم پوشی از طرف پادشاه گشته روانه بارگاه آسمان جاه ساخته بود درین جشن عالم افروز خبر رسیدن آن بد روز نزدیک اکبر آباد بعرض رسید حکم شد که کنور رام سنگه پسر راجه جی سنگه و مخلص خان باستقبال رفته آن وحشی خصال بد سگال را بحضور آورده ملازمت بفرمایند - چون سابق بتقاضای مصلحت ملکی خزانه از قلعه مستقر اختلاف بقلعه دار اختلاف طلبیده بودند درینولا بازهمراه نامدار خان بقلعه اکبر آباد طلبداشتند - و در همین روزها هزار و چهار صد اراکه هشت گادی

پراز اشرفی و روپیہ و ظررف طلا و نقرہ و مرصع آلات بکوری چشم
آن کافر و دیگر مخالفان و معاندان خاندان صاحب قران داخل قلعه
اکبر آباد گردید - و هیچکدام فی قعدہ سنہ مذکور کہ جشن وزن
قمری سال پنجاہ از عمر شریف پادشاه منعقد بود آن وحشی خصال
نگوہیدہ سگال باسنہا پسر خورد سال کہ نہ سال عمر داشت بحضور
رسیدہ با خجالت و انفعال تمام شرف اندوز ملازمت گردیدہ ہزار
و پانصد اشرفی و شش ہزار روپیہ کہ مراد از سی ہزار روپیہ آن
زمان باشد نذر و نثار گذراند باشاہ عالی در جرگہ پنچہزاریہا
استادہ نمودند از انکہ پسر ہشت سالہ اورا غائبانہ پنچہزاری نمودہ
بودند و فتہوجی خویش ارکہ در ذکر تردد راجہ جی سنگہ در خرابی
ملک بیجاپور بگذارش خواہد آمد بہمین مراتب سر افزای
یافتہ بود ادعای آن خیرہ مرتہی مغز غدار کمتر از پایہ ہفت
ہزاری نبود و مہربانیہای کہ راجہ بآن وعدہ اورا خوشدل و امیدوار
ساختم بود از راہ بغضی کہ نظر بر افعال و کردار آن نابکار در دل پادشاه
دین پرور جا گرفتہ بود اکثر ازان مشاہدہ نمود و برای استقبال
نیز آنچہ چشم داشت بعمل نیامد قبل از انکہ عطای خلعت
و جواہر و فیل کہ موجود نمودہ بودند بظہور آید عرق جہالت
و خجالت آمیز بر چہرہ حالش ظاہر گردید و لمحہ بلجہ فکر فرو
رفتہ از راہ عیاری و مکاری باظہار ضعف دل بگوشہ رفتہ خود را
چون صید تیر خوردہ تازہ بدام آمدہ بر زمین انداختہ بعد ساعتی
باظہار ساختگی و بختہ کاری بحال آمدہ کنور رام سنگہ را مخاطب
بکلامہ و کلام شکوہ و قصہ ضائع نمودن خود ساخت و ہر چند کنور

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت فائده نداد چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل آید مرخص فرموده بخانه که برای ارتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانه جی سنگه مقرر کرده بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت بر اجه جی سنگه نوشته تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیوا بمجرا نیاید و پسر او را مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمجرا می آمده باشد *

الحال باقی ذکر آن تبه کار بر محل موقوف داشته معمولی از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با بیجاپوری که قبل از روانه شدن سیوا بحضور و بعد از آن روانه می نگارد چون راجه جی سنگه مع دلیر خان و دیگر همراهان برای تاخت و تاراج ملک بیجاپور مامور گردیده بود به پیش قدمی و راه نمائی ملا یحیی بیجاپوری و پدرل خان و سیوا و ندهوجی که از خوبشان و جز ولایتک و مدار علیه آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنجهازاری تجویز نموده همراه خود نگاه میداشت روانه گردید اگرچه داستان ترددات راجه و دلیر خان درین مهم خالی از طول کلام نیست اما حاصل اختصار رویداد آنکه بعد از راجه دلیر خان را هراول نموده چند منزل که قطع مسافت نمود و موجودات سده را گرفت از جمله سی و سه هزار سوار قلمی بیست و پنج هزار سوار موجودی همراه بود درین ضمن ابوالمجد نام ندیر که بهلول خان که از شجاعان آمده بیجاپور گرفته می شد از عادل شاه جدا گشته خود را نزد راجه

رسانده ملحق و شریک کار بل رهنمائی استیصال ملک و جان و سال
 سکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت
 درباره او بعمل آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای
 او نموده بحضور معروض داشت و درجه پذیرائی یافت - کوتاهی
 سخن هر جا قلعه تعلقه بیجاپور بنظر می آمد بسعی بهادران قلعه
 گشا نمر سواری یا در محاصره ایام معدود مفتوح میگرددید خصوص
 سیوا و ندهوجی که با دوهزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده
 بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار
 کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه چهار هفته سه قلعه منگل
 پهره و غیره از قلعه های سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم
 قلعه را مامون ساخته هوای غله ذخیره و مصالح و توپخانه و اسلحه
 بآنها وا گذاشتند تا آنکه فوجهای بیجاپور از یمین و یسار زیاده از
 شمار نمودار گردیدند و هر روز جنگ گوله و بان بهم نبرد می قراران
 یمین می آمد آخر غلبه دکنیان بجائی رسید که اکثر شبها دلیر خان
 باتمام سپاه بر پشت فیلان و اسبان بروز می آوردند و جمع کثیر از هر دو
 طرف کشته و زخمی می گردیدند و شب و روز خورد و خواب و آرام
 طلبی بر لشکر بادشاهی حرام می گردید و شوخی زیاده از حد نموده
 کهی اصلاح می گذاشتند که به لشکر برسد هشت نه منزل که بدین دستور
 طی نمودند خبر رسید که شرزه خان مهدومی با جمعی از سرداران
 نامی و ده دوازده هزار سوار و پیاده کرناتکی بدشماره در شبهای
 تاریک بر صدای مرغ حکم اندازی می نمایند رسیده بمدد فوج سابق
 بیجاپور پیوست و اطراف فوج هراول فرو گرفتند و جلو ریز مانند

سیلاب کوه را خود را بر فوج پادشاهی زدند و دلیر خان شیر نبرد در مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهای پیاپی رستمانه شرزه خان را هزیمت داد و سوار و پیاده بهیار از هر دو طرف بمعرض تلف درآمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی فوجهای دکنی چهار فوج شده باحتظار مرداران نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامی دار و گیر بمرتبه بلند ساختند که سیلابهای خون روان گشت و از هر دو طرف مردم نامی از پا در آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشی که از هر فوجان مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حمله دایرخان تاب مقاومت نیاورده فرار ورزیدند و اسب و سادیان و چهرتری و علم بهیار بدست افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دو شب زین از پشت اسبان و سواران از بالای زین جدا نگردیدند روز سیوم بر چنداول که سیوا و نتهوجی سر فوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان باجمعی از فوج راجه بمدد رسید و کارزار نمایان نمودند و مردم بهیار از همراهان سیوا بکار آمدند و از تردد سیوا جادو رای نامی دکنی باهمراهان بانام و نشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بغرار آوردند و هر روز بهمین دستور هنگامی نائره قتال گم بود و از دلیر خان نبرد های رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشته قلعه دار منگل بیره (۵) که از قلعه های مفتوحه سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

بیجاپور قریب بیست هزار سواریکه تاز تادرواز قلعہ رسیدہ از دم گولہ توپ و تفنگ نہ اندیشیدہ مورچال قائم نمودہ اند ہر روز فوج دیگر بمدد آنها می رسد اگر کومک زود نرسد قلعہ از دست خواهد رفت - ہر افراز خان بمدد آن قلعہ دار تعین شد بعد رسیدن کومک کہ قلعہ دار نیز از قلعہ بر آمدہ باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمہا بر داشتہ جمعی را بکشتن دادند فوج رو بروی قلعہ برداشتند همچنان بیست روزہ راہ را در دو ماہ جنگ کزان بہ پنج کروہی بیجاپور رسیدند و دویم رجب سنہ مذکور بمحاصرہ پرداختند عادل شاہ محصور گردیدہ سرداران فوج خود را تعین نمود کہ داخل ملک پادشاہی شدہ تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابلہ فوج راجہ و زدن کہی مقرر گردیدند و بند تالاب را شکستہ خالی نمودند و در چاہہا و بولیدہا از زقوم و آدم و جانور مردہ انداختہ پرنمودند و اشجار ٹمردار و سایہ دار و عمارتہای عالی متصل قلعہ را بریدند و مسمار نمودند و بمرتبہ باغات و عمارات را خراب از ہر دو طرف ساختند کہ دران سال باز نام آبادی بران شہر گذاشتہ نشد و عادل شاہیہ تا روز استیصال سلطنت کہ انشاء اللہ تعالی بذکر خواهد در آمد سزہ زندگانی نیافتند - درین ضمن نیکنام خان خواجہ سرا کہ از جملہ نوکران عمدہ صاحب اختیار حیدر آباد گفتہ می شد کہ در اصل از امرای ایران بودہ و بسبب حادثہ بخشیدن یکی از پرستاران خاص کہ شاہ عباس در عالم بیخودی نشاء شراب بخانہ او فرستادہ بود و او برای خلاصی جان خود از غضب شاہ ایران کہ اگر خود را خصی نمی ساخت جانبر نمی

گردید بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبه ظن
 بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای مقرب قطب الملک
 گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده بمدد عادل
 شاه رحیمه بفوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگام کارزار
 گرم بود و فوج و چارپای که برای کپی میرفت کمتر بلا آفت
 بر میگرددید و هر طرف که برفوج پادشاهی غلبه دکنیان ظاهر
 میشد شیر بیشت و غنا دلیر خان خود را چون فیل دمان می رساند
 اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد
 باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه سرهای سران که
 دران محرا غلطان نگردید و چه تنهایی صفدران که دران رزمگاه طعمه
 زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد دو صد نفر بانام و نشان
 هردو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گول توپ و تفنگ نگردیدند و یا
 همراه نتهوجی و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعه پرناله
 فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری نساخته از انجا برخاسته
 طرف قلعه کهدلنا تعلقه خویش خود را رساندند و نتهوجی را سرداران
 بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه
 بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبید آخر بتردد و منصوبه
 بازیهای سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
 ضمن به موجب وعده و خواهش سیوا رسیدن احکام حضور سیوا را
 استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
 درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
 نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصره

بیجاپور ماند بعد روانه شدن میوا که همان عقل حل عقد های
 فوج پادشاهی گشته بود دو و نیم ماه دیگر در محاصره گذشت
 محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد مخصوص از جمله
 ده درازده جنگ که از بهادران هر دو طرف در عالمگیر نامه بطریق
 کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقاتله قابل
 تحریر می نماید که اوائل ذی قعدة که ایام محاصره به پنج ماه
 کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهی در حالتی که
 در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گرفتند و
 بیست و پنج هزار سوار و پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گول
 توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازی و سنگهای فیل ربا که از بالای
 قلعه متصل تا سه روز و شب می آمد برکارزار چنان چهار طرف
 فوج را داشتند که فرصت سرخاریدن و چشم و نمودن نمی دادند و
 هر طرف که حمله می آوردند داد تهوری میدادند خصوصاً ابوالعلا (۶)
 نبیرگ بهلول خان که برادر ابوالاحمد خان بلشکر پادشاهی پیوسته
 دلاوریها بکار می برد هر دو بهادر شیر نبرد را علی رغم همچشمی
 مقابله با همدیگر افتاده بود و هر یکی می خواست حق نمک
 قدیم و جدید بعرصه ظهور آرد و از جانب دیگر شرزه خان و مووی
 خان حملهای صف ربا نموده شورش عظیم در لشکر راجه انداختند
 و هیچ نمانده بود که راجه با عمدهای خود کشته و دستگیر گردد
 درین حالت دلیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و

هشت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز در میان گرفته
 راه کومک بر افواج پادشاهی مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود
 را بحملۀ رستمآنه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب
 راجه رساند و کارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شیر
 نبرد صف شکن باتفاق ابوالمحمد خان دران نبرد گاه بظهور آمد و سوار
 و پیاده بیشمار بیجاپور عاف تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی
 خان که رستم داستان فوج خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان
 خویش کشته و پامال هم اسپان دلاران همراه دلیر خان گشت و شکست
 عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و امپ و پالکی و جهتری و علم
 زیاده از شمار بدست مردم لشکر پادشاهی آمد و تا هفت کروه تعاقب
 نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازان
 جمله زیاده از صد سوار از راوتان یکم تاز مشهور آن دیار بودند که هر
 کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسی خان
 مقتول که نتوانستند برد با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر
 راجه و دلیر خان یکصد و سی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در
 باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای
 ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعدة هفت ماه سوار و امپ
 و پیاده از تردد نیا سود و تا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام و نشان
 گاه و علف نمانده بود و از نرسیدن رسد کار و عرصه بر هردو لشکر
 تنگ گردید راجه و دلیر خان مصلحت دران دانستند که چند روز
 برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن سرب و باروت و آرام گرفتن
 لشکر متصل قصبۀ دهاردر که امید بوی گاه و دانه بهمرسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایند درین ضمن دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن آذوقه و از کار رفتن کمانها و ریختن پره‌های تیر و کند گشتن دم شمشیرها بجان رسیده بودند مرداران هر دو طرف برای مصالحه بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله زبان بعجزو امان کشادند و از آنکه فی الواقع در خزانه و کارخانجات عادل شاه و رواتان صاحب لاف و کذاب سوای سیفهای دم باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر گشت که دست از محاصره و مزاحمت حال عادل شاه برداشته راجه خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانه حضور سازد *

الحال عذاب کمیت خامه تیز رفتار را از معرکه کارزار صغوف پای قلعه بیجاپور بتحریر سوانح حضور معطوف می سازد که بعده که سوای غدار از مجرا مفعوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال حکم فرمودند که اطراف خانه آن بد خصال چوکی نشانند آن بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده هراسیده کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حيله و تدبیر که داند ازین مکان پر بیم بر آرد فکر دیگر بخاطر او نرسید و منصوبه تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی پرتدویر رسیده ابتدا در ظاهر با امرا و کنور رام سنگه طریق وفق و مدارا بمیان آورده از نرستان تحف و هدایای دکن رابطه التیام را استحکام داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر برداخته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
 بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و سپرز بی تابي زیاده
 نموده صاحب فراش گردید و باز باظهار منجرگشتن بمرض دق رسل
 بمدارا و علاج اطبای هند می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
 بسربرد بعده بشهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و
 ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام ببرهمنان و تصدق غلّه خام و
 نقد بمستحقان مسلمین و هندو کرده پتارهای کلان را بکافذ گرفته
 پر از اقسام شیرینی نموده بخانههای امرا و خانقاه فقرا می نرستاد
 تا آنکه دوسه اسب راهوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده
 نروهي شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق
 خود قرار داده بود نرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان
 جان نثار که پاره بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم
 عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
 پلنگ خویش خوابانده حلقه مرصع طلا که در دست خود می پوشید
 باو پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او یکلائی پارچه باریک
 بر سر خود کشیده کمر دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور
 مترو دین اندرون و بیرون خود را بخواب و نماید و خود با پسر در
 دو همدنشسته باشند فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متهمرا
 آخر روز او اخر ماه صفر سنه مذکور از مستقر الخلافت اکبر آباد برآمده
 خود را با سپاه رساند و از انجا پتفاوت دو بهر بقصبه متهمرا رسیده در انجا
 ریش و برت تراشیده خاکستر بر روی خود و پسر مالیده مع قدری
 جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همدستان

شده بودند از آب معبر غیر مشهور جمنا گذشته راه بنارس اختیار نمود و باتفاق هرکارهایی تیز رفتار دکن که بتغیر لباس و صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشه آنها است در شبهای تاریکی مسافت می نمود و نقل نمایند که اشرافی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب دستیهای خالی نموده ازان پر کرده با خود برداشته بود گویند روز دیگر بتفارت پنج پهر هرکاره دکن که بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مأمور می باشند بعرض رساند که هیدوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانه او نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمهای کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیدوا خوابیده و کمره دست اواز زیر پارچه یکلائی باریک پیدامت کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرکاره التماس نمود که اگر سیدوا تا حال چهل بلکه پنجاه کروه راه طی نموده باشد مرا داخل کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار نمودن آن مکار بثبوت پیوست برام سنگه و کوتوال اعتراف فرموده بگمان و شهرت آنکه بساخت کنور رام سنگه برپن جرأت اقدام نموده اورا بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برداران اطراف دکن و جانب شرقی و شمالی مع احکام بنام صوبه داران و فوجداران برونند که هرجا ازان بدنام گریز با اطلاع یابند مقید ساخته روانه حضور سازند و راجه هیسنگه که در همان ایام از مهم بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنیاد رسیده بود فرمان رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوجی خویش اورا مفید

ساخته روانه حضور سازد بعده بجست و جوی آن مرغ از قفس جسته پردازد و نگذارد که او جائی قرار و جمعیت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمد آباد و برار زیاده بود ابتدا بتأکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده بهمه صوبجات تعیین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آن غدار مرحله پیما گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد انقضای هفته رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چنان استعجال ورزیده بود که هیچ شاطر و هرکاره سریع السیر بار نمی توانست رسید اما چون منبها پسر او در صغر سن با او همراه بود و بتصدیع تمام او را تا یکی از معمرهای اله آباد رساند بعده چون در پسر طاقت راه رفتن زیافت در خانه یکی از برهمنان کبکلس نام که از جمله زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن با پدر سیوا رابطه یکجتهتی داشتند نگاه داشته قدری اشرافی و هون باو داده سفارش نمود که تا خط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و در صورتیکه خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و از انجا سمت بنارس روانه گردید باقی ذکر او انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد آمد *

درینولا چون خبرهای ناخوش از طرف شاه ایران بسبب ناموائقت با تربیت خان ایلمچی و روانه شدن ایلمچی بخفت و ناخوشی و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنه عوام از نوشته تجار و زبان مهیدان انتشار یافت و خلد مکان بتقاضای مصلحت از مستقر الخلافت بدار الخلافت متوجه شدند همینکه داخل

قلعه شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بعرض رسید اگرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام رنجش انجام هرچه بنبوت پیوسته خلاف ایلیچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم کاردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران او را مخاطب به جان عالم ساخته دوبار بخانه او آمده نسبت بهمه ایلیچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبه پا از دائره سلوک بیرون گذاشت که باعث نهایت بیدماغی شاه و خفت خود گردید محبت و الفت مرورثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر کشی هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید پای اعتراض آمد و بکمی منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند - در همین آزان خبر حرکت شاه عباس از عراق بالشکر گران و توپخانه سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر پادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایه فساد افتاد عجالت پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و توپخانه رعد آتار و پیاده بیشمار مرخص ساختند پنج لک روپیه نقد و سه لک و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سوای انعامات دیگر وقت رخصت پادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور پادشاه زاده برآمد و خود نیز بقیه سرانجام سفر مهم پرداخته حکم طلب امرای موہجات و

تیارى کار خانجرات فرموده جابجا گرز بردار تعین نمودند *

درین اولان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف عبد القوي رو داد تفصیل این اجمال آنکه شینخ عبد القوي که از فضلاي مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب پنجم هزاري رسانده مخاطب با اعتماد خان ساخته در خلوت حکم نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدبیر و راستي و صلاح و تقوی موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمه ارکان سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمه خیر گفتن و فیضرمانی اصلا زبان نزد پادشاه آشنانمی ساخت و دیگر از سختی سلوک مطعون عالمی بود و در همان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشه ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوری و شجاعت و سر کلمه زدن بامیران نامی آن ولایت و بزور از آنها زر گرفتن و در بزم و عیاشی صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بذر سورت و برهانپور ازو کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافه گردید و امرای ایران هرکه بروضع او اطلاع داشت رعایت بحال او می نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغی بارود و سرود مبدلها صرف می آورد هرگاه حقیقت او بعرض رساندند و ظاهر ساختند که مایه مداخل او که بحال فقیری چنان اوقات بسر می برد در ظاهر معلوم نیست و بکیمیا گری و پیشه دزدی زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوری و شجاعت آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر میناید حضرت خلد مکان برو گمان جاسوس شاه ایران بدیده بگوتوال فرمودند که او را

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آرند کوتاهی سخن
 بسعی بسیار او را دستگیر ساخته طوق در گردن و زنجیر در پا انداخته
 هر دو دست او را در چوب گرفته سرپا مسلسل آورده روز دیوان
 استاده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حال او بهتر از
 اعتماد خان دیگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانه خود برده
 در خلوت ازو بوعده و وعید حقیقت و نفی الامر ازو استفسار نمایند
 اعتماد خان بخانه آورده در خلوت او را نزد خود طلبیده گفت اگر
 جان خویش را عزیز میداری بر راستی حقیقت بمعرض اظهار بیدار
 او در جواب گفت فقیر سیاح گدا پیشه ام فائده نه بخشید و اعتماد
 خان زبان بتهدید کشاد آن گرفتار پنجه اجل چون دانست که
 بهیچ وجه رهائی نیست و راستی مقرون بقبول نمی افتد التماس
 نمود که اگر جان بخشی نمایند در گوش نواب حقیقت واقعی ظاهر
 می سازم هر چند که دماغ اعتماد خان یرداشت آن نداشت که در
 گوش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار ماذون
 ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان ته کرده بطول و عرض
 نیم درعه یکسر می انداختند و بالای آن نیمچه شمشیری گذاشته
 بود باوجود هر دو دست او چنان در بند گرفته بود که هیچ عضو او
 سوای انگشتان پنجه قادر بر حرکت نبود وقت خم شدن و خود
 را نزد گوش او رساندن بجلدی و چابکی تمام بهر انگشتان شمشیر
 از بالای مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر سر
 او رساند که مجال آه کشیدن نیافت و آن قاتل بد فرجام را نیز
 پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقید گردیدن آن قلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد - بهر حال پادشاه ذوالاقبال در تهیه و فکر بر آمدن بود که از واقعه ملتان و قذرها خبر واقعه شاه عباس بعرض رسید فسخ عزیمت آن مهم نمودند *

باز بتذکار احوال راجه جی سنگه می پردازد که بموجب حکم دست از تاخت و محاصره ملک و قلعه بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او قلعه های مفتوحه از هجوم دکنیان و عدم ذخیره بدست قلعه داران ماندن متعذر است مصلحت دران دانست که قلعه ها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود با خود گرفته باقی را بتاراج سپاه داده و آتش زده برج و بارهای که لائق مسمار نمودن بود از پا در آورده از انجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر فرار نمودن سیوا و مقید ساختن روانه نمودن نتهوجی رسید و راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانه حضور نمود - دلیر خان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانه حضور گردیده بود بعد از عبور آب نریدا حکم مهم و گوشمال دادن زمیدار چانده بدو رسید بعد ورون حکم یارندوله خان و راجه سجان سنگه و راو بهار و قادر داد خان و زبردست خان و آتش خان و برقنداز خان روانه سمت برار و ملک چانده گردید - و ایمرچ خان صوبه دار برار مع فوجداران نواح نیز رفاقت نمود چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان به میان آورد - دلیرخان
فرستاد های او را استمالت نموده موافق ادعای او بشرط ملازمت و
قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهی سخن زمیدار
مذکور کمربند مذمت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون
مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفی و پنچ لک روپیه بطریق
شکرانۀ عفو تقصیرات برای پادشاه و هزار اشرفی و دو هزار روپیه
نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن
پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت
نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگویی بسیار قرار یافت که
یک کرور روپیه جرمانه سابق و شکرانۀ حال از نقد و جنس در فرصت
دو ماه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیه مقرری در سرکار عائد می ساخته
باشد و پنچ لک روپیه به دلیرخان تواضع نماید و چار دیواری که
بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعۀ ارک
زبان زند نسازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را برای وصول زر پیشکش
حال و مسمار نمودن حصار شهر پناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین
زمیدار تعیین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاری
نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ
هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصحوب زین العابدین دیوان
برهان پور که از بند های روشناس والا شاهی بود روانه حضور
ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت و جیغۀ و شمشیر مرصع
و فیل برای زمیدار از حضور رسید و برای وصول باقی تعهد و ضامن
معتبر گرفته ملهاری را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیندار دیوگده که بمرحد چانده متصل است گردید و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه برو مقرر ساخته و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبر بیماری راجه جی سنگه مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق بالاگهات انتشار یافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجدداً مع فرمان صوبه داری دکن بنام دلیر خان رسید و برای وصول باقی پیشکش هر دو زمیندار داد خان را گذاشته روانه خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید بعده که نتهوجی خویش سیوا همراة گرز بردار و کسان راجه جی سنگه بحضور رسید حکم شد که با احتیاط مسلسل نگاهدارند نتهوجی خلاصی خود را در قبول اسلام بنفاق دانسته بوساطت مقریان حضور بعرض رساند حضرت خلد مگان بر رغبت تمام التماس او را مقرون باجابت نموده تلقین کلمه فرموده سه هزاری دو هزار سوار بخطاب محمد قلی خان منصب او را بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده بدکن رفت بار دیگر مرتد شده قابو یافته خود را نزد سیوای مردود چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها از بظهور آمد که تا حال در صوبجات دکن روز افزون است •

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق

سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور

سابق صوبه دار دکن نموده پنجم هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزارى دوازده هزار سوار که بر آرزوي پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکيان مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید که راجه جي سنگه باجل طبعي درگذشت *

چون حقیقت مرکشي و فساد افغانان یوسف زئي معروض گردید فرمان تنبیه آن جماعه بدنام بدنام میرخان صوبه دار کابل و کامل خان فوجدار اټک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق در استیصال آن جماعه بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار کمال صوبه دار نکشیده با جمعیت خود برای تنبیه آن مفسدان بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمدد تدبیرات رای مائنب محاربات عظیم و ترددات نمایان که بتکمیل تفصیل آن نمی پردازد بکار برده کارزارهای صعب که چندین هزار افغانان کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیاده پادشاهی بکار آمدند روداد - باوجود فراهم آمدن چهل پلجاء هزار سوار و پیاده افغانان که مکرر فوج کشی بمیان آمد و شمشیر خان و از همراهان میرخان که با چهار پنج هزار سوار بروقت بمدد رسید و از و نیز بر فراقت کامل خان تردد رستمده بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعی دادند از جمله افغانان مقتول کله دوهزار و چهار صد افغان بحضور رسید و کله میذار فرمودند - معینا افغانان جهالت کیش از طریقه مفسدی خویش باز نیامده در راه زنی و مفسدی و مردم آزاری زیاده از سابق می کوشیدند و فریاد شورش آنها می رسید بنابراین محمد امین خان بخشی را که صوبه داری لاهور ضمیمه بخش دیگری

حضور نیز داشت وسطی قعدی سنه مذکور صوبه دار کابل نموده برای
تنبیه آن گروه شقاوت پژوه مرخص فرمودند سه هزار سوار بیادشاهزاده
محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده هزار و هشت هزار سوار
فرمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته
بود منصب هفت هزار و سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت
فرمودند - از پادشاهزاده ها که بدون خدمت در صغر سن منصب
یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را
که بسبب فرار سیدوا بی منصب ساخته بهای اعتراض آورده بودند
بعطای خلعت ماتمی پدر و بحالی منصب چهار هزار و چهار
هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی
خالصه از تغییر رای اعلی چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان
بخشی دکن و دیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان
که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشیدگری دکن مامور گردید
و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانه پیشکش چانده بحضور
رسیده بود بخطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت
نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیندار تبت بعرض رسید که عبد الله خان
والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله
و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سرو سانی بآن حدود
رسیده و معدودی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد
اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال
او روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسب با ساز مینا

و طلا و سادۀ و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیۀ نقد بر خزانۀ کشمیر تنخواہ نمودہ روانہ فرمودند - بعد ازان بمحمد امین خان کہ بلاہور تعلقہ صوبہ خود رفتہ بود حکم رفت کہ تا رسیدن عبداللہ خان توقف ورزیدہ در تقدیم ضیافت او کوشیدہ پنجاه هزار روپیہ از خزانۀ لاہور رساند و در ہمہ باب بمہمانداری او پردازد - و جایجا بحکم و فوجداران احکام سرانجام دادن مایحتاج ضروری او و دیگر مہمان نوازی و مسافر پروری صادر گردید - بعدہ کہ نزدیک دار الخلافت رسید جعفر خان را با اسد خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانہ طلبیدہ ملاقات نمودہ نزد خود نشاندہ کلمات فرحت افزا بمیان آورده در تسلی او کوشیدہ حویای رستم خان را برای ماندن او مقرر کردہ تمام سرانجام ضروری موجود نمودہ فرود آوردند - و تا ہشت ماہ نگاہ داشتہ طریقہ مہمان نوازی را کار فرمودہ بموجب خواہش مہمان سرانجام راہ کعبۃ اللہ خاطر خواہ مہیا ساختہ مہمان دار ہمراہ دادہ روانہ بندرسورت ساختند و بحاکم بندر نیز در تقدیم خدمتگاری و مہمانداری احکام صادر نمودند - از ابتدای ورود لغایت رخصت دہ لک روپیہ رعایت و صرف مہمان پروری بعمل آمد •

بر ضمیمز منیر مطالعہ کنندگان ظاہر باد کہ لغایت سال دہم جلوس احوال پادشاہ خلد آرامگاہ عالمگیر از روی تاریخ تالیف غفران پناہ محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین مشہور بہرزا امینا کہ از مستعدان موزنی ایران بود و دیگر مولفان کہ قریب ہفدہ

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار
بیت نمیرسد معینا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان از روی
اظناب و نامربوطی کلام گردد و بعضی سوانح خلاف نسخه دیگر
مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئی آن چشم پوشی نموده
معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه

بیست و یکم که دران ضمنا فید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضای ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن
پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص
مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال مهم دکن را مجملا بلا
تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده
و بندراین احوال چند سال عشر ثانی و ثالث را مجمل نوشته
تاریخی که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دران درج باشد
دیده و یافته نشد لهذا از سنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک
جائوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم رانی عشر ثانی
حضرت خلد مکانی تواند پرداخت سر رشته بدست نتواند آورد
اما بعده که بسعی و تفحص تمام هر آنچه توانست مقدمات عمده
لائق تحریر از روی دفتر وقائع و زبانی راویان ثقة و بعضی محرمان و
مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی
بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سی
چهل سال برای العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید
قلم در آورد - چون مسموع گردید که بندر ابن داس بهادر شاهي که

مدت در ایام پادشاهزادگی متصدی حضرت شاه عالم بود تاریخی
تالیف نموده در آن سوانح سی و چند سال را باحاطه بیان درآورده است
از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ
نهایت تعصب بکار برد - بعده که بسعی بسیار آن نسخه را بدست
آورده بامید آنکه از خرمین اندوخته او خوشه چینی نماید از روی
غور من اوله الی آخره بمطالعه در آورد - نصف آنچه راقم حررف
جمع ساخته درین اوراق باحاطه بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال
در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معانی التماس
دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحی قصور بنظر آید یا بر
اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روی تاریخ و
راوی دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی
عیب پوشی معذور شناسند *

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان
خامه صدق مقال میدهد روز بروز در اجرای امور شرعی و پاس
اوامرو مذهبی الهی بمرتبه تقید می نمود که متصل هم احکام
برای منع اخذ راه داری و پاندوی و غیره که لکها حاصل آن
هر سال در سرکار واصل میگردد و بر انداختن رواج مسکرات
و خرابات خانها و اجتماع جاتره که هر سال در روز و تاریخ معین
در معبد خانهای هنود زن و مرد زیاده از اندازه شمار هر قوم
فراهم می آمدند و لکها مال بخرد و فروخت میوسید و مبلغ کلی
محصول آن در هر صوبه داخل خزانة می شد صادر میفرمودند -
و کلانوتان و قوالان بانام نشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلانوتان و قوالان بازحام و غوغای تمام فراهم آمده جنازه با شان تمام ترتیت داده پیش و پس جنازه نوحه کنان از پای جهروکه درس گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلانوتان التماس نمودند که راگ مرده می بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا ازو برنماید •

در زمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکه درس مقرر بود که پادشاهان باوجود عارضه بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بردریای حمنای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته بودند سر از جهروکه برمی آوردند سوای امرای مجرایی آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هنود بودند بدرسنی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکه درس نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جمله ممنوعات و نامشروع دانسته در پای جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن از حام فرمودند •

در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار السرور برهان پور بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعی از مردم محله احدی پوره و کهرکی پوره از قدیم میان هم عداوت همچشمی داشتند و مردم احدی پوره هر سال وقت بر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهرکی پوره بلکه اکثر

بر مردم مکمل دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار زره پوش و بند و قچی بسیار همراه تابوت وقت گشت بر می آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم که ترکی پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هر چند که مردم که ترکی پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدی پوره محفوظ دارند مردم احدی پوره از غرور جهالت و بسیاری جمعیت مکرر سر راه تابوت که ترکی پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشاگران بسیار فراهم آمده رفات مردم که ترکی پوره نمودند و آنقدر مردم برای مدد طرف که ترکی پوره بر درو بام دکانها سوار شدند که یک سفال برخانه هیچ احدی از دکان دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدی پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمی گردیدند و چهل پنجاه هزار روبیه را مروارید و دیگر اقمشه تابوت و شد های احدی پوره بتاراج رفت - بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت بر آوردن در همه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثانی شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکی از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازی یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پای تخت حاضر می بود و منجمین را جرو مصالح رکاب و دفتر دیوانی دانسته داخل بند های پادشاهی روشناس نوکو می نمودند و برای تحقیق فصول اربعه و سر رشته حساب ماهای شمسی و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدی احدیان و توبخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را مرقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار ساعت از روی تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن برانداختند اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسی که مکرران از روی تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدون تقویم حساب طلب تنخواه جاری نمی تواند نمود فرمودند از روی *

* بیت *

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است * لل كط وكط لل شهر كوته است
سر رشته ماههای شمسی نگاهدارند اگر چه از آن سال مکرران دفاتر از روی
لا و اسجنتری نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقویم حساب
تحويل آفتاب راست آید و در غره شمسی تفاوت راه نیابد محالست
چرا که موافق قاعد منجمان اگر لمحه قبل از وقت زوال تحويل شود
آن روز را غره حساب می نمایند و در صورت آنکه اگر عشر عشر ساعت
زمانی از وقت زوال گذشته تحويل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میپذیرند
و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقاویم ثبت
می گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهای این عهد
نیز میگذرد لهذا آنچه مکرر اوراق از روی دفاتر دیوانی صوبه دکن
و دار الخلافت و امرای صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف
تفاوت دوسه روز تا ده و ده روز از روی استخراج منجمان بنظر آمد
که بمرور ایام تفاوت راه یابند اگر محاسبان نکته سنح که از سال و ماه
شمسی و قمری اطلاع دارند آن تفاوت را از روی غور حساب نمایند
برای ارباب طلب منصفان را که بعد سرگردانی سالها تنخواه می
یابند مبلغ کلی علاوه نقصان ایام گذشته می شود - و قضات را در

امور ملکی و مقدمات جزئی و کلی چنان مستقل ساختند که باعث رشک و حسد امیران عمده صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضی عبد الوهاب احمد آبادی که قاضی القضاات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بهم رساند که همه امرای با نام و نشان از و ملاحظه حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثانی که در زیاده سرب و گستاخی در خدمت پادشاه سر آمد روزگار خود را میگردست همیشه در فکر خفت رساندن بقاضی بود چنانچه از راهی ثقة و مسترمان خاندان قاضی مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمد بیرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدت زیاده از مرضی پادشاه بمیان آورده بود درین ضمن خبر باورساندند که سه چهار لک روپیه را جواهر و اسباب کشمیر و اکبر آباک مال قاضی همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباک برآمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اغطار بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضی ادا سازم و قاضی درین باب سوای اغماض مصلحت کار ندانسته کارش بمیان نیارد - روزی از نوشته اخبار نویسان دکن شوخی و فساد زیاد سیوای مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه رو بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا از حد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

در جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعیین لشکر نیست اعلام
قاضي کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر
خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات لغو
سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیوای خسروان مآل که بعد فرار از
حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن
کافر محیل از متعرا تغیر لباس نموده ریش و برت تراشیده همراه
مذنبها پسر خورده سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکارها و دیگر
وابستهها که همه خاکستر به رو مالیده خودها را بصورت فقیران هندو
ساخته آنچه از جنس جواهر بیدش قیمت داشت و قدری از
اشرفی و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که محجوف
ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدری زیر کفشهای کهنه
دوخته سه فرقه مختلف الوضع بیدراگی و گسائین و اداسی
شده راه اله آباد و بغارس پیش گرفته مرحله پیدما گردیدند
و یکدانه الماس بیدش قیمت با چند دانه یاقوت در موم گرفته
در رخت پوشش هرکارها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده
طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلي نام فوجدار
آنجا از نوشته وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار
سیدوا و تعیین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن
خبر فرار سیدوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقید
سازند و پای تفتیش درمیان آورد و یک روز و یک شب همه
آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دریم

دوپاس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانگ الماس و یاقوت بیش قیمت که از لك روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانی که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفروستی یا سر مرا بریده ارسال داری و این هر دو سنگ بی بها برای تو نماند اینک من و این سر من و الا دست از ما سرگشتگان وادی ضلالت بردار -

علی قلی سودای نقد را بر امید نسیم مجرا که آخر چه نقش بر روی کار آید اختیار نموده آن هر دو سنگ بیدها را ازو گرفته صبح آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست از همه فقیران و مسافریں برداشت و سیوا خلاصی خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغی که بقفس آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیمای سمت بنارس گردید - بعده که باله آبک رسید اگرچه خود در جلد روی و پیاده رفتن گرو از شاطران می برد اما سنبها که پسر خورد سال همراه آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پای او گردید لهذا کبکلس نام برهنه که پوهت مورثی جد و آبای او که وقتی به بنارس آمده بودند گفته می شد و ضابطه است که هنوز صاحب اسم و رسم بهر مکانی که رسیدند خط بمهر خود به برهنه که خدمت مینماید نوشته میدهند او را پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفی حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خود گرفته براهی و قسمی که بنویسم خود را بمن خواهی رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم اما با اختیار و خواهش پسر نوشته مادر او زنهار حرکت از جای خود

نعمائی و برهمن معتمد قدیمی خود را که بسبب او کیکلس را بهمرسانده بود باخبرچ چندساله همراه سنبها گذاشته راه بنارس اختیار نمود قضارا روزی که داخل بنارس شد و صبح آن برای غسل و لوازمی که هنوز بجامی آرند دوگه‌ری شب مانده بکنار دریا رفت هنوز از ریش تراشی و شست و شوی بدن فارغ نشده بود و اثر تاریکی بود که شور و غوغای خبر گریختن سیوا از حضور و رسیدن گرز برداران و صدای گرفت و گیر بلند گردید •

در ایامی که محرم سوانح در بنذر سورت بود بانها نام زنانار طبیب پیشه نقل می نمود که چون در قوم ما ضابطه است که برای تحصیل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بی سز و مایه از دور و نزدیک ببنارس رفته یکی از برهمنان آنجا را استاد خود قرار میدهند و نزد او درس میخوانند و صبح و شام از طرف استاد خود کنار آب گنگ رفته موافق دابی که مقرر است مردمی را که برای غسل می آیند بدستور و آئین مقرری خدمت می نمایند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خیانت نزد استاد خود می برند و خرچ خوراک و پوشاک شاگردان بر ذمه استاد است که بقدر کفاف ضرور خبر می گیرند من به بنارس رفته مدت سه چهار سال خدمت یکی از برهمنان می نمودم و هرچه کنار دریا بدستور دیگران بهم می‌رساندم در خدمت استاد می‌بردم و او بسیار به تنگی و سختی خبر قوت من میگرفت تا آنکه روزی که هنوز اثر تاریکی بود کنار آب بدستور هر روز رفتم شخصی دست مرا گرفته مشتکی پراز جواهر و اشرفی و هون بدست من داده

گفت مشیت را را مکر و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از خوشوقتی در جامه نگنجیده نظر مجمل بران انداختم سواي جواهر و اشرفی بنظر نیامد و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغای گرفت و گیر و رسیدن گرز برداران برای سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت او می نمودم در طرفه العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر سورت رساندم حوبلی ملکی که دارم از همان زر است *

القصة سیوا از بنارس برای بهار پتنه و چانده که پرازتراکم اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سواي بیوپاری قولی و قاصدان تردد دشوار است بتغییر وضع هر جا که میرسید خود را و همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهای مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفته حرفهای او گشته از آنکه چند قلعه سوحدي قطب شاهیه بتصرف عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیری شهرت تمام داشت با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه من فوج و مصالح قلعه گیری بدهند قلعهها که بتصرف بیجاپوری رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حواله منصوبان شما که همراه من باشند خواهم نمود و سواي قلعههای شما چند قلعه من

که بتصرف منسوبان عالمگیر بادشاه رفته هرچه بمدد و کومک مصالح
 شما باز بتصرف خود آرم در ادای حق احسان شما خود را معاف
 نخواهم داشت و باقی عمر خود را از جمله بند های دستگرفته و
 غلام زر خریدۀ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت
 بینی و افعال آن عیار پیشۀ بدسگال نموده جمعیت شایسته با
 مصالح قلعه گیري و چند نفر قابل قلعه داري را سرفوج قرار داده
 سفارش اطاعت و وفات سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته
 بیای هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن قلعه گیري
 ید بیضا داشت در محاصره ایام معدود به تسخیر و تصرف در می
 آورد و منصوبان عبد الله شاه را که برای قلعه سپردن و قلعه دار
 ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زبانی که فی الحال شما بازوي
 مزید به ازین قلعه دیگر بشما خواهم سپرد امیدوار ساخته بر عایت نقد
 و جنس که ازان قلاع بدهست می آمد فریفته بر سر قلعه دیگر می برد
 تا آنکه ستاره و پر ناله و غیره ده دوازده قلعه نامی مشهور بیجاپوري
 را که سالها بخرچ لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف
 خود آورد و به تسخیر قلعه راجکده و غیره که از سعی راجه جیسنگه
 و دلیر خان و دیگر بند های پادشاهی که خود کلید های آنها را
 سپرده بود بر همه دست یافته یک دو قلعه حواله نوکران عبد الله
 شاه نموده مرخص ساخت - و بقول مشهور و روایت زبانی مردم
 حیدر آباد در سنه اول یا دوم فرمان روائی ابو الحسن سیوا
 بحیدر آباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ابله قریبی باخت -
 القصه بعد فراغ قلعه گیري بدستور سابق در قلعه راجکده مستقل

گردید و از سرنو علم طغیان بر افراخته در ایامی که هنوز حصار شهر
 پناه بذر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده
 آن قدر زر نقد و طلا و نقره غیر مسکوک و قماش کشمیر و احمد آباد
 و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندی بانام و نشان و معلمین
 آبرو طلب دستگیر نموده برد که کرورها نقد و جنس مجموع بدست
 آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند
 که قلعه شهر پناه اطراف بذر سورت بسازند و دلیرخان و خان جهان
 بهادر برای تنبیه آن بد مآل با فوج و سرداران کار طلب مبارز پیشه دیگر
 تعیین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچی و عربی فراهم
 آورده بود که هر جا فوج تعیین می نمود بیشتر سواران بارگیری
 خود را بودند و از سرنو قلعهها که سابق در دریا احداث نموده بود
 بتعمیر آن پرداخته کشتیهایی جنگی ساخته دریای قلعهها نگاهداشته
 شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت و کعبه الله نمود - بعده
 خاطر از بندوبست اطراف قلعه راجکده که ملجای قدیم اوبه جمع
 ساخته بدین فکر افتاد که مکن و کوه قلب تراز راجکده برای
 صافدن خود بهمرساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری
 که در رفعت با آسمان همسری می نمود و از پای دامن کوه تا سر
 قلعه آن که تیغه آن بناف چرچ زمردی فام رسیده بود سه کوه
 ارتفاع داشت و بیست و چهار کوه از انجا دریای شور واقع شده و
 شعبه دریا از پای دامن کوه هفت کوه می شمرند و اطراف آن طرف
 راه بندر سورت که ده دوازده کوه راه منزل براه خشکی واقع شده و
 راجکده از انجا چهار پنج منزل است و کوههای سر بفلک کشیده دشوار گذار

بسیار قلب در راه دارد پنجمه متصل باران دران سر زمین میبارد
و تعلق بکوکن نظام الملکی دارد اختیار نموده بتعمیر و عمارت آن قلعه
پرداخت و دروازه و برج و باره در کمال قلبی قرار داده ترک ماندن
راجکده نموده قلعه راهیری را ملجا و جای ماندن خود مقرر ساخت
از بعد تیار شدن قلعه و نصب نمودن توپها و مسدود ساختن راه توده
اطراف که همان یک راه قلب گذاشت روزی مجمعی ساخته خریطه
زر و کوه طلای صدهون درمیدان گذاشته فرمود که مژادی نمایند که
هر که سوای راهی که مقرر نموده شد به راهی دیگر بالای قلعه بلا مدد
زین و کمند مع نشان رود بدر آن زر و کوه طلا بخشیده شود یکی از قوم
دهیر آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالای کوه مع
نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن دهیر بان نشان بالای
قلعه آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدی فرود آمده آداب دعا
و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطه زر مع کوه طلا بار بدهند
و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهی که آن دهیر بالا
رفته بود آنرا بند سازند چون راهیری ابتداء اطراف آن تعلق بکوکن
نظام الملکی داشت بعده که ملک او را و بعضی تعلق بیچاپوری را
صاحب قران ثانی متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان شدند
عوض ملک تازه بتصرف آمده بیچاپور را به کوکن نظام الملک
عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان
از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعه دندا راجپوری
که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکی است حاکم
فشین او بود و باز قلعه جزیره که برآپوی جزیره اندرون دریای

شور بتفاوت گوله رس از دندا راجپوری در کمال استحکام واقع شده بود که هرگاه غلبه غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا می برد بعده که سیوا راهیری را که از دندا راجپوری بیست کروه مسافت داشت حاکم نشین و جای ماندن خود مقرر نموده هفت قلعه خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندا راجپوری گماشت - فتح خان از ملاحظه غلبه سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعه جزیره اندرون آب برد و سیوا بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه بفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیدی خیریت نام سه غلام حبشی فتح خان داشت که باز همراه هر کدام ده ده غلام حبشی سپاهی تربیت کرده آنها بودند و اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها بود هر سه غلام حبشی بر غلبه غنیم و اراده فتح خان که می خواهد قلعه جزیره را حواله سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند که در صورت زدن قلعه جزیره بتصرف کافران خدا دادند بر سرمایان چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و سیدی سنبل را بسرداری و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر درپا انداخته حقیقت ب عادل شاه بیجاپوری معروض داشتند و بخدمت خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدعای

بندگي درگاه پادشاه و طلب کومک از راه بندر سورت و دریا
 بمیان آوردند. از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز
 منصب چهار صدی دوصد سوار برای سیدی سنبل و سه صدی صد
 سوار برای سیدی یاقوت و دو صدی صد سوار برای سیدی خیریت
 مع خلعت و پنجهزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر
 حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب
 و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بردن شر
 سیوای مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند
 شروع بمورمت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگي
 دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبی تاخت بر کشتیهای قلعه
 دندا راجپوری آورده با دوصد نفر خلاصیه و پیداهای جنگي که
 مصالح کشتي و تردد روی دریا بودند بدست آورد از انجمله صد
 نفر که از قوم مرهت و تازه منصوب کرده سیوا بودند سنگ برپای
 آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و از آن روز عداوت شدید میان
 حبشیه و سیوا بهم رسید و سیوا چهل پنجاه کشتي جنگي ترتیب
 باسحکام قاعه قلعه و گذیری که از جمله قلعههای نواحداث آن
 مردود بر روی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعه جزیره و دستگیر
 ساختن حبشیه افتاد و گاه گاه میان فریقین بر روی دریا جنگ
 واقع می شد و اکثر حبشیه غالب می آمدند تا آنکه سیدی
 سنبل بهایه نهصدی رسیده و دیعت حیات نمود و وقت مردن
 سیدی یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیه را برای
 اطاعت و رفاقت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروری و آباد کاری و منصوبه بازی
 میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهایی
 پر از مصالح جنگی و تعمیر برج و باره قلعه و تردد دریا نوردی
 پرداخته شب و روز مسلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجای
 ضرور و مقاربت با نسا کمر وای نمی نمود - مکرر کشتیهایی غنیم را
 بر روی دریا گرفته سر مرهقه بسیار بریده به بندر سورت فرستاده
 حقیقت بخان جهان بهادر عرض داشت می نمود اضافهای نمایان پیهم
 برای او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه
 بود که قلعه دندا راجپوری را از تصرف آن ملعون بر آورد و
 توپهای هوائی بهمرسانده برداختها بسته وقت شب طرف
 دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگال بانواع
 تدبیر برای تسخیر قلعه جزیره می کوشید و بسرداران همراه که در فن
 قلعه کشائی ممتاز بودند یک من طلا با دیگر لوازم انعام وعده
 می نمود تا آنکه در ایام هولی که سیوا در مکانی که بفاصله سه کروزه
 از قلعه راهبری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبه دست
 یافتن بر قلعه جزیره شب بصبح میرساند شبی که کفار اندرون حصار
 دندا راجپوری هولی بازی نموده و مست و لایعقل گشته بودند
 سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و آینه
 و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعیین نمود
 و خود با سی و چهل کشتی پر از مصالح یورش از طرف دریا
 خود را بدای حصار رسانده باشاره مقوری که سیدی یاقوت و سید
 خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

داده ناب یافتند همین که ابتداء سیدی خیریت از طرف خشکی
 صدای یورش بلند ساخت و کفار خبر یافته بهیئت مجموعی
 بدفع آن طرف پرداختند سیدی یاقوت با جمعی از جانبازان تهور
 پیشه و پر دلان جان نثار بمدد کمند همت و زینهای آسمان رفعت
 که از کشتیها بهای حصار رسانده بودند بجلدی و چابکی تمام
 که درین ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند
 و بعضی از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون حصار
 رسانده صدای بگیر و بکش بلند ساختند و در همین حال چند نفری
 که با سردار برای وا نمودن کوته باروت خانه و بر آوردن باروت و
 تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد
 و جمعی که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن
 خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدی یاقوت در جرگه جانبازان
 داخل شهیدان گردیدند و سیدی یاقوت که لفظ خسو خسو تکیه کلام او
 بود از مشاهده آن هنگامه که از پیچیدن درد و بر خاستن فریاد هر
 طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو
 خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سلامتم و دست و بازو
 بر کشتن و بستن کفار بقیه النار کشادند درین حالت سیدی
 خیریت نیز با بسیاری از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند
 رسانده قلعه را مفتوح ساختند - مکرر سوانح که مدت دران ضلع
 بود مکرر از زبان مردم آنجا و زبانی یاقوت خان شنیده که وقتی که
 سقف باروت خانه باعمله و فعله آن پرود سیوا باوجود محانت
 بیست کرده از خواب جسته برفقا و همدان خود گفت که بقلعه

دندا راجپوری آفت رسید و جاسوسها و هرکارهایی تیزرو برای آوردن خبر تعین نمود - از آنکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگی آن جهنمی برای تاخت اطراف بنذر سورت رفته بود و شش هفت قلعه نظام الملکی که چهار پنج گروهی دندا راجپوری واقع شده اند همه بتصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدی یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعات تاخت آورد چون آوازه تسلط حبشیها دران ضلع زبان زد گردیده بود قلعه داران شش قلعه در تردد دوسه روز امان خواسته قلعهها را سپرده مامون گردیدند و قلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفته جنگ نمود و بموزچال حبشیها نزدیک رسید از زدن توپهایی هوایی و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعدیت خود و بشرف اسلام در آورد و زنهای پیرو بدهیئت را آزاد نمود و باقی مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و ترنزل در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعه راهیبری را غنیمت دانسته بفکر قلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زاده محمد معظم صوبه دار دکن و خان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خانی برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقی ذکر توداتی که از حبشیها بظهور آمده بر محل بگزارش خواهد آمد .

الحال کلمه چند از طلبیدن سنبها که سیوا در آله آباد نزد کبکلس
 زنار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی
 از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت فوت
 پسر داده بماتم او نشست و زمینداران اطراف و بعضی امرا و
 راجپوتان متعینند دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند
 پسر باو نوشتند و زن سنبها که بحد بلوغ رسیده بود خواست
 که ستنی شود بمنزت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمی که
 برای میت می باشد بجا آورد چنانچه از نوشته واقعه نگاران و
 اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند (خس
 کم جهان پاک) چهار پنجم ماه برین نگذشته بود که سنبها با کبکلس
 از آله آباد رسید و صدای شادیانند رسیدن پسر بلند ساخت
 بعده که زن سیوا و همدان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده
 بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از
 تجسس پسر مطمئن خاطر نمی ساختم رسیدن پسر از مسافت
 دو ماه بملاحظه گرفت و گیر راه مشکل بود . *

الحال ذکر باقی آن کافر جهنمی و تردد حبشیه را که در
 کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح
 حضور می پردازد حکم معافی محصول مال تجارت مسلمانان
 یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان
 و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسی که قیمت آن
 از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف
 شناخته زیاده ازان اگر مایه تاجر پابند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضاربت را اصلاً بعلت محصول مزاحم نشوند باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رساندند که مسلمانان مال تجارت خود برای معانی محصول بدفعات آورده میفرورشد و مال هژود را بنام خود می نویسانند و زکوة که حق کافه اناام موافق شریعت ست تلف می شود حکم فرمودند که بدستور سابق و موافق شریعت غرانف صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنجر روپیه از هژود [می گرفته باشند] *

چون حقیقت فساد و غلبه افغانان یوسف زئی سمت کابل در عمل صوبه داری سید میرخان چنانچه بزبان خامه داده متواتر بعرض میرسید و آغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان میر جمله بی حصول رضای او بهای اعتراض آمده بود باز نظر بر شجاعت و کار طلبی او مورد عنایات ساخته بطریق کومکی تعینات صوبه کابل نموده بودند و آغرخان بعد رسیدن به پیدشاور آنقدر شمشیر زد و افغان کشی نمود که از مرهای مفسدان آن ضلع و افغانان شقاوت پزوه کله مینارها اطراف کابل و پیدشاور ساختند - بعد از آنکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز از آغرخان ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه بگزارش آمده غلبه فساد سیوای بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض می رسید مهابت خان را مع آغرخان بحضور طلبیده برای تنبیه غنیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از مهابت خان کافر کشی زیاد در دکن بر عرصه ظهور رسید خصوص

آغر خان آنچه در تسخیر و جنگ قلعه پهل پنه جلاوت و تهوری بکار برده و ترددی که ابتداء همراة خان جهان بهادر کولکناش باز در قرالوی و هراولی دلیر خان شیردل نموده اگر مفصل برنگارد محمول باغراق میگردد - مجمل از جمله ترددات بگزارش می آید که در یکی از محاربات که دلیر خان را با فوج مرهته اتفاق مقابله افتاد چون ضابطه قوم مرهته است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعدة طرف جنگل و آب کنهائی دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ می نمایند در آغاز مقابله چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراة آغر خان هراول با وجود دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در حمله اول آن گروه شقاوت پیروزه را از پیش رو برداشته هزیمت داد و آن بهادر شیرنبرد دست از تعاقب برنداشت همین که مرهته فوج مغلیه را از لشکر سه چهار گروه طرف خود کشیدند قریب هفت هشت هزار سوار غنیم لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست بکارزار کشادند آغر خان از بسیاری کفار نیندیشیده مستانه خود را بران انبوه زده مانند شیرینی که برگله گوسفند تازد هر طرف که رومی آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبار آن تیره بختان را شست و شومیداد و حملهائی رستمانه می آورد بعدة که عرصه بر مرهته تنگ گردید و دوه سردار نامی مرهته که از راتهای مشهور بودند و در فن شمشیر بازی و تهوری از یک بهادران خود را می گرفتند مقابل خود آغر خان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگی دادند آخر از ضرب شمشیر آگریه بدار البوار پیوستند باقی رو

بهزیمت آورد شکست عظیم برفوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر
خان که از بسیاری غنیم خبر یافته بود خود را بامردم خاص رسانده
آفرین گفت چنانچه در آخر نامه بنظم آورده * بیت *

بهر یلک از ایشان هزاران غنیم * مقابل شدند و شدند در جحیم
چنان کشته شد از عدو بی حساب * ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن برگردید عاجز ز جنگ * برآه گریز آمده بیدرنگ
دلیر خان رسید از قفا آن زمان * بگرد آفرین بر جهان پهلوان
في الجملة دو نشان و چهلتری بسیار بدست آمد و تا پونه که
مکان و ملجای اصل سیوای بد اصل است تاخته تعاقب نموده
غنیمت بیشمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند
چنانچه تا حال نشانهای مرهده که آخر خان از سرداران سیوا گرفته
آخر خان ثانی خلف الصدق آن آخر خان بطریق نشان فتح نمایان
پدر با خود نگاه میدارد *

ا'قصه چون بعرض رسید که مابین پیدشاور و کابل در منزل
غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان
و دیگر سردان افغانان که از موز و ملخ زیاده فراهم آمده اتفاق نموده
بودند جنگ عظیم روداد - بعد مکاربه معب و کوشش بسیار
که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمده
محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهی بکار آمدند و بسیار
افغانان نیز بقتل رسیدند بهزیمت برفوج محمد امین خان افتاد
و کار بجائی رسید که تمام بهیر و خزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت
و قبائل و ناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بہزار سعی محمد امین خان با جمعی زندہ ازان تہلکہ برآمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیحہ خورد سال محمد امین خان را با بعضی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از علیہ والدہ محمد امین خان با صبیحہ خورد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن از راہ غیرت و خجالت نزد شوہر آمدن قبول نہ نمودہ همانجا لباس سادہ و کمر تہ پوشیدہ بعبادت معبود پرداخت و خبر فساد ایمل خان بد نہاد بمرتبہ انتشار یافت کہ آن مردود ددنژاد سکہ دران کورستان بنام خود زدہ بایمل شاہ خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبار ملال زیاد بر خاطر پادشاہ راہ یافت و خود درسندہ اواخر شانزدہ جلوس رایت توجہ طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب آغر خان از دکن بطریق ایلغار عادر فرمودند و صوبہ کابل بفدائی خان کوکہ مقرر نمودند *

درین اینم آمدن اسلام خان رومی (۷) حاکم بصرہ کہ باعطلاح آنجا پاشہ خوانند بہندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل می نگارد کہ بسبب نزاع خویشان و ہمچشمان بمرتبہ اختلال در حکومت ارثی اوراہ یافت و فساد و نزاع و تعصب بجائی رسید کہ چند محلہ شہر و قریات را آتش زدہ و خانہ بی شمار شرفا و اکابر را سوختہ از راہ بندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عذایات

(۷) صاحب تذکرۃ السلاطین در ضمن سال دوازدہم مطابق

سنة ۱۰۷۹ نوشته کہ حسین پاشا بتاریخ پانزدہم صفر سنہ ۱۰۸۰

در آغر آباد بملازمت رسیدہ خطاب اسلام خانی یافت *

ساخته پنجهزاری چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده برای مهم دکن بطریق کومکي همراه خان جهان بهادر و دلیر خان که در آن سال با بهلول خان بیجاپوری محاربه و کارزار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خامه خواهد داد مرخص فرمودند *

درین سال (۸) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امرای متاخرین مثل او در خوش وضعی و میرزا منشی که ممیز بتشخص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر دیده و شنیده نشد - گویند روزی هندوانه کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمی باشد برای جعفر خان آوردند بعده که ازان بریده بحضور مجلس تفریق نموده قدری خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند جعفر خان گفت آری در شیرینی و شادابی و سگندگی و بیجرمی و کلانی به ازیر، دیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهی از وقت خوردن می آید ازانکه در کوکن فالیزی که می کارند گرد آن ریزه ماهی که در خاک آغشته کرده گندیده می نمایند میدهند و بقوت همان ماهی فالیز بمواد میروند حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند *

قاصی ابو الفتح نام قاضی دهار صوبه مالوا که از مستعدان

(۸) صاحب تذکره السلاطین وفات جعفر خان در سال سیزدهم

جلوس اواخر سنه ۱۰۸۰ نوشته *

وصاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از آنکه شنیده بودم که او را پیراچه سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی تمام بهم رسانده ببافندها داده جامه وار بهیرون که دران سرزمین خوب می یافتند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه بتقدید تمام با تمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامه وار سفید ساده قیمت چهل روپیه تا پنجاه روپیه از بزازان حضور بهم رسانده باو مقابله نمودم بمقماش او نرسیدند از تحفگی او خاطر جمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه طاقه پیراچه سفید نوشته بودند یک طاقه آن را در دست گرفته زود رفتم از مشاهده پیراچه سفید از راه رغبتی که بپوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت کوچک یک لائی آن برداشته قماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پیراچه گنده بنظر می آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پیراچه سفید عریض باب چاندنی دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندنی قطع نمایند *

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود را می رسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله قطب شاه وقائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکن اراده تنبیه افغانان کابل داشتند
 پادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسایم بحالی
 منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد
 رفیع برادر زاده وزیر خان را بخشی سرکار پادشاه زاده نمودند - و در
 سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر
 را بهراولی دلیر خان و رفاعت اسلام خان آن طرف آب بهمبره نزدیک
 سواد قصبه ملکهیر که بیچاره منزل بیجاپور واقع شده با فوج بهلول
 بیجاپوری مقابله کارزار صعب روداد و درحالتی که اسلام خان رومی
 تردد نمایان می نمود و غلبه فوج خصم از حد زیاد بود و چهار طرف
 افواج پادشاهی را پرکار و از فرور گرفته بودند هنگام قسمت نمودن باروت
 نزدیک فیل سواری اسلام خان آتش در باروت افتاد و از صدمه شعله
 آتش که بفیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که
 او نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر
 بیجاپور برد اطراف فیل او فرو گرفته از فیل فرود آورده بقتل رساندند -
 و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی
 از فوج دلیر خان و خان جهان بهادر بکار آمدند و بمرتبه آتش پیکار
 شعله ور گردید که تا چند کوه خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوکان
 دلاوران گردیده بود *

فکنده همه دشت خرطوم فیل * فکاده تن کشتگان چند میل
 ز خرطوم فیل و سر جنگ جوی * همه دشت پاشیده چوکان و گوی
 آخر الامر کار بر فوج پادشاهی بمرتبه تنگ گردید که اگرچه باوجود
 کمال غلبه دکنیان خیره سر در استقامت سرداران خلل راه نیافت

اما راهی که جنگ کزان در چهار پنجم روز بالای پشت فیلان و اسپان در تعاقب دکنیان طی نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - فی الجمله بعده که از روی وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن احلام خان بعرض رسید چون خلد مکان در همان ایام متوجه تادیب افغانان گشته ارائل سنه هفده جلوس طرف حسن ابدال رایت ظفر آیت برافراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بروقت دیگر موقوف داشتند - آخر خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن امباب زیادتى را گذاشته با قبيله و همراهان جانباز جریده گشته مع اسباب ضروري سفر بطریق ایلغار طی مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خبربوزه رمیده بودند خود را برکاب رسانده مورد آمرین و عنایات بی پایان گردید - بعد رسیدن حسن ابدال چند بند کازار دید دیگر با چهار پنج هزار سوار همراه آخر خان مقرر نموده مبلغ دو لک روپیه نقد عطا نموده و بنوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند - بعده که آخر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس میمند و غیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر آخر خان تاخت آوردند آن دلاور شیر نبرد خبر یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و زخمی گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند - و آن سه سوار معرکه شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلالت

پیشة بهر که میرسیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی می نمودند تا آنکه تعاقب کفان هزیمت خوردگان را بمکان اصلی آنها رسانده قریب سه صد سوار آن جماعه بد عاقبت را علف تیغ و هدف تیر و سنان ماختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر نمودند و مال و مواشی بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت به پیشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن امیران رجوع آورده مبلغ خطیر داده بند یها را بردند - خبر این فتح که بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که بخیر در آمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازد - فدائی خان صوبه دار را با دیگر متعینه پیشاور نیز مامور فرمودند که بهراولی آغرخان در تنبیه و گوشمال آن جماعه بدسگال کوشند و هرطرف که آغرخان رو می آورد از کشتهای آن برگشته روزان پشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون بر آغرخان آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابله آنها پرداختند و جنگ عظیم روداد و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردید و استقامت فوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند و آغرخان زخم کاری برداشت آخر بمده اقبال عالمگیری و جلالت مغلان که آغرخان باوجود زخم برداشتن حملهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هزیمت در انواع افغانان افتاد و از هرطرف مدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی جمعی از افغانان را چون گله رم خورد گوسفند پیش انداخته

و اهلکده مقتولان گرفته بر سر افغانان اسیر گذاشته برهنه دست آنها بسته پیش اسب انداخته میدواند و بشمار هزارها افغانان اسیر و علف تیغ و هدف تیغ و سنان مغلان گشته بقیة السیف رو بگوها و درها گذاشتند - از اشعار نا سوزون که در آخر نامه درج است نظر بر صحت کلام برای شادابی سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان منهدم بیدرنگ
بهر کوه و هر سو پریشان شدند * چو شانه زده مو پریشان شدند
و آخر خان عرضداشت فتح با سرهای بیدشمار و اسارای بسیار
بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع
اضافه و موسیائی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی
باعث رشک و حسد همچشمان گردید خصوص هندی نژادان
همراه زیاده بر آتش حسد سوختند * بیت *

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو

ز روی حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر پی جان او

که تانام او باشد اندر میان * نراند کشی قام ما بر زبان

باوجود چنان تردد و جانفشانی آخر خان و دیگر بندهای بادشاهی
بهدب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مور
ملخ فراهم می آمدند و درهای قالب را ملجا و پناه خود ساخته
مد راه تردد مسافران و عبور فوج بادشاهی میگردیدند و حسد
و ففاق همراهان علاوه مزید فساد آن گروه میگردید - عبور فدائی
خان صوبه دار از خیبر متعذر گشت و آخر خان بموجب حکم

هراول فدائی خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ
 کزان و سرامندگان صوبه دار را از پیدشاور بجلال آباد رساند بعد ازان
 فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلی و سلطان اشکری
 که از سلاطین زادهای که هرگز گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه
 و افغانه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالی نژاد شیر نبرد
 تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار
 که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل
 رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالی نژاد در تنبیده افغانان
 بدنهاد غلزشی که در غلاظت وضع و بدی افعال شهرت تام دارند
 تردد نمایان و کارزار رستمخانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب
 روداد - همچنین افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر او و زنهار در آمدند
 و راه چلگ که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود
 و در تهنانه گذرمک رفته استقامت ورزید - و باز افغانه ددنژاد که
 در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن مقدر ندیدند
 سی چهل هزار پیداده و سوار افغانان جمع شده غافل بطریق شبخون
 بر آغرخان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نداشتند
 بدفع شر و مقابله آن گروه شقاوت بزه پرداختند بعد زد و خوردی
 که بمیان آمد تا سه پهر روز فائز قاتل شعله ور بود و افغانان زیاد
 از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد
 ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پیدشاور مراجعت نماید
 افغانه بدنهاد زیاده از شمار فراهم آمده سد راه گردیدند و محاربه عظیم
 روداد ازانکه فدائی خان براه نمایی حامدان و همپشمان آغرخان

که محتاج بکومک و هراواي مغلان نگردیده یکی از روس الوس
عرب را که از تهور پیدشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و
او بعد تردد نمایان گشته گردید و چنان هزیمت بر فوج هراول افتاد
که تمام فیلان و توپخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت
و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قول محفوظ
ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغر خان فرستاده اشاره بر
طلب او نمود و آغر خان شهبازوار باچند هزار سوار ایلغار نموده
خود را رساند و بر سر کتل چلك که درهائی قلب دشوار گذار مشهور
دارد محاربه صعب رو داد آنقدر تیر و گول بندوق و سنگهای فیل
و با از بالای کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهی تنگ گردید

* بیت *

افغانین ز بالا و ایشان ز زیر * زدندی بهم بندق و سنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوهسار * فرود آمدی سنگ و ناوک هزار
آخر از تردد رستمه آن رستم زمان افغانه هزیمت یافتند و فدائی
خان بجلال آباد رسید - و بموجب حکم در تهید نشانند تهاجمات
واحداث قلعات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدو مال بعد
انقضای سه سال او اخر مده هیجده یا نوزده جلوس از حسن ابدال متوجه
دارالخلاف گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی
خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که
تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او
کوشد و آغر خان را مع مهاراجه جسونت منجمله کومکی بسرداری
چند امیر مبارز پیشه دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهراولی آغرخان به پدشاور آمده به تذبیده افغانان پرداخت و پادشاه زاده بعد چند گاه به موجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و آغرخان در نیک بهار باحداث قلعه آغرخان آباد و غیره مشغول گشت و بگرد آوری مصالح و تدارکی قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای آن باتمام رساند *

حصاری دران عرصه بنیاد کرد * باندک توجه قلعه آباد کرد چو آن قلعه گردید آنجا تمام * شدش زان سبب آغرخان آباد نام چون خبر احداث قلعه در افغانه انتشار یافت دانستند که دربنای فساد آنها خلل خواهد پذیرفت *

ازین وجه دل تنگ وحیران شدند * سراسیمه حال و پریشان شدند افغانین زهر سو بر انگیخت سر * همه بسته بر خون آغرخانه زحد اٹک تا حد قندهار * پدید آمده لشکر بی شمار همه جمع گشتند بهر مضاف * توالشکر مگو بلکه یک کوه قاف مسلح همه گشته از بهر کین * رسیدند برحد لمغان زمین درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا نام داروغه توپخانه خود را باقریب هزار سوار و توپخانه پادشاهی بکومک آغرخان روانه ساخت و آغرخان نیز خبر یافته بترتیب فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار دیده خود و جمعی از مغلان رزم جو هراول نمود یک طرف تنگری وردی خان برادر حقیقی خود را با بسیاری از مبارز پیشگان ببرد از ما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلالت کیش بسرداری سلطان زادهای که بکر تعیین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدستال معرکه کارزار بیداراست و ازان طرف ایمل
 خان بدنهاد باچندی از سرداران امغان و تومن داران بانام و نشان
 که با هر یک پیداد جنگی بيشمار و سواران خونخوار مردم آزار
 فراهم آمده بودند بمقابله فوج پادشاهی پرداخت و محاربه
 صعب وزد و خورد عظیم رو داد و صدای دار و گیر دران دشت و
 کوه پر وحشت پیچید و هر طرف مرهایی مران پهن گوی غلطان
 در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که مغلان رزم جو
 بر افغانان پلنگ خو بهم آرازی صدای کوس و کرنای رزم حمله
 می آوردند مر از تن و سلاح از کمر آن طائفه ضال بدسگال می
 ربودند و افغانان بدمعاش باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بهیاری
 لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهی آورده عرصه تردد بر
 مغلان تنگ می آوردند و هیچ نمانده بود که صدمه عظیم بلشکر
 آغر خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر
 و برادر و دیگر دلایران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می
 ساخت و چندین سردار نامی آن تیره بختان را با دیگر افغانان
 بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تزلزل تمام
 در لشکر آن بدنهادان انداخت چنانچه از جمله ابیات آغر نامه که
 درین جنگ امغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

* بیت *

رسانید جاسوس قوم مغل * خبر را بخان از ره جزو کل
 همان لحظه خان شجاعت شعار * مرابا بگرد امحله استوار
 بیاویخت شمشیر مثل هلال * به پهلوی خود خان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلوی خویش * حمائل بگرد آن یل رزم کیش
 دلیران دیگر بدستور او * همه گشته در بحر آهن فرو
 چو کردند اسباب جولان درست * سواری نمودند چارک و چست
 رسیدند در عرصه جنگ گاه * که امتاده افغان چو ابر سیاه
 بقلب سپاه خود استاده شد * زهر در طرف فوج آماده شد
 زهر جانبی صف بپارامند * دلیران پی جنگ برخاستند
 صداها برون آمد از طبل جنگ * درنگا درنگ و درنگا درنگ
 بغرید طبل و فغان کرد نای * توگوئی بجنبید کوها زجای
 صدای نفیر آنچنان شد بلند * که بر ترک گردون رسیدی گزند
 چنان سنج زرین فغانها بگرد * که بر جان اعدا به پیچید درد
 چنان نعره زد از جگر کرنا * که شد بند بند خودش هم جدا
 دلیران گردان ز روی غضب * بدنشان غیرت گزیدند لب
 بشمشیر و خنجر به تیرو کمان * زهم یکدگر می ربودند جان
 بگیر و بدار یلان در مصاف * ترازل بیدگنده در کوه قاف
 صدای تراق تراق و تراق * زلمغان رسیدی بملک عراق
 کمانها ز غیرت به بسته میان * که آرند تیری در آغوش جان
 چنان گشته هر یک ز اسباب جنگ * بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
 یلان دلیران هردو سپاه * بهم در زده حمله چون باد و گاه
 چنان گرم گردید بازار جنگ * که می سوخت پرهایی تیر خدنگ
 غریب و فغان سرزد از هر دو صف * که زهره بملک بدن شدن تلف
 فغانها به پیچید باهم روان * بلرزه در آمد زمین و زمان
 به پیچیده باهم دلیران رزم * که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دمت اندر گریبان هم * رساندند چاکش بدامان هم
 یکی تیغ میزد بفرق یکی * اجل درمیان کرد پوی و تگی
 بهم کرده زان گونه جنگ وجدل * که دریای لمغان بخون شد بدل
 زده نعرها همچو رعد بهار * در افتاده باهم چو ابرو شرار
 کشیده همه تیغ کین از غلاف * پی قتل افغان و اهل خلاف
 گویند باردیگر از غلبه افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر
 آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف
 شکن خود از قلب لشکر اهی برانگیخته بران انبوه زده چنان
 رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامی از خانه
 زین به زمین باقی فوج رو بفرار آورد * بیت *

چو آغر بغریب مانند شیر * فرس راند در صحن میدان دلیر
 باعدا کار افتاد بهر قتال * چو شیرینی که افتد بچنگ غزال
 نموده بگردان اعدا نبرد * عدورا بهر سو پراگنده کرد
 نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لمغان ایمل خان
 باظهار تهوری بجای خود استقامت ورزیده بود آغر خان مرد
 افغانان خود را بدو رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده
 بود که آن سرگروه بد نژاد چون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم
 زمان در آید و او نیز مستعد گشته گردیدن گشت دران حالت
 جمعی از افغانان که باو مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی
 خود را بکشتن دادند و بعضی او را عمان کشان از رزمگاه بدر بردند -
 و از غارت و تاختی که بربقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل
 بر زبان قلم دهد محمول باغراق میگردد * بیت *

هرانکو نشد کشته از تیغ و تبر * به بردند غارت گرانش امیر
زن و بچه و خان و من هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زود
از راویان راست گفتار که دران عرصه کارزار بودند مسموع گشته که
افغانان بمرتبه مغلوب هراس گشته ازان معرکه رو بدرها و جوف
کوهها گذاشتند که جمعی که از ملاحظه تعاقب مغلان دشت پیدمائی
فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
کوه و آبکنها می سازند میرساندند دران مغاکها چنان نقش خاک
و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
گوشه دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
بر می آوردند سواي صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند *

القصة آغرخان بعد فتح نمایان یک هزار و هفتصد سمرقندولان
و اسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت و مورد عنایات
بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار
نموده بعطای نقاره بلند آوازه ساختند و بتذکری وردی خان برادر
و دیگر همراهان آغرخان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
فرمودند و آوازه شمشیر و افغان کشی آغرخان بمرتبه دران سر
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
خواباندن و از گریه باز داشتن بنام آن و الاثر از شیرنبرد می ترساندند
و بعد بندوبست بنام پادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
آغرخان را و راجه جسونت را بکومکي امیر خان در کابل گذاشته
خود را بلاهور رساند و حضرت خلد مکان بدولت و اقبال اواخر سده
شاهزاده جلوس بدار الخلافت رسیدند - پادشاهزاده محمد سلطان را

صوبه تهنه مقرر فرموده حکم نمودند که کفایت خان را نائب خود مقرر نموده روانه سازد - در همین ایام پادشاهزاده باجل طبعی و دبعت حیات نمود - چون قاضي عبدالوهاب غفرالله له در سفر مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضه جاودان انتقال نمود و از چهار پسر ماندند از انجمله پسر کلان شیخ الاسلام که بحلیه صلاح و فلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی ذخیره عاقبت بخیری اندوخته اسم بامسمی گفته میشد رفی الواقع مثل او نیک سرشت در جرکه قضات کم بعرضه روزگار آمده چنانچه از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد در آمد از جمله متروکه پدر خود که دواک اشرفی و پنج لک روبیه نقد سولی جواهر و دیگر جنس وافر که مافده بود آنچه بحصه او رسید دام و درمی از انجمله خود املا نگرفته بسیاری ازان زر بقصد تخفیف عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده باقی به برادران و دیگر ورثه قسمت نمود - هر چند که از قبول تعلقه فضا ابا کرد خلد ممکن بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دلیر خان را از تغیر خان جهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نور علی را که از شجاعان نامی گفته میشد قلعه دار سالیر که از قلعه های آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش گروهی قلعه ملهیر بکلانه امت مقرر نموده بودند از اتفاقات ناموافقیت ایام در سده هفده جلوس عمل صوبه داری خان جهان بهادر قبیلہ و وابستگان قلعه دار که از خجسته بنیاد می آمدند و غنیمت لایم در نواح آن آوارگی داشت غافل بر سر ناموس قلعه دار رسید بعده که چند نفر باغیرت همراه

مستورات بدرجۀ شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده دستگیر ساختند و ناموس قلعه دار را بانوج سنگین بپای قلعه آورده پیغام دادند که قلعه را زود خالی نماید و الانضیحت و بی ناموسی تمام بر سر ناموس شما می آریم قلعه دار هر چند که سعی نمود و جهد بکار برد که بتند بیرو دادن مبلغ در خلاص نمودن عیال و فرزندان از دست آن ظالمان گوشه فائده نداد آخر کار قلعه دار دید که در صورت بر آمدن از قلعه و خود را بدم شمشیر و هژان دادن و کشته شدن قلعه از دست می رود و بی ناموسی زیان تمام بر سر عیال گرفتار دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن آبروی ناموس را بر بحال نمادند منصب و اعتراض پادشاه مقدم داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد . چنان قلعه سر باهمان کشیده مشهور صوبۀ خاندیس بلا تردد تیغ و سنان بتصرف مرهتۀ نابکار رفت و فی الحقیقت از بندر صورت تا خجسته بنیاد و دارالسرور برهانپو باحاطۀ قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن قلعه در سه قلعه دیگر باسم ناهیه و غیره تعلقۀ سرکار بکلانہ به تسخیر کفار در آمد بعد عرض قلعه دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضور نمودند در بنوا فرمان مع گرز برادر بنام دلیر خان صادر گردید که خود را بپای قلعه سالیبر رها کرده از تصرف غنیم لیثم بر آرد و دلیر خان مع توپخانه سنگین و دیگر کومکبان کارزار دیده بپای قلعه آمده بمحاصره پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلالت بود بجای آورد و در یورشهای بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران ناسمی پادشاه

بدرجۀ شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید فائده بروی کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقت آب و هوای آن ضاع علامۀ آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیر خان شرف ورود یافت *

درین سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها مفادی نمایند که هرکه برمنه پادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهی رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس برسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوہجات وکیل شرعی تعیین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست بر سر نگذارند و حکام نیز باطائفۀ انام و مردم خاص و عام همین سلوک شرعی دارند - و نیز فرمان بزام صوہ داران و حکام صوہجات صادر فرمودند که صوہ داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان هندو را برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و دیوانیان امر فرمودند که کوروی محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد حسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر پیرجی بهوره که او نیز از عمده تجار بندر مذکور بود و از تعدی غیاث الدین خان متضدی بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

از آنکه در ایام شورش حبش البول صاحب قران فانی محمد مراد بخش در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعه بندر سورت تعیین نموده بود و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد و پیرجی بهوره عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج نیاورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرفیهایی بابت بندر سورت را در صندوقها سر بمهر موجود داشتند تا محمد مراد بخش دستگیر گردید و از جمله خزانه او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سر بسته بجنس داخل خزانه سرکار گردیده بود درینولا محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت پروری پادشاه اصالة و وکلة از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت محمد علی خان خاننسا مان که در خدمت خلد مکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چندین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الاداست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستاند - محمد علی خان که مریدی او بود عرض نمود که التماس دارد موافق ضابطه دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد در هر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد ازان محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

از روی فتاوی عالمگیری که در همان ایام بموجب حکم از مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافت در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام نامی باتمام رسانده مهمی بفتاوی عالمگیری ساخته بودند روایت مفتی به نوشته آورده بدین مضمون گذرانند که در صورتیکه متروکه میت را یکی از وارثان او متصرف شده باشد ادای وجه دین میت بر او واجب و لازم است و فرد دیگر بموجب داخله خزانه بمهر ارباب المال و ارباب التکاوید بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرافی منجمه زر صندوقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجی زاهد و پیرجی تجار بندر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و قائل قبل از آنکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته عرض نمود که مطلب فدوی آن بود که حق بند ها موافق التماس که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نثار آن پادشاه دین پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معذات اساس رو بمحمد علی خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک اسب و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را از بندر سورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علی خان ازین فضولی محمد محسن که می بایست بصلاح موی نذر نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه از روی زجر بدو گفت که چنین مقدمه را که بچنان تلاش نزد پادشاه بر کرمی نشانده باشم بدین اضطراب که ازمن مصالحت

نپرسیدی که عوض آن برای تو کاری از معافی عشور و غیر ذلک
میدساختم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن
خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن پادشاهان دعوی حق
خود نمودن و باثبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل
شزعی از طرف پادشاه عالمگیر در هر شهر و صوبه و اطراف مقرر
شد که در محکمه همراه قاضی می نشستند باشد و این بدعت استمرار
یافت - و بر طرف نمودن هندی از پیشکاری حکام نیز بسبب عدم
سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کردری هندی
بر طرف شدند و بجای آنها مسلمانان مقرر گشتند بعده چنان قرار
یافت که از جمله پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار
مسلمان و یک هندی مقرر می نموده باشند *

دیگر از سوانحی که دران سال روداد بغی ورزیدن و فساد فرقه
فقیران متنامی است تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران
هندو مشهور بستنامی که مندیبه نیز زبان زد بودند و قریب چهار پنج
هزار خانه دار اطراف پرگنه نرنول و میوات میداشند و آن مندیبا
اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بیشتر کسب و پیشه آنها
زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشکان کم مایه است و در طریقه
ملت خود می خواهند بمرتبه نیک نام که ترجمه لفظ ستنام
باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام سوای کسب حلال
اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدی و ظلم بدعوی
شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نمیشوند و اکثر با یراق
و اسلحه میباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزی یکی از آنها را که نزدیک قصبه نازنول زراعت
 میخمود با پیاده که نگاهبانی خرمن می نماید گفت و گوی سخت
 بمیان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستنامی
 شکست جمعی ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که
 بصورت میت ساختند این خبر که بشقدار رسید جمعی از پیاده ها برای
 گرفتن و آوردن آنجماعه تعیین نمود ستنامی بسیار فراهم آمده
 با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته
 و غالب آمده براق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت
 و غلبه آن گروه می انرود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نازنول
 خبر یافته سوار پیاده بسیار برای امداد شقدار و تنبیه و گرفتن
 آنها تعیین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعی را
 کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائی کشید که فوجدار
 بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمیداران پرداخته با
 تمامی فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمیداران اطراف سوار شده
 بمقابله و محاربه آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاری ن ساخته
 رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد
 مقاتله و محاربه که مکرر روداد فوجدار گشته گردید و قصبه نازنول
 بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشانیدن
 تهانه خود پرداختند بعد از آنکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و
 حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور
 تعیین گردید هر فوجی که مقابل میوسید بغارت و تاراج می رفت
 از آنکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار گر نمی

شود و هر تیر و گولۀ تفنگ که ازان طرف بر فوج پادشاهی میرسید
 در سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بسحر و جادو
 منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود
 در ماده آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت
 که اسب جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل
 اسب جاندار پیش قدم هراول آنهاست و کار بجائی کشید که
 راجهای نامدار و امرای کارزار دیده با فوجهای سنگین مقابل
 آن گروه تعیین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده
 هفته گروهی دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش
 رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتله آنها نمی نمودند و زمینداران
 اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته
 هر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت
 بشوخی پیش گذاشتند و نائز فساد روز بروز زیاده شعله در میگردید
 و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند
 و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته میفرمودند که بر نشان و علم
 درخته رد بر روی فوج آن بدسگالان ببرند آخر بسعی تمام که از راجه
 بهن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای
 جانباز تردد رستمانه بظهور آمد چندین هزار آنها کشته شدند و بقیه
 الضیف رو بفرار آوردند و دفع آن آشوب گردید و گرد فتنه فرو نشست چون
 از شورش کفار فجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران آمده
 اطراف هر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبه اجمیر
 و نواح اکبر آباد گشته بود و حکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند باران

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاظر بود کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نغان یافت که برای منکوب ساختن کفار و تغریق مطیع الاسلام از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و اخذ آن بکل صوبجات صادر گردید - بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافت اطراف زیاده از شمار لکها فراهم گردیده زیر چهره که کنار دریا آمده باظهار ضعف نالی التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فریاد آنها نمی شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در قلعه مبارک تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه سر راه خلد مکان گرفتند و از دحام نمودند که راه تروند مردم مسدود گردید و صرافان و بن ازان و کل کاسبان اردو بازار و جمیع اهل حرفه شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبہ مابین راه جمع آمدند که بعد سوار شدن پادشاه باوجود فرمودن اہتمام از روی زجر که سرودست و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید و هر لمحہ بر کثرت و ازدحام آن گروہ بد فرجام می افزود ساعتی سواری استاده نموده آخر فرمودند کہ فیلان پر شکوہ و شان سواری در مقابل آن گروہ روانہ سازند و چندی کشته و با مال فیلان و اسپان گشتند بدین دستور چند روز هنگام اجتماع عام و استغاثہ هنود بود آخرتن بادای جزیه دادند *

و درین سال جملة المایک آمد خان را برای بند و بست مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسروران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و فیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسله پادشاه زاد های ماژندران بود بعده که ماژندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو به هندستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزار و دو هزار سوار نموده بعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقاره مقتخر ساختند بعد چند گاه هزار و سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - از آنکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک همچشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که ماده فضیلت ضمیمه آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هر دو در پی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهنمائی مصاحبان و همدسان ناعاقبت اندیش و بر همزنان بد اندیش که اصلا اندیشه مآل کار بخاطر راه نمیدهند سر رشته اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هر دو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائره پر خاش بمرتبه شعله ور گردید که هر دو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال
 شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیارد و قاضی
 علی اکبر از شنیدن خبر مذکور به بندو بهست استحکام در و دیوار
 و بام خانه خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی
 با خواهرزاده خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی
 گشت - از آنکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیت شرع
 محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر
 از فضلا و جهلا و باندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه دار
 و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین
 تنگ نمودند که ترس مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده
 که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را
 از صوبه داری تغییر نموده بنام پادشاه زاده محمد اعظم حکم
 فرمودند و نیابت آن بقطاب الدین خان مقرر گردید چون خود
 متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح رکب میدانستند
 عجاله حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که با استعداد
 ظاهری و باطنی آراسته بود و فوجداری جنوب که از لاهور مسافت
 قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور
 رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع
 خفت حواله وارث قاضی نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را
 همراه گرز بوداران که برای آوردن او تعیین گردیده اند روانه حضور سازد
 بمد ورود حکم حفیظ الله خان در اخفای آن احتیاط نموده خود را
 بلاهور رساند و یکدو جماعه دار فهمیده کار را نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

عدم افشای حکم پیغام طالب او نمود بعدہ کہ کوتوال طوعا و کرہا
آمده حاضر شد حفیظ اللہ خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم
شرع حوالہ وارثان قاضی نمود کہ بقصاص رساندند چون بر قوام الدین
خان نیز مردم لاهور هجوم زیاد آورده بودند سلامت بر آمدن او
متعذر بود بدو پیغام نمود کہ بموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور
و بسبب غلو و هجوم مدعیان و انبوهی مردم عام از راہ شہر و بازار
سلامت بر آمدن متعذر لہذا مصلحت درین است کہ از راہ دریا
خفیہ دریالکی پرده دار بر آمده روانہ حضور گردد بدین دستور
اورا روانہ درگاہ معالی ساخت - بعدہ کہ بحضور رسید بصر قاضی
باتفاق جمع کثیر مدعی خون پدر گردید - فرمودند کہ بشوع رجوع
نمایند اگرچہ وارثان قاضی بسیار بر سر شدت بودند و نمیگذاشتند کہ
قوام الدین خان وکیل از طرف خود برای جواب دعوی نماید و بر
یالکی و اسب سوار گشتہ بمحکمہ آید و در پی خفت آن گرفتار
سرنجہ بلا بودند اما از آنکہ خود قوام الدین خان بہرہ تمام از
فضیلت داشت و قاضی شیخ الاسلام کہ طریقہ نیک نفسی و
خدا ترسی او نسبت بقضات دیگر زمانہ بتحریر راست نہی آید
حکم بر اثبات خون در حق او نمی نمود بنابراین مدت مقدمہ
در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید و مرض جسمانی
علاوہ غم و الم روحانی گردید بآنحالت نیز بمحکمہ می آوردند تا
ازین تنگنای سرای فانی درگذشت •

• بیت •

خلاف رای سلطان رای جہتن

بخون خویش باید دست شستن

چون قبل از آنکه مقدمه قوام الدین خان بدهد خبر فوت راجه جسونت که در کابل کومکپی گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همواره او هر دو پسر خود سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند باسم اجیت سنگه و دلتمن داشت معرانیها همراه گرفته بی آنکه افتظار حکم حضور کشند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانه حضور شدند - بعده که بمعبر اٹک رسیدند و میر بحر بعلت عدم دستک مانع آمد با او پدوخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمی ساختن میر بحر و جمعی رسانده بسر پنجگی عبور نمودند - بعد از آنکه نزدیک دار الخلافت رسیدند از آنکه از اداهای خارج سابق جسونت غبار ملال در خاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخی راجپوتیه علاوه آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف باره پله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعی از مذهبداران و متعیننه توپخانه اطراف خیمهای وابستگان راجه چوکی نشانده بطریق نظر بلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعی از راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه دو طفل موافق عمر پسرهای راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها را بلباس رانیها مقطع ساخته با احتیاط تمام که افشای راز نشود در خیمه نگاهداشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده دو عمده نوکر راجه را با جمعی از راجپوتان جان باز با خود گرفته بطریق ابلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

را بافوج شایسته تهور پیشه جانباز که اگر زود خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده یک دو پهر سدره توانند گردید نزد خیمه پسرهای جعلی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم عمده معتمدان برای تحقیق تعیین نمودند مکرر معروض گردید که رانیهها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستههای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلالت پیشه آنها نیز بجنگ پیش آمدند و سینهها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرطآفرینیت بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیهها بثبوت نه پیوست اما مزاج بعضی اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر کرسی نشانند در اثبات گذاشته برفتن پسران بمرتبه مصر بودند که رای میر وزیر بردستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج پادشاهی تا بیست گروهی دار الخلافت تعاقب نموده بر راجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هر دو را حمله نشینان سراچه عصمت بفرزندی برداشتند و آن هر دو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن می نمودند که برای اثبات نسل جسونت شهرت داده اند تا که رانای چطور با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه از دل خلد مکلن بر طرف نشد •

توجه خلد مکان عالمگیر پادشاه طرف اجمیر

وجودپور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذی الحجه سال
بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفه ضال رایت ظفر و انبال
طرف اجمیر برافراشتند امانت خان خوافی را که سابق دیوان
لاهور بود دیوان دکن نمودند - از جمله متصدیان که متدین واقعی
باشد و خیرخواهی و کم آزاری خلق و رفاه حال رعایا را بر تزیید آبرو
و ترقی خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم
حکومت ضرر مالی و جانی با حدی نرساند کمتر مثل او دیده و
شنیده شد - هرجا دیوان می شد عمال و زمینداران مطالبه دار
سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضی نزدیک بهلاک
شده بود آن نیک عاقبت نظر برینکه آخر آنها در حبس هلاک
خواهند گردید و برای پادشاه و دیوانیان بجز مظلومه و بدنامی
چیزی دیگر عائد نخواهد شد بر ذمه هر کدام که بیست هزار و
سی هزار روپیه طلب بود سه هزار و دوهزار بوعده قسط مشخص نموده
خلاص می نمود چنانچه ابتداء در دیوانی لاهور از نوشته واقعه نگاران
نقصان درلک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضی بظهور آمد
بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید
مستحسن افتاد باقی احوال و طریقه زیست آن نیک خصال بر
محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و برآوردن فرزندان

نامشخص راجه جسونت از تعلقه مرحد جود پور برانای چتور

صادر فرمودند بعد رسیدن دارالخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتی قدس سره حکم تعیین انواع دریا امواج برای تاخت و تاراج معمورهای تعلقه جودپور و دیگر پرگنات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده و کلاهی معتبر زبان دهن را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجا نمودن در سه پرگنه عوض از جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسوفت بکمال عجز و التماس عفو و تقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابر آن خان جهان بهادر را برای باقی و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معارفت زیاده از هفت ماه و بیست روز نکشید - اما از آنکه باز معروض گردید که رانای کم حوصله یار دیگر طریقه عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنسق واقعی نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطانی بار دیگر شعله ور گردید و اواخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مال عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام پادشاه زاده محمد معظم صادر شد که از دکن خود را با جبن رسانده چشم بر راه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زاده محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت - بعد که نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را برای تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهره مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطای اضافه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعی دیگر از امرای کار طلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن لودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و دره‌های دشوار گذار آورده پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاری از بهادران کوه نور شیرنبرد که در حضور کمتر کسی از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندی از دلوران کارزار دیده را برای تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعین فرمودند بعد که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقه رانا که از سواد اجمیر هشتاد گز فاصله داشت فرود آید و لشکر خود را اطراف تعین نماید که هر جا اثر آبادی یا بقعه زیر سم اسپان بهادران هامون فرود کوه نبرد پامال سازند درینو لا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طی نموده جمیده با فوج جنگی خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و دره‌های قاب رانا و تعلقه را تهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک رانای تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بست و پنج هزار سوار را تهور تعلقه جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده نموده شرط جانبازی بتقدیم رساندند و تاخت برگزینی و رسد غله می نمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهی را طرف دره‌های قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پیاده بیشمار را مغفوق الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و باوجود آنکه راجپوتانی جهالت کیش سر راه‌های درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها برآمده غافل بر سر لشکر پادشاه زاده
 شبخون میزدند لشکر پادشاهی خصوص تهور خان باتهور پیشگان دیگر داد
 جلاوت داده به تنبیده آن جماعه میکوشید و در خرابی ملک و مسمار
 نمودن بتخانها و عمارات عالی و قطع اشجار ثمر دار باغات و اسیر
 نمودن زن و فرزندان کفار که بغار و مغاکهای قلب پناه برده بودند خود را
 معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمد آباد
 دینر صادر فرمودند که با افواج خود آمده مابین تعلقه سرحد راجپوتیه
 و احمد آباد استقامت ورزد و هر جا خبر و اثر راجپوتان یابد
 باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق
 صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعه سالیبر که
 بتصرف غنیم درآمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و
 معاونان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت و کار زراعت
 متعذر گردید رانا و راجپوتیه را تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول
 پناه پادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شغب جراثم خود
 سازند و یا ببغی ورزیدن راهنمایی نموده رفیق خویش گردانند
 پادشاه زاده گوش بر حرف آنها ننموده و نواب بانی یعنی والده
 پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد
 که در هیچ باب بامداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا
 نسازد و وکلای رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف
 مایوس شدند پادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضای ایام
 شباب و راهنمایی احباب همدم او رجوع آورده زبانی درگا داس
 که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته می شد آنقدر افسون و

افسانه خواندند و امیدوار رفاقت چهل هزار موار راجپوت جراز و مدد خزانة نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل پادشاه زاده را فریفتند و بعضی همراهان بد عاقبت نیز بدین مصلحت همدستان شدند و پادشاه زاده نا تجربه کار را از راه بردند و بتقاضای سن و طمع خام بدام افسون راجپوتان بد کردار گرفتار گردید *

با بد منشین و باش بیگانه ار * در دام افتی اگر خوری دانه او تیر از ره راستی کمان را کج دید * دیدی که چگونه جست از خانه او چون ابتداء بوی شهرت این خبر بیادشاه زاده محمد معظم رسیده بود درین باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت دو کلمه نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت مشتمل بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر اغوای شاه زاده نا آزموده کارند غافل نباید بود - از آنکه خلد مکل از طرف محمد اکبر وسواس نداشتند و برای پادشاه زاده محمد معظم در حسن ابدال ازین مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان که درین ماده ابتداء بیادشاه زاده مهین پیغام نموده بودند این خبر سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشته محمد معظم را در حق محمد اکبر محض افترا دانسته در جواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبری نماید و از آلودگی سخن شنوی بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفای این راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سی هزار راجپوت بسرداری درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر بر تخت و سکه زدن او و تهور خان را هفت هزاری نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان مجاهد خان و دیگر نوکران عمده همراه را که بعضی مجبور گردیده مصلحت قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجدب قلوب همه پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام یافت - چون دران ایام جمیع افواج برای تنبیه کفار برفاقت محمد اکبر تعیین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با جمعی از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامی نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سوریان و اهل دفتر بهقتصد هشتصد سوار نمیرسید تنزل تمام در لشکر راه یافت و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص برای پادشاه زاده محمد معظم بمبالغه تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود حکم لکمه و لحظه تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار گردید - بهیرو خدمه محل را همانجا بحاظ حقیقی سپرده نه ده روزه راه را بطریق ایلغار طی نموده در دوسه روز خود را مع شاه زاده معز الدین و محمد عظیم رساند - از آنکه دران حالت که محمد معظم با نه ده هزار سوار رسید و از غلغلۀ جهان آشوب فوج محمد اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد متقابلۀ نزدیک رسیده بود هیچ احدی از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار بعضی هوا خواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و دور بینی وسواس بخاطر پادشاه راه یافت بذابر تقاضای

وقت فرمودند که روی توپخانه رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند و پادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بند و بست راجپوتان خبر لشکر پادشاه زاده محمد اکبر واقعی نمیرسید شهاب الدین پسر قلیچ خان بهادر که اثر جوهر رشادت و شجاعت از جبین حال او پیدا بود برای آوردن خبر تحقیق از لشکر محمد اکبر بطریق قراولی تعیین فرمودند - آن شهسوار معرکه جلالت همین که رو بغوج محمد اکبر آورد مجاهد خان برادر شهاب الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضای وقت و مصلحت رفاقت اختیار نموده در انتظار قابوی برآمدن بود از نزدیک رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده باخود بیمار بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با خود برداشته باقی اسباب همانجا انداخته خود را ببرادر رساند و هر دو باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بر دل کدورت اثر خلک مکان وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب الدین خانی نمود، تسلیم بفرماید و از زیبایی مجاهد خان که او نیز مورد عنایات بیکران گردید بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافی و غیر مجبور

که درین ضمن مرهم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر رسانده بعد دست بازی که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم برداشته دو سه نفر آن طرف را زخمی ساخته آمده خبر رسانید که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود بارادۃ حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگللال باری معروض گردید - فرمودند که یراق را نموده ملازمت نماید تهور خان دروا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره بر کشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید که تهور خان باظهار تهنوتی و ارادۃ فاسد برخست و مصلحت و فرمودۃ محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعله آتش بر آشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاولان و خدمه دست بر سینه آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه بر روی او زده بر گشت دران حالت پای او بطناب بند گردید و او برو افتاد از چهار طرف صدای بزن و بکش بلند گشت و از اطراف بر سر او ریخته کشته مر او را بریدند - اگرچه بعد کشته شدن از زیر جامه او زره بر آمد اما در باب اصل ارادۃ او روایت مختلف ضد یکدیگر مسموع گردیده اما از زبانی خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان مخاطب گشته بود و از معمران کهن سال گفته می شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشته غزایت خان که دیوان تن بود و خسرو میشد از روی ارادت باز گشت بدین بارگاه نموده بود نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در او نمودن یراق عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت تباه انداد و پای ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها روانه حضور شدند و بسیاری رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان اشتها یافت که پادشاه از روی تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند و دران درج نمودند که اگرچه در باب اخذ قلوب و قراولی و گرد آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آورید و حسن تردد و تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هراول نموده آن وحشی نژادان را از هر دو طرف بوسر تیر می آورید عین مصلحت بود - و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد و باعث تفرقه آن فرقه ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان راوی نفعه مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاری فوج که محمد اکبر بقصد مقابله پادشاه ذوی الاقبال آمده بود جنگ ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد - و تا که محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهی یافت بغیر از درگاداس بد آساس و یک دو نفر دیگر معتمد راناکه معجوج قلیل دوسه هزار سوار از جمله مردم قدیمی او باو مانده بودند دیگر رفیقی و فوجی که بکار او آید با خود نیافت و سرشته تدبیر و عقل و هوش از دست داده و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود *

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از حادثه تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهی درآمد و پادشاه زاده محمد معظم برای تعاقب او مامور گردید - و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقعه نگاری کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق

سنه هزار و نود هجری

از جمله سوانح که در صوبه دکن در سال بیست و سه جلوس روداده چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقی سوانح محمد اکبر ورودان حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کولتاش بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعه سالیر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعی بود درایام محاصره بتقدیم رساند و مردم راجپوتیه بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجه شهادت رسیدند اما فائده بر روی کار نیامد لهذا بعد چهار پنج ماه از پای قلعه برخاسته خود را به خجسته بنیاد رساند - از آنکه سیوای جهنمی با فوجی که برای تاخت ملک تعیین می نمود خود کمتر بر می آمد * درین سال بهمعنائی اجل همراه فوج سنگین در ایامی که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته برسر قصبه دهرنگانوکه از جمله پتنه و معمورهای مشهور آن ضلع است و مبلغهای کثیری از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد آمده
 تاخت و تاراج نمود - بعده پرگنه چوپوه و دیگر پرگنات را تاخته و
 سوخته طرف پرگنه جالنه که از قصبه‌های معمور پر از مال تجار
 تعلقه بالا گهات گفته میشد اداره گردید - چون دران قصبه حقائق
 و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب
 ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیم روبان قصبه می آورد
 جمعی از سکنه آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید
 والاقدر میبردند و از آفت کفران و خیم العاقبت محفوظ می ماندند
 دران سال که اکثر مردم سایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان
 واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمی اطلاع یافته پاس ادب آن سید را
 منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند و بسیاری را
 امیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زبان و دست بنجر
 و توبیخ آن سید و منصوبان او دراز نمودند - و سید جان محمد که
 در دعوت نیز از جمله مشاهیر دکن بود و توجه باطنی آن بزرگ
 حکم تیر اجل ناگهانی داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل
 گردید تا باجل طبعی بدار البوار پیوست - بهر حال در همان
 سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن
 (کافر بجهنم رفت) محرر اوراق یافته و از دو پسر ماند سنبها و رام راجا
 و سنبها بجای پدر قائم گشت و کب کلس برهمین را که از اله آباد
 همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت و نسبت به پدر خود
 که او در حفظ ناموس رعایای تعلقه خویش میکوشید و سواى طریقه
 بغی که در تاراج قافلهها مردم آزاری ازو بعمل می آمد از افعال

شذیعه دیگر احتراز تمام داشت و در پاس محافظت آبروی عورات و عیال مردم و کلام الله که بامیری و تاراج می آوردند نهایت تاکید مینمود و اگر خلاف مرضی او ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر بدبخت او خلاف پدر در گردآوری زنان غیر قوم خود دست اندازی برناموس رعایای مکانی که می ماند بدنمایی تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه در تاخت و تاراج پرگنات و معمورهای مشهور کمی نمی نمود اما بر خسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته می شدند هرگز دست اندازی نمود اگر نوکران عمده او صلاح تاخت هردو شهر بمیان آوردند از راه دور بیدنی و عاقبت اندیشی مانع آمده میگفت که همین که تاخت هردو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه اینست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزه پادشاهان کار بکجا رساند - بعده که او بدارالبوار پیوست سنبها پسر نابکار او خواست درین بدنمایی نسبت به پدر قدم جرأت پیش گذاشته بسنبها سیوای علم طغیان برافرازد و بیستم ماه محرم سنه بیست و سه جلوس مطابق سال هزار و نود و یک هجری که کاکرخان افغان دران ایام بمنصب جزیه به بنیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و زیاده از دو صد سه صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار سوار سنبهای بد کردار بعد تاخت اطراف صوبه برار از سی و پنج گروهی راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت می آوردند تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگی فوج کفار هیچ طرف از اطراف شهرت نیافته بود جلوریز بر سر بهادر پور که یلک ونیم گروهی برهانپور از پورهای معمور پراز مال واقع شده و صرافان و تجار

صاحب لکوک در انجا می بودند و از جواهر و زروافر و اقسام جنس هفت اقلیم و مال بیشمار همه بذا در لکها در هر دکان موجود بود تاخت آوردند و چنان بی خبر رسیده اطراف بهادر پوره و هفده پوره نامی دیگر شهر را که برون حصار شهر پناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص بر بهادر پوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بی خبر رسیدند که احدی دام و درمی از مال و متنفسی از اطفال و عیال و ناسوس بیرون نتوانست برد و کاکر خان و مردم شهر وقتی خبردار گشتند که دود شعلهای آتش سوختن پورهای مذکور بآسمان رسیده بود و نائب صوبه که در خود طاقت برآمدن و مقابله نمودن نیافت محصور گردید و باستحکام دروازه ها و برج و باره پرداخت و مثل حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و غیره هفده پوره نامی دیگر را که پر از مال متصل حصار شهر پناه بودند و حکم وسط شهر داشتند و در هر پوره لکها زر نقد صرافان و تجار مشهور موجود بود فرو گرفته دست بغارت و سوختن پورجات کشادند بعضی شرفای صاحب غیرت ناموس خود را زیر تیغ آورده خود نیز جنگ نموده بدرجه شهادت رسیدند و بسیاری تن برضاد قضای آلهی در دادند و جمعی که متصل حصار و دروازه شهر پناه بودند دست عیال و اطفال خود گرفته به بی ستري تمام خود را دران آشوب قیامت اندرون چار دیوار شهر رسانیدند و تا سه روز پورجات مذکور را بخاطر جمعی بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهای خطیر که زیر زمین از مدتها مدفون بود و بسیار جا بوده که صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار فجار افتاد و زینها ساخته

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها نمودند چون جمعی از منصبداران بر سر مورچال و دروازه‌ها و برج و باره داد جلالت داده بدفع شرآن بد سگالن کوشیدند اندرون شهر پناه نتوانستند در آمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقره غیر مسکوک و زیور مرصع و اقمشه بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغنی گردیدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجی و مسی و چینی آلات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و فلفل و فوفل و دارچینی و جوزبویه و رخت مستعمل که ابتداءً بتاراج فراهم آورده بودند آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر زر در رستهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطه تحریر راست نمی آید بعده که از زبانی جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم سمت برهانپور در نواح خجسته بنیاد بخان جهان بهادر کولتاس رسید اگرچه ابتداءً بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز بطریق ایلغار طی نموده خود را به کتل فردا پور سی و دو گروهی رساند اما در آنجا بسمب عبور لشکر و آرام چهار پا سه چهار پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعی که سوی ظن در حق خان جهان بهادر موافق رویه عالم داشتند و کیل سذبها رجوع آورده مبلغ خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاس در آنجا درنگ واقع شود و از آنکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب گران باری و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامی دور سمت خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعهٔ سالیبر تعلقهٔ بکلانه که نسبت بهمه قلعها نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگنهٔ مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود درین صورت لازم بود که خان جهان بهادر از فرداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل راه دهرنگانو و چوپره پیش کرده سدره کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لئیم خلاف رای سلیم براه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این خبر فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات واقمشه توانست برداشت و جمعی از اسیران با خود گرفته تا رسیدن خان جهان بهادر ببرهانپور از راه چوپره بطریق ایلغار در چهار پنج روز بقلعه سالیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهانپور محصور مشتمل بر غلبه و تملک کفار و برباد رفتن مال و ناموس مسلمانان و آینده ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشاره آنکه ما خود بدولت برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنام خان جهان بهادر صادر فرمودند و مغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و امانه که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر بر فساد دکن و فرار پادشاهزاده محمد اکبر حکم پیشخانه برآوردن طرف برهانپور نمودند •

ذکر سوانح مال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر

پادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجری

پادشاهزاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج و جمعیت با او نماند از جمله مردم اعیان قدیم خدمت میر ضیاء الدین شجاعی با دو سه مردم نامی دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت رفتن آنچه مانده مع یک پسر خرد سال با هم نیکو سیر و با دو دختر بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بحمد تمیز رسیده بود بدست راجپوتیه ماند که با خود بردند و محمد اکبر هراسیده کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره سازد گاه باران شاه جهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد همت می ساخت و گاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد هر طرف که میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن حکم پادشاه سد راه می گردیدند و پادشاهزاده محمد معظم مامور گردید که بتعاقب محمد اکبر پردازد اما بروایت مشهور پادشاهزاده محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی مسافت مینمود تا آنکه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته برهنمائی زمینداران از راه دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما گردید و از معبرهای تعلقه گذر اکبرپور بتفارت هشت کره نزدیک سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقه میر بحری مکرر سوانح بود عبور نمود بعده که بهرحد تعلقه میر نورالله پسر میر میوان قلعه دار تهالیز رسید از آنکه مکرر فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر صوبه دار دکن و همه فوجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر هر طرف که سر برآرد سدره او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتفارت چهارده پانزده کره خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه داشت میر نورالله که در چنین مقدمات بی مکابا بود بعرض رسید و فرمان اعتراض امین‌الدین ماده و احکام تهدید آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعد که محمد اکبر بسرحد بکلانه تعلقه راجه دیبی سنگه بندیلہ قلعه دار و فوجدار ملهیر رسید راجه دیبی سنگه فوج خود را برای سد راه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر تعیین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر از سرحد بکلانه گذشته بود و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلاسا و زبان خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در همان حالت که راجه از راجپوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چند سوار دیگر راجه نیمه آستین خون آلود محمد اکبر را که بسبب حدت هوا از بدن برآورده پردرش یکی از چیلہای خود انداخته بود و از مردم آن راجه چند سوار بر سر آن چیلہ رسیده او را زخمی ساخته بودند آوردند تا تحقیق این معنی شود بگمان آنکه شاید ضرر جانی بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بید ماغی زیاده نمود القصد بعد که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای بکلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعه کوه نشینان رعایت نموده برهبری آنها بسرحد راهیری تعلقه سنبهای مردود رسید سنبها استقبال نموده بمکان حاکم نشین خود که ازبای قلعه راهیری سه کوه مسافت دارد فرود آورده وجه خرچ برای او مقرر نمود باقی ذکر محمد اکبر بر محل بزبان قلم خواهد داد *

ذکر مواعیت سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر

پادشاه غازی مطابق هزار و نود و دو هجری

بعد عید فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکن بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن شدند و همه جا داد دهان و شکار کذا که پادشاه زاده‌ها در رکاب بودند از گذر اکبرپور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعدة سنه مذکور داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانة قلعة ارک نزول فرمودند خان جهان بهادر صوبه دار و امین خان دیوان چهار صوبه دکن بادیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامی بیجاپور و قطب شاهی و مرهتہای صاحب فوج رو بدرگاہ پادشاه جهان پناه آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطای خلعت و منصب و اسب و فیل و جواهر میگردیدند از انکه کفار بلده و برگنات در ادای جزیه بسیار سختی با منصوب کرده پادشاهی پیش می آمدند و هیچ پرگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ و هنگامه فساد نمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استادزاده پادشاه میشد و بحلیه فضیلت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل جزیه بلده برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیاده همراه دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هر که در ادای جزیه تکاهل پیش آرد بسزار ساند- در سرائی که متصل قلعة ارک و چوک واقع است و دران مطالبه داران سرکار محبوس می بودند و تذور پادشاهی پخته میشد آتش گرفت و از چند کله باروت که دران سرا بود سقف خانه پرید

و آدم بسیار سوختند درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانه که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده هسی کنگه باروت است بعده که بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس که پادشاه متوجه دار الخلافه گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان توپخانه و قلعه ارک درانجا گذاشته بودند درین مدت از انجا بر نیاورده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعه ارک پای اعتراض آمدند و داروغه توپخانه و قلعه دار و داروغه عمارت و مشرف کار خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر جهانگیر پادشاه می بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت می پراند آری از وسعت خلق و دینداری که حضرت خلد مکان اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم در اندک مدت بکار سازی و شفاعت بخشیان عظام بحال می شدند . سه چهار ماه در دار السور برهانیپور بسرور و کامرانی بسر برده متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکریم امین جزیه بعرض رساند که جزیه تمام بلده بههانیپور سال گذشته بیست و شش هزار روپیه داخل خزانة سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه بدیگری مقرر شود بعد عطای اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت جزیه بحال نائب خود گذاشته همراه باشد . مابین راه بعرض رسید که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام و نشان بود بغتة بدون عارضه بدنی و دیعت حیات نمود و در عوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شب بدیدن دلیر خان رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رساند او خود را معصوم ساخت و بعد داخل شدن خجسته بنیان پادشاه زادگاه محمد معظم را برای تسخیر قلعات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده محمد اعظم را برای تسخیر سالیار متصل قلعه ملهیر سرکار بکلانه که از چند سال در تصرف غنیم لئیوم در آمده بود چنانچه بذکر در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای رفتن طرف رام دره کوکن مامور گردیده بود ملک آباد کردگاه کفار را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل دره های قلب و کوه های سربفلک کشیده پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابو المکارم که از نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار خان شد و دیگر بندهای پادشاهی تردد های نمایان و کفار کشی زیاده بظهور آمد اما از آنکه دران ملک سوای جنس ارزن و کورس و کوددن که برای مصانر و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر میشود و نارجیل و فونل بهم نمی رسد و باسپ و شتر اصلا آب و هوای آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهار پای بیشمار هلاک و تلف شدند و از بی اسپ کار بجائی رسید که در طویل خاص پادشاه زاده اسپ قابل سواری نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسد که کفار از هر چهار طرف سر راه را گرفته بودند عرصه زندگانی بر لشکر بمرتب تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید بعده که بعرض حضرت خلد مکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد •

ذکر سوانح سال بیست و ششم از جلوس عالمگیر

بادشاه مطابق هزار و نود و سه هجری

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعه سالیمر مامور گردیده بود اگرچه قلعه هالیرنه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غارهای عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها هوار در اطراف آن کوه سر بفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه دار ملهیر و فوجدار سرکار بگلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعه ملهیر و سالیمر زیاده از شش کوه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعیین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه دار غنیم را که در هالیر بود بنامه و پیغامهایی التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و محتمال ساخته مبلغ کلی از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطای منصب چهار هزاره برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار بمحاصره محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و هتان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهی درآمد - اگرچه این معنی خلاف مرضی پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوه زیاد نیکنام خان باتواع تمهید بحضور نوشت اما ازانکه تردد و معنی نیکنام خان موافق مرضی حضرت خلد مکان بود و کار بجنگ و آدم کشی منجر نگردیده شکوه بحفاظت منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه دفعه ثانی بدکن رسیده برای تسخیر قلعات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکی افواج تعیین نموده بودند اول بار قلعه رام سیج

که نصبت بقلعه‌های سر بفلک کشیدند دیگر کوهی ست مختصر
 قلب که اعلای توپ نداشت باز تک ترده بتسخیر و تصرف بندهای
 پادشاهی درآمده بود و از شگون زرد بتسخیر درآمدن قلعه‌های
 نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این
 دفعه نیز حضرت خلد مکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج
 بسرداری شهاب الدین خان برای تسخیر قلعه رام‌سیج تعیین فرمودند
 و از شهاب‌الدین خان آنچه شرط سعی در محاصره نمودن و کندن
 نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد
 اما چون قلعه‌دار رام‌سیج از جمله مرهت‌های آزموده کار و تجربه دیدند
 دروگر بود در مقابل خبرداری و تلاش او تردد افواج پادشاهی بجائی
 نرسیده - محصور سوانح از جمله متعینند آن فوج بود چون دران قلعه توپ
 آهنی نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم
 گرفته بر وقت قابو آتش میداد که کار ده توپ ازان بظهور می آمد بعده
 پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب‌الدین خان را بحضور طلبیده
 خان جهان بهادر کولکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعیین فرمودند
 از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداری و تردد در ایام محاصره
 بفعل آمده اگر بشرح و بسط بر نگارد باغراق منجر می گردد اما
 کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کولکلتاش وقت شب
 فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح
 آتش بار و جمعی از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و فعله بازار
 باغلوی عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آورده
 همان طرف شرط قلعه‌داری و احتیاطی که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراغ بسته صد دو نفر از جوانان سرباز و تهمندان
 فلک‌تاز که در فن قلعه گیری خشت بر مناره می بستند و در قلعه
 کشتایی بدیدضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و
 روشنائی اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر
 بالا برآیند و قلعه دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر
 نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم
 بازاری قلعه باجمعی از تهور پیشگان با نفیری و نقاره و فریاد و غوغا
 در دفعیه می کوشیدند و در انداختن سنگهای کلان و چپر های
 آتش زده و لحافهای کهنه چرب نموده نیم سوخته تقصیر نمی
 نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده
 بود قلعه دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهنی بی هنگامه
 شور و شر که صدا و ندای آدم بر نمی خاست نشانده انتظار
 مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا
 برآمده سر از ان مکان برآوردند جوانان قلعه از ان چنگهای آدم ربا چنان
 بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سر را مع چشمها از کاسه سر
 آنها برآوردند بصدقه پیایی از راهی که بدشواری تمام باختیار خود آمده
 بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب
 می آمدند پیابین رسیدند - بعده روزی یکی از سائس طوبله
 خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست
 تمام دارم یک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا
 پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جتیان تا
 دروازه قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفته او بعمل

آورده یورش نمودند نصف راه طی ننموده بودند که گوله از ریسمان سن چنان بر سینه او رسید که مارتلا از دست او پرید و خود او غلطک زنان تاپایین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری نتوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم از آنجا برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بستن بخرچ مبلغ کلی در زمین سنگ لاج فرو برده بودند آتش زنند مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگره های اطراف جمع آمده به طبل و نقره حرفهای ناگفتنی بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرمانی که در سیه سالاری و کار طلبی شهرت تمام داشت بدین خدمت مامور گردید از ولایت تردد نمایان بظهور آمده اما کاری ساخته نشد آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعه دار رام سیج را بفرستادن خلعت و کزک مرصع و مبلغ نقد بر قلعه داران دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعه های نامی دیگر مقرر فرمود نیک نام خان قلعه دار ملهیر معروف عبدالکریم نام که یکی از زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه دار جدید آن قلعه را بتصرف و تسخیر پادشاهی در آورد *

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که محمد اکبر براهیری رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید اولاً ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور نمی آمد و برای مردمی که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم برفاه نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضی آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقوفی و خوش آمد بیجا بسننها میگفت که دشمنان
 مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضی را بحماقت
 مخاطب ساخت و بسننها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات
 لغو گفتن و شنیدن از شما بدنما است و دیگر خبر تعین فوج بسرداری
 اعتقاد خان خلف الصدق جمده المک اسدخان برای تسخیر قلعه
 راهبری نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست
 که خود را بهر وجه بایران برساند و دو چهار خرد ترتیب داده
 ذخیره چهل روزه در جهاز موجود کرده خواست روانه شود ابتداء سیدی
 یاقوت خان حبشی که دران اطراف دریا کوس اناالملکی میزد
 بملاحظه توهم پادشاه خواست چند جهاز جنگی برای گرفتن همراه
 پادشاهزاده مهیا سازد و آخر انعام نمود و محمد اکبر با زاد و راحله
 توکل همراه ضیاءالدیر، محمد شجاعی و چهل و پنجاه نفر معتمد
 دیگر جهاز را سفری نمود و در راه بر جهاز محمد اکبر تفرقه و حادثات
 عظیم روداد که بشرح و تفصیل آن نمی پردازد - آخر جهاز از ناموافقت
 ایام بجزیره توابع امام مسقط افتاد و مسقطیان پادشاهزاده را گرفتار کرده
 نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم
 مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداری با
 پادشاهزاده با دار و مدار پیدش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدی
 تمام بخدمت حضرت خلد مکان عرضه داشت نمود دران درج کرد
 که اگر در لک روپیه نقد و سند معافی عشور آنچه جنس مسقط
 بندر رسوت بالای جهازات میبرد همراه یکی از بندهای پادشاهی
 بفرستند محمد اکبر را حواله او نموده روانه حضور نمائیم بعده که بعرض

خلك مكان رسيد حكم بنام متصدیان بندر سورت صادر گردید که موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدی سورت حاجي فاضل نام را که از سلسله ناخدایان جهازات پادشاهی و خانه زادان موروثی پادشاهی باهمه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن محمد اکبر در مسقط و اراده ناصواب امام آنجا بفرمان روای ایران رسید پدایی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر بامام مسقط باین مضمون رسید که مهمان مارا باهتمام تمام زود روانه نماید و الا فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده داند و حکم پیشخانه بیرون زدن و تعیین فوج نمودن بر امام مسقط فرمود و امام مسقط ناچار پادشاه زاده محمد اکبر را حواله مردم شاه سلیمان باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زبانی محمد هاشم تبریزی که بخشی واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزاده محمد ابراهیم مستونی الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود گفته می شد محرر مواضع شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقه ایران بشاه سلیمان رسید محمد ابراهیم را باسرانجام مهمانداری تعیین فرمود و مصور چاپک دست مالی نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا شهرت چنان بر صفحه مرتع نگاشته روانه اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و سرانجام مایحتاج ضروری و آنچه مرغوب طبع پادشاه زاده و همراهان

او باشد خصوص برای بهمرماندن و مهیا ساختن آنچه پادشاهزاده در هندوستان بدان نحو پذیر بود مثل پان و انبه و انناس و دیگر ماکولات و ملبومات و خوشبویی که در هندوستان بهم میرسد تا کید زیاده فرمود بعد از آن که محمد اکبر سه گروهی اصفهان رسید در باغ پادشاهی فرود آوردند و شاه سلیمان خود تا باغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازه باغ رفته با پنجم قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده گفت که اگرچه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در دست گرفته با بزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما در هندوستان دست خالی بخد مت مربی آمدن ترک ادب مت شاه باظهار شفقت تمام خیر مقدم گوین شعری از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده دانهای جواهر را از روی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار خود گذاشت و محمد اکبر هم شعری از شعرهای حافظ در جواب شاه خواند و بعد از خوراندن حاضری هر دو بر اسب سوار شده بالای پایندازی که از زریفت و مخمل کار کاشان و چهرینت بندری تا مکان فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند - نقل می نمود که چون شاه برامپی که سوار بود بسیار هموار راه میرفت و اسب پادشاهزاده شوخی و جلدی می نمود و چابک سوار محمد اکبر چنان اسب دیگر بجلدی رساند و محمد اکبر هم بجابکی تمام چنین خود را بر پشت آن اسب رسانده تبدیل سواری نمود که ناظران در تعجب مانده آنرا گفتند - بعده که بشهر رسیدند شاه از مکانی که راه مهمان خانه محمد اکبر جدا می شد جلوی اسب کشیده با احترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن

او مقرر ساخته بود مرخص نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه بدیدن پادشاهزاده رفته لمحه نشسته کلمات دلبری و دلداري بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانه خود آورد و هر روز ضیافتهای رنگین و مجلسهای نوآئین می نمود چون فصل و ایام خزان بود که در ایران چهل روز در ماه اشجار صحرای و باغات برای تبدیل لباس همه برونه از برگ می شوند محمد اکبر را بداغ خود برده ضیافت نموده فرمود که بجای شکوفه و میوه از مروارید ریزه و کلان آبدار همه درختان ثمردار را آئین بزمی نمایند بعد که پادشاهزاده محمد اکبر بداغ تشریف برده آن وفور مروارید را تماشا و ملاحظه کرد و پادشاه نموده گفت چون دریاها می مروارید خیز بتصرف ملازمان شماست تمام اشجار باغ از مروارید آبدار شکوفه کرده و ثمر بار آورده اما در جواهر خانه هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند از الوان جواهر آئین بزمی باغ می توانند نمود - روزی از بنادر تعلقه شاه خبر آوردند که فرخنده اختر نام پسر از هندوستان رسیده و شاه از شنیدن آن پادشاهزاده پیغام فرستاد که آمدن پسر شما مبارکباد میخواهم مهمانداری برای آوردن او تعیین نمایم شما هم خط به پسر خود بنویسید پادشاهزاده محمد اکبر جواب داد که پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جد آنها نزد خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هر چند در فرستادن مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمد اکبر در منع آن سماجت و افکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من چه

داري بنويس او در جواب گفت بعده که رو برر شوم نشان پيمري و پدري را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او مبالغه از حد گذرا ند تا آنکه آن جوان از غصه عدم قبول محمد اکبر ريسمان را بحلق خود کشيد منصوبان شاه خبر يافته ريسمان از حلق او برآوردند و شاه روز مره برای او مقرر کرد اما محمد اکبر بقبول پيمري او تن نداد - بعده که تکليف امداد برای آمدن هندوستان بميدان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزيز مائيد بعده که شمارا کار به برادران افتد هرچه توانيم در امداد خواهم کوشيد بعد چند گاه که سليمان شاه وديعت حیات نمود و سلطان حسين قائم مقام او گرديد در تيمار داري و مهمان نوازي پادشاهزاده نسبت بسابق زياده کوشيد - روزي پادشاهزاده بدستاورز نوشته جمده الملک اسد خان شهرت واقع حضرت خلد مکاني داده تکليف امداد فوج و خرچ بميدان آورد شاه حسين در جواب گفت که واقعه نگاران خفيه ما در تهته و بنادر هندوستان هستند که اخبار ضروري را می نويسند بعد رسيدن خبر واقعي آنچه از ما خدمت بياید خود را معاف نخواهم داشت بعده که خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت زياده کشيد و در عزت و آبروي او تفاوت بسيار راه يافت آخر تکليف اين معني بميان آورد که هوای سرزمين عراق بمزاج من نميسازد مرا مرخص سازند که در توابع گرم سير سرحد خراسان که نزديک سرزمين هندوستان است رفته بنشينم و بحکام آنجا بنويسند که بروقت مدد فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمايند بعده وجه خرچ در ماهه برای پادشاه زاده مقرر کرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمد اکبر را با برادران سرورکار
پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددکار مقرری
و عیثی همراه نمایند - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خراسان رفته
بخوشي و ناخوشي اوقات بهر می برد تا آنکه در آروزی سلطنت
هندوستان در اواخر عهد حضرت خلد مکن ازین تنگنا مرای فانی
بروضه جاودانی شدافت *

نزع برسر دنیای دون مکن درویش * نه عمر خضر بهازدونه ملک اسکندر

ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سده هزار و نود و چهار هجری *

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دوسه سال کما هو اطلاق حاصل
فشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسوده تسطیر احوال
این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن قلمبند توان نمود اما آنچه
از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعیذات بودن برادری
غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهای حضور بود
و بر اقوال او اعتماد کلی داشت و خود در سفر رام دره و حجابات
حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از بیش و کم
بزیان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد
بگوش مطالعه کنندگان دقیقه منج درآید معاف فرمایند *

بعده که در اوائل سده بیست و هفت از احمد نگر پادشاهزاده
محمد معظم را برای تسخیر قلعبجات طرف رام دره که در تصرف
منصوبان سنبهای جهنمی نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج
پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغه توپخانه را با لطیف شاه دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان برادر بهلول خان و ناکونام که از مرهتہای نام آور و واقف کار آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پدش آورد های پادشاهزاده معظم بود و در همان ایام اورا بمنصب نهدی سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم منصب بود اما در منصوبه بازی و رای سلیم و شجاعت منظور نظر بادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بیست هزار سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدمت واقعه نگاری کل دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده را نیز ضمیده آن ساخته همه را از عطای انعام اسب و فیل و خلعت و اضافه سرفرازی بخشیدند - مابین راه از پدش آمدن فوجهای مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده رودان بعده که جمعی از مردم پادشاهدهی بکار آمدند مقهوران به تنبیه رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعه قلب آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و دو سه امیر نامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح گردید - بعده که داخل ملک رامدره گردیدند چون دره بسیار قلب بود و هوای آنجا بلشکر موافقت ننمود و کافران از هرطرف هجوم نموده شورش کرده راه رسد غله از هرطرف مسدود ساختند و از آنکه یلک طرف دریای شرر و دو طرف کوههای پر از اشجار زهردار و

سارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیمت کهی میزد و چارپا و آدم کمتر بلا آفت از کهی بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید سوای نارجیل و غله کودون که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد جنس غله دیگر نبود و اسب و آدم بیشمار ضائع و تلف میشدند و گرانی و کم یابی غله بمرتبّه رسید که چندگاه آرد گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم نمیرسید و از جمله مردم لشکر که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار نزار گشته هر نفسی که میزدند از باقی عمر غنیمت می شمردند اسب در طول غله هیچ امیر نماند که بکار سواری آید تا بهپای نامراد چه رسد بعده که خبر این معویت لشکر بعرض رسید برای متصدی بندر سورت حکم صادر شد که هرچه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر پادشاه زاده برآه دریا برساند از جمله جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنیمت خبر یافته مابین راه که همه جاد دریا قلعبجات احداث کرده آنهاست سر راه کشتیهایی ذخیره گرفته تاخت آوردند چند کشتی که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید ب بازار هر امیری که در لشکر بود زیاده از می چهل پله غله فرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاه زاده رسید همه جا جنگ کنان خود را تا احمد نگر بخدمت حضرت خلد مکان رساندند *

همینکه بحضور رسیدند از آنکه ابو الحسن قطب الملک فرمان روی حیدر آبان بانعال قبیح از هپردن ملک بهادنا و آکنا که هر دو کافر شدید العداوت بودند و سختی و ظلم زیاده بر مسلمانان میگذاشت و فسق و فجور علانیه از رواج مسکرات و اهور و لعب

زیاد بعرض رمید و علاوه آن در امداد سندیهای جهنمی دارالحربی در تاخت ملک و تسخیر قلعبات و رساندن لک هون نقد خود را بدنام و زبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میر هاشم نام پسر مید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن باعانت او کامیاب سلطنت گشته او را بپای وزارت رسانده باز بسبب عدم موافقت برهنمائی مادنا و آکذا چنانچه در ذکر سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده او را از وزارت معزول ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو کافر داده بود بحضور رسیده بوسیله مقربان بارگاه بانواع نالاش ترغیب و رهنمائی مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصی و طلب مید مظفر پدر خود که بطریق نظر بند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رمید که چند برگشته میر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقه صوبه ظفر نگر بدعوی آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلتاش را با پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازبکه بهادران کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای تاجیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات از تصرف آنها تعیین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمده الملک و ملتفت خان و مید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و در سه راجه نامدار و دیگر جمعی از امرای رزم دیده را بر عایت

عطای اضافہ و امپ و فیل و جواہر و نقارہ سرانفراری بخشیدہ
برای تسخیر ملک تلنگانہ مرخص فرمودند •

و در همان ایام میرزا محمد مشرف غسلخانه را کہ از تربیت
یافتهای حضور و مرد زبان آورد مزاج دان حضرت خلد مکن
بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرمودہ پیام نمودند
کہ بعرض ما رسیدہ کہ نزد تودر الماس مربع خوش قطع شفاف
بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر کہ داشتہ
باشد بقیمت در آورده منجملہ باقی پیشکش ارصال دارد
و در خلوت ارشاد فرمودند کہ ما ترا برای آن پارچہ سنگهای
ناکارہ کہ اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستیم بلکہ بدین شهرت
برای دریافت و تحقیقات بعضی افعال قبیلہ کہ از طرف او
بعرض ما رسیدہ می فرستیم و کلیہ غرض ما این ست کہ چون
ترا از خانہ زادان جان نثار و مزاج یافتهای خود میدانیم
میخواهیم کہ مثل دیگران بطمع رعایت مال فریفتہ او نشوی
و موافق مرضی او بخوش آمد او نپردازی بلکہ در کلمہ و کلام چندان
بی محابا و درشت پیش آئی کہ او ہم باتو درشتی نماید و
برای ما حجتی و دست آویزی بجهت تنبیدہ و استیصال او باشد
و تامقدور با او برہم زنی و اصلا رعایت ادب او در ہم کلامی خلا
و ملا منظور نداری - بعدہ کہ میرزا محمد رفتہ ابلاغ حکم نمودہ
المامہا کہ بدان وزن و صفت کہ فرمودہ بودند طلب نمود
ابو الحسن باظہار قسمہای شدید جواب داد کہ ندارم اگر میداشتم
سعادت خود دانستہ بدون مدور حکم بحضور ارصال میدنمودم - چنانچہ

سابق در عهد اعلیٰ حضرت آنچه الماس لائق ارسال بارگاه جهان مطاع از کان برآمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود - و چند پارچه الماس تراشیده و نا تراشیده پیش بها مع یاقوتهای رمانی که قابل ارسال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفته بی محابا در سوال و جواب پیش می آمد و قائل می ساخت اما روزی بتقریب بعضی مذکورات از زبان ابو الحسن برآمد که ماهم پادشاه این الکه محقر گفته می شویم میرزا محمد از راه تشنیع و توبیخ بر آشفته گفت که شمارا نمی رسد که لفظ پادشاه برخود اطلاق نمایید از استماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیاده مادی گرانی خاطر مبارک پادشاه می گردد - ابو الحسن در جواب گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تا که ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیر پادشاه پادشاهان نخواهند گفت *

مکرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد خود محمد مراد خان نقل می نمود شنید میگفت که در هیچ کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت - القصه بعده که میرزا محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعیین افواج قاهره بسرداری پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کوکلتاس بابو الحسن رحید ابراهیم خان عرف حسینی بیگ را که از امرانی عمده و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شیخ منہاج و رستم راو کہ از زنارداران صاحب
 السیف و القلم و مشہر ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر
 بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیدہ با سی چہل ہزار سوار
 در مقابل فوج پادشاہی مرخص فرمود - بعدہ کہ فوج مابین
 سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیک ہم رسیدند از آنکہ پادشاہ زادہ
 محمد معظم نمی خواست کہ تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل اللہ
 خان پیغام نمود کہ اگر ابو الحسن باظہار ندامت و التماس عفو تہ صیر
 پیش آمدہ دست اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکی کوتاہ نمودہ
 مقید سازد و دیرم آنکہ برگذات ہیرم و رامگیر وغیرہ کہ بغصب از تصرف
 بندہای پادشاہی بدعوی بیجا بر آوردہ دست ازان برداشتہ باز
 حوالہ منصوبان پادشاہی نماید دیگر آنکہ باقی پیشکش سابق و
 لاحق بلا توقف و اہمال روانہ بارگاہ آسمان جاہ سازد برای عفو
 تہ صیرات او بحضور معروض داشتہ آید - امرای ناقص عقل دکن از
 راہ غرور بجوابہای مہمل پیش آمدہ در دفعہ غضب پادشاہی
 نتوانستند پرداخت تا آنکہ کار بجنگ و صف کشی طرفین منجر
 گردید و از ہر طرف فوجہا بجنبش در آمد - از جملہ محاربات کہ
 با خان جہان بہادر کوکلتاس روی دادہ اگرچہ ہمہ را درین انتخاب
 کلام بزبان خامہ نمی توان داد اما مجملی از ذکر یک جنگ باحاطہ
 بیان می آورد - روزی محاربتہ کہ با خلیل اللہ خان روداد ہمراہ
 خان جہان بہادر زیادہ از دہ یازدہ ہزار سوار نبود و با امرای ابو الحسن
 زیادہ از سی ہزار سوار جرار بود و ہر اولی بہمت خان بہادر
 مقرر نمودہ بودند - از صبح کوس و کرفای رزم بلند آوازہ گردید

و مدای توپ و غرش بان میان زمین و آسمان پیچید و چنان محاربه عظیم روداد که تا سه پهر روز از هر طرف پشته های کشته پدید آمد و از جوی خون سطح زمین گلزار گردید و اکثر سردار های طرفین زخمی گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگین و ار بمیان گرفتند *

سپه از دورو تیغ برهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد و بر همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصه تیر و تنگ گردید که هر بار برای طلب کوسک و باظهار نااش غلبه غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبه مغلوب افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصی خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که ملقب همت بهده که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد و سنگ دست او از دور کار گویا بندوق می نمود اسپ تازان بهاله در دست خود را مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواری خاصه سردار کدام امت و خواست که نيزه طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضه کمان تیر درآورده تا بذاگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهی عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هراول و چنداول پیغام غلبه غنیم میرسید و هیچ نمانده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل مسمت راجه رام سنگه که در فیلخانه او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمینی در دهن او داده اورا واکرده میدان فوج همت خان بهادر
 هراول رساند و رادتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن
 مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل
 هرکدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمه خرطوم فیل
 تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان دوسه سردار نامی
 برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زمین
 بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان
 بهادر حکم شادیانگه فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدن فرمود
 و غنیمت بهیاری و اسب و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم
 پادشاهی افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج
 پادشاه زاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار
 خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گذهی سیرم که در تصرف
 منصوبان ابوالحسن رفته بود تعیین نمودند و جان نثار خان بعد
 تردد نمایان گذهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهبانه قائم نموده
 و فوج دکن اطراف گذهی یورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار
 خان مکرر از گذهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران
 ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گذهی استقامت ورزید
 تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصه مادننا و رستم راو که در
 اطراف پیرگنات بودند و نونگاهداشت بمدد خلیل الله خان رسید و
 فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز
 گذرانیدند آخر کار مقابله صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم
 روداد و در هر جنگ جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی

شدند تا روز چهارم چنان محاربه جهان آشوب اتفاق افتاد که
 همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و سعادت خان
 دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف
 ربای سرداران فوج بادشاهی لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام
 سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند
 پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته
 فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح
 بحضور روانه ساختند و از نوشته اخبار نویسان نیز سبب تعاقب
 نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید از آنکه پادشاه مدتی بود
 که از پادشاه زاده پاره کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر
 بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود
 و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر
 نمیگردید و در تعاقب پادشاه زاده محمد اکبر هم با وجود نزدیک رسیدن
 در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر در دستگیر نمودن
 پادشاه زاده بهایو تهی نموده بود و از نوشته میر نورالله پسر میر میران
 فوجدار پرگنه تهاپور بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در
 بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلد مکان میر رسید
 و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی
 عرضداشت می نمود و سردیوان نشسته بدعوی نسبت برادر رضاعی
 کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضی پادشاه
 بظهور می آمد لهذا ذخیره ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر
 داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگران نیز بر غبار مزاج می افروند *

ذکر جوانی سال بیست و هشتم از جاووس عالمگیر

بادشاه مطابق یک هزار و نود و پنج هجری

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید
خلاف مرضی خلد مکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه
آنها تعاقب نه نمودند و مجرای حسن تردد باعتراض مبدل گردید
و درین باب فرمان از روی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم
و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معنی باعث ملال خاطر
پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابو الحسن بقصد
مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه
گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سیاهی نموده
بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار
گشته بدستور طلایه گشت نموده خود را به بنگاه خویش میرساندند
اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها
نمی گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه در آنجا
نشسته گذرانندند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و
اعتراض پادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال
اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند •

* مصرع *

ای باد صبا این همه آزرده تست

شاه عالم بعد مطالعة فرمان با دیده گریان و دل پراز شعله
آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع
دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تغذیه غنیم کنایش

بمیان آورد از آنکه سرداران حیدرآباد مرضی شاه عالم بر صلح و دفع
 مایه فساد مائل دانسته پیغامهای دلغریب و رسل و رسائل در میان
 داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بر افسردگی خاطر از طرف
 پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیداد و بعضی امرا
 با او درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب
 بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز
 بذای مصلحت نا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان باره در
 خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنه
 کار آزموده روزگار و هوا خواه جهان پناه است اما صلاح دولت
 دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیاید و بقصد
 گوشمال ابن طائفه محیل که بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند
 سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را
 چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانفشانی بتقدیم
 خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادهها که سرداری هراولی بنام
 او قرار دهند جوهر تردد و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم
 بمحمد ابراهیم مرلشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب
 انغماض و رعایتی که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب بادشاه
 گشته ام باز نظر بر صلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی
 شما و ابوالحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدهی
 سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهی
 درآمده بود دست برداشته برگشته بروید این معنی را در میل دست
 آویز و التماس عفو تفصیلات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معروف دارد بعد از آنکه ابن پیغام مصحوب زمرود نام ناظر محل
 شاه بمحمد ابراهیم سر فوج رسید و محمد ابراهیم که ابن پیغام
 موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان
 آورد شیخ منہاج و رستم راوزار دار و دیگر جہالت کیشان متفق
 اللفظ گشته بزبان دکنی ترجمہ این مضمون در جواب گفتند کہ
 قلعة سرحد سیرم بر سر فوک شمشیر و سنان نیزہای ما را بسته است
 و بجنگ آمادہ ایم چنانچہ دران روز مرہتہ در انداختن و زدن بان
 شوخی نمودند کہ یک بان وقت آوردن خوان خاصہ اندرون سراچہ
 محل رسید و از صدمہ آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز
 توپخانہ زیادہ با فوج تازہ از نزد ابوالحسن رسیدہ بود توپ خالی
 بسیار آتش دادہ صدای شلک پی در پی سامع افروز پادشاہ زادہ
 و مردم لشکر ساختند و دست اندازی برکھی فوج پادشاہی نمودند
 ازین شوخی دکنیہای پی ادب رگ غیرت پادشاہ زادہ بحرکت آمد
 شاہ زادہ معزالدین را با خان جہان بہادر بدستور سابق ہراول نمودند
 و صفدر خان و ہمت خان و دیگر دلوران رزم جو برفاقت راجہای
 جلالت پدشہ طرف بر نغار و جرنغار و یلمتمش مقرر کردہ سید عبداللہ
 خان را با چند تنی از بہادران شعلہ خو چند اول ساختہ ملتفت خان
 خوایی و راجہ مان سنگہ و سمندر بیگ و خواجہ ابوالمکارم را در قول
 با خود گرفتہ بقصد مقابلہ و مقاتلہ با بمعرکہ کارزار گذاشتند
 از انطرف سرداران ابوالحسن باہم مصلحت نمودہ علاج کار دران
 دانستند کہ بہر را از مکانی کہ بود سہ چہار کردہ جانب دست
 راست روانہ ساختہ صرفہ در جنگ توپخانہ دانستہ توپہای کلان را

در مغاک انداخته چند توپ را زیر خاک نموده در سه فوج ساخته
یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دویم یلتمش قرار دادند
و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور
دکن که اکثر غلوه بر چنداول می آرند برای مقابلت سید عبدالله
خان مقرر کردند و یکبارگی جوشان و خروشان جلو ریز مانند سیلاب بلا
بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و
دلوران تیز چنگال بمقابلت پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی
کار آوردند و از هر طرف کوشش و کشش بهادرانه بعرض کارزار آمد
و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصه کارزار از
خون دلوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید * رباعی *

زهر سو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پای پی ز تنها روان
سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پدش گذاشته داد تهوری
داده پرگار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده
معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر
جمده الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد
تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار
پرداخت تا در بهر روز معرکه کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها
رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کزان سرداران ابوالحسن
را تا بنگاه خصم رساند غافل و عظیم در لشکر دکن روداد شیع منهای
دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هراول فوج پادشاهی فرستاده
پیغام نمود که محاربه و دعوی قتال و جدال میان ما و شما است

میدان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و تاراج محفوظ بوده اند اگر ما را سه چهار گهري فرصت دهند که از طرف قبائل پاره خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریقۀ صورت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدين درین ماده مرضي پدر حاصل نموده عذر کشیده سزاولان برای منع دست اندازی مال و عیال تعیین فرمودند دکنیها قبائل را بر اچیان و فیلان سوار نموده طرف گدھی که نزدیک بود روانه ساختند و سه بهر باز از هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه بار دیگر بشکوه تمام جلو ریز مقابل فوج ظفر موج جلو گر گشتند و معرکه کارزار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهی از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منہاج و رستم راو زخم برداشتند و بندر این دیوان شاه را دکنیان زخمی ساخت فیل سواری او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله خان باوجود که در همان حالت صدمه چوب چهری بان بدهن او رسیده بود باتفاق یکی از راجها خود را رسانده بندر این را خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشی شاه از ضرب بان در حوضۀ فیل بایک سهیلی کشته گردید و چهار پنجم سردار دیگر فوج طرفین زخم کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبه صف جمعی از مسلمانان طرفین کشته میگردند بهتر آنست که

یک دوسردار ما و سه چهار سر فوج شما بی آنکه پای فوج در میان باشد بمیدان آمده با هم قتال نمائیم و بقتل و تروند سپاه گری امتحان زور بازوی خود بروی کار آوریم و به بیدیم که خدا کرا یاری میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید در جواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شمایان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش می نمایید اما ما را ملاحظه آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرصه کارزار تنگ می گردد ننگ فرار بر خود هموار مینمایند بلکه از جمله هنر سپاه گری میدانند و نزد مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبداللہ خان و یک دوسردار دیگر لشکر ما بر پای فیل سواری خود زنجیر انداخته بمقابلہ شما مبادرت نمایند و شمایان نیز بر پای فیل سواری خود زنجیر اندازید و در معرکه کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهوری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواره پابزنجیر جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمی توانیم نمود - روز دیگر آن همدیگره خاور عالمگیر جهان افروز سراز در سچه مشرق بر آورد هر کارها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شادیانہ فتح بلند آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند از آنکه مادنا و بعضی همدان او خلیل اللہ خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم برجوع آوردن طرف پادشاه زانہ ساخته بدین مرتبه در بار او بد ظن نموده بودند که در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق شدن محمد ابراهیم سر نوج پشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت ابو الحسن حوصله باخته خون را بی آنکه بازکن دولت مصلحت نماید یا در فکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر پردازد یکبارگی وقت اول پاش شب با جمعی از خدمه محل و صندوقهای جواهر و هون هرچه تواست باخود گرفته رو بقلعه گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و رعایا که در شهر مانده بودند بحادثه تاراج در آمد و عجب هنگامه قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت سواری و برداشتن مال نداشتند سراسیمه وار دست زن و فرزندان خود گرفته که بسیاری را محال بر قعه و چادر پوشاندن نماند رو بقلعه آوردند و قبل از آنکه خبر بشکر پادشاه زاده رسد اوباشان و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند و امرا و تجار و غریبا برهم دیگر بدقت ورزیده هر که بزور بازو و مدد تردد و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت آوردند چون از هر محله و رسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال واقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالینهای فراش خانه ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسب و فیل که موجود بود وقت غارت عجب هول قیامت و نمونه حشر و نشر آشکار گردید *

چو سلطان خاور برافراخت سر • بدامان گردون برافراشت زر
 بسی درج و صندوق با قفل زر • پر از لعل و یاقوت و درو گهر
 ز پوشیدنی و ز گستردنی • زهر چیز کان بود آردنی
 ز دیبا و زر بفت و خنز و حریر • ز دیوار و یاقوت و • شک و عبیر
 بسی زیور از گوه—ر آبدار • بسی خاتم و یاره و گوشوار
 که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هندو
 با همیری در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا
 رفت که زبان خامه از احاطه بیان آن قاصر است و قالینهای گران بها
 که از سنگینی برداشتن آن متعذر بود بخنجرو شمشیر بریده
 پارچه پارچه نموده از دست همدیگر می ربودند هرچند که شاه عالم
 سزاولان تعیین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال
 لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهی چهار صد و پانصد
 سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط مال بقية التاراج کار خانجات
 ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاد های ابو الحسن بهزاران عجز
 و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و فاکرده نزد پادشاه زاده
 آوردند و شاه عالم عجاله سزاولان شدید برای زجر و منع تاراجیان و تنبیه
 جمعی که آتش میزدند تعیین نمود پارچه شعله و تنه فرو نشست
 اما تاراجیان ممنوع واقعی نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام
 التجای ابو الحسن بقبول هر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت
 پادشاه زاده را بر حال آن برگشته بخت و سکنه آنجا که فی الحقیقت
 از مغضوبان درگاه الهی گردیده بودند رحم آمد و التماس او
 بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لک

ز پدیه سوای وجه مقرری هرسال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و آذناکه هر دو برادر مایه فساد خرابی سکنه حیدر آباد بودند و دست برداشتن از گدھی سیرم و پرگنه کپیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی در آمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هر دو کافر صاحب مدار تامل داشت از آنکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب اختیار محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدر آباد و لشکر کشی و مسلمان کشی از نحوست هر دو برادر دجال سیرت بدسرشت است تنگ آمده بودند سروما و جانی صاحب که در محل تسلط تمام داشتند و حریمهای صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان بدانجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشاره قتل هر دو بد کردار جفا کار نمودند در حالتی که هر دو اجل رسیده از در بار بخانههای خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان خانه او را قتل کرد و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال زفاردار بسیار آن روز بید فغا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده مصحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند •

کلمه چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هر دو برادر در وزارت که درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتدکار خواهد در آمد و خالی از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جمله دوسه دختر که خدا باو داده بود یکی را بسید احمد نام که از عادات و فضایی موروثی عرب بود منسوب ساخته بیایه امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکی بدو رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میدان هردو سید رشک و حسد همچشمی که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل سرسبد ابلیس پر تلبدیس است بمیان آمد روزی قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان میر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند و استاد زاده مانند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیله درهم اندازان تمام پیشه که به تیشه سخن چینی مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاری غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میدان هردو سید نشو و نما می پذیرفت و هر روز بر ماده فساد می افزود تا آنکه جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز هنگام عیش و نشاط رونق افزای درو بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادی ادای خارج دیگر بمیان هردو همچشم بعرضه ظهور آمد و کار بجائی کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یاد نموده بقطب شاه پیغام نمود که

اگر شما دختر بسید سلطان میدهد مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام
برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هر چند که مردم
عمده فهمانده باصلاح کار کوشیدند فائده نه بخشید و سروما که
مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون میر احمد
گشتند و گفت و گوی نزع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه
را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود
ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و
محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابوالحسن
نام را که از طرف سلسله مادری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده
داشت و از شروع ایام شبلی در صحبت فقرای خراباتی رضع بسر
می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و
همدمان قطب شاه گشته چندان از طوق دلبها انداده بود که عبدالله
شاه اصلا ستوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس
درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته
می شد بنا کامی میگذرانید از آنکه مردود خالق منظور نظر خالق
می باشد در همان مجلس شادی که ساعت عقد مقرر گشته بود
او را جسته آورده بحمام در ستاده مخلع ساخته شهره مروارید گران بها
بر سر او بسته بر اسپ عراقی با ساز مرصع الماس سوار نموده با
سرانجامی که برای سید سلطان موجود و میدها بود بمجلس
دارالامارت بدبده و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر
حواله او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتزاج دادن
مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیده پر نم دست

حسرت و اندوس بر همزنان بمایوسی تمام هر خود گرفته از شهر
برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ابام رحلت
عبدلله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که در باره
آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید از آنکه میر احمد
از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسله حلیفه
سلطان از سلاطین زادهای مازندران و امرای عمده و صاحب فوج
حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محمداور سلوک نمی نمود
و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمی دانست و بعضی
خدمه محل نیز ازو نفرت بهم رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که
با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعه عبدالله
قطب شاه در تعیین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی
کشید که بیرون میر احمد با سپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون
زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهذه در
دست گرفته با کفیزان حبشی و ترکی آماده فساد و فتنه گشت
از هر گوشه و کنار نائز قتل و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت
سید مظفر و موسی خان محل دار و سعی و تردد مادنا و آکنا که هر دو
برادر نوکر و ییشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را
رفیق ابوالحسن ساختند و میر احمد را مغلوب و بی اختیار و منزوی
ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر
که از ابتدا خطاب قبول نموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم
حقیقی میر احمد حسدی که در باره سید سلطان بکار برده
بود خمارنشده آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بذای درات میور احمد بظهور آمد فخل گلشن مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمه ازان می نگارد که چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیری که در اعانت جلوس سلطنت پادشاه کوشیده صاحب مدار امور ملکی گردد خلل تمام در دماغ او راه می یابد و میخواهد که در مقدمات جزئی و کلی بر آقای خود تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار میگردد و ماده فساد آماده می شود آخر کار بقصد استیصال همدیگر می کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر بر سر تکالیف شاقه نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور ملکی کوتاه سازد هر چند تدبیر و منصوبه بکار مدبر که بی آنکه هنگامه فساد و خوف ریزی برپا گردد او را از وزارت معزول نماید میسر نمی آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار خانه سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دم ساز و همراه گشته بهرور ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعت اراکان عده سید مظفر را باستمال امید و انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته باخود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پرو بال گردانیدند، قلمدان وزارت ازو گشیده گرفتند و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تعلقه سابق او بآکنا برادر او مقرر نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک حرامی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رسید *

از دور نیفتد قدح تلخ سکادات

زهری که چشیدن نتوانی نچشانی

چون درین ایام برای طلب سید مظفر که بطریق محبوسان مغربی بود بموجب نالاش میر هاشم پسر او حکم بزام پادشاه زاده رسید پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را برای آوردن او تعیین نمود - و نصرت خان بقصد کوهیر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن او را همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبانی گردید و تکلیف عطای منصب نمودند برعایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبه الله حاصل نمود و بقوی در لشکر و دیعت حیات نمود *

القصه چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهای حضور بود بحجابت مقرر کرده برای وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمه بزبان قلم داده اما از آنکه میان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضی اداهای خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف اصدق اسد مخان که علم شهرت و شجاعت

و جانفشانی بر افراشته در اطاعت امر پادشاه میکوشید و حضرت
 خلد مکان متوجه پیش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان
 پسر صلابت خان و خواجه ابوالمکارم و غیره دو سه خان زاد جوهر
 تهوری و کار طلبی که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها می
 کوشیدند مکرر در جواب عرضه داشت فرمان اعراض آمیز مشتمل
 بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زادانی
 که هنوز بوی شیر از دهان آنها می آید نسبت بآن پیر سال
 خورده زیاده شرط فدویت و جان فشانی بجا می آرند پرداخته
 بودند و اعتقاد خان منجمله متعین فوج شاه عالم بود و خان جهان
 بهادر بغض این معنی را در دل خود جا داده خفیه بسرداران
 سنبها که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوری و حیدر آبادی
 میکوشیدند خطی نوشت مشتمل بر اینکه بسبب عسرت و گرانی
 لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابوالمکارم و تهور خان
 و غیره را برای آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بافواج
 زیاد چنان تاخت بر سر آنها آرید که اسیر یا قتل گردند از اتفاقات
 آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که
 داروغه هرکارها نیز بود افتاد از آنکه سعادت خان را باوجو سابقه که با
 خان جهان بهادر به سبب رفاقت راقعه نگاری کل دکن بود طرف
 حق نمک پادشاه و خاطر جمده الملک زیاده منظور میداشت و
 بافشایی راز زبان آشنا نمودن مناسب نمیدانست خفیه نزد اعتقاد
 خان رفته بعد گرفتن قسم اخفای آن بر حقیقت کار اطلاع داد اعتقاد
 خان نهایت متوهم گردید و بنای مصلحت بر آن قرار یافت که در خلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر سارزد بعده که بخدمت شاه زاده ازین معنی اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست و هرگاه خان جهان بهادر درباب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید ما را قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویند که او از قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گرانی و کمیابی غله و گاه زیاده از حد روی داد میخواستند تا رسیدن جواب ثانی بمضی مطالب بقصبة کوهیر رفته انتظار حکم کشند درین ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادی که بعد از شرف نزول رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد عنایات گردیده بود مع میر عبدالکریم و چندی از بندهای نامی پادشاهی باقدری جواهر و خلعت که مصلحت برای ابوالحسن بموجب التماس شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت برای ابله فریبی و تسلی ابوالحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعی است و بادعای مدد فوج پادشاهی و تسخیر قلعه حیدر آباد آمده فوج ابوالحسن بسرداری شرزه خان و عبد الرزاق خان لاری و غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیده پادشاهی زدند از آنکه آنها غافل بودند و از طرف پادشاه کومک نرسید یک دو سوار با میر هاشم زخمی گشته دستگیر گردیدند و باقی فوج بغارت رفت و شاه عالم از کنار حیدر آباد بشهرت گرانی غله کوچ نموده بکوهیر آمده استقامت ورزیدند درین اوان قلیچ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضی مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت وصول زر پیدشکمش بانوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زاده را بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان خطور نمود که خود متوجه تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند از آنکه دران ایام خبر فساد جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالی رسیده بود بعد رسیدن خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر پادشاه زاده محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه بر سرپا لگی گذاشتن خانه جنگی و هنگامه و فساد عظیم برپا گردید و خان جهان بهادر را که برای فهماندن مردم خود رخصت فرموده بودند و چیلها برای معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمود که بازار معظم خان را غارت نمایند و این معنی نیز خلاف مرضی حضرت خلدمکان بظهور آمد و علاوه بیدماغی سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جات و مسمار ساختن گدھی سنسی (۹) احداث کرده آن کافر که به پناه آن گدھی در هر ماه چندین قافله میزد و تاراج می نمود و نواح اکبر آباد می تاخت مرخص فرمودند چون از فساد و نفاق بیجاپوری یعنی سکندر والی آنجا که وارث ملک هم نبود معینا باغیم زناقت می نمود متواتر بعرض رسید و مکرر

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید
 فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را بامرای رزم دیده
 و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور موخص فرمودند بعد رسیدن
 پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جافوج دکن بسرداري
 عبد الرؤف و شریزه خان اطراف فوج پادشاهی آوارگی داشتند
 و دران سال از رسیدن آفت برزراعت در همه بلاد گرانی رو داده
 بود و دکنیان از هرطرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند
 ساختند بمرتبه گرانی و کمیابی غله در لشکر رو داد که نانی بجانی
 بهمرسیدن متعذر گشت و هر فوجی که برای کهی میرفت سالم
 بر نمیگردید و بمرتبه غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که
 عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید
 بعده که بعرض پادشاه رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را
 با سجاد خان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دبدبه
 برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعیین فرمودند همدن که
 غازی الدین خان بهادر با رسد نوزده بیست هزار کاه نزدیک پرگنده
 ایندی تا پانزده شانزده گروهی بیجا پور رسید سرداران بیجاپور چند
 هزار سوار و پیاده برای محاصره فوج محمد اعظم شاه که در اسپان
 فوج پادشاهی از فاقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش
 نمادنه بود و بقول مشهور کار بجائی رسیده بود که جانی بیگم محل
 خاص پادشاه زاده از بالای میل بدست خود تیر میزد و در تسای
 و دلداری امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب در
 لک پیاده جنگی کرنائی مشهور باستقبال غازی الدین خان بهادر

شدافتند بعده کدوچها مقابل هم رسیدند تا نظر کار میکرد سوی برق
تیر و سن و هجوم موار و پیاده که زمین از غلوی سپاه دکن نمی
نمود بنظر نمی آمد اگرچه از وفور فوج دکن که دهم حصه
آن فوج پادشاهی نبود بمرتبه تنزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان
دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعنی غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هر دو برادر از بسیاری فوج
خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصر من الله
و فتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان
آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیلگون و دیدۀ چرخ بوقلمون
بر سطح زمین پرتو افکن است در قرنهای گردش لیل و نهار
چنین محاربه جان ستان یاد ندارد و بمرتبه صدای داروگیر جنگ
مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوی جانفشانی
نمودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف
چندان سرو تن دلازان بخاک و خون آغشته گردید که از هر طرف
رود خانه خون پیدا گشت

• بیت •

برانگیخت رزمی چو بارزده میغ • تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
آخر از چپ قلشهای پیاپی بهادران خصوص ترددی که از مجاهد خان
بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظهر آمد خط ابطال برقصه
شهرت رستم داستان کشید صف مقابل را برداشته رسد را بلا آفت
بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از محاصره
چنان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کزان غازی الدین
خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و بحضرت خلد ممکن که از روی وقائع و زبانی هر کارها بعرض رسید بعد عطای اضافی نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از تردد فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاهداشت آبروی اولاد او تا دور قیامت خدانگاه دارد *

القصه از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیج خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گفته کار طلب بود برای بعضی مقدمات امور عمده ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیدشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شایسته بامیر عید الکریم تهنیتی که مخاطب بامیر خان گردید و از مستعدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند *

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه داده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شوالپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتند و بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواک قلعه مزبور مضرب خیم سپهر احشام گردید و تنزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان باره و دیگر امرای کار طلب رزم آزمارا برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چند کلمه

غیرت افزا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هریکی برای اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته
درپیش بردن مورچال و دواندن نقب و پیرکردن خندق و یورش سعی
بلیغ می نمودند و جوهرشجاعت و تهوری بر روی کار می آوردند از آنکه
شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازه شاه پور مورچال
داشت میخواست که بسلوک و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح
گردد برای جذب قلوب امرای بیجاپور می کوشید و شاه قلی
نام ایرج خانی که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان
بی باک گفته می شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه
مشهور گردیده بود و از آن طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام الیتمام
آمیز نزد پادشاه زاده می آورد و شاه قلی غافل ازین که گفته اند *

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

خصوص که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک در میان باشد
نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر
قلعه بواسطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود او را ش
مشرّب که زبان او بند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال
شاه بهایی حصار می آمد محصوران را با آواز بلند مخاطب ساخته
میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ
و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد از طرف
قلعه بشما آمت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته
بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه
گردید و نیز خبر رساندند که روز هفدهم یورش شاه قلی اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده
 به پادشاه زانه در خلوت هم کلام می گردید بعده که زبانی روح الله خان
 کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت خان
 صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعید و جاسوسی نموده سید عالم
 را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن
 شاه قلی نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبه
 آنکه شخصی را نزد قاضی بر شاه قلی استغاثه نموده اعلام کرده
 دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا ازو
 استفسار احوال آمد و رفت و سوال و جواب قلعه نمودند او انکار بدایع
 نموده ارباشانه جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او
 فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پرده راز از روی کار بر داشته
 نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثانی و سید عبدالله خان
 باره و بنذر ابن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک
 بد نامی خود ساخت حضرت خلد مکان شاه عالم را در خلوت
 طلبیده گله و شکوه این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه عالم که
 شاه قلی نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید
 عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند - چون از سابق مانده
 کم توجیهی پادشاه نسبت بشاه عالم در مقدمه حیدر آباد بود الحال
 که ظن بیقین مبدل گردید هر چند در ظاهر مراتب و منصب
 و لوازم ولی عهدی شاه عالم کم ننمودند اما بر آثار کم توجیهی روز بروز
 می افزود - چون روح الله خان که مکرر شفیع جرائم سید عبد الله
 خان گردید بطریق نظر بند بدو حواله نمودند بعد چند روز بشفاعت

روح اللہ خان حکم خلاصی او فرمودند *

ذکر سوانح سال بیست و نہم رسی ام از جلوس مطابق
سنہ ہزار و نو و شش و ہفت ہجری * مشتمل بر تسخیر
بیجاپور و حیدر آباد

بعده کہ از سعی و تردد غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ
و دیگر بہادران با نام و ننگ عرصہ بر محصوران و سرداران بیجاپور
تنگ گردید و از نرسیدن غلہ و کمیابی کاہ اسب و آدم بیشمار
دکنیان اندرون قلعہ تلف شدند شرزہ خان و دیگر سرداران از زبان
سکندر امان خواستہ در آغاز سنہ سی جلوس کہ امر داد اوائل ذیقعد
سنہ ہزار و نو و ہفت باشد کلید قلعہ بخد مت پادشاہ کشورستان
حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شادیانہ بلند آوازہ گشت
و تاریخ تسخیر قلعہ بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیعہ
ہدایت کیش واقعہ نگار کل برای داخل نمودن واقعہ این فتح عرضی
نمود این فقرہ بدستخط خاص نوشتہ عنایت فرمودند کہ بدستیاری
فرزند ارجمند بی رید و رنگ غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ
مفتوح گردید و ہمین مضمون در فرمان امیر خان صوبہ دار کابل
نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعہ دولت آباد قلعہ دار را برای
نگہداشتن او با عزاز و احتیاطی کہ باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف
او یومیہ مقرر نمودند - و بعد عطای اضافہای نمایان بہ بندہای
حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشہرت زیارت حضرت
بندہ نواز سید محمد گیسو دراز رحمۃ اللہ علیہ اواخر محرم
الحرام از بیجاپور مت گلبرگہ کوچ فرمودند و بدام ابوالحسن و

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامبسن مشتمل بر مضامین بیم و رجایی تسلی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمه آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رایت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقید بکار برده مجرای کلی خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سزاولی و تقید زیاده بکاربرد ابوالحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد سعادت خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جمله جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سرای خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا نمود و بعد گفتگوی چند روز که خبر رسیدن پادشاه بکلمبرگه انتشار یافت و ابوالحسن مایهین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه هر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعیین قیمت بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بوان مهر موم زده قرار دادند که خوانچه‌ها را سعادت خان در خانه خود برده نگاه دارد و در دوسه روز زر فقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سر رشته دار جواهر خانه بخانه حاجب فرستاده بعد تعیین قیمت جواهر حواله او

نموده قبض الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت او مشتمل بر اظهار فرمان برداری و اطاعت ابو الحسن و التماس عفو جرائم او روانه حضور سازند - از اتفاقات روز دیگر ابو الحسن چند بهنگی میوه برای پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز کهاران دالی از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر برین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب کلکنده بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر کلکنده زبان زد خاص و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحدش هوش ربا سعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهی برین عاجز بنیوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نموده خوانچه‌های امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون بر من بموجب ابلاغ حکم پادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین سمت تحقیق نبود لهذا نظر بر پاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه خوانچه‌های جواهر را همچنان سر بمهر میان دالی‌های میوه که همراه بهنگی‌های سرکار روانه گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض خوانچه‌های جواهر و روجان من حاضر و فدای نام پادشاه است و بر سر مقدمه مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن فوج برخانه حاجب تعیین نمود و دو روز هنگامه پرخاش در میان بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود درینکه درین ماده حق بجانب شماست و من نظر بر مرضی و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصی خود در روانه نمودن خوانچهها دانستم هیچ گفتگو نیست ایکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و برای کار ولی نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر استیصال شما دست آریز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقی است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاری در دستگاری شما بعد مقدور خواهم بهست - از آنکه سعادت خان در بعضی مقدمات خلاف مرضی پادشاه حق خدمت خود نزد ابو الحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابو الحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش بند نپوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود * در همان ایام روزی در مجلس ابو الحسن فضایی حیدر آباد عمدا بتقریری ذکر خوبیهای پادشاه دین پرور بمیان آورده سر رشته سخن باینجا رساندند که با این همه ادعای صلاح و انقا و دانائی عالم گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامی که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکی خود خفت کشیده مراجعت نمود و از حکومت او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هر دو طرف کار ببلشکرکشی کشید درین ضمن اسپان فرستاده شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبح ساخته بفقرا قسمت نمایند با این همه تبعیت شروع و ادعای تقوی بچنین اسراف

خلاف طریقه شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل
برچه توان نمود بایستی که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان
قسمت می نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت
خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغی
شاه ایران اسپان را مذبح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و
بزبان مردم عام جاری گشته غلط محض است اصل حقیقت این است
بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد
بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات و تنبیه
آخته بیگی اسپانرا برای نذر گذرانیدن آورد پادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بودند بخاطر خطر نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت
طلب است باقی معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته
متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آینه کریمه که در شان
حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ
منجمله هزار اسپ پیشکش نماز سنت و بروایتی نماز فرض قضا
گردید حضرت سلیمان در کفاره آن فرمود که اسپانرا مذبح سازند
وارد گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب
حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت
سلیمان عمل نموده لذت سواری آن اسپان برخود حرام ساخته
بدیج کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس
نمایند - علمای حیدر آباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین صورت
فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم
بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط برزبانها جاری

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکی از امرای نامی ایران دران محله حویلی نساخته باشد در صورتیکه یکجا ذبح می نمودند از دحام بسیار می شد و فقرا به تصدیع ازان متمتع می گردیدند بنابراین حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسب مذبح سازند و بمستحقان قسمت نمایند بعده که از روی نوشته واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بافضای حیدر اباد بعرض حضرت خلد مکان رسید بم سعادت خان آفرین نمودند - بعد ازانکه در سواد حوالی گلبرگه شرف نزول واقع شد و مکرر بغاتحه مزار فاض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانده هفته درانجا توقف درزیده عذرا توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند بیست روز درانجا مقرر موبک ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ابام اقبال او بزوال دولت مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضه مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که *

* ع *

باران بی محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضه او را حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطر نشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

افعال قبیلج آن بد عاقبت از احاطه تحریر بیرون است اما از صد
 یکی و از بسیار اندکی بشمار می آید اولاً اختیار ملک و سلطنت
 بکف افتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب
 و مغلوب و ساختن و در رواج فسق و فجور بانفراط علانیه کوشیدن
 و خود از باده پرستی بریاست و بدمستی دولت در انواع کبائر
 شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق
 از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربی اصرار ورزیدن و خود
 را در عدم اطاعت اوامر و مذهب الهی خصوص در ماده منع
 معارفت دار الحربی که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد
 خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین
 نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفته حضور صادر
 شد و پند غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگی فرستادن
 لکهن برای سنبهای بدکردار بعرض رحید با این سمه غرور و مستی
 باده ناکامی نظر بر افعال و زشتی اعمال خود ننمودن و امید
 و متکبری در هر دو جهان داشتن *
 * مصرع *

زهی تصور باطل زهی خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعین
 عساکر بقصد استقبال افواج ذوی الاقبال اتماده شیخ منهاج و شریزه
 خان و مصطفی خان لاری و دیگر مرداران مبارز پیشه دکن را
 مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد می نمود که هرگاه
 بر پادشاه ظفر بایزد تا مقدور سعی نمایند که زنده دستگیر گردن و باعزاز
 بیازند و امرای جهالت نشان معذور العقل او می گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجبور پر از ابله اخگر بهمرسانده بعد ظفر یافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه بعده که در منزلای حیدر آباد مضرب خدام ظفر انجام حشر آشوب گردید بعضی سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار نمودار گشته دست و پای لاحاصل زده دور از لشکر فتنه اثر دائره نمودند - غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد تسخیر بیجاپور برای محاصره ابوالهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید طلا مشتمل بر مرده مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق ایلغار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعه گنگنده بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزای حول قیامت دران سوزمین پیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن اساس حیات محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزی گوله توپ دشمن کوب و برافراشتن دمه آسمان رفعت شرف صدور یافت و پدیم اخبار انتشار یافتن فوج ابوالحسن اطراف لشکر ظفر پدیم و بشوخی پدش آمدن معروض می گردید - بعده که امرای رکاب مامور به تنبیه آن جماعه گردیدند مکرر دعت بازی مصافحه و معانقه مقابله و مقاتله میان هر دو فوج روداد و از بالای قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت و از ابتدا اگرچه شوخی زیاد از آنها بظهور آمد و خواجه ابوالکرام با چندی از مغلان و سادات نامی باره منجمه ملازمان شاه عالم نهمی و جمعی از هر دو طرف کشته گردیدند اما بعده که از هر طرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو داد تهوری

داده بمقابلۀ آن گروه پرداختند دکنیان برگشته اختر رو بفرار آوردند -
 و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعین مورچال و گرد آوری مصالح
 و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
 سپه سالار بافرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز
 کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولۀ توپ
 قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امرای
 عمدۀ کارزار دیده بود رسد و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
 دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
 محاصره بلجاپور دیارۀ او بدگمان بودند و در محاصره گلمکندۀ مورچال
 طرف راست تعلق باو داشت و ابام دولت و ثروت او بنکبت و
 فحوسست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز
 ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
 در عفو تقصیرات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدان پیهم
 بشاه عالم میرسید و ارادۀ شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح و
 جنگ باستصواب آن پادشاه زاده وای عهد انفصال یابد و بعد
 مقدور ابوالحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
 این معنی آخر مادۀ وبال و نکال دولت و آبروی او خواهد گردید
 تا آنکه طشت بدنامی او از بام افتاد و فتنه جویان واقعه طلب
 برین مقام و پیام اطلاع یافته از راه نامی بعضی بداندیشان بآب
 و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النساء بیگم نام دختر
 میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص
 شاه زاده و یچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانده روز
 بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبه
 فریفته و رام خود ساخته بود که زنهای دیگر برو رشک و حسد پرده
 اوزا بعدم تقید عصمت و واسطه رسل و رسائل گشتن میان
 ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را
 پر ساخته بودند و رفتن نور النساء بیگم بقلمه گلکنده بتغییر وضع برای
 عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را دربار ابو الحسن
 قبول نمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان
 دولت شاه گردید - دین ضمن بتقاضای ناموانقت ایام داروغه
 پالکی خانه شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از
 دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه بیکاه
 می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که
 سواری زنانه نزدیک دولتخانه آزد بعضی همدمان محمد
 اعظم شاه خبر بپادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است
 آتش غضب بادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسل خانه
 شاه زاده را در خلوت طلبیده از روی تقید استفسار اراده شاه زاده
 نمودند و از خواجه ابو المکارم که او را نیز باوجود تربیت یافتن در
 خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع
 تمهید خواستند بر راز شاه اطلاع یابند هر دو بعرض رساندند که
 هوای آنکه اراده و مطالب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو
 بر جریده اعمال ابو الحسن کشیده گردان یا بسعی و تردد او قلعه
 به تسخیر در آید اصلا اراده ناسد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشائیم
چندانکه حیات خان در جواب مبالغه پادشاه بدلائل موجه بی
تقصیری پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل
پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در
چوکی خانه حاضر باشند بعده می خواستند که فوج همراه حیات
خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض
نمود اگر حکم شود چیله از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از
اطاعت امر خیال و اراده دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیار -
آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیست و نه جلوس بموجب
التماس حیات خان یکی از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد
عظیم پسر میانی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعده که بخدمت
پادشاه حاضر گشته لمحله نشست جمده الملک اسد خان که از سابق
مامور برای منزوی ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت باید
گفت و شاه را باخود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده
تکلیف را نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه
بجز اطاعت حکم چاره کار ندید در همان حالت معزالدین و رفیع
القدر مع دیگر برادران بر میدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا
دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکی

از پسران شاه خواست باراد باطل پیدش آید شاه بچشم زهر آلود
 برو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات
 پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و
 منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار دو
 اسبه و سه اسبه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته
 محلات جاگیر را بار باب طلب تندخواه دهند - روز اول نور النساء بیگم
 محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند
 روز سیوم چهارم آن یاقوت نام خواجه سرا که آخر خطاب محرم خان
 یافت و در درشت گوئی و بیرونی مشهور بود مامور گردید که
 نور النساء بیگم را بازختی که در بدن دارد بتبدیل مکانی که خیمه
 و فرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید
 ساخته کارخانجات او را با زیوی که در گوش و گردن او باشد
 بضبط سرکار درآرند آن خواجه سرا نزد نور النساء بیگم آمده بسختی
 تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتی
 و سخنان فاملائم و نامناسب پیدش آمد و سختی بجائی رساند که
 نور النساء بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست
 عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کرده او بود حالا که
 می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین
 سلوک و سختی نمائی بعده که شکوه نور النساء بیگم زبانی خواجه
 یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیره
 بی مادی شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از
 طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروری بخفت نگاه دارند همچنان در

ماده شاه روز بروز سختی زیاده بکار میبرد - گویند بعد از چند روز از قید بشاه پیغام نمودند که اقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از مرتقصیرات لاتعداد او گذریم شاه از قبول و اعتراف بتقصیر ابا نموده در جواب گفت هر چند در باطن بدرگاه آلهی و در خدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیر یکه قابل استغفار از من سرزده باشد بخود گمان نمیبرم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین جواب آتش غضب حضرت خلد مکان بیشتر از پیشتر شعله ور گردید و حکم منع سر تراشی و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشیدن مایع آمدند و رانی چنوبائی و دیگر زوجهای شاه مغضوب که بی تقصیر بودند از آفت غضب محفوظ ماندند - نوید خواجه سرای محلی را که محرم راز نور النساء بیگم گفته می شد فرمودند که مقید ساخته خانه او را ضبط نمایند و برای تحقیق اراده ناصواب شاه و همدستان بودن نور النساء بیگم و آمد رنت قلعه حکم شکنجه نمودن و بهیاست استفسار کردن نمودند هر چند او را بانواع زجر و توبیخ بند و دیگر عقوبات سیاست کردند سوای اظهار عقیدت و رسوخیت شاه و فدویت نور النساء بیگم از زبان او ظاهر نشد بعده که کار او نزدیک بهلاک رسید دمت ازو برداشتند و میرزا شکر الله عموی نور النساء بیگم که خطاب شاکر خان داشت و باظهار بدگویان میانجی رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسیده بود او را نیز بخفت مقید ساختند و دو خواجه سرای دیگر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات از شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند *

الحال ذکر باقی مکروهات ایام محبوم و خلاصی شاه
بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصره قلعه گمکنده
می پردازد که هر روز و هر هفته بسعی بهادران رزم جو و قلعه
کشایان شمله خو مورچال پیش میرونت روزی از روزها که
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم می نمود شیخ
نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق و غیره برآمده
مقابل فوج پادشاهی بشوخی پیش آمدند و رد و خورد غریب
بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاری برداشته از اسپ افتاد و
جمعی از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان بر آورده
و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما آنقدر
دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهی
جلادت بکار بردند که لاش یکی از آنها بدست آرد قادر نگشتند و
آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخر
بسعی بهادران ایران و توران و جلادت سادات بارهه و انغانان و
راجپوتیه آن گروه رو بفر آورند و از آن روز بآن کمتر چنان شوخی
بظهور می آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران
ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمنصب عمده و خطاب سرافرازی
می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه
هدایت رو آورده بود بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سربلندی
یافته مخاطب به مهابت خان گردید و پیش از همه سعی
در تسخیر قلعه می نمود و شاخ نظام را بعد ملازمت شش
هزاری پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان مطا فرمودند -

از جمله نوکران عمده ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابو الحسن رو تفاوت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز تردیدی که از اندازة قبول عقل بیرون است ازو بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد در آمد مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود باجملة مدت محاصره بامتداد کشید و از بسیاری ذخیره و باروت و اسباب توپخانه که در قلعه بود شبانه روز لاینقطع از در و دیوار و برج و باره قلعه گول توپ و گلوله تفنگ و بان و حقه آتشبار در کار باریدن بود و از بسیاری آتشبازی و برخاستن دود روز از شب فرق نمی گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب پادشاهی تلف نشدند و زخمی نگردیدند و بهادران فوج پادشاهی تردد نمایان بر روی کار می آوردند خصوص فیروز هنگ و صفشکن خان پسر قوام الدین خان و غیرت خان داروغه توپخانه و مهابت خان با چندی از بهادران قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقه جانفشانی ثبات قدم ورزیده بودند کاری که در مدت یکسال صورت بستن محال می نمود در فرصت یک ماه و چند روز مورجال بکنار خندق رساندند و حکم پر نمودن خندق نمودند و باینده اول خود حضرت خلد مکان وضو ساخته کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارک درختند و دمدمهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای ازدها پیکر کوه ربا بر بالای آن بره بمحازی قلعه مجرا بستند و از صدمات از در صولتان کشور کشا ترازل در ارکان آن حصار افتاد اما گرانی و کمیابی غله و کاه بمرتبه شد که اکثر صاحب ثروتان حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چرا که ابتداء دران سال در تمام دکن از کمی باران بوقت برآمدن خوشه جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت غربای آن ملک است از گدوی اطفال نباتات برنیده خشک گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالی که مدار زیست مردم حیدر آباد بران است بسبب فساد فوج کشی و کمی باران بعمل نیامد دویم آنکه دکنیان و فوج سنبهای هندی که بمدد حیدر آباد اطراف لشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند و اثر و با نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث مذکوره عالمی تلف گشته و بسیاری ناب صدمه گرسنگی و بی برگی نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن رفتند و بوضی خفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف اجین و اکبر آباد مرخص فرموده بودند و ببرهانپور رسیده بود باز طلب حضور نمودند - روح الله خان را که از عمدهای کار طلب و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته بودند او را نیز بحضور طلب داشتند - از آنکه بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یارعلی که در امانت و سرانجام کارهای سرکار بمرتبه کوس شهرت او عالمی را پر آوازه ساخته بود و با وجود کمال توجهات و غذایات بادشاهی خطاب و اضافه قبول نمی نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل و قدر دانی باو حکم فرمودند میرزا یارعلی نظر برینکه از صدمات چهار موجه حوادث ایام سرانجام آن قسمی که بر نیکنامی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نگاهد متعذر می نمود سرطاعت امر از قبول آن بیچید بادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی رخنه جوی آبروی او بود بحضور بادشاه زبان بشکوه او گشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت پاجی را چه یارا که از فرموده ولی نعمت ابا نماید بر خاطر بادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان برآرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکرم که از سختیهای او نیز در تعلقه جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفرغان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانههای انار از پر خون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا فرمودند بالجمله تردداتی که از عمدهای عقیدت کیش فرج ظفر انتساب بظهور آمد و است بردهای که از محصوران بمدد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوه معوبت گرانی و دیگر صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتجویز تفصیل آن پردازد جلدی علمیده مطلوب گردد.

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلی و نقلی بهره تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصره حیدرآباد را از راه شوخی طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بذاه گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود برشته بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطه تحریر می آرد -
 وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته بپه سالار
 با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
 بیای مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
 و تعیین قابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
 معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
 پاس چهارم بمدد رسانی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
 رسا تر از طول اصل ببالای حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون
 قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
 دوتن روئین تن از دلیران شیر جنگ دست بردامن جرأت زده
 پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان
 کنگره آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلوران دیگر از عقب آن
 هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نزد بانها که با قلابهای کمند
 تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع بدلا
 بر آمدن نمودند همین که هر دو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
 رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
 لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هر دو بهادر
 شیر پیکار جان سپار دو چار شده بفریاد در آمد از عداوت عف
 عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندند
 و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهر سو دویده
 چراغ و مشعل بر افروخته سر رشته قلعه داری از دست نداده ببردن
 رشتههای کمند قطع رشته هیات جمعی که در نیمه راه بودند نمودند

و چند تنان دیگر را بزدن حلقه آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن
دلاوران سرباز حاجی محراب که از محرمان درگاه آسمان جاه بود
بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار باراد آنگه در
رساندن خبر فتح دیگری بر وسبقت ندهاید تند تراز باد نسیم خود
را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن
اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت
و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان
بعرض مبارکباد کثود پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت
فرمودند و حکم طلب سواری و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای
حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب
نشئه سرشار خوشوقتی بر روی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید *

* ابیات *

نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید
نوائی عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید
ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد
ز بس که نعره شایش و راه راه رسید
شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد
سخن گذشت ازان هم بقا قاه رسید
بصحبتی شده مشغول هر یک از طرزی
که کیف شادی شان زود چون بگاه رسید
یکی بجست کد فال من ست آمده راست
تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشروط که فرداست کوچ تا دهایی
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
بکمی رواند پی ساریان خود قاصد
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید
یکی بگفت که پالان بدوز ای ظالم
چپر شکافتم این ست چوب و گاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت با نوکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گولۀ امتاک در همین اثنا
کشید ناله اجل کشته که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شاک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلوائی دگر آمد بیمار گاه رسید
یکی به پشته برآمد که من به بینم چیدست
بلند شد دوسه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگری از جا که همچو باید دید
ازان وقوف گلوائی بقتل گاه رسید
مدبری بعقب رفت و دور بین طلبید
دید و گفت شکستی بدین - پناه رسید

درین مکالمه بودند تا خبر آمد

که چشم زخم عظیمی بفرج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که ابو الحسن، قبیح کردار طوق طلا و قلاده مرصع و جل زربفت بآن سگ انعام نموده رو بروی خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه آشوبی بر مردم لشکر رو داد و هر یکی بکساله و عسرت احوال گرفتار گشته بمحرف فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهره حال خود بآستین بی نیازی پاک نموده دامن خنده و بازی بر زده قطعه نصاب فرا گرفته بخاطر خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول خواندن بودند *

سخن را بود در تقارب قبول * فعوان فعوان فعوان فعول
آه امت الله و رحمن خدای * مگر او کند رحم برفوج شاه
رحیم ست و غفار آموزگار * ندانم چه شد حصه این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان * که از درد باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن * وئی گاه با اشک و گاهی بآه
امین و متین محکم و استوار * چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غیرا زمین آنکه شد * پر از مرده زیر و زبر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشد راجل پای * همه زخم خورده است در جنگ گاه
ریه شش قفا حیره و وجه روی * همه شد ز آسیب گواه تباہ
ید و جارحه دست و هلقوم نای * خدا ز افت بان دارد نگاه
بعیرا شتر است و جرس چه درای * غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد و مرأت زن و زوج جفت * جدا گشته از هم دگر سال و ماه
 کران عود و بریط ترنم سرود * شکست این همه محتسب بی گداه
 وای سنج چنگ است و مژمار نای * که در خواب بیدند کسی گاه گاه
 کلام و عبارت سخن شعر بیت * چو این قطعه خواندی بگو راه راه
 چون حکم کردن سه نقب و رساندن بجوف بروج و پای حصار
 نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نقبها بحصار
 رسیده و درین روزی کار بپیر کردن باروت و آتش دادن خواهد کشید *
 سابق اشاره برین رفته بود که خلد مکان از قاضی شیخ الاسلام
 در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون
 خلاف مرضی جواب داد قاضی که از مدت شوق زیارت بیت الله
 در دل او راه یافته بود و بعد بمیان آمدن این مقال استعفاى قضا
 نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اران که قاضی
 عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزی بعرض رساند که ابو الحسن
 مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ
 که بمیان آمده هر روز جمعی از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند
 اگر قلم عفو بر جریده اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر
 قتل و جدال بصلح منجر گردن مطابق شریعت غرا نسبت بحال
 مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض
 فرموده حکم نمودند که چند گاه در نگاه بتنقیح قضایا مشغول
 بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیده که نعمت خان مشتمل بر
 شدائد ایام محاصره حیدر آباد گفته مسدی بشهر آشوب ساخته
 نوشته می شود *

درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
 چو گنج افتاده اند اهل هنر در گنج ویرانی
 بدان حدی رسیده خلق را افلاس و ناداری
 که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندان
 سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
 ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
 طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
 نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی
 منجم را نشد غیور از فلاکت از فلک حاصل
 ز ضعف جوع بیدند قرص مه را گردانانی
 ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را
 بچشمش آتش و نان آید چو بنویسد اشنانی
 ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کزده
 نموده با دودستی لکجه اش را شکل لکچانی
 نباشد آن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
 که برزخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
 محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
 برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
 ز حیرت گفت قاری من کلو میخوانده ام یارب
 نخواندم هیچ که لا تا کلو در هیچ قرانی
 شده خیاط همچون سوزنی از تنگ چشمیها
 همیشه چشم دوزخ دامنش برجیب احسانی

رسیدہ جان سپاری کار تنہوای ز بی برگی
 برای سرخروئی چون ندارد بیدر پانی
 تنور آسا بخاکستر نشسته نانبا زین غم
 کہ از افتادن نان بر سرش افتاد تاوانی
 درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجد
 نمائده در دکان بقال را جز سنگ و میزانی
 نہ بیدند روی زر حجام اگر آئیندہ بفروشد
 کہ یک مودر بساطش نیست غیر از چشم حیرانی
 زخامی میدہزد مودا نمی یابد چو باورچی
 برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ و حلوانی
 بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
 کہ ہندارم کماچ سرخ از خشخاش انشانی
 ز گہریالی یکی پرسید از روزت چہ ماند آیا
 بگفت احوال اگر این است بہری ماعتی آنی
 صدای ماتمی از خانہ برخاست پرسیدم
 چہ شد گفتند در این خانہ وارد گشتہ مہمانی
 ز جای غلغلہ شادی شنیدم گفت ہم سایہ
 کہ شخصی دید شب در واقعہ پر ارد انہانی
 یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
 برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
 یکی گفت ای خداوند ا بحق نوح پدغمبر
 برای قلعہ گلندہ بکن ایجاد طوفانی

یکی می گفت بهر قرض دادن خلق کن یارب
 یهودی هندوی نصرانی گبری مسلمانی
 باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیداراست
 بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پایانی

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد و برای
 مردم لشکر وارد و رحمت الهی برحمت مبدل گردید خیمه نمازد
 که حباب وار در گرداب چهار موجه شذاری نماید و چادر و سراچه
 بنظر نمی آید که از صدمه بان و باران پاره گشته از پا در نیامده
 باشد بغیر از سایبان ابر و خیمه سحاب که بطذاب باران محکم و
 سایه افکن غنی و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و
 آفت عظیم بارد و لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که
 در برافراشتن دمدمه آسمان رفعت و پیش بردن کوچه سلامت نموده
 بودند همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از سر مرحله گذشت
 و دیوار مرحلهها فرو نشست ضائع و باطل گردید مصوران قلیل
 القدر کثیر المقدار ذره وار از روزنهایی حصار برآمده فرصت و
 قابوی وقت را غذیمت دانسته ماندند موج جوانه شه شیرهای آبدار
 برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار بر سر مردم توپخانه و عمله مورچال
 و کار خانجات آلات ناری و خاکی که هریکی بحال خود در مانده و
 بفکر بلای گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند و نخل حیات بسیاری
 را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نژاد
 خود را می گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابله آن
 کم فرصتان پرداخت بعده که دانست که صرفه کار در جان سالم

بدر بردن دست خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه می کوشید بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید از آنکه پیشتر ازان بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمه دست برد آن بد سرشتان نیارده خود را کنار کشید بعده که آن میلاد بلای ناگهان بر سر غیرت خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچه سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچه اسم با مسمی پنداشت اما از آنکه آن غار برای آن بیعار حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعه بد انجام بر سر او رسیدند و او را که بصورت مرده لا و گل آلوده گشته بود نشناختند و منجمه مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق در جرکه نوکران شاه عالم بود الحال منجمه نوکران ابوالحسن است بر سر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار بر آوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چیله که ز جمله محرمین قدیم الخدمت بادشاه بود با دوازه منصبدار دیگر گرفتار چنگل آن ناکسان دور از مرحله مروت گردید بعده که خبر طغیان آب و شوخی طاعنی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغه فیل خانه با هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش میاه کفن بدوش خود را کنار ناله آب رسانده لشکر را گذرانده بمدد

بهداران جان سپار برساند اما باوجود رسیدن فیضان عفریت منظر
بر لب آب از بسیداری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات
خان بالشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف
شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نمودند - بالجمله جمعی که
باسیری در آمده بودند همه آنها را بقاعه برده نزد ابو الحسن حاضر
ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته
یا از کمال وحشت خویش را باخته بعده که فتیله بدرق به
پیشانیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن دوسه
روز آنها را مهمان پذیرگشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده
غیرت خان را و سریراه خان را اسپ و خلعت داده و دیگرانرا نیز
مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سریراه خان را بانبار خانه
غله و ذخیره باروت خانه فرستاده گنجهای سر بفاک کشیده غله
را نمود بعده عرضداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل
مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه
مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال
رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه
نمود - چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که
هزاری دوسه سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند
که تعینات بنگاله نمایند و در باب سریراه خان فرمودند که گریختن
کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات
آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت
ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال برای پیغام زبان
التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پرده خلوت
آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض
رسید آنکه من خود را از جمله بند های جان نثار آن درگاه
میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده
بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می
نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و
بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک
برهم خورده پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده
من باشم چرا که هر امیری که در اینجا مقرر فرمایند زیاده از
موصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر
اخراجات ضروری از سرکار خواهد گرفت تا از عهده آباد نمودن
این ملک که ویرانه محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد -
بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم
که از ورود عساکر مسکن چغد و بوم گردیده صورت آبادی بهمیرساند
بنده هر آنچه بوکلائی درگاه ملک بارگاه سلاطین سجده گاه میسرانم وصول
آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت
هر منزلی که در سرحد این الکة محقر مضرب خیام گردن کرور
روپیه تسلیم دیوانیان سرکار خواهم نمود و بعد هر یورش که قدم مبارک
بپای حصار قلعه رسید کرور روپیه طریق نثار قدم مبارک میگذازم
این همه خدمات برای آن بجایم آرام که زیاده ازین خونریزی
مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معینا اگر التماس بنده درجه پذیرائی
 زیابد و بخواهند مدت دیگر تضييع اوقات بندگان عالی گردد نظر
 بر رفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیلغ سرکار در
 انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی
 جلال بعرض رسید در جواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند که اگر
 ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعده که دست بسته
 حاضر شود یا سر و گردن او بسته حاضر آرند آنچه تقاضای مروت
 ما باشد بعمل خواهد آمد و علی الرغم در خواست ابو الحسن
 همان روز فرمودند که احکام بغام متصدیان برار مع گرز برادران صادر
 شود که پنجاه هزار خربطه کرباس بطول در درعه و عرض یک
 درعه دوخته با گاو سوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانه حضور
 سازند که از سرنو خندق انداشته شود و سامان یورش سرانجام یابد
 از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای
 مدت باید که باز سرانجام خربطها و پر کردن خندق بر روی کار آید
 کاشکی التماس ابو الحسن بدمال در باب ارسال غله شرف قبول
 می یافت تا هم وسیله بقای حیات ما می گردید و هم همان
 جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انداختن خندق می آمد
 خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم
 ملال و نکال روزگار بفرغ بال در خواندن نصاب درین بکراشتغال
 داشتند *

* شعر *

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامه من خضر راه شوق شد در رهبري
 چار موج بحر خوش موج است کر بشمري
 بسکه برهم خورد دنیا جملگي برباد رفت
 امر کار و قول گفت و فعل کرد و اسم نام
 رسم دادن از جهان رفت و گرفتني مانده است
 اجر مزد و عشوۀ ناز و غرم تاران دين وام
 بی سرو پا گشت لشکر آنقدر کزياد رفت
 نوم خواب و مشي رفتن بعد دوري خطوه گام
 خان و مان کو تا کسی داند که اينها نيز هست
 جذب پهلو جار همسايه نگهبان سطح بام
 زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
 مانده است از خوردن و پوشيدن ما محض نام
 عام و حول و حجه سال و اسبوع هفته شهر ماه
 منقضي در قحط و بيماري و محنت شد تمام
 سبت شنبه جمعه آدینه احد يکشنبه است
 ليک از کلفت ند نم اين کدام است آن کدام
 نيست غير از حسرت و اندوه ما را هيچ کار
 غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
 لون رنگ و ريح بوی و باد و غين و غيم مبخ
 زرد و مدتن تذدونا خوش کس چه گوید و السلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمايان زیر حصار بعرض رسيد که بعد
 فراغ کار نقابان تيز دست مردم توپخانه باروت را به حفرهای بروج

مذللۀ ناری که مراد از سه نقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن چشم پر راه حکمند فرمودند که اول آن جماعۀ که در مورچال استقامت دارند بشهرت یورش و اظهار تهوری اطراف حصار نعرۀ های وهوی بهادرانه بلند سازند تا محصوران دلباخته خبر یافته کنار برج و حصار مانند کفکرة کوفکار فراهم آیند بعده در نقبها آتش زنند از آنکه عبد الرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین فرصت چند روز بسعی و تردد بسیار مکان مقابل نقبها را پیدا نموده بدستیاری سنگتراشان جلد پیشه و بیلداران چابک دست دست بدست خاک و سنگ مقابل آنها برآورده باروت یک نقب را مع فدیله آن دزدیده بر آوردند و از دو نقب دیگر قدری باروت بدست آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن طرف حصار پاره جمع گردید و در انحالت صدای دار و گیر مبادر زان قلعه گیر بلند گشت و جمعی بالای حصار برآمدند کاربرد از آن توپخانه که چشم بر راه بالا برآمدن آن جماعه بودند بچشم اشاره آتش زدن یک نقب نمودند بمجرد آتش دادن از آنکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب ضائع گشته بود و پاره دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در طرفه العین بیشتر از عملۀ توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشاگران و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریز های آدم ربا آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میرسید همدم خواب عدم گردیدند از انجمله جمعی از مردم فامی
 بکار آمدند و معدودی چند از آن طرف نیز نفع حیات در باختند اگرچه
 بهادران مرحله برای یورش چشم بر راه پدید آمدن رخنه و راه یورش
 و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس رودان چنان
 واویلائی کشته شدن و زخمی گردیدن و دست و پا باختن مردم کاری
 کار طلب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و افتادن برج طرف
 مردم پادشاهی پیش نظرهای مبارز پدشگان گرفت که مردم قلعه
 فرصت وقت را از دست نداده خود را با حرتهای جان ستان
 چون بلای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و
 عمل توپ خانه گردیده مورچالها را متصرف شدند بعد عرض حکم
 تنبیه و اخراج آن گروه بد مال نمودند و بعد سعی بسیار که جمعی
 از هر دو طرف کشته و زخمی گشتند مورچالها قائم گردیدند هنوز
 جا گرم نهموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که
 نقب دریم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون
 طائران هوا باوج سما برآمده بدستور سابق بدست می بر سر مردم
 پادشاهی فرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان بر اوج
 سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا
 موافقت می نمود ضائع و تلف گشتند از آن جمله بعضی عوض
 جان دندان و دست و پا بباد داده بودند و او و یا کنان می گفتند
 بآزوی سنگهای گران بها بدای حصار حیدر آباد آمده بودیم و
 دندان طمع بر الماس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم
 نمی دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا دندان طمع بر باد

خواهیم داد جمعی بادل زار و سرو پا شکسته میذاایند که هر چند
 سر بسنگ و سنگ بر سر می زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار
 گلگنده بر نمی کند در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران
 خیره هر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند یاجوج و ماجوج از
 عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مرحلهای اطراف حصار
 که از سعی بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته
 بود رحل اقامت ورزند غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
 با دلاوران رزم جو و شیر دلان شعله خورمیده به تذبذبه آن جماعه
 پرداخت و پیکار آتشبار از هر دو طرف و کنار بر روی کار آمد و دران
 زد و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشر گاه پر وحشت بر پا
 گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشر گاه
 موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رستمانه
 بظهور آورد علاج شرخی آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن
 این خبر آتش غضب سلطانی شعله در گردید و حکم طلب سواری
 فرموده بانوج قاهره رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلالت
 شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون و قار جمع آمدند و خسرو رستم
 جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شعاع سوار گشته
 اصلا اندیشه باریدن گوله توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواری خاص
 بمکان گوله رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خوبی با کانه قدم
 بمعرکه کلزار گذاشته بیورش پردازند باوجود رسیدن گوله و پریدن
 دست یکی از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و محاسن
 هراس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز از ان پادشاه

عدو مال سکندر اقبال بظهور آمده اگر افراسیاب در خواب میدید زهره اش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان تردد رستمانه در رکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نموده بود که آب تیغ فوج دریا موج از سر حصار قلعه نشینان بگذرد و وجود محصوران را بباد فدا دهد درین حالت باد و باران بی محل مغل تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل برشکال بقصد کومک قلعه گیان چتر ابر بر سر داشته علم گرد و باد بر امراشته کوس رعد بلند آوازه ساخته بافیلان محاب آب رفتار و صدای تنزل افزای برق قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو گرفت و از هر طرف کوه کوه سیلاب کوه را بجنبش در آمد * نظم *
 بر آمد یکی میخ از تیغ کوه * بغیرید غریدن با شکوه
 بجنبش در آمد زمین و زمان * تو گفتی بخوهد پریدن جهان
 چو باران نیسان ببارید تیر * تو گفتی شده پاره ابر مطیر
 دزان سو برین لشکر تیز چنگ * ز قلعه همه گواه بارید و سنگ
 و مقدمه کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گردیدند و آنها خیره تر گشتند و آب از سینۀ اسپان گذشت و قابوی تردد نماد و از شدت بارش و صدمهای سیلاب پای دمدۀ فلک اساس بگل فرو رفت و پرده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیداکانه بر مورچال ریختند و توبهای اژدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبلغهای خطیر بالای دمدۀ برده بودند باسانی متصرف شدند و هر چه توانستند برداشته بردند و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کلان که با چندین هزار جوال پیر از خاک بخرج مبلغهای خطیرو مشقت بیکران دفعه ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو خصالان ده نژاد چون مال یغمان دست بدست از خندق برآورده دست برد نمایان بر روی کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود ساختن رخنه که از پریدن یرجها بهم رسیده بود ساختند و بزبان حال میگفتند *

* مصرع *

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار

اگرچه ناله‌های عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر بهادران همراه فیروز جنگ و پای رکاب کمی نیارده در دریای لاوگل غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد تهوری داده حملهای مرد ربا می نمودند لیکن فائده بر روی کار نمی آمد - فیل قیمت چهل هزار روپیه از جمله فیلان خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن گولم توپ و صدسات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشه سربازی می نمود هرکه یک جوز گولم بندوق خورد فی الحال از خود رفت و هرکه نخم خشخاش ساچمه تناول کرد هرچند کیفش کم بود اما خوب میرهید و از هر برج که صدای قهقهه توپ بلند میگشت عالمی را زیر و زیر می ساخت و از آواز زیر و بم تفنگ و رعد پر صدای زنبورک و رام چنگی نو آغاز که بجای چنگ ورود بواخته می شد صوفی مشربان بزم رزم را مست باد بلیکودی ساخته بوقص بلا می آوردند درین ضمن عجب منازعت میان هم روداد یکی گفت که ایا برج افتاده کدام است دیگری در جواب برآشت

که نمی بیند دود باروت پردۀ حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی او را گرفته و هوای ریزش باران علاوه آن گشته برج شکسته و حال چگونه فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که یاران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمی بینند چو بها و جوالهای خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی از روی تعجب دست حیرت بر هم سائیده میگفت که چگونه درین زودی دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدشنام انجامید و کار بمقابلۀ خانه جنگی کشید و بمرتبۀ برهنه زدند که مخالفان از مشاهده آن خنده کزان آفرین گفتند و مصالحان از هر گوشه و کنار دویده میانجی دفع فساد تازه گشته در تفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجهول نزد مجهولان نامشخص ماند و وعده تقییم آن بصبیح افتاد و لشکر بجای خود آرام گرفت * * بیت *

دگر روز چون گنبد لاجورد * برآرد و بنمود یاقوت زرد

روزیگر پادشاه کشور ستان غازی با همه اعیان سلطنت بقصد آنکه نقب سیوم را بحضور خود آتش داده یورش فرماید سوار بی فرمودند *

* بیت *

بتوسن نشسته شه پر شکوه * چو خورشید رخشنده بالای کوه
در افتاد دریای لشکر بموج * چو ماهی نره پوش گردان فوج
زمین جمله گردید صرف غبار * ز خون یلان شد حباب آشکار
امیران همه جا بجا دور شاه * بنوعی که انجم بود گرد ماه
ز گل در بهاران سپه بود بیدش * وای همچو غنچه همه سربۀ پیش

یکی سرخ پوشیده اما ز بیم * رخس زرد و خیره شده با غنیم
 یکی غنچه سان گرز افراخته * ولی همچو گل رنگ را باخته
 کجک بر کف فیلبان می نمود * چو ماه نو از آسمان کبود
 بحکم خسرو انجم سپاه هر چند خواستند بذقب سیوم آتش زنند
 در گرفت در پی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چندانکه
 کج و کو نمودند فتنه نه بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست گفتار
 بر سر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن را پاک رفته
 فتیله آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده
 تهیه یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند
 بلکه چون دران تردد بغیر روز جنگ در زخم تیر رسیده بود و جمعی
 دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و
 اختیار تردد تسخیر قلعه پادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند *

چند روز عدم و وجود ابو الحسن رایکسان دانسته ارکان سلطنت
 بعرض رساندند هرگاه شهر و معمورهای مشهور نواح حیدر آباد
 بتصرف پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر
 که ستاره طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز
 به پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد گوچه چند روز دیگر
 هردو نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب
 عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدر آباد
 در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای
 احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و
 بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

مازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند *

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدرجه تمام داشت چنانچه روزی یکی از فضلای ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان و مادات صحیح الذنب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه معی و تسخیر قلعه و خرابی محصوران و بیذاموسی عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهیم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معینا بسبب نفاقی که میان همپاشان می باشد و از اثر آن کلمه لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط در آورده باز قام عفو بر جریده اعمال او کشیده بخدمت میر آتشی که بصلابت خان و دیگر دل باختگان تجویز شده بود و از قبول ابا می نمودند و کار توپخانه از نائب بی مسئولیت ابر بود فرمودند - آری گفته اند * • بیپ • کسی در مقسم اقبال و ادبار * بغیر از قدرت حق نیست مختار یکی را ساخت با توفیق دم ساز * به پیش آرد سرفرازی سرفراز یکی را بی سعادت کرد بد نام * که پست و تو نا کامی تو نا کام سر رشته سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقره نامناسب بگذارش آمده از ملاحظه طول کلام بدینجا رسانده منقطع

ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند *
 چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان متآب
 آورده بمناصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسب و فیل و
 جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ
 منهج را بسبب شهرت آنکه او نیز اراده رجوع بشکر پادشاهی
 دارد ابو الحسن مقید ساخته خانگ او را ضبط نموده بود و از اعیان
 سوای عبد الرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله
 خان پنی افغان با ابو الحسن نمادند لغایت او آخر شوال که مراد
 از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن
 می کشیدند و شرط جانفشانی بتقدیم رساندند آخر کار عبد الله
 خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکن به پیغام و پیام
 دمساز و همراز گشته وعده افتتاح دروازه بروی لشکر پادشاهی
 بمیان آورد و مکرر برای عبد الرزاق لاری فرمان و قول شش هزار
 شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی رفت از قبول ابا نمود بلکه
 آن بی ادب وفا کیش ملاحظه آبرو و جان خویش نذوده فرمان
 مرسله پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روی
 بی ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد پاره
 نموده انداخت و زبانی جاسوس که فرمان پیغام استمالت آورده
 بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند
 عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقی ست در جرگه بیعت و
 دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بروی آن شهید کربلا
 کشیدند در نیاید بلکه منجمه هفتاد و دو تن سرخروئی دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن از روی اعتراض ظاهر می نمودند
 زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او
 آفرین گفتند چنانچه نتیجه انتهای سرانجام کار نمک حلالی او
 آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد دان - هرچند باوجود
 ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انداختن
 خندق از چندین هزار خربطهای پر از خاک و خس و خاشاک و
 انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که از قحط و وبا مرحله پیمای
 سفر آخرت می گردیدند و در یورش و مرحلهها بکار می آمدند
 و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه
 میرسید باز از سبب خردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را
 بآسانی طی نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد میدادند
 کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر
 پادشاه غازی کار خود ساخت و بعد محاصره هشت ماه و ده روز
 بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می آرد بتصرف سبازان
 کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید .

ذکر سوانح سال می و یلک جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدة شروع سال می و یلک از جلوس مطابق
 سنه هزار و نود و هشت هجری بسعی روح الله خان که بواسط
 زمست خان افغان پنی برسل و پیغام با عبد الله خان پنی نوکر
 معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازه مشهور بکهرکی بود
 ساخت بمیان آمده پاسی از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و زینست خان وصف شکن خان و خواجه مکام که بخطاب جان
نثار خان در جلدوی تردد یورش ها سرفرازی یافته بود بدستیاری
زینهای آسمان رفعت بالای آمده و راههای اطراف که از ضرب
توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشاره عبد الله خان پنی
داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود
طرف دروازه آمده چشم بر راه فتح الباب گشته برفیل ایستاده
بود - درحالتی که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند
و بست نشاندن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح
گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاری اطلاع یافته فرصت بستن
کمر و زین نمودن اسب ذباخته از راه جوهر شجاعت و تهور ذاتی
و حق نمک بیکدمت شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت
اسب چار جامه سوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج
پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه و آمده بودند و سیلاب فوج
پادشاه کشورکشا تمام قلعه را فرو گرفته بود رسید باوجود که دران آشوب
رفقای عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد
یاداره که با خورشید همسری نماید برفوج زد و از راه جلالت و تهوری
که بعقل راست نباید مردانه وار دست و پازده فریاد میزد که تا
جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هر دم قدم پیش
گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون خویش دست
بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کانسکه
سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاری بیشمار بدو رسید - اما چون
اجل او نرسیده بود تا دروازه قلعه ازک از پا در نیامده جنگ کزان

میرفت دوازده زخم فقط بر چهره او رسید بعده که پوست پیداشانی
 پیش چشمها و بینایی او در گرفت بلکه بر چشم هم یک زخم کالی رسید
 و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهای
 بی شمار برداشته می لرزید عذاب اسپ را با اختیار اسپ گذاشته خود
 را بخود داری تمام بالای اسپ نگاه داشت تا آنکه اسپ او را ببانگی
 که در نواحی ارک موسوم بباغ نگین بود پهای درخت نار جیل کهن
 سال رسانید و او باتکلی آن درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه
 صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار
 افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده از راه
 صورت آن نیم بمسل در خون غلطیده را با اسپ و یراق بر چهار
 پایه برداشته بخانه او رساندند و مردم از خبر یافته بالتیام جراحتهای او
 پرداختند - این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر
 افتهای نملک حلای آن بهادر شمر نبرد انشاء الله تعالی بگزارش
 خواهد آورد •

بالجمله بعده که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اختر
 خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن
 بتسلی خدمت محل کوشیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته
 با دل باخته خود را جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده برمسند
 تمکین خویش نشست و چشم براه مهمانهای ناخوانده داشت چون
 وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود
 بعد ازان که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند
 بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده زوار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داری و تعظیم داده بهر کدام از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید - آری عقلای تجربه کار گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته احترا را باخیل حوادث ایل و نهار سررکار پیکار رو نماید و مقابل حمله فلک غدار جفاکار مردم آزار کار بکار زار کشد حوصله بردباری از دست نداده بجز خفتن رضا و حصار تسلیم چاره کار نجوید

* نظم *

با تیر قضا سپر نجوید هشیار * بالجمله بتقدیر چه صحرای چه حصار
خفتن رضا گزین و حصار از تسلیم * با خیل حوادث چو بیفتد پیکار
تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکارل خبر طعام
کشیدن آورد از امر اذن خبز خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن
بمیان آورد بعضی بی مردتان صلاح در ماندن ساختن نمی دادند
باز مغلیه مضایقه نموده مرخص ساختند - مختار خان بایک دوکس
شریک خبز خوردن گردید - روح الله خان در یافته از روی تعجب
پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
سوال روح الله خان در نیافته یا عمدا در جواب گفت وقت خیز
خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رغبت به طعام خوردن
می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقه جمهور است
که میگویند اما اعتقاد من بخدا می که مرا و شاه و گدا را آفریده است
و در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف از بند خود باز نمیدارد و
رزق مقسوم او باو میرساند اگرچه جد پدری و مادری بزرگازم مدام
برفاه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم باز که نظر فضل او بر من عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد یا دیگر را شان و گمان آن باشد در فرصت ساعت واحد ماده سلطنت برای من آماده ساخت الحمد لله هوس و آرزوی در دلم نگذاشت لکها بخشیدم و کرورها بصرف در آوردم الحال هم که مراد مرکافات بعضی اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده نظر لطف از من برداشته باز شکر می‌مایم که زمام اختیار مرا که امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه دیدار داد،

* نظم *

هر ارادت ما آستان حضرت دوست

که هر چه بر سر ما می‌رود ازادت اوست

القصة بعده که اسپ سواری طلبیده با مالهای مروارید که در گردن داشت با اتفاق امرا سوار گردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه بر دروازه آمده خیمه مختصر مرزده فرود آمده انتظار می کشید نزد او حاضر ساختند - ابو الحسن باظهار بشاشت مالک مروارید که در گردن داشت بر آورده نذر گذراند - شاه قبول نموده دست لطف بر پشت او رده بتسلی و دلای آن بر گشته اختر پرداخته بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او سلوک که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر می باشد نموده باعزاز نگاه داشته بعد از چند روز چنانچه بزیان خاصه خواهد داد بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانه دولت آباد ساخته فراخور احوال ضروری از خوراک و پوشاک و خوشبویی که بفرایغ بال

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمده او پرداختند و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهی و برداشتن زخمهای بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتی که از خود خبر نداشت و رمقی باقی داشت برداشته نزد روح الله خان آوردند - همینکه نظر مفسکن خان بر او افتاد بغریب آمد که این همان لاری ناپاک بی ادب است سرورا بریده بر سر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر مرده که اصلاً امید حیات او نیست بلیکم بریدن از صورت دور است - حقیقت او را عرضی نمودند همین که حضرت خلد مکان بر سر گذشت جرأت و جلالت و انتهای شرط نمک حالای او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر دانی حکم نمودند که در جراح فرنگی و هندی از حضور برای علاج او آوردند و حقیقت زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح الله خان را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق لاری یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین صرب اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید هوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بنور هر دو چشم او آفت برسد باز برای علاج و تیمارداری او تاکید فرمودند بعد انقضای سیزده روز بعرض رسید که عبد الرزاق چشم را نموده بلیکنیت زبان حرف میزند و امید رو به بهی دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدر پیغام

رسانند که ما تفصیلات ترا بخشیدیم پسر کلان عهد القادر نام خود را
با دیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستد که بمنصب سرفرازی
یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تفصیلات و عطای منصب
و دیگر عنایات بجا آرند بعده که این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه
خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بلکنت زبان
بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داد که هر چند این جان سخت
تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال
معهدا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا
حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رساندن سران
نوکری متعذر و بعد ازینکه نوکری هم توانم نمود کسی که بنمک
ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکری
عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر
قدری اثر ملال بر چهره پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف
آوردن گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض
رسانند - و از جمله اموال او که پیشتری بحادثه تاراج رفت و
قدری بتصرف متغلبان در آمده باقی را بدو بخشیدند تدمه ذکر او
بر محل بذکر خواهد در آمد *

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط درآمد شصت
و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرو و پنجاه و سه
هزار روپیه که تخمینا زر شش کرو و هشتاد لک و ده هزار روپیه
باشد حوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید -
و جمع دامی یک ارب و پانزده کرو و سیزده لک و کسری دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکرم که درین تردد مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب میرخان سرانرازی یافت و از مستعدان حضور گفته می شد (فتح قلعه گلکنده مبارکباد) گفته گذراند پسند افتاد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعه گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سرزمین و حسنهای نمکین سبز فام و میر حاصلی آن سرزبوم اگر پروازم از سر رشته سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعه خام گلکنده بنا کرده جد و آبای راجه دیورای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکن و بیست و یک صوبه هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلی نام مخاطب بقطب الملک از امرای سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن صوبجاب دکن بطریق تسلط فرمانروای انجا گردید - قلعه خام احداث کرده راجه دیورای را که بالای تپه کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسد و بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتی نام از زنهای خود صحبت و تعلق سرشار بهم رسانده بموجب درخواست او بفاصله دو کرهه قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمی به بهاگ نگر ساخت بعد از چند گاه که بهاگمتی فوت گردید و بر قبم اس

بهیگ نگر بی برک اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانید اما درالسنه عوام تاحال بهیگ نگر شهوت دارد و بسبب آنکه آن زنکه خرابات خانها و مسکرات زیاده در آنجا ساخته بود وفرمانرایان آنجا مدام عیاش بودند بانواع فسق علانیه تعیش می نمودند و ابو الحسن زیاده بر سلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا شهر مذکور بزیادتی فسق و فجور بدنام گردیده بود بعده که بتسخیر حضرت عالمگیر بادشاه در آمد بدار الجهاک موسوم ساختند - بعد از آنکه ذویت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگزارش خواهد در آمد باسم فرخنده بنیان در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک بپر نیچ است اگر چهار ماه ایام بارش باران نرمک نرمک ندارد زراعت نمیشود اگر یک دوروز باران بشدت بارد و تالاهای پر می شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا می نماید *

القصة چون سابین بیجاپور و حیدر آباد قلعه سکر که از معمورهای مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پریه نایک نام که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مرزبانی آنجا ارثا بدو تعلق داشت و در ایام محاصره بیجاپور و حیدر آباد با دوازده هزار سوار و پیاده بیشمار بدعاوالت سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رمیده بمقابل لشکر پادشاهی شرخی زیاده نموده بود پادشاه آفاق گیر در ایامی که بمحاصره گلکنده پرداخته بودند خانه زاک خان پسر ارشد روح الله خان که در شجاعت و کار طلبی گوی سبقت از اکثر بهادران بزم دیده آن عهد می برد برای تاخت

و تاراج و خرابی ملک پریه نایک و تسخیر قلعه سکر تعین فرمودند -
 بعد رسیدن خانه زاک خان و تردد نمایان در تاخت و تاراج
 معمورهای اطراف سکر بعرضه ظهور آوردن خبر تسخیر قلعه گلمکند
 انتشار یافت - آن بدنام گمناام سرانجام نیکنامی خود را امان
 خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و نیاز ملتجی
 بخانه زاک خان گردید - و خانه زاک خان او را مامون و امید وار عنایات
 پادشاهی ساخته بحضور معروض داشت - در ماه صفر همین سال
 پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زاک خان ملاقات نمود
 و خانه زاک خان بانگ صلوة و اذان محمدی دران دیار که هرگز
 بگوش سامعان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آواز ساخت
 و مسجد بر بالای تپه کوه سربفلک کشید و آن قلعه بنا نهاد و
 قلعه داری آنجا را بموجب حکم حضور بدیکی از بند های پادشاهی
 مقرر کرده پریه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند
 پریه چنانچه بدی آفرینش در قوم کفار که از جمله مردار خواران
 بی اعتبار می باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتی صورت
 عجب کریمه منظر بد هیئت واقع شده بود بخاری بود از خم نیل
 و دیگر قیر فراهم آمده به نمونه انسان مجسم گردیده اگرچه بعد
 ملازمت بتقاضای مصلحت بمنصب پنج هزار چار هزار سوار
 سرفرازی بخشیدند اما هرگاه نگاه هر یکی از امرای حضور برو می
 افتاد آن صورت مکروه او را می دید و آن مراتب منصب را بنام آن
 زشت صورت بدنام می شنیده بی اختیار بخنده می آمد و کلمه لاحول
 بزدان او جاری می گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدو سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلی خود شتافت - و پسر و همراهان
 اورا بمنصب زیاده از حوصله آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعه
 ادهونی که در تصرف مسعود حبشی بلیچاپوری بود غازي الدین
 خان بهادر فیروز جنگ را هراول پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده
 مرخص فرمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر
 فرموده نظر بر عدم پایداری و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه
 فیروز جنگ مقرر فرموده تنخواه نقدی حکم نمودند - و از عقب
 فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانه
 بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود
 بدولت بافرو شکوه عالم ستانی بعد از دزد و بست نواح دارالجهاد
 حیدر آباد اوائل ربیع الثانی رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد
 بر افراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابوالحسن را که برای فرستادن
 دولت آباد همراه جانشینار خان مقرر کرده بودند و لغایت حال
 بسبب بعضی موانع در رکاب همراه بود بقلعه مذکور روانه ساختند -
 و مکور برای سرانجام دادن ما یحتاج آنچه مرغوب طبیعت
 ابوالحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی در سواد گلبهرگه
 شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز
 قدس سره هفت مقام نموده متوجه بلیچاپور گردیدند - و اواخر ماه
 مذکور حوالی بلیچاپور مضرب خیمای ظفرانجام گردید - از آنکه شهر و
 نواح بلیچاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چندانیچه بتذکار در آمده
 ویرانه و خرابه محض گشته بود حکم چهارونی و تعمیر عمارات و
 دلهایی شکسته سکته آنجا نمودند *

ذکر مواعظ سال سی و دوم جلوس خلدملکان مطابق

سنه هزار و نود و نه هجری

بعده که پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعه ادهونی نزدیک قلعه ملکانو (۱۰) که از جمله قلعههای قلب مشهور توابع بیجاپور است رسید و شنید که قلعه دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال او را که از طرف بیجاپوری حارس بود قلعه دار قرار داده اند حکم محاصره آن نمود - محصوران چند روز دست و پای لاحاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رسیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهارونی فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بپای قلعه ادهونی اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشی نمود آن پذیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعد که فیروز جنگ بتاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و رواندن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعی که از قلعه بشوخی برآمده دستگیر می گردیدند شروع نمود و کوشش و کشش بسیار و ترندهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمد آن مددش بیهوده کوش پند غفلت از گوش برآورده از راه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهی در آورده از جمله حلقه بگوشان درگاه گردید و فرزندان خود را روانه حضور لامع النور نمود و خود

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکری بمیان آورد از راه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق لاری بعرض رسید حکم بنام صوبه دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال ساخته روانه حضور نماید - عبد الرزاق بعد از عدم قبول التماس فرمود که امید وارم مرا مع اطفال روانه بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانه حضور نماید فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسی تمام طلبیده چند گاه با خود نگاه داشته بدلبری او پرداخت بعد یک سال بقبول منصب چهار هزار و سی هزار سوار بجزرگه بندهای پادشاهی درآمد *

ذکر سوانح سال سی و سه از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد هجری

در آغاز سال سنه سی و سه از جلوس فرزندان سیدی مسعود مع کلید طلای مرسوله فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق سرفرازی یافته مورد عنایات گردیدند و سیدی مسعود را سالیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافه هزار سوار و دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد اگرچه از خانه زندان عقیدت نشان و ندویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتی که داشت بامید عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضی مقدمات

نمیخواست که آتش آروزی زیاد نسبت باو بمیان آید در اخفای دو سه
 مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکان ازو ظهور آمده بود از آن جمله
 فرستادن مبلغ خطیر برای سنبهای مردی نابکار که از خارج بسمع
 مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض نداشت و یک دو
 مقدمه دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین
 مرور دور دانست بنابراین بعد فتح گلکنده که بحضور رسیده ملازمت
 نمود بپای اعتراض آمد و صدی (II) سوار از منصب او کم و از خطاب
 بر طرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جمله مبلغی که در ایام
 حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند
 اما نه عدد خوانچه جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجمه
 زر پوشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت
 بجا نباری تمام سر بهر نزد خود نگاه داشته بود و در ایام کم توجهی
 پادشاه هر چند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها
 در گرفتن خوانها بلا دست آویز سر رشته که لازم ملزوم دفتر دیوانی
 می باشد بلحکم و بعرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه
 ناموافق ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت
 وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشه مثال کار آن
 متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان
 جواهر خانه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچه جواهر که
 نقش مهر موم آن پیدا نیست و دستاویز سیداه آن بمهر متصدیان

ابو الحسن ندارد به جواهرخانه می سپارد پادشاه از راه فضل و خانه زاده
پروزی فرمودند که درین ماده خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد
جمع است چون از خانه زادن واقعی ما است و در دوش و گذار ما
بازی کرده از آنکه در حجابت خلاف مرضی ما ازو بظهور آمد چشم
نمائی ضرور بود چنانچه همان روز که ی او را بحال فرموده خواستند
که بخطاب مرشد قلی خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازی
بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادن که اکثر خط سر میزند
و بعزل خطاب پای اعتراض می آئیم مدت باید که تا اصل اسم در
السنه زبان زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم نمی
دانم امید وارم که از راه فضل بر اسم خانه زاک خطاب عطا شود تبسم
نموده قبول فرمودند •

چون مکرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بوضع
و اطوار او محرمیت تمام داشت و مطلع بود برینکه هر چند
بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات
خوانچه را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض نماید
آن بزرگ مدش نظر بر امانت وای نعمت راضی نشد و اصلا تصرف
و خیانت درو نه نمود - و مکرر از زبان او شنیده که حق سبحانه تعالی
از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت در چنان ارام که ملاحظه
کلی آبرو بحال نماندن در میان بود از شر و ضرر چنان باز پرس
محفوظ داشت •

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمه چند از ان بزبان خامه صدق
بیان میدهد - هر چند بسیاری از متصدی پیشهای این زمانه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروی نفس شوم حق بجانب
 آنهاست هیچ احدی را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داری
 را فعل لغو میدانند اما بر عقلی صلاح شعار عاقبت اندیش
 ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از
 امانت و دیانت بدست و برکت و عزت و آرز و ترقی و پایداری
 دوات و خلاصی بازخواست داری و عاقبت بخیری خود و فرزندان
 در دیانت و کم ازاری خلق الله است *

* بیت *

آسمان بار امت نذرتوانست کشید * قرء فال بذا من دیوانه زدند
 اما بشرطیکه امت داری او محض برای رضای خدا و عدم قصد
 ایذا و فرسازدن مضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاری ملک باشد
 نه آنکه برای خوشنودی مخلوقی خلقی را زیر تیغ کشیدن و از
 باز پرس روز جزا نیندیشیدن *

* بیت *

امین باید از داور اندیشناک * نه از زجر دیوان و رفع هلاک
 و الا نه جمعی که برای نفس پروری خود یا برای خشنودی مدیر
 و وزیر ظلم و تعدی بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان
 مخلوق را بر آنها گمارد که دماغ از دمار آنها بر آرد - بدین تقریب جمعی
 که از جمله پیش آوردنهای حضرت خلد مکان و امرای عالیشان آن
 عهد که بدین صفت موصوفند هر چند بتعداد همه آنها نمیتوان
 پرداخت اما چندی که مشهورند و مسود موافق بر احوال آنها
 اطلاع دارد بزبان خامه میدهد *

ابتداء بعد عاقل خان خواری امانت خان بود که باوجود
 اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیردستان و رعایت حال مستمندان را بر کفایت و گردواری مال پادشاه رجحان میداد از جمله نیکنامی احسان او که در باره رعایای مالگذار و زمینداران صوبه خجسته بنیاد و خاندیس و غیره در ایام دیوانی دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقی سنوات بر ذمه رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصبداران و اعدیان منصوب کرده دیوانیان برای وصول آن می رفتند - و دام و درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خود گرفته طومار ندارد نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلی پیشکش بر ذمه زمینداران نادر بود که به وصول در نمی آمد و بوسیله تعلقه تحصیل آن منصبداران و دیوانیان جز صریحات متمتع میگردیدند یک نل معاف نمود - روزی بخدمت خلد مکان تقریبا صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف { امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگری نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیه مال ولی نعمت را بوعایا و عمال که باقی دار دارند معاف می نمایم و امید عفو از پادشاه خطا بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما خزانه دنیا و آخرت ما را معور میسازید - اما روزی رشید خان دیوان خالصه که با امانت خان باره سوی مزاج همچشمی داشت پروانههای معافی جزیه را که امانت خان با دست آویز های مختلف بهنود نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تقید بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنوز بیشتر را امانت

خان سمن عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضی بظهور آمد و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالی و ملکی آنچه سمن معافی بمردم میدهند مختارید اما جزیه که بهزار دشاری برکفارجاری ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم خوردن بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پاجامه گداز سفید نمی پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقه حادثه روزگار که کمتر باولاد متصدی پدشهای مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سی و پنج باشد سربراه می نمایند *

دیگر حاجی شفیع خان سبزواری از دیانت دارهای واقعی بود اما در سلوکی که با همچشمان پیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بی منصب گردید *

بعده میرزا یارعلی که از پیش آردهای حضرت خداد مکان بود دیانت او بمرتبه بود که هر چند می خواستند او را بعطای اضافهای پدایی و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول ابا می نمود اگرچه از ابتدا به پدشکاری بخشی گری مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه می نمود مگر بسخت گیری و نقت زبان زد مردم شده بود و بعد کارش تمام کار خلق را جاری می نمود اما آخر کار در همه امور ملکی دخیل

گردید و مدت مدید داروغگی ذاک ضمیمه خدمات دیگر داشت و در داروغگی کچهری تا عین میرزا یارعلی برکل اسناد پادشاهی نمی شد هیچ سند جاری نمی گردید - بچشم پوشی و حسن نیت در اجرای کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزی جوان امری را برای منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورک سال است در جواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهای پادشاهی ریش مفید خواهد گردید - روزی پادشاه اولش میوه برای او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطای اولش از خاطر او رفت خلد مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مژده آن بیاد او دادند پائین رفته بعد ادای چهار تسلیم مقرری چهار تسلیم دیگر بجا آورده عرض نمود که این تسلیمات سجده سهو است - از چنین عرضهای مکرر پای اعراض آمد چنانچه یک روز بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضی بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معنی را منظور نداشت که ماهم تورانی ایم *

دیگر از جمله متدینهای واقعی قاضی القضاات شیخ الاسلام پسر قاضی عبد الوهاب بود برخلاف طریقه پدر و بواداران بلکه نسبت با کثرت قضاات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تدقیق قضایا می نمود و نظر بر فساد زمان که بیشتری به بیفک دروغ ادای شهادت می نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق می نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند *

دیگر از جمله امرای عالی نسب محمد یار خان نبیره
آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات
موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خراسانی که مدتها دیوانی
تن نیز سربراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامی خدمات
موجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات
کم آزاری خلق غائبانه که پادشاه او را ندید و از جمله متعینهای کم
منصب احمد آباک بود بپایه پنجهزاری پنجهزار سوار و صوة داری
احمد آباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم سرافرازی یافت و در
مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز ننمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جمله رفقای شجاعت
خان بود او نیز از پایه دویستی غائبانه بپایه دوهزاری و متصدی
گری بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده
علم شهرت بمرتبه برافراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار
داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که
بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود
از ایران آمده در خانه اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر
را که دوصد روپیه می شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده -
خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع
یافته مانع آمد و عشور مال خود را ادا ساخته آزوده گشته برخاسته
باحمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روی برادر ندید *

دیگر عنایت الله خان که از نجیبی کشمیر بود و آبروی
رفته مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در
دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب
جزر روز بروز بر آبروی او می افزود و بادشاه بمرتبه در پرداخت
و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمده الملك
اسد خان و عنایت الله خان بر سر خیمه و جای مثل گفتگو
و پرخاش بمیان آمد و مابین هر دو ماده بیدماغی بهم رسید حضرت
خلد مکان جمده الملك را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان
رفته عذر بخواند *

و دیگر از جمله خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن
خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت
بخشی گری و دیگر خدمات سرفرازی داشتند به نیکذامی و دیانت
زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیره قوام الدین خان
که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت بدنامی اخذ کار سازی
تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *

دیگر امیر خان عرف میر عبد الکرم بهمنی که از مستعدان
روزگار و پیدش آوردهای خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر مربراه خان کوتوال رکاب
در زمره دیانت پیدشکن محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم
گفته می شدند جامه نیکذامی و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بسختی زبان زد گردیدند *

و از متصدی پیدشاهی کم منصب عبد الوهاب استر ابادی که دیوان حیدر اباد بموده بودند دیانت دار واقعی بود و سوای نام بردها بسیار از تربیت یافته‌های حضرت خلد مکنند که جامه نیک انجاسی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همه آنها پردازد از سر رشته مطلب باز می ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدی نجات نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است •

درین ایام حادثه خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در بیجاپور و اردوی معلی بشدت تمام فرا گرفت - و کار بجائی کشید که چون هر یک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می دید کار ازان گذشته بود که بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کانسه مهمان کش فلک خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعه دنیا بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرانی حیات افتاد که می خواست نخل نشو و نمائی همه را از صفحه روزگار بر کند همینکه اثر دانه طاعون برابر عذاب و کنار در بغل و زیر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حلقه چشم سرخی حرارت تب و با معلوم میگردد بر وارثان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از جمله مردم غیر مشهور و نا مرادان بی بضاعت هزار ها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسی را کفن و قبر میسر می آمد - از مردم نامی که بوسیله اجل ناگهانی و با رخت هستی ازین جهان فانی بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت سنگه
 بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم آمده
 بشمار آمدند تاریخ غلبه این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *
 * قیامت بود یا شور و با بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده
 شروع شد و انتها بهفت و هشت سال کشید بالجمه بالتماس بعضی
 عمد های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پاره
 تفاوت در وبا بهمرسید *

ذکر سوانح سال می و چهارم از جلوس خداد مکان

مطابق سنه هزار و صد و یک هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعی از مردم نامی و
 امرای کارزار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف
 بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر
 قلعات سمت راجده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف
 شیخ نظام حیدر آبادی را با برخی از بندهای روشناس برای تنبیه
 سببهای بد اساس مرخص ساختند و هر یکی برای ظاهر ساختن
 جوهر تردد خود در تقدیم خدمات مامور میکوشیدند تا آنکه مقرب
 خان که در فنون سپاه گری و کار طلبی از مبارز پیشگان مشهور دکن
 بود بتسخیر قلعه پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست
 گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگی کفار
 خصوص اطلاع مکان سببهای بد کردار که در طغیان افعال ناشایسته
 ده برابر مودنی تر از سیوای جهنمی پدر خون بر آمده خود را

به مذبحهای سوانی ملقب ساخته علم شهرت بدنامی زیاده از آبای
ملعون خویش بر افراشته بود تعیین نمود از اتفاقات آن بد اصل
از اصل مکان خود که راهیری باشد پراگنده گشته پناه بقلعه
کهیلند برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست
اطراف براهنمائی طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهی
غافل بود باراد سیر و غسل آب مان گنگا که نزدیک حد پرگنه
منگمیر یک منزلی دریای شور واقع است در دره کوههای قلب
دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت
عالی پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار و لاله زار احداث کرده
بود باتفاق کبکلس و عیال و ساهو نام پسر بد سگال و جمعی از
هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشه شاهین قضا
و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر برقاب مکان و راههای پرتعب سراپا
نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود از آنکه
خلاف طریقه پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جبدیان لاله
رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهای بادپیمای
تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعبه که خانه
ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان باراد
قلع ریشه آن شقی لعین ملاحظه جان خود و مکان قلب نموده رستماده
کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مآل
جهل و پند کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یک تاز و هزار
پیاده قدر انداز جان باز انتخابی روان شد - با وجودیکه همراهان مانع
آمده از قلب راه آگاهی داده گفتند که مابین راه چندین کتل

سربلک کشیده مثل انبیا کهانیه و غیره درهای قلب واقع شده اگر سی
چهل پیاده بی یراق سر راه گرفته بانداختن سنگ بردازند عبور
فوجهای کلان خیال محال است - آن تهر پیدش جلا دت کیش بقصد
جهاد و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کاسروا گردیدم در جرگه
غازیان عالم شهرت خواهم برافراشت و اگر قضیه واژگون گردید از
درجه شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغار طی
مسافت دشوار گذار نموده بدعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود
پیاده میشد یعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق ازان
تنگنای پر از اشجار میگذاشتند تا نزدیک آن اجل رسیده برگشته
طالع رسیدند - گویند بعد که هرکارهای آن سگ نابکار او را از رسیدن
فوج پادشاهی که باصطلاح مرهتھا فوج و لشکر مغل نامند خبردار
ساختند آن سر مست باده غفلت و ناکامی بگمان آنکه رسیدن
افواج مغل درین مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم
غزور و نخوت که نشسته سرشار باده خانه بر انداز علاوه آن گردیده بود
حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلا بفکر تهیه سواربی و مورچال
بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلا دت پیدش با پسر و برادرزادها
و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار
دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان
هوش باخته رسید و آن سر مست نشسته بیخودی بعد که کار
از دست رفته بود باتفاق فوجی که همراه او بود و بیشتری روپوش
گردیده بفکر کمر بستن و یراق برداشتن پرداخت و کبکلس و زیر او
که از همدسان و ندیمان شجاع نشان فدویت کیش او گفته

می شد اورا پس پشت خود داده با جمعی از مرهتهای نامی
 بمقابله پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز داروگیر نیری بر
 بازوی او رسید که دست راست او را از تردد باز داشت از اسپ
 افتاده فریاد می زد که من ماندم و سنبها که در فکر فرار بود
 او نیز از اسپ جسته گفت پانجی من هم ماندم - و همینکه
 چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقی مردم سنبها رو بفرار آوردند و
 کیکلس دستگیر گردید و سنبهای برگشته اختر خود را پنهان
 عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست و جو که سراغ
 او را یافتند دست و پایی لاجمل زن گرفت آخر چند کس از نا کسان
 خویش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خرد سال ساهو نام
 گرفتار سر پنجه تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و
 شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا
 و همدمان صاحب مدار سوای رام راجه نام برادر خرد او که در یکی از
 قلعهها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دستگیر گشتند - و همه را دست
 بسته موکشان تا پای فیل سواری مقرب خان آوردند با وجودی که
 دران فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روی مالیده تغییر لباس داده
 بود بعلامت آنکه مالک سروراید از زیر رخت - او نمودار گردید
 و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پای اسپ بود
 شناختند او را بر فیل سواری خویش ریف ساخت بعده بعضی
 را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعی را بر اسپ سوار
 نموده نواره فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را از انجا بحزم و احتیاط
 سپاهانه بر آردا روبرو بنگاه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل از آنکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منهیان و جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مژده روح پرور باعث فرحت و شادی عالمی و خوشوقتی و سرور برنا و پیر خیمه بخیمه گردید - و در همان زودی خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گشت - فرمودند دو گروهی اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که برای تماشای آن شقیان بدعاقتت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را بدستور ایران تخته کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را بانواع عقوبات در شکنجه عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواری و زاری در چشم نظارگیان و انبوه خلایق شتر سواره جلوه داده دهل کوبان و نفیر زنان تشهیر کفان بلسکر در آوردند - و غریو کوس شادیانه که عالمی بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و خرویش و خوشوقتی این مژده که غمزای دل چندین لک همدو و مسلمان که سوخته آتش بیداد آن گافر فاجر باغی طاعی بودند گردید و اثر فرحت جان فزای روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زنان مستورات گزیده تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتی این خبر خواب ننموده تا دو منزل بتماشا برآمده شکرگویان استقبال نموده بودند - و در هر قصبه و دیهات سر راه و اطراف هرجا خبر میرسید دهل شادی نواخته می گردید و هرجا گذر می نمودند درونام پراز زن و مرد گشته شادی کنان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و شایعت بجای می آوردند و چند روز و شب برای عالمی شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعد که آن سزاوار قتل و زجر را باهمراهان بدان فضیحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلائق خاص و عام جمعی آمدند حکم شد که آن گروه شقارت پزوه را بپای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهده آن شکر گویان از بالای تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند در آن حالت کدکلس بد بخت که در شعر گفتن هندی طبع موزون داشت باوجودیکه سرو گردن و همه اعضای او در شکنجه عذاب بود سواي چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهده آنکه پادشاه عالم ستان از راه عجز و سرافکندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده بدای دو رکعت شکرانه پرداخت باشا در چشم و زبان منبها را مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین مضمون ادا نمود که ای راجه از دیدن تو بادشاه عالمگیر را با چنان فرو حشمت طاقت تخت نشینی نماند و بی اختیار گشته از برای تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از آنکه بزرندان خانه مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صواب دران دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان امان داده کلیدهای قلعات را از نزد منصوبان او طلبیده جا بجا قلعه داران تعین نموده آنها را در قلعه محبوس ابدی سازند اما چون آن تبه کاران دانستند که آخر کار سر آنها بر دار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت و خواری محبوس و مایوس و مکروم از لذت زندگانی مانند هر روز برای

آنها مرگ تازه خواهد بود هر دو بد مآل تیره روزگار زبان بزاخوانی
حرفهای ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم
هرزه گوئی نسبت به بند های درگاه عالم پناه و مقربان حضر می
گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشه فساد آن بدنهادان
از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلعه
گیری صرف نماید غیرت پادشاه تقاضای آن نمود که فرصت نداده بقطع
شجر حدیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت
قلعجات باز یک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدان قول
امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان
هر دو ملعون را از دهان بر آورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعد چشمهای
آن خیره چشمها را از کاسه سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر
دیگر یا ذواع عقوت بسزای کردار رسانده پوست کلهای سنبهای
جهنمی و کبکلس را پر از گاه نموده در همه بلاد و معمورهای
مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آری سزای
مفسد پیدشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر
هفت ساله آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفه
بد سگال جان بخشی فرموده حکم نمودند که اندرون احاطه گلال
بار نگاه دارند برای تربیت او موکلان فهمیده کار تعیین نمودند و بمنصب
هفت هزاری سرافرازی بخشیدند و دیوان و بخشی او بتجویز
مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچه مار نگاه داشتن
و آتش فرو نشانیدن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقعه خلد مکان
چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفحوای اینکه *

* بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود • گرچه با آدمی بزرگ شود
و دیگر بعضی عورات را که مادر سنبها و دختران آن بد مال بودند بقلعه
دولت آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم •
• مصرع •
با زن و فرزند سنبها شد اسیر

بعرض رسید پسند نموده خلعت عطا نمودند •

در ادامیکه محرر اوراق را همراه عبد الرزاق خان لاری در هوایی
متصل قلعه راهبری که سیوا ساخته بود چند گاه بسر بردن اتفاق
افتاد از زبان مردم آن جامسموع شد که آن ناپاک ماده فساد عالمی بود
و آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهای بد خصال اطلاع یافته دو سه
نقره می نگارد - که چون آن قطعه سرزمین که نمونه قطعه جهنم توان گفت
و همه یک لخت کوه و سنگ رافع شده و در اواخر تابستان آب بسیار
کمیا ب میگردد بر - مکنه آنجا نهایت تصدیع می گذرد سیوای جهنمی
متصل مکان نشیمن خود باوایی مختصر کنده بر سر باوایی قالیچه وار
نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار
ساخته در آنجا نشسته هرگاه زنان ساهو کار و دیگر غربا برای آب
می آمدند بطفلان آنها میوه فصل آن هنگام میداد و بزیانی که
با مادر و خواهر حرف می زنند بآنها حرف میزد بعد از آنکه نوبت
راج بسنبهای ناپاک رسید بر سر همان چپو تره بر بادای نشسته
زن و عروس رعایای آنجا که از لاءاجی برای آب دران باوایی
آمده - بپو پر کرده بر سر گذاشته یک دست بر سب و دست دیگر بر کمر
زده بالای زین متصل نشیمن آن سگ بد بخت می رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدی دراز نموده پستان آن زن را گرفته
 یک گهری دو گهری نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سبزو
 را از سر خود انداخته بعد فضیحتی تمام از دست او نجات می
 یافت تا آنکه رعایای آباد کرده بدر او رو بولایت فرنگیان که از اینجا
 نزدیک است آوردند و خود جزای کردار خود یافت *

ذکر موافق سال سی و پنجم از جلوس عالمگیر بادشاه

سنه هزار و صد و دو هجری

اگرچه از آنکه توجه رایات ظفر آیات بادشاه عالم سدان از
 اجمیر بصوب دکن محض برای تادیب و استیصال آن کارحربی
 بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان
 بوقوع آمد از هیچ پادشاهزاده نامدار و امرای ذی وقار دیگر من
 ابتدای شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده
 بود حضرت خلد مگان می خواستند در مقابل چنان تردد و
 حسن خدمت او از عطای اضافی نمایان و خطاب عمده و دیگر
 عنایات میان امرای حضور و دکن سرافرازی و امتیاز خاص بخشند
 بعضی مقربان پای تخت و خانه زادان قدیم الخدمت از راه حسد
 همچشمی که می باشد صلاح نداده دلیل و حجت چند بمیان
 آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندی حاصل گردد
 بهر حال مقرب خان را اضافه هزار سوار داد و خطاب خان زمان
 فتح جنگ و عطای پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسب و فیل
 با ساز طلا و یراق نقره و جوده و دھوپ و پرتله مرصع سرافرازی
 دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهار هزار و چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزاري هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زاده ها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غيره ديگر عنايات سر بلندي بخشيدند و همه منصبداران متعینۀ همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شاديانۀ فتح نواخته ده هزار روپيه براه خدا برآورده برای خادمان حضرت سيد محمد گيسودراز فرستادند *

در همين ايام خبر عارضۀ چشم غازی الدین خان بهادر فيروز جنگ و رفتن نور باصرۀ او بعرض رسيد و باعث بيد ماغي حضرت خلد مكن گردید و افسوس بسيار نموده كحال تجربۀ كار برای علاج از حضور روانه ساختند - درين اوان معروض گردید كه قلعه راجكده كه از قلعه های حاكم نشين سيوا و سنبها بود و بسعي بسيار بهادران جان باز بتسخير در آمده بود و ابو الخير خان پسر عبد العزيز خان را كه از غلامان و تربيت يافته های خاندان پيرم خان خانان گفته می شد و بچهره رشد شجاعت و مدد طالع پدایۀ سه هزاري رسیده مدتي قلعه داري قلعه خيبر نموده ترون نمايان بظهور آورده بود نظر بر اينكه پدر او در فن قلعه داري ممتاز بود بقلعه داري راجكده مقرر ساخته بودند درينولا قبل از افشار خبر دستگير شدن سنبها فوج اشقيا اطراف قلعه مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابواخير خان پيغام خالي نمودن قلعه دادند آن بی جوهر كم اصل باوجود نزديك بودن لشكر فيروز جنگ دل و استقلال باخته اميد رهایی از چنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عيال خواسته وقت شب مع دو سه تولي سوازي زنانه كه باقي همه مستورات

پیداده بودند و چند پتاره و صندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهقه که اطراف پراکنده گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان جان و مال در میان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال بیحرمتی گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر فیروز جنگ رسیده بآه و ناله ندامت دست انوس برهم می - آید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف و گرز بردار شدید رفته او را روانه بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والده ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والده ابو الخیر خان و همه و ابستهای عبد العزیز خان نیز از مریدان و معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشته شیخ عبد اللطیف مشتمل بر استدعای عفو تقصیر رسانده عجز و زاری بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گرداندن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد - اما وقتی که حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - فی الجملة پادشاه از اکلوچ کوچ فرموده رایت توجه طرف کورگانون (۱۲) و شکار پور توابع سمت پونا برافراشتند بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزی وقت دیوان

برسر اهدام که سهراب خان میرتزک دوم بود برسر یکی از مردم
 آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر بیش قرار توپخانه
 که حاضر بودند بحماییت او بشوخی تمام پاش آمده و هجوم آورده
 بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میرتزک اول بود
 خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامه
 فساد عظیم برپا گردید و بمطالب خان که او نیز در جرگه میر
 تزکان شریک اهدام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه
 از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغه
 توپخانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند
 و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را
 بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظه باقی ماده فساد خانه نشین
 گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و
 واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم
 آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تذبیه مردم
 فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بدر بار سوار شده و تشویش
 تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد
 فرو نشست و چند نفر از مردم توپخانه بکسی منصب و منع
 مجرا مغضوب گردیدند •

چون از واقعه صوبه اکبر آباد بعرض رسید که آغرخان از کابل
 بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر آباد مردم جرات
 برسر قافله ریخته از جمله گاو های عقب قافله چند اراکه تاراج
 نموده مع عورات باسیری می بردند آغرخان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گدهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان
ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری
بمحاصره و تسخیر گدهی پرداخت - درین ضمن گولۀ بندوق بدو رسید
مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کولکلتاش که بهم
تذبیہ جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن بر مهم مامور با وجودیکه
ازو تردد نمایان بظهور آمد و در مسمار ساختن گدهی سنسنی (۱۳)
و دیگر مکانهای قلاب ساخته آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب
مدعا کاری ساخته نشد بنابراین از آنکه از سابق بسبب بعضی
اداهای ناخوش او پادشاه برو کم توجه بودند برای استیصال جات
شاهزاده محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را
صوبه دار بنگالہ مقرر فرمودند آن جا نارسیده معزول نموده صوبۀ دار
لاهور فرمودند باز از انجا بصوبۀ دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر
آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختند که هر جا می رسید محصول
جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخریج می آمد بعد
طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هنو، بر بالکی و اسب عربی و عراقی
بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور
جا بجا در همه بلاد مقرر بودند از آنکه فضلا و علمای صلاح شعار
از روی مسئله خاطر نشان نمودند که تعیین نرخ خلاف شرع
است و فروشنده اختیار مال خود دارد بهر نرخ و قیمتی که

خواهد بفروشد حکم عالی شرف نغان یافت که نرخ از همه بلاد
برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم
فرمودند که یادداشت منصب بندهای پادشاهی که بعد از
مرتب شدن نزد منصبداران می ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند
و دفتر هر رشته چهره که جدا بود بر همان یادداشت می نوشته
باشند - از آنکه سابق بعد رجوع محاسبه جاگیر داری اکثر طلب
سرکار بر نامه منصبداران بر می آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاولان
تعیین می نمودند و منصبداران مبلغی خرج نموده از راه رجوع
محاسبه دفعه بکار میبردند - بعده که از قلت پایبانی و بسیاری
منصبداران خصوص موهنه و دکنیهایی بی شمار که به منصبهایی
عمده سرفرازی یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر
میسر نمی آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (۱۴) خان
دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که
بعد تیاری یادداشت تا یافتن جاگیر دعوی طلب ایام مابین نمایند
بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغییری جاگیر بمیان آید لغایتی
که باز جاگیر تنخواه بیابد ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و
در عوض این بدنامی که بنام موسوی خان بنای بدعت آن
بر زبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق
بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج می نمودند بالتماس
موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جای تعینات نمایند

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود مچلکای عدم تقاضای طلب من ابتدای ایام تفخواه نیافتن وقت محاسبه مبلغ کلی طلب منصبدار در سرکار پادشاهی برمی آمد لهذا هرچند منصبداران برای محاسبه رجوع می نمودند - مستوفیان دفتر ناشنیده انگاشته تن بگرفتن محاسبه منصبدار نمی دادند و در صورتیکه منصبداران بجوهر سعی و بهم رساندن مربی و وکیل دلسوز قابل بعد دریدن هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت می نمود چهارم حصه آن بزور و تلاش تمام از سرکار می توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از میان برخاست و محاسبه در میان نماند *

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار

و صد و سه هجری

در اوائل یا اواسط این سال از کورگانون و شکارپور کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف بیدر بر افراشته چند گاه در آنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجاپور است و از بیجاپور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهارونی فرمودند چون ایام فحوسه پادشاه زاده محمد معظم منقضي گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسید حضرت خلدملکان بر سر عنایت آمده خواستند که بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رسوخیت و اراده صافی الضمیر او را در یابند روزی قلمدان باساز ضروری و همراه آن قلمترش بدست یکی از خواجه سرای محرم برای پادشاه زاده فرستاده از آنکه کار و حریه خرد و کلان برای محبتوسان صاحب غیرت فرستادن خاف ضابطه امت بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد از نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش شامل نماید خواهی گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم ادب قلمدان را و نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده باشاره گفت که شاید بغلطی آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهی بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد از آنکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهی اعلیٰ حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز مزدی گزیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخی در تلافی آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت رزی حدیث نبوی متضمن برین معنی که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدی نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند پادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یک داشت بعد مطالعه و دربارت اراده و لطف پادشاه در جواب مرسومه پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدی نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدی می تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشی و دیگر بعضی سختی که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهمرسید *

سابق از زمان قدیم اسم بعضی بلاد و معمورها و قلعهها که بزبان
 هندی شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف هاملیل بالف ظاهر
 می شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله می نوشتند
 میرهادی مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور
 بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه
 و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمه هندی
 نمی آرد و از جمله سی حرف سیزده حرف الف و حا و خا و نا و
 ذال و زا و صاد و غاد و طاظا و عین و غین و قاف باشد در کلمه و کلام
 هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمی آیند داخل حروف
 هندی نمی شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفی
 دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرد و در وسط
 و آخر کلمه اصلا نمی آید اما از آنکه از جمله ده دوازده اعراب که
 برای حرف هندی موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف
 بران است یکی را باسم گادا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده
 اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می
 خوانند این همان الف است که مذهبیان فارسی از ابتدای اسلام
 هندوستان سها بها در فارسی می نویسند باید بالف نوشته شود بعد
 عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و درین سال حکم فرمودند
 که آینده بجای ها الف می نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و
 بگلانا هرکه بخط هندی آشنائی دارد لطفش را خوب غور
 میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تفریر نمود و بعرض

رسد که رام راجه نام برادر سندیهای مقتول جهنمی که فی الحقیقت در قید سندیها می بود بعضی ناسرداران مرده او را بجای پدر و برادر جهنمی او برآج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده بارادۀ باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه داران و سرداران خود خلعت و کمرۀ طلا جا بجا فرستاده و در استعالت عمدۀ فوجها کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت و تاراج ملک و تسخیر قلعات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلیٰ حضرت صاحبقران ثانی اشاره بر حقیقت نصاری گذار دریای بنادر همد رفته باز بزبان خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و یلان گذار دریای شور در پناه جبال و مکنهائی قلاب قلعهها ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری و عدم تکالیف شاقه با رعایای آباد کرده خود میکوشند و برای مسلمانان پورۀ علیحدۀ قرار داده مسلمانان را میان آنها بجای قاضی سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئی و نکاح با او گذاشته اند اما رواج بانگ و صلوة در اینجا اصلاً نیست و اگر مسافری نامراد در تعلقه آنها وارد شود هر چند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقه انگریز برجهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها موافق دستور مقرری حاصل نموده باشد یا جهاز عرب و سقطی که مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت می آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر دور دست معیوب تباہ

گشته بدست آنها افتد شکار خود میدانند - و ظلم عمدۀ آنها این است که اگر یکی از رعایای تعلقۀ آن طائفۀ بد کیش باجل خویش وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال او را بیت المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانۀ کلیساکه همه جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که مقتدای آنها باشد او را احکام ملت نصرانی تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا برهمن هئود باشد بمذهب خود می آرند و بدستور غلامان از خدمت میگیرند - ازآنکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعه معمورۀ مشهور بگووه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتگال در آنجا می باشد و دیگر بذات و دیهات سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده گروهی بذات سورت مائل طرف جنوبی تا سرحد قلعه منبی تعلقۀ انگریز و سرحد حبشیها که کوکن نظام شاهی می نامند در پناه کوههای عقب پرگنات بکلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن آباد هفت هشت قلعه خرد و کلان احداث نموده از آن جمله دو قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیلۀ قول و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول چهل و پنجاه گروه در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک گروه و یک و نیم گروه نیست که پای دامن کوهها را کشتار می کنند و از جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج می کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلی محصول از آن بر میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفی وضع کرده آنها که مراد از نقره

قیمت نه آنه باشد و سکه فرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا
 سوای اشرفی مزبور پارچه ریزه مسی است بام زرگ نامذکه یک یک
 فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم پادشاه اصلا
 دران جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در
 جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن وامی
 گذارند و زنهای آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن
 زن دیگر و حریت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی
 اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهي که
 تاج کپتان گووه میباشد نسبت بکپتان گووه کم زور واقع شده ابتداء
 بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایته
 و خویشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او
 بگزارش آمده بود و در شجاعت و کار طلبی شهرت داشت حکم صادر
 شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیدان در استیصال و اخراج
 طائفه جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران
 نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده
 بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح
 جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ
 میدان عاجزند و سوای بنندوق و شمشیر که بصورت سیخچه
 دارند یراق دیگر ندارند و اسب نگاه نمیدارند در حمله اول رو
 بفرار آورده بیشتري خود را به پناه قلعه دمن و بسی رساندند و
 جمعی از فرنگیها با زن و فرزند باسیری در آمدند و دو قلعه را که
 خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و دبدبه

و زائران عظیم میان آن قوم رو داد و همه دلخواهها در قلعه دمن و بسی فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعده که این خبر بکتهای گووه تعلقه کوکن عادلشاهی که خود را بجای صوبه دار کل و نائب مستقل پرتکال می گیرد رسید از آنکه آن جماعه خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز بر روی دریا ترددی که از آنها می آید از هیچ قوم دیگر نمی آید عرضه داشت از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمودند که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان روی دریا هستیم پارچه زمین ناکاره کنار دریا که حکام و فرمانروایان سلف این مرز و بوم ببزرگان ما داده اند آباد کرده خدمت می نمائیم در صورتیکه خلاف مرضی مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم خانه ما و مکان اصلی ما روی دریا است بر جهازات سوار شده بموجب حکم پادشاه خود که برای مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت - از آنکه مبلغی تحف و هدایا برای حواری و صاحب مداران حضور نیز مرستاده بودند مقربان پادشاهی خاطر نشان نمودند که تا از بند و بست خشکی و قلع ریشه کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانه دریا را بشورش نمی توان آورد - بنابراین حکم معاف نمودن تقصیر آن جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بتمام معتبر خان صادر فرمودند * از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان بعرض رسید که سید شاه سلیمان که مدت سه سال فرمان روی ایران بود و ودیعت حیات نمود و بجای او سلطان حمید جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هندوستان حکم نمود که خرابات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و غذا و دیگر سرمایه فساد از قلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین و شاهزاده محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص ساخته فرمودند که مراتب منصب هر دو بعرض رسانند و خیمه برای آنها نزد یک کلال بار زدن فرمودند و بعد از چند روز هر دو برادر را تسلیم بحالی منصب فرموده همراه شاهزاده معزالدین فوج و توپخانه داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - رشاهزاده محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف پادشاه دستخط می نموده باشد - چون حقیقت فساد و سرکشی مرزبانان چنچیی و چنچادر توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سائبهای مقتول و از قدیم منجمه ملک رام راجای بیجاگر گفته می شدند و همیشه با فرمان رویان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام دو سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخی زیاد از آنها بظهور می آمد بعرض رسید - شاهزاده محمد کام بخش را باتالیقی جمده الملک اسد خان و هراوی اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نائب جمده الملک مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاری را که فیروز جنگ چند گاه نزد خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار هزار سوار بخدمت فوجداری کوکن عادل شاهی که گنار دریای شور متصل گروہ تعلقه فرنگ واقع است مقرر کرده روانه نموده عبد القادر خان نام پسر او را در حضور نگاهداشته

بودند - چون عبدالرزاق خان که در قبول نوکری مجبور بود و اکثر اراده وطن را در زبان داشت و با اخبار نویسان بکمال سختی سلوک می نمود از سوانح تعلقه فوجداری او بعرض رسید که عبد الرزاق خان می خواهد بر سر جهاز سوار شده روانه وطن گردد - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغیر نموده گرز بردار تعین فرمودند که او را بحضور آرد - این خبر که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتی را سوخته جریده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عنایات ساخته پسر او را حواله او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافه پنج هزار پنهان ساز سوار نموده بخدمت فوجداری راهبری مامور فرمودند *

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمد محصول خربزه گرما دران ولایت در ریل کنار رود خانه مردم عاجز و نامرد می کارند معاف بود دومی و درمی بتصرف عمال پادشاهی و جاگیر داران نمی آمد و در نسخه تذخواه دیوانیان و سر رشته زمینداران داخل نبود - درین ایام که محرم خان عرف خواجه یاقوت را داروغه کل باغات پادشاهی نمودند او بر حقیقت عدم ضبط محصول فالینزه های کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتی بعرض رساند که محصول خربزه صوبجات دکن که مبلغ کلی می شود و ضبط در نمی آید رایگان تلف می گردد و نقصان سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال چهاران و نامرادان بی بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد این حکم احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی جزیب در سه پرگنات تعیین شدند - و دستگاه ظام تازه برای حکام و عمال بدمال بهم رسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار می گرفتند بذابران جمعی که بدین شغل پارچه نان برای اطفال و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند - و دیگر بنای بدعت بد عاقبتی این گذاشت که سابق دروازه‌های باغهای پادشاهی که محض برای تفریح و فیض خاص و عام موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود که باغات صوبجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم ساخت مگر جمعی که چیزی بنگاهبانیهای باغ بدهند و تملق نمایند در بر روی آنها کشاده گرد *

نیکوان رفتند و سزتها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند
باقی سخنهای او که باعث قید و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده محمد کام بخش گردید بر مکتب بذكر خواهد درآمد *

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدا نه نموده بود دختر کلان را هر چند خواستند بکسی منسوب سازند قبول نه نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب وضو بردست ریختن در حرم محرم شرعی خویش سازد فخر خود میدانم و الا از باقی اذات دنیاوی اجتناب دارم لهذا یومیه برای او مقرر کرده با احترام تلمذ نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر در

عقد می کند در بیجاپوری در آورده با او در حبس همدم ساختند و دختر دیگر را بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیکي از فرزندان سلسله نقش بند منصوب نمودند که خلاف رعایت خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح الله خان میر بخشی که از امرای مزاج گرفته موروثی گفته می شد و بمزاج پادشاه آشنا شده بود و در برآمد کار خلق میگردشید و دیعت حیات نمود تاریخ وفات او (روح در تن ملک نداند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشی بود و نیابت وزارت ضمیمه ان داشت میر بخشی نمودند و مخلص خان را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان بخد مت عرض مکرر مامور گردید - درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از اراده باطل پادشاه زاده محمد اعظم شاه برزبانها جاری گردیده بود بتقاضای مصلحت پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف و اکن گیره که از اردوی پادشاهی سر راه واقع شده بود مامور فرمودند - بعد که محمد اعظم شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید از آنکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر اراده فساد پادشاه زاده زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات وحشت افزا بگوش مقربان پادشاه میرمید از طرف پادشاه نیز کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرض داشت نمود که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدم بوس زیاده ازان مت که بعرض آن پردازد اما از آنکه موافق حکم زود بر خدمت ماموره باید رسید و بواس دارد که در صورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زان مبادا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته
 لنگر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود
 بدان عمل نماید - در جواب از راه فرزند نوازی فرمان صادر شد که
 ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبه اتم داریم اما چون
 داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار
 می آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هر دو
 فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم
 نمود و حکم شد که خیمه مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که
 لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغه جلو
 خاص و توپخانه و گرز برادران و مردم خاص چوکی حکم فرمودند
 که مردم بسیار کم انتخابی تهور پیشه مسلح همراه بگیرند و در ظاهر
 تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعی از قراولان متعینند
 توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف
 دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد راهم مجال بیکم داخل
 شدن لشکر نباشد و میرترکان را مامور فرمودند که از دخام عام و تماشائی
 را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجددا حکم بنام پادشاه زاده
 صادر شد که جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد
 سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص
 قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت در صد سوار خود را
 برساند چند قدم راه که طی نمود یکی از چیلهای روشناس زبان دان
 پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم
 حکم میرمید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال جیله حکم رسانید

که میدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم
زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده باخود
نیاورده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا
توأم عالمگیر چنان موافق افتاد که بعد که بادشاه زاده همراه والاچه
و عالی تبار نزدیک رسید و بدوق قتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده
در دست بادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از دو جلودار
بار نیافتند و برای گرفتن اسب عالی تبار جلودار نبود - درین
حالت که بادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تهلکه دام
بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق را نموده بیدایند -
بادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلی پرداخته
باخود بود - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف
پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدسکان از روی لطف و
شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بدوق بدست
بادشاه زاده داده حکم تیر بر مید انداختن نموده باز همراه بتسبیح
خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمی و تپاک تمام استفسار
احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که بادشاه زاده زیر جامه
زره پوشیده ست لهذا پیدائگی ارگچه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت
فرمودند که بند جامه را نماید و بدست مبارک ارگچه مالیدند بعده
شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف بر آورده
تعریف آن که از عهد فردوس مکانی بما رسیده نموده بدست
بادشاه زاده دادند - دست بادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم
آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بدست پدر بزرگوار

بگذرانند از روی عنایت پادشاه زاده مرحمت فرمودند و چند کلمه و عظم نصیحت آمیز مشتمل بر اشاره آنکه شمارا گرفته خلاص نمودیم و خبر بوابستهایی شما رسیده باشد و همه در کمال مایوسی مغموم خواهند بود زود مرخص شوید برزبان آورده خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تا رسیدن خبر مرخص ساختن پادشاه زاده جانی بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر بیگمان و خدمه محل مایوس مطابق گشته بگریه و زاری پرداخته بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ بر روی همه آمد - نقل نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بزام پادشاه زاده صادر می شد و از نوشته وکیل بر مضمون آن اطلاع نمی یافت وقت سوار شدن باستقبال فرمان تا بر مضمون اطاع یابد چنان متزلزل خاطر می گردید که رنگ بر چهره او بحال نمی ماند *

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علی که داروغه داک بود و بحکمال دیانت واستغنا خدمات مرجوعه را سرانجام میداد سوانح نگاران بلاد و قصبات بمرتبه استقلال و اعتبار بهم رسانده بودند که فی الحقیقت شریک غالب صوبه داران و فوجداران گردیدند - درین ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلمت وقوع تقصیری تغیر نموده بودند - سادات و فضیلت پناه سید سعد الله که از جمله فضایی متبحر و منزویان و خرقة پوشان مشهور هفت اقلیم گشته بود و نوشته او نزد پادشاه اثر تمام می بخشید و در جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر می فرمودند و سید که در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زیاد می نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکی از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هردو را بموجب نوشته سید بحال نمودند اما در جواب خلاف اهربار که بدستخط خاص فرمان می رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشته آن سیادت پناه خدمت هردو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید باید که در ماده علما و فقرا می نوشته باشید درباره این مردم که پیشه ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه دارد هرچند که درکار پادشاهی ساعی و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانة اندوخته تیموریه بصرف درآمده بود و قلت پای باقی و بسیاری از باب طلب از حد گذشت و در ایامی که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو ملازمان جرأت زیاده می نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داری نمی نمود - روزی از روی بیدماغی فرموده بودند که ما مکرر گفتیم نوکر درکار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمی دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خدا داد هندوستان ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادان کلمه یاس در باره ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن با اختیار آن دلی نعمت است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشی گردید او می خواست

نعمت بروج الله خان زیاده در فیض بر روی خلق الله کشاده گردن
و در مثل گذراندن جرات زیاد از اندازه خود بکار میبرد و سه دفعه
بزبان نصیحت آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تا آنکه روزی از روی
بیدماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مخلص خان را
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر
در کار نداریم قباحات نفهمیده حکم آقازمی شنوند آنقدر زجر نمودند
که هردو بخشی آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند
که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاری سازند و در
تورود بر روی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیان بحضور آمده
بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعی که از سالها می دیدند
مایوس گشته فکر های فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه
نوحه بودند - چون حاجی محمد انوار که از علم عقای و نقلی بهره
تمام داشت و آثار رشد بر چهره حال او پیدا و هویدا بود بحضور
رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد
و آبای توبه بندگی این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که
دون همتی را این بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او
خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خانی و بخدمت
پیشکاری مخلص خان بخشی سرافراز فرمودند او از خطاب ابا
نمود و طریقه دیانت و راستی و کار طلبی او اگر مفصل بزبان
خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به
نیکنامی تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده
رخصت بیت الله حاصل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر دانی

فرمودند که از طرف ماهم چند اک روپیه بخدام مکّه معظمه برساند
چنانچه بعد زیارت حرمین شریعین و رساندن مبلغ مذکور چون
مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بامشکر ظفر اثر نتوانست رسید
در بلد خجسته بفیاد ودیعت حیادت نمود بعد عرض تاسف
بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای
رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعات که بتصرف
بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعه پرناله که
از قلهای فلک ارتفاع نامی مشهور توابع بیجاپور است و بتدریج
و سعی زیاد قلعه کشیان به تسخیر درآمده بود باندک تدریج
بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه دار پادشاهی وقتی که کار
از دست رفته بود خبر یافته دست و پای الاحاصل زده زخمی
گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصد دارد
که خود را باعانت مرزبانان چنجی رسانده در گرد آوری فوج خود
بپردازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر
پادشاه روی داد پاره بشکر مراقبه و فکر فرو رفته بعد به بهره مندخان
فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید
پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را بافوج شایسته مرخص
سازند چنانچه طومار فوج بنده تیار شد و بتعین سواران پیشخان
بهره مند خان برآمد - درین اوان خبر رسید که شاه زاده معزالدین خود
را بدای قلعه پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصلحت
بران قرار یافت که خود بدولت تابیرم پوری تشریف برده از انجا

افواج برای تذبذبه اشقیا تعین فرمایند و به تسلی بخشیان پرداخته
برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب
غرض بصبح امید مبدل گردید *

ذکر سوانح سال سی و هفت جلوس مطابق سنہ هزار

و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری برافراشته شد
بعده که ویرانه آن سرزمین از نزول مقدم پادشاه کشور گیر رونق
آبادی پذیرفت حکم چهاونی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را
اسلام پوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غربا بانداختن
چهار شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده
رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای در حج
و رساندن فیض به سادات و دیگر سکنه آنجا و ساختن مکانهای
خیر جاری مراجعت نمود - بعده که خبر رسیدن او به بندر سمرت
بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچه قاضی
شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را
بحضور رساند و پادشاه کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده
نسبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورده مکرر عطر و دیگر
خوشبویها بدست مبارک بجامه شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز
قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدارت و هر
خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نمود
بعد مکرر فرمودن پادشاه لاجار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت
التماس نمود امیدوارم که الحال رخصت وطن یابم که باحمد آباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چنگاه در آنجا نزد عیال و اطفال
بهر برده رعایت صله رحم نسبت ببعضی وابسته‌های بی بضاعت
بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجه
قبول در آمد و مخاج نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر
قلعه پرناله و راجکده و دیگر قلعات جا بجا فوج تعیین فرمودند
و حکم بغام فیروز جنگ که بموجب فرموده حضور در بهادر گده
چهارونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در آنجا گذاشته جریده خود
را بتنبیه اشقیارسانده قلعات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد
دستگیر و مقتول گردیدن سبهای جهنمی بسیاری از سرداران نامی
مرهه از طرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید
انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت برافراشته آغاز شوخی
و دست اندازی از حد گذرانده گارهای دست بسته نمودند که بتفصیل
آن قلم را رنجه داشتن از سر رشته سخن دور افتادن است اما ازان
جمله سنتا کهور پوره و دهنا جانو که از سرداران نامی صاحب پانزده
بیدست هزار سوار جرار جنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب فوج
دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از آنها
بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنتای نابکار در تاخت
و تاراج معمورهای مشهور و مقابله نمودن باصرای سر فوج عمده
چنان شهرت گرفت که هرکرا با او منابله و مقاتله اتفاق می
افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گردد یا هزمت
یافته فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات دوباره داند
چاره کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ لعین نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او
 کمر نمی بست و هر ستمی که با فوج جهان آشوب رو می آورد
 دل شیر مردان رزم از ما را در تزلزل می انداخت چنانچه اسماعیل
 خان یکباره که از سرداران تهور پیدش مشهور دکن گفته می شد و بشرح
 و تفصیل جنگ آن نمی برد از در مقابله و حمله صف ربای اول از
 جا برداشته تمام فوج او را بغارت برده خود او را بعد زخمی گردیدن
 دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلی گرفته
 خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شمره خان که خود را
 رستم زمان و شیر شمره میگرفت در ضلع قلعه ستاره بعد مقابله باو
 نمودن بهیر و هر چه با خود داشت بیداد داده بچنگ آن کافر گرفتار
 آمده بعد مبلغ کلی دادن نجات یافت - هم چنان علی مردان
 خان عرف حسینی بیگ حیدرآبادی شش هزاری را که بدان سگ
 ناپاک مقابله و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر
 بتاراج رفت بعد کشته و زخمی گشتن جمعی از مردم نامی همراه
 فوج و علی مردان خان با چند نفر نامی زخمی و دستگیر گردید
 و چند روز نگاه داشته دولک روپیه از و مبلغی از همراهان او گرفته
 دست از برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال بر خاطر پادشاه
 عالم ستان می افزود - در ایامی که خان جهان بهادر را از صوبجات
 بنگاله و غیره معزول ساخته بی پروبال نموده بحضور طلبیده
 بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بمجرا کمتر می
 آمد شهرت تردد و جان فشانی جان نثار خان و تهور خان پسر
 صلابت خان که تازه بعرضه کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجای رسیده بود که خلد مکان بظهار حسن تردد آنها مکرر
 خان جهان بهادر را مطعون ساخته از روی قدردانی زبان بتوصیف
 شجاعت و تهوری هر دو آشنا می ساختند - در همان اوان بعرض
 رسید که مابین سرحد کرنا ٹک سنتا رابا جان نثار خان و تهور خان
 و غیره که به تانده اشقیا مامور بودند سروکار مقابله افتاد و بعد
 زد و خوردی که بمیان آمد جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی
 گردیدند بمرتبه هزیمت بفوج پادشاهی روی داد که تمام فوج و توپخانه
 و بهیر بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسمی فراوان جان
 بدر برد و تهور خان زخمی گشته خود را میان مردها و زخمیها که
 در لالو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره یافتن غنیمت
 دانست - هم چنان با کثر مردم عده روشناس که دران فوج بودند
 چشم زخم بدنامی مآل و آبرو بباد دادن رسید و بسیاری دستگیر
 گشتند و بعضی بحیل جان بدر بردند - بعده که این خبر بعرض پادشاه
 رسید اگرچه نهایت برکدورت خاطر افزود اما در ظاهر بر زبان آوردند که
 اختیار بنده نیست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز
 محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفیق بود از دربار
 برگشته بدیدن خان جهان بهادر رفت از آنکه این خبر ناخوش خیمه
 بخیمه انتشار یافته بود خان جهان بهادر باظهار شماعت از محمد
 مراد خان استفسار نمود که حقیقت شوخی سنتا و تردد خانه زدان
 کار طلب پادشاهی که بعرض رسید چه فرمودند - محمد مراد خان
 گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصیر دارند
 همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خیر در عالم بالا

عرض مکرر نمي باشد که بدهند و باز ستانند هر کرا هر چه روز ازل دادند دادند يعنی در سر لشکری و فوج کشيها بمن هرگز چشم زخم خفت و بي آبروئی نرسيد - خيمۀ پادشاه زاده محمد معظم را از جائي که بدستور محبوسان بود بيرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای مجرا آمدن مادن ساختند و گاه گاه از انوش خاصه و ميوه ياد مي فرمودند *

ذکر سوانح سال می و هشت جلوس مطابق سنه هزار

و صد و پنجم هجری

بعده که پادشاه زاده محمد کام بخش و جمده الملک اسد خان و نو الغفار خان نصرت جنگ نزدیک چنجي رسيد به تفاوت گوله رس فرود آمده بفکر تدبير تسخير قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول و عرض قلعه چنجی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام باسم علمده بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده است که سرانجام توپخانه و همه ذخيره ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتيب و تقسيم مورچال پرداخته شروع بکندن نقب و بستن دهنده و پيش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلوران جانباز خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرصۀ ظهور آرند و کفار قلعه نشين بدستور قلعه داران آزموده کار به بندوبست برج و باره پرداخته باستغذای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل در دل آنها راه نيفتده گاه گاه یک دو توپ مرميدادند و زمينداران اطراف دور و نزدیک و فوج موهده از هر طرف نمودار گشته بر سزکهي

یمین و یسار اشکر ریخته شوخی زیاد مینمودند و مانع رسیدن رسد غله میگرددند و بعضی اوقات غافل بر مهر مورچال ریخته دست برد نمایان بر روی کار می آوردند و قزازل تمام در افواج انداخته محنت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر سوانحی که در اینجا از ترددات فوج پادشاهی و محصوران بظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و مکرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصه آن را بر زبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره بامتداد کشید و مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند هر چند غلبه فوج کمکی کفار روز بروز زیاده می گردید ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشاچنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما از آنکه زمام اختیار فوج و کار فرمائی اسور ملکی و مالی و بند و بست آن صلح بدست جمده الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده محمدکام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاه زاده که لازم و ملزوم ایام شباب ست جمده الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تانخ نسبت پادشاه زاده بر زبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاده ماده فساد و عذاب آماده می گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعلہ امروز پادشاه زاده بمیان آورده
 علاوہ آشوب و برہم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمد آمد سننای
 نابکار بمرتبہ اتم اشتہار یافت و افواج مقہوران اطراف لشکر
 پادشاهی و سررہ را چنان فرو گرفتند کہ چند روز رسیدن احکام و گرز
 برداران و ہرکارہ و قاصد از حضور متعذر و بند گردید و نہ از بادشاه
 زاده و جمعدۃ الملک پادشاه خبر میرسید و نہ پادشاه زاده را
 بر حقیقت و خبر سلامتی حضور اطلاع حاصل می شد - و پیغامہای
 توہم افزای جہان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده
 از نزد محصوران میرید لہذا وسواس ہراس آمیز بدین مرتبہ
 در دل پادشاه زاده را یافت کہ بقول بعضی نظریہ عناک جمعدۃ الملک و
 فرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلمہ نزد محصوران رساند - جمعدۃ
 الملک و نصرت جنگ اطلاع یافتہ بی خبر خود را رساندہ
 اطراف خیمہ محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بر سر پادشاه
 زاده رسیدند سنگیر ساختند - درین حالت کہ مادہ وساک و آشوب لشکر
 پادشاهی آمادہ گردیدہ بود سننای نابکار با بیہمت و پنج ہزار
 سواریکہ تاز جنگی رسیدہ اطراف فراج پادشاهی را چنان فرو گرفت
 کہ تزلزل عظیم در دل برہار پیر لشکر انداخت و عرصہ کارزار بمرتبہ
 بر سران تنگ آورد کہ مصلحت کار درین دانسنند کہ بہیر را
 با اکثر کار خانجات سنگین بار بدام تراج سنناده خود را بہ پناہ
 جای قلب رسانند - و بقول مشہور نظر بر تقضای وقت باہم
 ساختہ پیغام مصالحت بدین شرط بمیان آمد کہ سننا بتعاقب
 حال لشکر و سرداران کہ ہرآنچہ دران اضطراب باخود تونند

برداشت نه پرداخته بتاماراج باقی بهیر و اشیای که دران بنگاه یابد اکتفا نماید - و هر دو سردار چند گروه مصلحت جنگ کنان خود را بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شرجانی ازان کافر غنیمت دانستند و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر محصوران تنگ گردید و برزایتی مبلغی بدانها رسید قلعها را خالی نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن پادشاه زاده بحضرت خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان هر دو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پاره کلمات نصیحت آمیز به جمده الملک گفته اثر کم توجهی بظهور آورده حکم خلاصی پادشاه زاده نمودند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روی دریا و مهم نمودن سیدی یاقوت خان و عد نزیگ رسیدن کار تسخیر قلعه مذبی و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین سال جهاز پادشاهی مسمی گنج سوائی که کلان تر از جهاز در بندر سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنججاه و دولک روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان در مخه و جده به بندر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و چلکنهای آهنی ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهم نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر جنگ موجود بود همیذکه هشت نه روزه راه بندر سوزت جهاز رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهی بسیار خرد بود و سیوم و چهارم حصه گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا گردید بعده که بتفاوت گواه رس نزدیک هم رسیدند توپ اول دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید و از ضرب مدمه پارچه های آهن که ازو جدا شده سه چهار نفر ضائع و تلف گشتند و در همان اثنا گواکه جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج سوائی که باصطلاح دریا نوردان قول جهاز نامند و مدار سلامت روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز اطلاع یافته دایر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهی رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن نمودند - باوجودیکه نصرانی در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهی بود که اگر ناخدا استقامت می ورزید از عهده دفع شر آنها بر می آمدند اما بمجرد اثر غلبه جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز میداشت زیر تخته های خن جهاز گریخت و اول بار کنیزهای ترکی که در مخد خریده سریت خود نموده بود و درین هنگامه چیره بر سر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه زر نقد سرخ و سفید در جهاز بود بر آورده با اسیر بسیار بر جهاز خود

بروند بعد که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهی را گذار خشکی
نزدیک تعلقه خود آورده قریب یک هفته در جست و جوی مال
و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسی مستورات پیر و جوان
کوئیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت
قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندی
بکار و خنجر در هلاک خود کوشیدند - بعد که حقیقت از روی
وقائع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت رویداد سکه انگریز
که در مذهبی باسم ناپاک پادشاه خود می زنند همراه امرا حوانج
بمحضور ارسال داشت حکم گرفتن کماشتهای انگریز که در بندر
سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعه مذهبی بذا م اعتماد
خان متصدی بندر سورت و سیدی یعقوت خان رسید و مقدسه
ابن فساد بسالها کشید اما از آنکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا
برخود نمی گرفت و یعقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق
آزاده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره
و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوئیده راه تردد بالکل مسدود
ساخته بود و اعتماد خان متصدی بندر سورت که نظر بر بندر بست و
استحکام قلعه مذهبی میدانست که علاج پذیر نیست در صورت کاوش و
شورش باکله پوشان سوای مداخله فساد که مبلغ کلی نقصان محصول بندر
خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعی پادشاهی می گرفت
و نمی خواست که یک روپیه از محصول پادشاهی تلف شود هر چند
بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن
بتدبیر دفع گفت و گوی بدنامی انگریز می کوشید و انگریز بعد از قید

افندان گماشته‌ها هرجا که نام منصب دار پادشاهی بر روی دریا یا کنار دریا می شنید و دست او میزدند گرفته برده عوض گماشته‌های خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجامید *

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت باگریز منبئی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیره پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهیری از بندر سورت براه کنار دریا از تعاقب فرنگ و انگریز براهیری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبئی در تعاقب فرنگ که رسید بموجب نوشته عبد الرزاق خان در انتظار بدرقه سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود از آنکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطه محبت قدیم بابت حیدرآباد بود و عبد الرزاق خان برای مدد بدرقه با او نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی بریدن این جانب مع آن مبلغ سال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و از برادر دیوان او پرسید که بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه جهاز که در میان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهد داد و برآستی سوال و جواب خواهم نمود و کیل انگریز که در اصلاح مقدمه و نصیحت آن شقی ساعی شقی بود نیز چنان مصلحت دان که بخاطر جمع از روی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمه و کلام نه نمایند -

بعده که اين عاجز داخل قلعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته
پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بردوش قطار
قطار استاده کرده بودند چند قدمي که پيش رفت جوانان خط
اغاز مطبوع بلباس فاخره با بندوقهای پرتکاف هر دو طرف بنظر
درآمدند باز که گاهی چدن طی نمود انگريزهای ريش دراز
هم عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقذازان مترش
جوان بکمال زينت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند
از آنجا که گذشتم انگريزهای ريش سفيد ز ريفت پوش بندوق
بدوش دو رسته بکمال آراستگي بنظر آمدند بعد آن کله پوشان
سال خورد مقطع که کنار کلاه آنها مرواريد گرفته بودند بهمان دستور
هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشيمن او بود قريب
هفت هزار برقذازان مکلف مقطع بطريق محله استاده يافتم بعد
ازان جائي که خود او بر کرسی نشسته بود روبرو رسيدم باظهار
خوشوقتي در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه
نموده مقابل خود بر کرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال
پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرين در لباس
اظهار اخلاص و محبت عبد الرزاق خان بسيار بميان آمد از آنجمله
آنکه ابتدا سبب قيد نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در
جواب خدا و رسول خدا را حانظ خود دانسته گفتم هر چند اين
فعل شنيع دور از طريقه اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده
شما بر خود نميگيريد اما اين سوال بدان ميماند که باوجود يکه شعاع
آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نمايد

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنها که با ما عذا دارند
 تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار
 از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
 ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دوسه نفر فقیر
 فارغ از آلائش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
 تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعی که بلباس و صورت انگریز
 بودند و بردست و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و بزبان
 خود میگفتند که این داغی است که در وقت محاصره سیدی یاقوت
 خان بر ما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
 رفیق آنها بود و زبان هندی و فارسی میدانست ترجمه آن
 خاطر نشان مایان مینمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید
 بقمقمه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
 آنها جمعی از انگریز ند که در ایام محاصره یاقوت خان زخم
 برداشته بقید یاقوت خان در آمدند و بعضی خود از نزد ما جدا
 شده بدان حبشی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
 مانده باز از نزد او فرار نموده روی آن نداشتند که نزد ما بیایند
 الحال نزد دیزک مار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست
 اندازی بر جهاز مینمایند رفته نوکر و مصالح جهاز قطاع الطریق
 آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهده آنها بر نمی آیند و
 تهمت آن بر ما می بندند در جواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
 تعریف حاضر جوابی و دانائی شما می شنیدم مشاهده کردم
 آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلا فکر بدیده بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثی بلجاپور و حیدر اباد و سنبهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیره منبئی معلوم و گفتم همین که سکه بر روپیه زدن شما چگونگی اظهار سرکشی است در جواب آن گفت که هر سال مبلغ کلی از منافع مال تجارت ما را بملک خود باید فرستاد و سکه پادشاه هندوستان را بنقصان بر میدارند و دیگر در روپیه سکه هند قلب و غش بسیار بر می آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیان می آید بنابراین نشان اسم خود بران زده در تعلقه خود رائج می سازم - دیگر ازین مقوله کلامه و کلام بسیار بمیان آمد پارچه بر خاطر او گرانی نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان بر خود هموار نموده وقت بخصت تکلیف تواضع و ضیافتی که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پای رسمیات بمیان نیاید بعطروبان اکتفا نموده خلاصی خود را ازان بلیده غنیمت دانستم - محصول تمام جزیره منبئی که پیشتر آن فوفل و نارچیل است بدو سه لک روپیه نمی رسد و از بدست لک روپیه مایه تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقی مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبه الله است که یک دو سال در میان دست اندازی می نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر مخه و جدّه که پر از جنس مال هندوستان میدرد سروکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و سرح و ابراهیمی و ریال در جهاز می آرند جاسوسی نموده جهازی که زیاد مالیت دارد بران تاخت می نمایند اگرچه مرهقه

که قلعه کهنديري و قلایه و کسه و کتوره در دریا مقابل قلعه جزیره
تعلقه حبشیهها نواحداث کرده کشتیههای جنگی اطراف قلعه
فراهم آورده بروی دریا بروقت قابو دست اندازی می نمایند و
هم چنان از قوم سکنه که بواریل نیز زبان زد است و از مفسدان
سورت تعلقه صوبه احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از
بذر عباسی و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما
جرات مقابله و دست اندازی جهازات دکان راه بیت الله ندارند
و افگریز بدنایمی خود بر همان سکنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانه زاد خان
مخاطب به روح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای
نامی که بحسب تقدیر دستگیر سنتای کهور پره نابکار گردیدند - تفصیل
این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه می دهد - چون اخبار
تاخت و تاراج سنتا بهم بعرض میرسد روح الله خان را با صف
شکن خان خوایی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زاده محمد کام
بخش مع فوج پادشاه زاده و میرزا حسن عم زاده مختار خان و
دیگر امرای دکن با طومار فوج بیست و پنج هزار سوار که پنج شش
هزار سوار موجودی آن عهد باشد برای تنبیه آن کافر بد نهاد مرخص
نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان و جدار ضاع دندیری که سنتا
در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که
امرای مذکور بقاسم خان که فوج جنگی شایسته و توپخانه آراسته
داشت پیوستند سنتای ملعون از شنیدن این خبر از مسامت
دور باستقبال شتافت - روزی که قاسم خان بقصد مقابله غایم

باهتمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق
 هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام
 می آمد هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دسته فوج غنیم
 برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای
 سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج
 روح الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهی تنگ آورده اند و
 هفت هشت هزار سوار مابین قاسم خان و روح الله خان حائل گشته
 شوخی آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن
 این خبر قاسم خان سراسیمه گشته خواست که خود را بکمک سرداران
 دیگر رساند از هر طرف صدای دار و گیر بلند گردید و آن روز تاغروب
 آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم می کوشیدند باوجود آنکه دلاوران
 تهور پدشاه داد جلاوت دادند پیشتر بهیر و کارخانجات افواج پادشاهی
 بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات
 نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردنی برای آدم و چار پا میسر
 نیامد سرداران بالایی فیل و سپاه تمام شب جاوی اسپان بدست گرفته
 از ملاحظه شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند
 همین که خاور فلک تاز سر از در بچه مشرق بر آورد فوجهای مرهته
 از اطراف شوخی آغاز نمودند و محاربه صعب روی داد و دران جنگ
 میرزا حسن با جمعی از مردم نامی و جماعت کثیر از مردم غیر مشهور
 بدرجه شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند
 نفر عمده را هر چند جستند از غلبه آشوب پیدا نشد و خداداد پسر
 محمد مراد خان زخم برداشته پیداده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده
 باوجود غلبه مرهته بدفع شرکفار می کوشید تا آنکه عرصه بر
 سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدهی دندیری تعلقه فوجداری
 قاسم خان جنگ کزان که اطراف مرهته حلقه وار فرو گرفته بودند
 روانه شده آخر روز زیر حصار گدهی مذکور رسیدند - چون درین سه روز
 اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای
 مردم خاص از اندرون گدهی کاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم
 لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدهی
 روبرو مورچال بسته در دفع حملهای غنیم لئیم روز بآخر و شب بصبح
 میرساندند و گار و شتر و اسب بتاخت مرهته میدرفت چون از غلبه
 آشوب هردو لشکر دروازههای گدهی بسته بود بقال و سکنه آن حصار
 غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آثار
 بدست هر که می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر
 غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در
 تهوری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بگرام او نیز حکم کمک
 و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سننا از نصف
 فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج
 پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر
 گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل
 همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند و بست آنطرف
 خاطر جمع حاصل کرده جاموسان سریع السیر گذاشته مراجعت
 نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم
 فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گدھی در آمدن
 نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال
 آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کار خانجات که
 بعد از تاخت غنیمت با خود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد
 جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانه گشت
 یرآمد از آنکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
 و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمرد ریسمان بدستور
 کمند بالای دیوار برآمده خود را اندرون حصار رساند بعده روح الله
 خان و صف شکن خان براه دروازه بچپقلش تمام مع ازدحام عام
 داخل گدھی شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان
 خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد
 مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندیم سلطان
 حسین خواهرزاده محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان
 خطاب طالع یار خان یاموت در عالم واسوختگی بر آشفته گفت
 تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایند
 و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یک ماه
 دران چار دیوای محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
 تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سواری و بار بردار
 بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبح نموده می خوردند
 از جمله غله که در انبار خانه و چاههای گدھی باهتمام و تجسس
 تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای همراهان مردم فامی که

بقید اسم نوشته برآوردند فی نفر نیم پار آثار جنس جوار و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خوردند مقرر کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلمشکر غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و پوچ اشرفی و روپیہ بر کمر بسته همراه داشتند بدست مردم سفتا که می افتادند کمر آنها وانموده زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می کشیدند و قوت رفق می نمودند آخر ذرقه گدهی رو باتمام آورد و کسافت و عفونت و قلت آب علاوه کمیابی غله بمرتبه گردید که عرصه حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاوه غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر سرداران چار ناچار قرار بر جوع صلح و طلب قول امان جان بقبول لکها در وجه جان بها که هر کدام بدهند و سرداران را بایک اسب سواری و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمده متعینۀ فوج نزد سفتا رفته ذکر قرار خلاصی سرداران و تعیین مبلغ بمیان آوردند سفتا گفت که سوای فیل و اسب و نقد و مالیتی که همراه است از یک هون که سه لک و پنجاه هزار روپیہ میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام آهسته در جواب گفت که این چه حرف است باز سخت بگیرد

این مبلغ فقط از روح الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخر گفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصه رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زیریکی از خودشان یا نوکر عمده صاحب اختیار بطریق برغمال نزد سنا بگذارند و کسان سنائی نابکار بر سر دروازه گدھی نشسته سرداران را بایک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را بارختی که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقی زر نقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط در آوردند اگرچه از جمله مبلغ وجه قرار که اکثریر غمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانه پادشاهی که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرحام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هر یکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات موجبات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنا از طرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد با و رسیده و فوج نموده از هر دو طرف

مقابل همت خان شتادنت بتفاوت شانزده کروه بانوج اول که سنتا دران
فوج بود همت خان را مقابله افتاد و مبارکه عظیم رو داد و تردد
نمایان از همت خان دران کارزار بعرضه ظهور آمد و مرهغه بدشمار
بدارا البوار پیوست و بسیاری از همراهان همت خان بدرجه شهادت
رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت گذاشته فوج بادشاهی را طرف فوج
دویم کشیدند و همت خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت از آنکه سنتا از
برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار بیناه اشجار جابجا برای
سرا راه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالیه که درین
فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشسته بودند همینکه
سواری همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گوله تفنگ اجل بر
پیشانی او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و
تمام بهیر و فیلان و کار خانجات که همراه همت خان بود بی آنکه
تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال سی و نه از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه
غذیم طرف کهریزه رفته بود از اختلال آب و هوا انحراف مزاج
بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور
فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه کار حضور
برای علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطی
که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوه این معنی بعرض
رساندند و مرض چذانه رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود دروا
و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا
رفاقت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق
سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب
بمحررم خان که در سختی سلوک بدنام و از راه شرم و چشم مروت صد
مرحله دور بود و بخدمت انالیقی پادشاه زاده کام بخش سرانرازی
داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستی باد ايام جواني حرف
اورا بسمع رضانمی شنید و از بیرونی و بد خوئی محرم خان پادشاه
زاده و همراهان او خصوص کوه و دیگر مقربان همدم آزاده خاطر می
بودند و ادا های ناخوش از طرفین درباره همدیگر سر میزد - وسط
ماه جمادی الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار
که محرم خان از عقب می آمد ناگهان تیری که پیکان او دو
زبان داشت از طرفی که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون
دستش بالای شکم حائل بود اجلش کوتاهی نمود و قدری
دست او را مجروح ساخته بشکم او رسید و پرده اندرون شکم
ندرد و پرده نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و
دل و بدن پر خون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و
یقین شکوه تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر
گذراند - کوتوال حضور برای تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور
گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنجم نفر از همراهان او باش
وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هدو نام کوه پادشاه زاده
باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم
 محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال
 در آمدند اما همدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سرب پیش
 آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامی او باظهار بی تقصیری او
 گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده
 او را بحضور بیدار و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز
 خطا کار بدکردار پردازد و خواجه محمد او را در ابتدا بکلمات نصیحت
 آمیز چرب و نرم بی آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده و
 راضی ساخته تا بدر دولتخانه و لا آورد از آنجا بسبب وسواسی و هراسی
 که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را
 در میان از حمام مردم که همراه پادشاه زاده می آمدند انداخت و پادشاه
 زاده را حامی خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده
 محمد کام بخش حکم صادر شد که او را از همراهان خود جدا ساخته
 کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانه او را بضبط
 در آرند پادشاه زاده او را بوعدهای لطف آمیز نهانی امیدوار
 ساخته دودش اشرافی و خیمه مختصر و دیگر سرانجام همراه داده
 بیکى از محاللات جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت
 اشک ریزان گردیده در بغل گرفت - از زبانی محرم خان این حقیقت
 نیز بعرض رسید باز دیگر پدیم حکم صادر گردید که بیرون رفتن
 ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیدار و برای عفو تقصیر او
 التماس نماید - پادشاه زاده او را برگردانده همراه گرفته بدر دولتخانه
 رسید - بعد عرض فرمودند که او را بیرون نگاه دارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هر روز مجرا نماید - محمد کام بخش در جواب گفت که من اورا از خرد جدا نمی نمایم و بالا بند کمر خود را را نموده دست خود را با هم بسته است - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده اورا ازان اراده ناصواب باز دارد ازان پیغام زیر فائده نه بخشید بلکه زیاده ماده طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از پادشاه زاده جدا سازد و حواله کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کتار کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کتار را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدورا بضرب چوب و لکد و مشت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمه مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کار خانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند * بیت *

صحبت سفله چو افکشت نماید نقصان

گرم سوزد بدن و سرد کزد جامه بیداد

دربن ایام که ستاره طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هبوط برآمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاه زاده متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نمایند و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هرچه ضروری و لابدی باشد عجله از سرکار جدا نموده حواله متصدیان شاه زاده نمایند و روز بروز بدستوری که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در شکستن پرهیز می افرازند در مهریانی و پرداخت حال پادشاه زاده حکیمانه متوجه شده می افزودند و این مانی باعث خارخار دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردد •

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه رخصت وطن احمد آباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای طلب او فرمان صادر گردید از احمد آباد برآمده در راه بعد ادای صلوات خمسه از خدا درخواست می نمود که باز آوده تعلقه خدمات پادشاهی نگردد مابین راه باجل طبیعی بر وضه جنان شتافت - بعد عرض پادشاه حق شناس در باره او افسوس زیاده نموده فرمودند خوشحال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگی دنیا لبدیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریه مثل او قاضی حق پرست صالح متدین شنیده نشد اولاً از ترک قاضی عبد الوهاب پدر خود که اکها اشرفی و روپیه و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به بردران و وارثان وا گذاشته و مبلغی براه خدا بمستحقان داده خود دمی و درمی ازان متصرف و مالک نگردد - بعده که تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقه تمام بشرط چند که با پادشاه در میان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست از برنمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و
 حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه ازو فتوای جواز آن خواست بذبران
 رخصت احرام بیت الله را وسیله نجات خود از آلودگی دنیا و
 باز پرس آخرت ساخته چنانچه بریان قلم داده خود را بدان مکان
 متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده
 دوسه بذای خیر جاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز
 حق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کار و بار تعلقه سلطانی نداد
 تا بدار البقا شتافت - و در ایامی که قاضی القضاات بود هرگز بقبول
 هدیه و تحف آشنائی بیغرض هم راضی نمیکردید تا بر شوت و ظلم و
 کاری که پدیده و رویه ظالمان جفاکار روزگار است چه رسد - چون
 میدانست که در رجوع قضایا شاهدان نور بسیار را وکلای شرعی
 و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابسته
 بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر
 اجرای حکم بر تنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعی میدنود
 که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده
 بسیار داشت

• بیت •

نیکوان رفتند و سنتها بماند • ظالمان رفتند و لعنتها بسازد
 مصطفی خان کاشی که میان افغانان از جمله مستعدان و صاحب
 کمالات روزگار توان گفت و در همت و سفره و تدبیر و رای صائب
 که ضمیمه شجاعت ذاتی داشت شهرت تام بر آورده بود و از پدش
 آورده ها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم
 شاه گفته می شد - سابق در سرکار با شده زاده بسبب عدم بذور

بست که همیشه دخل خرچ را احاطه نمی نمود سپاه از طرف طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدبیر دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگه ندارند و زیاده ازین که بسبب شغارش و رجوع مردم عمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تا که منجمه شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید تنخواه او جاری نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمرور آیام همین دستور در سرکار همه پادشاه زاده ها سوای سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زاده ها حکم پایبانی سرکار پادشاهی بهم رساند القصه بیاوری طالع و جوهر رشادت مصطفی خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقضبه اقتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ کار بیصلاح و مصلحت اونی نمود و هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضی پادشاه بظهور می آمد ازان افغان پخته کار می دانستند و این معنی بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر رویه افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانه پادشاهان بهم رساند - مکرر پادشاه زاده از روی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و او را مغضوب و بی منصب ساخته گرز بردار شدید بر او سزاول نموده فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بذکر سورت رسانند و بنام متصدی

بذدر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانه بیت الله سازد *

محرر اوراق مکرر در بذدر سورت از زبان مصطفی خان مجموع نموده که پدرم باوجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من تقدیر زیاده می نمود روزی که واقعه ناگیر پدر رو داده من چهارده ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن و فایده نماید بعد از فراغ فاتحه روزیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والده خود رخصت خواستم - مادرم گریه کزان دست بدامنم زده مانع آمد و گفت که باین عمر و بدین بی سرانجامی کجامیموی و چگونه دست از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان ذات پاك حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندۀ خود مهربان تر می باشد مرا بهمان خدا بسیار دوست از دامنم بدار - مادرم که این جواب از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که تو بهمان خدائی که صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لمحۀ چندین شکر بر من واجب است که از چندان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد از آنکه مرا مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعده که بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست که چند روز در آن مکان شریف بسر برد باوجود رعایتی که از رساندن هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت مراجعت قافله هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شافیه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبی می نمود
مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانه شدن گشته با جمعی
از همراهان کمر بسته برای رخصت رفته چند کلمه معقول گفته
برخواست مردم شریف خواستند که با او کارش نمایند شراف
منع نمود بلکه بعد از تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد
رسیدن به بندر سورت باوجودیکه پادشاه درباره اکثر مفضوبان بعد
از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پزاخت او می
شدند در باره مصطفی خان هر چند پادشاه زاده می نمود که
شفیع جرائم او گشته باخود بگیرد فائده نمی بخشید اگرچه بعد رسیدن
ببندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بری عفو
تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که پنجسته بنیاد رسید نظر بر
مرضی پادشاه لباس فقرانه پوشیده روانه حضور گردید و روز
ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت
اندوخته حاصل نموده در پنجسته بنیاد آمده باقی عمر منزوی بود -
چون مصطفی خان رساله تالیف نموده بود که ازان بآسانی آیه کلام
الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده
روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان
است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده
باز عرض نمود که تاحال دیگری باین فکر نیفتاد لهذا تصنیف میتوان
گفت بعده پادشاه از روی بیدماغی بداروغه کتب خانه فرمودند
که رساله درین ماده سابق ازین نوشتند از کتب خانه آورده بدست
پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زیاد ازین که در قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عائد حال او میگردد محفوظ ماند *

در ایامی که پادشاه زاده شاه عالم را منزوی ساخته بر مهربانی پادشاه زاده محمد اعظم شاه انزوده بودند و محمد اعظم شاه خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه زاده مهین را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه احوال او گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد اعظم شاه میگردد تا روزی که برای نماز عید الضحی تشریف می بردند پادشاه زاده کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت نشستن طرف دست راست بنشیند و بعد رسیدن بر سر سجاده نماز عید شمشیر کمر را نموده بدست محمد اعظم شاه داده او را بدان مشغول ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند محمد اعظم شاه چون تسمه شمشیر بر خود پیچیده زمانی عقب پادشاه استاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشاره نشستن طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار خورد و نزدیک بود که ماده فساد آمده گردد اما از هیبت و تسلط پادشاه هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود تا آنکه پادشاه زاده محمد اعظم را که مخاطب بشاه عالم بود مراقب به بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر اختلاف اکبر آباد و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند بعد رسیدن شاه والا قدر باکبر آباد پادشاه زاده معز الدین و محمد عظیم را نیز نزد پدر مرخص ساختند بعد از آنکه چند گاه شاه در اکبر آباد

بہ بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف شورش و فساد
ملتان کہ فرقہ مشہور بلایی پدای سہ نقطہ ہندی کہ بلباس
فقیران طریقہ مفسدان اختیار کردہ بودند و آشوب بلوچان علاوہ آن
در صوبہ ملتان گردیدہ بود پادشاہ زادہ ولیعہد را مع پسران برای
بندوبست صوبہ کابل مامور نمودند و شاہ زادہ معز الدین را
بصوبہ ملتان مقرر فرمودند *

چون حضرت خلد مگان حوض مربع از مس ساختہ موافق
روایت امام محمد رحمت اللہ علیہ کہ اگر دست و پای
مصلی طاهر باشد ہرچند کہ ظرفیت آب کم باشد یک دوکس
بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو می نمودند - روزی
یکی از فضلا کہ نزد پادشاہ قرب داشت درین مادۃ التماس
نمود متوجہ جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل باشارہ
بلکہ باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتی حضور درین باب بعرض
رساند در جواب آن از روی بیدمانگی فرمودند کہ اینقدر جاہل مسئلہ
نیستم کہ بنقصان عبادت خود راضی باشم - بعدہ در همان ایام
شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبہ خواست بعد طواف
حرمین شریفین کہ مراجعت نمودہ وارد بندر سورت گردید - دران ایام
امانت خان خوافی پسر امانت خان مرحوم متصدی بندر سورت
بود حاجی عبد الرحمن را بضيافت طلبید - مکرر سوانح دران
مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن درباب
مسئلہ وضوی پادشاہ دران آب حوض سوال نمود حاجی عبد الرحمن
جواب داد کہ خوب نمی گذاند - و مگر عرض نمودیم بسمع رضا

نشندیدند چه کنم پادشاه اذن - دران مجمع یکی از شاگردان خاندان
خواجه دیوانه که از امیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بدو
سه واسطه در بندر سورت سکزی دارند عبارت روایت جواز وضو
ازان آب بقرل امام محمد رحمت الله علیه از فتوای معتبر
خوازد - حاجی عبد الرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین
قول عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم می آید - اولاً طهارت
ظاهری دست و پای مصای لازم و در مردم عام احتیاط آن
بعمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پیران عمل نمایند
برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلد ممکن
مدت مدید دران حوض وضو می نمودند *

درین سال از فتوح غیبی که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و
بجهنم واصل شدن سنتی بدخصال است - اگرچه در باب کشته شدن
آن سگ ذابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان را
و یا ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چند کلامه از تفصیل آن بطریق
اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج
سنتی ملعون از حد تجاوز نمود در ایامی که غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ بمسامت چهار پنج منزل بیجا پور برای تنبیه
سنتی و دیگر اشقیای مامور گشته استقامت ورزیده بود و در همان
ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح
لشکر پادشاهی با بیشتر از همراهان و کومگیان نامی صاحب
فوج بر آمده بسبب غبار خاطری که دران روزها با پدر بهم رسانده
بود مع فوج بملازمت پادشاه رسیده اراده باز گشت نزد پدر

نداشت و از جمله متعینه موای حامد خان برادر دلیر خان
عرف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم
نامی نموده بودند بلکه برادرى آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود
در بن ضمن خبر رسید که سنتای کهور برای نابکار با فوج بیست
و پنج هزار سوار بتفارت هشت و نه کرور رسیده آن سپه سالار با فرهنگ
نظر بر شهرت و غلبه سنتا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن
نام آن بدنام حوصله بباد میدادند رنگ و رو می باختند فیروز جنگ
نظر بر قلت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست
که شهرت سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل را مع دیگر مردم
برای صاف نمودن راه روانه نمودن پیش خانه تعیین نمود
و خود سوار شده برای کوچه غلطی راه بیجاپور اختیار کرد - بعده
که هشت نه گروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر
گردید که چون میان سنتای شقی و دهنا جادو که هر دو خود را
سیناپتی میگرفتند یعنی باصطلاح دکن سپه سالار گفته می شد
باوجودیکه دهنا جادو از سرداران عمده قدیم مرهته گفته می
شد و نسبت بدیگران سرداران و سنتا با امرای پادشاهی طریقه
سلوک و سلامت روی مرغی میداشت سنتا برو تفوق می جست
لهذا میان هر دو غبار خاطر بهم رسیده بود و مدام در استیصال
همدیگر میکوشیدند و سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید
القلب بود و باندک تقصیر زیر پای فیل می اذاخت اکثر
امرای مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو برای
استیصال سنتا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - درینولا

هفونت رامی و نام که از سرداران نامی گفته می شد باشاره دهتا جادو که با همراهان عمده سنتانیز ساخته بود باتفاق فوج دهتا جادو تاخت آورده بهیراورا تاراج نموده و بسیاری از راتهای نامی لشکر سنتا ازو جدا گشته به هفونت راو پیوستند و جمعی کشته و زخمی گشتند - و سنتابی پر وبال گشته رو بجبال و مارای خود گذاشت - از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتی روداد - و غازی الدین خان بهادر به تهیة تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد و در همین اوان فرمان بدستخط خاص رسید - متضمن براینکه از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر می شود که درین زردی سنتابی ملعون بجزای کردار خود خواهد رسید آن سپه سالار با فرهنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعی نماید که فتح استیصال آن بدخصال بذام آن فرزند بی ریو و رنگ بر صفحه روزگار ثبت گردد - و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود - بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجی که داشت بتعاقب سنتابی بدعاوقت پرداخت - از یک طرف فوج پادشاهی و از طرف دیگر فوج دهتا جادو پاشنه کوب عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته می تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت نا کونا میان (۱۵) نام که یکی از سرداران سرهنگه گفته می شد و چندگاه در جرگه بذهای پادشاهی در آمده باز بفرقه خویش پیوسته بود و دران سرزمین وطن داشت از آنکه سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و

ماده عداوت جانی باهم داشتند برهنمائی زن خود باجمعی از مردم بتعاقب سنتا تاخته بمکانی رسید که سنتا کوفته و مانده بی پرو بال گشته بر سر ناله رسیده غسل می نمود - غافل بر سر او رسیده بقتل آورده سر او را بریده در توبه اذداخته عقب اسپ بسته نزد زن خود یا پیش دهنا جادو می برد مابین راه تو بره از اسپ جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن تو بره مع سر بدست هرکارهای که سرا و رامی شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان که هراول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان بمبارک باد و فتح نمایان خدا داد کشاک و صدای شادیانه بلند گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب خواجه بابای تورانی نزد پادشاه عدو مال روانه نمود - بعد از آنکه سر آن کافر مقتول از نظر گذشت شکر عظیم الهی بجا آورده اشاره بنواختن نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته حکم فرمودند که سر او را در لشکر و در بعضی بلاد دکن تشهیر دهند - و درین ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم *

درینولا خبر واقعه خان جهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون در آخر عمر پدای اعتراض آمده بود بسبب بیچاکری در کمال عسرت بهر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب تدبیر بود بیست و دو جنگ نامه نموده زخمهای کاری برداشت به نیکنایه پایان رساند .

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن وطن بهانه

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی ملوک می نمود
درینولا بموجب شکوه سوانح نگار از فوجداری راهبری تغیر نموده
طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفای منصب
نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر
مرخص فرمودند اما از آنکه از مشاهده شجاعت و نمک حلائی
او در نوکری ابو الحسن از راه قدردانی بسیار ازو راضی بودند
و همیشه در امتحالات او کوشیده ترغیب طلب مردم لازمی نمودند
بعد رسیدن حضور عذایات زیاده مبدول حال او فرمودند - خفیه
مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی
عبدالرزاق خان پردازد - و او را از اراده مرکوز خاطر باز داد - عبدالرزاق
خان راضی نگشت و دستک رخصت مع مال و عیال از کمال
لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او به همراه
پدر رفتن راضی نگشته در حضور ماندند - و هیچ نوکر ابو الحسن در
نوکری پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبدالرزاق خان
بسبب پاس حق نمک بآبرو مرحله عمر پدایان رساند *

ذکر سوانح سال چهارم از جلاوس خلد مکان مطابق سده هزار

و صد و هفت هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم
عاقبت لئیم طرف برگانو [16] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض
رسید که رام راجا برادر سنپای جهنمی که از قلعه جات ضلع

واجبگذاشته برآمده طرف چنچی و دیگر مکانهایی قلب پناه برده
مفقود، الاثر بود باز خود را بتعلق ستاره و غیره رسانده هفت ماه
در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن سنبها دهنا جادو را برای
مصلحت طالبیده باراده فاسد و فکر فراهم آوردن لشکر است - درینوقت
از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان معروض گردید که پادشاه زاده
محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعه شاه که
سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست
مدد فوج و دیگر سرانجام بمیدان آورد شاه سلطان حسین
بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تا که پدر شما تخت آرای
هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف
بلیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت
آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر
شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده
به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بمیان آورد شاه در جواب
فرمودند تا که نوشته تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این
خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دوسه ماه محمد اکبر از
خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان
بمنزاج من نمی سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان
در سرزمین گرم سیر تعلقه خراسان خود را رسانده همانجا بسر
برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بروقت
اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب
درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تنخواه مدد

خرچ بر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش که
 بزوقت کار آیند یرایغ صادر نمود. پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد و
 در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهی و طغیان آب دریا می
 بهنر که چهارونی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار
 ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب
 عالمی آسوده و بخیر در خواب بودند آب رو به طغیان آورد و تا صبح
 شدن نصف بیکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از آنکه تاریکی شب
 و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوه هم گردیده بود عرصه
 فرصت جان و مال و عیال ازان تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم
 تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کار خانجات پادشاه
 و پادشاه زاده و امرا و اسب و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب
 بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب شدند و بعضی عمارتها
 را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان
 آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام
 مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هر طرف که
 راه یافتند رو فرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته
 دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای
 درختان بلند رساندند - تا آنکه بارج و دیکه دولت خانه پادشاه بالای
 تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم
 شد که سوار بی خاصه و همه فیلان برای سواری خدمت محل و خزانه
 و حواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آویزه حاضر ساختند - و
 حضرت خاندان مکن بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب روبه تنزل آورد - و در آن حالت چهره پوری بروی آب پیدا شد که بالای آن زنی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه دارم بگیرید - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی صراف پیشه بود که از بهادر گده آب برداشته در پنج شش پهر باسلام پوری آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مختلص خان بخشی فرود آمده قریب یک روپیه از نقد و زیور از ملاحظه دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافته بخاطر جمعی تعیین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند - بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف شد و باوجودیکه دم بدم خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم شدن آب چند قنات در آنجا برده استاده کرده هر چند آن زمین را سه چهار جا کندیدند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند * دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفر آبد بعرض رسید که در مسجد قلعه بیدر ساخته خواجه جهان وزیر دکن که از مدت مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل نمایند که امام مسجد که از مدت در آن مدرسه منزوری گردیده خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

وابستهها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم رخت بدن او همه بحال و اثر سوختنی پیدا نبود جان بحق تسلیم نمود *

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بنده و بست باری و پای قلعه راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس و دیعت حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که فوجداری آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدی یاقوت خان بخشیده ادای طلب سپاه نموده خیریت خان را بعهده او نموده بودند و سیدی یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکه خیریت خان را که از نقد و جنس مبالغ کای می شد بضبط خود در آورده زن و فرزندان خود سال او را در قلعه جزیره تعلقه فرجنداری خود برده نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروری بدستور محبوسان می رساند - درین سال از روی راقعه راجپوری تعلقه سیدی یاقوت خان بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارک که عورات بسیاری که برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکی از جوانان امرد نما بموجب اشاره و فرستاده زن خیریت خان بلباسی که زنان هندو و مسلمین کوکن می پوشند خود را ملبس ساخته یک جمد هرو گرز چونی زیر گهگزه و ساری پنهان نموده میان هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - از آنکه سیدی

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسلح و مستعد بیرون نشسته بکاربار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پهر سیوم کمر را نهوده بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب بدستور هر شب همینکه نزدیک جای ضرور رسید کنیزی که پیش پیش او با چراغ و آفتاب میفرست بعده که قدم اندرون گذاشت و آن شخص را بدان ضرورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رها نهاده ابتدا گرز چوبی سنگین بر سر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر بر و اندازد - باوجودیکه دران حالت یاقوت خان ازار بند و نهوده بود فواره خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته بر زمین زده بر سینه او نشست اما قادر بر کشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های حبشی با مشعل و چوب دستی بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا نمودند و از بیرون نوکران نیز رسیدند و او را بسته خواستند که بسیاست و تنبیه او پردازند یاقوت خان که او را بصورت و اسم می شناخت و خوب می دانست که با او عداوت ندارد که باختیار خود برچنان جرأت اقدام نموده باشد اغلب که فرستاده دیگری است لهذا به تسلی او پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و روی او شسته از روی دایری تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و بدلاسا اقرار از کشیده بر حقیقت سرکار آگاهی یافت - و نام جمعی

از همراهان معتمد یاقوت خان که درین مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمورد همه را بجزای اراده باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرسانید بلکه بعد چندگاه بر یوسیه او افزود - یکی از فضلاء مکه متبرکه مشهور به اندی که در قراءت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خرج فرستاده قبل ازین بدو سال از آن مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز مترجه حال او می گردیدند و دو خواص جمیل از محل با زرینه مرصع دو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید از سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده با تمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلاء مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتی پناهه لطف خویش کشیدند لیکن چون از آن روز آبروی سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

مخلص خان بخشی نبیر قوام الدین خان که بحلیه صلاح و تدبیر و کمالات صوری و معنوی آراسته بود ازین جهان فانی بروضه جاودانی شتافته بجای او روح الله خان را بخشی نمودند *

ذکر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مکان مطابق

سده هزار و یک صد و نه هجری

از روی سوانح برهانپور بعرض رسید که نیبا سندهیا و دهننا و دیگر نا سرداران غنیم لڈیم با فوج عظیم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با دیگر بندهای پادشاهی برآمده در دایع شور مقهوران کوشیده تا سه شبان روز از بالای فیل فرود نیامده تیرت نمایان بر روی کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاستند طرف سرکار بیجاگده بقصد عبور از آب گذر اکبر پور برای دست اندازی صوبه سالو آوار گشتند و فیروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبیه واقعی نموده جمعی کثیر از مقهوران علف تیغ و هدف تیر و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرین باک صادر فرمودند *

از سوانح بذدر سورت بعرض رسید که میر علی نقی از دبایر خلیفه سلطان که با بادشاه ایران نیز رشته قرابت قریبه دارد بامید بزدگی درگاه آسمان جاه از ایران رسیده - حکم شد دوهزار روبیه از خزانه بذدر سورت تنخواه نمایند و مهماندار از حضور تعیین فرمودند - سید حسین علی خان ولد سید عبد الله خان باره که از خدمت فوجداری سلطان پور ندر بار و غیره تغیر شده فوجداری سیونی هوشنگ آبان یافته آنجا رفته بود بعد انقضای یکسال

باز بخد مت فوجداری ندر بار و پرگننه تهالیز سرکار آسیر بد متور سابق
مامور گردیده بعده که به پرگننه تهالیز رسید بعد از بند و بست
آنجا خواست بتعلقه ندر بار خود را رساند - درین ضمن ندیدا سندهیا
و غیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگننه
ندر بار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن
برآمدن حسین (۱۷) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از
تاخت ندر بار برداشته متوجه مقابله حسین علی خان شدند
حسین علی خان نیز از بسیاری فوج غنیم ناندیشیده با هفت
صد و هشت صد سوار و قریب دوسه هزار برقداز و کماندار
که نوکر داشت و از زمینداران تعلقه فوجداری خود فراهم
آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصله دو کروه از قصبه
تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکه کارزار
گذاشته و محاربه صعب رویداد و حسین علی خان تردد و
حملههای رستمانه نموده مکرر فوج مرهده را از پیش رو برداشت آخر کار
ندیدا سندهیای ناپکار بسبب بسیاری فوج اطراف حسین علی خان
را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بهمیان آمد و قریب
سه صد سوار و پیداده همراه حسین علی خان بدرجه شهادت
رسیدند و حسین علی خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه
در سه زخم کاری برداشته بود باز زخمهای خون چکان خود را
از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپی

قوت و طاقت تردد نمانده بود از چهار طرف بر مر او ریخته
دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و
غیره هرچه داشت بغارت بردند و سواهی مالی ده از نقد و
جنس بتاراج بردند دولت روپیه دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص
نمایند و بعد از سعی بسیار نزدیک به یک لک و هشت هزار
روپیه از زر جاگیر و باقی اسباب که در قصبه تهاپیز مانده بود و
مرصع آلات ادا نمود - برای تدمه هرچند بصرافان و تاجر پیشگان
قصبه نذر بار تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بدهند مردم
قصبه قبول نمودند - از آنکه رعایای قصبه نذر بار چوتهمه غنیم هرگز
نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهقه می پرداختند
و غنیم از آنها غبار خاطر داشت - حسین علی خان نیز از سختی
آنها بیدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصحلت نموده قرارداد
که بعد محاصره یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیر دروازه شهر
پناه بر روی غنیم را نمایند بشرطیکه سمت بتاراج رعایا نکشایند اما
مردم عمده مال دار و صرافان و تاجر و مقدمان را گرفته بشکنجه و
عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول در آورده بآنها رسانده
در عوض دعوی محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک
لک و چهل هزار روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرهقه عاید گردید
و قریب سی هزار روپیه برای حسین علی خان نیز به تحصیل
درآمد - بعد عرض خلاف مرضی پادشاه بظهور آمد فرمودند که هرگاه
طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بیدصرفه نمود - و عبد الرزاق خان
لاری که رخصت کعبه الله گرفته رفته در وطن منزوی بود از راه

فضل و قدر دانی نظر بر انتهای شجاعت و تهوری و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکرم نام پسر او را که در میان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیه نقد که بر خزانه بذر سورت تذخواه نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاری انتخابی همراه بدارد - بعد روانه شدن عبد الکرم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاری بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده و دیعت حیات نمود - بعد عرض انوسوس نموده حکم مراجعت عبد الکرم صادر فرمودند - از جمله امرای حیدرآباد مثل عبد الرزاق خان لاری دیگری تا بقای عمر بایرو بسر نبود *

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلک مکن

مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهی و تسلط آن گروه بد مآل پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعبات که مسکن و ماوای آن قوم بد نهاد امت بسته برای استیصال این طایفه ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهارمی در اسلام پوری که مردم در اینجا عمارات عالی و مکانهای دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و از اینجا سفر دور مدت اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که به اهتمام معماران چابک دست احاطه خام گرد آبادی بنگاه تیار نمایند و حصار

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزده بیست روز سریراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیده زینت النساء بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و والده محمد کام بخش و دیگر بعضی خدمت محمل را با جمده الملک اسد خان در اینجا نگهداشته حکم فرمودند که مذکور نمایند که همه امرا و مناصداران و خلائق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتی و تمام خلائق همراه کار خانجات پادشاهی در آن بنگاه بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدی قبيله و عیال همراه نگیرند - هر چند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما از آنکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظه سیاست که میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خالق دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بذدوستی که بایست در همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور ریایات ظفر آیات سمت قلعه بسنت گده و دیگر قاع جات آنطرف برافراشته شد و در کوچ و مقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضرخ خیام واقع شد - پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بدرگانون (۱۸) طلب حضور شده بود درین منزل رسیده ملازمت نمود *

در همین ایام از زبان منبهیان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سنبها از مکان قلعههای

تعلقه خود بسبب تسلط امرای پادشاهی برآمده بطریق فرار آواره
دشت ادبار گردید و باراده باطل همراه و سال در پناه جبال و مکانهای
دشوارگذار بسر میدرد - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر
قلاع با فوج عظیم رو بصوبه برار آورده و خرابی بسیار بقصده جات و
معمورهای آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار
بد کردار دیوگده که بسبب مناقشه وطن و غلبه وارثان دیگر رو
بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته
چندگاه در حضور معزز بود آخر کار از آنکه گفته اند * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ شود

از شنیدن خبر فوت مدعی وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید
از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش
مقرر می هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدی پیش
آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم
فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاه زاده بیدار بخت
را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا
و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه
خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده
چنان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله ور
گردد - و روح الله خان بخشی را با حمید الدین خان بهادر مورد
عزایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادی اطراف قلعه پرناله و
ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد
مسجدی بنظر آمد که از نشان معمورهای آنطرف بسبب

تاخت غنیم سوای آن مسجد نمازده بود - فرمودند که نزدیک
مسجد مضرب خدام نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعد ادای
نماز حکم تعمیر آن فرموده تعیین تهانه در آنجا نمودند - ازان مکان
که کوچ واقع شد سه کروهی بسنت گذه نزدیک تهانه مسوری نام
نزول و مقام فرمودند - تربیت خان را که میر آتش و صاحب اهتمام
مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بند و بست مورچال حکم نمودند
و قلعه نشینان از فراز کوه بسر دادن توپ و دیگر آلات آتشبازی
پرداختند - بعد دوسه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از
قلعه یک کوه مسافت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب
خدایم ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آماده یورش
گردند - محصوران از ملاحظه جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله
باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند -
فومودند که یراق همرا گرفته مضرت جانی بانها نرسانده بگذارند -
وقت شب بی آنکه احدی بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند
خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نموده مغفوق الاثر گردیدند که
نام و نشان از آنها معلوم نشد - بعد عرض شادیانه ابتدای فتح
بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد
شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیره قلعه با قدری غله و
اشیای دیگر بتصرف بند های پادشاهی درآمد - و آن قلعه را
مسمی بکلید فتح ساختند *

از نوشته اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده

معزالدین ناظم بمدد سعید حفیظ الله خان پسر خورج جمده الملك

منزحوم ناظم صوبه تتهه که تسلط کلی دران ضلع داشت به تذبیده بلوچان مفسد پدیده که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم لتي (19) که شوخي و فساد هر دو طائفه بدمال از حد تجاوز نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتله عظیم رویداد و از غلبه مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعده که تردد از شاه زاده بظهور آمده و لطف علي خان و راجه سورج مل و بهار خان (20) با جمعی از بند های پادشاهی و نوکران شاه زاده بکار آمدند - و از ان طرف لتي با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب شاه زاده گشت *

فتح قلعه ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعه ستاره گردیدند - بر قلعه کشابان عالمگیر ظاهر است که قلعه ستاره اسم با مسمی است زمر چرخ نیکگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه در تعریف آن شاعر گفته

* بیت *

بالی مرش ز ارجمندي * تابنده ستاره بلندي

آخر جمادی الثاني سنه مذکور مقابل قلعه بفاصله یک و نیم کوه خیمه گردون شکوه پادشاهی استاده گردید و جانب دیگر دایره فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

(19) ن - لبی - لبشی *

(20) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزدار
 فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمی همدیگر به پیدش بردن
 مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند -
 و باندک تردد و کمتر ایام توبهای ازدها صورت نهنگ صولت که
 از صدای آن رعد حوصله باختی و مریخ زهره گداختی پای دامن
 کوه و بالای دمدمه های آسمان پایه رساندند و از بالا و پائین
 آتشبازیهای کوه را باریدن گرفت و شب و روز بان و گولۀ توپ و
 تفنگ و حقه شعله فشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید
 و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سر قدم
 نشناخته غلطان بر سر و کمر و پای مبارزان و چارپا رسیده و
 نا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب
 بارش و فساد غنیم که بر کهی و رعد شوخی می نمودند و نواح
 قلعه تا بیست کوه سوخته بودند گرانی و کمیابی غله و کاه بیشتر
 بمرتبۀ رسید که بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدمه
 فلک پایه بارتفاع بیست و چهار درع مقابل کوه بر پا گردیده و از
 طرف پادشاه زاده نیز مورچال بپای قلعه رسید و یک لک و شش
 هزار روپیۀ در طلب احشام و جماعۀ مارلیۀ آن ضلع که در فن قلعه
 گیری ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهای آسمان
 پایه و جامهای جرمی هزارها مهیا گردید و از اشجار ثمر دار
 بیرون احاطۀ شمار برای مصالح قلعه گیری از کجادی و چوب
 بندی و غیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و
 نابوی زدن گولۀ توپ و گولۀ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پای کار ضایع می ساختند از
 باریدن سنگ متصل فرصت کم نمی دادند یورش بهادران صورت
 نمی گرفت فتح الله خان که از کهنه دلاوران رزم آزما و مبارز پیشگان
 کارزار دیده توران بود و در جرأت و جلالت ثانی نداشت مأمور
 گردید که رو بروی دروازه قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر
 پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر بریونی رسیدند اما کاری
 نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری
 نام بر آورد - در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگنراشان جان باز
 تیز دست دو طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالی
 نموده مردم کارزار دیده کوه نبرد درانجا برای چوکی نشانند که بر
 وقت کارزار از آنها شرط جانفشانی بظهور آید چون منصوبه که
 مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازه بدل راه داده آن هردو
 طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پراز باروت نموده
 بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندگان
 جاننذار بسرکاری مخلص خان بخشی و حمید الدین خان بهادر که
 چند هزار پیاده غزنی (21) و کرناٹکی نیز رفیق گردیدند در پای
 کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بروقت تردد
 و جانفشانی که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعدة که قریب
 چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشت
 بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

پریںدند و سوختند - مردم پادشاهی از مشاهدہ آن جرأت بہرماندہ
 مردافہ قدم پیش نہادند - در همان حالت بارت حفر دویم را
 آتش زدند - پارچہ کوه بالای آن کہ گمان افتادن آنطرف قامہ بود
 بر مرہندہائی جان نثار اجل رسیدہ پادشاهی چون کوه بلا ریخت -
 و زلزلہ ہوش ربای غریب در آن دامن کوه و دشت پر وحشت
 پیچید - و چند ہزار نفر کہ در آن مغاکها و بڈاها چہم ہر راہ یورش بودند
 در چشم برہمزدن زیر سنگ ہا آمدند و چون گنج شہیدان بی غسل
 و کفن و دفن بالای ہم خوابیدند - از منصبداران و عملہ توپخانہ کہ
 قابل شمار بودند دو ہزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عملہ
 و فعلہ و پیادہائی احشام و ماولیہ مضاعف آن بودند تہ سنگ و
 خاک آمدند - و غریب اتفاق افتاد کہ قریب صد نفر کہ بطریق
 قدرت ازان مددہ جانبر گردیدہ از ملاحظہ جان دادن پائین قلعہ
 قابو یافتہ افتان و خیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعہ از ذبیحات
 کسی را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مردہ زندہ بنظر نہ آمد -
 بخوشوقائی تمام فریاد بر آوردند کہ عمرہ تردد خالی است بہادران
 جان باز زود خود را رسانند - ازانکہ هیچ احدی در پای قلعہ نماندہ
 بود کہ از آسیب زخم سنگ سالم ماندہ باشد یا دل نباخته باشد و
 قابوی بالا رفتن ہم نبود - و از فریاد بالا رنگان سوای آنکہ از
 صدای آنها محصوران خبر یافتہ بر سر آنها رسیدند و کمک نرسیدہ
 ہمہ را زیر تیغ آوردند فائدہ دیگر حاصل نشد - و قلعہ نشینان چون
 حریفان جالباز مقابل را بالای ہم افتادہ دیدند و میدان از تردد
 پر دلاں خالی یافتند شروع بہ برداشتن دیوار حایل و زدن گولہ

تفاک و حقه آتش و سفکهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق سنان
 برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
 اند خود بدولت بر اسب کوه رفتار بکمال وقار مستعد کارزار
 گشته بآزرزي شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب بر سر کار
 آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینهها را سپر
 تیر بلا ساخته بزینت همت و کمند جرأت مردانه قدم پورش
 پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده نمودند
 خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
 بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالکاح و تضرع ازین جرأت
 مانع آمدند بعده باستمال و دلبری سپاه پرداخته فرمودند که
 بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز عظیم
 لیتم بر شما دست بردی نموده جمعی که اجل آنها رسیده بود
 بسعادت شهادت که انتهای درجه آزوی اهل دین و سرمایه
 دستگاری آخرت است رسیده اند شماها را باید که کمر جهاد قائم بسته تا
 جان در بدن دارید بکوشید - و بسرافراز خان دکهنی حکم شد که باهمراهان
 هر باز که مصالح قلعه گیري اند و مردم بهره مند خان بخشي
 بمدد تربیت خان شتافته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعی
 از لی جگران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند
 که هزار افسوس که چنان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
 مفت رایگان بزیر خاب خفتند و هم آغوش سنگ و کلرخ گشتند
 و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجمه بخاک برابر گردید
 و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که

گل را چه مجال است که گوید بکلال

کز بهر چه سازی و چرا می شکلی

گاه از سنگ ریزه منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهر حال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هر کدام ازانها که وارث دلسوز داشتند بعد از کج و کار بسیار اگر لش میست خود را می شناخت بغسل و کفن و دفن او می پرداخت *

و واقعه غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیاده هندو بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام در صورت همه مادهها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هندو و شناختن خویش و بیگانه میسر نمی آمد و از مبر آتش شعله عداوت در دل همه عملة توپخانه زبانه می زد وقت شب بقصد و نیت آکه ثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخروج مبلغهای خطیر و هزاران سعی و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله در گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط افروز بود و جمعی از هندو و مسلمان زده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است در همین آوان منهدیان خبر رساندند که رانای مقهور مشهور برام

راجه که طرف برابر آواره دشت ادبار گردیده بود از آنجا بقصد
 سمت جبال تعلقه خود آواره گردیده مابین راه باجل طبعی
 بماواى اصلي خویش شتافت - و از سه پسر خود سال و دوزن
 ماندند - و دران زودي بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال عمر داشت
 بمرض آبله به پدر جهنمی خود پیوست - و نا مرداران همراه او
 تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و فراموشی و پرداخت حال
 سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب
 یک فرزند است قایم مقام او ساختند و رانی مذکور رو بجبال
 دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم
 شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خالق الله بجا
 آوردند - و ازین مرده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان
 عقیدت نشان و اکثر ظاهر بیدمان غافل از اراده کارخانده الهی زبان
 بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند -
 چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سبها که رانا برادر او را موجود
 نمی دانستند و می گفتند دیگر ماده فساد دکن بو طرف شد -
 الحال نیز همه متفق المفظ گشته خوشوقتها نمودند و گفتند که
 قلع و قطع شجر بنیاد مرهته بد کردار گردید - و در طفل شیر خواره
 که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ است
 اما از آنکه گفته اند

* مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بائی زوج رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان
 ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید فساد و بندوبست مرهته

گردید سال بسال بر محل بذکر خواهد در آمد *

القصه از خبر فوت رام راجا پسر رام نام که در قلعه پری
بتفاوت مسافت هفت کوره از قلعه ستاره واقع است بجای دیوان
برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام
قیام داشت استقلال باخته بی علاج قلعه دار بر آمده ملازمت
نمود - درین ضمن قلعه دار پری نیز موصله برباد داده پیغام طلب
قول امان جان و مال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه دار
ستاره که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوخته شدن جمع
کثیر که انتشار یافتن خبر رام راجا علاوه آن گردیده با قلعه دار پری
عداوت داشت سرامیده آل کار گشته باستصواب پادشاه زاده محمد
اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و
تقصیر قلعه دار پری معاف نشود کلید قلعه حواله می نمایم و تعهد
می دهم که قلعه پری را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بندهای
پادشاهی در آورم - التماس او قبول افتاد *

سیزدهم ذیقعه سنه مذکور کلید قلعه ستاره تسلیم نمود و
زباده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون گشته از قلعه برآمدند - و
شادیانه فتح و تهنیت نسخیر قلعه باصول گوناگون بنوازش در آمد -
و سوبهان را دست و گردن بسته پیاپی تخت حاضر آوردند
از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست و انمودن فرموده
منصب پنج هزار سوار مع اسب و فیل و کتار مرصع
و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون
بعد تسخیر ستاره متوجه محاصره قلعه پری گردیدند - بعده که برهنمان

قلعه دار پهری مایوس از قبول وعهد و امان مراجعت نمودند قلعه دار
 پهری که آن قلعه زیاده از ستاره سرفخو بر چرخ گردون می
 ساید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر
 ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پهری
 می گفت که آوازه عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره
 ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من
 شرف زینت پذیرفته - پهری می گفت که برجهای فلک در سایه
 رفعت من تابنده است *

القصه ترددات و یوشهائی که در مدت ایام محاصره
 آن قلعه آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سرآمد
 مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد
 باطناب سخن می کشد - خلاصه کلام آنکه دهم فی الحجه از یورش
 ولادران کوه نبرد آدم بسیار بدرجه شهادت رسیدند - اگرچه از تردد
 وجانفشانی فتح الله خان و سعی تربیت خان و دیگر بندها جان
 فذار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما از آنکه
 از باریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت
 نمی دهد و مسدود شدن رسد غله و گاه از تاخت مقاهیر که اطراف
 لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب ناله ها که می
 نمی رسید بر فوج پادشاهی نیز بمرتبه اتم عرصه تنگ گشت - و
 جنس خوردنی و قوت آدم و چهارپا بحدی نایاب گردید که هیچ
 ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گرانی و قلت زر موای
 جنس ماکولات اگر آب حیات به پیشیزی می فروختند کسی

بجوی نمی خرید - و اگر همه قطره باران لووی آبدار میگردد از بی پشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رنق بازار قحط روز بروز در افزونی بود - و گوشت بدن هر ذی حیات از فاقه درکامتن از اسب و بار بردار سوای نام نمانده - لهذا قلعه نشینان گاه بیگاه غافل از کوه فرود آمده شوخی زیاد می نمودند - تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل باختد بغریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصره یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنه بدن امان یافته برآمدند - و امرا ادب تهذیب بجا آوردند - چون آن هردو قلعه مسجدهای نامی که پادشاهان بیجاپور بنا گذاشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعه ستاره را باسم اعظم ثارا و قلعه پرای را بنورس تارا موسوم ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند و بست آن سرزمین آزاد کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتى بارش و ناسوافت آب و هوا که دران سرزمین اصلا بشتر نمی سازد نام و نشان شتر نمانده بود - و تردد ارابه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معینا از گارهای ارابه بار بردار که از تیر باران ایام برشکل پنج ماه زنده مانده بودند سوای پوست و استخوان باقی نبود - سخن درین است که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گارهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه همه توانستند برداشتند

باقی پاره اسباب حواله قلعه دار نمودند و پاره سوخته سبک بازگشتند و زامرادان بی بضاعت که خانه آنها بار خروس (؟) گشته بود خانه بدوش گشته روانه شدند - مع هذا آن قدر فیل و گاو که جان آنها بر آنها گران باری می نمود میان درها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیر باد گفتند و راهها بند گردید - و بصعوبت و کسالت تمام تا کنار دریای کشفا که پنج کوه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز به منزل میر رسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتی شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت طغیان آب کشفا چه شرح دهم که هر کرا بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهی می نمود

* بیت *

چه دریا سایه قهر الهی * ازو در ریشه از مه تابماهی

بعده که شروع عبور نمودند باوجود تعان شدن گرز بردارها که زیرستان بر زیرستان تعدی نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روز یکی از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشی کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که دو سه نفر گشته و زخمی و عرق نگردیدند - ترک تاز خان و دیگر مغلان تواران دو کشتی بضرب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب کشتیها را کچکول گردانی و کاسه مداخل وجه حلال دانسته مانع گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپیه اشرفی گرفته ستم شریکی ملاهان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچاره های که زور و زور نداشتند کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت انداخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش

پند زیوش آنها میرسید * بیت *

گر همه خضر است پی گم کرده کار خود است

گر همه عیسی است در فکر خر و بار خون است

و بسیاری از جان میر آمده ها که از جان و مال گذشته بامید آنکه شاید بزور بازوی شذا یا بمدد دست غیب سلامت از آب بگذرند خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری غرق بحر فنا میگرددند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور پدای قلعه غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود (میدیده حکم مقام یک ماه نمودند و باران که تا این مکان شرط اوقات بجا آورده بود الواع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد و موافق اظهار پادشاه زاده پویشانی حال سپاه بعرض میرسید باوجودیکه برای تسخیر قلعه پرناله و دیگر قلعه های آسمان شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای آرام سپاه بتعلقه صوبه داری اوچمن مرخص فرمودند و همچنان اکثر بندهای بی سر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و شاه زاده بیدار بخت را که بعد از تعاتب رام راجا طالب حضور شده بود بحضور نرسیده بطریق هوال بجهت تسخیر قلعه پرناله مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چون بسیاری از بند های جان نثار و اسپان بیدمار در پای قلعات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بذاام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدر آباد و احمد آباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هر کدام هزار سوار خوش اسبه نگاهداشته ششماه پیشگی از خزانه سرکار داده روانه درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرفه خواص پوره که فی الواقع مکانی پراز سبزه و گاه و اشجار ثمر دار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیم فرمودند و از آرزائی غله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هریکی بزبان حال هرگفت

* بیت *

باز آمد رنگ ما بر روی ما • باز آمد آب ما در جوی ما
اما از آنکه زمانه غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثه تازه ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالمگیر گذشت مجمل ازان سوانح می نگارد که چون لشکر کنار ناله کم آب که اطراف ناله ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام برشکال گمان آب باران بی هنگام شدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از بارانی که در جبال و کوهستان و در دشت پروهت غیر موسم بارید و پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بالای صبرم جان مردم گردید جمعی که مد هوش باد و عسرت و هم آغوش خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هر کدام که سر اسیمه گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افکندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی آمد و خیمه ها حباب وار بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو محشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کزان نفسی نفسی گویان هر طرف بقصد جان سلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر بی پایان بید فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فرو گرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی دران شب تار در لشکر بر خاست و غلغلۀ عظیم هوش ربا دران عرصه پروسعت پلچید پادشاه عالم ستان که در جایی ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامه رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو بر پا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پای خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگرنه لدگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانه پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمه محل طلبیداشتند بعده که صبح دمید آب روی کمی آورد و بسیاری از مردم عمده نامی اسباب و سرانجام بیاد داده سر و پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کساله و تصدیع بخلاق الله رسید از احاطه بیان بیرون است *

الحال فقره چند از عزم تسخیر قلعه پرناله که علت غائی این سفر سرا پا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعه آسمان توأم بود که بعد از در آمدن بتسخیر از سعی پادشاه

زاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف پادشاهی ماندن در سال سی و پنجم جلوس باز غنیم لیثم بر آن قلعه دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنه مذکور اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتزاز درآمد اوائل شعبان المعظم نواحی مرتضی آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین تنگنا سرای فانی بدارالقرار جاویدانی شتافت - درین منزل فوج غنیم یانبوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود بعده که بهره مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوابعات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گیری بمزاولی گرز برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بهر بردند بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پون گده که بقلعه پرناله چسپیده بود گذارد. یا رو بر روی قلعه شرف نزول فرمودند - دین مدت سفر دکن تا مقدر هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بعده که مهم تسخیر قلعات بمیان آمد و عارضه صدمه که بهای حضرت خلد مکان رسید علاوه تصدیعات آن سفر گردید باراده و قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافه گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوة عیدین بر زمین مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنک را برای تنبیه و قتل و اسیر نمودن اشقیای اطراف رخصت فرمودند •

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق

سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن
 هر دو قلعه که هفت کروه دور آن از روی جریب بعرض رسید
 مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار
 سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده
 بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه
 رسد غائبانه در همان صوبه مذکور بمنصب جزوی از جمله متعین
 احمد آباد بود بوسیله حسن تردد و شجاعت و امانت از جمله کار
 طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طالب خان گردید و
 روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در
 اندک مدت پنجم هزار و پنج هزار سوار و صوبه دار احمد آباد و جودپور
 فموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند
 نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبذای او
 می شد و به پسر مزراع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت
 خان نظر بریز که مردم احمد آباد برفتن مهم دور دست تن نمی دادند
 و غرور قدم خدمت و ترداتی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران
 دیگر که کم و بیش موافق حکم بعمل آوردند در سرانجام و تقدیم خدمت
 ماموره پذیرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد
 برای مهم و سفر دور معذورند مع دولت روپیه در کفاره این
 کم خدمتی روانه حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت
 شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه زادان کم منصب و تربیت یافته‌های حضور و مزاج دریافته پادشاه بود و بخدمت فوجداری سرکار گودره و غیره تعلقه صوبه احمدآباد سرفرازی داشت و میان شجاعت خان و او صوبی مزاج بمیان آمده بود بدین مضمون رسید که درین ایام پادشاه عدو مال اسلام بقصد جهاد کمر بتسخیر قلعات تعلقه کفار بسته این خانه زاد را زیر سایه آرام نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور نمی تواند رسید اگر مامور گردد یکی از خانه زادان را در تعلقه فوجداری نائب گذاشته خود را با جمعی که تواند بحضور رسانده سعادت شرف ملازمت ضمیمه ثواب جهاد حاصل نماید بعده که مضمون هر دو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطانی در حق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر خوانده شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبه احمدآباد و متعینند عده آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمی منصب مغضوب ساختند و حسب الحکم باعتراف تمام که خلاصه مضمون آن بکم و زیاد عبارت نوشته می شود بنام شجاعت خان صادر فرمودند وای صدوای بر عقل و دانائی آن پیر عقل و هوش باخته که در مقابل چنان حق نمک و عنایات بی پایان بی آنکه سعادت ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و همیشه در صوبه داری بهمراد خاطر بسربرده باشد در چنین وقتی که ما بدو است بر جهاد و قلع ریشه کفار بدنها کمر همت بسته باشیم و بر هر مسلمان که بهره از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم برای طلب هزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعذرهای لایعنی ولایت و لعل
گذرانیدن و در فرستادن پسر مزارعی که متبذای خود نموده اغماض
بکار بودن و از غضب سلطانی ملاحظه ننمودن سوای بی سعادتى
چه حمل میتوان نمود - آن قلیلی که برای دفعه عدم اطاعت بطریق
پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذره را مقابل آفتاب دارند
یا قطره را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان
دریایست بیدریان که در هر حال و ماه کرورها بانعام و دیگر
اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاک مزاج دان
این درگاه آسمان جبه اند و جبین عقیدت آئین برین آستان سوده
اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود
التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور می نمایند الحال هم
باید که ازین عقیده فاسد باز آمده زود و شتاب متبذای خود را
با فوج شایسته روانه درگاه معلی نماید و فرمودند که گرزبردار شدید
رفته پسر خوانده شجاعت خان را با متعینه دیگر احمد آباد بحضور
بیار - و بذام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان آرزوی
کمال عنایات و خانه زاک پروری بدین مضمون مصحوب گرزبردار
صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن بارادۀ احرام حضور
بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپه را امیدوار
عطای منصب و تعینات جاگیر در همان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه
در ماهه سراسری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیار بعد رسیدن
فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع
بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان می آوردند پیغام تهدید آمیز منع نوکری اختیار نمودن می نمود تا آنکه محمد مراد خان بمعی بسیار قریب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدایت الله نام را که سابق بخشی شاگرد پیشه شجاعت خان بود امید وار ساخت که بعد رسیدن حضور اورا سر مثل نموده قبل از همه ملازمان دیگر ملازمت نماید بعده که محمد مراد خان و نظر علی خان پسر خوانده شجاعت خان بسزاولی گرز برداران در ایام شروع محاصره پرناله بحضور رسیدند و بعرض رساند که هر دو بر سر چوکی رسیده اند محمد مراد خان را از راه فضل و خانه زاد پروری بدون آنکه تغیر رخت بدن نماید بتاکید طلبیده وقت ملازمت مرده غذایات ساخته مع متعینه و برادری اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه محمد مراد خان آمده بود اورا نیز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند بعده که نظر علی خان ملازمت نمود - دازوغه گرز برداران برای اضافه گرز برداری که نظر علی خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که نظر علی خان را گرز بردار نیارده همچشمی محمد مراد خان آورده - آورده های محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازی یابند تصدیق آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر آمد و بخشیان را دران دخل نباشد چنانچه هدایت الله را که مر مثل نموده بود سه صد و پنجاه سوار نمودند - درین ضمن باتماس روح الله خان بخشی کمی منصب نظر علی خان و دیگر متعینه صوبه احمد آباد که بحضور رسیده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده ازد بآورد ههای محمد مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جای دیگر عوض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد ازقضای چند روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که محمد مراد خان جمعی را که بحضور آورده بمنصب سرافرازی یافته اند همه از قوم ارذال و بازاری احمد آباک و نوکران خانه زادن موروثی آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و بحال گردیدن بکمی منصب سرافراز گردیده اند از آنکه حکم شد که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند این معنی باعث کمال خفت و بی آبرویی بندهای قدیم پادشاهی است و همه وکلای فوجداران و متعینان احمد آباک باشاره شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و حسن خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل نموده معرفی او باین نموده بود که بخشی شاگرد پیشه شجاعت خان بود بعد گذشتن عریضه شجاعت خان محمد مراد خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست نوشته گواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشی پاجیان پاجی ما را سر مثل کرده معرفی او نمودی مگر خانه زادن و امرزادهای امید وار بندگی ما در احمد آباد مطلق بهم نمی رسیدند و از روی بیدمانی فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که از صدی تا پانصدی سرافرازی یافته بودند همه را سه بستی اعتبار نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوی شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی نمود وعده سرمثل نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرزادها که همراه آورده بود بعرض رسانید از پایه عتاب بر آمد و منصب آوردهای او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید •

الحال بذکر محاصره قلعه پرناله می پردازد بعده که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جانبجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دوازدن نقب ساعی گردیدند و توپهای صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و ببالا بردن دمدنها محاذی قلعه پرداختند بعد از تردد چند گاه که از صدمات گواهیهای کوه ریا بعضی اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهدام تربیت خان و دیگر کارپردازان کوه کن و دستیاری سنگ تراشان چابک دست در دراندن نقب عجب کارخانه بر روی کار آوردند و چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمی خالی نموده محجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوی هم گپ زنان بفرار تردد نمایند و مابین هر چند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر در آنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعی از بهادران جان نثار نشاندند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار می گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعی برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم برمهات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای
 کوه ربای اطراف تخیل تمام در تردد قلعه کشیان افتاد - در همان
 ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود
 رسیده ترددات نمایان بروی کار آورد و بعد رساندن کوچک سلامت تا
 پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند یورشهای
 بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمی
 خواستند که مقابل تردد مید آتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور
 آید همچنان از محمد مراد خان غریب سمعی و جانبازی بر روی کار
 آمد و از حسن و نفاق امرای مقرب تردد او پایمال گردید -
 خان جهان پسر حاجی محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت
 ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم ستان از راه خانه زاد بروی
 فرمودند که می خواستیم عنایات نمایان بحال حاجی محمد انور
 مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو بعمل خواهد آمد
 ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازی بمنصب
 مناسب و بخدمت پیشکاری حمید الدین خان بهادر داروغه دیوان
 خاص ضمیمه وقایع نگاری و امینی هفت چوکی فوج پادشاه زاده
 محمد کام بخش سرافراز فرمودند او بموجب حکم برای دریافت
 حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خود در مورچال رفته
 بود چون دران وقت آتشباری غلوا توپ و تفنگ و بان و سنگ
 از بالای قلعه بشدت تمام بود و خانه زان جانفشان و بهادران
 عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سمی و تردد رستمانه بظهور
 می آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گبر روی داد جماعه

کثیر از آن گروه شقارت بژوه بجهم واصل و زخمی و اسیر گشتند و از
شجاعان اسلام برخی درجه شهادت یافتند و چندی گلگون زخم
مخروئی حاصل نمودند خان جهان در آن رستخیز طرفه تردد
رستمانه و سعی بهادرانه نموده اکثر ملاعنه نابکار را بدار البوار
رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد
چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت کرده آن پادشاه
قدر افزا و بر چهره او آثار رشد شجاعت و تهوژی نمودار بود پادشاه
روز بروز ببدل عنایات بر دیگر خانه زادان او را امتیازی می بخشیدند
انشاء الله تعالی باقی احوال ترقیات او بر محل بزبان قلم ستوده بیان
خواهد داد *

و محمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم می دهد چون
ما بین قلعه پرناله و پون گده که پاوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود
و بالای آن آبادی ظاهر می شد اما هر چند می خواستند حقیقت آن
پارچه کوه واقعی ظاهر نمی گردید و بسبب باریدن گول تفنگ و
سنگ متصل از هر دو طرف کوه هر کاره ها جرأت بالا رفتن نمی نمودند
محمد مراد خان و خواجه محمد بخشی پادشاه زاده محمد کام بخش
را که از شجاعان کار طلب بودند و در همان روزی به بحال گشتن منصب
و جاگیر سرافرازی یافته بود مامور فرموده بودند که ما بین هر دو قلعه زیر
همان تیغه کوه همراه آردهای خود و فوج پادشاهان که تهاغه قائم نمایند
و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخی تواند نمود و چند روز
بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعی از مردم غنیم غافل
از بالا فرود آمده یک طرف کنار لشکر رسیده پاره مویشی که می

چریدند پیش انداخته خواستند که بالا برند محمد جواد پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزاده‌های او خبر یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده با جمعی از همراه بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت نیاورده دست از مواشی برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان باشند کوب می‌رفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت همراهان خود اطلاع یافته خود را بمدد پسر و خواهرزاده‌ها رساند و از بالا تکرک گولاه تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاقب برنمی داشت و بمحمد مقیم نام خانسلمان محمد مراد خان با یکی از خواجه سرا و دوسه نفر دیگر زخم گولی تفنگ و سنگ رسید و خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجه شهادت یافت باز رستمانه سینه‌ها را سپر ساخته بر فراز کوه برآمدند و نشانها بالای تیغه برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفکر مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین در لشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند درین ضمن نظر خواجه سربان که در خدمت حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقریان حضور با تربیت خان که باعث ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمی کشود عداوت بهم رسانده بودند بی اختیار مظهر هوا خواهی پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت به میر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند که قنات از رو برو برداشتند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه شقه بخط مبارک بنام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مورچال بمحمد مراد خان و شقه آفرین بنام محمد مراد خان صادر فرمودند - روح الله خان و حمید الدین خان بدای همان تیغه کوه آمده پیغام بمحمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوبی ایجا نموده مارا برای اعانت خود طلبیده اید اما از ما استمدادی که توقع دارید بعمل آمدن متعذر اگر شما بذات خود و همراهان خود مورچال قائم می توانید نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت موال و جواب تا آخر روز بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط چند بمحمد مراد خان رسیده بود نهی داد تا آنکه اشاره زود فرود آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان مصحوب محرم خاص پیغام دادند که شما راضی اید که ما تعینات شما باشیم و تردد تربیت خان و همه عده های رکاب پایمال گردد آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی
 شرط تهروری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل
 استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب
 ملاحظه چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بیحکم فرود
 آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض
 خلد مکان از روی بیدماغی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد
 مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل
 آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه دران وقت بعضی
 مقربان که اکثر عمدها بروح الله خان بخشی و میر آتش رجوع
 داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای
 حسن خدمت او را باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب
 امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق اسرا بود اما وقت
 شب در خلوت از خارج حقیقت واقعی خاطر نشان و دلنشین پادشاه
 گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بی آنکه بدستور
 هر روز مثل آدرنهای خود ایستاده نماید بجای خود ایستاد پادشاه
 از روی لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض
 نمود که مردم بسبب بیدار خوابی و تردد بیجا که واقع شده زیاده
 اند از راه قدردانی و خانه زاد نوازی به تسلی او پرداختند و
 گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشانی و تهروری
 کوتاهی واقع نشد اما عمدهای کار طلب ما نخواستند که تردد تو
 به مرصه ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان را طلبیده در خلوت
 فرمودند چنانچه سعی و تردد و کار دست بسته که از خان زمان عرف

شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبه‌های بد فرجام مع فرزندان و عیال بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتند که در مقابل آن خدمت قدردانی و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعی یکی از خانه زادان ما رو میداد فرزندان او دودمان تیموریه را مرهون احسان می نمودند بهمین دستور سعی محمد مراد خان از برای خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجائی رسد بتو که گمان کمال راستی داشتیم تو هم بزاخفش تربیت خان شده و به تربیت خان برای یورش بتاکید تمام بیغام نمودند او در جواب التماس نمود که مصالح قلعه گیری و یورش موجود است و بمحمد مراد خان که از وی سعی و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقی از و بظهور آمده بود چون همین نزاع هم چشمی و حسد با فتح الله خان که در تهویی اسم بر آورده بود امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضی نباشید •

ذکر سوانح سال چهل و پنجم از جلوس خلد سکان

مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجری

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر بمدد زینهای آسمان پایه و کمندهای رساتر از طول امل شرط جانبازی بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجه شهادت رسیدند و کاری ساحقه نشد و روز یورش راز نشانهای محمد

مراد خان بالای همان تیغ کوه رسید و از فتح الله خان شیر نبرد تردد
 بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار
 طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام در میان دارند
 و عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعی رسل و رسائل
 بهادران قلعه دار پرناله بواسطت پادشاه زاده محمد کام بخش
 و تربیت خان خفیه مباح گرفته قول امان خواسته اواخر ذی الحجه
 سنه چهل و پنج کلید هر دو قلعه فرستاده قلعه خالی نمودند
 و قلعه های فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهی در آمد و قلعه
 پرناله را مسمی به بنی شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند
 در همان ایام ابر و آذر باران بيموسم بروی آسمان ظاهر گردید و تغد
 بادی که از علامت غضب الهی توان گفت پدید آمد و خیمه های
 خرق و کلان روی زمین و سایه بانهای سربلک کشیده بصورت کغذ
 باد در روی هوا بهرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند
 خیمه نبود که طناب او آن روز از باد تنگسیخته نگشته باشد و چادری
 روی بآسمان نیاورد که از حادثه باد باز سالم بر زمین فرو آید
 عالمی از بیداد آن باد فرباد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب
 ستر پرده نشیزان سراچه عفت به پرده دری و بی حجابی نوعی
 مبدل گردید که اوباشان پی آرم و حسن پرستان دور از حیا و شرم از
 خوشوقتی نظاره مستوره های بیحجاب در جامه نمی گنجیدند .

القصة اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهاون که برای
 آدام سپاه علف زار بسپار و آرزانی غله زیاده از همه طرف بود و
 تسخیر قلعه چندن مذن فیز دران نواح منظور نظر داشتند برافراشتند

فتح الله خان را باضافه پانصدی ذات مد سوار و خطاب بهادری
 سرانرازي بخشیدند و فرمودند که برای تذبذبه و قلع ریشه اشقیای
 اطراف قلعبجات آن سمت رفته در استیصال آن جماعه بدمآل کوشد و
 آن بهادرکار طلب شیرنبرد خود را بآن طرف رسانده بسیاری از کفار
 بد کردار را علف تیغ آبدار نمود و بر کمر گاه هرچهار قلعه
 که دران ضاع بودند تاخته دست بردهای بهادرانه بر روی کار آورد و
 جمعی کثیر را طعمه تیغ و تیرو و منان ساخته و اسیران و مواشی
 بسیار بدست آورده بمرتبه علم شهرت بر افراشت که کفار قلعه مغلوب
 هراس گشته از آوازه آمد آمد رایت ظفر آیت بی آنکه پای محاصره
 بمیان آید قلعه پارس گده را خالی نموده راه موار اختیار نمودند
 و اواخر محرم دو گروهی پانجه گانون باراده چهاونی مضرب خیام
 واقع شد قلعه پارس گده را مسمی بصادق گده ساختند - و بهره مند
 خان را برفاقت فتح الله خان برای تسخیر قلعه چندن مندن مع فوج
 شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در
 اندک فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و تردد رستمانه
 بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعهها بتصرف اولیای
 دولت قاهره در آمد تا وسط جمادی الاول از تسخیر هر چهار قلعه
 فارغ گردیدند *

ذکر سوانح سفر بر تعب تسخیر قلعه کهیلنا

شانزدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانجه
 گانون بقصد تسخیر قلعه کهیلنا رایت ظفر آیت بر افراشتند اگر خواهد
 تصدیعات و کسانه که دران سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثر گذشته خصص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگلهای انبوه پر خار و بدی هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل می نگارد که دو روزه راه در درازده روز طی نموده بانبا گهات که از کتلهای قالب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که بمرور از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که برای تنبیه مفسدان طرف کوکاک مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت و سوختن مکانهای اشقیای آن ضلع درین منزل آمده میلازم نمود - درین چند روز بهسبب بارش بیهنگام چنان لاوگل شد که از خیمه بخیمه دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را مأمور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن کوه کهیلنا که از اینجا قلعه سه و نیم کوه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان بیلدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و رخنهای غار را از بریدن و انداختن درختهای تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار طلب که هم در دفع هجوم اشقیای که از اطراف گوشه و کنار جبال در پناه اشجار غالی می تاختند می کوشید و هم در خدمت مأموره می پرداخت کار یکماه را در یک هفته چنان سرانجام داد که صد سوار برابر هم توانند گذشت - جمده الملک اسد خان را مخاطب بامیر الامرا ساخته چهار هزار اشرفی و خنجر مرصع انعام فرمودند و هدیه الدین خان بهادر و صنعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جی سنگه و دیگر بهادران رزم جوی کارزار دیده را مورد عنایات ساخته بعطای پادشاهانه نواخته برای محاصره قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حمید الدین خان بطریق قراولان داخل دره شدند از آنکه مکانی را که فتح الله خان قابل دمدمه بستن و توپها بالا بردن دیده به تردد تمام تهازه در آنجا قائم نموده آمده بود کافران تیره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده دیوار در آنجا کشیده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنجم هزار مرهقه باستقدال لشکر پادشاهی سرراه دره گرفته در پناه اشجار سربلک کشیده و پارچه سنگهای کوه شکوه بزدن گولگ بندوق و لغزاندن سنگهای فیل ربا شروع نمودند فتح الله خان بهادر بادگیر بهادران شعله خوتردد نمایان نموده بدفع اعدا کوشیده سینها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاری را از پا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند آخر چندان کار بر سر آن کفایت کردار تمک ساختند که راه فرار یانته خود را از بالای کربوها انداخته بجهنم واصل گردیدند و جمعی کثیر را که دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غارهای کوه سرنگون نمودند و دران روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون ریختن دمی نیاسود از ذات خود فتح الله خان بهادری نمایان و تردد رستمانه بظهور آمد

* بیت *

بروز و غا آن بل زور مند * بچک چاک شمشیر و خم کمند
زدشمن بسی کشت و آرد بزد * خدا دادش این دست و نام بلند
بعد عرض این فتح نمایان فتح الله خان را باضافه دو صد سوار و عطائی علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کتار و منعم خان

راکه اسپ سواری او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا سر بلندی
بخشیدند و بالتامس فتح الله خان بهمه منصبداران برادری او موافق
پایه مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه
جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردید
و بدو اندن کوچه سلامت دران سنگ لاج و بستن دمدمه پرداختند
آنچه سعی و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کانر کشی
دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آرد باطناب سخن
می کشد میچمل می نگارد که در کوچه سلامت چنان کار نامه بر روی
کار بنزد بازو و تدبیر خود و هنر بردازی سنگ تراشان فراهم
تیشه ساخت که نشیمنهای دلنشین و در بچه ای روشن هوا دار زیر
زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرارداد که هرگاه
بر مرهقه ها تاخته هر دست آنها را بریده می آورد پوست سر آنها را پرازگاه
نموده بادستهای آن جماعه بجای خوشه انگور می آویخت و چنان
هدیت اعم آن بهادر دل در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت
بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گریان از خواب می
جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچه سلامت و کارنامه ساخته
فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که از جانی
که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کرده جریبی دریاخانه بود
بفاصله نیم کوه از قلعه مضرب خیم ظفر انجام نمایند لیکن بعد
کوچ در مسافت آن سه کوه زیاده از هفت خان راه مازندران که
بر رستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کسالت
بر خلق گذشت و از غریزه ضان که کوچ فرمودند بعد که چندین

هزار چار باها و آدم از بالای کوهها بمغاک افتادند و زیر دست و یایی همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بباد فنا دادند و بتاراج مردهها که ازان طرف ناگهان سر برآورده سراز تن و یراق و رخت از بدن می ربودند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کوه پای قلعه نزدیک مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نو بشمار و اسباب زیاد که بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار نیاید القصه آنچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی برخلق گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر جان بسلامت برآورده بدام آفت گواهی کوه ریا و توپهای بالای قلعه رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزدیک بنی شاه درک رساند و برای تنبیه اشقیای سر راه آن طرف که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شد پادشاهی بران قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند و فرمودند که در آنجا استقامت و زبیده بگذار که ازان طرف کمک مقهوران برای محصوران قاعه کپیلنا تواند رسید همچنان محمد امین خان را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج منابه زیرگهات ابتدا که ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر تردد خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرود آمده از

تاخت و تاراج و سوختن معمورهای آن بدسگالان و کشتن و اسیر نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشی کوتاهی نمود و دران ضلع اثر از آبادی و نام و نشان مرهتہ بد فرجام نگذاشت و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده باتفاق محمدامین خان تردد های نمایان بر روی کار آورده شریک کافر کشی گردید . کلمه چند از تردد نتمح الله خان بهادر کوه نبرد بزبان خاصه میدهد - بعده که کوجہ سلامت سر بغار های پای آن کوه آسمان شکوه که انتها و پایان آن پیدا نبود و پیشش بردن آن خدای محال می نمود بر آورد اگرچه ظاهر بینانان ناآزموده کار و همچو شمان برهم کار خنده بر تردد آن بهادر کوه بیکار می نمودند و از بالای قلعه متصل ولایت قطع اقسام آتش بلا می بارید اما نتمح الله خان چندان سعی و تردد در گردآوری مصالح و استنادان چاک دست می نمود و زربجای خرمهره می پاشید و شب و روز خود تقید و وزیده تیشه و کلمند واره بدست خود گرفته شریک هنر مذدان آن فن میگردید که اگر فرهاد کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکه نقب نزدیک دروازه رساد درین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند که از احاطه شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمه و کجاوها و سبدهای بیشمار پراز خاک و خس و خاشاک و کلهای آدم دست و پای چار پا موجود نموده مکانی قلعه کوهی آسمان پایه دیگر نمودار ساخته بآتش تزلزل دل محصوران گردید - از زبان راویان ثقه مسموع گشته روزیکه آن بهادر شیردل همراه مزدوران به بستن و بالا بردن کجاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچه

سنگ فیل ریای مد مدنی بامه یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده
 بر تخته عربی که مصالح کجاوله و غیره بران گذاشته بودند خورده
 آن تخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که فتم الله
 خان دست بکجاوله زده شریک تردد مزدوران بود پارچه ازان تخته بر سر
 او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت
 مع کجاوله غلطان گشته در غاری که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد
 چنانچه غریب فریاد و هنگام شور دران مراحلها و لشکر بلند
 گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر پادشاه رسانیدند اما چون
 حیات چندگاه او باقی بود بحکم حافظ حقیقی کجاوله در درخت
 سال خورده کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دایر دل که دست
 از کجاوله برنداشته قوی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او
 رسیده ازان بلیغ ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه
 اعضایی او آنقدر ضرب سنگ و مدمات دیگر رسیده بود که مدت
 بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومیدانی
 خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث
 شمامت ایرانیان و تورانیان حسد پیشه همچشم گردید بعده
 که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپایج مرصع و تحسین و آفرین
 باد او را معتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی -
 گویند بمرتبه در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و
 کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه
 جلالت و حسن تردد و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت
 خلد مکان که در باره او داشتند از ملاحظه داعیه و تهوری او نظر بر

عاقبت بدینی بر مراتب و پایه منصب او بصیاد بتامل می
افزودند - نقل نمایند که روزی برای مقدمه که خلاف مرضی پادشاه
ازو بظهور آمده بود مصحوب یکی از خواجه سربان حضور پیغام
سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند از آنکه مرحله عمر او از
هشتاد تجاوز کرده بود و با خلد مکان نسبت همسال بودن داشت
در جواب بخواجه سرا گفت عرض نمائید که هر انسان کامل العقل که
سال عمر او بخانه هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه می
یابد و حواس خسته او بحال نمی ماند من خود سپاهی صد
مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا
و دیگر مردم بر قبم معانی آن جواب ناصواب اورا بسرزنش
خبردار ساختند بعذر خواهی معقول پیش آمد شبی جمعی
کثیر از غنیم لیثم بر مورچال و مرحله فتح الله خان ریخته
از دو سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعی از
مغلان و عماله کارخانه مرحله کشته و زخمی گردیدند همینکه
فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره بختان رسا زده
چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیا رو بفرار گذاشتند از آن روز
دو هزار پداده کومکي بابت میدی یاقوت خان که با مصالح فلعه
گیري رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار
بخت را از بنی شاه درک طلب حضور نمودند - فرد محمد امین
خان از کافر کشی زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافه
دو صد سوار و عطای خطاب بهادری و دھوپ و اسپ و فیل
و فرمان آمرین معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق

مراتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکیان فرمودند *

ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلد مکان مطابق

ص ۱۱۳ هزار و صد و سی و هجری مشتمل بر تسخیر قلعه کپیلدا

و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر بهای رستم به در پیش بردن نقب و بر انداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نمی آید اما از زیاده مری او مقربان کار طلب دیگر نمی خواستند که فتح بنام او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نمی پردازد فائده بفتح اسم او ندان - و ارائل نمی آنچه ص ۱۱۳ و شش راجه جیسنگه که عمر او بحد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم بادشاه زاده یورش نموده بحمله پیاپی که از بالا گوله و سنگ و اقسام آتشباری چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجه پوت بسیار و اکثر مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقربان حضور تسلیمات مقدمه فتح و متنازل گشتن محصوران بتقدیم رسانیدند و راجه که هزار و پانصدی هزار سوار بود باضافه پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت و شاه زاده بعطای سرببیج مرصع مرلند گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود بخشی سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که او را نیز از روی اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده روانه کعبه متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده آمده بمنصب پانصدی سرافرازی یافته بود و ازو درآمد و شد پیغام

اندرون قلعه که پسررام قلعه دار در سپردن قلعه در خواسته های بیجا می نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و خطاب پدر و خدمت میر بحری کل آبرو رفتند اورا بحال آوردند - بشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و کُرک بجلی و دیگر توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریونی برده قردن بر انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که شهر بر آورده بزور بازو و پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدام از امرای کار طلب سعی داشتند که کلید فتح قلعه بوسیله سعی آنها بدست آید و هر یک در قبول خرچ زر کلي از طرف خود جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل در میان می آوردند - باوجود شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان تردیدی که آن بهادر در خالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازه قلعه بخرج مبلغهای کلي نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب بدست آوردن ریونی پسررام قلعه دار دست و پا باخته برهنه های چرب زبان را بوسیله شاه زاده بیدار بخت برای پیغام عفو و صیرات و قبول بعضی التماس در میان انداخته بود از محال طلبی او درجه قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و فضائل خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهای او نمی داد آخر کار بقول مشهور شاه زاده و امرای صاحب تردد خفیه مبلغ بقلعه دارانعام نموده قرار برین دادند که قلعه دار با جان و عیال و آبرو از قلعه برآمده ملازمت نماید بعد محاصره شش ماه و چند روز نوزدهم

محکرم الحکرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم و درخواست پسرمام که دیگر از مردم پادشاهی آن روز همراه نشانها اذرون قلعه نیدید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته از خجالت باعیدال و مالی که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت باوجود که جمع کثیر از غنیم لیدم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه رحیم کسی مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه ویرانههای خود گرفتند و صدای شادیانه فتح بلند آوازه گردید از جمله تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید (فتح شد قلعه کهیلنا) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام الله که آیه کریمه الحمد لله الذي سخر لنا بزمان جاری بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض گردید قلعه را مسمی بسخر لنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و اقسام اشجار پر از خار و انواع مارهای زهر دار دران درهای دشوار گذار آنقدر دامگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بپوشیدن احدی زماند اما بقول حافظ شیراز

* مصرع *

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم سبزه زمردین نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تختهای گل مهندی قسم اول هزاره و عباسی الوان در مد چشم جلوه گر بود و انواع اشجار ثمر دار فواکه مخصوص انبه و فوفل و نارجیل که از اندازه شمار و قیاس زیاده توان گفت و الیچی و قهوه و عامر قرة و هذیل سرخ و سفید و ملاگیر بمرتبه دران جنگل وفور داشت که اگر

بار بردار میسر می آمد مردم آفت رسیدند لشکر ذخیره ها بر می داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و بارو قلعه آسمان رفعت چند نویسم

* بیت *

حصاری که مثلش ندید است کس

همین حصن مخزلنا هست و بس

اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده * بیت *

وزبرون چون گور کافر پر خلل * و ز درون قهر خدای عز و جل
شاهزاده بیدار بخت را یلک اک روپیه انعام نموده برای چهارونی
و آرام لشکر طرف رای باغ رخصت فرمودند و حمید الدین خان را دو صد
سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان را که دران تردد بسیار امید
پیش آمدن و ترقی داشت بعطای جینه مرصع و بر خطاب او
عالمگیری افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر دو هزار
پانصدی اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی
دو صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از قامواقت
طالع فتح الله خان نتیجه تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب
درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور
فرمودند - از آنکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص
داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبه پنجاب و
اطراف آن ضاع داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه
تردد نیکو خدمتی که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر
خواهد در آمد *

بر عقلای تیز هوش ظاهر باد که حلم و برد باری و خبرداری پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم ستان تحقیق میدانست که اکثر قلعات امرای دور دست غائبانه و مقربان صاحب اختیار و کاب ظفر انقصاب در محاصره چندگاه که تردد نمایان بظهور می آمد و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه دار داده کلید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن به تعین مبلغ میرساندند اکثر چنان می شد که حضرت خلد مکان همان مبلغ را بلا کم و زیاد بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام فرمودند - اگر چه از بسیاری بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا مرضی مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکال ازان سر زمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضی امرای آرام طلب که از گرانی غله و اختلاف هوا و نالش مردم ناآزوده کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بیرگانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سرزمین رسیده میداند که پنج ماه دمی و سائتی فرصت چشم و نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشار و لاول گل که تا زانو و سینه آدم و اسب فرو میرفت گذشته و در دکن قرنهای السنه خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید تحریر می آورد ازن قبایس باید نمود که هرگاه سه کوه زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظه آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چپقلش نبود و هنگام برآمدن تمام مردم لشکر می خواستند در پیش قدمی و زود ازان سرزمین نجات یابتن سبقت و رزند اولاً اسم بار بردار در میان نبود و خانه اکثر از صغیر و کبیر و غنی و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونه سفر بلا مبالغه توان گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته انقان و خیزان در تمام روز پاو کرده طی کرده وقت شب بر پارچه سنگی اگر میسر می آمد والا در میان لالو کل گذرانده باز روز دیگر بهمان کساله قطع راه پر از آب و گل می نمودند - از مناصدار و مردم آبرو طلب تپاجی و کاسبان بازار همین فرق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست گرفته اسباب ضروری بر سر و دوش مزدور و نفر گذاشته دشنام کذایه آمیز از زبان برآورده مرحله پیما بودند و جمعی که ازان کم ظرف بودند هرزه و فحش و کفر گویند مرفتند تا بر سر ناله رسیدند که از طغیان آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواری و بار بردار چه رسد - از آنکه بار بردار برای کارخانجات پادشاهی و امرای فامی هوای فیلان و نقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان ناله حکم فرمودند که چند فیل از فیلخانه سرکار و امرای دیگر بر سر ناله مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هر چند عورات و قبائل مردم لشکر نسبت بسفرهای دیگر بسبب قدغن و تاکید بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش فاموس مردم که بر شتر و اسب و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سرو پا برهنه اکثر با زیورهای گران بها تا زانو بآب و گل فر رفته تضرع و عجز کنان بفیلدانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روپیه

اشرفی بلکه زیور میدانند از بسکه بسیار هجوم می آوردند هر که اجل او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحر فنا میگشت و بر سر ناله عجب حشر و نشر برپا گردید و نام و نشان خوردنی پیدا نبود و هریک را بجز غم عدم عبور وابستها اصلا جنس خوردنی میسر نمی آمد - جمدة الملك امیرالامرا با خیمه بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هر چند خواستند که جای خشک خیمه زدند میسر آید بهم نرسید چون ناچار راوتی که در لا و کل برپا نموده بودند و میخها خوب قائم نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راوتی بالای سر جمدة الملك افتاد که آخر تمام شب فراشان طنابهای خیمه را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی پختن و خوردن دست بهم نداد بدین تصدیع شب بروز آوردند - احوال باقی مردم برین قیاس باید نمود - بسیاری از کارخانجات پاشاهی که چند روز در لا و کل افتاده بود حرکت دادن آن بر فراشان دشوار گردید تا بگذراندن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه دار سخرلدا مقرر شده رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنکه همان ناله آدم خوار فیل ربای مردم آزار که دهان را بفروردن آدم و چارپا کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سیر نمی داشت دو بار عبور نمودن ضرور گردید و جاندار بیشمار غرق بحر فنا گردید و کار بجائی رسید که فیلبانان در طلب حق السعی گذراندن از ناله بجز اشرفی نام رویه بر زبان آنها جاری نمی گردید - هر که بزور بازو و شنآوری و خرچ نمودن زر مرغ از آب گذشت جان سلامت بدر برده حیات

دوباره یافتن از فضل الهی دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله ماندند تا بمردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان این زمزمه تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میرساندند • بیت •

تا چند ز مغلسی خود ناله کنیم

زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کر و کور گشته بدر بدن جان و مال خود را غنیمت میدادند - آری بر عقلای تجربه کار ظاهر است جایی که بجای قطرات رحمت حق ابرقهر الهی دریا دریا برای زحمت بندهای عاصی در مکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقی بمعاذرت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و پیدا است که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست باد و غفلت و خود کلامی و غرق دریایی معصیتند شاه و گدا را دامن کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکان هریکی را بانواع بلا مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائی که جان و مال و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت از انجا بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بلخبران از مکافات روزگار نمی گردد القصه دران چند روز بعد رفاه غله که فی روپیه (یک) آثار بسعی و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از صدمه باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سواي آب و گل بنظر نمی آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای اسپان سقط شده و رخت آدمهای مرده که برای دفع هرما بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقی مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم
آنقدر چارپای و مردم آماجیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن
کارزندها نیز بجان میرسید *

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست

بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست و چهار روز که لشکر و کارخانجات
از آب و لا و گل که حکم دریای خون وریم داشت بکمال تمام عبور
می نمودند اما از ناله خونخوار گذشته آن قدر جانیدانند که زیاده از
یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خاذه بکار آید ایستاده
نمایند - از آنکه قریب بس و نیم ماه آفتاب در پرده حجاب ابرو ماهتاب
در نقاب سحاب بوده دیدار عزیز نموده بود و از وفور رحمت الهی که منجر
بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را
خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر
طایر چارم از زیر گوشه چادر جهان نورد بر حسب خواهش
مشقان جلوه گر گشت و بر باد شادی و غلغلۀ خوشوقتی آن چنان
بلند آوازه گردید که حضرت خلد مکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن
استفسار فرمودند - و در یک ماه و هفده روز چهارده کبوه راه از پای
قلعه سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قاعه بنی
شاه درک رسیده مضرب خیمه نمودند - اگرچه روز بروز دای طیلان
از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر برافراشته میشد اما ابر دریا دل
از قطره پاشی باز نمی آمد باری بازار بیع و شرای حرص و
احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردی مرده دلان بخوشوقتی هیات

دوباره مبدل گردید و خلقي عظیم که عقب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و لنگ لنگ در یوز کزان می آمدند از ضرر آدم و جانور موزی محفوظ مانده در مقام چهار پنجم روز بلیشکر رسیده ملحق گردیدند و به بیرگانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از آنجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کروه مسافت از آنجا داشت بگوش مردم اردوی هامون نور دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته مبارکباد مرگ تازه زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کروه در شانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواری و باربردار که بهزار سعی و خون جگر ارزان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید از آنها برداشتند خصوص یک کروه بدریا مانده حالتي بر خلق گذشت که آدم بدشمار مع سرانجام سفر آخرت در مقابر تیار مغاکها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هر که دران روز جان بسلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصله آنها بجا بودند بدین زمزمه تسلي دلباختگان می دادند *

• بیت •

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن بر سر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواری و نشیب و فراز معبر قلب و قلت معبر چند کشتی معدود درهم شکسته کهنه که از مصالح کشتی طوفان حضرت نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کساله بر مردم بهیر و خلق دوباره آفت رسیده رسید - و از لجاجت ملاحان و صدمات پواج و تعدی ظالمان بی مروت که در عبور همه می خواستند بر همدیگر حقیقت نمایند و هر کشتی حکم یک تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بندهای خدا چه کشیدند از آنکه اکثر از جان سپیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند *

* بیت *

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیئته روز عبور واقع شد - آنچه بوسیله شناوری و فرو رفتن کشتی و صدمه امواج و سماجت پواج طعمه آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهر حال بهر صعوبتی که گذشت ببهادر گده رسیده یکماه و چند روز برای تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوری سرانجام تازه پرداختند - همینکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ بقصد تسخیر قلعه کدانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنه مذکور از بهادر گده طرف کدانه رایب ظفر پیکر برافراشته شد - و از اراده این سفر چه کوه کوه غم و الم در دلهای رنج کشیده دائم سفر سراپا خطر روی داد - سیزدهم شعبان المعظم پای قلعه

کندانه رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا
 کشن در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن
 دمدمه آسمان پایه پرداختند و کفار از بالای کوه چون بلای ناگهانی
 رسیده دست بردهای نمایان می نمودند و هر روز جمعی کشته و
 و شهید می گردیدند و بهادران تود نمایان بر روی کار می آوردند *
 ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان
 مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجری مشتمل بر
 تسخیر قلعه کندانه

کوتاهی سخن در تود سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار
 آمدند و صاحب مداران و کار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغی
 قلعه را از قلعه دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی
 به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یک ماه ایام
 برشکال در راه پونا و مقامات حوالی قصبه مذکور که از جمله
 مکانهای آباد کرده سیوای جهنمی گفته می شد و بامیر الامرا
 شایسته خان همانجا حادثه چشم زخم شب خون اندزون حویلی
 چنانچه بگزارش آمده رسیده بود برای آرام لشکر گذارندند - و آن
 مکان را بنابر آنکه شاه زاده محمد محی الملت خلف الصدق
 پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن رانی مذوهر پوری بود و
 زیاده برده سال تمتع زندگانی عارض نیافته باجل طبعی مرحله پیمایی
 جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ
 صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحی آباد موسوس گردانیدند - دران
 سال باوجود وفور بارش بر وقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زد گی رسید و برزراعت گندم و دیگر جنس ربیع شبنم
 تیز که بزبان هندی کهرا خوانند و دھوار نیز نامند چنان چند روز
 متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بهرخی زد و در دو
 سه صوبه دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و
 دیگر جنس غله از بسیاری بارش گندیده بهار بوسیده و ضائع گردید
 و سپاه که امید عشرت آرزائی و توقف چندگاه دران سرزمین داشتند
 بعسرت گرانی مبدل گردید - وسط رجب المرجب باراده تسخیر
 قلعه راجگده که ابتداء قلعه قلب و ملجا و مکان آن کافرانی فساد
 آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع و کسانه
 آن سفر پرخطر برای خلق همان پارچه کوه بود و تسخیر دو سه
 قلعه دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر
 افراشتند چهار کوهی پوزا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان
 جاده دران پیدا نبود سواي مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسب
 پیاده شده بحسب ضرورت انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع
 بار متعذر بود تا بارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر
 کشیده از اطغال و عیال دور و مهاجرو مانده بسبب مقام چند گاه بامید
 آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و
 بعضی همانجا تا همل اختیار نموده از صدمه کوچ و عبور کوهها فراغ
 خاطر داشتند بعده که پدای آن کوه که پنداری در شان همان پارچه
 کوه گفته

• بیت •

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان
 آسمانی بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیدگ ماه چند هزار سنگ تراش و بیدلر
 بسزاوایی مردم عمده آزموده کار راه درست نمودن تعیین شده بودند
 آن قدر کار نساختند که برای گذشتن ارباهای توپخانه و کارخانجات
 دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر پدای کتل رسید
 بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و
 اشجار گذاشتند و عوزات و مستورات که بر بهل رتبه و شتر و گارسوار
 بودند برق پوشیده و چادر برسر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتبه
 و بهل و نموده ریسمانها بر ارباها بسته بعد بریدن اشجار سر راه
 بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تبه بان راه طی
 می نمودند و بار از شترها و ارباها فرود آورده برسر آدم گذاشته
 بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها
 افتادند و طعمه و حوش و سباع گشتند یلک و نیم کروه مسافت
 راه که بجزیب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود
 آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول
 فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت
 از ملاحظه صدمه تیغه قلعه اش شکم دریده و گازیر زمین ازگرانی
 یار آن بغریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در
 دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بغریاد آمد -
 اگرچه از وسعت دوره که دوازده کروه جریبی به پیمایش آمده
 بود محاصره واقعی متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند
 رسید اما تر بیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر
 بهادران قلعه کشته بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچه سلامت

مامور گردیدند و دلاوران ثجرب به کار بمسرانجام قلعه گیري کمر همت بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان زحمت و مورچالها تا پای حصار محصوران رساندند - چون دو کوه دیگر بقاعه راجد پیوسته بود که سیوای جهنمی بران عمارتهای عالی ساخته مصالح جنگ نیز در آنجا موجود نموده در استحکام برج و باره آن برای چذین روزها میکوشید محصوران هر سه کوه در زدن گول توپ و تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کمین بودن برای بردن غله بالایی قلعه کمی نمودند - بتحریر تفصیل تعداد ایام محاصره قلم را رنجه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصره دومه و چند روز بسی بهادران کوه کن و ضرب توپهای قلعه شکن پانزدهم شوال المکرم نشانها بالای اول دروازه قلعه مع پروران قلعه کشا بر آمدند و جمعی از معاهدهای وقت فرار گرفتار پنججله اجل گردیده طعمه تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هر طرف که راه یابند جان سلامت بدر بردند اما هاماجی نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشد با دو هرمایه فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو اژه روز دیگر دست و پای لاحاصل زده آخر بالتماس امان جان روح الله خان را میانجی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه دار خود بر سر دروازه آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالی نماید - بعد داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در پرده داری شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه بر آورده بدر بردند و سحر که نیر اعظم سر از درنچه مشرق بر آورد و فرار قلعه دار بعرض رسید شادیانه فتح بلند آوازه گردید و بندهای پادشاهی

داخل قلعه شده باقی کفار را بطریق اخراجدان با سرو پا برهنه برآوردند - و حمید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوی دیرینه او بود بلند آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدی دوصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطای سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند و قلعه را مسمی به بنی شاه گده نمودند - چون در لشکر گرانی و کمپانی غله بمرتبه شده بود که گندم و نخود و گاه روپیه را در آثار و گاه گران تر ازین بهم می رسید و سیدی یاقوت خان فوجدار دندا را چپوری که بند و بست تمام کوکن نظام الملکی بدو تعلق داشت از انجا بفاصله سی و پنج کمره بود بنام او حکم صادر شد که بقدر مقدور سرانجام زند غله نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور رساند - اگرچه سیدی یاقوت خان که ذکر او مکرر بزبان قلم جاری گشته در همه باب سر از اطاعت و حکم پادشاهی نمی بلچید و در تسبیح و تنبیه کفار اطراف تعلقه خود و اجرائی راه بیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداری دریا یعنی جهازات و کشتیهایی خرد و و کلان نیز تعلق بلو داشت بمرتبه می کشید که هرکه دران ضاع و مکان برفته رسیده میداند که در فدویت و جانفشانی و مغلوب و مذکور داشتن غنیم مرهنة خشکی و دریا کاری که ازو بر می آمد کار دیگر بندهایی پادشاهی نبود اما از آنکه سیدی خیربت خان رفیق او بود بعد تسخیر راهبری علی الرغم مدعی بموجب حکم چنانچه بذکر در آمده بلاقوتف خود را بحضور لامع النور برساند و بعد ملاحظه وضع دبدبه

دربار و مشاهده شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش
 حوصله بی آبرویی و خفت کشیدن مقابل زیست و قرب امرای
 نامدار حضور نیامت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتنبید و
 سی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جدال
 وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب
 حضور فرمودند خود را نابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته
 از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور
 نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند
 لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلمه گیری
 بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که در صورت برآمدن
 غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال دادن بند و بست این
 ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و در همان ایام خبر
 فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند نداشت
 سیدی عذیر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدر
 بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و
 جانی گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که
 نعلقه این سرزمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار
 که ابتدا تجویز خدمت آنجا بنام دیگری از بندهای رکاب بمیان
 آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان
 و تربیت یافتهای سیدی یاقوت خان بند و بست آن کوهستان و
 قلعه داری راهبری و اجرای راه کعبه الله در دریا بحال نخواهد ماند
 پادشاه نیز بغور و تقاضای مصلحت و رسیدن سیدی عذیر نام را که سابق

بمنصب جز سرافرازی داشت بعطای اضافه نمایان و خطاب یا قوت
خان مقتخر ساختند - چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از
روزی که بپای اعتراض پادشاه آمده بود باز با وجود بحال نمودن کمی
منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند
درین ایام خبر واقعه ناگزیر او بعرض رسید معینا که فرزند صلبی
سوی یک دختر نداشت بسیاری از اموال بورته او بخشیدند بانی
بضبط سرکار در آوردند *

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که از دو زن و دو
فرزند خرد سال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال
زن بیوه با طفلهای شیر خواره که مانده دست تعدی مرهقه
از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج
عدو مال چندان کار نیست اما از آنکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا اراده خدا نباشد در مکافات شامت افعال بند های عاصی
قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر - تارا بائی نام زن
کلان رام راجا پسر سه ساله بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام
اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل ناسرداران و آبادی معمور های خود
و معی در خرابی ملک پادشاهی بدست خود گرفت و چنان
بندوبست تعیین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبه دکن تا سرحد
سرونج و مند سور و صوبه مالوا و جذب قلوب منصوبان خود پرداخت که
در مقابل آن همه تردد و منصوبه و لشکر کشی و قلعه گیری عالمگیر
پادشاه تا بقای سلطنت مبادی سرکشی کفار روز بروز زیاد گردید و هر چند

خلد مکان که بضرب شمشیر و خرج گلی خزانة اندوخته حضرت صاحب قران ثانی و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک مغصوبه آنها داخل گردیده قلعههای مربفلک کشیده را بتصرف درآورده مرهته رابی خان و مان ساخت آنها زیاده شوخی نموده بافوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهی درآمده بتاخت و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دور دست واقع شده بود منصوبان تارا بائی بهر مکانیکه میرمیدند لنگر اقامت انداخته به بندوبست کمایش دار پرداخته با زن و نرزن و خیمه و نیل بخاطر جمعی سال و ماه بسر میبردند و شوخی زیاد از حد می نمودند و همه پرگنات میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهی صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند .

صیغه صوبه دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هرجا قائله سنگین بشنود با مفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوته تعیین نماید و هرجا که کمایش دار از سختی زمیدار و فوجدار زر چوته وصول نتواند نمود صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصره و خرابی آن معموره پردازد - و راهدار آن بدراهم پیشه او آنکه بیوپاری متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد فی ارابه و گاو وجه مقرری که چهار برابر راهداری فوجداران ظالم پیشه پادشاهی باشد گرفته شریک غالب جاگیر دار و فوجدار گشته راه جاری نماید - در هر صوبه یک دو گداهی ساخته ملجای خود قرار داده از لطراف تاخت می آوردند و

مقدمین صاحب سر انجام به نسی دهاات بصلاح و اتفاق صوبه داران
 کفار گدھیا بنا نہادہ بکھایت و اعانت مرہٹہ با حکام پادشاہی
 در ادای محصول بدار و مدار می ساختند و تا سرحد احمدآباد و
 پرگنات صوبہ مالوا تاخذہ بخاک برابر می نمودند اگرچہ آنچه
 خرابیہا کہ در صوبہ جات دکن احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و
 قافلہای کلان تا نزدیک دہ دوازده کروہی ارودی معلی بلکہ تا
 گنج پادشاہی تاخذت و تراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروہات
 قلم را رنجہ داشتن رنج لاحاصل کشیدن است اما بذکر ہوانج شوخی
 کہ دران ایام قلعه گیری کہ آخر ہیچ فائدہ برای دفع فساد مرہٹہ
 نداد مابین سرحد بندر سورت و احمدآباد کفار معبر بابا پیاری و آب
 نربدا ازان کفار رو دادہ می پردازد - بعد واقعہ شجاعت خان کہ صوبہ
 احمد آباد بنام پادشاہ زادہ محمد اعظم شاہ مقرر فرمودند قبل از انکہ
 پادشاہ زادہ آنجا برسد یا نائب مستقل تعیین نماید سزد نیابت
 بنام خواجہ عبد الحمید خان دیوان احمد آباد فرستادہ بود درین
 ضمن فوج غنیم لیٹم قریب پانزدہ شانزدہ ہزار سوار طرف نواح
 بندر سورت آوارہ گشتہ بعد خرابی بسیار کہ بہ چند پرگنہ رساندند
 بقصد عبور از آب نربدا کہ مابین سرحد احمد آباد و بندر سورت
 واقع شدہ روانہ شدند نائب پادشاہ زادہ و فوجداران صوبہ احمدآباد
 باہم مصلحت و اتفاق نمودہ با فوج شایستہ بسرداری محمد بیگ
 خان و نظر علی خان بسر خواندہ شجاعت خان و التفات خان
 فوجدار تہانیدسر و کودرہ و دیگر فوجداران نامی احمد آباد کہ
 قریب دہ دوازده مردار با سپزدہ چہارہ ہزار سوار و ہفت ہشت

هزار کولی جنگی آن سرزمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و دفع شر آن گروه بدمال از آب نرندا عبور نموده گذار آب خیمه زدند . صبح آن فوج مرهده نیز بفاصله هفت هشت کروه رسیده فرود آمد از انجمله دو سه هزار سوار خوش اسب قزاق پدشه از یک طرف نمودار گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابله آنها پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج پادشاهی دوسه کروه تعاقب نموده چند مادیان و بهاله و چتری بدست آورده نقره فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه بخوشدای و خاطر جمعی آنکه فوج غلام را هزیمت داده ایم کمرها را نمودند و زمین از پشت اسبان فرود آوردند و بعضی بخواب رفتند و جمعی بشغل پختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت هزار سوار جنگی انتخابی کفار که در اطراف آب کنها و مغاک گذار دریا پنهان شده جاسوسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهی ریختند و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد دکنیم ندیده بودند عقل و هوش باختند فرصت امپ زمین نمودن و کمر بستن نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنیها اطراف را فرو گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد از آنکه از یک طرف دریا که در اوقات از رسیدن موج دریای شور پایاب نایاب گردید و از طرف دیگر فوج بلاموج بر سر رسید آدم بسیار کشته و زخمی گردیدند و جمعی کثیر خود را بآب زده غرق بحر نما گشتند و نظر علمای خان و خواجه عبد الحمید خان یا دوسه سردار دیگر دست

و پای حاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خود را از یک بهادران میگرفت بر اسب چار جامه خود را باب زده خواست جان بدر برد چون بسیار تشدد آب بود و غنیم تمام فوج پادشاه بمیان آوردند و هذا جادو از زبانی همه سرداران صاحب اختیار بنای قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوکران عمده رانی مشتمل بر طلب حضور صادر گردن بعده که نزدیک اردوی معلی برهند راجه را ساهو - در خدمت پادشاه زاده محمد کام بخش داده چهار پنجم گروهی لشکر بفرستند که سرداران مرهته ابتدا با راجه ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز ملازمت پادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان بنام ناسرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بدینی و روباه بازی آن طائفه بدسگال و سواص بخاطر رسید که اگر آن طائفه بدعاقبت با چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزویر راجه ساهو را با پادشاه زاده همراه گرفته رو بجهال دشوارگذار گذارند چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل رانی را جواب دادند و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهته بسیار فراهم آمده مروره گرفته بودند بآنها محاربه عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم کفار از اقبال بادشاهی بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ کنان درین ایام که برای محاصره قلعه تورنا خبر کوچ درمیان بود

بمحمود رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا فموده پای قلعه رفته مورچال خود قائم نماید *

ذکر سوانح سال چهل و هشت از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و پانزده هجری

بعد تسخیر قلعه بنی شاه گدّه چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعه تورنا که چهار گروهی راجگدّه واقع است رایت ظفر آیت برافراشتند - در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خود را برفیلان و مزدوران و فقیران بلغور خانه بمنزل میدرمانیدند - بکوچ یک دوکروه پهای قلعه تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روی اعتراض لطف آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد باز فرمودند که بی آنکه ملازمت نماید پای قلعه تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیره اله وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرض ظهور آوردند - و در محاصره چند روز از زبانی هر کارها بعرض رسید که سلطان حسین از جائی که مورچال قائم کرده بود باوجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازی رو برو و ضائع شدن چند نفر بدست درع مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال از آواره گشته بودند دستگیر گردانید از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خود تقسیم نماید و بحضور طالبیده ملازمت و تسلیم اضافت دوصدی بر سه صدی فرمودند - و در ایام کم تردد زیاد که از بهادران کارطلب و مبارزان قلعه گیر عالمگیر بادشاه کشورستان در محاصره و تسخیر این قلعه آسمان رفعت بعرضه ظهور آمده عنان کمیت خاصه تیز رفتار را از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام فتح انجام معطوف می سازد - که خلاف قلعه های دیگر بی آنکه بقلعه دار پیغام و پیام وعده و وعید تهدید انگیز و رسل و رهائل التیام آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذی القعدة که غره فروردی و روز نو روز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد و نه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصره عمده شریک تردد محاصره گفته میشد باتفاق جماعه معاویه که در فن قلعه گیری شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاری زینهای آسمان پایه و کمندهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشنی ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلالت باحاطه حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نوره شیر نبرد با حربهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهی که قابو داشتند برفراز کوه برآمده باشاره و علامت مقرری که میان هم دارند دیگران را طلبیدند و قریب بیست و پانچ نفر مسلح بچهنی و چابکی با یک نفر نواز خود را پدیم رساندند و از عقب آن جماعه

سرباز امان الله خان مع عطاء الله خان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هر دو بهادر گشتند بمدد همدیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناگاه برسر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حمله بهادرانه آوردند - درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمددزینہ و ریسمان و دستگیری ماولیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاحاصل میدزدند کارزار مردانه نموده اکثری را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعی در گوشه و کنار خزیدند و از بالا صدای نفیر اشاره فتح و از پائین نقره شادیانه بنوازش درآمد - و بعضی که از هرطرف راه یافتند با سروپای برهنه جان بدر بردند و بسیاری محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمده مامون گردیدند و قلعه بفتح الغیب موهوم گردید - و آنچه بر السنه خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جمله قلعههای آن ضلع قلعه که بی رسل و وسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازی بتسخیر درآمده همین قلعه فتح الغیب است - امان الله خان که هزاری پانصد سوار بود باضاده پانصدی دو صد سوار سرافرازی یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عذایات سربلندی یافتند و حمید الدین خان بهادر را خلعت درشاله پوشاک خاص مع سرپیچ و فتح پیچ مرحمت فرمودند - چون ایام بارش

رسید بقصد چهارنی حکم پیشخانه بردن طرف قلعه چنبر که در تصرف مردم پادشاهی و ملک نو آباد نواح گلشن آباد بودند و آخر ماه ذی القعدة بموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزول فرمودند - روح الله خان ثانی بآزار سنگ مئانه درین ایام ازین تنگنا سرای بی بقا بدارالبقا شتافت *

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان هندی ترجمه معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات دھیر که نجس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرری گفته میشد و در ایام شورش حیدر آباد برای کمک ابو الحسن فوج خود فرستاد، بود و پادشاه خانزاده خان پسر روح الله خان را برای تسخیر قلعه سکرو مکانهای قلب و ملجای آن کافر تعیین نموده بودند و او از صدمات افواج بحرامواج امان خواسته بحضور آمده در همان زودی بمقر اصلی شتافت - پرداخته - باز در ایامی که روح الله خان کلان در سنه سی و دو بتسخیر رایچور مامور گردید پریا نایک نام برادرزاده پیم نایک را که هنگام نزول ریات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردوی معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضای وقت که دبدبه عالمگیری مشاهده نموده و بمنصب سرافرازی یافت مصالح کار مهم رایچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن رایچور آن محیل نابکار شرک تردد گشته حسن خدمت خویش باثبات رسانده بعد فتح رایچور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد واکندیرا که مسکن آباء اجداد آن بد اصل بود رفته سرور سامان

درست کرده باز هر جا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردند و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکنگیرا که دیه‌ی بود آباد از توابع سکر بر فراز کوه برقنداز بسیار که مراد از کالی پیداهای میاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت دارند در آنجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصرف پیم نایک آن سگ نابکار بحیله و رویه بازی مقر و جای ماندن عیال و فرزندان خود قرار داده بود رفته لنگر اقامت انداخت و باز اراده یازگشت نموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطه سابق احداث نموده و گرد آوری مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته بمدد روزگار سقله فواز و زمانه کمینه پرور قریب چهارده پانزده هزار پیاده آنجا که در قدر اندازی و جلالت شهرت تمام دارند فراهم آورده آن پشته کوه را طلسم سد سکندر ساخت و باندک فرصت چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج معمورهای مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه فوج بر او تعین می شد بزور جمعیتی که با او فراهم گشته بودند و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقه ساخت و ساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود در فرستادن خریطهای هون و جواهر و اقسام جنس رخنه گفتگورا میداد می ساخت و در عرضه داشت بعدرهای غدر آمیز خود را در جرکه زمینداران مال گذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزونی عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد و کلان میکوشید تا آنکه آن مکان بقلاع واکنگیرا بمشهور گشت و با غنیم لیتم

مقرر ري دکن همداستان گردید و جنگنا (۲۲) پسر پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رسیده به منصب سرفرازی یافته سزد زمینداری آن ولایت بطریق ارث حاصل کرده با فوج بر سر او رفت دخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعده که پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای تنبیه و گوشمال آن بدسگال تعیین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقه او را تاخت نمودند قابوی وقت را کار فرمود، ملازمت بادشاه زاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطایف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بنام پادشاه و دو لک روپیه نقد که بهر کار پادشاه زاده سوای مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آفت پنجه غضب سلطانی رهایی یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریقۀ مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آتش فساد برافروخت بعد از آنکه فیروز جنگ را با لشکر گران برای استیصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رسیده عرصه بر او تنگ آورد همان رویاه بازی سابق را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و انسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آفت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ایام نزول رایات بقصد تسخیر قلعات طرف پونا و چهارهنگی سمت جنیر که هفت و نیم ماه در آنجا توقف واقع شد و درین ضمن دو سه قلعه غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور سعی بهادران

کوه نبرد بتسخیر درآمد روز بروز خبر تمرک و فساد آن بدنهاد بعرض می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه طرف واکنگیرا بر آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و شانزده هجری

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف واکنگیرا برافراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که بصوبه داری بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و برگذات نواح واکنگیرا تعاقب بجاگیر او داشت و دست او بسبب مفسده پریا بندر نمیدرید طالب حضور فرمودند و بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود بزام او نیز حکم صادر شد که خود را بواکنگیرا رساند بهمین دستور بزام اکثر فوجداران عمده صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند و اواخر شوال حوالی قلعه مذکور شرف نزول واقع شد - در همان زودی قلیچ خان خود را مطابق حکم رساند و برفاقت تربیت خان و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانه جهان آشوب مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوری مصالح قلعه گیری گشتند و خود عالمگیر غازی بتفاوت یک کوه مضرب خیام حکم نموده بهادران کار طلب را سرگرم تردد جانفشانی و کافر کشی ساختند و آن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج منفرد خربش پرداخته برای طلب کومک از نزد تارا بائی و دیگر سرداران مهده رسل و رسائل بمیان آوردن باستظهار چند هزار

سوار که از همه قوم خصوص مسلمین حتی جمعی از بد نام کن
سادات فراهم آورده بودند وجوش و خروش پیداده سیاه روی بیدشمار
و توپخانه آتشبار بشوخی تمام برآمده بمقابلۀ غازیان ظفر انجام
اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان
شور بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند
محاربات عظیم بمیان می آمد و از هر دو طرف جمع
کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزی وقت
طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ
خان بهادر و عزیز خان روهیلہ و اخلاص خان میانه که فرصت
قابو جویان بطریق طلایہ اطراف می نمودند برپشته که بلال
تیکری شهرت داشت و پاره سر کوب حصار آن معموره بود جلوریز
رسیده جمعی از برقدازان را که نگهبان آن مکان بودند بضرب
شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال
قائم نمودن تردد رستمانہ بظهور آوردند - و درین ضمن شوره بختان تیره
درون از اندرون و بیرون حصار برآمده از هر طرف چون سیل بلا از
بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهی فرو گرفتند
و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ
غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکہ بعد رسیدن
خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیر الامرا اسد خان
و دیگر بندگان رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هر کدام خود را
با فوج کم و زیاد که توانستند عجاله رساندند - و چین قلیچ خان بهادر
و دیگر بهادران آنچه شرط تردد بهادری بود بظهور آوردند اما باندۀ بررویی

کارنیا آمد و از بسکه تگرگ گولگ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجۀ شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمۀ بان هر دو پای اسپ محمد امین خان و یک دست اسپ چین قلیچ خان از کار رفت و هر دو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسپ و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هر دو سردار نتوانستند رساند چند قدم پیاده تردد نموده خود را از ان صدمات موج بلا بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق ستان رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هر دو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیچ خان داشت و مقرر است که در چندین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامۀ عنبر چهل توله وزن همراه امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دوم و سوم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحملۀ بهادرانه بر فراز پشتۀ دیگر که محاذی بازار آباد کردۀ آن کافر که بزبان هندی پینۀ گویند و پورۀ آباد کردۀ جماعۀ دهیزان که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده بتقدم بهادرانۀ جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشتۀ لال تیکری منتشر بودند برای مقابله حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشتۀ لال تیکری رسانده استقامت ورزید - در همین حال سلطان حسین عرف میرسلنگ با جمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقر خان پسر روح الله خان خود را بر پشته دیگر رسانده جا را نگاه داشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال گوله و اقسام آتشبازی و سنگ دست و فلاخی میدارید و نزدیک بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائی رسد و آثار فتح و تسخیر قلعه بزبانها جاری گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن فوج سنگین مرهنگ بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت ۴ - و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو را در مع دوسه نا سردار نامی دیگر که قبيله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکنکیرا بودند باهشت نه هزار سوار و پیاده زیاده از شمار از دور نمودار شدند - ازانکه آمدن دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابل فوج پادشاهی می پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبيله و مال و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تر از قلعه های مفتوح گشته دیگر دانسته نگاه داشته بودند برآزند و هم منت و احسان کمک بران کافر بگذارند خود را رساند از یک طرف فوج سنگین آنها مقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده بغلبه تمام نمودند - درین حال که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تکرر و ژاله بلا می رسید سرداران پادشاهی را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند و از طرف دیگر دوسه هزار هواریکه تازه رسیده قبائل خود را بر مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاتت پیداهای قلعه که بر آمده بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعده ناسرداران رانی بآن تیره روزگار پیغام نصائح آمیز دادند که هر چند ما و تو برفاقت و اعانت همدیگر مقابل افواج بحر امواج پادشاهی دست و پا زبیم محالست که جانبر

گردیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثی خود بعجز و فرمان برداری نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور باد نخواست گفتند آنها را بگوش ندموده مبلغي نقد و جنس ماکولات و مشروبات بطریق غیافت نزد آنها فرستاد و هر روز برای ناهار دران خرج مقرری قرار داده تا انقضای ایام محاصره برساند و بسماجت تمام تکلیف رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهته گرفتن زر مفت را غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخی آغاز می نمودند جمعی کشته و زخمی میگرددند و روز بروز بر فوج مرهته می افزود و بسیاری از بندهای پادشاهی نیز بکار می آمدند و بدرجه شهادت میرسیدند و ترازل تمام در لشکر افتاد آخر کار رای آن بدکودار بران قرار یافت که از راه رویه بازی و مکاری تمهید و منصوبه تازه بخاطر آورده ابتداءً عبد الغنی نام کشمیری که بوسیله دست فروشی و داک و ستد مایه تجارت بهمرسانده با همه قوم سودا و معامله نموده طرح اختلاط و گرمی آمد و رفت بهمرسانده و از فوج پادشاهی اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود همدستان شده بدست او پارچه کاغذی مشتمل بر التماس مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغنی آن التماس را نزد هدایت کیش واقع نگار کل که سر رشته تمام مقدمات ملکی و مالی قلمرو هندوستان نزد او می باشد آورده حاضر ساخت که در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل بر سرم رسیده سرا گرفته بودند و آن بیدر بد گهر بعد استفسار احوال لشکر ظاهر اثر این پارچه کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیر خواه خلق

و پادشاهید فرستاده هدایت کیش کاغذ مرسوله آن بد کیش را بخدمت پادشاه برده بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضای وقت و غلبه کفار بد کردار حکم فرمودند که مطالب خود را بوماطت پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصه التماس آن مکار بد کردار آنکه سوم سنکر نام برادر آن بد نام از قلعه برآمده ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسب و جواهر و منصب سرافرازی یافته بطریق یرغمال در گلال بار باشد بعده از روی درخواست او محتشم خان پسر شینخ میر خوانی را که دران ایام بی منصب و منزوی بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو که سودای نقد و جنس مدام باو می نمود طلب داشته قلعه دار و انگیرا بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعده یک هفته قلعه دار با چند نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد نمایند - اختصار کلام آنکه بموجب التماس او سوم سنکر برادر آن بد اصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت و اسب و جواهر و منصب سرافرازی یافته آداب تسلیمات عنایات پادشاهی و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح تمام وعده و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه فردا ساعت ملاقات پریا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار ملازمت نماید گذراند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صدای شادبازانه بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و هدایت کیش برین حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازی یافت و بعد الغنی کشمیری
در دلالی تقدیم این خدمت منصب سه صدی مرحمت فرمودند
و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکاره و عورات
و پذیرالهای چند که عدم و وجود آنها مساوی بود شروع نمودند
تا سه پهر خبر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز
بعد حرارت و عارضه تب شدت دفعیه نمودند روز سیوم آن
پیغام بسرسام منجر گردیدن تب و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر
آن شهرت دادند که پریا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه
بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از
قلعه بنزیر انداخت یا از اثر خود را بلسکر مرهقه
رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاری و بیقراری از راه مکر و
عیاری بلند ساخته پادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد
خاطر جمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالی می نمایم
امیدوارم که سوم سنکر پسر خود مرا بجای برادر خلعت زمینداری
مرحمت نموده نزد محترم خان بفرستند که بعضی جا خزانه
باطلاع او مدفون است بقلعه دار نشان دهد و با باقی مال و عیال از
قلعه برائتم پادشاه غافل از مکر و منصوبه آن مکار شوم مذکور را نیز بقلعه
نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن مگ نابکار و عیار پرکار
دفعه ثانی بحیله و وعده امروز و فردا دفع الوقت نموده در آمد
و رفت بروی مردم پادشاهی بسته محترم خان را بدستور
محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشانند تا آنکه منصوبه وغدر
و تزویر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باونار از راه حوصله و بردباری و تقاضای وقت و مصلحت بزرگی
 بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق و انموده با آنها سلوک
 مرعیه داشتند - درین آوان چون خبر نزدیک رسیدن ذوالفقار خان
 بهادر نصرت جنگ و داود خان و غیره چند سردار صاحب فوج
 رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود
 باز آغاز شوخی نمودن آن طائفه ضال بدسگال پای قلعه استقامت
 ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم
 کم حوصله بدنامی تام منجر گردید و خیمه بخیمه دشت افسوس
 برهم ساییده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهی
 تقاضای روزگار سفله پرور دون نواز که چندین نجس ترین قوم سردار
 خوارچنان پادشاه مرابا تدبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بفریبد - و شوخی
 مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهم رسانده
 بود روز بروز زیاد میگردد تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر
 نصرت جنگ و داود خان پنی صاحب مدار تسخیر چنچی و
 جمشید خان بلجا پوری و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف
 خان قلعه دار قمرنگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دپت
 بندبیل و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیری
 از عقب می آمدند انتشار یافت و پادشاه بنصرت جنگ شقه بخط
 مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاری ده بی کسان
 زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعی دیگر از پردلان
 رسیده هر مواری ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایات
 طرفین بمیان آید نظر برینکه عرصه بر دیگر دلداران تنگ بود و

مفسدان زیاده از حد شوخی می نمودند گرد راه تکان نداده از راه
 نارسیده ابتداء طرف پشته که محمد امین خان و سلطان حسن
 مورچال بسته مرکزوار در محاصره بودند و چند فاقه بر آنها
 گذشته بود تاخت آورد و دیگر پردلان کوه نور شیر نبرد پیهم رسیده از
 هر طرف بران بدسرشتان نکوهیده خصال حمله آور گردیدند - درین
 ضمن هرکاره از اثر گردی که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که
 فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت در طرح
 دادن یورش مقابل دانسته هر عنان طرف اثر گرد گردانید باز
 معلوم شد که غبار فوج طلایه پادشاهی است درین فرصت
 کفار زور آوردند و رستمخیز غریب زد و خورد عجیب بمیان آمد
 و از چهار طرف افواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هر یک بندهای
 کار طلب شرط جانفشانی بعرضه ظهور رسید خصوص حمید الدین
 خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای
 جلالت پیشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان بر روی کار
 آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکه کارزار گرم بود تا آنکه جمشید
 خان باجمعی از راجپوتان روشناس بهمراه راوداپت و چندی دیگر
 منجمه خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان
 و محمد امین خان و بعضی دیگر پردلان حکم شد که بطریق
 طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن
 تیره بخندان آواره باشند نشان یابند به تذبیه رسانند و نگذارند که
 فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار
 خان چند باولی و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آردن و تنگي آب فوج ظفر موج بران شور بختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کتکي و چوبهای عمارت و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایه دیوار قلعه رسید و سرداران دیگر نیز بضرب شمشیر و زور بازو سعی بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار رساندند - روزي که یورش کوه نبردان قرار یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و آزردی شهادت که وقت تردد محاصره همه قلعات این تمنا در دل آن پادشاه غازي متمکن بود شریک تردد قلعه گشایان گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند و از یک طرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و یکم تاز خان و جمعی دیگر از یکم بهادران رزم جو به پشت گرمی همدیگر حملهای صف ربا نمودند کافران بمرتبه از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری از بهادران جانباز و مبارزان جلالت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای توکل پیش رو گرفته پیاپی شده مقابل حمله مخالفان شعله وارو آوردند و زد و خورد غریب در میان آمد و رستخیز عجیب بر پا گردید و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند *

* بیت *

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت

جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و کفار مغلوب گشتند و در دوسه حمله ابتداء پشتهائی که بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهم جا از آن تپه

زیاده ریزش آلات جانستان بلا افروز بود بدست آمد و آن بدکیشان کوته اندیش رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پیشه زیاده از یک گروه پیداده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را بدارالبوار فرستاده و زخمی نموده برفراز کوه نزدیک دروازه علم ثبات و نشان فتح برافراشتند - و مخذولان دلباخته دو سه هزار بزد و قچی را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته مراحمه و رازن و فرزندان و زیوی که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر جاها را بدست خود آتش زده از دروازه دیگر و راههای مختلف که بری گریز چنین روز می گذارند برآمده پیهم خود را بفوج مرهقه رساندند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعله آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرر بار برفراز آن بدکیشان سوخته احقر مطلع شده اکثر دلاوران مع داود خان و منصور خان باجمعی که پیش قدم بودند خود را بقلعه رساندند و اثری از آن جماعه نیافتند مگر چندی دست و پا باخته زخمی که پای گریز نداشتند و محتشم خان بیچاره که اگر لمحه مردم پادشاهی بفریاد او نمی رسیدند سوخته آتش بیداد آن گروه می گردید در آنجا یافتند - چهاردهم محرم الحرام قلعه بتصرف پادشاهی درآمد و صدای شادبانه فتح بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخد مت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافه هزار سوار و شمشیر مرصع و اسب با ساز طلا و فیل با براق نقره مفتخر ساختند همچنان داود خان و بهادر خان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهای اخلاص کیش که در آن مهم شرط جافنشانی بتقدیم
 رسانده بودند هر کدام بعطای اضافه و خلعت و فیل و اسب و
 جواهر سربلندی حاصل نمودند - حاجی سیف الله خان میر ترک
 که زخم گولی بدست او رمیده بود صد اشرفی انعام زخم بها باو
 مرحمت نمودند - و بروایتی چین قلیچ خان و محمد امین خان که
 ابتداءً مصدر تردد نمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعیین گشتن
 برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طایه نیز
 ترددات از آنها نظور آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان
 را اضافه هزاری بر چهار هزاری مع شمشیر مینا عطا فرمودند و
 اضافه پانصدی مع شمشیر صرغ بمحمد امین خان مرحمت کردند
 و قلعه و اکنکیرا را برحمن بخش موسوم ساخته بنای مسجد
 در آنجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استمالات
 زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده برای بسر بردن ایام
 بر شکل و آرام سپاه طرف قصبه دیو گانون که کنار کشنا بتفاوت
 مسافت سه چهار کوره جریبی واقع امت چهارنی مقرر گردید -
 و جا بجا حکام فهمیده کار برای ضبط و بندوبست مالی و ملکی تعیین
 نمودند - و ذوالفقار خان را برای تنبیه و تادیب بعضی زمینداران
 سرکش مفسد پیشه آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلی از ملک نو
 مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - درینولا خبر رسید که
 قلعه بخشنده بخش عرف گذارانا از بخاری قلعه دار و حیدر هردازی
 غنیم بتصرف مرهته رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را
 مع تربیت خان برای تسخیر و محاصره آن مرخص فرمودند •

درین آوان عارضه بدنیه بپادشاه رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفاصل بشدت و وجع عجیب بهم رسید و باعث اختلال احوال عالمیه گردید هرچند هر روز خود داریه نموده در نشستن و دیوان نمودن خود را مشغول داشته باعث تسلی خلق الله میگرددند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید و از غش نمودن و بیخود گشتن یک دو دفعه خبرهای ناخوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهی شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران در الحرب که همه ملک غنیم بود و سوخته بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقعه ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چینیه خوردن نمودند سه چهار هفته درآخورده هر روز مبلغ تصدق برمی آوردند بعد از فراغ این دوائی مبارک و حصول صحت حکیم را باشرفی وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بحکیم الملک باختلاف وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بیدرگانون شدند - چین قلیچ خان را بتعلقه صوبه داریه او مرخص فرمودند و بکویچ و مقام که بتحریر واقعات مابین راه قلم را رنجه نمی دارد به تعب و کسالت تمام اواخر شعبان بهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز گذراندن فرمودند *

ذکر موانع سال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار

و صد هفته هجری

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتند روز و خواندن تراویح و ادای صلوة فرض و سنت بدستور هر سال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا ناغه دیوان نموده متوجه امور ملکی و مالی میگرددند - ذو الفقار خان را برای تسخیر قلعه بخشیده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگر شدند •

اگرچه ساهو پسر سنبها نبیره سیوای جهنمی را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب هفت هزارى دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر میر حاصل سرافرازی بخشیده دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علیحده مقرر فرموده بودند اما در احاطه کلال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرمودند که متوجه تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکب عالی جدا ننموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند درینولا ذو الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کشتن و بچه او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه ایتماس کرده درین سفر از رکب جدا نموده باخود برد - وسط ماه شوال در سوان احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضای بیست و دو سال بهم عنانی نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خلد مکان جاری گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعه بخشیده بخش از سیمي وتردد ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرح خاطر پادشاه گردید *

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبه احمد آباد بود از شنیدن عارضه جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت اراده احرام حضور باظهار اضطراب بهیزار بعذر ناموافقت آب و هوای احمد آباد نمود خلاف مرضی بظهور آمد و فرمان در جواب بدین مضمون صادر شد که ماهم در ایام انحراف مزاج اعلی حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم در جواب ما فرمان رسید که هوای همه جا بانسان سازگار است مگر هوای نفس اماره بعده که محمد اعظم شاه مکرر معروض داشت صوبه مالوا باز مقرر فرمودند پادشاه زاده باجین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودند و بطریق استعجال طی مسافت راه دور نموده اواخر ماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - صوبه احمد آباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبه بنگالا بود مقرر فرمودند و نظریه بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادر شد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان با محمد آباد خود را رساده از بند و بست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبه داری برهانپور به نجابت خان ضمیمه قلعه داری و فوجداری قلعه ملهیر و سرکار بلالنا صادر فرمودند - و صوبه مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر آبادی مقرر فرمودند *

درین ایام سوانح غریب از نوشته اخبار نویسان دار الخلافت
 بعرض رسید که همان مضمون را مکرر اوراق بعد مدت از زبانی
 میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار
 شاه جهان آباد بود مفصل مجموع نمود چون خالی از غرائب
 نیست چند سطر از آن می نگارم مکرّم خان پسر شیخ میر خوانی
 که دران روزها ترک منصب نموده منزلی بود از آنکه بتلاش
 کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانه او درویشی با عصاوردایی
 مشایخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنا نشست و تا متفرق
 شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد
 و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب
 گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم
 قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مبشر گشته ام و مامورم
 برین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکند نزد هیچ احدی
 زبان باظهار این راز نکشایم درین روزها ماذون گشته ام که در خدمت
 شما رحیده تعلیم این علم شرافت نمایم و بچرب زبانی و سالوسی
 آنقدر افسانه و انسون ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم
 احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرّم خان در آزمودن آن صفت
 بیش از پیش شعله ور گردید و جای خلوت با صفا برای او مقرر
 کرده در همه باب کمر خدمتگاری بست و آن فقیر پر تزییر از میل
 نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام می نمود تا
 آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هر بار چند اشرفی و قدری
 پرسید او در جواب گفت که خلل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه فام است
مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا ببحر حیرت فرو رفته
گفت که من چگونه رضا بر ریختن خون طفل معصوم ادهم و
چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت
من پسر کافر لادارت در نظر دارم که بمباغ قایل بدست آرم
و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بجا دهم
طمع راضی گشته چند اشرافی بدست آن شعبده ساز داد و او آن
اشرافی را نگرفته قدری زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نمود
که رفته در فرصت چهار پنج گهری طفل خردسال آورده
بر سر دیگ مذبح ساخت همینکه چند قطره خون بران
آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبح را عجالة
زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران
گذشت قریب پهر شب مانده مردم کوتوال باصدای بوق و روشنی
مشعل بر سر دروازه آمده هنگامه زد و درو طلب آن فقیر که طفل
بیچاره را دزدیده بدغل آورده مادر و پدر او فالش دارند فقیر را
حواله ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا
هوش باختن سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضی
ساختن مردم کوتوال بقبول صد در صد روپیه از ملاحظه بدنامی
تا هزار و دو هزار رسانده پیغام بمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حواله
آنها نمایند و یک دام ندهید بتسلیم صاحب خانه می پرداخت
و هر لحظه بر سماجت پواج می افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز
شعبده باز از مانع مکرم خان باز نیامده بیوزر و چرب زبانی تمام

خود را بیرون در انداخت و گفت اینک حاضرم کجا میباید
 طلای غیر مسموم را در کوره آتش انداخته از راه تلبیس و جعل
 مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افسوس تازه دمیده
 آتش رغبت او را نیز میخموه و کار عیاری بجائی رساند که تحقیق
 صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار
 است و درین مابین هر چند بد و توضع بعض تحف و تکلیف تغیر
 لباس می نمود او بلباس بی طمعی التماس آورد می نمود - و در
 هر یک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خرد صبغت چند که
 عقل درغور آن حیران بود بجلوه ظهور می آورد و بر اعتقاد مکرم خان
 یکی بده می افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر دزمیان
 می آمد وعده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم
 فال و هم تماشا باشد ساخته داده کلید تعلیم آن حواله نموده بقصد
 میبای طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر
 رسید و فرمود که دیگی که ازان کلان تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفی
 و طلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچه مس دران ظرف
 جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت دران دیگ
 گنجد باشاره چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق رویه
 عیار پیشگان در فزون بحضور صاحب مال دران ظرف مالا مال
 بالای هم چیده هر او را بکل حکمت گرفته کودال کنده زغال بسیار
 مع دیگ در انجا مدفون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش
 بر افروخت بعده که نام از اول شب گذشت صدای غریب
 و آواز مهیب ازان دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار

سراسیمگی دست افسوس برهم مالید مکرم خان سبب اضطرار
 هر جا که خواهید برد جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که
 دست آن لعبت باز گرفته حواله مردم کوتوال نمودند و پیاده‌ها
 بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته
 بردند - مکرم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال
 بر هر فقیر چه گذشت فرستاد کسان رفته هر چند پی تحقیق احوال
 فقیر بر تنزیر پرداختند اصلا نشان مقوله شب و آمدن مردم
 عسکری بر در خانه نیافتند تا ببردن فقیر چه رسد چندانکه
 جست و جوی هنگامه دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند
 بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد
 و کجا رفت حتی از مردم محله خود که بر دروازه و دران کوچه
 بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی
 زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا ساخت و ازان طفل مذبح که زیر
 خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند -
 و هر ساعت برحیرت افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را
 خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه
 و پل سیاه بجای طلا و اشرفی بنظر نیامد و قصه سر بسته باوجود
 احتیاط اخفا بر ملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر
 عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان
 برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری
 هیار عیار پیشه آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در قسمت
 او بود در مزد و انعام تماشای که دیدم باو بخشیدم برد •

باز بنه زیر سوانج حضور و ذکر مفر آخرت حضرت خلد مکان
می پندازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور از آنکه از راه
غور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانه جزوی که
در احمد آباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت
و وجودی بر برادر کلان نمی گذاشت بلکه در همه باب خود را
بزرگ می پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم
بمعرفه وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر
بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده
محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار پنده مدت صوبه دار
بلاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانه بسیار شهرت یافته از آنجا
بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعی
و غیر وقوعی خاطر نشان پادشاه کرده بسماحت تمام مصلحت
طلب حضور دان و ندانست که بحکم آیه کریمه وَلَا یَحْقِیْقُ
الْمُکْرَ الْعَسِیْءُ الْاِبَاهِلِ حرکت شاه زاده محمد عظیم بلای عظیم جان
او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پندم برای شاه زاده
محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن
بخدمت جد عالی قدر بست - و خبر واقعه پادشاه زاده محمد اکبر
در حوالی توابع گرم سید خراسان که از یک سال شهرت یافته بود
و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام
ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند درینولا از زبانی
محمد اعظم شاه بنیوت پیوست *

ذکر موانع سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقع
 ناگزیر خلد مکان طابثرا مطابق مذمه هزار و صد و هیجده هجری
 محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور از آنکه غرور شجاعت و
 گردآوری لشکر و سپاه کارزار دیده که علاوه آن جمده الملک اسد
 خان را با جمعی دیگر امرای صاحب مدار حضور با خود رام ساخته
 بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جمده - باز
 مزاج پادشاه پاره بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت
 بلاغته نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهره حال
 پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین از طرف پادشاه زاده
 محمد اعظم شاه نسبت پادشاه زاده محمد کام بخش که حافظ کلام الله
 و از علم عقلی و نقلی بهره تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی
 و حرکت های بدجا وقت قابو ظاهر می گردید از آنکه پادشاه را
 رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خود
 محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکز خاطر بود ملطان حسن
 عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهره حال او
 ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشی کام بخش
 نموده در خدمت پادشاه زاده سپرده در خبرداری او تاکید فرمودند -
 حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضای
 وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار می آمد
 با جمعی از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود
 مسلح و مکمل رفاقت می نمود و چند روز و شب کمر بسته با احتیاط
 تمام در نگاه بان پادشاه زاده می کوشیده - پادشاه زاده محمد اعظم

شاه اطلاع یافته مکرر شکوه این معنی بخدومت پادشاه نمود
 جواب حاصل نشد تا آنکه رقعہ بخدومت نواب زیب الذمہ
 بیگم همشیرہ اعیانی خود مشتل برگلہ بی ادبی حسن خان
 کہ با از دائرہ حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و دران درج
 نمود کہ اگرچہ مقابل شوخی او تادیب آن بی ادب کاری نیست
 اما ادب حضرت مانع است آن رقعہ کہ بحضورت خلد مکان رسید
 بعد مطالعہ بر همان جواب بدستخط خاص نوشتند کہ وجود
 حسن خان معلوم کہ از طرف او این ہمہ مغلوب و مہاس و ہراس
 گردد ما محمد کام بخش را جانی مرخص می نماییم - اگرچہ
 محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخورد بیچید اما
 بجز صبر چارہ کار ندانست و جدا شدن برادر خرد را غنیمت
 دانست - از آنکہ پادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از
 مادہ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد پادشاه زادہ را روز بروز
 زیادہ مشاهده می نمودند مانند ہر دو شیر زنجیر گسیخته بعد
 ارتحال خود در لشکر مادہ خلل و فساد عظیم در بارہ خلق اللہ
 دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء
 پادشاه زادہ کام بخش را با ہمہ اسباب سلطنت و اکرام و
 احترام تمام بصوبہ بیجاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند کہ از
 حضور نوبت نواختہ روانہ شود از مشاہدہ آن محمد اعظم شاه چون
 مار زہردار پیچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در
 همان دوسہ روز محمد اعظم شاه را نیز بتعلقہ صوبہ مالوا بتعین سزاوان
 شدید رخصت نمودند - بعد روانہ نمودن ہردو پادشاه زادہ آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تمپ بشدت گرفت و سه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یک دانه الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود بران دستخط نمودند که فیل تصدق برآوردن طریقه هند و اخترپرستان امت چهارهزار روپیه نزد قاضی القضاة بفرستند که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزیبت تابوت نپردازند - گویند و صیت نامه برای تقسیم ملک بزام فرزندان نوشته حواله حمیدالدین خان نمودند *

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعدة سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری میزد هم اسفندار ماه الهی بعد ادای نماز صبح شروع بذکر کلمه توحید نموده قریب پاهی روز برآمده ازین دار فنا بروضه جنان شتافت - نو سال و چند ماه مرحله عمر بپایان رساند و پنجاه سال و دو نیم ماه علم سلطنت برافراشت *

اگر صد سال مانسی در یکی روز * ببايد رفت زین کاخ دل افروز و ما بین مزار حضرت شیخ برهان الدین و دیگر بزرگان دین و شاه زری زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند دیده سیر حاصل از پرگنات نواح خجسته بذیان منجمله سرکار دولت آباد جدا ساخته به پرگنه خلد آباد موسوم نموده برای خرج مزار آن خلد آرامگاه مقرر گردانیدند *

در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان خلف دهلی بحسب ظاهر
چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت کمتری ممتاز باشد
بعد از سکندر پادشاه لودی که از صفات حمیده او در جلد اول
بر محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای
هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بی نظیر
بودند اما از آنکه نظر بر پاس رعایت شرع عیامت را کار نمی
فرمودند - و بند و بست ملک بی عیامت صورت نمی گیرد و میان
امرا بسبب هم چشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که
بکار می بردند کمتر پیش میرفت و هر مهمی که می نمودند بطول
می کشید و بآخر نمی رسید - باوجود طی نمودن نود سال از مرحله
عمر در حواس خمسۀ ایشان تفاوت راه نیافته مگر پاره در سامعه که
آنهم بدیگری معلوم نمی شد - و شب اکثر در بیداری و عبادت بسر
می بردند و از اکثر لذات که لازم ملزوم بشریت است گذشته بودند •
روزی ضعیفه از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آورد حکم
تاکید مستور ساختن زر مغضوبه باو دادند باز برگشته آمد که
فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود
فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعده آن ستم رسیده باز دیگر همان
فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق
قرار داده از من از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد
آورد در جواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد لذا
حکم عیامت یلک در فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام
ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظه عیامت حکام و فوجداران هر گنات

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برای نمود مچنگا گرفته برگشته می آمدند *

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روی زمین که در بیست و یک صوبه قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان راه حق که اطلاع دارم مجملی و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد *

حقائق و معارف آگاه شیخ محمد وارث که مجموعه فضل و کمالات صوری و معنوی بوده در عالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده منظور دیگر نظر یافته‌های الهی گردیده بودند چندان خرق عادت ازان پیرو راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت زبان زد ساخته بودند و مکرر پادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند و در بر آوردن کار خلق سعی وافر از ایشان بعمل می آمد *

دیگر شیخ با یزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت و نفس کشی خویش و بارکشی محتاجان دلریش چنان طبل شهرت آن داصل الحق گوش عالمی را بر آرازه ساخته بود که اکثری از مسلمین و هندو و محتمندان هر قوم ایشان را مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر آوردن کار محتاجان و دماندگان میکردیدند و سر پرهنه بذکر الله هو مشغول بوده دمی بی یاد الهی نمی بودند - بعده که هندی یکی کونوال شاه جهان آباد گردید مردم نوکر می نمود جمعی نزد شیخ آمده التماس سفارش نوکری خود نزد کونوال نمودند شیخ آنها را همراه گرفته نزد کونوال برده سفارش نوکری آنها نمود - هندی یکی گفت

صاحب مرجع و مریدی عالمی اند و من سے عیب دارم اولاً غلام
بیع زندہ و دوم قوم حبشی کہ درشت روی و درشت گوی بدترین
انسانند سیوم کوتوال کہ کسب و کار او بہ بیروئی است الحال
کہ تشریف آوردہ برای این جماعہ می فرمایند بجان منت داشته
قبول دارم اما بار دیگر کہ تصدیع کشند قبول نخواہم نمود - شیخ
گفت اگر باز آمدہ باعث تصدیع گردم سر مرا تراشیدہ بر خر سوار
نمودہ تشہیر نمایند - میدی یحیی جمعی را کہ شیخ بردہ بودند چہرہ
فرشتہ صحیح نمود بعد دو سہ روز دیگر باز سہ چہار نفر آمدہ
بخدمت شیخ از روی سماجت بجد شدند کہ ما را ہم بردہ نوکر نمایند
ہر چند شیخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شیخ حجام
و خری ہمراہ گرفتہ نزد سیدی رفتہ گفت چون شرط کردہ بودم
کہ اگر باز تصدیع دہم سر مرا تراشیدہ تشہیر نمایند و این خرو
حجام ہمراہ آوردہ ام الحال سزا کہ بایداد قبول دارم اما این چند نفر
را نوکر باید نمود - میدی یحیی شنیدہ تبسم کذاں فرمودہ شیخ را
قبول نمود - روزی در مسجد جامع حضرت خلد مکان را مخاطب
ساخنہ بطریق وعظ گفتند کہ ہر گاہ مید کونین رسول الذقلین صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم دختر خود را کدخدا نمودہ باشد تو کہ بادشاہ دیندار
باشی دختر ہارا چرا کدخدا نمی نمائی - دیگر اوصاف حمیدہ
ایشان زیادہ از انست کہ بقعداد آید •

بعده مید حسن رسول نما کہ مجموعہ فضل و کمال و از
مستعدان روزگار واصل باللہ بود خصوص در علم تفسیر و
حدیث و عبادت و ریاضت نادرۃ العصر بودہ بحسب ظاہر

اهل دول که در خدمت آن مید از روی ارادت و عقیدت رجوع می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که از مردم غرت گیرند ملوک می نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را می کشید و هر که بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن می نمود حرفهای درشت و خلاف رویه روزگار باو می گفتند اما زوایان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را به سعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته بودند و اکثر محتاجان از توجه باطنی ایشان بمراد دل می رسیدند و دیگر حضرت شیخ برهان قدس مره از مریدان خاص حضرت شیخ عیسی طاب مژده که از مشاهیر برهانپور بودند مدت در خدمت ایشان باراد تمام بسر برده کلوخ اسنجا برای ایشان می آوردند و تا مقدور در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیده حق نوبسد کم است - با کافه انام خاص و عام چنان سلوک و مشربیت را کار می فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام در خدمت ایشان داشتند - و از خرق عادت ایشان چندان مشاعده نموده بودند که زبان زد خاص و عام گردیده بودند - در ایامی که حضرت خلد مکان بقصد مقابله دارا شکوه می رفتند خواستند که بدیدن ایشان بروند چون با ملاطین ملاقات نمودن خلاف مرضی ایشان می دانستند پادشاه بدرون اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ نفرمودند و تبرک هم عطا نه نمودند و روز دوم که باز بخدمت شیخ رفتند شیخ برهان فرمودند اگر این مکان ایشان را خوش آمده مارا بفرمایند که برای فقرا تکیه دیگر اختیار نمایم بعده حضرت عالمگیر بمالالو (23) نام که در خدمت شیخ شب و روز برای آب وضو حاضر می بود و خاطر او را بسیار می خواستند رجوع آورده باستصواب شیخ نظام ماذون بدین شرط گردیدند که وقت برآمدن برای نماز بدر خانقاه حاضر شوند و چنان استاده فاتحه رخصت حاصل نمایند - بعده حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر و میر میران را همراه گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر شدند شیخ همانجا استاده از پادشاه احوال پرسی نمودند حضرت خاد مکان شروع بشکوه عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوه وازات خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نموده درخواست فاتحه امداد و توجه باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ برآمد که از فاتحه مانعیران کم اعتبار چه میشود شما که پادشاهید به نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فاتحه بخوانید ماهم دست بفاتحه بر میداریم شیخ نظام آهسته گفت که پادشاهی مبارک باد - والد محرر اوراق که بتجویز منصب شاه عالم باراده حضور برای رخصت و التماس فاتحه بخدمت شیخ رفته عرض مطلب و التماس فاتحه نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظهور آمد -

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجه پذیرائی نیافته بود که بامش روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان بانی خجسته بنیاد ارننگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان نوشته بود بعده که بدست آریز آن باردیگر بعرض رسید غائبانه درجه پذیرائی یافته بود - جمعی از مریدان خاص شیخ که شب روز در خانقاه حاضر می بودند از کمال عقیدت و فاضل شیخ گشته در عالم بیخودی مکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ هر چند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند فائده نداد آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته بهر روز ایام از ان اعتقاد فاسد باز آورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع بر آنها جاری سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل حاصل است - در سنه بیستم و دو جلوس خلد مکان آن برگزیده حق لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازه آن بزرگ را برداشته می بردند محرر اوراق هم از جمله چندین هزار آدم ربای جنازه میرفت هر چند که بدیده تامل نظر می انداخت اصلا مرئی نمی شد که جنازه بر سر انگشتان مردم می رود یا بر هوا می رود •

و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محله دولتمندان گذار دریای پتنی دار السروز برهانپور سکنی داشتند

و ہم عصر حضرت شیخ برہان بودند خلد مکن را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماء و هفته نبود کہ فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبتہ در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویہ مکملین می پوشیدند کہ از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نہایت نفرت داشتند و در جوار خانہ ایشان احدی را جرأت نبود کہ آواز سرود بلند نماید بلکہ سواری کتخدائی شاه وگدا کہ از در خانقہ ایشان می گذشت بدون آنکہ آواز نقارہ و آرایش نامشروع همراه نباشد نمی توانستند گذشت - و احدی را مرید نمی نمودند بلکہ در اوائل حضرت شیخ برہان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برہان دربارہ شیخ عبداللطیف مکرر می فرمودند کہ ما را شکر باید نمود کہ با چنان متشرع حق پرست ہم عصر واقع شدہ ایم - گویند در اواخر عمر حضرت شیخ عبد اللطیف را نیز باشیخ برہان اعتقاد بہم رسیدہ بود *

دیگر حضرت میر نصیر الدین ہروی طاب مرقده از سادات عالی نسب بحلیہ صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود کہ ہرچہ از وصف آن برگزیدہ زمان بزبان خامہ صدق بیان جاری گردد بجاست - از ہردو پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یک دست کتابت کلام اللہ و تفسیر و دیگر کذب سلوک نمودہ وجہ معاش خود بہم می رساندند و صائم الدھر بودہ بعد انتظار و ادای نماز عشا دوسہ ساعت نجوی خواب نمودہ باز قبل از از دوپہر بیدار گشتہ بعد ادای نماز تہجد بقلوات کلام اللہ تا رسیدن

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چندان رقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمه چشم ایشان جاری بود - و از رجه همان کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسی بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و محبت ته دلّی سوغات و هدیه می آورد قبول می نمودند اما تا که دوچند سه چند آن بهر رجه باو عائد نسازند بار احسان او برخورد هموار نمی نمودند - و چنانکه کسی را در می نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روی میداد - و از ملاقات اهل دل و حکام نفرت تمام می داشتند - مکرر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول نذرمودن نذر پیش آمده و بذرائع تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزی منظور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سرای آنکه فیل سواری شما و لشکر شما راه تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می نمایند مطالب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطنی ما را طرف خود کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عامی عصیان و نافرمانی در درگاه الهی واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شما هم نظر بر افعال و کردار خود که در حکم رانی با خلق الله می نمایید امیدوار مکافات آن باشید - مجمل از استغنا و قناعت آن برگزیده اخلاق می نگارد که چون عذایب الله خان بآن سید ارادت

غائبانه بهم رسانده بود بعرض پادشاه رسانده حسب الحکم بنام
خواجه ادهم صدر برهانپور بدین مضمون فرستاد که چون حقیقت
صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقائق و معارف
آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ
یافته که آن مدارت پناه بجانب آن سید والا قدر رفته بر حقیقت
گذران و استحقاق او رسیده در ماهه یا یومیة نقد تجویز کرده
معروض دارد که مطابق آن فرمان و سند دیوانی از حضور عطا شود
بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن
بزرگ والا مقام بمطالعه در آورده بدست صدر داد صدر گفت
هرچه حضرت فرماید و هر دیه که نزدیک شهر خوش نمایند یا
نقد تجویز نموده بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر
گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می
نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیده بخدمت شما
آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین
غلطی و گمان هم اسمی دیگری شاید نزد من آوردید اما درین
حکم چهار صفت نوشته اند از انجمله سیادت را انکار نمی توان نمود
و دعوی هم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت که نوشته اند
تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب
بیدماغ شده گفت ظاهراً مایه توکل دارند سید در جواب فرمودند
آری شخصی که تو محتاج ارثی لک و کرور مثل او محتاج آنند
او کلیددار رزق مذمت - چون محروم اوراق را بخدمت آن سید ارادت
خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالی منصب که در آنماز

عنفوان جوانی از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت خلد مکان بود ترک علائق دنیوی نموده منزوی گشته بودند مشاهده نموده که اگر بتحریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی که خلد منزل بچنگ کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال خود آگاهی داده بودند *

سید سعد الله نواسه شیخ پیر محمد سلونی که از متوطنان و مدرسان مشهور دیار شرقی بود می و پنج سال نزد جد مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده بزیارت بیت الله رفته در آن مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب و قیصری و علم سلوک و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکه متبرکه باعزاز و اکرام او سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف بحج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختی بمردم میرید سید پیغام می نمود بسیار مؤثر میگردد و با آبروی تمام در آنجا بسر میبرد - در یک دو مقدمه که از سید بمیان آمد و شریف گفته او را نشنید آزاده شده از مکه برآمد بعده که در بندر سورت رسید همانجا منزوی گردید - بعد از آنکه از روی نوشته اخبار نویسان و از خارج حقیقت آن میدید بعرض حضرت خلد مکان رسید دو دیه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش سید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن ذوالاحترام مقرر فرمودند و باعزاز تمام دربند سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان - ملوک و زیست می نمودند که همه پیشوای خود میدانستند حتی که کفار در خدمت او از ادات خاص بهمرسانده بودند - و در برآوردن کار مردم از نزن حکام و نوشتن بخدمت پادشاه تا مقدر سعی می نمود حضرت خلد مکان را بخدمت آن سید اخلاص تمام بهرسیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سید که بخدمت پادشاه میرسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر می شد و برای هر مطلبی که در حق کائنات آنام می نوشت درجه پذیرائی می یافت اما یکبار که برای بحالی سوانح نگار و حکیم دارالشفا از نوشته سید معروض رسید اگرچه بحال نمودند اما فرمودند در جواب حسب الحکم بنویسند که شمارا که فقیر و فاضل و پرهیزگار از علائق روزگار باشید بجز سفارش فقرا و علما با سفارش جمعی که ظالم پدیده اند چه نسبت اگر بگویند که در کار ما متدینند اند و خائن نیستند در آنکه در قبول خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتن میدهند و از آنها در ماده مردم دیگر ضرر جانی و مالی عائد می گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بدر آید قلم باشد منع فرموده اند از آن رز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترك نمود - چون دیگر مکرر بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ائمه اثنا عشر از روی مبالغه می نوشتند حضرت خلد مکان بفضلائی حضور رجوع آورده فرمودند که سید مکرر درین ماده می نویسد نمیدانم مطالب از چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست مینویسه اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر درازده امام

نیامده - ازانکه يك دو فاضل بندر حورت را نظر بر مشربیت و سلوکی که سید با جمیع هندو و مسلمین و در بعضی اعتقاد صوفیه سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئی که هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر سورت بود بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند •

• بیت •

بنام آنکه او نامی ندارد • بهر نامش که خوانی سربر آرد
مضمون آن که بگوش فضلا رسید بر سید اعتراض ایر، معذی نمودند
که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است
سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه
ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم •

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیه کمال صلاح آراسته
بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبه پیروی شرع محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم می نمود که هر جا مجلس سماع و ساز
بود نمی رفت بلکه در منع آن تامقدور می گوشید و در محله که
سکزی اختیار می نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای
سرود بلند سازد - و طعام خانه حکام نمی خورد - و جمع کثیر بار
گرویده بودند اما هر که بخدمت او آمده می گفت مرد می
شوم با زجر و ملامت در منع این کلمه پیش آمده می گفت بگو
آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده
توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده از
می برسید که اگر حق سبحانه تعالی قرا فرزند عطا فرماید و زن

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویه روزگار نماید قبول خواهی کرد
 یانه او در جواب میگفت که هرچه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت
 که فرموده من چه اعتبار دارد بگو هرچه خدا و رسول خدا فرموده
 اطاعت خواهم نمود و باز باو می پریمید که اگر زن تو بتو کارش
 نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستی در خانه تو نمی مانم
 برضامندی زن خواهی کوشید یا فرموده خدا و رسول خدا بجا
 خواهی آورد بعد که می گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد
 ازین مقوله گفتگوی نموده توبه میداد و تائب می نمود تا آنکه سه چهار
 هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گردیده بودند
 هرکه برای او نذر و نیاز می آورد بعد کمال تحقیق که کسب و
 پیشه او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهده نفقه زن
 و فرزندان بر می آمده باشد میگرفت و از جمله نذری که می آوردند
 پنجم حصه آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایه تجارت خود
 ساخته بود - و حکام تا پادشاه که تکلیف مدد معاش می نمودند قبول
 نمیکرد - و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار
 و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت
 در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که
 صاحب حکام برای ترقی معاش میکردند و در مزاج گوئی
 و جذب قلوب اهل دول می کوشند و حکام را رهنمائی بهوی خلاف
 فرموده خدا و رسول خدا می نمایند و در مجلس آن جماعه هرود
 می شنوند و رقص و سماع بر مقابر بزرگان می نمایند میفرمود - و دیگر
 در نکرده جمعی که مرتکب بعضی بدعتهای نامشروع خلاف کتاب

که در شب برات و آشوره و عیدین رواج یافته میگردند و در براندختن رواج طعمی که بنام مدیت پخته حق مستحقین را بخانه یکدیگر می فرستند و طعام و ماکولات که بار رواج مدیت و نذر بزرگان خلاف رویه عربستان و ایران و توران بعد خوراندن مسلمین و مستحقین بر سر سفره فائحه می خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالای آن طعام قبل از صرف آن فائحه خوانده صرف می نمایند هر چند عمل مشایخ شده اما در کتب مقدس منع آن نوشته اند و در حرام بودن تنباکو بسیار میکوشید و کلمات درشت بزبان می آورد لهذا بهر شهری که میرفت و وعظ میگفت حکام و فضلا و مشایخ بار عداوت بهم رسانده در خفت او می کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضی اکرم که آخر قاضی القضاة حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر مرتضی در میان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و جمعی که بامیر مرتضی از راه ارادت رنیق بودند خواستند که بهیئت مجموعی بر قاضی هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلی در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجالس قاضی حاضر گردید قاضی بر سر حرمت تنباکو که در کدام کتاب و قول کدام مجتهد بنظر شما آمده که باین همه مبالغه در حرمت کشیدن آن گفتگو می نماید سوال کرد میر مرتضی انگار نمود که بدین عبارت من نگفته ام و گفتگوی زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضی گرفتند بعده قاضی گفت که مسلمان زیاده از شمار الوف با شما جمع شده اند برای مسلمانان دیگر که بنماز می آیند جا تنگی می نماید شما برای

وعظ جای دیگر اختیار نمایند و کلام و کلام درشت از طرفین در میان آمد میر در جواب همین گفت که آنچه موافق شرع شریف باشد حضرت خواهند فرمود و من هم تابع شرع - اما بعده در ایامی که حضرت خلد مکان بهم تفسیر قلعبات در پونا تشریف داشتند و قاضی اکرم قاضی حضور شده مخاطب با کرم خان گردیده بود میر مرتضی خود را بخدمت پادشاه رسانده کتابی که مسمی بحق گو تالیف نموده بود گذراند پادشاه دین پرور دو سه ورق آن مطالعه نموده کتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند الحمد لله ثم الحمد لله که در عهد ما چنان مردم حق گو هستند - پیداشاه زاده محمد کام بخش فرمودند شما سید را نزد خانۀ خود جا داده آنچه ارشاد نماید بسمع رضا بشنوید و موافق آن عمل نمایید و تکلیف مدد معاش نمودند سید والا قدر از قبول ابا نمود و بعد چند روز دیگر پادشاه فرمودند سید ما می خواهیم که بشما خدمت احتساب یکی از شهرها که آب و هوای آنجا بشما موافق باشد بفرماییم سید در جواب عرض نمود که اگر احتساب مردم خاص می فرمایند قبول می نمایم و الا مردم عام اکثر شهرها بمن گرویده اند پادشاه فرمودند معنی خاص و عام نفهمیدیم قاضی اکرم خان که قابوی سخن می جست بعرض رساند که مراد سید از مزار و مقابر بزرگان است که وقت وعظ بالای منبر می فرمایند بر سر قبر هر بزرگی که طنبور و دهل و انواع ساز نواخته می شود و سرود می‌نمایند استخوان آن بزرگ را برآورده باید سوخت پادشاه فرمودند که ما تا اینجا همراه نیستیم اگر چه سید انکار نمود اما عائدۀ نداد و

آبروئی که هید بخدمت پادشاه بهمرسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم ترک رفتن درخدمت پادشاه نموده بدون آنکه رخصت حاصل نماید روانه برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی هید بمرتبه ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز برسر منبر که در مذمت خوردن مسکرات آیه و حدیث می خواند درباب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضلاء کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعی می خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختی جوانان عشرت دوست و فضلاء دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانه خود رفته بر نیامد و در همان ایام اجل موعود او رحید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت *

ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل
نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطه
دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل
نموده بیست گروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعه خلد مکان
یار رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته
با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار
خود را بلشکر رسانده داخل کلال بار گردید - همه امرا سوای اسدخان
و حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون کلال
بار بودند باستقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهلیت بجا آوردند
بعد از فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بجنب قلوب و تسلی
جمعه الملک احمد خان و دیگر امرای عمده رکاب و خدمه محل
پرداخت - بعده از کمیت خزانه و جواهر خانه و توپخانه و
کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن
همراه رکاب بود تفریق نموده سزاولان شدید برای سرانجام
باربرداری و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان
هند و فرس برای جلوس دهم ذی الحجه قرار یافت - بشاه زاده
بیدار بخت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده
بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شد که بمسرحه مالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد و تارسیدن رایست ظفر پیگر در پیش قدمی جرأت ننماید. دران ایام محمدر اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه احمدآباد و فوجداری سرکار تهنیسر و کودره داشته بود نهم ذی الحجه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چویدار ابراهیم خان ناظم رسید که بتاکید طلبیده اند بعده که محمد مراد خان نزد ابراهیم خان رفت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطلع گشته بود پرسید که نزد شاه زاده خبری از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت دریافتند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید و مزاج شاه زاده بدستور هرروز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل را که روز دهم از احمد نگر باحد آباد مشتمل بر خبر واقعه ناگزیر حضرت خلد مکان رسیده بود بدست محمد مراد خان داد، گفت که همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان بخانه آمده تبدیل رخت خلعتی نموده بخدمت شاه زاده رفت شاهزاده در خواب بود نظر بر تاکید زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب نوبت بتقید گفت که شاه زاده را بهر تدبیری که دانید بیدار نمایید تا آنکه شاه زاده بیدار شد و خواجه سرا عرض نمود که محمد مراد خان بمیار مضطر آمده التماس بیدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر بیماری پادشاه رسیده بود پرمید خلعتی که پوشیده رفته بود در بردار پانه خواجه سرا عرض نمود که رخت سفید دیگر پوشیده آمده شاه زاده

گریان گشته با چشم اشک آلودہ برآمدہ در خلوت خانہ محمد مراد خان را نزد خود طلبید محمد مراد خان خطی کہ باخون برده بود بدست شاہ زادہ دادہ تسلیماب تعزیت و تہنیت سلطنت از طرف ابراہیم خان و خود بجا آورد بعدہ شاہ زادہ گفت محمد مراد خان تحقیق بدانید کہ کار سلطنت ہندوستان ابتر خواہد شد قدر عالمگیر بادشاہ خالق نمیدانستند زیادہ ازین نیست کہ چند روز آسمان بر سر مراد ما گردد و حق سبحانہ و تعالی سلطنت نصیب پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواہد افتاد - بعد از ان ابراہیم خان بفکر آن افتاد کہ خطبہ عید الضحی بنام کدام پادشاہ زادہ خواندہ شود آخر قرار بران یافت کہ بعد طلوع آفتاب کہ هنوز شہرت واقعہ عالمگیر پادشاہ غازی بر زبانہا جاری نگردیدہ بود بعید گاہ رفتہ خطبہ بنام نامی اورنگ زیب عالمگیر پادشاہ خواندند - و ابراہیم خان کہ خود را اعظم شاہی می گرفت چشم بر راہ بود و انتظار میکشید کہ اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاہ برسد نگاہ داشت سپاہ نمودہ باتفاق محمد بیدار بخت خود را بطریق ایلغار با کبر آباد رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاہ از راہ ومواس مانع نگردیدہ بیدار بخت را ماذون می ساخت در اکبر آباد کہ مختار خان خسرو بیدار بخت صوبہ دار بود و نہ کرور رویہ موای اشرفی و رویہ غریب نواز کہ تا پانصد تولہ بوزن می باشد و طلا و نقرہ آلات غیر مسکوک موجود بود و باقی خان قلعہ دار کہ خزانہ در تصرف خود داشت انتظار می کشید کہ از وارثان ملک ہر کہ پیشتر برسد خزانہ را کلید قلعہ حوالہ او می نمایم موافق

مصلحت عقل و رای صائب بود اما آنچه در تقدیر الهی بود
بعمل می آید *

الحال چند کلمه از احوال محمد کام بخش باحاطه بیان می
آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت
پدر بزرگوار بقلمه پریزده که چهل پنجاه گروه مسافت داشت
رسیده بود که خبر واقعه ناگزیر پادشاه عالم ستان بار رسید -
محمد امین خان باتفاق جمعی بدون اذن و اطلاع محمد کام بخش
کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رسانید و از جدا شدن
محمد امین خان تفرقه و فساد زیاد در لشکر کام بخش رو داد
و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب
دیگر مردمی که همراه مانده بودند کوشیده از آنجا بقصد تصرف
قلعه بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلعه بیجاپور رسیدند بسید
نیاز خان که قلعه دار بیجاپور بود پیغام وعده و وعید لطف آمیز
برای سپردن قلعه نمودند سید نیاز خان ابتدا از قبول اطاعت
ابا نموده به بندوبست برج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن
مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعه عالمگیر تا رسیدن کام بخش
مذبذب بود بعد که بثبوت پیوست بعد آمد و شد پیغام که از احسن
خان تردد و تدبیر های نمایان بظهور آمد مید نیاز خان کلید قلعه
را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قریب دو ماه
که از بند و بهمت شهر و اطراف خاطر جمعی حاصل نمود احسن
خان را بمنصب پنجهزاری سرآمدی داده بخدمت بخشگیری
مستقبل گردانید و حکیم محسن را قلمدان وزارت عطا نموده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سید احمد و سیف خان و حکیم محمد مهدی
حیدرآبادی و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهی و والا شاهی
را از بخشیدن جواهر و خطاب میان همچسبان ممتاز گردانیده جشن
جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه
بدین مضمون جاری ساختن فرمود •

• بیت •

در دکن زد سکه بر خورشید و ماه • پادشاه کام بخش دین پناه
بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر
قلعه واکنگیره گردید - و سید نیاز خان یک دو منزل رفاقت نموده
وقت شب خیمه خود را چنان امتداد گذاشته فرار نموده خود را
باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش گلبرگه رسید قلعه را بتصرف
خود آورد و سید جعفر نام از سادات بارهه را بتجویز احسن خان
قلعه دار نموده پیشتر بقصد واکنگیره که بعد خبر واقعه حضرت خلد مکان
بتصرف پریانایک رفته بود متوجه گردید بعد از آنکه بهای قلعه واکنگیره
رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیری
نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داری
بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه دار
گذاشته متوجه ملک گیری گردید - ازان که میان تقرب خان و
احسن خان در عالم همچشمی سوء مزاج بمیان آمده بود
تقرب خان قلعه داری گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگری
مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل ندان بعد از آنکه محمد کام بخش
خود بهای قلعه گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در پیگردن
قلعه استاذگی نمود و بدناهی آن با احسن خان ماند گردید - بعد از آن که

بر سر بازار گنج احسن خان که قول معانی محصول داده در گرد
 آوری رمد می‌کوشید تقرب خان بعرض محمد کام بخش رساند که آبایی
 بازار گنج احسن خان باعث شکست شاه گنج پادشاهی می‌گردد
 و کام بخش مانع آبادی بازار احسن خان گشت این معنی بر طبع
 احسن خان نظر بر حسن عقیدت و جانفشانی که در خدمت کام بخش
 می‌نمود بسیار ناگوار گردید و جهنم بازار خود را شکسته نزد
 تقرب خان فرستاد بهر حال باز تهنیتی احسن خان نموده برای
 تسخیر قلعه کرنول که یوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعیین
 نموده پسر خرد خود را بطریق توره همراه اولمود یوسف خان از
 سپردن قلعه مر و از ده بعد پیغامهای وعده و وعید و در اندن مورچال سلاک
 رویده برای سرکار داده احسن خان را راضی ساخته برخیزاند - و بعد
 آن طرف ارکات که داود خان افغان پنی فوجدار آن ضلع بود
 احسن خان برای ملک گیری مامور گردید و تردد های که از
 احسن خان در جانفشانی با وجود کمال عسرت که بر تمام لشکر
 فاقه می‌گذشت در آن طرف بظهور آمد - اگر بتحریر تفصیل آن
 پردازد با طذاب کلام می‌کشد لهذا باقی ذکر محمد کام بخش بر محل
 موقوف داشته بتحریر سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه می‌پردازد •
 اعظم شاه دهم ذی الحجّه بر تخت جلوس نموده بدین
 سکه دکن را بر آوازه ساخت •

• بیت •
 مکه زد در جهان بدولت و جاه • پادشاه ممالک اعظم شاه
 و امرای قدیم پادشاهی و والاشاهی و اکثر امیران رکاب را بعطای
 خلعت و جواهر و امانه و وعده و وعیدهای لطف آمیز نواخته د

امیدوار ساخته و ستماء ذی الحجة باتفاق جمده الملك اميرالامرا
اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا صدر الدین
محمد خان و صفوی خان که تازه از ایران رسیده بخدمت
بخشگیری سرفرازی یافته بود و تربیت خان میر آتش و
چین قلیچ خان بهادر که در همان ایام از صوبه داری بلجا پور رسیده
بود و محمد امین خان و خان عالم و مذور خان پسران خان زمان خان
دکنی که هر دو در شجاعت ضرب المثل بودند و کامیاب خان و
سید مظفر خان اسدخانی و راجه رام سنگه هاره و دلپت راو بندیل و
جمعی دیگر از امرای نامی همراه خود و رکاب حضرت پادشاه
مغفور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر می گردد بقصد
مقابلت شاه عالم روانه گردید - همینکه نزدیک نواح خجسته بنیاد
رسیدند شنیدند که حمید الدین خان بهادر بر سر قبر حضرت عالمگیر
که در جوار درگاه حضرت برهان الدین و زین الدین مدفون گشته
مجارر گردیده بعد که برای فاتحه مرقد حضرت عالمگیر تشریف بردند
دست حمید الدین خان گرفته همراه آوردند - بعد از آنکه داخل
خجسته بنیاد شدند منصور خان روز بهانی را که بحکم عالم گیر
برای جاری نمودن راه پیشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داری
خجسته بنیاد مامور فرمودند - میرزا یار علی بخصت کعبه الله
حاصل نمود - بعد که بسواد دارالسرور برهانپور رسیدند یک دو مقام
نموده بعد بند و بست ضروری کوچ فرمودند - محمد امین خان
بهادر و چین قلیچ خان بهادر که مخاطب بخان دوران گردیده بود از
بعضی وضع و سلوک اعظم شاه افورده خاطر گشته ترك رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرگنجات را قابض
و متصرف گشتند *

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور منعم
خان را که در منصوبهای کاروبار و کار طلبی نادر العصر
گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم
عبودیت و رسوخیت خاص بهمرسانده بود شاه دیوانی
محالات جاگیر خود که در صوبه لاهور داشتند بدو فرموده تجویز
دیوانی صوبه لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند
دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر
پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر
سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطارهای شتر
و گاوهای توپ کشی و دیگر مایحتاج ضروری جنگ سلطانی که
بروقت بکار آید در پرگنات مابین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و
تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار
بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم ذی الحجه خبر واقعه
پادشاه به پشاور رسید و بهادرشاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دوم
آن که عرضه داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکباد سلطنت
و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند
و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه امرای متعینه
رکاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته
میشد و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاقت ابا نمود
بعد عرض فرمودند که جان نثار خان که از ترمک پروردهای قدیم ماکه

در شجاعت و تردد ثانی فتح الله خان است در مرحد اکبرآباد با پنج شش هزار سوار خود را بعظیم الشان خواهد رساند - و احکام طلب امیران و شاه زاده معزالدين که صوبه دار تهنه بود و اعزالدين که نیابت پدر در ملتان داشت و دیگر جمعی که گمان فدویت و هوا خواهی برانها داشتند صادر فرمودند و کوچ بکوچ طی منازل می نمودند تا آنکه نزدیک لاهور رسیدند و مذم خان که بمجرد رسیدن خبر واقعه پادشاه بفکر نگاهداشت سپاه و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانه افتاده بود با چهار پنج هزار سوار برآمده دو منزلی لاهور محله سپاه و توپخانه نموده با فرد موجود ساختن چهل لک روپیه ملازمین نمود و تسلیمات سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد - حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارک که در سانح محرم و غره صفر المظفر از عدم رویت اختلاف بود مقام نموده بزین سکه و خواندن خطبه بزم نامی خود حکم فرمودند و امیران همراکب مع نذر و نیاز تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفید کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گردید و طلا و نقره سفید بخت را شرف زواج زیاده از اندازه روی داد - اگرچه حکم نمودند که نیم ماشه بر وزن روپیه افزوده مهکوک سازند و بدان وزن در حضور لکها مهکوک گردید اما چون در تنخواه ارباب طایب داد و ستد بهمان وزن سابق محسوب می نمودند رائج نگردید - و برای طلب پادشاه زاده محمد معزالدين صوبه دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گردیده بود

درین مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل کرد و تسلیم منصب بیست و پنج هزارى پانزده هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند و محمد اعزالدين پسر محمد معزالدين را منصب هشت هزارى سه هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظيم را غائبانه بعطای منصب هجده هزارى پانزده هزار سوار سرافرازي بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبر آباد بنام محمد عظيم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد زبيح القدر را شانزده هزارى پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزارى نه هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خلف پادشاه زاده محمد عظيم را بهفت هزارى دوهزار سوار سرافرازي بخشیدند و منعم خان را از پایة هزار و پانصدى مراتب چهار هزارى دوهزار سوار بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار عطای وزارت و مراتب اعلیٰ ساختند و پسر کلان خان زمان را اضافه و خطاب خانه زان خان عطا فرمودند و بهادر علي خان را خطاب باله وردی خان نمودند و مردان عالی خان را بخطاب هنر خان سربلندي دادند و عنایت خان پسر لطف الله مرحوم نبیره سعد الله خان را بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و علم و نقاره سرفراز ساخته بهراولي فوج پادشاه زاده کلان محمد معزالدين ممتاز فرمودند و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسین علی خان پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدى بود سه هزارى دوهزار سوار نموده از عطای نقاره بلند آوازه گردانیدند. نیاز علی خان را خطاب

قلیچ خان عطا نموده و سید تاج را مخاطب بشهامت خان ساخته و محمد سعید و اد اصالت خان را بخطاب سیف الله خان امتیاز بخشند و دیده مغل خلف آغمر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند و بخدمت قراولی مامور فرمودند و بهمین دستور بسیاری از خانه زادان در شناس و ملازمان کار طلب و الاشاهی را که اگر بتحریر تفصیل هر یک پردازد از سر رشته اختصار باز می ماند بعطای اضافه و عذایات دیگر بر هم دیگر امتیاز بخشیدند و همه را بامید ترقی آیدنه خورمزد گردانیدند مبلغ چهل لک روپیه از خزانه لاهور گرفته کوچ فرمودند بعد رسیدن سهرند بیست و هشت لک روپیه وزیر خان که صاحب مدار سهرند بود از زر پادشاهی پیشکش نمود و اواخر صفر المظفر بحوالی دار الخلافت شاه جهان آبک مضرب خدام ظفر انجام فرمودند - درین ضمن عرضداشت پادشاهزاده محمد عظیم (متضمن برینکه بعد رسیدن نزدیک شهبازپور برخبر واقعه ناگزیر جد بزرگوار اطلاع یافته شروع بنگاهدداشت سپاه نموده برگرد آوری فوج و دلاسی تمن داران عمده آن نواح و تسلی و رعایت فوجداران صاحب فوج پرداخته زباده از بیست هزار سوار فراهم آورده بطریق ایلغار قبل از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آبک رساند و مختار خان صوبه دار را مغلوب هراس و بیدخل و محصور ساخته اموال او را بضبط در آورده باقیخان قلعه دار را نیز مستمال نموده برای پیردن مقالید خزائن انتظار مقدم معادت توام می کشد - سلطنت سواد اعظم هند بران زبند تاج و تخت پادشاه سلیمان پایگاه سکندر اقبال همایون فال بغرخی و فیروزی مبارکباد) رسید - بعد عرض این مژد

فرحت اثرشکون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون
خبر تسخیر اکبر آباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقی
خان قلعه دار که برای - پردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت
بمیان آورده انتظار مقدم سعادت اثر می کشید از زبان منهدیان و اخبار
نویسمان معروض گردید - گویند باقی خان در سپردن کلید قلعه و
خزانه از روی عجز و نیاز بخد مت پادشاه زاده محمد عظیم القماس
نموده که اگرچه قلعه و خزائن تعلق بهر دو وارث تاج و تخت دارد اما
هر که پیشتر برسد کمر خدمت بسته مقالید خزانه مع قلعه خواهد
سپرد و هیچ احدی را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت
پشاور نظر بر تردد محمد اعظم شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه
خواهد رسید *

القصة بعد شرف نزول دار الخلافت و رسیدن عرضه داشت
پادشاه زاده محمد عظیم حکم شادیانه نواختن فرمودند - و خان زمان
را نزد محمد یار خان نیدرگ آصف خان که قلعه دار دار الخلافت بود
فرستاده به پیغام عنایت آمیز استمال نمودند محمد یار خان بسمع
رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفی
و دوهزار روبیه نذر همراه خان زمان فرستاد که از طرف محمد
یار خان آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعی
از بند های پادشاهی و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده
شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از
زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهای میمنت
نشان و بدست آوردن سی اک روبیه از خزانه دار الخلافت و سرانجام

بعضی مطالب ضروری اوائل ربیع الاول کوس توجه رایت
ظفر آیت طرف مستقر الخلافت اکبر آباد بلند آوازه ساختند و وسط
ماه مذکور در سواد باغ دهره نواح اکبر آباد مضرب خدام ظفر انجام
فرمودند - و پادشاه زاده محمد عظیم مع پسر شاه زاده محمد کریم
شرف اندوز ملازمت گردید - باقیخان قلعه دار با مقابلہ قلعه و خزان
سعادت آستان بوس دریافتہ آداب تہنیت جلوس بتقدیم رسانند و مورد
الطاف و عنایات بی پایان گردید مبلغ نہ کرور روپیہ را اشرافی و
روپیہ باختلاف روایت سواي طلاآت و نقرہ غیر مسکوکہ از جملہ
بیست و چہار کرور روپیہ فراہم آورد صاحبقران ثانی بعد از خرچ
نمودن حضرت خلد مکان کہ بیشتہ در مہم ملک دکن بصرف در آمدہ
بود و بروایت دیگر مع اشرافی و روپیہ غریب نواز کہ از صد تولہ تا
پانصد تولہ مخصوص انعام مسکوکہ نمودہ بودند و اشرافیہای درازدہ
ماشہ و سیزدہ ماشہ عہد محمد اکبر پادشاه سیزدہ کرور محسوب
می نمودند بعرض رسید حکم شد کہ عجلتہ چہار کرور روپیہ را اشرافی
و روپیہ بر آورده ازان جملہ ۵۰ لک روپیہ بہر یک از پادشاه زادہ رکاب
کہ نہ لک روپیہ باشد و نہ لک روپیہ بخان زمان بہادر مع پسران و
لک روپیہ بسادات بارہ و لک روپیہ بآغرخان و مغلیہ ہمراہ او
بدہند و بہمین دستور بہمہ بند ہای پادشاہی کہ در رکاب بودند
و نوکران سابق کہ ہشت ماہہ نہ ماہہ طالب داشتند - و دو ماہہ
بنو ملازمان و نہ ماہہ بمردم توپخانہ و عمدہ تمام کارخانجات و خدمت
محل رسانند و ہمچنان بارباب طالب و درویشان صاحب ریاضت و
لرباب حاجت خرمن خرمن روپیہ و دامن دامن اشرافی بپخشش

در آوردند جمله درکرور روپیه بتعین سزاولان شدید بقسمت درآمد -
گویند در تقسیم زر بمرتبه تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب
دمت خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکی از
تحويلداران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافت پنج هزار
پنج هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بصاحب السیف
و القلم وزیر با فرهنگ جمله الملک بهادر ظفر جنگ ساخته هراول
فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بتقریت فوج پذی پیرواخته امرای
کارزار دیده رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمس و قول و چنداول
مقرر ساختند - و آخر خان را بخد مت قراولی مامور فرمودند و پادشاه
زاده محمد عظیم که قریب هشت نه کرور روپیه و بقولی یازده کرور از
زر فراهم آورده صوبه بنگاله همراه داشت محکم سی هزار سوار داده
مورد آمیز گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد -
اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه دار گوالیار بود و در
خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها
نموده چشم امید ترقی زیاد از قدیم الخدمتهای دیگر داشت
و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمک قدیم و فدویت او چشم
برراه بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده
بپادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما از آنکه از غلبه تسلط و
اجرای حکم و سکه و خطبه محمد اعظم شاه و بعد مسامت شاه
عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر
اهم می دانست و حق نمک قدیم شاه عالم را نیز می خواست
که رعایت نماید و بدین محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاهزاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت ببحر فکر
 فرو رفته از آنکه خود را در عقل و رای صائب معلم ثالث میگردفت
 در عالم عقبت اندیشی چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت
 محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بحسب ظاهر از
 قدیم خدمت شاه عالم گفته می شوم اما بدل و جان از بندهای
 عقیدت نشان آن جنابم و اراده ملازمت هزم جزم نموده در فکر و انجام
 برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمی
 آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این اراده پیر غلام فوج
 برای گرفتن و بردن عاجز تعین نموده امیدوارم که از راه فضل و کرم
 قبل از رسیدن فوج آن بلای عظیم مدد سواری و باربردار مع فوج شایسته
 عنایت و تعین فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون
 بخدمت شاهزاده محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم خدمت
 احرام رکب بقصد جانفشانی بسته محمد اعظم شاه فوج برای
 بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را
 بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هر جا که زود فوج برسد همراه آن
 روانه شده برای طرف ثانی عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود
 سازد اما بر وقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت
 ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد
 اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید
 لیکن از آنکه یاسپاه برای طلب سائق و شرح حال نزاع بمیدان آمد
 و باربردار میسر نیامد بسیاری از اسباب زیاد سوخته بهر وجه که
 دانست جریده خود را با چند سوار معدود که قدری باربردار از طرف

پادشاهزاده محمد عظیم نیز در راه رسیدن خود را بفوج شاه عالم رسانده
ملحق گردید - از آنکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم و گذرانیدن سیزده
چهارده سال برفاه حال در تعلقه قلعه دارى و فوجدارى و جاگیر
میر حاصل چشم داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت
بعد عرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت با خود آورده
بمرض رساندند که با سه چهارمیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف
مرضی شاه عالم بظهور آمد و آخر فتوح آن چنانچه بگزارش خواهد
درآمد بوقوع پیوست •

الحال کلمه چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده
که محمد اعظم شاه با توپ خانه رکاب قریب سی و پنج هزار
سوار موجودی که بحساب فوج بندى از هشتاد و نود هزار سوار
تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیدند مزاج گرفته حضور متوجه
پیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بنیاد گذاشته و فیروز
جنگ را که در برابر بودند همان جا نگاه داشته بطریق قافله سالارى
که بهم عذانی پیک اجل طى مسافت نماید کوچ بکوچ قطع
مراحل و طى منازل مى نمود - اگرچه از عطای اضافی و ترقی مراتب
و دیگر عنایات در حذب قلوب امرای کوشید اما در تقسیم دادن
و طلب سپاه و عطای مساعد و انعام نقد بسبب قلت خزانه
امهاک را کار مى فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش
بمرض میرسالدند از راه غرور و تهوری که داشت بعدم احتیاج
لشکر و جبن در طرف ثانی در جواب کلمات درشت بر زبان مى
آورد و فی الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که بکشاه پیشانی

صرف نماید سواي آن درشت گونی و کج خلقی گاه گاه موافق رویه او که داشت علاوه خراش خاطر ها و انسردگی دل‌های همراهان می گردید - بعده که از دار السور برهان پور عبور واقع شد چین قلیچ خان بهادر که بخطاب خان دورانی مخاطب گردیده بود با چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده پنجمسته بنیاد معاودت نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بنجاره لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد بعد عرض شنیده نا شنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید - بعد از آنکه از آب هاندیا عبور نموده بسرحد در راه رسیدند از آنکه در الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نبیره سیوای غنیم مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطه خاص داشت و از قدیم متوجه احوال او بود او را با چند نفری که رفیق شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطلق العنان ساخت و او خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن سنکه زمیندار مفسد پیشه مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار سرکار بیجاگده و پرگنه سلطان پور نذر بار رساند و او پاره سرانجام ضروری راجه ساهو نموده از تعلقه خود و سلطان پور باعزاز گذراند و از آنجا آبنو نام سرهنگ معروف بداند که از مفسد پیشگان مشهور گفته می شد و گدهی کوکر منده مابین پرگنه سلطان پور در تصرف او بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخست و تاراج می نمود جمعیت با او داده بتعلقه وطن و قلعه های سر بفلک کشیده موروثی او که در آن ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحه خلد مکان باز

بتصرف غنیم لئیم رفته بود رساند و بعضی سرداران مرهته که بحسب ضرورت از راه نفاق با رانی تارابائی زن رام راجا رفاقت نمودند خود را بر راجه ساهورمانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد نگر آمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمیني که واقعه حضرت خلد مکان روداد بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وافر بفقرا داده از اسبها با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهته فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و درینولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هر چند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خور شروع بدست اندازی نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعیند خجسته بنیاد برآمده به بند و بهت برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو بر محل موقوف داشته عذاب کمیت خامه را بتحریر امل مدعا معطوف می مازد •

بعده که محمد اعظم شاه از آب نریدا عبور نموده بگوالدار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکر جهان آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب النساء بیگم را که همشیره اعیانی محمد اعظم شاه بود مع خدمت دیگر زیادتی محل خلد مکان و توابع خود با امیرالامرا احمد خان و عنایت الله خان و غیره باکار خانجات

غیر ضروری و خزانه و جواهر آلات مع قبیلہ اکثری از امرای همراه
در قلمہ گوالیار نگاہ داشت و چندی از پردگیان محل را با قدری
جواهر و اشرفی همراه گرفته بارہ زر در طلب سپاہ دادہ شاه زادہ
بیدار بخت را ہراول نمودہ ذو الفقار خان را مع خان عالم و مغور
خان پسران خان زمان حیدر آبادی و راو دلپت بندیلہ و رام سنگہ
ہارہ و جمعی دیگر از بہادران رزم جو و افغانان شعلہ خواہراول
بیدار بخت نمودہ و خود پادشاہ زادہ والا جاہ و جمعی از امرای
نامدار مثل میرزا صدرالدین محمد خان و تردیت خان و امان اللہ خان
و مطلب خان و ملابت خان عرف سلطان نذرو عاقل خان عرف
شیخ سلطان و صفوی خان بخشی تازہ از ولایت آمدہ رسید شجاعت خان
و ابراہیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدہ ایران
و توران و افغانان و راجپوتان نیز جلو کہ اگر بتحریر تفصیل آن پردازد
بطول کلام منجر میگردد پاشنہ کوب ہراول روانہ شدہ بافوج قریب
بیمت و پنج ہزار سوار جوار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت
و تہوری متوجہ اکبر اباد گردیدند - گویند اگرچہ ہمراہ محمد اعظم
شاه قریب پنجاہ ہزار سوار فراہم آمدہ بود اما بسبب تنگی
خزانی کہ در رساندن زر بسپاہ امساک می نمود و شہرت زر پاشی
و گنج بخشی طرف ثانی انتشار یافت بدستری از سپاہ و تمن
داران بانام و نشان متغرق شدہ برخاستہ طرف شاه زادہ محمد
عظیم و شاه عالم رفتند - نقل می نمایند کہ خبر رسیدن محمد
اعظم شاه نزدیک گوالیار بشاہ عالم رسید فرمودند کہ نامہ نصیحت
آمدہ بہ برادر بنویسند مشتمل بر اینکہ پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامه منجني بر تقسيم ملك نوشته از جمله شش صوبه
دكن چهار صوبه مع صوبه احمد آباد بشما آرزائي داشته سواي
آن يك دو صوبه ديگر هم بشما تواضع مي نمايم و نمي خواهم كه
خون ريزي مسلمانان بميان آيد - نزد اهل اسلام و جمعي كه بهر
از ايمان دارند ظاهر است كه مقابل خون يك مسلماني كه ناحق
ريخته شود خراج ملكي اگر بكفارت آن دهند تلاني نمي تواند
شد بايد كه موافق وصيت پدر بزرگوار و عطا كرده داور دادگر
راضي شده در دفع فساد و آشوب بكوشند - و نيز گويند كه پيغام
نمودند اگر از زياده طلبي و بي انصافي دست بر نمي دارند
و مطابق فرموده پدر بزرگوار كه خداوند مجازيست و بموجب حكم
خداوند حقيقي وصيت نموده راضي نمي شوند و باظهار شجاعت
و تهوري خواهند شمشير خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است كه
بر سر ملك فاني كه باهم نزاع داشته باشيم عالمي بشامت ما و شما
زير تيغ آيد بهتر آنست كه ما و شما بنفس واحد در ميدان معين
بمقابله پردازيم و

• بيت •

به بينيم كز ما بلندي كرامت

و پادشاه حقيقي باءانت كه مي پردازد چون شما مقابل شمشير
خود ديگري را موجود نميدانيد براي شما صرفه درين كار زار است
باز واهب بي منت كرا ياري نمايد - اگرچه بر ظاهر بيدان
خورده گير نظر بر تهوري و پرداي كه محمد اعظم شاه فيل پيگر
داشت برخلاف شاه عالم كه تا مقدور در دفعه قتال و جدال
مي كوشيد اين پيغام بعيد مي نمايد اما از راوي نكه كه بيفرض و

به تعصب طرفداري نقل مي نمود مسموع گردید که شخصی که
وامطه پیغام بود وقت رساندن پیغام با او رفیق بودم - و نیز از زبانی
جمعی که مدت بر رویه هردو زبده اولاد تیموری محرم و همدم
بودند و طریقه انصاف از دست نداده نقل می نمودند برینکه
هرچند مقابل تیز جلوئی محمد اعظم شاه که کوس دلوری او عالمی
را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمی نمود و
بخونریزی مسلمانان راضی نمی شد لیکن بعده که کار بکارزار و مقابله
باخصم می کشید هرگز در استقامت و حوصله او خلل نمی
پذیرفت چنانچه شاهد این مقال است که اگر جبن او بر شجاعت
غالب می بود و از خون ناحق ریختن مسلمانان تقرب نمیداشت
بعد فتح و جلوس بر تخت و ارثان تاج و سلطنت و مدعیان ملک
و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا
مطلق العنان باخود نگاه نمی داشت - و درین مابین هرگاه مقربان و
همدمان شاه عالم باظهار بهیاری اشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات
غرور بر زبان می آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته میگفت
تکیه بر لشکر و خزانه و شجاعت نمودن خلاف طریقه دیندار است
اختیار پادشاه حقیقی است • • بیت •

مراورا رسد کتیرا و منی • که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
آری گاه گاه بر زبان او جاری می گردید که برادر ما بشجاعت و
پردلی خویش آن قدر غره است که شاید در حمله اول از راه تیز
جلوئی خود را در تهاکه بلا اندازد و اغلب از روی غروری که دارد
آرنوی سلطنت باخو ببرد •

القصة بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسید
برآشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده
که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که در پادشاه در اقلیمی
نکنجند و ده درویش در گلیمی بخسپند و آستین برمالیده این
شعر خوانده •

چو فردا برآید بلند آفتاب • من و گرزو میدان و افرا دیاب
بعده که جاموسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول فوج محمد
اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هلیجه
کروهی اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند
که خانه زاد خان و صف شکن خان داروغه توپخانه با چندی از
بهادران و آغرخان قراول رفته معبر آب را در تصرف خود آورده
نگذارند که فوج خصم عبور نماید - درینولا بعرض رسید که محمد
اعظم شاه می خواهد که از گذر طرف سمو گده گذشته اکبر آباد را
جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده
نزدیک مرای جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دو سه
امیرنامی صاحب فوج و بیشتری از مردم توپخانه همراه داده
آغرخان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم
پیهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - وبشاه زاده محمد عظیم
پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش برآراز
فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که
بفوج بندی پردازد بوقت کمک محمد عظیم نماید و بهرجه
شاه زاده نامدار فرمودند که بادیگم امرای کارزار دیدم رزم آزما

خصوصی چنجه خان بهادر فتح جنگ و حسن علی خان و حسین
 علی خان مع برادران و دیگر سادات شیر نبرد پاره و بهادر های
 خان و اله وردی خان و هزبو خان و تهور خان و رستم دل خان و
 و سادات خان و سیف خان و شهابت خان و عنایت خان
 نبیرا سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار
 خان و آتش خان و راجه جی سنگه نبیرا راجه رام سنگه و راجه
 انوپ سنگه و باز خان افغان با بسیاری از دلاوران ایران و توران
 و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلالت پیشه مستعد و آماده مقابله
 خصم باشند و دیگر بهادران رزم دیده طرف جرنغار و برنغار و فوج
 یلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر یکی طرفی مستعد کارزار و چشم
 بر راه فوج خصم گردیدند - و از آن طرف محمد اعظم شاه آرایش فوج
 خود نموده و نظر بر بسیاری فوج برادر نگذاشته بی آنکه بمنصوبه
 و تدبیر جنگ پردازد از راه تهوری مانند شیر غران که خود را برگشته
 گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گردید و از یک طرف همراه
 شاهزاده محمد بیدار بخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
 و خان عالم و مذور خان که از تهور پیشگان دکن گفته می شدند
 و امان الله خان و خدا بنده خان و راو دلپت بنده و رام سنگه هاراو
 ستر سال پسر رتن را تهور و مرشد قلی خان پسر مصطفی قلی بیگ
 رنگه که از بندهای قدیم خدمت بود و خطاب پادشاه قلی خان و
 خدمت داروگی توپخانه هر بلندی یافته بود با دیگر نام آوران
 جنگ جو و توپخانه آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد و الاجا
 طرف دست چپ قرار داده امان الله خان نبیرا اله وردی خان

و عبد الله خان عرف امين الله بيگ ترکمان و حسن بيگ
والا شاهي و جمعي از مردم عمده کار طالب همراه شاهزاده هراول
و از طرف ديگر شاه زاده والا تبار با سليمان خان پني و عمر خان و
عثمان خان پسران شمشير خان قديمي و عبد الله خان و ملايت
خان و عاقل خان و حميد الدين خان و امير خان و مطلب خان و
ميدوزا صدر الدين محمد خان صفوي و صفوي خان که هر دو از خاندان
پادشاه ايران گفته می شدند و جمعي ديگر از جلالت کيشان ايران و
افغانان شيدونبرد و راجدوتان جلالت کيش که ترتيب فوج بندي از تيز
جاولی بحال نمايد يکه تاز ناگهان و غافل بر سر پيش خانگ شاه عالم
رسيدند - رستم علي خان و جمعي ديگر که همراه پيش خانه بودند با
مردم توپ خانه ساعتی بمقابله هراول پرداخته چند نفر بکشتن داده
بوسه زيمت آوردند و تمام بهير همراه توپخانه و پيش خانه بتاراج
رفت و خيمه را آتش زده سوختند و هر چه توانستند بغارت بردند
و داروغه توپخانه را دستگير نموده بخدمت محمد اعظم شاه آوردند
گفت کیستي عرض نمود داروغه توپخانه بودم و ميدادم گفت بگذازند -
شاه زاده محمد عظيم که بليخبر بطريق طلايه سوار شده بود خبر بانته
با فوج هاگين خود بمقابله شتاعت و از هر طرف فوجها مانند ميلاب
بلامقابل فوج هراول اعظم شاه پيهم رسيدند ازین خبر که در فوج شاه عالم
انتشار يافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و ديگر
مقربان اعظم شاه عرض نمودند که صلاح دولت درين است که امروز
شاهيانگه فتح بنوازش در آيد و همين جا حکم خيمه زن فرموده قرار
مقابل بمفرده نمايند از ديد بگ شهرت فتح امروز و آوازه تحلظ خبر

مقابله بفردا تنزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاری از نام آوران آن طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعی دل باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در استقامت شده عالم نیز خلل تمام راه یابد و دل باخته بلا اختیار فرار نماید محمد اعظم شاه بر آشفته در جواب گفت این مصلحت زنان امت زبان بزجر و توبیخ کشاد - القصه باوجودی که بیشتری از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند سزاولان، شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج خود تعیین نمود - هاجدهم ربیع الاول مطابق بیست و نهم خور داد سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب کوره حدادی شده بود در میدان جاجو که بفاصله هفت هشت کوره اکبر آباد است فوجها را باهم اتفاق مقابله افتاد * بدت *

رقم سنج شهنشاه زرنکار * چنین کرد تحریر آن کارزار که چون شد مقابل بهم هردو فوج * طپش زد بدنها چو در بحر موج ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوی محمد عظیم و محمد رفیع خراسانی که آخر مخاطب بسر بلند خان گردید و بازخان و چندی دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریای غیرت که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و از هردو طرف مدای توپ و غرش بان جانستان بهم آوازی کوس و کرنای رزم غیرت انزای دلبران آن دشت پر وحشت گردید و دلبران رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دایرانه قدم بمعرکه کارزار گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگی غرق آهن بازنجیرهای

دو مني و سه مني عفریت هفت هرطرف که رومي آوردند رختخيز
عظيم برپا می گردید *

چو گشت از دو سواشکر آراسته * جهانی پیرخاش بر خاسته
دهاده برآمد زهر پهلوي * چکاچاک برخاست از هرروي
زبس خون که از کشتگان شد روان * محیط بلا گشت هندوستان
بسی سرکه بی تن شد از تیغ نیز * نه دست نبرد و نه پای گریز
درین دار و گیر و باریدن گوله و تیر راوداپت بندیده و راجه رام سنگه
هارا که هر دو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر
گذشتگان پیش قدم هر اول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند -
و از طرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لمحہ آتش پیکار
شعله در میگردید تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران
صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت
برافرشته بودند نعره زنان فیل جرأت مقابل فیل محمد عظیم پیش
راندند و منور خان بی باکانه بحمله رستمانه نیزه طرف شاه زاده
انداخت محمد عظیم نیزه او را زد کرد آن نیزه بر جلال خان قراول
ردیف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بجله کمان در آورده
چنان بسینه حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر
دست دیگری گشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در
چشم او تاریک گشت با دیده پر آب مع نیزه آبدار بر شاه زاده فیل
پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزه او را نیز زد نموده و از گلوله تفنگ
جلال خان خان عالم نیز از پا در آمد - درین ضمن شاه زاده و فتح القدر و
بسیاری از بهادران به دود محمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدين

با حسین علی خان بارهه و عفايت خان نبیره سعد الله خان رسیده
 بکمک برادر پرداخت و شاهزاده بیدار بخت مستانه وار فیل مقابل
 فوج خصم رانده داد مردانگی داده بحملهای پیاپی عرصه بردلوران
 مقابل تنگ ماخت درین حال حسن علی خان و حسین علی
 خان با دیگر برادران بارهه خود را از فیل انداخته با جمعی اندلوران
 حملهای رستمانه بروی کار آوردند و رستم علی خان و نورالدین خان
 و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزاده
 هر دو برادر می شدند شرط جانفشانی بتقدیم رساندند و درین حالت
 شجاعت خان که از سادات بارهه نامی بود و مست علی خان
 بخشی خانگی محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارهه فوج
 بهادر شاه شرط جانفشانی بتقدیم رساندند و خان زمان مع پسر
 کلان زخمهای کاری گوله و تیر برداشت و از آن طرف شاهزاده
 بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند
 و بسیاری از همراهان شاهزاده بکار آمدند از زخم گولهای پیاپی
 جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت
 که بمحمد اعظم شاه رسید آه درد آلود جگر موز شعله افروز از سینۀ
 پراخگر برکشید و مانند پیل مستی که خود را بر کوه پر از شعله
 آتش زند فیل مقابل فوج خصم رماند و حملهای رستمانه و نفوذ
 بهادرانه می نمود و بهر تیری مقدری را از خانۀ زین سرنگون
 می ماخت از هر خدنگی حوضۀ فیل بهادری رنگین می نمود و
 هر اجل رسیده که مقابل او می آمد از تیر شصت عدد دوز او
 بجاک هلاک می افتاد .

زهر تیر گزشت پروز کرد * تنی را ز پیوند جان باز کرد
 در افکند خود را دران کار زار * چو شیرینی که گور افکند در شکار
 بر آمد خروشی ده و دار و گیر * چو باران ببارید ژوبین و تیر
 گران جنگ رستم دیدی بخواب * شدی از نهیبش دل و زهره آب
 تردد و تهواری که ازان زبندد دودمان تیموری دران معرکه کارزار
 بعرضه ظهور آمده و کوشش و کششی که ازان تهمتن والا نسب
 بوقوع پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است
 اگر دامت ان بی لاف و کزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان
 می رسید کوس شهرت تهمتنی آن منجر بافسانه و داستان کذب
 آلود میگردد - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزی که از مبارزان مشهور
 گفته می شد اسب بمیدان تاخته رو باعظم شاه آورده التماس نمود
 الحال تردد و جانفشانی شیر خود درین میدان ملاحظه نمایند و از
 اسب فرود آمده شرط پاس حق نمک بجا آورده داد مردانگی داده از پا
 درآمد - بالجمله دران دار و گیر که از غبار رستخیز و دود باروت هیچ
 احدی بحال دیگری نمی توانست پرداخت گول زنبورک بشاه زده
 والا جاه برادر خرد بیدار بخت که فیلبان فیل او در همان حال از
 زخمهای پیاپی افتاده بود رمید کار او تمام - باخت - و در همان حال
 گول اجل اندرون هواری حوضه فیل والا جاه رمید و زوجت او
 جان بحق تسلیم نمود - و فیل هواری والا جاه که دران آشوب
 قیامت از مصدمات غرش بان و زخم گولهای شور بار لاش آن نونهای
 سلطنت را برداشته دران لشکر سراسیمه وار می گردید و بروایتی
 از لشکر برآمده راه اکبر آباد پیش گرفته بود و احدی از لشکر طرخین

بحال او نمی پرداخت بلکه هر چند محمد اعظم شاه می خواست که از احوال آن شاه زاده جان باخته اطلاع یابد در آن آشوب اثری پیدا نبود. و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان مع پسران و شیر نبردان بارهه و حامد خان و عنایت خان نبیره سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پانی پتی و قاضی خان و دیگر بهادران شیر جنگ که در رکاب شاه زاده محمد عظیم و دیگر شاه زاده های نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم شاه فرو گرفتند و در چنین اختلال احوال و مدای دار و گیر باد ندیدی که یاد از دم صور محشر میداد از طرف قبله و لشکر شاه عالم چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزیدن گرفت که هر تیریری که بمدد باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه می رسید از زره و بکتر می گذشت و هر سنگ ریزه از طوفان که نمونه صرصر عا و نمود نشان می داد بر مبارزان آن شاه شیر نبود می آمد حکم ساجده تفنگ می داشت خلاف بان و تیر و گولگ لشکر محمد اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموانقت طالع بفوج خصم مقابل نارمیده بر زمین می افتاد - نقل می نمایند که در آن حالت تربیت خان از طرف اعظم شاه عمدا در بندوق جانب عظیم الشان خالی نمود هر در خطا شد در همان حال گولگ بندوق بسینه او خورد و در همین آن تیر هوایی نیز بردهن او رسید و جان در باخت - بهر حال در آن گرد و باد جهان پیش چشم لشکر اعظم شاه سیاه نمود •

• بیت •

نو گردی که بر خاست در بزم گاه • جهان گشت در چشم مردم سیاه

بدان گونه گم شد دران گرد مهر • که می جست بامد چراغش به مهر
 دران دار و گیدر قیامت آشوب باوجود اثر غلبه روح شاه عالم از
 حملهای رستمانه محمد اعظم شاه که کارنامه مبارزت بزخمهای
 کاری در اولاد چغته بسکه و مهر ختم بهادری رساند نزدیک بود که
 بسیاری از لشکر خصم تاب صدمه و مقابله آن نهنگ دریای
 غیوت نیاورده از بیدش آن شیر بیشت جلاوت رو بهزیمت آورند -
 وعنايت خان بمسراطف الله خان نهاده معد الله خان و سلطان
 خان و تهور خان و چندي از سادات نامی باره جمله چهارده
 پانزده مردار نامی لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاری گلگون
 سرخروئي زخم برداشتند - و از لشکر اعظم شاه توریت خان که از مدتی
 داروغگی توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعلق داشت و درین
 اوان ازو تغیر نموده بودند و صفوی خان بخشی تازه از ایران آمده
 و مرشد قلبي خان که در همان روزها داروغه توپ خانه شده بود - و
 کوکلتاش خان عرف میر بدو که ازو تردد نمایان بظهور آمده و حید
 یوسف خان بلوخی که خود را بغیل شاه زاده محمد عظیم رسانده
 زبدهای نموده قریب بدست زخم برداشته بود افتادند - و
 مسمت علی خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان
 و ضیاء الله خان نواسه شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان
 قریب پنجاه و دو نفر نامی فیل موافق شرط جانفشانی بتقدیم
 رساندند - و خدا بنده خان که در عهد خلد مکان خانصامان بود و
 عبدالمطلب خان که نیابت ذو الفقار خان میر بخشی داشت و
 اسان الله خان زخمهای کاری برداشته هرچند ازان معرکه جان

بسلامت بدر بردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها و دیعت
 حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخشی و عمر خان و
 ظفر علی خان با جمعی دیگر از مردم با نام و نشان زخم برداشتند -
 درین ضمن بر لب ذوالفقار خان زخم کم نمائی رسید چون دید که
 کار از دست رفت و بسیاری از همراهان مبارز پیشه کشته و زخمی
 گردیدند و عرصه چنان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید
 نجات نموده خود را بمحمد اعظم شاه رسانده گفت بر دیگر پادشاهان
 و جد و آباي شما نیز ازین قسم ماجرا گذشته که ببریده از لشکر برآمده
 تقاضای وقت را از خدمت ندادند فی الحال مصلحت درین است
 که پا از معرکه کارزار کشیده خود را جائی باید رساند تا باز اگر طالع
 مدد نماید بتدارک می توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن
 برآشفته جواب داد بهادر جی شما جان خود را در هر جا که خواهید
 سلامت بدرید حرکت ما ازین گل زمین متعذر است پادشاهان را
 تخت ست یا تخته - بعده ذوالفقار خان که حمید الدین خان
 فیروز رفاقت او کرد راه گوالیار اختیار نمود دران حال آن شاه
 گم گشته سپاه که زیاده از دو صد سه صد سوار رفیق روز بیکسی
 بار نموده بودند خود را میان چندین هزار حوار و تیر و گوله
 آتش بار گرفتار دید بفرواد آمد که شاه عالم بامن جنگ نمی
 نماید خدا از من برگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالی
 تبار را که بسبب صغر من در حوضه باخود نشانده در محافظت
 او از صد سه تیر و گوله می پوشید آن شاه زاده شیر فیر بدان
 من میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت از می نمود چون در سه فیلبان
فیل سواری محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند
و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود ببقراری می نمود
هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پای
خود در رکاب سفر آخرت می دید از راه غیرت و شجاعت خودداری
نموده پای خود از حوضه بر آورده فیل را می خواست
نگاه دارد و پیش راند نمی توانست درین حال که آفتاب عمر او
نزدیک بغروب بود تیری بر پیداشانی او رسید کار او تمام ساخت -
رستم علی خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را
بالای فیل رسانیده سر اعظم شاه را بتیغ بیدریغ بریده در دامن خود
گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صدای شادیانگه
فتح بلند آوازه گشت - تاریخ واقعه محمد اعظم شاه یافته اند
های محمد اعظم

• بیت •

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است

هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علی خان سر
محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آورد
رخساره خون آلوده محمد اعظم شاه را بدندان نایاب خود از روی
غضب گزید بعد ازان بر پای فیل شاه عالم انداخته زبان
به تهفیت و دست بآداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهده گزیدن
آن مک سیرت نگاه تغد طرف او نموده آب در دیده گردانید -
و هر چهار شاهزاده و خان خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رحیمه بدست و زبان آداب تهذیب فتح بجای آوردند - و شاه زادگاه
 عالی تبار و بیدار دل و سعید بخت را با دیگران حاضر ساختند - و عوای
 جواهر و اشرفی که در حوضه فیض محمد اعظم شاه بود بقاراج رفت -
 خیمه و فیلان و توپ خانه و دیگر کار خانجات محمد اعظم شاه بضبط
 در آمد - و شاه عالم خیمه مختصر استاده نموده فرود آمده در رکعت
 نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضر عالی تبار پسر محمد اعظم شاه
 و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه را باظهار کمال
 لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت بر سر آنها گذاشته
 بموده امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی پایان
 دیگر مستمال ساخته بهمه پردگیان مغموم پیغام تسلی و پرسه ماتم
 نمودند - و خان خانان را در آغوش مرحمت گرفته از راه کمال
 قدردانی فرمودند که آنچه بافتم از معنی و تردد و جانفشانی شما
 بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت
 و والا جاه بعد غسل و کفن نزدیک روضه همایون پادشاه برده مدفون
 سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده مرورا بپسرخ
 برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار
 ساخته یک کرور روبیه نقد و جنس انعام که از ابتدای عهد تیموریه
 هیچ پادشاه بهیچ امیر رعایت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و
 تسلیم منصب هفت هزار و هفت هزار سوار پنجه هزار سوار دو اسبه و
 سه اسبه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالاعتقال فرمودند -
 و از جمله ده لک روبیه که خان خانان پیدشکش نمود یک لک روبیه
 نقد و جنس قبول افتاد - و بعدیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بخان نصار، بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزارى پنج هزار سوار
 نموده خلعت بخشي سيوم مرحمت نمودند و پسر خرد اورا
 بخطاب خانۀ زاد خان بهادر ساخته سربلندى بخشیده تسليم چهار
 هزارى سه هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هرچهار پادشاه
 زاده را منصب سي سي هزارى بيست هزار سوار از اصل و اضافه
 مقرر فرمودند و محمد معز الدين مهيمن اختر سلطنت را مخاطب
 بجهاندار شاه بهادر و محمد عظيم را ملقب بعظيم الشان بهادر و
 رفيع القدر را بخطاب رفيع الشان بهادر و خجسته اختر را مخاطب
 بجهان شاه بهادر ساخته هرچهار اختر برج سلطنت را حکم نواختن نوبت
 بحضور و سوار شدن بر نالكي که بصورت تخت روان ساخته بودند فرمودند -
 و ارسلان خان کاشغري را که خواهرزاده مهر پرور حرم محترم پادشاه
 بود، مخاطب بچفته خان فتح جنگ ساخته هفت هزارى هفت
 هزار سوار نمودند و ديگر همه خانه زادان قدیم و امراي رکاب که زانها
 تردد و جانفشاني بظهور آمده بود بعطاي اضافه نمابان و فيل و
 جواهر و تبديل خطاب که اگر بتعداد آنها پردازد باطناب کلام منجر
 مي گردد مگر هرجا که ضرور داند بر محل بزبان قام خواهد داد
 بر همه ديگر امتياز بخشيدند - بعده که خبر وقع بهادر شاه و کشته شدن
 محمد اعظم شاه بگواليار رسيد حيمه بخيمه صداى زاري و نوحه آشوب
 قيامت برپا گرديد امير الامرا اسد خان بخدمت زيب النساء بيگم
 که خواهر ادياي محمد اعظم شاه مي شد رفته شرط تعزيت
 بتقديم رساند و به تسليمي ديگر پرد گيان حرم پرداخته باتفاق
 عذايت الله خان که ديوان خزانه رتن بود مهر بر خزانه و جواهرخانه

و دیگر کارخانجات نموده بتهیه روانه شدن حضور پرداخت - درین ضمن فرمان عذایت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که خود را بگوالیار رسانیده بودند با خدمه محل و کارخانجات صادر گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النساء بیگم که بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داری که از نواب زیب النساء بیگم بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرانی نمود اما ازراه وسعت خلق اغماض کرده سالیانه بیگم که مقرر بود مضاعف فرموده مخاطب پادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم تعزیت و تهنیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه خدمه محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریک بعد عطای خاعت ماتمی یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر ارکان المظنت بقبضه اقتدار وکیل می بود نموده بعطای چهار قب و پنج امپ با ساز و طلا و یراق نقره و سرپیچ سرصع سرافرازی بخشیده بنواخن نوبت درحضور ماذون ساختند - اگرچه بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر الامرا رفیق شفیق و شریک عمده مصلحت محمد اعظم شاه بود اما در جواب فرمودند که اگر دران آشوب پسران ما هم در دکن

میدرودند تقاضای مصلحت آن بود که رفاقت عمومی خود نمایند -
 ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار
 نموده مخاطب بمصمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ
 ساخته بخدمت میر بخشیدگري بدستور سابق بحال داشتند -
 و میرزا صدرالدین محمد خان صفوی را از اصل و اضافه پنج
 هزار و پنج هزار سوار نموده مخاطب بحسام الدوله میرزا شهنواز
 خان صفوی معزز ساخته تسلیم بحالی خدمت تن بخشی
 فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده
 مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدمت خانسانانی
 ساخته فرمودند که در صوبه اکبر آباد نائب مقرر نماید و حکم
 نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط
 سرکار در آورده باشد بعد عطای خلعت و فیل باو مسترد سازد -
 حاصل کلام همه اکابر و اصغر پادشاهی و والاشاهی بانعام اکها
 و اضافهای نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطای جواهر
 و فیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه
 وسعت خلق و خاطر جوئی امیر الامرا اسد خان و ذوالفقار خان
 تقاضای مصلحت دانستند که اسد خان را بخدمت وکالت
 مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبه وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه
 لازم اختیار وکالت است نسبت بآصف الدوله از طرف خانان
 بظهور نیامد - و باز روزی که آصف الدوله دیوان نمود خان خانان را لازم
 گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ
 بدستخط رساند این معنی نیز بر او ناگوار نبود - و از آنکه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمی عهد حضرت عالمگیر لذت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور فیایت و کالت پدر را مصاص الدوله مرانجام دهد و آصف الدوله نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخانات شاه جهان آباد رفته بلا هرج سفر دائمی بغراغ خاطر ایام پیرانه سالی را بهر برد لیکن سواي مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالی و ملکی بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امور سلطنت نبود - حکم فرمودند که حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکن می نوشته باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بصیار به نیکنمایی و نیک نفسی و بی طمعی و استقلال مرانجام می داد و در اجرای کار خلق بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعیین می نمود که کاغذارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جمله نیکنمایی و ثواب عظیم که حاصل نموده تخفیف کسالت خوراک دواب منصبداران است مجملی ازان می نگارد که در زمان عهد حضرت خلد مکن آخته بیگی و دیگر متصدیان بد فرجام برای خرج دواب چنان مقرر کرده بودند که منصبداری که برو خوراک دواب لازم می گردید باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایبانی که پادشاه خود دستخط یک انار و صد بیمار نموده بودند بدان شب محتاج بودند بعد سعی و تردد بسیار از جمله قلیلی جاگیر می یافتند هر چند جاگیر ویران باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرج دواب و فانه نماید تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد و کهل او را معید ساخته بزجر و خفت تمام از خرج دواب طلب و

باز خواست می نمودند و هر چند وکلا امتحان این تعدی بخدمت پادشاه نمودند در مرضه فیلخانه و آخته بیگی قسمی خاطر نشان پادشاه می کردند که فریاد آن جماعه بجای نمی رسید و عالمی ازین بدعت چنان بجان رسیده بودند که وکلا استعفای وکالت می نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داد بعهده که بمنصبداران جاگیر تفخواه دهند موافق خرج دواب دامها از جمله طلب ذول او وضع نموده تنه تفخواه نمایند درین صورت کسالت خرج دواب از مر مصلوبداران و وکلا بالکل ماقط گردید بلکه فی الحقیقت حکم معاف شدن خوراک دواب بهم رساند .

چون در مزاج خان خانان تصرف غالب بود و از علم نیز بهره داشت کتابی محمی با الهامیه در علم ملوک و تصرف تالیف نمود که باعث متکلمین در بعضی مقدمات و فقرات با از جادو شهر بیرون گذاشته حکم فرمودند که در حلقه رویه و اشرفی نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نام بلکه نویسند و در خطبه امر نمودند که نام ناسی شاه عالم بلفظ سید مزین باشد - اگرچه از ابتدا از سلسله صاحبقران بلکه از شروع سلطنت غوریان اسم سیادت بنام هیچ یکی از پادشاهان سلف هندوستان از روی تواضع در خطبه و ذکر حسب و نسب ثابت نشده مگر خضر خان که باوجود از اصل راسم جد و آبایی او قوم افغان بلفظ ملکی ظاهر میگردد بعد که بسلطنت دهلی کامروا گردید بدلیل روایت ضعیف چنانچه بگزارش آمده مورخان عهد او اسم سیادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم که بعد این

بخلد منزل و آنچه بزبان قلم جاري خواهد گرديد بذکر خواهد در آمد
به برهان و دليلي که خود را ملقب بسيد ساخته هر چند که دران نيز
اختلاف قول مسموع گرديده اما مجملي از حاصل کلام بزبان خامه
مدق بيان ميدهد گویند سيد شاه مير نام از اولاد حضرت خيرالانام
غوث الاعظم سيد عبد القادر جيلاني قدس سره در کوهها و ملک جد
مادري خلد منزل که از توابع اطراف کشمير واقع شده آمده منزلي
گرديد و راجه آنجا اطلاع يافته بخدمت سيد رسیده بمروار ايام
عقيدت تمام بهم رسانده صبيحه خود را بخدمت سيد شاه
مير گذراند و آن سيد ذو الاحترام آن دختر را بشرف اسلام و عقد
ازدواج خود در آورده ازو یک دختر و یک پسر تولد شد و راجه در
تربيت و غم خواری آنها می کوشيد بعد از آنکه آن سيد ازان مکان
بقصد طواف بیت الله سفر اختيار نمود و باز ازان سيد اثري ظاهر
نگرديد راجه در تربيت اطفال آن سيد کوشیده باهل اسلام پیوند
نداده در عالم عافيت انديشي باخفای آن کمال احتیاط بکار برده
در همان جبال پرورش میداد تا آنکه فردوس آشياني صاحبقران
ثانی ازان راجه دختر اورا با باج و خراج خواست و راجه از اولاد
همان سيد دختری که بحسن صورت و سيرت و ذکا موصوف بود بانحاف
و پيشکش بطريق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعمين
معلم و انکه و مغالنه های آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در
ساعت مسعود بعقد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب در آورد که
از بطن او شاه عالم بهادر شاه بعرضه وجود در آمد که مراد از نواب
بائي بيگم باشد با انواع صفت و خوبی آراسته بود و سراي فردا پور

وسط سرحد خاندیجس که در پای کتل واقع است و مدت در جاگیر او بود و باثنی جی پوره درخجسته بذیداد ساخته و آباد کرده اوست درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت می گردد .

الحال کمیت خاصه را بگزارش اصل مطلب معطوف می سازد بعد فراغ جشن و زن قمری شروع سال شصت و هفت که در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده هجری در سواد مستقر الخلافت اکبر آباد بکمال زینت و فیض بخشی انعقاد یافت بقصد تنبیه و تادیب راجپوتیه سمت اودی پور وجودپور رایت ظفر آیت برداشتند چنانچه مجمعی از تفصیل آن بگزارش می آرد از نوشته اخبارنویسان صوبه اجمیر و پرگنات اطراف جود پور بعرض رسید که راجه اجیت سنگه که پسر مجهول الذهب راجه جهونت گفته می شد در ابتدای نشو و نما باغواهی درگلداس و دیگر کفار بد اساس بحکم الولد سرلابیه از آوان عهد حضرت خلد مکان ماده فساد بوده و اداهای ناخوش ازو سر میزد درین ایام بعد از واقعه ناگزیر پادشاه قدسی مرشد ازسرنو طریقه نا فرمانی و سرکشی در ایذا رساندن مسلمین از منع گاوکشی و بانگ صلوة و برانداختن بعضی مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد خلد مکان بنذا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهای خود شروع نموده و به پشت گرمی و مدد نوج رانای اودیپور و رفاقت راجه جیهنگه که باهم نسبت دامادی دارند بمرتبه محبت بادا ناکامی گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس از معادلت مالزمت محروم و بی نصیب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعه بد سگال گردیدند
 براه آندیروطن جیستگه مرحله پیدای آنطرف گشتند و مانعین
 اجمیر و چنور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید
 حکم مقامات فرموده افواج هامون نور کوه نبرد بصر فوجی
 پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هرازی جمده الملک خان خانان
 بهادر و مصاص الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه
 و هایمال و غارت ساختن ملک و بلاد گفرآباد آن گروه بدکیش
 تعیین نمودند بعده که از مم - توران بهادران یکه تاز و کوه نوروی
 دلاران جانباز خرابی بهیار بملک و مال و جان و عیال
 آنها رسید و زن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیری
 در آمدند و قصبجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت
 نمودند مرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و
 عیال و اطفال رو بچبالهای دشوار گذار بر از اشجار خار دار گذاشتند -
 اجیت سنگه و دیگر راجهای معاون او دانستند که سلامتی جان
 و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت است بخان خانان
 و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین
 قبول عبودیت بهزاران ندامت و هرانگدگی بر زمین نیل
 نمودند و بتضرع و الحاح تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی
 القضاات قاضی خان بجود پور در آمده بتعمیر مصلحت و تضرع
 بقضائیا و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشتن گاو
 و منسوب نمردن ارباب عدالت و تعیین نمودن حکام جزیه پرداختند
 و قلم عفو بر جریده اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خطا

بخشی بدرجه قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی و امام و مؤذن مساجد در جود پور و دیگر معمودهای اطراف تعیین شدند و اجیت سنگه و جیسنکه باتفاق درگاه داس که سرمایه فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید مغر و تقصیرات جبین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و نیل و شمشیر و پدم و دیگر عنایات معزز و مفتخر گشتند .

ذکر جشن سال دویم از جلوس میمنت مانوس

بهادر شاه پادشاه غازی

هجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند بموجب حکم آئین بلدی و آرایش جشن آغاز سال دویم مطابق بیست و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط منعقد گردید آنچه از زر و گوهر خرمین خرمین و دامن دامن بخشش در آمد و از عطای خلعت و جواهر و نیل و اضافهای نمایان عالمی کامیاب و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف قوم از خوان گرم و احسان آن پادشاه باذل فخریه نقد و انواع نعمت فراهم آورده بدین دعا گویان شدند

• بیت •

بدر بجای پسر هرگز این کرم نکند

که دست جود تو با خاندان آدم کرد

خدای خوامت که بر عالمی ببخشد

بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل بر نگارد زبان تلم از تحریر تفصیل آن قاصر است - درین اواب فرمودند که نامه محبت افزا و نیرمان نصیحت

و تسلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون برنگارند که پدر بزرگوار حکومت صوبه بیجاپور بآن دره الذاج عطا فرموده بودند ما حکم رانی هر دو صوبه بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور فرمانروایان سابق دکن بدام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که از زمان قدیم حکام آن هر دو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهی می نمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این رعایت و عنایت بحکم آیه کریمه فان شکرتم لازیدنکم بدل و زبان بجا آورده طریقه سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویه جدو آبا در باره رعایا و برابری و ضعف و کافه انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند - و برای برین فرمان و حجابیت این کار حانظ احمد مفتی را که مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمه نصیحت آمیز که باعث عدم ماده شورش و دفع فتنه و فساد و خونریزی مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع خلعت و جواهر و قیللهای کوه شکوه و اسپهای بان رفتار و تحف و هدایای دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق استعجال خود را برساند - و آخر ذی الحجه رایت توجه طرف اجمیر برافراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمه درگاه رساندند *

الحال کلمه چند از سلوک محمد کام بخش می نگارد که هر چند از طرف محمد کام بخش بگفته مدعیان در حق احسن خان عزف

میرملائک اثر کم توجهی ظاهر می شد و باعث خفت احسن خان میگردد اما در دل او سواي طریقه فدویت و خیر خواهی اصلا اراده دیگر نبود تا آنکه متوجه تسخیر گولکنده و شهر هیدرآباد گردید بعده که سه چهار منزلي حیدر آباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدر آباد بود مستمال ساخته بقلعه دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعه گولکنده وعده وعید بمیان آورد اگرچه قلعه دار بعدر فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفته استمالت احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمد کام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گرویده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتعلق احسن خان و اظهار خیر خواهی بذای مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملک و گردآوری محصول اطراف از تعین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله بر قلعه دار مسدود باید ساخت - از آنکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند رسید احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود ثانیاً باتفاق خواجه مرایان موافق تقاضای روزگار باحسن خان سوی مزاج بهم رساندند و از برای برانداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار و بار سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مبدطالع که نشئه جوانی و تردد جانفشانی در کار آقا که اکثر در عالم همچشمی ماده زوال دولت میگردد علاوه آن گردیده بود اصلاً باصلاح حسد مدعیان

نمی پرداخت و گاه گاه احسن خان و سیف خان که استاد تیراندازی محمد کام بخش بود و ارشد خان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همداستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت و غیافت هم دیگر بتواضع تحف می کوشیدند تا آنکه تقرب خان و اهدا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدمان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند *

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیکن افسونهای بدخواهان باستماع حرفهای موحش فتنه انگیز سودای او بمرتبه زیاده شد که تیشه ناکامی برپای خود زد و مجمل از تفصیل آن بزبان قلم جاری می گردد - چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب همدیگر رابطه خاص بمیان آمد و همدیگر را بضیافت می طلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهدا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه حسد که ویران کن خانمان کهن امت خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان و سیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده اراده دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هر سه چهار بدخواه دولت درین زودی بعرضه ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب ششم بخط خود برستم
 دل خان بدین مضمون نوشت می خواهم بصلاح همه دیگر جواب
 نامه بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برساند
 رستم دل خان که غافل از نیرنگی روزگار بود موافق طلب محمد
 کام بخشی خود را رساند بعد رسیدن او گفت از دهم از خود دور
 نموده در تسبیح خانه رفته با قلمدان خود بنشیند که من حاضری
 خورده می آیم و برای شما آتش افروز میفرستم بعد فراغ چیزی خوردن
 باتفاق مسعود جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق
 ضابطه هر روز کمر و انموده خالی از وسواس به تسبیح خانه روت
 همان زمان منصوبان محمد کام بخش بر سر او فراهم آمده مع پسران
 دستگیر نموده محکوم ساختند - چون گوش زد محمد کام بخش ساخته
 بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و
 رفت رتبه و پیام است بعد جهت و جوی قلمدان خطی
 از طرف سیف خان بنام رستم دل خان بدین مضمون برآمده که آنچه
 از طریق سلوک با همراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آید
 باید که اول در استرضای سلوک احسن خان که سرفروغ و میسر بخشی
 و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده با احمدخان
 و دیگران رویه سلوک را مرعی دارند از مطالعه آن رتبه بدخواهی
 نامبردها بظن غلطند او به ثبوت پیوست سه روز در قید داشته بعده
 فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته بر پای فیل مواری
 همان اجل رسید که برگشته طالع بستند اما هر چند خواست موافق
 حکم محمد کام بخش حضرت جانی از طرف آن فیل برستم دل خان

برسد فیل اقدام نه نمود بعده فیل دیگر آورده زیر پای فیل انداخته
 بدان عذاب کشته در شهر تشهیر داده زیر درختهای باغ انبلی محل
 که متصل یکی از مکانهای ساخته سلاطین واقع شده مدنون ساختند -
 و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانۀ آن مید
 مرحوم مردم تعیین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار
 خان بنی مختار بود به بندوبست اطراف خانه پرداخته مستعد
 بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر کشته و زخمی گردیدند بعده احسن
 خان رفته آن ماتم زد و مجبور را فهمانده ازان دست و پا زن
 لاحاصل باز داشت و آن سیده مغمومۀ مستوره را به بیحرمتی تمام
 مقید ساخته با میرحسن نام برادر رستم دل خان و یل پسر او
 آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل خان نمود و خانۀ او را بضبط در
 آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقعۀ او را دست آویز
 نمک حرامی و فکر فاسد او ساخته حکم دست پریدن او فرمود و
 سیف خان که استاد تیر اندازی محمد کام بخش بود هر چند
 بعجز و اظهار خیرخواهی خواست خاطر نشان نماید که مضمون
 رقعۀ دلالت بر هواخواهی دین پناه می نماید فائده نداد بعده که
 دست او پریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی
 از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام
 بی تقصیر پریدن فرمودی و باز فرمود که زبان او نیز قطع نمایند - درین
 حالت مدخولۀ او را کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند
 از ملاحظۀ احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و
 احمد خان افغان را فرمود که دست و پا بسته در از بخوابانیدند و او بهایی

دندان گیر بالای او دو اندیدند تا مظلومانه جان داد - و سیف خان نیز از آن
هر دو زخم و بر وایتی دست دویم او نیز بریدند و دیعت حیات نمود -
ارشاد خان را که نبیره ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان
او را نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف
زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که
بالای خربسته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان انبلی
محل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصلحت
مقید ساختن من می نموده باشند - و بعضی جماعه داران عمده که
با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن
خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مقید نمودن
و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اچنان راهوار سوار
و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتو زنیق گشته دو سه
شب در میان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض
تلف بکمال بی ابروئی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه
طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه و جماعه داران
عمده چنان باو گرویده بودند و حسن عقیدت باو داشتند که رفاقت
نموده از سرحد محمد کام بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر
بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بیهوش نیامد و
گفته آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من
بیگناه که از خانه زادهان عقیدت کیش مو روئی اویم هرگز چنان گمان
نخواهند برد و گفته دشمنان در باره من چنین اثر نخواهد بخشید
تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانه مقید دارند انگاه احسن خان بیهوشانه از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام نمود که زرینه و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچه وابستهایی احسن خان قبل از آنکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرافی و هون توانستند در صندوق انداخته بخانه افغانی که از مدت آشنا و مرهون احسان و دست گرفته احسن خان بود فرستادند بعده بضبط در آردن خانه که چند روز گذشت و هر روز بر قید و شکنجه آن مجبور بلای قضا می افزود آن صندوق نیز بسبب جست و جوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده و نمودند از مشاهده خریطه های هون و اشرافی گفت که این خریطها است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیاده شعله ور گردید و هر روز بر آزار قهاری و سختی در شکنجه و انواع عذاب می افزود و پاره آثار گنجری با نمک زیاد خوراک او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیر باران و آفتاب میداشتند و دوبار مسموم ساختند کار گرنیامد دو سه ماه بدین شکله بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبه سودا و وسواس افعال سفاکی که از محمد کام بخش بدون تحقیق بظهور آمد این بود که بعد رمیدن ایلچی از نزد بهادر شاه بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که معتبر خان ایلچی جمعی از سرهنگ پیدشمان بدبایک را همراه خود بدین داعیه آورده که قابویان را بقصد فاسد خود را بدین پناه رساند از شنیدن این کلمات بیهوده بدون آنکه بغور و تحقیق آن پردازد

فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بپارند که یومیۀ نقد و خوراکي آ
برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم
بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند
بوسیله حفظ قرآن و طالب العلمی و استحقاق نزد ایلچی رابطه
آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی
نویسانیدند بعده فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده
یک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر
فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را
با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ
بیدربخ آرند - ازان جمله دو جوان نوکنده بودند که والدۀ آنها آمده
هرچند وایلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند
بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتی حیدر آباد که از فاضلان
متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر
درآمده تقوی خواست آن خدا پرست حق گوئی باکانه بی محابا
در جواب گفت که موافق شرع محمد محض از راه سوی ظن
و گفته مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث
ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزی و ظلمی که
ازان مخمور بادۀ ناکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شروا ترک
ماددن حیدر آباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان
بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف
شهر چوکی مقرر نموده ایلچی را بخفت تمام مقید ساخته
در جواب نامه لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز

بآیه کوبیده کم من فذة قليلة غلبت فذة كثيره باذن الله نوشت
 بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزای دیگر که بیابانی
 بعرض شاه عالم بادشاه که بعد ازین خلک منزل نیز بزبان خامه جاری
 خواهد گردید رسید بکوچه های طولانی از ملاحظه رسیدن برشکال
 متوجه مهم محمد کام بخش گردیدند - و راجه جیسدکه و دیگر راجه پوتیه
 که از عقب خود را باکبر آباد رسانده رفیق رکاب گشته بودند
 بعد که متصل حد دار الفتح اوجین رسیده مضروب خیام
 فرمودند نام بردها به بهانه شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود
 باخود گرفته خیمهای کهنه را گذاشته بعضی را آتش داده راه وطن
 اختیار نمودند بعد عرض نظر بر تقاضای وقت ناشنیده انکاشته -
 غازی الدین خان بهادر فیروز حنک که در ایام واقعه ناگزیر خلک
 مکان صوبه داری برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف
 شمالی به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و اورا صوبه دار احمد
 آباد ساخته بودند و از طرف عدم اطاعت در رفتن بر سر صوبه خود
 و اراده رفاقت محمد کام بخش بر السنه واقعه طلبان زبان زد
 گردیده بود از آنکه از جمله سرداران صاحب فوج و صاحب تردد و
 امرای عمده گفته می شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده
 بود درینولا بعرض رسید که بر سر تعلقه صوبه خود از برهانپور روانه
 گردید - محمد مراد خان که خالوی احسن خان عرف میر ملنگ
 میر بخشی محمد کام بخش می شد و در مهم حیدر آباد که خطاب
 خانی داشت از طرف خلک مکان مدت بوسیله خدمت بخشیدگرمی
 و واقع نگاری در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نیکو خدمتی و

حسن عقیدت باثبات رسانده بود بوعدهای اطف آمیز امیدوار نتایج
گشته بود و مدت حجابت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان
قلم داده درینولا از جمله منصوبان خلد مکان خدمت واقعه نگاری
وسوانح نگاری کل صوبه احمد آباد ضمیمه فوجداری کودره و لهامره
در سرکار عمده صوبه مذکور بار مقرر بود اعتماد خان نام باوجود
داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیله
فوق الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوی احسن
خان که در صوبه احمد آباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه
احمد آباد ضمیمه فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی
است بار مقرر است با احسن خان همشیره زاده خود که صاحب
اختیار فوج محمد کام بخش است رسل و رسائل دارد امید وارم که
خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد عرض چون خطاب
سعادت خای که سابق دشت از خاطر پادشاه محو گشته بود
بی آنکه بغور حرف مدعی و فدویت محمد مراد خان پردازد
خدمت فوجداری از تغیر او با اعتماد خان مقرر نموده حکم فرمودند که
واقعه نگاری و سوانح نگاری دیگر تبیین نمایند و محمد مراد خان را
طلب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع
یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویت و رهوخت محمد
مراد خان و خلاف گوئی مدعی بعرض رساند و حکم بحالی
خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل
شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب
کردند حضور رسیده بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بکالی برای اظهار و اثبات حسن عقیدت خود و منکوب ساختن مدعی صلاح کار خود دران دانشت که از تعلقه واقعه نگاری و سوانح نگاری دست کشیده بمنصوبان حضور وا گذاشته بکالی فوجداری که دنام مدعی او مقرر شده بود اکتفا کرده خواهه حمید خان دیوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نربدا که هنوز خبر مغضوب و کشته شدن احسن خان فرسیده بود شرف اندوز ملازمت گردید هفتصدی چهار صد سوار منصب داشت بعنایت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از اصل و اضافه تسلیم هزار و پانصدی هزار سوار فرموده در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار نموده خلعت خدمت داغ تصحیقه حضور عنایت فرمودند - میر سلطان حسین برادر گلان احسن خان که همراه خالوی خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب سه صدی پنجاه سوار بپایه هزاری دو صد سوار رسید و بخطاب طالع یار خان سرافرازی یافت و حکم فرمودند که باحسن خان تسای نامی لطف آمیز مشتمل بر رجوع آردن بدین درگاه خط بخش عذر پذیر برنگارند - اگر چه در زبان عوام و اکثر مردم عمده غیر واقف خبر انتشار گرفت که بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع یار خان احسن خان را محمد کام بخش مغضوب ساخته بسیاست کشت اما غلط محض بود از یک ماه زیاده قبل از رسیدن خطوط مقید گشته بود بعده که خطها را هواخواهان او در ایام هجم بتدبیر و احتیاط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت - لوائل جمادی الاولی در حواله دارالسور برهانپور مضرب خیام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تبائی که زیر قلعه برهانهپور جاریست چنان طغیان نمود که عبور لشکر دران پانزده بیست روز متعذر می نمود و روپیده را پنج توله گاه بفروخت رسید بعد مقام سه چهار روز طغیان آب بپایاب مبدل گردید - باوجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پور کوچ نموده یک کوچ و یک مقام مقرر کرده از راه ملکا پور و ناندری طی مسافت نمودند تا آنکه اواخر شوال سنه احد جلوس نزدیک دوسه منزلی حیدر آباد رسیدند - باوجودیکه تمام فوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبه سودای او متفرق شده بود و زیاده از پانصد شش صد سوار با نمانده بود که آنها نیز از بدساوکی و ملاحظه خونریزی و گرسنگی که یکساله سپاه طلب داشتند همه ناان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبه تزلزل و توهم و وسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از واهمه خوابی نمی نمودند و در همان ایام حیف خان عرف میر اسد الله که از خانه زادان روشناس حضرت خلد مکن بود و نشه جنون بمرتبه داشت پادشاه او را از لشکر اخراج نموده بکعبه الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبه الله به بحالی منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت میر بحری کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشه جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیر الامرا برهم زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راچپوتان با نام و نشان رسانده بود کالت و حجابت محمد کام بخش بآنها
 دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد
 وفاقت که در صورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد
 تعلقه آنها پنجاه هزار سوار راچپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن
 در رکاب او موجود شده بشاه جهان آباد برده بر تخت نشاند و دست
 آویز بمهر آن جماعه که از بهادر شاه غدار خاطر داشتند حاصل کرده
 بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع ماده فساد عظیم بود بامید
 اظهار حسن خدمت و فدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود
 را بحیدر آباد رسانده بمحمد کام بخش بارادگی ملازمت پیغام حسن
 تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن
 میان راچپوتان و هفده هیجده هزار سوار تا نربدا باستقبال آمده
 تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن
 خود را باتفاق راچپوتیه بداد السلطنت رسانده سکه و خدایه جاری
 نموده و بجذب قلوب دیگر امرای غائب و حاضر پرداخته مقابل
 بهادر شاه برآید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا و رسوس
 آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف الله خان را محض تمهید
 و ساختگی با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه
 احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت در اینجا
 سواهی زبان بریدن و باقسام سببست کشتن شجر حسن تردد و
 عقیدت تو ثمر دیگر بار نمی آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر
 بار ملازمت نیافت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این همه
 غلبه سودا و بی بضاعتی که لشکر و خزانه اصلا نزد محمد کام بخش

نمانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و منجمان بی کمال گرفتار بصد ملال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر پدیده تهوری باجمعیت قلیل که بسکر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه گروهی از حیدر آباد باجمعیت قلیل که عمده آنها ققرب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه رفیق تهور پدیده دیگر که قرک رفاقت نهموده بودند و چند چبله و کوههای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه دهم ذی القعدة سنة احد که بفاصله سه کروه مضرب خیام گردیده بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی هر دو پادشاه زاده خان خانان با دیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کارزار دیده فیل سوار رزم آزما که از عمدهای سر فوج داود خان و ندیبا (ن) میزدهید مرسته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده جهان شاه سواي فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور در جنگ سبقت و تیز جلویی ننموده بطریق قراولی اطراف محمد کام بخش فرو گرفته نگذارند که

کشته شود و خونریزی مسلمانان بمیان آید بعده که پنج شش گهری روز برآمد خان خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاه زاده رفیع الشان سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه زاده رفیع الشان بفاصله نیم کوه از خان خانان و طرف دست چپ ذوالفقار خان بفاصله يك بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می کشیدند - از آنکه بهسبقت جنگ ماذون نبودند هر دو سردار و همه فیل سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش قدمی در جنگ ننموده دمدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه پیغام می فرستادند بعد از آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند جواب نمیدرسید یا باوجود بیداری عدا تساهل می نمودند و جواب حاصل نمی گردید ذوالفقار خان که با محمد کام بخش عدا قدیم داشت هرساعت بخان خانان پیغام مخفی یورش می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال ورزیده انتظار یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان خانان نکشیده طبل جنگ نواخته یورش نمود و خان خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بالای موج بر سر محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذوالفقار خان و داود خان و نیبا سینه هیا که چهار پنج هزار مرهته با او بودند مقابل آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام بخش هوای بان بسیار و چهار صد پانصد سوار مصالیح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همينکه ذوالفقار خان و خان خانان خود را بر توپخانه آتشبار زده مقابل محمد کام بخش بظفاوت پله تير رسيدند و دو سه رفيق جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گرديدند محمد کام بخش رستمانه پای قائم نموده دست بقبضه کمان آورده باوجود رسيدن همه چهار زخم چنان داد تهوري داده مقابل بيست و سي هزار سوار حمله آور گرديد که تزلزل تمام در فوج بهادر شاه افتاد و نزديک بود که فوج داود خان و ديگر سرداران عمده رو بهزيست آرند دو ترکش خالی نموده بسياری را از پا در آورد و زخمی ساخت تا آنکه از بسياری زخم و رفتن خون زياد ضعف برو غالب آمد چهار طرف فيل او درآمده دستگير ساختند و پسر خرد را که بالای فيل با خود رفيق ساخته بود او نيز بعد برداشتن چهار پنج زخم کاری همراہ پدر اسير سرنیچہ بلا گرديد - و محمی السنه پسر کلان دران معرکه جانستان دست و پای بهادرانه ميزد تا آنکه فيلبان او بار ديفی که رفيق او بود از زخمهای پيدایی اوتداند و خود شاهزاده که فيلبانی می نمود بعد رسيدن زخم گولی و تير های پيدایی بيهوش گشته در حوضه فيل افتاد و فيل هر طرف در فوج می گرديد از آنکه همه سرداران متوجه دستگير ساختن محمد کام بخش بودند هيچ احدى بفيل محمی السنه نمی پرداخت و تلراجيدان بالای فيل برآمده آنچه يافتند غارت نموده ريسمانهای ابريشمی حوضه و سقر لاط هرچه توانستند بریده گرفته فيل را رها کردند و فيل از لشکر برآمده راه صحرای گرفت مرهقه های لشکر که برای جست و جوی غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذوالفقار خان از عقب تاخته فيل

را گرفته آوردند *

القصه شادیانه فتح بنوازش درآمد و بر سر دستگیر ساختن آن
 امیر پنجه قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه
 زاده زینع الشان که سر فوج لشکر طرف خان خانان بار تعلق داشت
 و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد
 پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش
 را حواله ذوالفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی حوای
 جلال الدین خان نام از همراهان خان خانان که باو گولگ زنبورک
 رسید بدیگر هیچ یک از مردم نامی پادشاهی آفت جانی
 نرسید - و مسود اوراق که دران حربگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ
 مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن بر گشته
 بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو
 نفر بتعداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغارت
 دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست
 و چهار نفر سوختند - بعد از آنکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه
 را زخمهای کاری رسیده بود نزد خاند منزل آورده نزدیک خیمه محل
 فرود آوردند از حضور جراحان فرنگ و یویانی برای علاج زخمهای
 آنها تعین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربای که
 برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن
 و معیادت برادر رفت بعد از آن که نزدیک او رفته نشست
 اول ردائی که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از
 تخت و بخت انداخت. و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرمی نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بدینیم او در جواب گفت من هم نمی خواهم بشهرت بیجوهری و بیغیرتی اولاد تدمور دستگیر گردد و شاه عالم بساجت و ابرام تمام دو سه چمچ شوریبا خورانده با دیدن پرنم برخواست بعد انقضای سه چهار بهر محمد کام بخش و یک پسر باسم فیروزمزد و دیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

* بیت *

و عروسی است جهان از ره صوت لیکن

هرکه پیوست بدو جان خودش کابین داد

لاش هر دو را بروضه همایون پادشاه روانه شاه جهان آباد نمودند و سه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند - و بر القاب خان خانان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان خان خانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهي ساختند و نیبایسیندهیا که از جمله ناسرداران مشهور غنیم و عده و سر فوجهای مقهران لعین دکن گفته می شد و از تاخت و تاراج او خرابی زیاد تا صوبه مالوا رسیده بود درین اوان بدستگیری و تجویز ذو الفقار خان روی انابت باصید بندگی بدرگاه پادشاه خطا بخش عذر پذیر آورده شریک تردد جنگ محمد کام بخش گردیده وسیله شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزار پنیچ هزار موار و عطای دو لک روبیه نقد و خلعت و ذیل و نقاره و دھوپ مرصع و جیفه فرموده پسران و نبیرهای او را بهر کددام منصب پنجهزاری و

چهار هزاری که جمله چهل هزار بیست و پنج هزار سوار
بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس
بخشی الممالک قبل از آنکه امتداد منصب تیار شود بلکه پیش از آنکه
بعرض مکرر رسد حکم فرمودند که برگزینان جید سیر حاصل سرکار
نیر و دیگر محالات آباد صوبه خجسته بنیاد از تغیر قریب هزار
منصبدار کم منصب و بیش منصب در جاگیر او تذخواه نمایند -
بنازم کارخانه قدرت الهی را که بعد از فدا شدن آن کافر حویلی که
از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمی از شرفا و سادات
و صالحای هر قوم گردید راست گفته اند پر عقاب را که زیاده از همه
طائران تیز چنگال و بال جان طیور میگردد بعد مردن او که پر تیر
می سازند باز باعث هلاک چندین جاندار می شود .

وکیل راجه ساهو بوسیله ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که
بخدمت صوبه داری کل دکن ضمیمه مدیر بخشی گری مفوض گشته
بود برای حصول فرمان سردیس مکھی جوته شش صوبه بشرط آباد
ساختن ملک ویران بنام راجه ساهو بعرض رساند - از آنکه جمله الملک
معظم خان خان خانان صوبه برهانپور و نصف صوبه برار را که به برار
پایان گهات در دفتتر و زبانها موسوم است موافق سر رشته قدیم فاروقی
و محمد اکبر پادشاه از شش صوبه دکن برآوردده داخل صوبهای
توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زن مردم عام است
ساخته می خواست که اختیار امور ملکی و مالی و عزل و نصب
حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نماید بر هر این میان
ذوالفقار خان و معظم خلی سومی مزاج بر سر زبانها شهرت یافت

و بخشي الملك نهي خواست که در کل مقدمات ملڪي و مالي
 دکن ديگري دخيل و صاحب اقتدار گردند - و تارا بائي زوجة رام راجا
 که زن عموی راجه ساهو ميشد ازو دو پسر خرد سال رام راجا مانده
 بود و در عهد حضرت خلد مگان بعد لشکر کشي و سرکشي که تاده
 سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای نه روپيه مرصه
 سردیسمکهي می نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش
 آمده که حضرت خلد مگان بسبب بعض شرطها قبول ننمودند چون
 درينولا بوساطت جملة الملك معروض داشت که بعطای فرمان
 نه روپيه سردیسمکهي که پای چوتنه درميان نباشد بنام پسر
 خود که دفع مفسدان ديگر بنديوبست ملک نمايد درخواست نمود
 از انکه صمصام الدوله ذوالفقار خان بهادر طرف راجه ساهو داشت
 درين ماده گفت و گوی اختلاف اراده هر دو مردمي بميان آمد
 آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که
 التماس هيچ احدي را از ادني و اعلى رننمايم چنانچه مدعی
 و مدعی عليه که برضد مدعی همدیگر بعرض اقدس ميرساندند
 بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول می افتاد و حکم
 ناطق عطا میفرمودند در مقدمه سردیسمکهي نيز موافق درخواست
 جملة الملك و مير بخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر
 بسبب پرخاش همدیگر مقدمه سردیسمکهي بنام هر دو ملقبوي مانده
 ديگر از ابتدای عهد تیموريه مقرر بود که یک خطاب بدرکس
 عطا نمی فرمودند البته تفاوت یک در حرف می نمودند درين
 عهد صفدر خان باپی متعینه احمد آباد که از عهد خلد مگان بدین

خطاب موروثی مقتخر بود بدیگری یکی از بندهای قدیم رکاب عطا فرمودند صفدر خان بابی درباب بحالی خطاب و بی تقصیری خود عرضی نمود بر عرضی او دستخط نمودند که بحال بحال بحال گو دیگری هم داشته باشد ازان روز قبح آن که یک خطاب بنام دو سه کس باشد از میان برخاست و بهمین دستور اعتبار منصب و نوبت و نقاره و فیل و جیغه و سرپیچ نظر بر پایه و مراتب نماید - چون درین ایام اخلاص خان جدید الاسلام که بحلیه فضیلت و دیانت آراخته بود و در متصدیگری سختی و دقت حسابی نمودن شهرت تمام داشت بخدمت عرض مکرر معزز گردید و نظر بر همت و عدم غرور پادشاه دریا دل در عطای منصب و اضافه بدون ملاحظه مراتب که چون آب سیل رایگان گشته بود متحمل اجرای عرض مکرر آن نگشته بخدمت جملة الملک التماس نمود که موافق همت پادشاه اقلیم بخش بادولت سلطنت هفت اقلیم وفا نمودن خیال محال و دور از عقل است و تمام عالم بیش طلب پس درین صورت شجر فیض بخشی پادشاه عالم نواز برای همه منصبداران و خاندانان با نام و نشان ثمر بیچاگری بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشیر این همت پادشاه وفا نخواهد نمود صلاح دولت و تقاضای مصلحت آنست که درین ماده تدبیر و بندوبستی بکار رود که سد راه آب سیل و سر بهر شدن مداخل پر همت هندوستان برای بخشش پادشاه کم و بیش تواند گردید اگرچه این کلمات بقول جمهور صاحب عرض بحسب ظاهر نزد کافه انام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار یافته بود في الواقع مانع خیر و پانی خلی رزق خلق الله گردیدن بدترین

صفت مذموم است اما نزد بعضی نکته سنجان منصف پدیده سخن
 راست تلخی آمیز بود اخلاص خان می خواست که هرگاه یاد داشت
 منصب نزد وزیر برای دستخط عرض مکرر رساندن بیاید بعد تحقیق
 و غور اصل و نسل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید
 خان خانان بدنامی این وقت و بند ماختن اسناد رزق خلق
 برخورد نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود
 اخلاص خان نیز از ملاحظه ملامت و طعنه زبانها تن بقبول آن
 گرفت و گیر نداده خواست امتعافای خدمت نماید آخر کار قرار
 بران یافت که برین خدمت فواحداث سرا پا ملامت مستعد خان
 عرف محمد ساقی را که از جمله مستعدان راست و درست و نیک
 رو گفته می شد و از صورت و سیرت او ماده سرانجام اجرای این
 کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه یاد
 داشت منصب از دستخط عرض مکرر رسانیده فارغ شده برای عرض
 مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که
 صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگی پادشاه دارد یا نه و بچه
 سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و
 قبل از ایام میعاد مقرری اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق
 یومیه وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امور که بصیار
 دیر می کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت
 منصب و اضافه و یومیه وجه معاش میدشد. و اکثر بیدستری یادداشت
 بتعین سزاواران شدید مهر پرور و امة الحبیب هر دو محل پادشاه و دیگر
 مقربان حضور بدون کاوش تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام میرسید

امبار تفاوت تمام در اجرای کار خلاف غایب میسرید دستخط پادشاه را اعتبار نماید نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول اعتبار نماید مطلب خلق چاره نیست و مقلد دستخط باهم بهمرسیده شما در آنچه بهتر میدانید بعمل آرید گویند که اکثر این شعر میرزا صائب ورد زبان داشت *

• بیت •

هر که اینجا دست رد بر سینه سائل زند

حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هر چند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشی خلق و خطا بخشی چنین پادشاه در زمان ماضی از روی تواریح خصوص در تیموریه کمتر بنظر آمده اما از آنکه بی عیب ذات پاک حق واقع شده در کار و بار سلطنت و خبر گرفتن ملک و بندوبست امور لایبی چنان مستغنی و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع تاریخ جلوس او را (شه بی خبر) یاد کرده اند - و شبها اکثر به بیداری بسر برده تا در پھر روز در آرام و خواب می گذرانند باین سبب در سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم غربا در شبها تاریک بسبب تفرقه لشکر و نگاه مقل خیمه های خود نیافته پیش دربار معلی در نقار خانه و کچهرها و بازارها شب بسر می بردند •

و قاضی سرکار ورنکل و دیگر جمعی از اعیان و شرفای سرکار مذکور از ظلم و تعدی پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده مستغنی شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجملی باحاطه بیان می آید که در عهد خلد مکان که بهتمدل خان پسر جانسوار خان صوبه دار

حیدر آباد شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهی
 فروشان بی اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او
 رفته چهار پنج روز در خانه او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر
 آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع
 میاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت
 متصرف شده پیاده بسیار نگاه داشته بالای پارچه کوهی رفته ملجا و
 پناه خود ساخته شروع برهنی و دست اندازی بر مسافری و رعایای
 اطراف نموده با آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده بهرساند
 فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او
 افتادند پاپرا خبر یافته از آنجا فرار نموده خود را نزد ونکت راوکه
 زمیندار عمده برگنه کوالس سرکار ایلمندل بود رسانده بجماعه داری
 نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چاهنونت نام جماعه دار دیگر آن
 زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست
 اندازی متددین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات
 دزدی هر دو را گرفته مقید ساخته بشکنجه سیاست تمام نگاهداشته
 بود بعد یک دو ماه پسر ونکت راو بیداری شدید بهمرسانید زن
 ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوسان
 گردید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملة برگنه
 نرکنده سرکار بهونگیر که جای قلب رافع شده آمده با سروا نام
 که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعرضه آمده بود رفیق
 و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالای پارچه
 زمین سنگ لوح بنمای احاطه خام بدستور گدھی در شاه پور گذاشته

ملجاي خود ساخته علانیه بتاخت و تاراج نمودن اطراف پرداخت و فساد او بجائی رسید که هرجا از زن مقبول و مل هنود و مسلمین می شنید بتعدي کشیده آورده متصرف می گردید تا آنکه جمعی از بیوپاریان و شرفای هر قوم بحضور رفته استغاثه نمودند و حکم تنبیه آن بذم رستم دل خان آوردند و بعد رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار برگنه کلپاک که هفت هشت کوه از شاه پور واقع شده بذم قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب تدبیر مشهور بود مقرر کرده جمعیت شایسته با او داده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بعد که قاسم خان به کلپاک رسید به بندوبست برگنه و تنبیه مفسدان نواح پرداخته جمعیت فراهم آورده همیشه در فکر و تادیب و استیصال پاپرا بود و پاپرا نیز گاه گاه شوخی زیاده مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزی بر یکی از مواضع برگنه کلپاک تاخت آورد قاسم خان خبر یافتن خود را برای تنبیه او رساند و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعی رو داد بعد که جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را بر بالای پارچه کوه قلب رسانید قاسم خان تنها دست از تعاقب او بر نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید درین حالت گوی از دست همراهان پاپرا بر پیشانی او رسید و از درجه شهادت کامیاب گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کانر مفسد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج بحرداری یکی از شجاعان کار طلب برای تنبیه او مقرر نمود فائده مترتب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقی برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پاپرا و مروا تا دو ماه محصور گردیده جنگ می نمودند آخر راه مرار اختیار نمودند - رستم دل خان گذهی را مسمار نموده مراجعت نمود پاپرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان باز آمده گذهی خام شاه پور را از سنگ و چونه بخته هاخته توپ و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده

• بیت •

درختی که اکنون گرفته است پای • به نیروی مردی برآید ز جای
اگر همچنان روزگاری هلی • بگردنش از بیخ برنگاهلی
بهمان شیوه که داشتند پرداختند - از آنکه درین مابین رستم دل خان او را گذهی بخته ساختن داده بود و ندانست در الحاق شهرت یافت که رستم دل خان برای گرمی بازار خود نزد پادشاه و گرفتن امداد مهم مفسدان را دمت آریز ساخته برای تنبیه و استیصال آن کافران بواقع می دهد - بهر حال مقدمه فساد او بطول کشید و کار بجائی رسانید که تا پانزده بیست کروه شاه پور هیچ احدی شب خواب بآرام نمی نمود - درین ضمن میان سروا و پردل خان نام جماعه دار او گفتگوی نزاع آمیز بجائی کشید که هر دو میان هم بدعوی من حیا گری جنگ یکبکی که در دکن ضابطه است نمودند و پردل خان بعد رساندن زخم کاری بر پای سروا خود هم کشته گردید و بعد چند روز مروا نیز بهمان زخم بهنم و اصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن مروا احتیال زیاده بهمرسانده روز بروز بگرد آوری فوج و فخریه و تسخیر قلعات اطراف می کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبه افداد که رستم دل خان مکرر بر او سواری نموده دوسه ماه بمحاصره شاه پور

پرداخت آخرکاری فصاحت و بدار و مدار بار ساختن مبلغی گرفته
مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعه
ورنکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفده کروه واقع است و تاخت
آن قصبه مذکور که تجار مایه دار بسیار و با اقمشه لکوک و قالینهای
بیش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که
مسلمین و هندو در اشتغال و سرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند
با دوسه هزار پیاده و چهارصد پانصد سوار خود را بقلمه ورنکل رسانده
جمعی را بر سر راهها نشاند چنان بند و بست نمود که اصلا بمردم
قصبه خبر نرسید و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیادهها
بمدد کمند و زینهای رسا بالای قلعه که چندان استحکام برج و باره هم
نداشت برآمدند و باقی مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند
هوای مال وافر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای
بیش بهای سنگین را بریده دست بدست بردند ناموس و عیال
بسیار مردم شرفا قریب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست
آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضی محمد سعید نام را با صبیغه
هشت نه ساله گرفته داخل اساری درآورد و دوسه روز بخاطر جمعی
مانده تمام خانهای آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه
مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضی را علی الرغمی که با
مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضی را داخل
رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضی را چند روز نگاهداشته هرچند
قاضی برای خلاصی ناموس خود بالحاج وزاری کوشید فائده نداد
قاضی را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواری او بجائی

رحمیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر
بندوق دو خزانه تعبیه کرده بودند که بعد از خلاص شدن یک خزانه هرگاه
خواهند خزانۀ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی
و اسب سواری خود نگاه می داشت - روزی جمعی از بنجارهای
نامی را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده
هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده برای
تخیر قلعه متصرف گردید و گاوها را برای قلبه رانی جا بجا
فرستاد که برای او زراعت و سبزی نمایند - بعده بفکر تسخیر قلعه
بهونگیر که از قلعه های مستحکم مشهور و بمهاضت شانزده کرده از
از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مسافت شانزده کرده
عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفای مسلمین قبائل
خود را برای فاتحه طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک
طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خود را بپای قلعه
رسانده کار بجائی رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهای طولانی
و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن
از افتادن سنگی که بران کمند بسته بودند و بالای چهر مردم
چوکی قلعه بصدای مهیب افتاد و مردم چوکی را خبردار و
سراخیمه ساخت و دوسه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز
بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صدای رسیدن پاپرا بلند
گردید عجب آشوب و شور قیامت برخاست اگرچه قلعه بدست
آن ملعون نیامد اما قصبه و بته را تا یک پهر روز تاراج و رفت
و روپ نمودند و خود آن سگ در خانه سوانح نگار رفته فحشته

کارفرمائی می نمود و مردم او بکندن زمین و جهت و جوی زر نقد پرداختند قضارا دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران ظرفها انداخته گفت شخصی که ظروف خوردن او این باشد زرنقد در خانه او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالای قلعه سنگ و گوله بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند هرکه در زبده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمزهای شالی را که همراه او بود آتش دهند تا در پناه دود آن برقعندازان و مردم بالای قلعه حکم اندازی نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و دو سه هزار زن و مرد از بته و قصبه با خود گرفته باسیری برد - و از زبان راوی ثقه عجب نقلی شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیری بیارد پنج روبیه باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت ساله یکی از شرفای مشایخ که بخاندان قاضی هم رشته داشت شیخ زین الدین نام بدست یکی از برقعندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل بچه گوسفند بر پشت خود بسته از قصبه برآمد درین ضمن سوار مسلمانانی که رشته خویشی دور و نزدیک بسلسله شیخ زین الدین داشت و از گردش ایام بدکام نوکر پاپرا گشته بود بمرور وقت دختر رسید و گریه کنان و نالان بالای پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان دانسته بر حال او رحم کرده بدان پیاده التجا برای خلاصی آن

دختر نمود پیاده به تندى و تلخى پيش آمده گفت که اگر نزدیک من آمدى يا شفيع خلاصى دختر گرديدى تو را به بندوق خواهم زد سوار به لایمت و مدارا پيش آمده الحاح و نرمى بسيار نموده راضى ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل امير گشته احوال قبيله و خاندان خود بيان نمود که سوار شناخت که آن معصوم صبيۀ شيخ زين الدين امت و آب در دیده او گردید هر چند خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او خلاص سازد دانست که فائده نمي دهد با دختر کپ زنان و ازان پیاده احوال پرسان نزدیکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سراو از تن جدا گردید دختر را بر اسب خود نشانده نزد قبيله و خوبشان دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباہى افتادن دختر فراهم آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه بر مر و سينۀ درد آلوده دست مي زدند آورده از دير مجملی بر حقیقت اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکند که چهار کوره از شاه پور واقع شده پارچۀ کوهی قلب بظراو آمد بالا و پائین آنجا را قابل بذای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعه احداث کرده زیر آن پر کوته قرار داده برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیرۀ وافر همه مایحتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر محبوسان صاحب تقصیر و بی تقصیر را در آنجا نگاه می داشت و جمعیت زیاد در آنجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود بامتداد کشید

آرام خور و خواب بر ساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسی و شادی از میان برخاست هر جا که عروسی دختر بالغ و نابالغ بگوش او می رسید از میانه راه یا از خانه او کشیده می طلبید بهر حال فریاد آه و وایلی مظلومان بآسمان رسید - بعد از آن شاه عنایت نام پدر زق قاضی مبتلا ببلا که از جمله مشایخ مشهور و گوشه نشینان واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه مجملی بذکر درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده مکرر التماس این معنی بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه امتیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند ما را مناصب نیست که برای تنبیه سندهی فروش خود متوجه شویم یکی از نوکران خود را صوبه دار حیدر آباد مقرر می فرمایم و فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او می نمایم آن ستم رسیده سماعت زیاد نمود تا آنکه میرتزان حضور آن مجبور بلای آسمانی را بخفت و بی آبرویی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانه خود رفته از درک بی ناموسی که بی آبرویی تمام نزد همچشمان خاص و عام علاقه آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهلی حاصل کرده کذب خانه اختیار نموده دروازه تردد بر روی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تا همانجا وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهائی را تسلیم صوبه داری حیدر آباد فرموده بعد از عظامی اضافه باو و همراهان او و دیگر عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپرا تاکید تمام بمبالغه تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از
جماعه داران کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج
شایسیه همراه داده مع همدار خان و نیاز خان و تاتار خان که
همه از افغانان تهور پیشه گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه
آن کافر تعیین نمود - بعد رسیدن دلاور خان از آنجا که آن شقی بدکیش
قبل از تعیین فوج بقصبه کلپاک که هشت کره از شاه پور واقع
شده و بازمیندار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبه
کلپاک را محاصره نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل
چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرضه داشت آن زمیندار در باب
طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان میرسید بعد رسیدن فوج
افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن
بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از
محاصره برداشته با توپ رام لجهمن نام که از شاه پور آورده بود
خود را بشاه پور رساند و دلاور خان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده
انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در تاخت
اطراف کلپاک تقصیر نمی نمودند تا آنکه خسرو پور آن مردود
با جمعی کثیر از مدتی در قلعه بانواع شکنجه عذاب در قید بود
و هیچ احدی را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن او را مافون
ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت پهر می آورد او بزین
خود گفت که برای من سه چهار سوهان بهم رسانده همراه طعام برماند
زن او حسب گفته او چند سوهان تیز دندان پیدا نموده زیر طعام
گذاشته آورده بشوهر هنر پیشه خود داد و او از آن سوهان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و محرم خود ساخته بود نموده چشم بر راه عطیة الهی داشت تا آنکه روزیکه آن سگ ناپاک برای شکار ماهی در کوره از شاه پور رفته بود و از اتفاقات دران روز سوای چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه آدم زیاد اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رسانده از حربههای ذخیره حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعی غافل بر سر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن باتمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس و سوخته بیداد او بودند رفیق آنها گشتند و پیش از آنکه آن شقی بشکار رود زبانی زن خود بنمیزد ار کلیپاک اشاره گفته فرستاده بود که چشم بر راه و گوش بر صدای توپ بوده خود را بلا توقف با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر نساد قلعه بآن شقی مردود رسید اول خنده کنان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود بعده که صدق خبر بتواتر کشید مراسیمه گشته سوار شده وقتی مقابل دروازه شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رمیدن صدای توپ به کلیپاک که هر کارهای جلد رو نیز خبر رساندند دلاور خان با فوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاور خان آن کافر شروع در صف و پا زدن لاهاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و از آنکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای عربض چنان تعبیه نموده بود که هرگاه دروازه چوبی سوخته گردد آن پارچه تخته آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجای چوب قائم گردد آخر آن تعبیه

و احتیاط بالای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چندق
گازمیش را کشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست
خون آلوده را خود پرشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود
را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم
رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود
آمده سد راه فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلپلک نیز رسید و با
مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجایهای
قلب و دیوارهای اطراف برده دست و پای لاحاصل میزدند
و مردم دلار خان نقره فتح نواخته داخل قلعه شدند و خسروپور
پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او
متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعه تاریکندار رساند
مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط او را اندرون قلعه نگرفتند
بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خیمه گرفتن
ذخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شده او خود را بتاریکندار
رساندند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعه شاه پور مانده در
گرد آوری مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان
می کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که احمد از فکر
نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را
که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کارطلبی
خود را رستم ثانی می شمرد با پنجم شش هزار سوار که موجود
نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی بشاه پور رسیده
بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم آمد بود بنهاند

محاصره قاریکنده روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سعی و تلاش بود در دواندن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر ننمود اما فائده بر روی کار نیامد بعد یوسف خان خود با پنج شش هزار سوار دیگر رسیده بمحاصره قلعه پرداخت با وجود محاصره نمودن ده دوازده هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه داران و زمینداران نواح فیلیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که از آن کافر جهندی بظهور آمد و از زبان مردم ثقه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میبخشد - بعد که امتداد محاصره بنه ماه کشید و آدم بهیار هر دو طرف از زدن گوله و جنگ ضائع میگردد کار بجائی رسید که یوسف خان جهنده قول در لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم قلعه پیدام ترک رفاقت آن کافر فاجر رسانده و علوفه دوچند از آنچه آن مردود بآنها می رساند نموده در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه در فوج او انداخت و جوق جوق مردم هر دم از قلعه برآمده زیر جهنده قوای رسیده بیوسف خان می پیوستند و مبلغها بآنها میپرسید - بعد که ذخیره باروت رو باتمام آورد یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بنه و پر کوته و باره و برج اطراف قلعه بتصرف خود در آورد پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را مشاهده نموده بفکر فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران قلعه زیر زمین جایی بود که دیوانه و زینها برای پایدن رفتن داشت مردم چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند و آن مفسد عیار کفش نجس حقه نکبتی خود بر دروازه گذاشته از راه دیگر چنان بتغیر وضع برآمد که تا دو روز هیچ احدی جتنی پسران او اطلاع نیافتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعده که پاپرا تنها مر از موضع حسن آباد
که آباد کرده او بود و از تله‌یکفدا مسافت دو منزل داشت بر آورد
تازی فروشی در آنجا بار در خورد باو گفت تازی خوب برای من
بیار هر چند که وضع خود را تغییر داده بود اما تازی فروش بعد
ملاحظه صورت او را از اطوار کلام شناخت و او را بامید آوردن تازی
خوب نشاند و خود را نزد نائب فوجدار که حکومت آنجا
تعلق بهمان محضر پوره آن مردود که باعث زوال جان و مال
او گردیده بود و همه تشنه خون او بودند رسانده بر سرکار آگاهی داد
و همان لحظه دومد سه صد پنداره بقصد گرفتن او خود را رساندند
آن دیو سدرت باوجود دمت و پا زدن که درین ضمن گولی بر پهلوی
او رسید بدم رو افتاد - بعده که او را گرفته نزد یوسف خان
آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فحش و لایعنی بر
می آورد چند روز برای تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بند بند او
جدا کرده سر او را بحضور فرستادند و دیگر اعضای او را بدرواز
حیدر آباد آویخته بهزای کردار او رساندند • • بیت •

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر

که ای نور چشم من بجز از کشته ندرومی

از جمله موافق که در آخر مال جلوس خلد میفلز بوداده و از
نوشته اخبار نويسان کابل و ملتان بهرخی رسیده مجملی بگزارش
می آرد که چون در عهد فردوس آشيانی میان شاه ايران و پادشاهان
دهلی بر سر قلعه قندهار نزاع و فوج کشي بود درینوقت گرگین خان
نام از طرف سلطان حسن شاه ایران نامه پادشاه بهر است قلعه مذکور

قیام داشت میراویش افغان که بسبب شهرت شجاعت و تمن داری
مصلحت او را میسر می خوانند از جمله نوکران معتمد صاحب رای
گرگین خان بود و بند و بست یک دروازه قلعه نیز تعلق باو داشت
گاه گاه میان قلعه دار و میراویش نا خوشی ملال افزا بمیان می آمد
و باز بحسب ظاهر رفع کدورت می گردید و ذخیره آن در دل
افغان بد نهاد جا می گرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک
اطراف قلعه انتشار می یافت تا آنکه روزی میراویش گرگین خان
را بحیل و تدبیر برای بند و بست کمر گاه و پائین قلعه بر آورد و
بهر مکر و تدبیر که دانست روز بآخر رسانده تکلیف ضیافت نمود
شب برای مصلحت خلوت کرده مردم معتمد او را از اطراف دور
ساخته با همراهان مبارز پیشه خود که بکمین گاه نشانده بود غافل
بر سر قلعه دار ریخته با ده دوازده نفر هوا خواه او و هرکس که بجزگ
پیش آمده کشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشی
و نا خوشی منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد
که اصلا خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب
مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که بدو
تعلق داشت داخل گشته باقی همراهان گرگین خان را مقتول و
مغلول ساخته اموال و خزانه او را متصرف شده مصلحت خطبه بنام
قطب الدین بهادر شاه پادشاه برای رفع بدنامی و استحکام بند و بست
خوانده کلید طلائی تسخیر قلعه مع عرضداشت مشتمل بر استدعای
منتصب پنج هزاره بنام خود و محمود خان نام پسر و برادر و اقوام
و سید قلعه داری بحضور روانه ساخت خلد مغزل با وجود اخلاص

ته دای که بشاه ایران داشت و آرزوی دیرینه او این بود که غبار و
ملای که از عهد خلد مکان بصبب ایلیچیان ناهموار به میان آمده
بود ابتدا بار سال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روب
داده بعد ازان از فرستادن نامه های محبت افزا و هدایای بیش بها
همراه سفیر سخن فهم جهان دیده رشته اخلاص موروثی را از سرنو
استحکام دهد فی الحال تقاضای مصلحت وقت دران دانست که
خلعت و فرمان آفرین باد و سند قلعه داری مع عطای منصب
پنج هزار برای خود او و همراهان او فراخور پایه ارمال داشت و خفیه
زبانی تجار بساطان همین شاه ایران پیغام نمودند که جرأت نمک
هرامی که ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر
ما گردیده و بسیار بد ازو واقع شده بدفع ماده این فساد که استحکام
بنیاد افغان بدنهاد برای ملک و ملت طرفین خلاف رای صائب
است زودتر باید کوشید و از طرف ما در رسیدن کمک بآن افغان خاطر
جمع دارند لیکن ازانکه بتقاضای عهد دور فالکی شاه ایران نیز بمرتبه
از بند و بست سلطنت بی خبر و عاری بود که املا بفوج کشی
و تعین لشکر و مردم کشی راضی نبود سوای محبت علما و فضلا و
شکستن و ساختن عمارات بامور ملکی و مالی نمی پرداخت و خلاف
طریقه جد و آبی خود بقتل هیچ امیری صاحب تقصیر و بی
تقصیر راضی نمی گردید بلکه در سپردن خونی بوارث بعد ثبوت
شرعی و عرفی رضا نداده وجه خون بها از سرکار بوارث مقتول
می رساند این معنی مدانی نسق سلطنت الکه ایران می گردید لهذا
زود بفکر تلانی تسخیر قلعه قلعه ها پرداخت بعد مدت دو سال

بی آنکه خود برآید فوجها تعیین نمود اما کاری نتوانست ساخت
چنانچه ندامت و خمیازه آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر
سلطنت محمد شاه بادشاه بزرگان خامه جاری خواهد گردید
حکم فرمودند که حیدر آباد را که بعد از تسخیر عهد خلد مکن
دارالجهاد می نوشتند فرخنده بنیاد حیدر آباد می نوشته باشند *
ذکر موانع سال هیدوم از جلوس خلد منزل مطابق

سنة هزار و بیست هجری

هیجدهم ماه ذی حجه جشن آغاز سال هیدوم از جلوس
مطابق اواخر سنة هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر
زینت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و
اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادها را
فرمودند که بر ذالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند
سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و بیدار بخت و
کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن
بر اسب وقت سواری و دیگر عنایات سرافرازی بخشیده مکرر
از طرف امان جان و عطای آبرو تسلی داده مطمئن ساختند -
جملة الملک خان خانان و بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر را
مادون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر
فالکی سوار شوند ذوالفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات
التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه
فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فوقی که میان ما
خانه زادان و پادشاه زادهای مانده همین پاس را نواختن نقاره در

رکاب رای نعمت است و از قبول این هدایت ابا نمود - چون میان
جملة الملک و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و
و خان خانان آرزوی نواختن نقاره در حضور داشت ابا نمودن
ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل بر عهد همچشمی
او نمودند - و بعد بگذشت نواح نرغنده بنیاد حیدر آباد یوسف
خان را در حیدرآباد نگاهداشته برای احتیصال پاپرا و دیگر مفسدان
که در ایام تبدیل سلطنت سر بفساد برداشته بودند تاکید بلیغ
نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت
کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و افاضه هزاری دوهزار
سوار نموده بعطای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الفکر بیجاپور
بخلافه مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر ساختند •

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین
قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هردو باهم چسبیده
برآمده بودند از آنکه که قدرت و حکمت بالغه الهی تقاضای
آن می نماید که بعضی مرض و علت جسمانی باعث نکال و زوال
عزت و موجب بی اعتباری و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه
و جلال می گردد و بسیدار عیب و علت لازم ملزوم خلعت انسانی
است که همان کلید افتتاح رزق و ماده دفع و بلل و فکال بی بضاعتان
محتاج بفان شب می شود •

• بیت •

بعاشکست کز کارها درست شود

کلید رزق گدا پای انگ و دست شل است

مادر و پدر آنها که ابتدا آن خلعت را نشان غضب الهی در حق

خود دانسته بودند آن هردو برادر را بدش و کنار خود گرفته سر راه
مترددین و مسافریں می نشستند هر کرا نظر بران خلقت می افتاد
رحم بر جان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند و
مادر و پدر آنها رویه دو رویه فراهم آورده هر روز بخانه می بردند بعده
که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدر اباد ازان راه عبور نمود
آن هردو برادر را برای گدائی بلشکر آورده خیمه بخیمه می گردانیدند
همین که بمرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار
روپیه نقد و یک اسب برای سواری عطا فرمودند - درینولا که
لشکر مراجعت نمود باز هردو برادر که بعد تمیز رسیده بودند و بپای
خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سماعت اندوز ملازمت
گشتند از راه فیض بخشی و ذره نوازی یک دبه بجمع پانصد روپیه
در وجه مدد معاش : یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد
عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراک
فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلعت
معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباحثات قوم
گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود از عدم
سرانجام باوجود آنکه ذوالفقار خان بهادر ده هزار روپیه از طرف
خود برای خراج مدد نمود طمانت ربتن بر سر تعلقه خود نداشت
و مکرر خبر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبه
دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر
برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفروض نموده صوبه
داری خجسته بنیاد بنیادیت ذوالفقار خان بهادر بنام محمد مراد

خان فرموده مرخص ساختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او نزد محمد کام بخش و انصون او کارگر فیاض بن زبان قلم داده باوجود ظهور چنان تقصیر و کم توجهی نزد الفقار خان که با امیر الامرا آمد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون بجملة الماک معظم خان خان خاندان رجوع آورده اظهار ندامت بامید شفاعت نمود از مرتعصم او گذشته در بحال فرمودن منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیه سالیانه مخدّار ساختند - سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضی شده باز بجاذبه حب ریاست خود را پایبند نوکری ساخت - و - ط جمادی الاولی (۱۱۲۱) کنار سواد خجسته بنیاد رسیده - ضرب خیم و حکم مقام یک ونیم ماه برای تخفیف ایام برشکال فرمودند و بعد بند و بست امور ملکی و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحه حضرت خلد مکان و رساندن مبلغ کلی بخدمت آنجا و حکم فرمودن برای جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از برگذات سرکار دولت آباد بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به برگانه خلد آباد ساختن و برای خرچ خدمه و لاگرو عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن و منصوب نمودن متولی در آخر جمادی الآخری (۱۱۲۱) از خجسته بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دار خلافت گشته - چون ابتدا ذوالفقار خان باظهار مدعی صاحب غرض شکوه محمد مراد خان بعرض رسانده حکم تظیری و طالب حضور حاصل نموده بود بمده که خان خاندان حقیقت بی تقصیری و حسن عنایت و فدویت و حقوق فیکو خدمتی ایام پادشاه زادگی عرض نموده حکم بجای خدمات

نزد محمد مراد خان فرستاده بود بعد رسیدن محمد مراد خان بحضور ازانکه حق نیکو خدمتی محمد مراد خان در مقدمه خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذو الفقار خان داشت و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق ندامت کشیده خواست تلافی نموده در گرفتن امانها و تجویز خدمت صوبه داری بیجا پور و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه از طرف خود متوجه احوال محمد مراد خان گردیده از خجالت برآید بر خاطر خان خازن گرانی نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذو الفقار خان نموده که توجیه بحال او گردیده از طرف دادن ج. گیر کم حاصل دزد تغییر نمودن که علاوه پرشای سابق محمد مراد خان گردید و بدو بست صوبه داری خجسته بنیاد نیز ازو صورت نگرمت لهدا نیابت صوبه مذکور نیز ازو تغییر نموده به داود خان پشی مقرر نمودند - و آخر رجب در سواد در السرر برهانپور ضرب خدام واقع شد اگرچه میخواستند که چندگاه بسیر و شکار رما و باغات و تفرج آبشار کراره که از مکانهای فرحت انزایی دلکشای شکار گاه و میز گاه مشهور است بلا تفرقه خاطر بسر برده به بدو بست مملک پردازند اما ازانکه خبر فساد راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح اجمیر پا از جاده عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامه شورش گرم ساخته تبهانهای صوبه اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته بودند بعد که حید حسین خان باوه صوبه دار اجمیر بقصد قادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند و حید حسین خان بعد کارزار صعب که راجپوت بسیار بدالبوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت با سبیری در آمدند و بتخانهای بسیار مهمار نمود از چهار طرف راجپوت مانند مور و سلخ همراه آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرتپه سنگلپانه و غیرت خان فوجدار نازنول که هردو برادر حقیقی حسین خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجه شهادت رساندند مکرر بعرض رسید - توقف برهانپور مصلحت ندانسته میر احمد خان را در برهانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دارالسرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب نزدیک ایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عید فطر از آب نربدا عبور فرمودند •

چون نزدیک سرحد اچین رسیدند خبر فساد فرقه گرو بضم کاف فارسی در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعی از کفار بدکردار زده پوش مسمی به گرو که باهم سکه بکسر سین و تشدید کاف زبان زدند پیشوای آنها باباس فقیری نزدیک لاهور سکونت و مقام مقبری خود اختیار نموده از ایام قدیم در همه بلاد و معموهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خود نائب درانجا گذاشته • مقرر نموده بود که هر که از جمله معتقدان گروی آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جنت و کهنریهای پنجاب و دیگر اراذل دود کفار بودند ندر و نیاز باهم او دران معبد خانه ببارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروری خود برداشته باقی بلا خیانت برای او رساند - خلد مکان برین اطلاع یافتند حکم اخراج نائبان آن گروه

بد مال و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -
 در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه حیدر آباد گردیدند گویند نام
 از سرگروهان آن قوم بد نام بحضور رسیده با دودست سه صد سوار
 نیزه دار و پیاده در رکاب رفعت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر
 ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن
 خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پزوه بود یکی از
 جمله آن گروه غیر مشهور که در تعیین اسم از اختلاف روایت مسموع
 گردیده بشهرت تذاخ که نزد آن طائفه بد اعتقاد اوتار خوانند
 خود را عوض گرو گویند مقتول کند از سرنو خلعت حیات بتغییر صورت
 ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن ملک
 نابکار اشتهاور داده بادعای خروج بسیاری از آن قوم ضال را فراهم آورده
 علم بغی برافراشته بفرقه شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر
 ظاهر بیدان دست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسپا
 پادشاه موسوم ساخته در نواح مرحد پنجاب و مهرند شروع بتاخت
 و تاراج نموده در فرصت دوسه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت
 هشت هزار پیاده جرار بار گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز
 جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا
 هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و یراق کارزار باو جمع گشته علم
 شهرت قزاقی و مردم آزاری برافراشتند و با دوسه فوجدار که بقصد
 تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقابله پیش آمده و غالب گشته
 بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهانه دار و
 تحصیلدار مال از طایفه خود مقرر ساختند کار بجائی کشید که

سی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بدنام حکام پادشاهی و عمال
جاگیرداران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای
خود می نوشتند تا آنکه وزیرخان فوجدار سرکار سهرند که از مدت
حکومت ملکی و مالی آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج
و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت
تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رساندن خرابی و تاخت
پرگذاشت تعلقه او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ
انتقاء چهار پنج فوجدار و زمینداران نامی را باخود رفیق ساخته
سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت
هشت هزار پیاده بر تعداد و تیم انداز و مصالح توپخانه و فیلان
مست جنگی بقصد تذبذب آن فرقه ضال خدلان مآل سوار شده
بتفاوت سه چهار گروه مقابل آن گروه شقاوت پزوه خود را رساند -
آن مأمون از خبر حرکت وزیرخان اطلاع یافته بشوخی تمام که
همه همراهان او فریاد سپا پادشا و فاتح درس می نمودند
با استقبال وزیرخان تفاوت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید
از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چنان تردد و تهوری نمایان
بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو
فیل را از پا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجه شهادت
رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که
از حملهای پیاپی موج اسلام در مقامات آن گروه بدنام خللی
پدید آید - درین ضمن از رسیدن بدقوق ذکھانی وزیرخان بدرجه شهادت
رسید و بر موج اسلام هریمت افتاد و مآل و اسباب وافر مع فیلان

و اعیان چندان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه اسلام سواى جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و سوار و پیاده بیشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب کزان خود را بمهرزد رساند - از آنکه مهرزد شهری بود پراز مال تجار و صرافان مالدار و کاسبان صاحب مایه و شرفای هر قوم خصوص از اعیان ملحا و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام فرصت جان و مال و عیال بدر بردن نداشتند و از شنیدن کشته شدن وزیرخان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور گردیده یک دو روز دست و پای لاحاصل زده آخر گرفتار قهر الهی گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت مال و قتل رجال و امیر نمودن اطفال و عیال و ضیع و شریف نموده تا سه چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند و عمارات را موخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و هر جاکه مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند بشکستن و کندن و بر آردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تازاج مهرزد در همه پرگنات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعیین نمودند - بعده که نوشته آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور رسید از شنیدن حادثه که بر سنگد مهرزد گذشته بود حوصله باخت هر چند که جمعی از شرفا و انغانان فراهم آمده ترغیب برای استقامت و نزیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصده فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته
بعد رسیدن آن گروه شقاوت پژوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه
نمودند و در پناه مکانهای قلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله
بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خود را
کشته بعد تردد نمایان خود نیز بدرجه شهادت رسیدند اگرچه
بیشتری مال و عیال مردم قصده بخاندن تاراج رفت و عورات بسیار
از ملاحظه ناموس بباد فدا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها
انداختند اما بعضی شرفای جلالت پدیده که عیال و ناموس را
یکجا ساخته در دفع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و
بی ناموسی بآنها نرسید - بعد از آنکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشه
مهارنپور بدست آن طائفه ضال افتاد به بند و بست اطراف
پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن
قصبه آباد کرده او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار
بسیار در آنجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در
شجاعت و تهوری و تمن داری دران ضلع علم شهرت برافراشته
بود بعد رسیدن نوشته آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر
داده اخراج نمایند و بند و بست بهج و باره و گرد آوری اسباب
جنگ و تهیه مصالح نام و ننگ و بر آوردن فوج باستقبال آن گروه
ضال بد مال پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج آن مردود سه
چهار گروهی رسیده برو موضع توابع جلال آباد نه گذهی و آبادی
پراز مال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این
خبر سه صد چهار صد سوار فغان قریب هزار برقدار قدر انداز و

تیر انداز بمرداری غلام محمد خان نبیر خود و هزبر خان بنی عم
 بکومک محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها
 که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد
 پانصد برقداز و تیر انداز جلالت پدیشه و بسیاری از رعایا با تمام
 اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمر همت بستند
 و صدای دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید - اگرچه ازان گروه بد مال
 نیز تردد و شوخی زیاده بظهور آمد و هزبر خان و جمعی کثیر از
 مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حمله های پیاپی
 افغانان و دیگر مسلمانان دنام و ننگ نکست فاش برفوج کفار افتاد
 و بعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات
 میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دو سه بار هزیمت
 یافته باز بمحاصره جلال آباد می پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار
 پدیده که مثل مور و ملخ از اطراف و جوانب میرسیدند فراهم آمده با
 درصد سه ماه مورچال روان که از تخت های چوب ساخته پایها بصورت
 ارابه بران قرار داده بودند رسیده جلال آباد را نگیان وار در میان گرفتند
 اما تیردی که ازان افغانان جلالت نشان در مقابل یورش آن مخدولان
 بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان
 داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد
 مال بپای دیوار نزدیک دروازه میرسید خود را بدم تیر و گول
 بندوق و سنگ باران داده فتنه درس گویان با چهار صد پانصد کاذب
 و اقسام حربیه بغصب کندن پای حصار و گذاشتن زینه و سوختن
 دروازه ها شوخی ز حد می گذرانند - و افغانان مر از دروازه ها

را وانموده با تیغهای بوهنه سپرها بر او کشیده برآمده بران
سگن تاخت می آوردند و در هر حمله مرد ربا هد دو صد نفر از
کفار بدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز
بدرجه شهادت می رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخت
آورده کافرکشی می نمودند و تابیدست روز و شب خورد و آرام بر
محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار گانر
بکشتن داده کاری نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر
سلطان پور و پریگذاخت دوباره جالندهر گردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع
خط بدستور پروانه مشتمل بر قبول اطاعت و سرانجام نمودن بعضی
فرمایش و استقبال نمودن باخزانة موجوده نوشته مصکوب دو سکه
سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا
و تمن داران شجاعت پدشه که همه بقصد قبول رفاقت و نیت
رسیدن بدرجه شهادت فاتحه خواندند و قسم رفاقت و اتفاق بی نفاق
بکلام الهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه
بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل بر تکلیف زود رسیدن
نوشته با قدری حرب و باروت که از جمله فرمایش حرب و باروت نیز
طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمود که چون هواری و باربراری
برای رفقا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن حرب
و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانه
سرکار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار
نموده فرستاده آید - بعد شمس خان با تربیب چهار پنج هزار سوار و می
هزار پیاده برفتند و تیرانداز و دیگر الحاحه دار که از سابق داشت

و نور نگاهداشت که بر فراغت زمینداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای
همه قوم و رعایا و کاسبان که پیشتر از بافندها بازروی شهادت کمر
همت بر غیبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و
عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر
بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زیاده از یک آدم فراهم آورده
بدیدبند تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت
شمس خان و برآمدن باچندان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان
خود که محله هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیداده گرفتند با توپهای
که از سهند با خود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جواهرهای
پر از رنگ برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته
همه جا تاراج کذا ن نزدیک قصبه راهون که هفت کوه از سلطان پور است
رسیده لکن اقامت انداخته در پناه پراورده خشتها که همه گنج
خشتها را بجای گدھی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود
مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه
ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چودهریان و قانون گویان
پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین
هزار مسلمان جلالت شعار باران غزا و جهاد و آرزوی شهادت
بهمدیگر ترغیب نموده می گفتند که در صورت هزیمت یافتن و کشته
شدن شمس خان جان و مال و عیال همه ماها در مملکت تلف خواهد
درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و اندعاش تمام تکبیر
گویان بر همدیگر محبت نموده مردانه وار پیش قدم گشتند همدیگر
بفاصله گواه رس کفار رسیدند از پھر روز برآمده صدای زدن

توپ و گوی تفنگ بلند گردید و یکبارگی قریب ده دوازده هزار گوله و سنگ فلاخن تکرک وار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کارگر نیامد که آدم نامی کشته گردد و شمس خان که در منع تبرز جلوئی و خرج باروت بیدصرفه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد اتمام شلک اول و دزیم کفار بد فرجام فوج اسلام فیض جرأت پیش رانده بهمقدمی و رفاقت چهل و پنججاه هزار مسلمان که از پرگانات اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صدای تکبیر همت افزا بلند زوده بران مدبران پر کین یورش کرده و تاخت آورده بحملهای کفار را بیهیم بسیاری را بقتل رساندند و زخمی ساختند و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود بردند محصور گردیده شروع بزدن بندق و انداختن بان نمودند - چون از سابق ذخیره اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته جان سلامت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران گدهی استقامت ورزیده چند روز محصور گردیده شبها برآمده بهتدیت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام می ریختند و اسپ و آدم ضائع می ساختند تا آنکه کار بر طرفین مخصوص بر کفار تنگ گردید و شب از گدهی برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان چندان کرده تعاقب نمود یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهیر بدست آورد با ملکان پرور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب هزار نفر گرفتار آمده تهنه که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود بر داشته تهاذه خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار بد فرجام بقصد تاخت برگذات حوالی دار السلطنت لاهور خود را رسانده غریب واریدا و هنگامه تولزل در لاهور و اطراف آن انداختند اسلم خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبه لاهور بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بزد و بخت بوج و باره باز دحام عام جمععی از مسلمین و هندو برآمده بتفاوت سه چهار گروه از شهر خیمه زده در دفع مضرت طلایه کفار می کوشید - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما اطراف تاباغ شالامار که دو گروهی شهر واقع مت خرابی بهیار رساندند القصة در مدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار الخلافت شاه جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه قصبجات و معمورهای مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطه شمار بدرجه شهادت در آمدند و عالمی بباک حادثه کفار رفت و مساجد و مقابر زیاد را کردند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه دیهات سادهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش با بهیاری از مسلمانان شربت شهادت چشید خرابی زیاد آوردند و صد در صد نفر هندو و مسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - از آنکه در کفر هم تصرف تازه نموده تراشیدن موی سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده بودند و بهیاری از ارادل بدکیش قوم هندو بآنها گرویده جان خود نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بی اعتبار و ادنی مراتب

مقیدت و عبودیت خود می دانستند و در ایذا و قتل دیگر فرقه
هنود اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد
آن طائفه ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهره حال پادشاه ظاهر
گردید اما صلاح و مصلحت دولت دران دانستند که چون فرو نه‌اندن
شعله آتش فساد آن گروه جلالت پدیده مقابل ماده شورش و
سرکشی راجپوتان عاقبت وخیم - مرآه چندان کار نیست هرگاه
رایت ظفر آیت دلی نعمت متوجه آن سمت گردد رفت و روب
خس و خاشاک آن ناکامان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد
گرفت تذبذبه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته
از بلده دار الفتح اجین رایت توجه بسمت ارطان راجپوتیه
برافراشتند *

خبر واقعه محمد مراد خان که باجل طبعی در گذشت بعرض
رسید - بعد از آنکه در سود دار اخیر اجمیر مضرب خیام گردید
برای پامال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال
راجپوتان بدگل اطراف سرزمین اردیپور و جردپور تعلقه راجه
جی سنگه و رانای چندو امواج دروا موج با سرداران رزم آزمای
کار طلب تعیین فرمودند *

درین آوان حکم نمودند که در همه بلاد لفظ و می در منقلب
حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه در ذکر خلفای
راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند *

بعده که امواج عدو مال برای تاخت و خرابی معمرهای
میر هامل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعیین گردیدند

آن سرکشان بادیه ضلالت از خواب غفلت بیهوش آمده
 رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم خان بهادر و مهابت
 خان بهادر را واسطه شفیع تقصیرات خود ساخته بعجز و
 انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول
 بعضی احکام موافق مرضی پادشاه عالی جاه بظهور نیامد
 اما از آنکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل
 پادشاه می خلید و تنبیه و تادیب آن جماعه بد عاقبت پیش
 نهاد خاطر آن پادشاه در را دل بود بقضای وقت و التماس مقربان
 بای تخت چنان قرار ملازمت بمیان آمد که راجه جی سنگه و راجه
 اجیت سنگه و وکلای وانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت
 نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ
 پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس
 فام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای بانام و نشان
 جمعیت می چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا
 بر دمال بسته سرسواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت
 و امپ و فیل مفتخر گردیده مرخص گشتند *

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبه الله برگشته

آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید *

ذکر جشن سال چهارم از جلوس شاه عالم پادشاه مطابق

سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق

سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیضال

گرومی بد مآل رایت ظفر اقبال محبت دار الخلافت و دار السلطنت پنجاب برافراشتند - چنین قلیچ خان بهادر بصوبه داری صوبه اودهده مامور گردید - و از سوانح بنذر سورت بعرض رسید که میرزا محمد هاشم نام که بسه واسطه نواسه شاه عباس ایران و بدو واسطه بنیر خلیفه سلطان پادشاه زاده مازندران می شد بعده که مازندران بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه سلطان سپرده صبیحه خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی که با پادشاه زاد رفیع الشان قرابت جدی مادی دارد از ایران رسیده اذ - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هر دو با تنخواه مبلغ سه هزار روپیه بنام میرزا محمد هاشم و دو هزار روپیه بنام محمد صالح نجم ثانی بر خزانه بنذر سورت روانه نمایند و سواي آن بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار احمد آباد فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمد هاشم با احمد آباد سرانجام ما بحتاج او بدستوری که محمد آمین خان صوبه دار احمد آباد در عهد خلد ممکن برای قوام الدین خان که بنی عم میرزا محمد هاشم می شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق حکم سرانجام نموده روانه حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود همراه داده روانه بارگاه سلاطین سجده گاه سازد *

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم داخل نمودن لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی یار محمد که افضل الفضلی لاهور بودند باتفاق دیگر فضلا و علما هجوم

عام نموده بخانه قاضی و صدر آمده برای خواندن خطبه بقید لفظ وصی مانع آمدند و بهمین دستور فضلا و مشایخ دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعی از مسلمانان در منع خواندن خطبه بدان دستور که حکم رسیده بود شورش نمودند و بهمین مضمون از نوشته اخبار نویسان دیگر بلاد بعرض رسید - و در همین آوان از سوانح احمد آباد معروض گردید که خطیب مسجد جامع را بسبب خواندن لفظ وصی گروه اهل سنت و جماعت بقتل رساندند - اگرچه در باب کشتن خطیب روز جمعه و محبوس گردیدن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار احمد آباد که بعد کشتن خطیب روز یکشنبه بفرموده فیدروز جنگ خفت رسانده در چپوتره کوتوالی مقید ساختند اگرچه بروایت مختلف در احمد آباد اشتهار یافت اما از آنکه مسود اوراق دران ایام تازه وارد احمد آباد گردیده بود و تا مقدور بتحقیق آن پرداخت مجملی می نگار بعد العلم عند الله - بعد رسیدن حکم خواندن لفظ وصی صدر احمد آباد برای حاصل نمودن آن بخداست فیدروز جنگ صوبه دار عرضی نوشت در جواب دستخط نمودند که موافق حکم خلیفه بخواند بعد که روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصی خواندند چند نفر از مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطیب را مخاطب و معاتب ساخته گفتند که درین جمعه که خواندی ترا معذور داشتیم در جمعه آینده نخواهی خواند او در جواب گفت موافق حکم پادشاه و ناظم و صدر می خوانم - بعد از آنکه روز جمعه دوم خطیب بر مذبح آمد یکی از مغلها گفت لفظ وصی نخواهی خواند

خطیب اجل رسیده ممنوع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه لفظ وصی بر زبان او جاری گردید پنجابی برخاسته دامن خطیب گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشذیع پیش آمد و مغل تورانی از جا جسته کار از یکی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت و در مسجد هنگامه و غلوی عام برپا گردید و خطیب را با نیم جان کشیده بصرح مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند که به بیکرمتی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب جرأت برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دویم والدین مقتول نوحه کنان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس برای اذن تجهیز و تدفین او نمودند انگاه فیروز جنگ چند روپیه بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند و روز سیوم آن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار را بر سر تقصیری که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز خلاص نمودند - درین ایام خان دوران خاف الصدف فیروز جنگ که بصوبه داری او دهه گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقه خون بار جود بند و بست واقعی نمودن وزیر بار خرج سه بندی آمدن بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر بر بیخبرهای پادشاه بغور پرداخت خانه زادن کار طلب برداختند گروه استعفا منصب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از بندر سورت با احمد آباد رسیده بود بدین فیروز جنگ آمد پسر خود را با استقبال فرستاده بعد نزدیک رسیدن بخانه خود چند قدم پیش

آمده با عزاز در خورده چهار پنجم روز مهمانداری نموده پانزده هزار روپیه نقد و یک فیل و چهار اسب تواضع نمود و محرر سوانح را دیوان و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروی تمام روانه نمود *

درین حال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را و بدرجه شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که زنی از قوم زنهای مرهتہ تلسی بانی نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوتنه بلده دار السور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبه رانوبر که هفت کورهی برهانپور واقع شده رسیده سرای رانوبر را که جمعی کثیر از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا بوده فراهم آمده بودند محاصره نموده به میر احمد خان صوبه دار پیغام طلب چوتنه یازده لک روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد خان که قبل از رسیدن خط تلسی بانی و خبر شوخی آن زن جنگی بخاطر آورده بود که مقابل زن کافر حربی مودان را ملاحظه جان نمودن و از درجه شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که فوجداران نواح را با فوج خون فراهم آورده و همه متصدیان و منصبداران برهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام از برهانپور برآمده از جمله فوجداران نواح ظفر خان فوجدار پرگنه جامود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود او را هراول فوج نموده کوس معرکه شهادت نواخته مقابل اشقیا روانه شد . مخدولان خبر یافته سه چهار هزار سوار بر سر بهادر خون

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آزما باستقبال میر احمد خان
 شتافته بمقابله پرداختند و باقی فوج هر هفت خونخوار بقصد
 محاصره و تاراج پورهای برهانور تعیین نمودند - میر احمد خان که
 در سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نبیره های خود زخم های گری
 برداشته بود از شنیدن محاصره نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز
 بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیمت را اطراف
 خود داشته جنگ کثان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد
 نمایان زخمی گشته نزدیک آخر شب غلبه کفار را زیاده دیده
 تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با
 خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که
 بیشتري مردم فوج با شهامت خان چند اول او بدرجه شهادت
 رسیده بودند بانی مردم جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانستند
 و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار
 تردد می نمود بزخم های پیاپی از امپ افتاده خود را بانیم
 جانی که داشت ز پر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت
 گردید - و از جمله منصفداران برهانپور میر علی رضا نام که از سادات
 سبزواری و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعی دیگر از
 متمینه میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بصیاری دستگیر
 گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن مردم
 خوانی باج بکلارنت و قوال میداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای
 وقت دران دانست که خود را قوال را نموده اشعار رنگین فارسی
 و هندی و زبان مرهته خواندن شروع نمود و وقت کلمه و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستورستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان می نمایند حرف میزد بعده که نا مرداران آن فرقه ضال بار گفتند که اگرچه دانستیم که تو از جمله مغنیان و نغمه سنجان مجلس امیران مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جمله مردم مایه دار و آبرو طلبی اگر در هزار روپیه میدهی خلاص می نمایم آخر بعد رد و بدل و مناظره بسیار هزار و دویست روپیه برای خلاصی خود قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده هرکاره غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده برکشتی حواری شده هرکاره غنیم را صدا نموده گفت که بسردار خود بگوی که من از منصبداران مشهور و بیوزات شهر بودم هزار و دویست روپیه تصدق جان و مال خود داده نجات یافتم - و محمدنقی نام جوان که از ندیرهای امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از امتحان بدست غنیم هرچند مردم بزان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفای حسب و نسب بکوشم و بآواز بلند طبیل صدق مقال نواخته گفت من بخشی شهرم و ندیر امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهه شفیقه آه این گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسی هزار روپیه اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافه رسیدند چو راستن جائه که بعد از هزینهت خوردن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده زر گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروی بد مال گردیده فوج سنگین بمرداری محمد امین خان بهادر و رستم دل خان و چورامن جانه و دیگر عمده های لشکر بطریق هراول برای تادیب و امتیصال آن طائفه ضال تعیین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهنایجات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهنه مردم پادشاهی و آیاد نمودن رعایای متمدن زده شاه آباد و مصطفی آباد و شادهوره و دیگر معمورهای قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افکن گردیدن ایت ظفر ایت دران ضلع آن طائفه بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان بیکه تاز خون را غافل می رسانند دست از شوخی بر نمی داشتند - دهم شوال سنه مذکور مضرب خیام چهار پنجم گروهی قصبه شادهوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی برای دیدن جا که قابل مقامات و فرود آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه می چهل هزار موار و پیداده بیشمار آن کروه ضال از ده دوازده کروه تاخته فتح درس کویان چون میل ناگهان مقابل فوج پادشاهی رسیدند چه نویسم که از حملهای وحشت افزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماع فقیر لباس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهی راه یافت و چنان صدای دار و گیدر و مردکشی بلند گردید که عرصه بر فوج بندهای پادشاهی تنگ گشت و کار بجائی رسید که بعد کشته شدن و زخمی گردیدن

جمعی از مردم خاص و عام فیروز خان میواتی و چندی دیگر از
سادات باره از فیل و اسب پیاده گشته بمقابله و دفع شر آن
جماعه پرداخته بحملهای بهادرانه آن گروه کفار بد کردار را هزیمت
دادند - اما بعد از آنکه در شاد هوره بقصد تعیین انواع برای تنبیه
و اخراج آن کافر بد نهاد نزول رایات ظفر آیات واقع شد اول ابراهیل
ذی الحجه که آواخر دی ماه آلهی و عین چله زمستان می باشد
چهار پنج روز باران گنده بهار بلا فاصله بارید و چنان باد زمهریر آما
بران لشکر آب و گل آغشته وزید که چندین هزار آدم خصوص
از مردم دکن که تاب سرمای آن اطراف نیاورده بمعرض تلف
درآمدند و چهارپای بیشمار از اسب سواری و بار بردار آن قدر
سقط شدند که از گنده بوئی آن زیست بر مردم پادشاهی تنگ
گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمره بد نام کرده
کلمات ناگفتنی بر زبان می آوردند دریم آنکه خبر انتشار و فساد
آن اشقیای مردم آزار که بر کهی و فوجهای اطراف پادشاهی تاخت
می آوردند و شوخی زیاد بمرتبه می نمودند که یکبار فوجدارنامی
بعد رسیدن فوج پادشاهی در آن حدود بدرجه شهادت رسیدند متواتر
بمعرض میرسید جمله الملک خان خانان را بایک پسر و حمیدالدین
خان بهادر و رستم دل خان و راجه چتر سال و فیروز خان میواتی
و چورامن جائه و دیگر بهادران کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده
رنجیب الشان هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش قرار داده برای
اصتصال آن جماعه خذلان مآل تعبیر فرمودند و آن مفسد غدار
بعد مکرر بمیان آمدن کارزار که بدشتیری از آن گروه شقاوت پزیره

هلف تیغ و هدف تیغ و سنان شدند و بسیاری از مردم بی نام و نشان پادشاهی بدرجۀ شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود را بیکي از مکانهای قلاب مسمی بلوه گدۀ که میان جبال قلب نزدیک تعلفۀ راجه برفی واقع شدۀ و وسعت حصار و استحکام آن قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار موار و پیاده داشت و مانده محصور گردیده به بند و بخت برج و باره پرداخت و دوسه هزار گاو و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصار ذخیره نمودند و بهادران کوه نور و فیل نبرد شیر صوات بمحاصره آن کمر همت بسته شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام بامعتقدان ضلالت پیشۀ خذلان مآل که زرپرستی و حصن ظن عقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه و انصون آنکه هرکه درین جنگ بحسب ظاهره نور نادیده عدم و ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصلۀ ایام بهمان صورت امرد و ریشدار که بجهنم واصل می گردد عون نموده و حیات ابدی بانته بترقی درجات دینوی میسرمد ترغیب و تحریرص بجنگ و محاربه می نمود و آن مکان که گفتۀ پیر و پیشوای خود را در تفاسخ که مردود اهل کلام همه ملل ذی قبیله است برهان قاطع دانسته بسمع رضا می شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شغف و شوق و رغبت تام صدای فتح درمن سپا پادشاه وقت دار و گیر بلند ساخته پروانه وار خود را بشعلۀ آتش توپخانه و بدم تیغ و تیغ و سنان مستانه و دگیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر مورچال پادشاهی می آوردند و هرروز بسیاری بقتل می رسیدند و

جمعی از مسلمانان سرخروئی ازلی شهادت حاصل می نمودند -
 اگرچه از قوم ارفال هندو بدشمار مثل مور و ملخ فراهم آمده در
 کشته شدن و عوض او هماندم بعرضه کارزار در آمدن حکم خلق
 الساعه بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هندو نیز بدشتری از
 کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و
 جاهای شجاعت پیشه مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود
 می گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقی همه هندو را
 با مسلمانان واجب القتل می دانستند - بر مصاف دیدگان رزم جو
 ظاهر است که در اکثر انواع میدان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد
 دو صد سوار باشند که بجوهر شجاعت و ارادت پاس مرعات حق نمک
 در جانفشانی داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر می گردد
 برخلاف آن گروه شقاوت پرزه که باوجود پیاده بودن اکثری کمتر
 کسی دران انبوه از سوار پیاده بود که خود را بدستور گوسفند
 قربانی بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل
 خویش نداند و همین معنی و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که
 بقاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبه آن گدا مفتان
 سگ سیرت بد مآل می گردید و مردم عامست اعتقاد آنرا حمل
 بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن
 محاصره که از هود و طرف داد جلالت و تهوری بظهور آمد و ذخیره
 اندرون حصار بآخر رسید بمرتبه عرصه تردد بر محصوران بدعا قبت تنگ
 گردید که از بالای حصار باشاره دست و چشم با بقالان لشکر ساخته
 بقیمت دو روپیه و سه روپیه آثار غله دان و سبزی نمودند و چادر از بالا

انداخته دران غله بسته از طغابها اندرون می کشیدند و بقدر یک مشمت و دو مشمت میان خودها قسمت می نمودند و قریب سه چهار هزار آدم از فاقه مردند و چهارپای سواری و باربرداری نماند که همه را ذبح کرده و ناکرده خوردند بعد از عرصه بران کفار تنگ گردیدیکی از قوم کهتری که گلابونام داشت و تنباکو فروشی کسب او بود بقصد جانفشانی در راه پیر و مرشد خود بدستور آن مرگروه رخت فاخره پوشیده در مکان مرشد خود آمده نشست و آن ملعون بافوج و لشکر خود یک طرف مورچال بادشاهی یورش آورده راه کوهستان راجه برفی پیش گرفته بدر رفت - بعد در آمدن فوج پادشاهی دران گدھی که آن ملعون را بدان زینت نشسته یافتند گرفته مقید ساخته بهزاران خوشوقتی پیش خان خانان آوردند و از چهار طرف صدای مبارکباد و آواز شادیانه فتح بلند گردید و منبهیان خبر بحضور پادشاه رسانده بعطای انعام سرفرازی یافتند و خان خانان و همراهان او مورد تحسین و آفرین گردیدند بعد ازان که آن گرفتار و اسیر سر پنجه اجل را بحضور خان خانان آورده باستفسار احوال او و تحقیقات کار و بار پرداختند و پرده از روی کار برداشته شد دانستند که باز پریده و عوض آن یکی از بوم صفتان بی اعتبار آن قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه جانفشانی خویش را عمدا گرفتار دام ساخته ازین معنی خان خانان که برای او ماده خجالت روی داد نهایت افسوس خورد - سرداران همراه خود را بعد مرز نش بسیار فرمود که همه پیاده گشته در کوه راجه برفی در آیند اگر آن ملعون را زنده یابند دستگیر نمایند و الا عوض او راجه

برفی را گرفته بحضور بیاورند چنانچه راجه آن کوه عوض سردار آن گروه دستگیر گردیده بحضور رسید - چون بمجرد خبر دستگیر گردیدن آن ملعون حکم فرموده بودند که آهنگران جلد دست تیز هوش قفص آهنی سیخ دار دست بدست تیار نمایند آخر آن قفص نصیب راجه برفی و آن مرید صادق العقیده که خود را تصدق پیر خود دانسته چنان جانفشانی نموده بود گردید و بقلعه دارالخلافه فرستادند - چون در میان آن قوم موسی سروریش تراشیدن گناه عظیم میدانستند و جمعی از معتقدان پنهانی آنها که از قوم کهنتری و جاتمه در لشکر وکالت و در دربار نوکری می نمودند و مصالح دفتر بودند حکم مژادی ریش تراشی نمود عموماً نمودند و جمع کثیر در پاداش آن اعتقاد فاسد که داشتند بعتاب ریش تراشی درآمدند و چند روز بازار حجامان گرم بود و بعضی ریش داران صاحب اسم و رسم بدین سبب ریش اعتباری که داشتند بباد فنا دادند - چین قایم خان بهادر صوبه دار اوده که از بعضی وضع بهادر شاه پادشاه و خلف عهد و قراری که از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبه اوده را قبول نموده بود و از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران والا ذهب می افزون درینولا نظر بر سفله نوازی زمانه و ناقد دانی پادشاه استعفاى منصب و خدمت نموده مزدوری گردید و اکثر از نقد و جنس بفقرا و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنج لک روپیه نقد بارباب حاجات رسید - درینولا خللی در مزاج خان خانان که از آن روزی که آن خجالت گریختن گرو برای او داده بود روز بروز از غصه می کاهید بهم رسید بسبب عارضه مختلف بدنی

که حکمایی یونان و فرنگ از معالجه آن عاجز آمدند ازین سرای
دانی بروضه جاردانی شتافت *

مردی بود صوفی مزاج فقیر و دوحه که در عالم حکومت
او ایدائی بخلق نرسید و بدعتی که اثر ضرر آن بهیچ احدی
از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه
کار و بار روزگار که باختیار انسان سراپا خطا باشد ممکن نیست
که همه راست و درست آید بلکه آنچه در اراده الهی است
همان بظهور می آید بسیار دیده و شنیده شده آدم بعضی
کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی
مبلغا خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیری جاری باشد
می نماید قصد ثواب آن به بدناسی منجر می گردد چنانچه
بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی
و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بجا بصوبه داران و دیوانیان
نوشتجات برای خریدن زمین و بنای سرا و مسجد و مدرسه
بمبالغه و تاکید تمام مع هندوبهای مبلغ خطیر فرستاد هر جا که حکم
رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پاینده وزارت او حکم
او را وحی آسمانی دانسته در فکر احداث سراهادرون آبادی شهر افتادند
اما بعضی جا زمینهای که برضامندی بفروشد و جمعیت ساختن
سرا داشته باشد میسر آمد و بعضی جا چنان اتفاق افتاد که هر چند
خواستند که زمین موافق احاطه سرا بخزند و رضامندی مالکان بدست
آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانی خود و رضامند داشتن
خانخانان خانهای بسیار را بدین طریق بدست آوردند که صاحب خانها

را که بزرگان آنها از قرن‌ها ساخته بودند بزرگ و تعدادی از مکانهای موروثی آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هندو آه کشان و نفرین کنان از آنجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بندر سورت واقع شد - همین که شروع بساختن سرا و دکانین برای سکنه مردم بازار نموده مبلغی زر بخرج در آوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعه خان خانان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضای مخلوقی نظر بر غضب خالق نموده می خواستند دل خلقی را بیازارند تا دل مخلوقی بدست آرند دل سرد شده دست از اتمام کار آن برداشتند و آن خانهای نیم ساخته که سر راه گذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهای نیم سوخته مزبله محله و راه رو گردید و قصد ثواب آن بیچاره میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه مکرر اوراق بسیار از روی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسید و فرزندان و اولاد ظالم روی بهبود ندیده بمرام خود نرسیدند و بانی بدعتهای مردم آزاری هم درین دنیا انگشت نمایی عالمی گردیده بسوای افعال خود رسیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائی و رسوائی چند منجر گردید که زبان قلم را بتحرییر آن آشنا ساختن ماتم بر حال بخود نمودن امت - باری الحمد الله که مسود اوراق باوجود از ابتدای نشو و نمای عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت و خدمات بد عاقبت ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه الهی میداند اما هرگز راضی به مردم آزاری که در زبانها بظلم منجر گردد نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

است همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن می و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف نمی داشت و مال حضرت خلد مکان که در صوبجات دکن خوان یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت که کار بانجا نرسد که در زبانها گفتگوی بظلم منجر گردن بعده بسبب روی دادن بعضی مقدمات که بتحریر تفصیل آن پر داخترن پرده رسیداهی خود را از میان برداشتن است باخدای خود عهد نموده و تا مقدر بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم نموده اما هرچند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عمالی که سگبانی و خوک چرائی بمراتب بهتر از انست نجات یابد و دست و پای بسیار زد که بدیانت داری کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل آلهی وابسته است میسر نیامد *

القصه بعد واقعۀ خان خانان بر سر تعیین وزارت و تبدیل خدمات عمده حضور و صوبه داری دکن رایهای مختلف بمیان آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقل تن و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر شود و خدمت بخشی المالکی و صوبه داری دکن بهر دو پسران خان خانان تجویز نمایند - و التماس ذوالفقار خان آنکه بامید وزارت دست از ملک دکن و بخشی المالک بودن بردارد در جواب گفت

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعده وزارت نموده بودند عذر نتوانستید نمود و تا بر پدرم بدستور سابق پایه وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان می گفت که ذوالفقار خان می خواهد که وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاه دارد و پادشاه در قبول القماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبه مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسه شاه ایران که مکرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ازطرف خود مهماندار و دیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والده او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکرو مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلقه دیوانی بلشکر رفتن ضرور گردید و باوالده کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مذاقشه وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زاده ایران وزارت مقرر نموده یکی از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان نایب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند ازطرف شاه زاده ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبه تبختر و تفنن چنانچه عنقریب باحاطه بیان می آرد نسبت بمقریان حضور بظهور آمد که خود او و همراهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعیین وزیر مستقل سعد الله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن و خالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آخر ماه جمادی الاولی در نواح دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای گذراندن بهیر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت نمود - از آنکه بر سر معبر با مردم بهیر لشکر از سختی و تعدی بسیار در گرفتن زرو بی آب و ساختن مردم واقع شده بود این معنی بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از مجرا ممنوع گردید - و میرزا محمد هاشم نواسه شاه ایران که تازه رسیده بود بازده اسپ عربی و عراقی و دو تفوز زربفت پیشکش گذراند دو اسپ قبول نموده باقی بار بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و جمدهر و سپر مینا و مرصع و جیفه که مخاج شده باردیگر برای تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهره او ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشانند و آب یخ پرورده بخوراند پنکجه نمایند - اگرچه پادشاه در یادل گنج بخش در باب منصب و عطای خدمت عمده اراده دلجوئی و فیض رسانی نسبت باو بهیاری داشتند اما از آنکه نام برده با همه مقربان حضور اصلا سلوک نذمود و از همه طمع سبقت سالم داشت و هر که باو سلام می نمود در جواب دست بر سینه می گذاشت حتی که در خدمت هیچ یکی از پادشاه زاده ها رابطه ارادت بهم نرساند و بخانه هیچ یک نفوذ خصرص میرزا شاه نواز خان بخشی که چهار پنج واسطه از نیاثر شاه ایران می شد نظر بر تبخترا و حسد همچشمی را کار فرموده زهی خواست که عنایات پادشاه نسبت

باو بظهور آید و باشاره میرزا شاه نواز خان کوکه خان مهماندار باعث تمهید خفت او گشته از طرف شاهزاده ایران بپادشاه عرضی نویساند که اگر پادشاه زاده را در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن اتفاق افتد چه مان آداب بجا آورم و با امرای حضور که اتفاق ملاقات افتد در سبقت و جواب سلام آن چه امر شود و اگر پیش از برآمدن حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرچاکه حکم شود به نشینم پادشاه دستخط فرمودند که اگر پادشاه زاده را در راه در خورند از امپ پیاده شده آداب بجا آرند و اگر در حضور رو برو شدن اتفاق افتد بدستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه هزاره که سبقت سلام نمایند برای آنها دست بسر شود بعد که بر سر مذکور نشستن قبل از برآمدن پادشاه بدیوان رسیدند طرف میرزا شاه نواز خان متوجه شدند که چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشینند - و روز دیگر که شاهزاده ایران قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاواری از منصب بدیوان میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاواری نموده در پیش خانه میرزا شاه نواز خان برده نشاند و از طرف صاحب خانه سوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پانندان بظهور نیامد و این معنی بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در تمام لشکر خفتی که از روی تدبیر باو رساندند نقل مجلسها گردید . روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و اظهار اخلاص و تپاک باطنی نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب پنجم هزاره هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان که شاه زاده بخود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - درینولا
خبر واقعه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که صوبه دار احمد آباد
گجرات بود بعرض رسید و نیز معروض گشت که امانت خان
متصدی بندر سورت از شنیدن خبر واقعه فیروز جنگ که به از
ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود که طلب میاه و
شاگرد پیشه داده فارغ سازند بلا توقف خود را بطریق یلغار با احمد آباد
رسانده بضبط خزانه و دیگر کار خانجات پرداخت *

غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیری بود فتح
نصیب صاحب نسق که بر غنیم همیشه تسلط زیاد داشت چنان
آمیر با جاه و جلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقی و شیرین
کلامی میان مردم توران کمتر بعرضه روزگار دیده و شنیده شده -
گویند قریب ده لک روبیه متصدیان سرکار از خزانه او بر آورده
عوض روپیها پل سیاه در خریطها پر کرده در خزانه گذاشتند خبر این
تغلب که بفیروز جنگ رسید چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بی آنکه
پای تحقیقات آن بمیان آید و تفتیش نماید متغلبان متنبه
گردیده از واهمه رفتن آبرو بعضی زرها را در خزانه آورده گذاشتند *

چون مقدمه خطبه بصیب دقت فضلی لاهور بر لفظ رسی
که در خطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار
فضلی لاهور نمودند از انجمله حاجی یار محمد و محمد مراد
با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبیح خانه
طلبیده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زاده
قاضی میر میشد با دوسه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه از روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم
رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات در باب اثبات لفظ وصی بر آنها
خواندند بعد قیل و قال بسیدار که حاجی یار محمد در رد قول پادشاه
گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال و جواب می نمود
پادشاه بر آشفته فرمودند که از غضب پادشاهان نمی ترسی که چنین
خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام مینمائی حاجی
یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از
وهاب بی ظنّت خود داشتم اول تحصیل علم دریم حفظ کلام الله
سیوم حج چهارم شهادت الحمد لله که از طرف عطای سه نعمت
الهی کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقی مانده امید دارم که از
توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح
این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی
از افغانان تمن دار که زیاد از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجی
یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه
طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن
خطبه عرضی نمود بر عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد
حضرت خلد مکل بخوانند در مذاق حضرت امیر المومنین علی
رضی الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصی نباشد - اما
چون مردم عام را و باش پیشگان بدنام بقیا سهای غلط در فکر شورشند
اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعه بی سر و پای واقعه طلب
وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم
کسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطلع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم بادعای رای خود بفکر های فاسد افتاده اطراف مسجد فرو گزیده گوش بر آواز هنگامه فساد داشتند آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان مسموع گشت که آخر حاجی یار محمد را با دو فاضل دیگر مغضوب نموده بیکي از قلعهها فرستادند *

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی

مطابق سنة هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع سال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هیجدهم ذی الحجه منعقد گردید و عالمی از صغیر و کبیر و امیران با نام و نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان کم مایه هر کدام بقدر پایه و اندازه کسب و کار خود کامیاب عطای اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسب گردیدند خصوص برای داؤد خان صوبه دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر فرمودند - و او آخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحله عمر پادشاه از هفتاد سال قمری تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پادشاه بهمرمید و در فرصت هفت هشت بهر آثار مفر آخرت ظاهر گردید پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر رسیدن هر سه پادشاه زاده که بهیئت مجموعی بغتة رسیدند چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه فرصت کفش پا پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم ازین جهان فانی بروضة جاردانی شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضه حضرت قطب الدین چهار پنجم گروهی از دارالخلافه
مدفون گردید چهار سال و در ماه پادشاهی نمود - و در اواخر سده
چهار زر خزانه سابق که قریب میزده کرور روبیه باختلاف روایت
مانده بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت
عهد او بخرچ وفا نمی نمود کار بجای کشیده بود که در همه
کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگی خرج بجائی کشید
که از خزانه عظیم الشان هر روز مبلغی بطریق دستگردان میرسد *

* بیت *

فکر صد سال میکند بنده

مرگ بر دوش میزند خنده

ذکر سلطنت جهاندار شاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطهٔ سیزدهم بامیر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه يك هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صالح بر تقسیم ملک و مال در میان بود ذو الفقار خان بهادر که فی الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر در میان هم آمد و رفت می نمود چنانچه بعضی مقربان و همدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذو الفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته معید سازند تا پروبال جهاندار شاه کنده شود اما جهان شاه جرأت نمود - و باروت او توپخانهٔ جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها موختند - و طلایهٔ هر چهار پادشاه زاده میگردد - درین مابین دو سه قطار شتر پر از مال و اتمشه که شاید چند خربطهٔ اشرفی نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه امداد بر سر حملهٔ آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه واگذارند و ملتان و تهته و کشمیر برفیع الشان دهند و باقی صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بر هر تقسیم ملک و خزانهٔ صالح بفرزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و در همان ایام آشوب میرزا صدرالدین محمد خان صفوی بخشی که از خزانهٔ عظیم الشان برگشته از

پیش فوج جهان شاه می گذشت مردم لشکر جهان شاه بگمان و ظن غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حربهای پدایی برو رساندند که قبل از آنکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند درین مابین رفیع الشان حکیم الملک پسر حکیم محسن خان را که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصیری مغضوب ساخته و آریخته مبلغی از نقد و جواهر بشکنجه و بیکرمتی تمام گرفت و عظیم الشان را پاره تبدیل مکان نموده متصل موضع بودانه که سه چهار کرده از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده دو طرف لشکر حکم کنند خندق فرمود و طرف دیگر لشکر عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر برای مقابله عظیم الشان باهم اتفاق نمودند و چهار پنجم روز هر سه برادر سوار شده تفارت نیم کرده استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از توپخانه عظیم الشان نیز گولهای آتش فشان بفوج هر سه برادر میرسید و اسپ و آدم ضائع میکردید تا آنکه اواخر عشر ثانی صفر المظفر طبل مخالفت صریح از هر چهار طرف نواخته گردید و فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و مرهای مران نامی بخاک و خون آغشته گشت . درین ضمن عظیم الشان که بر فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گول توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله دارد در میان گرفتند و از چهار سو جهه افواج جان بر نیست خود را در میان دریا انداخت که باز اثری از او ظاهر نگردید و آنچه ای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کوروها مبلغ خطیر که بظلم و تعدی در صوبه بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نثاره فتح نواخته بمکانهای خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزی یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج کشی انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکه سربازی از هر دو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامی کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان شاه فیل جرأت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه برجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دلربای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبه فوج خصم پناه پتزاوهای خشت برد و شادیانه فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دویدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه باکثر بلاد رسید و بعضی جا خطبه بزم جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آزار فتح طرف جهان شاه که شادیانه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طوف در جست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گولاه قضا برجهان شاه خورد و فوج رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقار خان خبر یافته بر فیل جهان شاه تاخته همچنان با لاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و صدای شادیانه فتح جهاندار شاه بلند گردید - بعده رفیع

الشان که با او نیز قول و قرار لطف آمیز تفریق ملک در میان بود او را غافل ساخته آخر شب بر او سواری نمودند رفیع الشان دست و پای بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر روی کار آورده آخر با چندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمی و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعده که جهاندار شاه از طرف برادران فراغ حاصل نموده سریر آرای پر وسعت قلمرو هندوستان گردید محمد کریم و شاه زاده همایون سخت را که از نه ده سال عمر بیش نداشت و هر دو پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعه دار الخلافت روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردی خان را که از تعدی ظاهری و افعال دیگر باطنی او جهانی در فریاد بود با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست گشته اند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم الملک و هدایت الله خان و ندوی خان و عبدالقدیر خان و لطف الله خان پانی پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمی بودند و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر امیران که جمله از بیست نفر زیاد می شدند همه را حکم قید و زنجیر نموده بعضی ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانه آنها ضبط نمودن فرمود از آنجمله مهابت خان را باخان زمان خان و دوسه امیر دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعه دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانه یکی از مردم نامراد رفته نهان شده انگشتی خود را از دست برآورده برای

فروختن فرستاد و بسبب آن انگشتري گرفتار گردید نزد جهاندار شاه
آوردند اگرچه جهاندار شاه نمی خواست که بمشد اما باغواي
ذوالفقار خان و بقواي براهنمائي شاه قدرت الله فقير عليه المنة
کشتند *

و در عهد نا پايدار جهاندار شاه که بنای ظلم و فسق را استحکام
تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و کلاونت و تهره‌ری
گرم گردید که نزدیک بود که قاضي قرابه کش و مفتي پيداله نوش
گردد - و همه برادران و خویشان دور و نزدیک لعل کنور بنده صب چهار
هزاری و پنج هزاري و عطايي فيل و نقاره و جواهر بيش بها
سرفرازی یافته میان هم قوم خود سرفراز گردیدند و اعتبار
خانه‌زادان و دیگر صاحب کمالان و علما از میان برخاست و ظریفان
شوخی طبع نقل و افسانه‌اي راست و دروغ بستند - از انجمله نقل
نمایند که بنام برادر لعل کنور خوش حال خان صوبه داري اکبر آباد
بعطايي منصوب پنجهزاری سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار
خان بخشي الممالک در تياري فرمان و اسناد دیگر چند روز
عمدا تکاهل و تغافل ورزید آنکه لعل کنور شکوه بخشي الممالک
بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذو الفقار خان گفت که سبب
تعویق تيار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل کنور چیست چون
ذوالفقار خان که پيش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود نر جواب
عرض نمود که ما خانه‌زادان در رشوت گرفتن بدآموز مقرر شده ایم
بدون رشوت کار جاری نمی سازیم جهاندار شاه تبسم کزان گفت
که از لعل کنور چه رشوت مي خواهيد عرض نمود که هزار طنپوره

کار استاد نقلش می خواهیم گفت هزار طنبوره چه خواهید کرد
گفت چون کعب و کار ما خانه زادن بدین قوم می فرمایند
خانه زادن را ضرور شد که کعب و پیشه این طائفه آبرو طلب
اختیار نمایند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند *

نقل دیگر که بصحت پیوسته و شهر بشهر نقل مجلس گردیده
این صفت که چون اکثر وقت شب با معشوقه همدم خود بر رتبه سوار
شده با خاصان چند برای سیر و تفرج بازار و خرابات خانها تشریف
می بردند شبی از شبها که در رتبه هر دو همدم جانی سوار شده
رفته بودند آن قدر شراب هر دو خوردند که وقت مراجعت مست و
لا یعفل گشته بدر دولتخانه پادشاهی رسیدند و لعل کنور بمرتب
هوش باخته بود که وقت فرود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگردیده
خود را بیهوشانه برخاست خواب رساند و در عالم طغیان نشسته شراب
خوابش ربود و پادشاه که نیز بالکل بحال خویش نمانده بود همچنان
در میان رتبه بیهوش افتاده ماند و رتبه بان رتبه را بمکان آن برده
آویخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور
نشانند سراسیمه گشته لعل کنور را ازین معنی خبردار ساخته
استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور ازان خواب بیهوشی پاره
بحال آمده پادشاه را قرین خود نیافت مضطرب گشته هوشی که
دلش باخته گریه کفان هر طرف میدید تا آنکه پادشاه را در رتبه
یافتند و این نقل در شهرها بدین مضمون که برادر لعل کنور در " "،
معنی پادشاه را کشت بگفت و شنود مر آمد *

دیگر افعالی چند که از سلاطین بلکه نسبت بمردم عام بسیار

قبیحه است و بتحریر آن قلم را رفحه نمی توان داشت و در حق پادشاهان افترا می محض باید دانست زبان زد مردم گردید * و از طرف داور خان که نائب ذوالفقار خان در صوبه دکن بود ظلم چندان از سر میزد که اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطفا کلام میکشد و سبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته می شد فحش و هرزه گوئی آنقدر تکبیه کلام او گردیده بود که از بومی گنده دهان او هال می در رنج و پیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دون پرمست روز بشب میروانند *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازه تهیه اسباب جنگ گرفتن فرخ میر که در پتله استقامت ورزیده بود و پیوستن سادات باره بدو بلند گردید جهاندار شاه عقل و هوش باخته اوائل ربیع الثانی از لاهور متوجه دار الخلافه گردیده و معظ جمادی الاولی داخل قلعه شاه جهان آباد شد - چون قلیچ خان بهادر پسر ارشد و خلف الصدق غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در شجاعت و کارطایی و رای صائب و اکثر کمالات انسانی نادر العصر بود و در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دزدی و سروری فلک و بلخبری پادشاه در عالم غیرت و عدم قدر دانیدها ترک منصب نموده منزوی گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را مهتمال نموده تسلیم منصب پنجهزاری فرموده در جرگه مقربان حضور درآوردند و راجی محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر شاهي گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه دار اله آباد مقرر کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بند و بست صوبه اله آباد به نیابت راجی محمد خان مرخص
ساختند هید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود
رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانه اله آباد
گردید چون نزدیک کتره مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشی
سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابله سید عبد الغفار
مرخص گردیده بود سه گروهی کتره مانکپور مقابل هم رسیدند
اواخر جمادی الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته
بغور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران
سید عبد الله خان با اسم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان
و نجم الدین علی خان و رتن چند دیوان با سه صد چهارصد سوار بمدد
فوج خود رسیدند بعد که فوجها بفاصله تیر و بندوق نزدیک هم شدند
سید عبد الغفار شلق توپخانه خود فرموده بلا فرصت اسبها برداشته
چندان عرصه تیرد بر سادات بارهه تنگ آورد که با آن همه جوهر تهوریهایی
بهادرانه مردم بارهه را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی
گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر
هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه
صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز در محاصره
فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتیری از فوج سید عبد الغفار
بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید
عبد الغفار اطراف سادات بارهه را چنان فرو گرفته بود که عرصه برفوج
سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبد الله خان با جمعی
از پا در آمد درین ضمن چنبن گرد و باد تند و زیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر گشته شدن سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبد الغفار مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هر چند سید عبد الغفار فریاد زد که من زنده ام کهی نشنید و صدای شادیانه فتح سادات بلند گردید - چون این خبر به جهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان فرمان صوبه داری اله آباد باضافه هزاری بزم سید عبد الله خان مع خلعت روانه نمود درین ضمن از زبان منتهیان ظاهر گردید که هفتاد و پنج لک روپیه از خزانه بنگاله و اطراف بدست فرخ سیر و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که سر بلند خان فوجدار کتره ده دوازده لک روپیه فراهم آورده و بفرخ سیر و سید عبد الله خان رجوع نیاورده مع خزانه روانه حضور گردید چنانچه بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آفرین گشته بصوبه داری احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و سرخص گردید و امانت خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبه دارالفتح اجین که از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجه اسلام خان عرف رتن سنگه رفته بود و میان مربی امانت خان و راجه روز بروز نیز عداوت می افزود نوشته ذو الفقار خان براجه رسیده بود که بامانت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته بود یا از راه زیاده سری که راجه پوتیه دارند سر از دخل دادن امانت خان و ازده بصوال و جواب لایعنی پرداخت تا آنکه گفتگوی مقال و پیغامهای سخت بفوج کشی منجر گردید و رحیم بیگ نام تهانه دار امانت خان که بمارنگ پور فرستاده بود دلیر خان

نام افغان با راجه مع چهار پنجهزار سوار آمده آن تهانه را برداشت و
 جمعی کثیر دران تهانه کشته شدند و بعضی اسیر گردیدند امانت
 خان بمجرد شنیدن این خبر غیرت افزا شجاعت را کار فرموده بتهدیه
 سواری پرداخت باوجودی که مجموع فوج امانت خان به سه
 هزار سوار نمی رسید که از انجمله چهار صد پانصد سوار دران تهانه
 زیر تیغ آمدند و فوج آن جدید الاسلام که باوجود شهرت قبول اسلام
 در طریقه کفر و تعصب ورزیدن با مسلمانان در ضرر مالی و جانی
 زیاده از ایام کفر طغیان می درزید از بیست هزار سوار که میاهی
 می چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بیشتری از لشکر او افغانهای
 با نام و نشان مثل دوست محمد و هیله که همیشه چهار پنج هزار سوار
 با او بودند و دلیر خان صاحب فوج و راجپوتهای جهالت کیش بوده
 بعد رسیدن نزدیک ناله سازنگ پور که از دار الفتح اجین چهار پنج
 منزل مسافت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد
 روی زمین را سوار و پیاده گرفته بود نمودار گردید دلیر خان با پنج
 شش هزار سوار دست چپ امانت خان رسیده به عملهای صف ربا
 صدای بگیر و بزن بفلک برین رساند باوجود آنکه اسلام خان
 ده درازده هزار سوار همراه سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت
 خان در آمده تا مقدور زنده دستگیر نمایند و عرصه بر لشکر امانت
 خان بمرتبه تنگ کرده بودند که هیچ احدی از مردم لشکر و بازار
 امید جان بسلامت بدر بردن نداشت اما آن یل فیل پیکار شیر افکن اصلا
 اندیشه کمیت جمعیت خود و کثرت فوج خشم ننموده بر فضل
 غالب حقیقی تکیه کرده جنگ رستمانه و تردد مردانه که جای

مد آنرین داشت بذات خود می نمود و کار فرمائی میکرد و از چهار طرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگه دار در میان گرفتند و با دلاور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مخاطب بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت متصدی گوی بندر صورت داشت و خدمات چند در تعلقه صورت از حضور بانور الدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هر دو رابطه اخلاص بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان نظر بر آنکه بعد امانت خان سردار عمده صاحب فوج و تردد هوای انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان جهالت نشان و توپ خانه جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود داشت مردانه بمقابل آن افغان بد معیت پای ثبات در زبده زد و خورد غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر از تیر اندازی و برق اندازی دران دشت پر وحشت بر ملا گردید تا که گهزی ناوره قتال و جدال از کوه یراق اشتعال داشت دران وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ دریایی شجاعت خود را بانجا رساند و دلیر خان بغرور و فخر جمعیت فیل سواری خود را محاذی فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هزبر بیشت و غا با وجود زخم نیرزه باستقلال کمال علی الاتصال تیر بمخطا برخصم می انداخت آخر بگلوانه بدوق خاصه که بر فیل با خود داشت جامه حیات آن افغان بد خصل را بر قامت

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انور الدین خان بهادر که از شجاعان کار طلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روست داد و تردد و سعی رستمخانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل بر زبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد محملی ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلور خان جماعه دار زخمی شد و چند جماعه دار نامی دیگر کشته گردیدند و از بهر روز برآمده تا سه بهر هر طرف که نظر کار می کرد فیستان تیر بآبیاری جوی خون نمودار بود درین ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئی و اکثر اطوار ناپسندۀ او بجان رنجیده در قابوی چندین وقت بودند از رفاقت پهلوتپی نمودند و راجه با سعدودی چند اسپ تاخته بمقابله شتافت تا آنکه گولۀ اجل بر راجه رسید و چنان بی خبر کشته گردید که تا یک ساعت نجومی لشکر هر دو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مرده راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فوار نمودن دلور خان جماعه دار حکم شادیانه فتح نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار و زیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دمت از همه مالیت دیگر برداشته فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بیشمار و خیمهای با تکلف و زر وافر بضبط سرکار امانت خان

درآمد و تمام لشکر از قاخت و تاراج ذخیرهها اندوختند بعد ازان که بعرض جهاندار شاه رسیدن فرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید - بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن رام پوره که وطن اسلام خان بود خواست که روانه شود رانیهها خبر یافته مبلغ نقد و دو فیل فرستاده التماس نمودند که راجه پیدایش کردار خود رسید بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریقه بزرگان امانت بعد ازان امانت خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از رسیدن با احمد آباد زود تغییر نمودند سبب آن معلوم نشد و مکرر خبرهای مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تحریر و تسطیر نیست - بعد از آنکه متواتر خبر حرکت محمد فرخ میر باتفاق مادات باره به جهاندار شاه رسید اعزالدین نام پسر خود را با پنجاه هزار سوار برای مقابله محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن خان را که نبیره کولکانش خان می شد و پنج هزاره بود هفت هزاره و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده و تمام فوج و کار خانجات بار سپرده با توپخانه سنگین روانه کردند - اگرچه ذوالفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و سویی مزاجی و انصافه خاطری پادشاه زاده و حسب و نسب و سلوک و درشت خوئی خواجه حسن خان که از سقله نوازی زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف رای ملایم دانسته گوش زد پادشاه نموده بود لیکن از آنکه میدان کولکانش خان و ذوالفقار خان عداوت هم چندی بجائی رسیده بود که هر حرف و مصلحتی که از

ذو الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و پادشاه را خاطر داری کوکلتاش خان کوکه و لعل کنور از جمله ارکان ایمان او گردیده بود ناچار شده اغماض می نمود و چمن قلیچ خان بهادر که برای رفاهت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر همراه پادشاه زاده نتوانست برآمد به موجب حکم از عقب روانه گردید بعده که بادشاه زاده اعزال دین از دریای جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد از آنکه قلیچ خان بهادر با کبر آباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاه زاده بسبب ناموافقت سرداران ابتدر است مصاحبت دران دانست که چند روز در اکبر آباد توقف نموده انتظار آن کشد که ملک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار می آرد - و از آن طرف محمد فرخ سیر باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران رزم آزما قطع مراحل می نمود - چندیله رام که فوجدار کوزه و کوزه بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهي که فوجداری اتاوه داشت با خزانه پرگنات تعلقه خود بخدمت بادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعده که بر رویه و سلوک خان دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی لشکر اطلاع یافتند باز قابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ - سیر رساندند - همینکه اعزال دین نزدیک قصبه کهجوه رسید و خبر نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر اشتها یافت هنوز که فاصله میزده چهارده کروه مانده بود حوصله بالخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود را لشکر حکم گذدن خندق

و بستن مورچال فرمود - همیغکه جهنمهای لشکر قراول محمد
فرخ سیر بفاصله دو کرده نصب و نمودار گردید تزلزل تمام
در لشکر اعزالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر
دیوارهای اطراف دیهات ویران مورچال قرار داده شروع بزدن
توپ از سه بهر روز نموده تا سه بهر شب توپ برفوج اعزالدین
میزد شب بیدمب و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سابق
بسبب سختی سلوک لعل کنور مغضوب پدر و افسرده خاطر
می بود و بی اختیار بودن درین مهم از صاحب مدار گردیدن
خان دوران که علاوه بیدماغی سابق گشته بود زیاده بیدل
و دلباخته گردید و با خان دوران که آثار دل باختن او از جبین
و چهره او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هر دو بمرتبه مغلوب هراس
گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرافی توانستند با خود گرفته
باقی از خزانه نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات برای
تاراجیان گذاشته پاسی از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع
همرکبان و فادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزلزل
و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دمت و پا باخته
اکثر مردم را فرصت زین نمودن و مایحتاج ضروری با خود برداشتن
نماند و در فرار بر یکدیگر سبقت می نمودند که جان بسلامت بدر برند -
هرکارها که خبر هزیمت پادشاه زاده اعزالدین بلشکر محمد
فرخ سیر رساندند مدای مبارکباد خیمه بخیمه با آواز ساز تال و
مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گرنه تو از باز روز
شکار برای تاراج خود را رسانده از زر نقد و فیل و اسب آنچه

بدست آنها افتاد بودند - بعده که شاهزاده خود را با کبرآباد رساند
چین قلیچ خان بهادر مصلحت پیش رفتن نداده همانجا
نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل
دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود بر خبر شکست
او اطلاع یافته عقل و هوشی که از تاراج لشکر عشق مانده بود
یکبارگی در باخت و به تهیة سفر جنگ پرداخته وسط فی قعده
سنه بیست و سه مطابق بیست و پنجم آذر ماه الهی از دار الخلافت
برآمد - فوجی که همراه ذوالفقار خان بهادر بصورت جنگ بشمار آمد
از بیست هزار تجاوز نمود و بیست و پنج هزار سوار کولتاش خان
بمحل در آمد که مجموع اندازه هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب
لک پیاده بعرض رسید و کوچ بکوچ متوجه مقابله فرخ سیر گردیده
خود را بسموگده متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم
حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسافت
می نمود بعده که نزدیک مستقر الخلافت اکبرآباد رسید اگر چه
بحسب ظاهر نظر بر وفور پیاده ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار
شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن بازاری و هفله پروری و
پیش آوردن کم اصلا بد نام همه امرای ایران و توران از اطوار
جهاندار شاه راضی نبودند و با زبان پرشکوہ کلمات یاس در شکست
جهاندار شاه می گفتند و فتح فرخ سیر آرزوی مردم صغیر و کبیر و مراد
دل لشکر گردیده بود و قلیچ خان بهادر و محمد امین خان که
هر دو سرگروه اهل توران بودند بمحمد فرخ سیر ساخته بدلدھی
و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آنکه هر چند

ذوالفقار خان و کولتاش خان بهادر خود را از جمله بندگان می
 عقیدت کیش و جان نثار می شمردند اما حسد و نفاق همدیگر
 در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتی که می دادند
 و هر کاری که می کردند خلاف رای همدیگر بود کولتاش خان
 برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ میر مصلحت
 میداد و طرف ثانی او می گفت که خود از آب گذشته بمقابله
 باید پرداخت هر کدام موافق رای خود نزاع می نمود - و روزی که
 محمد فرخ میر از راه دور ایلغار نموده بممال عسرت سپاه آن
 روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود سوای آنکه جماعه داران
 باجمعیت قایل خود را رسانده بودند باقی فوج عقب مانده بود از
 ملاحظه شب خون آوردن فوج جهاندار شاه تمام شب یلدا می دادی را
 لجامهای امپان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن
 دشمن هراسان بسختی تمام بصر بردند - حاصل کلام که سرداران
 هر دو فوج موافق قابوی خود جویای تردد جنگ بودند چنانچه
 در ذکر سلطنت فرخ سیر بشرح و بسط باحاطه بیان خواهد
 آورد - سیزدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم دی ماه الهی
 بعد سه بهر فوجها را باهم بمقابله روی داد و مید عبد الله خان
 بانوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه
 امرای توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه
 داشتند چنانچه باید دل بمقابله سید عبد الله خان ندادند و مید
 عبد الله خان نیز متوجه پیکار بهادران توران نگشته مقابل ذوالفقار
 خان پرداخته تردد نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف شکن خان عرف حسین بیگ و فتح علی خان داروغه توپخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی دلاور پیشگان بارهه مقابل ذوالفقار خاں رسیدند و از طرف فوج ذوالفقار خان نیز چنان صدای دار و گیر بلند گردید که بر لشکر بارهه از تیر باران نمودن عرصه تنگ گشت و جمعی کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فرخ سید علی اصغر خان و چه بیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر کوه کلتاش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان آمد که از چهار طرف سوای فواره خون و آدم سرو پا باخته بنظر نمی آمد دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که در حوضه فین ردیف حسین علی خان بود و فتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که از مبارز پیشگان مشهور بود با جمعی بسیار نقد حیات در باختند و جانی خان جهان شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه از پا در آمدند و بر حسین علی خان چنان عرصه کارزار تنگ گردیده که بدستور بهادران تهور پیشه هندوستان خود را از فیل انداخته با چندی از شجاعت پیشگان بارهه تردد رستمانه نموده بعد برداشتن زخمهایی کاری بی خبر گشته در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از صد در صد سوار همراه او نمانده بودند و از رسیدن خبر موحش حسین علی خان عبد الله خان نمی دانست که مآل کار بکجا منجر خواهد شد و می خواست که خود رابه بهیر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائی رسید که صدای شادبازند فتح جهاندار شاه بلند گردید - درین ضمن سید عبدالله خان بمدد طالع برپشته رسید که مشرف بر فوج قول سواری جهاندار شاه بتفاوت تیررس بود درین حالت جمعی از مردم بارهه بدو پیوستند عبد الله خان قابو و تقویت یافته با مردم کم جرأت زیاده نموده شروع بزدن تیر و انداختن بان نمود و سادات بارهه بهئیت مجموعی بخانهایی کمان در آمدند و میان فیلهایی سواری زنانه آشوب غریب و رشیدون عجیب روی داد جهاندار شاه تا بتحقیق خبر پردازد فیل سواری لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمه تیر باران بجوش و خروش برقص درآمده هیچان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نیز مغلوب هراس گشته در فکر فرار بودند درین حال فیل سواری جهاندار شاه نیز چنان به بدتایی درآمد که اختیار فیلبان نماید و از غلبه فوج بارهه خمل تمام در لشکر جهاندار شاه روی داد - درین ضمن خبر گشته شدن گوکلتاش خان و رضا قلیخان داروغه توپخانه رسید و اعظم خان برادر گوکلتاش خان زخم کاری برداشته خود را به جهاندار شاه رساند و جهاندار شاه بمرتبه حوصله باخت که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختیار نمود - ذو الفقار خان که برین ماجرا اطلاع یافت و باوجودیکه عرصه کار زار برو تنگ گشته بود تا یکپاس شب برای تحقیق خبر جهاندار شاه و اعزالدین مقابل فوج محمد فرخ سیراستقامت ورزیده در جست و جوی پادشاه زاده اعزالدین بود که اگر او را بیابند زود بیاورند که به پشت گرسی او خصم را از پیش رو بردارم نشانی ازان

برگشته طالع نیافتند و ذو الفقار خان را قدم جرات پیش گذاشتن
توفیق نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل
و پروری او ایستاد بود میگرفت - بهر حال جهاندار شاه بقول مشهور ریش
تراشیده بالعل کنور در سواری ردیف گشته راه دار الخلافت اختیار نمود و
ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار
خان و جهاندار شاه بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و
جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله اسدخان رفته طلب مصلحت
کار و معاونت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت
پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز
لشکر فراهم آرد و بتلانی پردازد آصف الدوله دانست که اختیار
کار از دست رفته و جهاندار شاه قابل پادشاهی نمانده و خزانه
برای خرج یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار درین دانست که
جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد .

آری نمر شجر سفله پروری که ترک او امر الهی و اصرار
در منتهی ورزیدن علاوه آن گردد همین می باشد که ایام مدت حکم رانی
جهاندار شاه یازده ماه نکشید که آخر از دست محمد فرخ سیر مذبح
گردید آری انصاف غافل از کردار خویش آنچه بهزاران عیش و خوشوقتی
می کرد آخر بقدامت تمام همان را میدرد و نمی داند که دنیای
بی اعتبار فانی عجب مکانات خانۀ درگاه الهی است هیئات هیئات
باین همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بانسان
کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز
بی بقای دولت ناپایدار این منتهی سرا که فی الحقیقت دولت

است یکی درین جهان که با آن همه ثروت و کامرانی همیشه در غم و غصهٔ ابدیای زمان بسر برده آخر بعضی افعال خود میبرد دوم دران جهان بپاداش عمل خواهد رسید آن را بی سوادان دهر پرست دولت می خوانند و آنقدر مست باد که کامرانی می گردند که سواپی آنکه ترک او امر الهی را جزو ایمان خود دانسته چنان مستغرق دریای غضب آفریدگار خود می گردند که بدون آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیز بی بدل را صرف مناهی الهی می نمایند کار دیگر ندارند خصوص در امور کامرانی و ریاست پیش چشم آنها را چنان پرده غفلت میگیرد که برای حکومت پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر پدر را بآره میاست مذبح ساختن بجای گوشت قربانی تصور می نمایند و آخر خمیازه خمار آن در هر دو جهان باید کشید •

مهابت خان و خانزاد خان و میر خان و دیگر محبوسان که از ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند بسختی ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب می آوردند از شنفین مرده فتح فرخ میر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان قلعه گرفتار پنجه اجل گردید در عیش و شادی بروی خود را نموده با نگاهبانان بلطاف و مدارا پیش آمده اموی پادشاه زاده ها اکثر مفسوبان جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ میر داخل دار الخلافت شود از قید بر آورده آزاد ساختند و غم و الم اکثر متم رمیده های جفا کشیده بفرحت و شادی مبدل گردید - و از انتشار این خبر خانه بخانه ارباب طرب صدای نوحه و زاری ماتم بلند گشت و مندل خوش صدا

از خجالت نریادهای، مشرت افزا که آخر هر خنده بگریه منجر میگردد
 بقصد آبرو روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بست
 و دائره که از خوشوقتی در پوست نمی گنجید لباس ماتهی پوشیده
 در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش
 الحان از هم جدا گردید و بلبان خوش آهنگ که لب از لب همزبان
 حور لقا جدا نمی نمود بکمال خواری و بی اعتداری بر خاک
 مذلت افتاد *

ز حادثات جهانم همین پسند آمد
 که سخت و سست جهان جمله در گذر دیدم

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور میرسد

بر طالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفی نماند که در ایامی که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبه بنگاله بموجب طلب خلد مکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میانی خود را که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران می رسید در صوبه مذکور نیابت نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعده که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلد منزل باحاطه تحریر در آمده بر واقعه جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبه کابل با کبر آباد رسیده با اتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمد اعظم شاه نموده فتح یافته تخت آرای هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر خود خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت بامت قلال داشت در سنه هزار و صد و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خلد منزل بهادر شاه رایت نزل در دار السلطنت لاهور افکنده بود صوبه بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعزالدوله خان خانان بهادر مقرر نموده او را طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پنه رسید - از آنکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

و برادر خرد محمد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی نزد جد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق می نمود بعد رسیدن پتنه بعذر عدم خروج و رسیدن ایام برشکال انگار اقامت در نواح سواد عظیم آباد عرف پتنه انداخته بحضور عرضه داشت نمود - درین ضمن بعضی درویشان ریاضی دان باتفاق محمد رفیع نام حکیم که از علم تفجیم نیز بهره رافر داشت محمد فرخ سیر را از مزده نصیب شدن تخت در همان مرزمین مبشر ساخته وسیله پیش آمدن خود ساختند این معنی زیاده بامت توقف و مکث او دران صلح گردید .

و در همان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان از مغضوبان بهادر شاه پادشاه که آواره گم نام از سمت دکن گشته خود را طرف موبجات شرقی رسانده بود فرمان جمعی قلعه داری قلعه رهناس گده که نزدیک صوبه بهار از قلعات مشهور آسمان شکوه واقع شده درست نموده باستقلال تمام آمده داخل قلعه گشت و بعد از خاطر جمعی از بندوبست و گرد آوری محصول محال نواح و متعلقه قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غدراو بعرض بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از عدم بندوبست متصدیان حضور بدیر، منصوبه قلعه را متصرف شده ام کیست که از تصرف من برآرد بعد عرض فرمان بهادر شاه پادشاه و حکم نظام الشان برای تنبیه و تادیب آن متغلب بی ادب و قلعه از تصرف او برآوردن بنام محمد فرخ میر رسید و محمد فرخ میر از همراهان صاحب رای مشورت سرانجام نکال آن

بد انجام خواست چون محامره آن قلعه مصالح و تردد طلب بود و اقدام بران مهم بی مدد اندیشه مائب متعذر می نمود لاجین بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کار طلب خود را میگردفت و دران روزها از جمله نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ میر گشته بود از امر جانبازی بامید رزق رفته باز بآبروی تازه بجنگ آوردن مصحوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاه زاده محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آفرین باد بر جرأت و جلالت و رشادت آن بد خصل و بحال داشتن قلعه بآن قلعه دار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد او روانه نمایند اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زاده بلند اقبال وقت سپردن نشان کار آن بد مکل بسازم اگر خود جان بر شدم ب نتیجه آن - رافرازی خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر ولی نعمت گشتم فرزندان من به نفع آن - بر بلندی ابدی حاصل خواهند کرد و این مصلحت بصد همه ارکان دولت آمد و بعد شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و مسمال ساختن او و قلعه را بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حواله لاجین بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادر دل تهور نشان باجمعی از جالبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسیده بعد از آمد و شد پیغام و ابرام تمام باد و نفر ماذون گردید که بر دروازه آمده خلعت و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاجین بیگ نزدیک هم رسیدند و قلعه دار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلالت پیشه دست از جان شسته بجلدی و چابکی تمام کار از یکی

به تهبگاه او رسانده بیک زخم کار او بساخت اگرچه عمده و فعله
قلعه دشمن قلعه دار گشته واقعه طلب چنین روز بودند اما بعضی
هواخواهان و خود مقتول چند زخم کاری بلاچین بیک و همراهان او
رسانده رفقای او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه • بدیت •

اگر تیغ عالم بجنب ز جایی • نبرد رگی تا نخواهد خدای
چون اجل لاچین بیک نرسیده بود باوجود رسیدن زخمهای کاری
جان سلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهای پادشاهی غلو
نموده بمدد او کوشیده او را زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته
با سر قلعه دار نزد محمد فرخ سیر روانه ساختند و محمد فرخ سیر
او را مورد آمرین و عنایات ساخته بمنصب پادشاهی و خطاب بهادر
دل خان سرافرازی داده بحضور معروض داشت و بعد عرض رسیدن
چنین منصوبه عاقبت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز
مستحسن افتاد- و در همان ایام خبر رحلت بهادر شاه بادشاه ازین
جهان فانی بروضه جاودانی رسید و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر
بدون تحقیق انفصال مقدمه میان برادران خطبه بنام عظیم الشان خوانده
مکه باسم پدر زده برای رساندن خود بمدد عظیم الشان با همراهان
مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم
مانع آمده گفتند که حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدون آنکه
خود در اینجا صاحب مکه و خطبه شوی صلاح دولت نیست- و درین
آوان حسین علی خان باره که به نیابت عظیم الشان صوبه داری
پننه داشت و طرف پرگنات برای تنبیه اشقیاء رفته بود از شنیدن
مکه و خطبه باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن

دیگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سیر در خاطر بهرمالید و همچنان نظر بر شجاعت ذاتی سادات باره و تسلط حسین علی خان دران صوبه و موسسه عظیم در دل محمد فرخ سیر نیز راه یافت و بنامه و پیغام مودت التیام او را مستمال ساخته نزد خود طلبید و والد محمد فرخ سیر نیز ملتجی بحسین علی خان شده از زبانی محمد فرخ سیر قول و عهد ایفای اختیار و مدار سلطنت بمیان آورده چنان مطمئن ساخت که وسواس هراس طرفین باتحاد اخوت مبدل گردید - و دران زود ی خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغایت بیستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسید - و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر اوائل ربیع الاول سنه هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق عشر ثانی فروردی ماه الهی سکه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسین علی خان و استقلال محمد فرخ سیر می افزود - چون سید عبدالله خان عرف حسن علی خان صوبه دار مستقل اله آباد که درین هنگام بتبدیل سلطنت خزانه بنگاله بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب رای گفته می شد خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داری جهاندار شاه در دل محمد فرخ سیر می خلید با فرمان تسلی و قرار می که با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغیب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود و حسین علی خان نیز درین ماده آنچه بایست به سید عبدالله خان نوشته رنگ غبار دوئی از آئینه خاطر او زدود بعد آنکه هر دو برادر که از رؤسای سادات شجاعت نشان

باره بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته
غائبانه و حاضرانه از سرفرو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و
سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمالات یافت بستند * ع *

آری باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکب جهاندار شاه
گفته می شد و خواجه عاصم که از رفقای جان نثار خود را
میگرفت رفیق و محرک بر آمدن محمد فرخ سیر از پنده بسمت
دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شرر بار در لشکر
جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مست و خمرازده
عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثانی از لاهور
متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هردو
برادر راجی محمد خان نام را که از پیش آورد های خان خاتان
بهادر شاهي بود از تغیر حید عبد الله خان صوبه دار آله آباد مقرر
کرده سید عبدالغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیره صدر جهان
گفته می شد نائب باستقلال راجی محمد خان قرار داده مرخص
ساختند سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار
هزار برقداز که یکی از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق
او گشت روانه آله آباد گردید چون نزدیک کرا ماژپور رسید سید
عبد الله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابوالحسن
خان بخشی خود که اصل از سادات نجف اشرف و مشهور از
شجاعت پیشگان باتمکین بیجاپور بود برای مقابلت سید عبدالغفار
مرخص ساخت بعده که نزدیک مرای عالم چند بتفاوت مسافت

دو سه گروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام معقول نمودن همدیگر گذشت اواخر جمادی الاولی سید عبدالغفار بآرامتگی و آهستگی تمام بهمعدانی غرور و فور سپاه توپخانه را پیش روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان روز برادران سید عبدالله خان با اسم سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هرچند که از سادات بارهه بعضی تیز جلوئی نموده قدم جرأت پیش میگذاشتند مردم سید عبد الغفار اقدام بر مقابله نمی نمودند بعده که بفصله تیر و بندوق نزدیک بهم رسیدند سید عبد الغفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرست اسبها برداشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه را با آن همه بوهو سر بازی تاب مقاومت نماند و بمجرد مقتول و زخمی گردیدن چند سوار لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آورد الا ابو المحسن خان مع برادران سید عبد الله خان و رتن چند دیوان هر چهار پنج سوار مع دو صد سه سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابلۀ حمله خصم رو نداشتند و بیشتر از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت بهیر فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند و خود سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه را فرو گرفته چنان عرصه تردد بر فوج مغلوب تنگ نمود که کار بکوده یراق و امتحان مآل جرأت سربازان تهور نشان کشید و دران دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبدالله خان با جمعی نقد حیات مستعار در باخت و در همان گرمی غلبه و حملهای مرد

ربا سید عبد الغفار که سرداران بارهه سینه سپر ساخته بودند و امید نجات بقیة السف نمانده بود بمرتبۀ بازار زد و خورد از طرفین گرم گشت و گرد و باد تند چنان علاوه حجاب چشمها گردید که سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن آوازۀ کشته شدن سید عبد الغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم سید عبد الغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پردازند سرداران بارهه اشاره بنواختن شاد یانۀ فتح نموده چنان حمله رستمانه بر خصم آوردند و رگ هاشمی سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبد الغفار مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعی که مشغول تاراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست و پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از غنیمت برداشته اسب تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار هر چند فریاد زد که من زنده ام کجا میرود از غلوی ازدحام سپاه دل باخته گوش بحرف او نمی نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز چار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زان پور که فاصلۀ یک منزل داشت عنان باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار بجهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت دران دید که سید عبد الله خان را از سرنو مستمال ساخته بر سر اقامت چهار هزاره او دو هزاره افزوده آن صوبه را بار اصالة بحال داش و فرمان عنایت آمیز و آفرین باد بنام او صادر فرموده مع خاعه روانه ساخت *

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دارالخلافه

شاه جهان آباد بقصد مقابلۀ جهاندار شاه

بعده که محمد فرخ سیر باتفاق هر دو سپه سالار با وقار و صف شکن
خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داری اودیسه داشت
و احمد بیگ و خواجه عاصم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع
به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرج از پتنه
برآمده متوجه دار الخلافه گردید - از جملۀ خزانهای پادشاهی و
جاگیر عظیم الشان که از صونجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب
بهست و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و
قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو
سه لک روپیه را جنس از تجار پتنه قرض گرفت - و از جملۀ خزانه که
که بقابوی سر بلند خان فوجدار کرا افتاده بود چند لک روپیه خود
متصرف شده باقی خزانه را با خود گرفته بهمد بار بردار بیگار و کرایه
بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد
آفرین گشته بصوبه داری احمد آباد گجرات مرخص گردید - و
جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پتنه
اعز الدین پسر کلان خود را با فوج قریب پنجاه هزار سوار برای
مقابلۀ محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجۀ احسن خان
را که یزنۀ کولتاش خان می شد و پنج هزار بود هفت هزاری
و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با
توبخانۀ سنگین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ را که از امرای کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوکري نموده مغزوي گرديده بود
مستمال ساخته بمردشاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند
بعد رهیدن قليچ خان بهادر باکبر آباک چون شنيد که شاه زاده
قبل ازان از دريای جمعا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر به سبب
نفاق سرداران و عدم اختيار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عاقبت
انديشی و رهنمونی راي صائب توقف نموده چشم بر راه آن بود
که فردا فلک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار آورد - و ازان طرف
محمد فرخ سیر که سيد عبد الله خان و حسين علي خان و ديگر
بهادران جان نثار بطريق هراول طرف دست رامت و چپ
بشکوه تمام آرا بودند قطع مراحل می نمود - و چه بيله رام که
فوجدار کرا بود و علی اصغر خان پسر کار طالب خان بهادر شاهي
که فوجداری اتاره داشت در راه آمده مصلحه بشاه زاده اعز الدين
ملحق شدند و چند روز در رفاقت بودند باز قابو یافته خود را باخزانة
متعلقه فوجداري علي اصغر خان به محمد فرخ سیر رساندند -
همينکه اعز الدين نزديک قصبه کهجوه رسيد و آوازه نزديک رسيدن
محمد فرخ سیر شنيد هنوز فاصله سيزده چهارده کوره منزل مانده
بود که هراس شمشير سادات دودل او راه يافت و اواخر شوال
نزديک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته گرد خيمه خود و لشکر
حکم همدق گذدن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دليلر
نمود بعده که چهندهای پيش خانة سيد عبد الله خان و حسين
علي خان بتفارت یک در کوره نصب و نمودار گرديدند بدون آنکه
فرجه را باهم مقابله افتد سيد عبد الله خان ديوارهاي اطراف

دیہات را مورچال بسته از سه پھر روز تا سه پھر شب توپ
برفوج اعز الدین می زد شب بیدست و نهم شهر مذکور شاه زاده که
از ابتدا بهدب سختی ملوک پدر که از ناموافقت لعل کنور مغضوب
می بود و بی اختیار بودن درین مهم از تسلط خان دوران علاوه آن
گشت زیاده بیدل و دایم باخته گردیده با خان دوران که آثار جین و
دل باختن از جیدن و چهره حال او نیز پیدا بود مشورت فرار بمیان آورد و
بمرتبه مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانه اشرفی که بقدر
مقدور توانستند با خود گرفتند باقی از جمله خزانه و خیمه و توشک خانه
و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته هر دو سردار باوقار
مع همدمان و نادار سوار گشته راه فرار پیش گرفتند و چنان تنزل
در فوج هزیمت خورده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته
اندر مردم عمده فرصت بار نمودن مایحتاج ضروری و زین نمودن
اسبان نیامده در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که افتان و خیزان
جان بسلامت بدر برند - هر کارها که خبر هزیمت خصم به لشکر محمد
فرخ سیر رساندند سوار و پیاده بیدشمار که چون باز گرسنه در آرزوی
چنان شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خوردها تاختند و از فیل و
اسب و خزانه و خیمه و کل کارخانجات آنچه بدست آنها افتاد
تاخت و تاراج نموده جمعی که قادر بر قوت یگرورزه نبودند و شبها
بفاصله بسر می بردند ذخیرهها انداختند و شام عسرت لشکر محمد
فرخ سیر بصبح عشوت مبدل گردید - گویند از جماعه اموال که بعد
تاراج رفتن بضبط در آمد آن قدر رخت زلانه از توشکخانه خان دوران
برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخره دیگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تباده خود را با کبر آباد رساند قلیچ خان بهادر
 مصلحت دران دانست که اورا در معتقر الخلافت اکبر آباد تارمیدن
 حکم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی
 داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون
 بر قضیه جانکاه وحشت افزای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش
 که از بقیه السیف لشکر عشق داشت یکبارگی باخت و بتهدیه
 برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعد سال هزار صد و بیست
 و سه مطابق بیست و پنجم آذرماه الهی از دار الخلافت برآمده
 بهراری ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کولکدش
 خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران
 ایران و توران و دیگر امرای رزم دیده مبارز پیشه و توپخانه جهان
 آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده بی شمار فراهم
 آورده بود متوجه مقابلۀ محمد فرخ سیر گردیده خود را بدیدبه و
 عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و ازان طرف محمد
 فرخ سیر بمدد یابری اقبال و پامردی مید عبد الله خان و
 حسین علی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم
 حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و
 عسرت خرچ طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت
 اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتى سپاه و افزونی توپخانه و همه
 سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد
 عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه
 و پیش آوردن مردم کم اصل بدنام امرای قدیم و جدید و همه سرداران و

سپاه بمرتبه آزرده خاطر بودند که با زبان پرگله کلمات یاس می گفتند و بعضی نامداران با نام و نشان توران ملال خاطر از طرف جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام رابطه التیام و ثبوت حق بذامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد موافقت در میان آورده بودند - هرچند که ذو الفقار خان بهادر و گوکلتاش خان مع برادر خود را از جمله بند های عقیدت نشان جان نثار می شمردند اما بعلمت حسد و نفاق که میان هم داشتند و تشنه خون همدیگر بودند اکثر کار های عمده را علی الرغم همدیگر ابر و ضائع می نمودند و در منصوبه استیصال هم میکوشیدند خصوص گوکلتاش خان که از حسد ذاتی همه وقت خلاف رای سلیم ازو سر بر میزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب جهنم بر محمد فرخ سیر یکی می گفت تا مقدور نداید گذشت که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت دیگری صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف باید کشید چرا که اگر از آب گذشته جدگ اندازیم اغلب که خصم بعد هزیمت یا متن فرار اختیار نموده سرنو ماده فساد ملک گردد و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گمان عبور محمد فرخ سیر از آب بدان زودی نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر بکمال عسرت خرج و بی سرانجامی خود و سپاه که همه بحال تباه مسافت دو روزه را بطریق ایلغار طی نموده آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبه تزلزل ناگاه رسیدن

فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر داشتند که اکثر سپاه لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از دشمن هراسان چهار پاس شب یلدای ماه دی را در پاس چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم ذی الحجه مید عبد الله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا سینۀ آدم آب داشت راه بالایی آب اختیار نموده از مقابل لشکر جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مائل طرف شاه جهان آباد چهار گروهی از اکبر آباد واقع مت عبور نموده باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی خان و چهیلله رام ناگر برای مد راه فوج جهاندار شاه گردیدن بطریق چند اول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلای فوج محمد فرخ سیر از عقب نمودار گردید سراسیمه وار که فوج بندی اول بحال نماند متوجه خصم گشته از سرنو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن توپخانه پرداختند جانب راست گوکلتاش خان بهادر با برادر خود و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین گوکلتاش خان اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

نثار خان و دیگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرایش فوج گشتند و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و رضاقلی خان داروغه توپخانه با توپ و رهکله و شترنال و هتھنال و زنبورک بیشمار مع دیگر امرای کارطلب رزم جو و جمعی از افغانان پلنگ خوکه اگر بتعداد اسم هریک پردازد بطول کلام می کشد یمین و یسار و یلتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه ذی الحجه موافق نوزدهم دی ماه الهی سنة هزار و صد و بیست و سه که تاسه پھر روز اثر مقابله فوج پیدا نبود قریب به پھر روز مانده اول سید عبد الله خان هراول با جمعی از نامداران تهور پیشه بارهه بآراستگی تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه امرای توران بسبب بیدلی که از بعضی اطوار پادشاه داشتند چنانچه باید دل بمقابله خصم ندادند اما بمجرد چند تیروی که بر روی سید عبد الله خان انداختند سید عبد الله خان متوجه پیگار بهادران توران نگشته بمقابله دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت و تردد نمایان بر روی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک فوج رساند و از طرف دیگر حمید علی خان و صف شکن خان عرف حسن بیگ که از ترکان جلالت نشان بود و فتح علی خان داروغه توپخانه محمد فرخ سید و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی از دلاوران بارهه مقابل ذوالفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان عرف علی اصغر و چه بیلہ رام ناگر با چندی از مبارز پیشکان برابر گوکلتاش خان صف بداراستند غریب دار و گیر و عجیب زد و خورد بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعاعه بار

دولتان شیر شکار و خون فرق میربازان چنان سپار معرکه کارزار گلزار
ارغوان می نمود *

بهری ز شمشیر کین بر گرفت * فی نیزه سیر سیزی از سر گرفت
چنان آتش تیغ کین شد بلند * که چستی ز جا جوهرش چون پند
دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که ردیف حسین علی خان در
جوفه فیل بود و فتح علی خان داروغه توپخانه محمد فرخ میر
و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر
مشرف که هر دو از جماعه داران و رفیقان تهور پیشه محمد حسین
علی خان بودند باجمعی نقد حیات دریاختند - و خان زمان و چهیلرام
ناگر دران حالت صرغ درین دیدند که خود را کنار کشیده جویای
قابوی وقت باشند - و جانی خان جهان شاهی و ممتاز خان از طرف
جهاندار شاه شرط جان نثاری بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و
حسین علی خان که عرصه کارزار بر فوج خود تنگ دید نظر بر
غلبه خصم بدستور آیتن بهادران تهور پیشه هندوستان خود را
از فیل انداخته با جمعی از دلوران باره تردد رستمانه نموده
زخمهای تیر و گولی برداشته از خود بخود گشته در معرکه فدا -
و سید عبد الله خان که از مدمات تیر باران تفرقه تمام بر فوج
او روی داد و فیلهای نشان او با بیشتر از جماعه داران از جدا
گشتند - گویند باوجود از مدد سوار زیاده با اونا مانده بودند دران
جالت سید عبدالغفار و برومی نیل سید عبد الله خان آمده گفت منم
سید عبدالغفار و تیری بچله کمان در آورده طرف سید عبد الله خان
انداخت همراهان سید عبد الله خان برو تاختند و سید عبد الله خان

نیز تیر او را زد کرده تیمی برو انداخته زخمی ساختنید عبدالمقار
 زخم برداشته جان بسلامت بدو برون - بعده سید عبد الله خان که
 نمی دانست کجا میروند و مآل کار نگذاشت منجر خواهد گردید و
 از حال برادر بدو بواقعی آگاهی نیافته بود درین حالت جمعی
 از همراهان او بدو پیوستند و یک گونه تقویت بهم رسانده خواست
 از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهیر خصم رساند اما از
 صدمات فوج اطراف برو معلوم نمود که از کجا سرباز خواهد آورد
 و درین ضمن بمردن طالع بر پشته رسید که مشرف بر قول و قیل
 سوازی جهاندار شاه بفارغ تیر رس بود با وجود بلند شدن صدای
 شادیانه فتح پادشاه برگشته اختر از اثر یک مدتی ایام که از رسیدن
 فوج خصم طرف عقب خبر نداشت مید عبد الله خان قابو یافته با
 مردن کم شروع بزدن تیر نمود و سادات بارهه بیکبار جلوزیر بخانهایی
 کمان در آمدند و میان فیلهایی سواری زنانه آشوب غریب رو داد
 هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نذر داشته بود که فیلان سوازی
 عمل کنور و دیگر نغمه سوابان و حواجه سوابان از صدمه تیر باران
 بجوش و خروش آمده جا خالی نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه
 مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بیخبر و غافل از نیرنگی
 زمانه بود از مشاهده آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردد فیل
 سواری از نیز برفاقت فیلان دیگر شومی آغاز نمود و اختیار
 فیلان نمائند دران حالت فوج متفرقه مید عبد الله خان که مردم از
 اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند سادات بارهه دلیرانه
 قدم جرات پیش گذاشتند و خلل تمام در لشکر جهاندار شاه

بهم رسید و فوج رو بهزیمت آورد - و گوگلتاش خان از مشاهده آن خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر خان و چهبیله رام که بر قابوی وقت در کمین بودند و بروایتی دیگر قبل ازان بر گوگلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهایی پیای گدلی و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغه توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد رساند بعده مسموم گردیده ودیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر گوگلتاش خان زخم برداشته خود را بجواندار شاه رساند و کار بمرتبه بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک باخر رز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصه کار زار برو تنگ گشت تا قریب یکپاس شب مقابل قوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی موفوره بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبلغها نموده باطراف درازد که اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند بتقویت او حریف را از پیس رو بردارد نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود - آری ثمر شجر ندامت سفله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعده که صدای شادیانه فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم سید عبدالله خان برای جست و جوی حسین علی خان میدان لاشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بیخود

افتاده یافتند اما همین که مرزده فتح محمد فرخ سیر
 یگوش هوش باخته او رسید جان تازه در قالب او دمید
 و او را برداشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند . و
 جهاندار شاه شب در اکبر آباد بسر برده بقول مشهور ریش تراشیده
 تغییر وضع و هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر
 دیگر روانه شاه جهان آباد گردید . ذوالفقار خان و جهاندار شاه
 بطریق ایلفاربتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار
 شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان
 آورده ابرام تمام نمود و ذوالفقار خان نیز درین ماده بخدمت
 پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف کابل یا دکن برداشته
 ببرد باز لشکر فراهم آورده در تلافی کوشد آصف الدوله که جهاندید
 آزموده کار بود چون دید که هر رشته کار از دست رفته و معزالدین
 قابل فرمانروائی نمانده و موای شورش ملک و بجز خرابی خلق
 فائده دیگر مرتب نخواهد شد و خزانه نمانده که ازان گرد آوری سپاه
 توان نمود صلاح کار درین دانست که معزالدین را بقلعه فرستاده
 بطریق نظربند نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان اراده جهان آشوب
 مانع آمده گفت هر که از اولاد تیموریه فرمان فرما گردن ما را اطاعت
 او لازم ازینکه جهاندار شاه را برداشته بسمت دیگر برویم و باعث
 فتنه و فساد تازه گردیم خدا علیم است که مال کار بجای منجر گردد .
 اگرچه بر عقلای منصف پیشه ظاهر است که هر چند باز داشتن
 آصف الدوله بسر را بافسانه و انصون نصائح بموقع و بجا بود اما
 نمی دانست که بحکم یضحک التقدير علی التدبیر دستگیر بلای

تقدیر و هدف تیر ملامت برنا و پدرو مطعون جمع گذیر خواهد
گراید و جان شیرین بسوزد آبرو و دولت موروثی خود بباغ فنا
خواهد داد

• بیت •

مباش غره که دارم عصای عقل بدست

که دست نداده از دست و چوب را در سر است

و نیز گفته اند •

• بیت •

بغض توبه توان رستن از عذاب خدای

و ایستایی نمی نتوان از زبان مردم رست

• سلطنت جهادار شاه ده ماه چند روز بود •

• بیت •

زمانه دیر شد کین پیشه دارد • کزین بستاند و آنرا سپارد

بر هوشمندان نکته منج مخفی نماید که در ابتدای دیباجه بزبان
قلم داده - باید که مورخ امین باشد یعنی بامیت نفع و بلیت زجر
موافق رویه موافان مجبور است طریقه طرفداری و عداوت ورزی
دوست و بیگانه از میان برداشته بجز راستی زبان خامه را آشنا
بد. طبر سوانح نسازد باز بتحریر می آرد که چون در سلطنت "محمد
فرخ سیر بادشاه که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ریخته شده
و واقعات غریبه و حادثات عجیبی ناشدنی از تغیر اوضاع عالم بعرضه
ظهور آمده و عزیزان واقعه طلب حیدری و نعمت آلهی گشته
جانبی داری مخاطمت طرفین را از حد گفرانده هر طرف که نظر
بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبی
طرف دیگر را بحیب منسوب نموده و عیب طرف ثانی را بچشم
پوشی محبت ساختند از جاده اعتدال قدم بیرون گذاشته اند و محرز

اوراق که بجایزه شوق خویش تصدیق اوقات درین تالیف می نماید و جانب خویش و بیگانه بامید فیض و هم رویه مزاج گوئی میر و وزیر اختیار نموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که مصاحب گاه بیگاه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف قبول آنچه مقرون بصدق دانست بزبان خامه صدق بیان می دهد معینا چون انفراد وقائع و رویداد نزد این عاجز نمی رسید بلکه دران ایام تالیف از پربشانی و بد صدی زمانه کاغذ برای مسوده میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوه آن گردیده اگر در بعضی مقدمات از روی تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابد از آنکه در کتب معتبره سیر هم تفاوت روایت می باشد مسود حکایات را معذور داشته مطعون هدف تیر ملامت نوازند بلکه قلم عفو بر جریده گذار او کشند .

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم بهادر شاه و فتح یافتن او و سوانح سال اول از جلوس بعد از آنکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکلم خود یادت و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان آمده آداب تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبدالله خان را مع لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخلافت مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفته متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [۱۱۲۴] درباره پله متصل مواد دار الخلافت
نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملك و یار
وفادار ظفر جنگ باغذایات دیگر نموده منصب هفت هزار
هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت ساخته تسلیم وزارت
فرمودند و حسین علی خان را خطاب امیر الامرا بهادر فیروز جنگ
و مراتب هفت هزار هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا
فرموده بخدمت میر بخشی مقرر نمودند و محمد امین خان را
ملقب باعتماد الدوله باضافه هزار هفت هزار سوار ساخته بخشی دوم
فرمودند و قلیچ خان را که پنج هزار بود از اصل و اضافه هفت
هزار هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملك بهادر فتح جنگ
غذایت فرموده صوبه دار دکن ساختند و داود خان را که بنیابت
ذو الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه داری برهانپور اصالة
داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عاصم
بخطاب مصاصم الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزار
شش هزار سوار سر بلندی یافت و احمد بیگ را که کوکله
معزالدین بود مخاطب بغازی الدین خان غالب جنگ ساخته
شش هزار پنج هزار سوار نموده بخشی سیم فرمودند و
قاضی عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و او را قبل از
توجه رایات سمت دار الخلافت برای اصلاح بعضی مقدمات
خفیه روانه شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان
میر جمله نموده بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار موز
ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگی دیوان خاص

و داروغگی قاک مفوض گردید اما همدم و محرم راز نموده اختیار دستخط خاص باو وا گذاشتند و محمد جعفر را که منشی گری ضمیمه بعضی خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانداسامانی و دارالانشا مفوض گردید و دیگر سید الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات باره و بعضی و الا شاهیدیهای کار طلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که اگر بتعداد اسم آنها پردازد از سر رشته اختصار بیرون می رود هریکی فراخور قسب و حسن خدمت میان همچشمان از عطای منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند *

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم برای بدو بست ملکی بشاه جهان آباد رسیده بذوق سلطنت و وزارت و مهمات ملکی پرداخت اول علت غائی ماده فزاع که مابین میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سیر دیوانی تن و خالصه را به چهلیدله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که اهتاد محمد فرخ سیر پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز بدین خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ سیر پادشاه بسواد دار الخلافت رسیده متوجه امور سلطنت گردید در تعیین صدارت و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

بمیان آمد قطب الملك گفت که در ابتدای استقلال وزارت
 که مقرر کردهای من بحال نماند اعتبار وزارت معلوم میر جمله
 و دیگر بعضی مقرران عهد پیشه نیز درین ماده خاطر نشان
 پادشاه نمودند که پادشاهان هر چند نوکران را اختیار دهند باید که
 حد خود را دانند نوکر را چه یا را که بی حکم پادشاه تعین خدمات
 عمده صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگرچه محمد فرخ سیر پادشاهی
 بود بوسعت خلاق و قدر دانی موصوف در مقابل خدمت و تردد
 هر یک می خواست بقدر امکان بر رعایت و عنایت منصب و
 خدمات عمده میان همپشمان امتیاز بخشید اما چون اختیار
 نداشت و جوانی بود ناآزوده کار از امور سلطنت بیخبر و از
 خرد سالی در صوبه بنگاله دور از جد و پدر نشو و نما یافت و
 مستقل بر روی غیر که استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت
 و از حد و چوگان طالع گوی مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده
 بود و جبن ذاتی برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوه آن داشت
 و بغور سخن صاحب غرض نمی رسید از ابتدا خود ماده فساد
 سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی
 بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز
 جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنیادی جهانجانی
 بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که
 همیشه پادشاهان سلف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که
 بصفت بردباری و تجربه کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف
 باشند بعد امتحان مرور اہل مقرر می فرمودند که اگر اول پایه وزارت

که مراد از دیوانی یکی از بلاد و اولاد و احفاد سلاطین باشد
 فراخور حوصله سادات باره می بود حضرت صاحب قران ثانی
 در سلطنت می و یک سال و خلد مکان که دستور العمل سلطنت
 بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائی دیوانی یکی از صوابعات
 یا متصدی گری یکی از پادشاه زاده برؤس باره می فرمودند
 بلکه سادات باره که در جوهر شجاعت و بهادری ضرب المثل
 اند از عهد اکبر پادشاه بدایه امارت رسیده بودند و بهره از حلم و
 برد باری که کمتر اثر جوهر غیرت با شجاعت ضمیمه میگردد
 میداشتند پابند جاذبه حب ریاست بدین مرتبه نمی گشتند
 که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت بعهد
 خود گرفته آخر کار کار بجائی رسانند که مطعون عالمی گردیدند
 و بد نامی آقا کشی آنها بگوش عالمیان و بادشاهان هفت اقلیم
 رسید و مانده نساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده آخر کار
 باعث استیصال و قلع ریشه دولت باره گردند چنانچه عنقریب
 باحاطه تحریر خواهد در آمد آری بزرگان گفته اند هر یکی را عقل
 بکمال و فرزند بحمال نماید اما نه چنانست - هر یکی را بهر کاری
 آفریده اند - القصه اگر چه نزاع صدارت و دیوانی خالصه تن چنین
 صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرموده پادشاه بنام افضل
 خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر
 نمودند و چه بیله رام را بصوبه داری اکبر آباد تعیین نمودند اما تخم
 عداوت در مزرعه دلای طرفین بآبیاری شیطان صفتان تمام پیشه
 کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگر چه

نسبت باشنایان و محتاجان در فیضرسانی و اجرای کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمی ازو کامیاب می گردید اما چون نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات بارهه باشد از مشاهده اختیار سلطنت که بکف اقتدار هر دو برادر میدید در عالم همچشمی و حسد برو گوارا نمی نمود و بوسیله اظهار خیر خواهی و همدمی مقربان تازه بعرضه آمده و دیگر آتش افروز ماده فساد و عذاب میان پادشاه و سادات بارهه می گردید و بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثی و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هر دو برادر بسبب ماده نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقه آنها دخل می نمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جاده طریقه اطاعت بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضی السنه مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقید قلم می آرد *

بعده که آصف الدوله و ذوالفقار خان با دل پراز سواس و هراس در باره پله آمده خیمه زده اراده ملازمت پادشاه نمودند چون امیر الامرا حسین علی خان بر مشورت و اراده میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود بآصف الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند یک سرموی شما را احدی کم نمی تواند نمود صاحب مداران دیگر که برین معنی مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسی نزد ذوالفقار خان فرستاده تسلی او
 نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که
 در صورت ملازمت معرفت امیرالامرا سواي ندامت و خسارت
 جاني و مالي فائده ديگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل
 افعالی که در ایام حکم رانی و سرفوجي بر غربا و ضعفا و سادات
 از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور می آمد
 چنانچه از داود خان نائب دکن او چه ظلمها که باتفاق
 مرهقه بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سبها چند که در
 اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد
 می کوشید منتقم حقیقي می خواست که مکافات کردار او را
 بگذار او گذارد و او را نیز غیرت رجوع آوردن بسادات بارهه دامنگیر
 گردید و اجلس گریبان کشان بپای دار مکافات اعمال او رساند
 القصه میر جملة آصف الدوله و ذوالفقار خان را آورده دستهای
 ذوالفقار خان را بدلا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دوسه
 کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر
 عرض نمود از روی مهربانی ظاهري حکم را نمودن دست و عطای
 خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه
 رسید چون با ذوالفقار خان کار و مصلحت ضروری داریم در خیمه
 بیرون نشیند بعد که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر از دیدن دل
 مشاهده نمود با دل زار و دیدن اشکبار بخیمه خود مراجعت نمود
 و ذوالفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته
 در مکان مامور رفت و نشست اطراف را در امرا و چیلها فرو گرفتند

اول پیغام خشونت آمیز چند از دهوی عظیم الشان و محمد کریم به میان آوردند و ذوالفقار خان بحکم آنکه *

* بیت *

هرکه دست از جان بشوید * هرچه در دل آید بگوید

جوابهای سخت و درشت میداد درین ضمن لاجپن بیگ ماقب به بهادر دل خان و بروایتی یکی از چیلها از عقب سرفرو الفقار خان آمده غافل تسمه برگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشت و لکد و رساندن سرکارد و خنجر نموده فرصت حرکت و پازدن ندادند تا فارع ساختند - و همان روز فرمودند که بقلمه رفته جهاندار شاه را که در تروپویه اندرون قلعه جای تنگ و تاریک بود بهمان کشیدن تسمه روانه شهرستان عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر و قلعه گشت فرمود هر جهاندار شاه را در مکانات آنچه ازو در حق برادران و امرا گذشته بالای فیل برسر نیژه نموده لاش او را در حوضه فیل انداخته و لاش ذوالفقار خان را واژوگون بر دم فیل بسته در نظر خلق جاوه داده عقب سواری بشهر در آورده لاشها را پیش دروازه قلعه بیدازند *

* بیت *

ای برادر مادر دهرار خورد خونت سرنج

چون ترا خون برادر هچو شیر مادر مت

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی او را با سواری زنانه همراه آورده مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حویلی خان جهان بهادر نظربند بطریق محبوسان فرود آرند - و اموال خان پدر و پسر را با اموال کوهکنش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي که فی الحقیقت مغضوب درگاه الهی بودند بقید ضبط در آوردند راجه هبها چند که بمردم زبان درازی می نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سوای آنکه سرزبان او را از دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت ننمود بعد ازان سیدی قاسم را که مدتها کوتوالی به نسق و بندوبست نموده بود و سبب مغضوب زدن او بذبوت نه پیوست و همچنان هدایت کیش خان را که ترمیت نموده خلد مکان و واقعه نگار کل بود و سعد الله خان حرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان را که مدتی دیوانی تن و خالصه با نیابت وزارت با استقلال داشت فرمودند که بسیدامت تسمه کشی لاجین بیگ مرحله بیمای سفر آخرت گردیدند و خطاب بهادر دلی لاجین بیگ به تسمه کش برزبانها مبدل گشت - و چون بدون وقوع و ثبوت تقصیر گذشته و حال مردم را بدین سیاست مبتلا می ساختند بمرتبه تزلزل و راهمه تسمه در دل امرای خلد مکانی و خلد منزلی راه یافت که وقت برآمدن از خانه بقصد مجرای پادشاه از فرزندان و عیال رخصت و بهلی حاصل نموده می رفتند و کار بجائی کشید که مقلدان و معرکه آرایان بازار تقلید بدعت تازه سیاست تسمه کشی را وسیله رزق خود ساخته بودند - و تقصیری که بر هدایت کیش خان بستند این بود که هادی فیل محمدکریم برادر محمد فرخ سیر نزد جهاندار شاه گردیده بود و سبب کشتن هدایت الله خان هیچ ظاهر نشد مگر آنکه گویند از طرف پادشاه بیگم رتبه جعلی مشتمل بر اشاره استیصال هدایت الله خان که خانامانی بیگم نیز داشت بزام محمد فرخ سیر رسیده بود اما بعد

ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشنیه کشتن بجای هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رقعہ بمیان آورد بعدہ کہ بیگم انکار کرد محمد فرخ سیر انفسوس خورده اظهار پشیمانی نمود - و غریب تر آنکہ شاه قدرت الله نام درویش کہ از تعلقہ منصب و خدمت فارغ بود بشہرت محض آنکہ اورا عظیم الشان گاہ گاہ شریک مصلحت بعضی امور سلطنت می نمود و حکیم سلیم کہ از نوکران مقرب عظیم الشان گفته می شد براہنمائی او مقتول گردیده بود میر جملہ اورا بطریق مہمان بخانہ طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح ناشدہ چوہدار بدر خانہ او نصب نموده اورا بحلق کشید و در زبانها بدنامی کشتن اکثر اجل رسیدگان نسبت بمیر جملہ بیشتر انتشار یافت *

میر مرتضی خفای ایلچی شاه حسین کہ بعد انقضای مدت پنجاه سال کہ از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی و اطوار مذموم تربیت خان ایلچی چنانچہ در ذکر سلطنت خلد مکن بزبان خامہ جاری گشته راہ آمد و رفت ایلچی مسدود گردیده بود با نامہ تہنیت جلوس خلد منزل بہادر شاه و تعزیت واقعہ خلد مکن مع سہ صد اسپ انتخابی عربی و عراقی نژاد و زین و سازہای مرصع مروارید و یاقوت و فیروزہ و عقدہای مروارید بیش بہا و زر بفتہای مقدمہ و فالیدہای خوش باف و دیگر تحفہای بلاد فرنگ و رزم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر می گردد روانہ شدہ بود بسبب تباهی افتادن جہاز و دیگر حادثات کہ اسپان بسیار از آفت جہاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و دوسه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف بیش بها باخود داشت که هیچ یک از پادشاهان سلف ایران عشر آن نفرستاده بود و دوازده سیزده اسپ با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت از طرف ایلچی از نظر گذشت لک روپیه و یک اشرفی بوزن دوصد توله و دو روپیه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جیغه و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسپ مع ساز طلا و مدینا مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتدای سال جلوس محمد فرخ سیر از غره ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک بهادر فتح جنگ بدکن رسید از صدمه شمشیر موروثی و رای صائب او بی آنکه پای قتال و جدال با غنیم لیثم مرهته دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک وقافله بهم رسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داود خان هرجا که دست آنها میزدند دار و مدار نموده چوته می گرفتند و باقی ذکر ایام صوبه داری فتح جنگ بگزارش خواهد درآمد *

ذکر سوانح سال دویم از جلوس محمد فرخ - میر شهید

الحال چند کلامه از مهم راجه اجیت سنگه می نگارد راجه اجیت سنگه که بعد رحلت خلد مکان از کردار فاهموارش مثل تعمیر بتخانه و تخریب مساجد در جودهه میور وطن او ازو بظهور آمده

بود و بهادرشاه بعد از فراغ فتح از محاربه محمد اعظم شاه باوجود متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ماک دیگر راجپوتان بدکیش فرصت وقت نیاخته غذان توجه طرف دکن برای مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادرشاه پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردارانهای ناشایسته چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفه ضال چنان فوج کشی نموده باز بسبب هذگامه آشوب و طغیان گروهی خسران مآل آن مهم را بتعویق انداخت و رایت توجه برای تنبیه آن شقی برافراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز از خدمت پستدیده بظهور نیامد بنا برین امیر الامرا حسین علی خان را با شایسته خان خالوی خود و جمعی از امرا و فوج شایسته برای تنبیه او مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر از صدمه فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و عیال خود را بکوهستان و مکانهای قلب روانه ساخته ملک خود را خالی نموده وکلای معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده التماس امان و عفو جرائم بمیدان آورد - درین ضمن نوشتجات سید عبد الله خان مشتمل بر ماده فساد و غذان برهم کاران حضور که مفصل بزمان خواهد داد و اشاره طلب امیر الامرا پیهم رسید لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش مع صبیغه خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا صالح نموده شایسته خان خالوی پادشاه را برای آوردن صبیغه

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سيد عبدالله خان
 و امير الامرا مي خواستند که هيچ کار و منصب و اضافه و خدمت
 بدون تجويز و صلاح هردو برادر صورت نگیرد و مير جمله را پادشاه
 از طرف خود برای دستخط نمودن مانده ساختن مکرر فرموده
 بودند که زبان مير جمله و دستخط مير جمله بجای زبان و دستخط
 ماسمت و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب
 راجه و منصب در هزاری مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و
 وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازی عده که برای سيد
 عبدالله خان و خود مقرر نماید متوجه کار احدی نمی گردید
 و بمير جمله هر صاحب مطلبی که رجوع می آورد از عطای
 منصب و اضافه و تفویض خدمت بیغرضانه به زیادت پادشاه دستخط
 نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت
 و باعث بی استقلالی سادات بود موجب رنجش خاطر هردو برادر
 می گردید و مير جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوه سادات باره
 را سرمایه اظهار خیر خواهی نموده بانواع دلائل خاطر نشان
 پادشاه می نمود که چنان خدمات عده و اختیار ملکی زیاده از
 حوصله سادات باره است و از اطوار فاهموار آنها آثار نمک حرامی
 ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیکاه در خلوت
 دانشین پادشاه می نمود که بواسطه تمام در دل محمد فرخ سیر
 پادشاه از طرف هردو برادر بهم میرمید و مکرر تدبیر و مصلحت
 دستگیر ساختن امير الامرا و سيد عبدالله خان بمیان آورده
 بقصد شکار و مير باغ محسن خان برآمده هر چند به تمهیدات

مختلف اراده مرکوز خاطر را پیش نهاد همت می ساخت
 پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور والده پادشاه نظر بر قول
 و عهده که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره
 نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلی خان عظیم الشانی را که از
 پیش آردهای میر جمله و در جوهر رشادت و کار دانی و کار
 طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخدمت دیوانی کل دکن
 که دیوانیهای جزو صوبجات و بعضی بذاکر و سرکارهای عمده قریب
 چهارده پانزده دیوانی دیگر و تعلقه کل امانت محال خالصه
 و داروغیهای سائر و کانهای الماس که سوای صوبه داری و اخبار
 نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقه مالی نماند که باو مقرر
 نه نمودند مامور فرمرده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جمله
 راه نمایی که در السنته خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب
 می گردید و اغلب سادات باره دران مصلحت شریک نبودند
 محمول ساختن شاه زادههاست یعنی اعزالدین پسر جهاندار شاه
 که بعد فرار پدر از معرکه جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود
 و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خرد محمد فرخ سیر
 که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحله عمر او طی نشده بود و الاعتبار
 پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر
 آنها سیاه و تیره گین ساختند و در مکافات آن پسر دو ساله محمد
 فرخ سیر در همان زودی و دیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا
 درخواست صوبه داری دکن بمیان آورد بدین اراده که داود خان
 را بدستور نیابت ذوالفقارخان بعد تعیین مبلغ کلی که هر سال از

موصول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود و مصلحت پادشاه و میرجمله آنکه امیرالامرا خود روانه دکن شود و برسر قبول و ابای این شرطها که امیرالامرا نظر برطریقه سلوک پادشاه و میرجمله از تنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن راضی نمی شد گفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشیدند و بفکر گردآوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانه خود افتادند و پادشاه نیز امرای خیر اندیش خود را که عمده شریک این مصلحت میرجمله و خان دوران و محمد امین خان بودند در خلوت طلبیده هر روز منصوبه تازه بکار می برد و ازین شهرت خلل گرانی غله و دیگر ماده فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد آمد و رفت رسل و پیام که والده پادشاه خود بخانه قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند و بست سادات شود بعده هر دو برادر برای مجرا بدربار بیایند چنانچه بعد بند و بست که جابجا مردم سید عبدالله خان و امیرالامرا نشستند قطب الملک و امیرالامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات خود خواستند و شکوه سوی ظن پادشاه بمیان آورده شمشیر کمر برآورده پدش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک از طرف ما بگفته غمازان و سواس راه یافته هم اینجا بفرمایند که ما را بقتل رسانند یا بی منصب ساخته روانه کعبه سازند اما برحرف زمامان و گفته درهم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جانی و مالی بندهای جانفشان خود گردیدن از طریقه پادشاهان حق شناس بعید

است آخر برای دفع فتنه بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف صوبه عظیم آباد عرف پنده قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار یافت چنانچه در همان نزدی میر جمله را خلعت صوبه داری پنده داده مرخص ساختند - و نیز امیر الامرا التماس نمود که اگر در غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادرم قطب الملک قسم دیگر سلوک مرعی داشتند مرا در فرصت بدست روز از دکن رسیده داند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل و نصب جاگیر و خدمات جزو کل و تبدیل قلعه داران باختیار من باشد پادشاه بذایر تقاضای وقت و مصلحت قبول نمود بلکه بقول مشهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود بامیر الامرا سپرد که برای فرامیدن قلعه داران محتاج فرمان حضور نکردن و درین گفتگوهای فساد آمیز بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقع شد *

الحال فقره چند از بند و دست صوبه داری نظام الملک بهادر فتح جنگ که در دکن بعمل آمده بگزارش می آرد بعده که آن بهادر والا نژاد صوبه دار دکن شده بخجسته بنیان رسید چنانچه بزبان خامه دانه بی آنکه با فوجهای راجه ساهو و تارا بائی را ئی قتال و جدال به میان آید از شهرت شمشیر اڑی آن سردار نامدار افواج مرهته نابکار دست از شوخی تاخت و تاراج ملک و قافله که هر سال می نمودند کشیدند اما چون هر جا دست آنها میرهید و گماشتهای آنها که جابجا از سابق برای وصول چوتنه یعنی چهارم حصه جمع مال هر محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتنه از برگذات مي گرفتند و نظام الملک بهادر در عالم غيرت برخود هموار نموده خواست که دست تصرف آنها از گرفتن چوتنه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه نماید بفوجداران و ضلع داران تاکید نوشته کمایش داران راجه ساهورا از اکثر جاهار محال خجسته بنیاد بیدخل ساختند و خود بعد عید فطر سنة دو جلوس یا پنج شش هزار سوار و توپخانه سنگین برای بند و بست برگذات و دفع مضرت فوج غنیم لئیم برآمد و محمد غیاث خان را که از تهور پیشگان کار طلب بود و کهیم کرن دیوان خود را با دیگر سرداران جلالت نشان برای نسق برگذات و تنبیه مفسدان اطراف تعیین نمود چون هیچ یکی از نا سرداران مرهته را سوای فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطر جمعی از بند و بست و گوشمال بعضی سرکشان حوالی آن سمت مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید - و بعد معاودت آن سپهدار بارقار گاه گاه فوج مرهته تبه کار اطراف دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند چنانچه قافله از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آباد می آمد محمد ابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بکلانه دران قافله با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنة سه از جلوس بیست و سه گروهی خجسته بنیاد کفار به پناه گدھی که در آنجا بدستور همه صوبجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند چون میدان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند انبوجی نام دیسمکه برگذنه شیز که یکی از برگذات نواحی گلشن آباد است از مرهتها

سپاهی کار طلب بود و گاه باغنیم آمیزش دوستی داشت و گاه برای دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندهای پادشاهی رفاقت می نمود و دران مجمع بطریق مصلحان رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبه پهلومری هشت گروهی اورنگ آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن پیرگنده تعلقه خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که سابق وصول چوتنه آن ضلع بعهدۀ آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتنه بامید ملازمت و درآمدن در سلك ملازمان نظام الملک خدمت انور خان می نمود بقصد تنبیه جمعی ازان مفسدان و اعانت یکی از جمله سرگروهان آن گروه که بانور خان سلوک تبعیت و اطاعت مرعی میداشت برهنمونی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید مابین راه خبر باهم ساختن و مصالحه نمودن ناسرداران مرهته شنیده درخود طاقت آن زیادت که از عهدۀ تنبیه همه سرداران تواند برآمد لهذا براهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که بنفاق و لا علاجی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان برسر او ریخته یراق او گرفته بقید در آرند این خبر که دران مجمع مفسدان رسید نظر برینکه این معنی را آخرکار ماده وبال و نکال جان خود دانستند همان لحظه باخود اتفاق نموده قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر ازان جماعه بد انجام برهیدت مجموعی بر سر انور خان تاخته فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایش دار خود را خلاص نموده همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامه فساد

تازه برپا نمودند بعده که خبر چندی فتنه و جرأت و شوخی آن گروه به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر داور خان را با فوج همراه خود و جمعی از نوکران پادشاهی برای تنبیه و گوشمال آن جماعه بد سگال تعین نمود بعد از آنکه ابراهیم خان مقابل آن بد سگال رسید از آنکه با ابراهیم خان نسبت بفوج غنیم لیتم جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز تیر و کمان و بندوق مردم پادشاهی از کار استعمال افتاده بود فوج مرهته که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود ندبیهئت مجموعهی برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف او را فرو گرفتند و عرصه کارزار بر افغانان با نام و ننگ تگ ساختند ابراهیم خان استقامت و زبیده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک بهادر بر غلبه آن گروه اطلاع یافته باقی تمام فوج خود را مع متعینه خجسته بنیاد سرداری محمد غازی الدین خان خاف الصدف خود که هشت سال از مرحله عمر او طی شده بود باتالیقی و هراولی محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشی مرخص نمود بعد از آنکه فوج فتح جنگ نزدیک افبوا آن گروه شقاوت پزوه رسید باوجود فراهم آمدن ده یازده ناسردار و مرهته بدشمار که از شهرت آن هنگامه هر روز چون مور و ملخ جمع می آمدند و از وفور رحمت الهی و بسیاری لاوگل اسلحه و توپخانه مرهم پادشاهی از کار تردد رفته بود و اسپان را طانت حرکت نبود بمرتبه هیبت و دبدبه لشکر اسلام و تسلط تام فتح جنگ بران طائفه بد نام غالب آمد که در مقابله فوج فتح جنگ

نصیب استقامت نتوانستند ورزید و آنجوهی که یکی از سرداران آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و رفاقت و معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم خذنی داشت و مدبر کار آزموده خود را میگرفت صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته را مصلحت فرار داد و چند هزارسوار کارزار دیدند انتخابی با سرداران نامی مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ گریز نموده ره نبود هزینهت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد مسمار ساختن گدھی آن بدخصالان با آن همه صعوبت بر شکل و طغیانی نالها دست از تعاقب برنداشته همه جا پاشنه کوب می رفتند و فوج پیش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و خورد بهادرانه بمیان می آمد و هر منزل کافر کشی و غنیمت کشی زیاده رو میداد و اسب و مادیان و چهلتری و نشان آن طائفه ضال بدست غازیان اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کنان طی منازل که بر فریقین خالی از تعب نبود می نمودند درین مابین بعضی گدھیا که مابین راه ملجای مقرری آن مفسدان بود و لشکر پادشاهی را فرصت محاصره آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات که در هریک دو پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم احاطه بکمال استحکام کشیده و در باطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود با مرهته رابطه اتحاد گرم نموده در چندین اوقات زن و فرزند آنها را دران حصار جا میدهند و از گزند فوج پادشاهی محفوظ میدارند هرگاه آنجا که میرسیدند قبائل خود را با اسباب زیاده در آنجا فرستاده برای فرار سبکبار می شدند بدین دستور قریب هفتاد هشتاد گروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند و فیل که سرمایه اعتبار و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فرج ظفر موج با هر دو فیل و مادیان و چهری بسیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از بیماری صعب صحت یافته بود و بر چذین فتحی که بعد مدت چنان صدمه شدید بمرهته رسید کامیاب گردید جشن عالی نموده تا نه روز خلعت و اضافه بعمدهای پادشاهی که شریک تردد گشته بودند و مردم خود داده فیلان را مع عرضه داشت فتح مصحوب میرزا بیگ خان روانه حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح جنگ بمیان آمد کلمه چند از ورع و تقوی و خدا ترسی و نیک نفسی و رعیت پروری و سلامت روی و دیگر صفات حمیده آن نیک مرشت که دران ربا و مزاج گوئی را دخل نباشد بزبان خامه صدق بیان میدهد اولاً آن والا نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی و نبأثر شیخ عالم قدس سره است که بر احوال ایشان از بعضی تذکره اولیا اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی و نقلی که سرمایه حاصل زندگانی و کلید فتح ابواب ترقی دنیوی و نجات اخروی است بهره حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر تخصیص می نماید چنانچه در سه بیت از زاده طبع آن بزرگ نژاد نکاشته می آید

• بیت •

چون گل ببوی وصل گریبان دریدنی است

آهی ز سوز سینۀ بریان کشیدنی است
 نهار دل بنفش و نگار جهان میند
 رنگی که دیده ز رخ گل پریدنی است
 شاکر بربک برق درین عرصۀ خیال
 دامن زخویش برزده یک ره دریدنی است

از آنکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جمله معاد
 کیشان مخمر ساخته در تبعیت او امر و نواهی الهی تقید تمام می ورزد و
 چون در خدمت خلد مکان تربیت پذیرفته در عقل معاش و معاد و
 تدبیر امور ملکی و دیگر حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه
 مغفور اختیار نموده عمده آنکه هوای زر جاگیر از زر رشوت و جریمه
 ناوان و پیشکش غیر کفار حربی بری و متغیر می باشد و بمرتبه
 از آلودگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خاصه ده
 محمول بطریقه مترسمان روزگار میگردد - در ایامی که این عاجز را
 بکمال نادانی از راه لطف و قدرتانی دیوانی سرکار خود در صوبه داری
 دکن مقرز نموده بود قریب هشت لک روپیه بابت ضلع داری که
 داؤد خان صوبه دار بنامی بدعت اخذ آن از زمینداران و رعایای
 پرگنات صوبه خاندیمس و بالا گهاٹ وغیره گذاشته باعانت و اتفاق
 فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر آمیخته بودند برای خویش گرفته
 بوله بعده که متصدیان فتح جنگ ظاهر نموده برای وصول آن خواستند
 استمراج حاصل نمایند برابر پیشیزی اعتماد نموده معاف فرمود
 بلکه مدام بدیوانیان تاکید می نمود که در پرگنات و محلات جاگیر
 بعمل بر نگارند که از ابواب موجود داری و راه داری و دیگر انواع ابواب

ممنوعه درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مال از شیر مادر حلال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته نام و در می نگیزند هرچند که عمال دست ازین ابواب بر نمی دارند اما خود آن بزرگ باختیار خود راضی نبوده ترحم بحال کافه انام بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع ید و قتل دزد هم ننمود تا بدیگر کارهایی بد عاقبت چه رسد و در ایامی که ترك منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبالغه خطیر که داشت متغلبان بد عاقبت دزدیده بجای آن همه الوان جواهر بهمان رنگ و چهره از سنگ بلور و پدگون و غیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده سنگهای گران بها را از میان ربوده بودند بعده که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضی عماله جواهر خانه که دران وقت حاضر بودند بچشم نمائی تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث خفت و بی آبرویی آنها گردد - و دیگر از صفات محموده آن نیک نژاد آنکه مدام با صلحا و علما و فقرا محبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهی به تزئین لباس و زینت اسانس دوات و انداختن مسند نمی کوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهره تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن منج می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قضیده و شعری گفته بیارد خلاف مرضی اوست - اوقلت مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراد تا دوپهر بکار و بار ضروری بادشاهی و سرکار خود که در امور جزوی و کلي بقدر مقدور خود متوجه می شود می پردازد بعد سه پهر اکثر برای ادای نماز ظهر و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث و صحبت اهل کمال و فقر امرف می نماید و نسبت باهل بیت حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت و برد باری و حوصله آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکان شمه بنگارش آمده باقی انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد درآمد *

في الجملة در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داری دکن بنام امیرالامرا حسین علی خان و روانه شدن سند نیابت باصور ملکی بنجابت خان صوبه دار برهانپور و تعلقه مالی بنام حیدر قلی خان دیوان دکن از طرف حسین علی خان رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاد برآمد و به برهانپور که رسید چون دو سه نا سردار غنیم با فوج عظیم اطراف برهانپور شوخی می نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و تنبیه آنها حوار شده بتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسید اگرچه جنگل بسیار دشوار گذار بسبب استقامت و وزیدن مرهده و آتش دادن جنگل هیچ نمانده نزدیک بود که باروت و شترهای بار را امیب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالی ازان آفت نگاه داشت و پای استقامت مرهده لغزید و تا چهل کروه تنبیه کنان رفته بعد رسیدن بهرحد پرگنه تهاذیر مراجعت نموده روانه حضور گردید چون اواخر جمادی الاولی حسین علی خان از باره پلگ دار الخلافه کوچ

نموده بود مابین راه بتفاوت يك دو كروه بهم دیگر رسیدند باوجود آنکه خواهش حسین علی خان برای ملاقات فتم جنگ بود نظر بر پاس خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت - امیر الامرا بعد رسیدن بمعبور گذر اکبرپور آب نرید! مسموع نمود که داود خان پنی که صوبه دار احمد آباد بود بموجب حکم صوبه دار خاندیس گشته خود را بدار السور برهانپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که خفیه بنام او احکام رسیده که سر بطاعت و ملاقات حسین علی خان فرود نیارده تا مقدر در دوح و استیصال او کوشیده امید وار صوبه داری کل دکن باشد لهذا داود خان دم از صوبه داری باستقلال میزد و اراده ملاقات ندارد امیر الامرا بعد اطلاع برین ماجرا بداد خان پیغام فرستاده که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم از جاده اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال ما شتابد و الا خود را نزد پادشاه رسانده مادم فساد و خونریزی مسلمانان بگردد داود خان از قبول هر دو تکلیف ابا نموده اگرچه بمساجت تمام برآمده بیرون شهر دایره نمود اما از اطاعت امیر الامرا سر وازده از آنکه با سرداران مرهده رابطه و اتحاد زیاد داشت و نیبایند هیا که از جمله نوکران عمده پادشاه گفته می شد و بشهرت استقبال حسین علی خان و اعانت داود خان که بر وقت کار رفاقت طرف غالب اختیار نماید مع چند ناسردار مرهده دیگر آمده اطراف برهانپور فرود آمده بود و روز بروز گفتگو میان امیر الامرا و داود خان بطول می کشید تا آنکه اوائل ماه رمضان المبارک ص ۴ چهار جلوس کار بجنگ صف کشید و امیر الامرا با لشکر خود که قریب پانزده هزار سوار موجود داشت حوار

شد و ازان طرف داور خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده
 با او دران روز موجود نبود و هیرامن بکسریه را که همیشه میر شمشیر
 لو بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور
 باهم مقابله کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامرا سیف الدین
 علی خان بهادر و عالم علی خان که برادر و برادر زاده امیر الامراء
 می شدند و خان زمان پسر خان خانان و اسد علی خان و علی
 مردان خان و رستم بیگ و التفات خان و فیروز علی خان و بسالت
 خان اعظم شاهي عرف سلطان نظر که بخشی و واقعه نگار فوج
 بود و محمد یوسف خان داروغه توپخانه و ذوالفقار بیگ بخشی
 و راجه محکم سنگه دیوان، امیر الامرا و میر مشرف که سابق از نوکران
 عمده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امرای پادشاهی
 و نوکران نامی و متعینه برهانپور و خجسته بنیاد که هراول فوج بدست
 راست و دست چپ مقرر شده بودند بمعرکه آرا گشتند و جنگ
 عظیم در بیوست و عجیب دار و گیدو و غریب زد و خورد بمیان آمد
 از هر دو طرف که حمله می آوردند چشمهای دلاوران رزم جواز
 نظاره جواله شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای
 پردلان چون گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می غلطید چه
 سرهای سران که از تن جدا نشدند و چه تنهای تناوران که از
 خانه زمین بزمین نرسیدند داور خان که بقصد پیکار و مقابله
 حسین علی خان یکه تازه خود را بمعرکه کارزار رسانیده بغیلبان
 خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بفیل سواری امیر الامرا
 برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیررپی ترکش

لشکر داود خان گفته می شد با بسیاری از همراهان خود را
 بتوپخانه امیرالامرا زده آشوب غریب انداخته زیر تیغ سادات
 آمده بود و جمع کثیر از افغانان نامی اطراف فیل او کشته و
 زخمی گردیدند - داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند حسین
 علی خان گویان حمله رستمخانه می نمود با دو صد سه صد سوار
 افغانان جان نثار که با خود داشت تیر میزد و بقصد آنکه خود را
 مقابل امیرالامرا رساند فیل میراند تا آنکه تزلزل تمام و رستخیز
 عظیم در لشکر امیرالامرا افتاد و رستم بیگ و محمد یوسف داروغه
 توپخانه و بسالت خان و جمع کثیر دیگر از پا در آمدند و خان زمان
 خان و عالم علی خان با بعضی مردم عمده دیگر زخمی گردیدند .
 درین دار و گیر میر مشرف که از بهادران نامدار و جوانان قوی هیکل
 غرق سلاح آهن چون کوه البرز بالای حوضه فیل جلوه گر بود مقابل
 فیل مواری داود خان تیر بحلقه گمان در آورد چون داود خان خود در
 وقت مصاف زره و بکتر نمی پوشید بر میر مشرف بانگ زد که
 روی خود مثل زلفان چه پوشیده جهام بردار تا صورت ترابه بینم و
 تیری بر روی زد که نژدیک گلولی او زخم کاری رسید و میر مشرف
 تیر را بتصدیع تمام کشیده بالای حوضه بدم رو افتاد و بروایت
 بعضی فیلبان داود خان بسبب پیوستن فیلبان بهمدیگر دو سه
 ضرب پشت کجک فیل بر پشت و پهلوی میر مشرف رساند درین
 ضمن فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داود خان جدا
 ساخت و از مشاهده صدمه که بمیر مشرف رسید مردم فوج
 امیرالامرا را گمان آن شد که میر مشرفه ازان زخم فارغ گردید هیبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیک بود که تفرقه تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجای خود قائم بودند پای استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولگ بندوق جان ستان دداود خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند - امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شادیانه فرمود و فیل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل بسته در شهر گردانید - و نیبای سینه‌ها و دیگر ناسرداران غنیم سرهنگه که رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب داشتند و در غلبه زد و خورد پای استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خود را بمبارک باد امیر الامرا رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیر و مال داود خان پرداختند - خزانه و فیلان و اسبان و کارخانجات بضط امیر الامرا درآمد که از آنجمله بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت *

گویند اگرچه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما نقل می نمایند که در ایام صوبه داری احمد آباد دختری یکی از زمینداران آن حدود که موافق رویه آن سرزمین بحکام پیشکش می نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته بود بعد شنیدن کشته شدن داود خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زنده بر آورده رفیق سفر آخرت شوهر گردید لیکن این قول بثبوت نه پیوسته . بعده که خبر جنگ و کشته گردیدن داود خان بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید اثر ملال بر چهره حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمودند که چنان سردار نامی با وقار را بیجا کشتند سید عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می شد باعث خشنودی مرضی مبارک و بجا بود •

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس محمد فرخ میر شهید الحال عزان کمیت خامه را بذکر سوانح که در مذه سه جلوس محمد فرخ سیر در احمد آباد رو داد و شعله فساد و عذاب میان فرقه هندو و مسلمین افروخته گردید و انتهای آن در دار الخلافت منجر بمنازعت مابین خواجه محمد جعفر درویش و شیخ عبد الله واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم میدهد که در سده احد جلوس که داود خان بنی صوبه دار احمد آباد گجرات گردید سال دریم آن شبی که هولی هندو سوخته می شود یکی از هندو که مقابل خانه او جمعی از مسلمانان می ماندند و مابین هر دو خانه صحن کوچه مشترک واقع شده بود خواست که پیش خانه خود هولی بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمی طرفداری داود خان که اکثر در اعانت کفار می کوشید بحجت آنکه اختیار در خانه خود دارم پیش آمد بعد گفتگو ابرام تمام اقدام بر سوختن هولی نمود روز دیگر مسلمانی که رو بروی خانه او می ماند طماموفات حضرت سرور کائنات خلاصه موجودات خواست پیژد علی الرغم هند و باطهار آنکه این جایی در خانه من است گاو آورده ذبح

نمود هفود تمام محله فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آوردند
 مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در خانهای خود پنهان شدند هفود
 جرأت شوخی بمرتبه رساندند که پسر چهارده پانزده ساله گاو قصاب
 را و بقولی یکی ازان بهرها را که بدست آنها افتاد کشیده گرفته
 مذبح ساختند از شهرت و مشاهده این تعدی کفار از هر طرف
 مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هفود گشته
 بهیأت مجموعی که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیرت و
 حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجان احمد آباد و
 بهرهای شهر اجماع و غلوی عام نموده باتفاق بدرخانه قاضی
 آمدند قاضی نظر بر فساد و ازدهام و جانب داری صوبه دار
 در خانه خود بر روی اهل نزاع بهت و بقول مشهور بشارت
 قاضی بهسبب رعایت و طرف داری داود خان که در باره
 هفود داشت مسلمانان دروازه خانه قاضی را آتش زده شروع
 بسوختن دکانهای رسته چوک و دیگر خانهای هفود نمودند و دران
 هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجار پيشگان بغارت رفت بعده
 بقصد سوختن خانه کپور چند نام بدنام جوهری که مادی فساد و مصاحب
 داود خان و کافر شدید العدوات بود روانه شدند کپور چند خبر دار
 شده با جمعی از برقعداران دروازه محله خود را قائم نموده
 بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هفود کشته شدند و
 بمرتبه بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار و بار
 بازار و اهل حرفه بند و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقصد
 استغاثه احرام حضور بستند و داود خان بکپور چند محضر بمهر خود

وقاضی و دیگر حکام مشتمل بر تعدادی مسلمانان نموده داده روانه دارالخلافه شاه جهان آباد ساخت و از طرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ که بحلیه فضیلت و صلاح آراسته بودند با جمعی از بهر ها و فرقه دیگر مسلمین حضور رسیدند چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جاذب داری هم قوم ضرور بود بدست آریز محضری که هنوز در دست داشتند عبد العزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که از درویشان و منزویان با نام و نشان بود بر حقیقت مذکوره و مقید گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان دوران در استخلاص آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علی واعظ را رابطه اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر بهمورید - از آنکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن بر نعت حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه رغبت تمام بشنیدن مناقب ائمه داشت و شیخ محمد علی نیز در وقت وعظ بعد حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی چند فقره در منقبت ائمه اثنا عشر بر زبان فصاحت بیل خود جاری می نمود درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در مسجد جامع وعظ میگفت برای دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمود که بعضی سریدان و معتقدان بجای سلام اقدام بر آداب زمین بوس می نمایند و قوالان بیشتر بخواندن منقبت ائمه اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسزد و باوجود شنیدن مرود که خلاف طریقه شریعت است فقط باستماع حمد و منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه در جواب گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمی دانیم چگونه رضا بسجده غیر حق خواهیم داد اما اینها که از فرط اخلاص همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند و ممنوع نمیگردند ما را چه تقصیر *

* بیت *

آنها که بکوچه حقیقت راه است * از هر وجود ازلی آگاه است میداند اگر ذره بود یا خورشید * در دیده عاشقان جمال الله است دیگر قوالان آنچه از استاد خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مأمور نمائیم شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان برده آزاده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ میگفت علی الرغم خواجه بعضی قول و اعتقاد متاخرین متعصب مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عباسیست و علوی را سیدتمی توان گفت و پنجم تن پاک که میگویند خلاف عقیده اهل سنت است آن پنجم تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب کبار کرام پاک نبودند و کلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه بر زبان آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبد الله پیغام داد که چنین ذکر دو وقت وعظ بگفتگو آردن خارج از

طریقه دین متدین اهل سنت و جماعت است بلکه یاد از رویه
خارجیان میدهد اگر بفقیه خانه تشریف آرند یا جائی مقرر کنند
و با دیگر فضایی بلاغت نشان در اثبات اقوالی که میگویند بدلائل
عقلی و نقلی مباحثه نموده از روی کذب معتبره خاطر نشان نمایند
تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات
درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت
وعظ چندی از مغل زادهای ارباب وضع با تسبیحهای کربلا در
گردن و بازو به پشت مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای
تند بشیخ عبد الله نمودند از آن طرف دوسه هزار کس که سامع
وعظ بودند بگمان وظن آنکه این جماعه فرستاده خواجه اند که
برای قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیه درافض بر زبان راندند
مغل زاده را طاقت شنیدن آن نماند بیچتاب خورده از مسجد
برآمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل رسیدند سپاهی وضع که
بهوس شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شدیکی از خدمه مسجد
با جمعی دیگر بگمان آنکه آن هندو نیز از جمله آن جماعت است
که باراد کشتن شیخ آمده بودند بقصد گرفتن و کشتن او دوید آن
هندو نیز برگشته جمدهر کشیده بر موفن انداخته شهید ساخت
و آن هندو را نیز کشتند و تا دوسه روز برای تحقیق که آن هندو
فرستاده کیست نگذاشتند که لاش او را بردارند و چندی از فضلا
و هوا خواهان شیخ عبد الله بوسیله مقربان نزد محمد فرخ سیر
پادشاه استغاثه نمودند که خواجه محمد جعفر می خواهد که
خلل در دین اهل سنت اندازد و در عهد خاد منزل برای

لفظ رمی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان ماده
 فساد آماده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر
 بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق
 مدح حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد
 بعد رو دادن هنگامه مسجد جامع مضمون ورق را بر گردانده بدون دم
 روافض مذکور دیگر بزبان نمی آوردند اما محمد فرخ میر که بشریعت
 خان قاضی حضور ازین مذکورات بمیدان آورده استفسار نمود قاضی گفت
 که بداعتقادی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمی شود و آنچه شیخ
 عبد الله میگوید مطابق کتب معتبره عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای
 رفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان دوران
 نیز درین باب بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرار داد
 که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دفع شر نماید
 و شیخ عبد الله را خان دوران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا
 درین شهر آمده اید و مطالب او را مولفق اظهار او در سه چهار
 روز سرانجام داده روانه ملتان ساخت شیخ عبد الله که بملتان
 رفت بعد از چند گاه باز دران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر
 چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان حاضر
 نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانه حضور
 نمود و جمعی از معتقدان و پیروان شیخ عبد الله بقصد خلاصی شیخ
 تعاقب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف
 زخمی شدند و آخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رسیده تا عهد
 سادات نظر بند بود

ذکر موانع سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

مشمبل بر استیصال گروهی جهنمی نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ سیر که در حنه هزار و صد و بیست و هشت (شش) مطابق سال چهار جلوس که به نیروی اقبال پادشاه عد و مال و تردد بازوی عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام رو داده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروهی شقی است که شمه از خروج و سرکشی و تاخت و تاراج او با وجود متوجه شدن خلد منزل و تعیین خان خانان با سی هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گده و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و انعام خان و دیگر امرای مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ایذای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمین و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محالات و قصصجات صوبه شاه جهان آباد و پنجاب خراب شده اوست و خود را بسپا پادشاه ملقب ساخته قریب سی چهل هزار سوار و پیاده جنگی که همه شجاع بدل و جان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایه معادت خود میدانستند و طفیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بی ادبی که بر مسلمانان و مقابر و مساجد میرساندند از عبادات و حسنات اعمال خود می شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گزارش یافته درین آوان احاطه حصاری در صوبه پنجاب که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافه شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و معبد گروهی سابق بود

آنها بطریق قلعه‌چق پرورعت بر احاطه او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار سوار و پیداده را جا شود مسکن و مادی خود ساخته بتعمیر و استحکام برج و باره آن پرداخت و پیرگنات سیر حاصل نواح را بتصرف خود آورده تا لاهور و مهرند عرف مرهند تاخت و تاراج می نمودند عبدالصمد خان دلیر جنگ را که بصوبه داری دارالسلطنت لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکریا خان پسر او بمهم استیصال آن بد سگل مامور ساختند و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله و محمد امین خان بهادر و آغر خان و جمعی از فوج مغلیه و الاشاهی و احدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعیین فرمودند - بعد رسیدن عبد الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گدهی آن مردود فوج گرو که از مور و ملخ زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر پادشاهی انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسد و مکرر چنین جرأتها ازان طائفه ضال بد سگل بظهور آمد و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند باز مغلیه بران جماعت غالب آمده هزیمت داده باحاطه آنها میسرماندند چون چندی کثرت ازان گروه بد نهاد شوخی و تردد بی باکانه بوقوع آمد و شب خون می آوردند دلیر جهک چار ناچار مقابل قلعه آن بد کیشان احاطه برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق کنده به بستن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول انجامید و درین مابین جرأت و تردیدی که ازان مفسدان بدعاقبت بظهور می آمد و نگاه بیگانه از گدهی برآمده دست برد بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهی را بدرجۀ شهادت
 میرسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط معی و تردد
 نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافی اختصار
 کلام است - القصه فوج پادشاهی در فرصت ایام راه رسد غله و گاه
 بدان فرقه بد انجام مسدود ساخت و هرچه ذخیره دران قلعه
 فراهم آورده بودند باتمام رسید و روز بروز ابواب تردد آمد
 و شد بر روی آن تبه کاران بسته میگرددید و کار بجای کشید
 که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند
 هر آثار غله بدو روپیه و سه روپیه گاه گاه بدست آورده نا مرداران آنها
 برای قوت لایموت برابر کف دست بدستور دوی مریض زهر مار
 می نمودند - چون در کفر هم ملت نا مشخص غیر مقرر داشتند و
 عرصۀ زندگانی برانها تنگ گردیده بود کار و بعضی چهارپایان را
 کشته از میسر نیامدن هیمه گوشت خام می خوردند و از خون
 شکم و گرسنگی هر روز جمعی بجهنم واصل می شدند مع هذا
 بعضی اوقات روز و شب از قلعه برآمده خود را بر مورچال زده
 بسیار را شهید و زخمی ساخته با نیم جانی که داشتند جان
 بسلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال
 بهزار معی و اشکال پیش برده کار بران جماعۀ بنسکال تنگ
 می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست
 درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان
 نا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیومتنند و بسیاری وقت
 فرار زیر تیغ مغان آمده بجهنم واصل گشتند مع هذا لشکر پادشاهی

از تهور و جان فشانی که ازان قوم بد عاقبت مشاهده می نمودند
ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینها را
سپر ساخته آن سگ سردار نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو
که بصورت سگ و گربه شده بدر می رود میان مردم سست
اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعه
بنظر مردم مورچال می آمد بتیر و سنگ هدف تیر
بلا می ساختند بعد که مدتی بدان سخت جانی بر محصوران
گذشت بر بقية السیف آن مردودان عرصه زندگانی تنگ گردید
و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشی بامید نجات ازان
احاطه ممات بمیدان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضی بقول امان
جان بخشی نمی شد آخر کار مصلحة امیدوار التماس عفو جرائم و
تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران
با پسر هفت هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفر نریم بسمل
برآمده دستگیر بالای مکانات خانه تقدیر گردیدند و عبد الصمد خان
فرمود دو سه هزار کس را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر
و صفت را طشت پر از خون ساختند *

* بدت *

دران سرزمین دشت و خاکی که بود

گلی ارمنی شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز گاه نموده بر نیزهها بستند و بقية السیف را
برای زنده بردن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعی از
مقتولان که بامید نجات و حیات و حرص زیاد که انسان را بمال دنیا
میباشد اشرفیها را اندوخته زر و مال را بشکم فرو بوده بودند و آخر بدم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود در آمدند و بشهرت فرو بردن اشرفیها تماشا شایان شکم آنها چاک نمودند مبلغهای خطیر بدست لچهای بازار و مغلان تیغ گذار افتاد - بعد عرض تردد عبدالصمد خان نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقی با سر مقتولان و اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سرپر از گاه و هزار نفر مسلسل از بند آهنگی همراه پسر خود ذکریا خان و قمر الدین خان روانه حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن سال که امیران و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیک بدار الخلافت رسیدند، اعتماد الدوله محمد امین خان بخشی را فرمودند که برون شهر رفته آن مقهور بد عاقبت را با دیگر همراهان تخته کلاه و رو سیاه نموده خود او را بر نیل و دیگران را بر شتران سوار کرده و سرها را بر نیزه نموده بشهر در آزند تا باعث عبرت نظارگیان مردم ازار گردد - بعده که داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگروه آن مفسدان با پسر و دوسه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و دیگران را فرمودند که هر روز دوسه سه صد نفر آن گروه شقاوت پرور را پیش چبوتره کوتوالی و رستهای بازار بقتل رسانند - از جمله قوم کهتریان که خفیه خود را از زمره معتقدان و مریدان آن مردود می شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای خطیر برای جان بخشی آن نابکار رجوع آوردند پیش رفت نکردید و بعد فراغ قتل همه همراهان فرمودند که اول فرزندان او را بحضور او بلکه از دست خود او موافق بی رحمی که از آن مامون در کشتن فرزندان دیگران بوقوع می آمد، بقتل آورده بعده بند بند او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای او نیز رسانند آری که کرد که نیافت که کشت که ندریود * * * بیت *

از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بریود جوزجو

از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه محرر ادراک بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در ایام کشتن آن جماعه مادر یکی از آنها که جوان نوخیز تازه بعمره ظهور آمده بود وسیله و مربی بهم رسانیده نزد پادشاه و سید عبدالله خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از جمله ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن مال دمتگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری در آمده و بیگانه در زمره کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را بر حال و مقام آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او سزاوار حضور تعیین نمود و آن زن محیل با حکم خلاصی پسر وقتی رسید که جلاک بر سر آن شقی با تیغ آخته خون چکان استاده بود پروانگی استخلاص او رساند پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ می گوید من بدل و جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خودم مرا زود برفیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله محمد امین خان وقت ملاقات ازان مقتول مردود یعنی سر گروه آن پرسید که آثار عقل و رشادت از چهره حال تو پیداست ترا چه برین داشت که از مکافات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزه زندگانی بد عاقبت مرتکب چنین ظلم و افعال شنیع بر قوم هنود و مسلمان گشتی

در جواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده از حد بظهور می آید منتقم حقیقی در مکافات سیئات او مثل من ظالم را میگرداند که باعث جزای کردار آن جماعه می گردد *

چو خواهد که ویران کند عالمی * نهد ملک در پنجه ظالمی
بعده برای تلافی اعمال او مثل شما صاحب ثروت را برو تسلط می بخشد که او را نیز بجز او سزای اعمال او درین جهان رساند چنانچه ما و شما مشاهده می نمائیم *

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شهید
در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار
عمده صوبه پنجاب روداد مجمل ازان بزبان می دهد عیسی خان
که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بوه اگرچه در جرگه
منصبداران پادشاهی در همچشمان سرفرازی داشت اما بسبب
تقاضای ایام و انقلاب سلطنت سر از آستین اطاعت برآورده طریقه
سرکشی از روی بدنهادهی اختیار نموده محصل محال جاگیرداران
دور دست را بتعدی متصرف می شد و گاه گاه بر قافلههای راه
کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقی می نمود و سر از اطاعت
صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران
مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ایام که بوسیله رسل
و ارسال تحف و هدایا با خان دوران رابطه آمد و شد عرائض
بههم رسانده بود زیاده در نمودن می کوشید عبدالصمدخان بهادر که بعد
از فراغ مهم گرو متوجه تنبیه او گشته در قابوی وقت بود با نائب

خان مذکور اتفاق مقابله او افتاد و از بسیاری افواج خود بی باکانه
با بمعرکه کارزار نهاد از آنکه مآل کار باغی پیشگان خسرو آن مآل
بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست
بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف بکار آمدند گرفتار
تیغ اجل گردید و سر او را برید و پسر خرد سال و دیوان او را مقید ساخته
بحضور روانه ساختند *

دیگر از مردی فتح غیب آن سال کشته شدن دهیر مفسد
پیشه است مجملی از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از
جمله زمینداران سرکش مفسد پیشه مقرری مشهور صوبه عظیم آباد
بود که مکرر با فوج پادشاه زاده‌ها و صوبه داران آن ضلع مقابله نموده
طریقه طغیان و سرکشی از حد گذرانیده بود فوجها و قافله‌ها بغارت
میبرد بعده که میر جمله بصوبه داری آنجا مقرر گشته خود را برساند
از دست برد دهیر که محال جاگیر سیر حاصل آن صوبه در
تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد با وجود نگاه داشتن سپاه زاده
از ضابطه و بباد دادن خزانة مبلغ کلی از سرکار پادشاهی و خود برو
تسلط نیافت و بر رعایا و سکنه پتنة از مغلیه ظلم و تعدی بسیار
رمدید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را
چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد نزد پادشاه رساند و صوبه
عظیم آباد بسر بلند خان مقرر گردید و سر بلند خان به نسق ملک
و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و
جاگیرداران از تاخت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر برآمده
در نواح پتنة شوخی می نمود سر بلند خان جمعیت زیاد

نگاه داشته برای تنبیه او برآمد و با آن شقی مقابله نمود و بعد ترددات نمایان که از هر دو طرف بمیان آمد و جمعی کثیر کشته و شهید شدند و عیر رو بفرار گذاشت و بعد آوارگی در جنگلهای دشوار گذار بقول مشهور از زخم غیب که از دست همراهان او باو رسید و بروایت دیگر از دست تیغ جان ستان یکی از یکه تازان فوج سر بلند خان بهر وجه از تیر آه درد آلود جگر سوختگان که ناگاه دران گریز باو رسید بدار البوار پیوست *

چون محمد فرخ سیدر پادشاه بتجویز لطف الله خان صادق حکم فرموده بودند که از دو بیستی تا نهصدی منصبدار پادشاهی و هفت هشت هزار سوار والا شاهی تا یافتن جاگیر در ماهه پنجاه روپیه بعد اسب بداغ رساندن از خزانه می یافته باشند از انجمله سردار بن شاهي که حق رفانت و جان بازی ثابت نموده بودند ده دوازده ماهه طلب در سرکار داشتند و جمعی بامید جاگیر خدمت می نمودند و بیشتر از والا شاهی مغلیه بودند احکام برطرفی آنها يك قلم صادر فرمودند و بخشیدان بآن جماعه جواب دادند - و در همان ایام که شورش برطرفی آنها در میان بود میر جمله که از زیادتی طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ کلي از خزانه پادشاهی و تعدی مغلان بر رعایا که فغان ظلم آنها از حد گذشته بود درانجا بآبرو استقامت نمی توانست ورزید و جاذبه قرب پادشاه علاوه آن گردید لهذا از عظیم آباد جریده سوار شده بطریق ایلغار که مسافت بعید یک و نیم ماهه راه در چهارده پانزده روز روپوش از سپاه که بعضی از نوکران او نیز خبر نیافتند گذار

واله جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دوسه منزلی اکبر آباد برکشتی
سوار شده بغتة وقت شب خود را بدر قلعه دار الخلافت رساند -
از آنکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبه‌های تازه
از قصد پادشاه در حق قطب الملک در السنه و زبان واقعه طلبان
و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود
و این معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید ماده بدنامی تدبیر
دستگیر نمودن قطب الملک در زبانها میگشت هر چند که پادشاه میو
جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیع زیاده از خرابی رعایای
پتنه و بیحکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد
قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار و اطاعت خواست که التماس
عفو جرائم خود نزد پادشاه و قطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه
حیله و تزویر برای مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان بر پیام
باشاره یا اتفاقا هفت هشت هزار سوار منصبدار بر طرفی فراهم آمده
بخانه محمد امین خان بخشی و خان دوران نائب امیر الامرا و میر
جمله رفته نالش تقاضای طلب خود نمودند و گفتگوی این
فساد و هجوم مغلیه با زره و بکتر و فرو گرفتن حویلی نام بردها بطول
انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه باشاره بخشیان فتنه جو که
بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند می خواهند بهیأت مجموعی
برخانه قطب الملک بدست آورند طلب خود یورش و شورش
نمایند و قطب الملک در فکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت
جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که دران
روزها بفوجداری نازنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از بارهه رسیده خود را رساند و هرروز تا چهار پنجروز فوج مغلیه سوار شده در رستههای بازار مستعد کارزار نهاد بودند و از طرف دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت شایسته کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان هنگامه آرا می گشتند - سیر جمله سراسیمه گشته سر رشته کار و تدبیر از دست داده بخانه محمد امین خان آمده پناه گرفته از هر طرف نشانه تیر و مسمومت گردیده نمی دانست چه کار سازد و آخر چاره کار درین دانستند که پادشاه نظر رنج فساد و تسلی قطب الملک میر جمله را مغضوب و کم منصب و از صوبه عظیم آباد تغیر ساخته تعینات صوبه پنجاب نمودند و سر بلند خان را صوبه داری عظیم آباد فرمودند و نظام الملک بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداری مراد آباد که بتقاضای وقت برای دفع ایام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت مدید هر السنه فتنه جویان هنگامه طلب شهرت داشت که میر جمله را پادشاه مصلحه بسرهند و صوبه پنجاب فرستاده باز در تدبیر و فکر طلبیدن اوست - و هرگاه پادشاه برای شکار اطراف شهر برآمده سه ماه و چهار ماه بیرونها میگذراند خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر بود که برآمدن پادشاه باران منصوبه دستگیر ساختن سید عبد الله خان اتمت و مدام قطب الملک متوهم بوده نگاهداشت سپاه می نمود و هوای سادات و متوطنان بارهه دیگران را کمتر نگاه میداشت *

و درین سال مطابق هزار و صد و بیست و نه اسد خان قرقه مالو که نود و چهار سال از مرحله عمر طی نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمده صاحب قران ثانی و خلد مکن
و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذو الفقار خان و دیگر بزرگان
جد و آباء اسد خان از امرای ذو الانقدار ایران بودند ازین
کلفت سرای فانی بروضه جاودانی شتافت و در امرای متاخرین
بدین خوبی آمیزی مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و
از ابتدای نشورنما در عیش و کامرانی و لذت دولت بسر برده و
بعد جعفر خان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی
و کم آزاری که هرگز ازو بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف
اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و زبان شیرین و بهمچشمان
تازه بعرصه آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جمله
امرای قریب العهد دیگری نبود - گویند در ایامی که بیماری
مرض سفر آخرت او بطول کشید روزی محمد فرخ سیر پادشاه
مصحوب یکی از مکرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود
خفیه پیغام نمود که ما قدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان
آن دستور العمل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود
نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوک باسادات می خواهم
در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویه جد و آبا
بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از
خاندان ما رفت در سلطنت دودمان تیموریه هم خلل تمام خواهد
پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات
باره داده اند صلاح دولت درینست که تا مقدور بآنها سلوک
نمایند و کار بآنها نرسانند که روز بروز زیاده مانده نساد و عذاب

آماده گردد و سر رشته اختیار از دست رود * بیت *

چو در طاس رخشده افتاد مور • رهاننده را چاره باید نه زور



ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید
بسبب رسیدن خبرهای دکن که بفرستادهای حضور امیرالامرا
دخل نمی داد قلعه داریهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر
می گردید او به همراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن چند
دیوان سید عبد الله خان در تعلقه همه متصدیان دخل نموده
احدی را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالی
که دیوان تن و خالصه معطل محض بودند و پرگنات خالصه
بطریق اجاره در معرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر
کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز
خان دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهی را دیوان تن
کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی
قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه
و رای رایان را خاطر داری سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود
بنابراین هر دو از هر طرف در پایۀ اعتراض می بودند لهذا استعفا
نمودن دیوانی برهر دو واجب گردید - و عنایت الله خان که در سینه
احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاه
رخصت کعبه الله گرفته به بیت الله رفته بود درین سال مراجعت
نموده خود را بحضور رساند - از آنکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

برهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکان
ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کرده خلد مکان و
مقصودی مزاج گرفته کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن
بحضور بمصلحت و صواب دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش
آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای
اضافه منصب و مقرر فرمودن یکی از خدمات حضور مستمال
ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که
از بی اختیاری و خفتی که از مردم احشام و دیگرار باب طلب
می کشید نیز استعفای خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و
تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هر چند که
خان مذکور نظر بر امتثال قطب الملک در قبول خدمت دیوانی
تن نمی داد و سید عبد الله خان نیز از سختی سلوک او که در
عهد خلد مکان با جمده الملک اسد خان نموده بود راضی بدیوانی
او نمی گشت اما اخلاص خان بهادر شاهی که در استعداد و
و کمالات در جرگه جدید الاسلام خود را معلم ثالث می دانست و
بوجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت
گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخ شیر مامور گردیده مصاحب گاه
و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده
عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمه دیوانی
بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز
خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه
رتن چند در محال خالصه پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بسبب بیدماغی پادشاه که عیاشی و خلوت نشینی علاوه آن گردیده بود چهار ماه پنج ماه برای اجرای کار وزارت و دستخط در کچه‌ری نمی نشست و کار خلق الله بند بود عذایت الله خان درین ماده نیز ملتزم گردید که در هفته یک دو بار در قلعه آمده کچه‌ری نمایند اگرچه چند روز بدار و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطه تحریر خواهد در آمد پیش رفت کار نگردید - درین سال مطابق سنه هزار و صد و سی و یک بموجب عرض عذایت الله خان حکم اخذ جزیه از هندو که مرضی رتن چند نبود نمود و نیز چون هندو و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زیردستی منصبها بیش گرفته جاگیرهای سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عذایت الله خان بعرض رسانده خواست که از روی اوارجه و توجیه منصب هندو و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معنی بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق نمود بقطب الملک رجوع آورده راضی با اجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام هندو بعلمت باز جاری نمودن جزیه و تجویز کمی منصب کمر عداوت بعذایت الله خان بستند و از کوشهای حسابی و بیحسابی طرفین قراری که میان دیوان کل و جز مقور گردیده بود بحال نماند و مکرر پای رنجش در میان آمد اما ناچار بکجدار و مریز باهم می ساختند - درین ضمن یکی از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستاده رتن چند بوده پای حساب دیوانی آمده بود و مبلغ کلای بر ذمه او

برآمد عزایت الله خان برای وصول زراو را مقید ساخت و مکرر رتن چند وسیله خلاصی او گردید فائده نداد روزی عامل مذکور قابو یافته گریخته پناه برتن چند برد و رتن چند حامی او گردید عزایت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیلها برای گرفته آوردن عامل از خانه رتن چند تعیین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید و پادشاه از روی اعتراض بقطب الملک درباب برطرف نمودن رتن چند فرمودند فائده مترتب نشد و دیگر سبب فساد زیاده که میان محمد فرخ سیر و سادات باره آمد و سر رشته اختیار از دست رفت این گردید که چوراسن نام جاگه که از مفسد پیشهای مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خاندان اکبر آباد و فتح پور را تاخت و راه زنی می نمودند و مکرر افواج پادشاهی بسرفوجی شاه زاده محمد بیدار بخت و خان جهان بهادر و دیگر امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر قلع و سنسبی که بنا کرده آنها بود تعیین شده بودند و در ایام مقابله اعظم شاه و بهادر شاه و رسیدن محمد فرخ سیر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی و بی ادبی زیاده از دست اندازی و تاراج کار خانجات پادشاهی و تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود برای تنبیه او چنانچه بزبان قلم داد راجه دهیراج جیسنگه را مرخص و تعیین فرموده روانه نمودند و سید خان جهان بهادر خالوی قطب الملک را از عقب جیسنگه بطریق سرفوج علحده کومکي باستقلال رخصت کرده بودند اگرچه سید خان جهان بسبب بعضی موانع و عدم سرانجام مطالب بعد رخصت چنده ماه گذار شهر معطل ماند اما راجه جیسنگه

بر مهم ماموره خود را رسانده به بند و بست مورچال و محاصره
 گدھی چورامن پرداخته زیاده از یک سال تردد نمایان نمود و مکرر
 یورش و جنگهای عظیم بمیان آمد و مردم بسیار از هر دو طرف کشته
 شدند و بعد رسیدن سید خان جهان نیز مصدر ترددات گشت و
 مورچال نزدیک بقلعه رسید و کار بر چورامن تنگ گردید آخر کار
 وکیل چورامن صلحون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح
 بقبول پیشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرائم
 و سرافرازی منصب بی آنکه جی سنگه اطلاع یابد و پای او
 در میان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سید عبد الله خان
 را قبول فرمود اما چون این مصالحه خلاف مرضی پادشاه در کمال
 ناخوشنودی جی سنگه بمیان آمد جی سنگه دل شکسته گشته
 خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسیدن حضور
 نزدیک محله خود سید عبد الله خان فرود آورد اگرچه یکبار بخوشی
 و ناخوشی ملازمت چورامن میسر آمد اما باز بسبب سلال خاطری
 که محمد فرخ سیر پادشاه ازین صلح داشت راضی بمجرای ثانی
 او نگردید - درین ضمن خبرهای مختلف خلاف مرضی پادشاه که
 عنقریب باحاطه تحریر می آید از دکن رسید و باعث مزید فتنه
 و فساد جهان آشوب گردید *

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید
 بعده که امیرالامرا بر داود خان فتح یافته خود را بخسته بنیاد
 رسانده به بند و بست ملک پرداخت و اطلاع یافت که کهنه

پهاریه (ن) نام که سده سالار عمدۀ راجه ساهو گفته می شد و از آنکه در هردو صوبۀ دکن یکی از سرداران مرهتۀ بدستور صوبه داران پادشاهی صوبه دار که وجه چوتۀ مرهتۀ بوصول آورد مقرر بود صوبۀ خاندیس در تصرف خود داشت و مابین راه بندر سورت قلعه های گلی ساخته تها آنها قائم نموده هر قافله که از آن راه میگذشت اگر چوتۀ یعنی چهارم حصۀ مالیت آنچہ در قافله از تجار و غیر تجار داشته باشند قبول می نمودند سالم میگذشتند و الا بتاراج در آورده آدمهارا اسیر نموده باز مبلغی سرنفر می گرفتند انگاه سر میدادند امیر الامرا ذوالفقار بیگ نام بخشی خود را با سه چهار هزار سوار و پنج شش هزار پیادۀ بند و تچی برای تنبیه او رخصت نمود - بعده که ذوالفقار بیگ از کوتل مابین خجسته بنیاد و خاندیس گذشت و خبر کهندو پهاریه که قریب هشت نه هزار سوار جنگی همراه او بود نزدیک سرحد بکلانہ و کالنه که بتفاوت هفتاد کروزہ عرفی از خجسته بنیاد مسافت دارد شنیده مستعد جنگ گشته خواست که برو تاخت آورد کهندو بطریق فرار ناهموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلہای خار دار دشوار گذار کشید هر چند که هر کارها ظاهر ساختند که قابوی مقابلہ با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راهنمایی دیگر جہال بارہہ سخن هر کارها نشنید و یکہ تاز خود را بکهندو رساند در اول مقابلہ کہ جمعی از کفار بدار البوار پیوستند کهندو موافق داب دکہنیاں رو بفرار آورده فوج امیر الامرا را بنمود چهار صد پانصد

سوار خوش اسب اطراف خود کشیده لشکر بارهه را پراکنده ساخته باز یکبارگی بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کوملک سواران متفرقه بسته چنان عرصه تردد و کار زار بر لشکر اسلام تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعی از همراهان جانباز بدرجه شهادت رسید و باقی فوج هرکه بزنهار آمده از اسب غرور پیاده شده سپر انداخت زنده متعید گردید و دیگران با جان و مال بعرصه تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزبانها مشهور است گار و شتر و اسب احادی از سوار و پیاده آن فوج ازان بلیه محفوظ نماند - بعد رسیدن خبر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و هیف الدین علی خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علی خان می شد برای نسق از برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هر دو سردار نامدار چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند که تلافی بظهور آید یا تهاذهای او را بردارند که باز اذیت او بدرگذاشت و رعایای صوبه خاندیش نرسد فائده نداد اگرچه کهندو دنع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهوکه در قلعه و مکانهای قلب می بود رساند اما تهاذهای او جابجا که بودند قائم ماندند هرگاه فوج تعیین کرده امیر الامرا میرفت فرار نموده همین که فوج رو میگردد مردم کهندو آمده قائم می شدند هرچند که با فوجهای دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مقابل و مقابلته اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعه ستاره رساند اما تلافی کشته شدن
 ذو الفقار بیگ و تاراج رفتن فوج او با کهندو دیپهاریه بعمل نیامد - و
 بسبب انتشار خبرنا موافقت پادشاه با مساعدات که بقول - شهرور فرامین
 و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیدان و زمینداران عمده طرف
 کرناٹک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و
 آنها سرتابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبه بلجاپور و
 حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز
 پیشگان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا
 ملاقات نموده باز بتعلقه خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام
 و زمینداران بلجاپور و کرناٹک هر در صوبه چنانچه بایست رجوع
 نیاوردند - و صوبه دار و دیوانیدان و دیگر اهل خدمات که از حضور
 مأمور شده میرسیدند اکثر دخل نمی یافتند - و قلعه ملهیر سرکار
 بکلانه که از قلعه های سرحد با نام و نشان صوبه خاندیس است و مدت
 سی و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت
 خان که از سلسله میرزا شاهرخ بنی اعمام تیموریه گفته می شد
 ارثی مقرر بود از تغیر فتح یاب خان پسر نجابت خان بامد علی
 خان علی مردان خانی مقرر فرمودند و فتح یاب خان - مد علی
 خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و از آنکه نجابت خان
 که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داری برهانپور
 داشت سفد نیابت صوبه داری خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر
 امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپای
 حساب آورده مبلغی بر فرم از بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان باشاره پدر دخل نمیده نجابت خان را زیاده از اول پای اعتراض آورده معاتج ساخت و این معنی که بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رحید علاوه کدورتها مزید عناد خاطر گوید و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر فرموده خلعت رخصت عنایت نمودند و قلعه دار از شنیدن اخبار دخل ندادن امیر الامرا و نزاع میان نجابت خان و منصوب کرده صاحب اختیار دکن جرأت روانه شدن بر خدمت مأموره نه نمود و بعد قیل و قال بسیار و کالت خان نام را قلعه داری قلعه مذکور از روی سند امیر الامرا مقرر شد و فتح یاب خان ناگزیر قلعه را بار سپرده از قلعه برآمد.

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنهای بر صحنه لیل و نهار یادگار خواهد ماند مقدمه صلح غنیم دکن است که در صوبه داری امیر الامرا مقرر گشته فقره چند ازان بمعرض بیان می آرد در ایامی که خلد مکان برای تسخیر قلعات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته مدتها صرف اوقات و خزانها نموده قلعه ستاره و پر ناله و راج گدازه و غیره قریب سی و چهل قلعه با نام و نشان را بتصرف در آورده مرهته رابی خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پزوه ملك قدیم پادشاهی را خالی و پادشاه را دور دانسته نشیبت بهالهای دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن و احمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتپه تاخت و تاراج پراکنده شده هرجا که میر میدند اگر شهر یا قصبه کلان می بود هر کاره و خط نزد حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتپه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبات باستقبال فوج مرهته شذافته باظهار قبول چوتنه قول امان خواسته هرکار و سوار برای محافظت ديه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهار صد پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهارم حصه آن مقرر نموده وعده وصول بگذاشتن یر غمال که بزبان هند اول می نامند بمیان آورده دفع ضرر تاخت و تاراج آنها می نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت ادای چوتنه نمی نمودند یا رجوع نمی آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلج مکن و خلد منزل باحاطه تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق می ساختند و الا بعد محاصره چند روز مایوس شده آواره دشت ادبار می گشتند چنانچه قصبه نذر بار و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار دو هفته سه هفته محاصره می نمودند و نا کام بر می خواستند و با قافلها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلها بتاخت و تاراج میرفت اما سردار ها تا مقدور در تشخیص چوتنه کوشیده بتاخت و تاراج راضی نمی شدند برخلاف لشکر آن مردودان تا می توانستند در برهم زدن چوتنه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوتنه وجه مقرری سرداران عائد میگردد و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بسردار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلد مکن هر چند وکلای تداربائی رانی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تازه دوازده سال دم مخالفت با پادشاه میزد
 التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سردیسمکهی شش صوبه دکن
 بدستور سر صد نه روپیه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غیرت اسلام
 و بمیان آوردن بعضی هبب که در ذکر سلطنت خلد مکن بزبان
 قلم داده قبول نمود و در عهد خلد منزل اگرچه وکلای راجه ساهو
 و رانی رجوع آورده فرمان سردیسمکهی بشروط چند که در ذکر فرمان
 روائی خلد منزل بزبان قلم داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع
 مابین رانی و راجه ساهو بزد و بستی که مرکوز خاطر بهادر شاه بود
 بعمل نیامد و دستور سردیسمکگی نیز جاری نگردید و در صوبه داری
 داود خان که نیابت ذوالفقار خان داشت و میان او و غنیم عهد و
 قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکه در جاگیر پادشاه زاده‌ها و داود
 خان مزاحمت نرسانند از باقی محالات امرای عظیم الشان
 هیرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چوتته میدهند و
 بقایا آزار نرسانده باهم چون شیر و شکر جوشیده بکجدار و
 مریز بعمل می آمد و در صوبه داری نظام الملک بهادر چنانچه
 بگزارش آمده در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی که همه یکسان
 و پنج ماه نکشید بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیه واقعی
 رسید بعده که دوسه سال از صوبه داری امیر الامرا در فساد و عذاب
 با پادشاه گذشت با وجود نگاه داشتن فوج زیاده ترددی که بایست
 بعمل آوردن بزد و بست واقعی که مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق
 رسم سادات باره بود صورت نگرفت لهذا نظر بر قابوی وقت
 و رفع فساد در سنه هزار صد و سی هجری بصلاح انور خان که از

شیخ زادهای متوطن برهانپور و پدش آورده های سادات بود و دیگر امرای همراز با اتفاق منکرا جی نام برهمن که سابق متوصل و از نوکران عمده سیوا و سنجها بود و از زمان تسخیر قلعه چنچی در جرگه نوکران پادشاهی درآمده و کالت خیرخواهی سرداران مطیع و غیر مطیع مرهته می نمود و خالی از جرهر رشادت که مدد طالع ضمیمه آن گشته بود نبود و رعاطت بالاجبی بشوناتهه و جمناجی که از برهمنان و سرفوجان عمده فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح باین شرط به میان آوردند که از جمله محصول مال و سائر محال خالصه پادشاهی و جاگیرداران هرچه امیدان و کروریان و شقبداران بوصول در آزند چهارم حصه آن بمنصوبان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیرداران نمودند فی صد ده روپیه دستور سردیسمنکھی از نزد رعایا بگیرند که فی صد سی و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب فوجداری و شقبداری و ضیافت و اخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمعبندی از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریک غالب عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روی سر رشته وصول کل حبوبات بگیرند برریعا و حکام پادشاهی و جاگیرداران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر محال دو تحصیل دار که یکی خود را کمایش دار و دریم گماشته سردیسمنکھی میگویند و بر طومار و املاات اول دستخط سر رشته دار سردیسمنکھی شود و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهی و جاگیرداران گشتند و

سواى آن هر دو شریک راهدار علیحده در هر محال که از مابق
بسبب سستی فوجداران و غلبه غنیم جا بجا نشسته مرگاو و ارايه
نیم روپيه و یک روپيه از بیوپاریان و هرچه خواهند از مردم دیگر
دوچند سه چند از فوجداران ظالم پدیشه میگرفتند الحال نیز بدستور
قبل از ایام صلح آن تعدی علاوه دیگر شراکت مانند درینصورت در
هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعیت سوار و پیاده در
کچهری و چپوتره مال و سائر و سر راهها بدعت نواحیات قرار یافت
و سواي آن هر جا که دیهات ویران را مرهته قول داده آباد نموده بود
مثل دیهات پرگنه نذر بار و غیره صوبه خاندیس و دیگر پرگنات صوبه برار
و غیره که از اصل خراب و ویران کرده مرهته بود قرار داد امیر الامرا
منظور نداشته قول سوم حصه بقائى که بجاکیر دار عائد گردن داده
مقرر کردند منجمه سه حصه یک حصه بجاکیر دار و یک حصه سالم
مرهته متصرف شود و یک حصه بر عایا و گذارند و در مقدمات ملکی
و مالی حکم و عمل غنیم زیاده بر اختیار فوجدار و جاکیر داران جاری
گردید - هر چند امیر الامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاکید
می نمود که راهداری که بظلم فی ارايه و گاو سه برابر و چهار برابر
نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بیوپاریان
و مسافران در ایام قبل از قرار صلح می گرفتند نگینند اما پدیش
نرفت آری در اکثر پرگنات تاخت و تاراج دیهات و قاتله
از میان برخاست و نسبت بایام سابق مسافرین و مترددین
بعد ادای راهداری بآرام تردد می نمودند و بعضی دیهات که از
تاخت مقهوران و تعدی حکام بد انجام ویران مطلق شده بودند

رو بآبادی گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار صلح بشرطهای مذکور بمهر خود بودکای راجه ساهو نوشته داده برای طلب فرمان پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جایجا گماشتهای مستقل راجه ساهورا دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشو ناته و جمناجی دو نوکر عمد راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق نیابت وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای ملکی و مالی بوساطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهته و طلب فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی هواخواهان دولت خاطر نشان نمودند که در محصل و حکم رانی غنیم لثیم راسهیم و شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضی محمد فرخ میر بظهور آمد و در همان ایام جان نثار خان که از امرای مزاج گرفته قدیم و تربیت کرده خلد مکان و قدیم الخدمت خلد منزل و جهان دیده پخته کار و با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او کلان شده بودند پادشاه بامید آنکه امیر الامرا با او سلوک نکار خواهد نمود و جان نثار خان هرچه باو از راه خیرخواهی طرفین بفهماند و معقول نماید بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داری برهانپور از طرف امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب بند و نصائح بحسین علی خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده و سر پیچ مرصع مقتخر ساخته مرخص نمود - و در همان آوان که ماه ذی قعد سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجری

باشد اعتماد الدوله را برای بندوبست صوبه مالوا مرخص فرمودند و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان صوبه داری از تغیر راجه جیسنگه سوانی نیز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان روز خفیه فرمان صوبه داری نیز با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعد ازان که جان نثار خان نزدیک آب نریدا رسید باوجودی که از راه پخته کاری خود را معلم ثالث روزگار میگرفت و عسرت و پریشانی حال علاوه آن داشت و از طرف دخل یافتن در تعلقه مانورده خود نیز مذبذب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیداده نگاه نداشته طی مسافت می نمود چون خبر رسیدن محمد امین خان بسرونیج تعلقه مالوا و رسیدن جان نثار خان نزدیک گذر اکبر پور معا در خجسته بنیاد انتشار یامت بر زبان هرزه گوینان هنگامه طلب خبر رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کارزار دیده بسرونیج بقصد پیکار امیر الامرا و مقرر شدند. جان نثار خان هراول باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبه گرفت که حسین علی خان نیز متردد خاطر گردید مع هذا نوشتجات جان نثار خان متضمن بر اظهار پریشانی و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن جمعیت و طلبیدن نوج بطریق بدرقه بسبب انتشار ستانام غنیم که غیر از منصوبان راجه ساهو طرف هاندیه علم سرکشی و فساد عظیم برداشته سر راه جان نثار خان گرفته بود پیهم بحسین علی خان رسید بر نوشتجات او اعتماد ننموده هرکارهایی معتمد برای تحقیق جمعیت اعتماد الدوله و وضع آمدن جان نثار خان تعیین نمود بعد رسیدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعیت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعده که جان نثار خان
 ببرهان پور رسید شنید که امیر الامرا بامداد الله خان مشهور بنواب
 اولیا که پسر عمه هردو برادر می شد و زیادت صوبه داری برهانپور
 داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظام او بجان رسیده بخجسته
 بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان
 وسواس بخاطر راه نداده در تعلقه خود مستقل باشد و جان نثار
 خان را نزد خود طلب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را
 نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین
 علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات
 دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما از آنکه
 برهانپور صوبه سرحدی بود و با فرستادن های حضور در دخیل
 ساختن بخدمات ماموره قصور واقع می شد و جان نثار خان
 را از جمله منصوبه بازان روزگار وشجاعان آزموده کار می دانست
 تا سه ماه که فصل خریف و ربیع بالتمام معزول برداشت
 خان مذکور را بحرف و موت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهای
 زبانی و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده
 گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبه بیدر بمیان می آورد و گاه
 در قبول صوبه حیدر آباد و بیجاپور که دران هر دو صوبه دخل
 یافتن او متعذر بود مختار می ساخت و گاه می گفت که چون
 بر عقل و دانائی و تجربه کاری و دوستی شما اعتماد کلی دارم
 می خواهم که برای مشورت امور ملکی از خود جدا ننموده پرداخت
 حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان بر امین خان برادر خان عالم

که نیاست صوبه محمدآباد عرف بیدرو نادیر داشت حادثه غریب
 رو داد مجمل از تفصیل آن می نگارد که چون از بعضی قصبجات
 و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران فوج و گدھی قائم
 داشتند غنیمت درین مدت باوجود محاصره بدست روز و یک ماه
 ازان محال چوتنه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلای
 راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشی و زور طلبی
 زمینداران و مقدمان و حکام گماشتهای راجه ساهو چوتنه بوصول
 نتوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبه
 تعلقه امین خان از بعضی محال نرمل و غیره درین مدت یکدام
 چوتنه نداده بودند فتح سنگه پسر خوانده راجه ساهو که ضلعدار و
 تحصیل دار چوتنه آن ضلع بود شکوه سرکشی زمینداران آن بواج
 بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین علی خان درین ماده
 بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین
 مدت چوتنه ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و
 عار ادای چوتنه دهم التماس استعفا درمیان آورد میرزا علی نام
 که از شجاعان مشهور آن ضلع گفته می شد بدان خدمت مامور گردید -
 و از شهرت این خبر که در استقلال امین خان خلل راه یافته روزی درهمان
 اختلال ایام امین خان با جمعیت معدود که بدیشتتر از همزاهان معتمد او
 در سرانجام شادی کدخدائی دختر او در خانه مانده بودند بشکار
 دور دست دربالکنده صوبه نادیر رفته بود و فوج نزد او جمع نبود فتح سنگه
 پسر خوانده راجه ساهو خبر یافته باتفاق زمیندارانی که با امین خان
 عداوت داشت باسیدزده چهارده هزاره سوار بمعیت جگیت راو

زمینداران رمل که او هم سه چهار هزار سوار بر قنداز حکم انداز داشت
 شتافته ناگهان خود را رساند و امین خان که خاندان آنها در شجاعت
 و تهوری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار نیندیشیده
 بقصد مقابله با خصم پرداخته داد دلوری و مردمی داده زخمهای
 نمایان برداشته بیخود گشته اوتاده دستگیر گردید و از سرداران و رفقا
 دو سه نفر نامی با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسیدند فیلان و اچیان
 و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بعده که حقیقت دخیل
 فساختن جان نثار خان در صوبه داری برهانپور و حادثه امین خان
 بعرض پادشاه رسید باعث مزید ماده ملال خاطر گردید و آخر سال
 که فصل ربیع بآخر رسید جان نثار خان را بدین شرط بخدمت
 صوبه برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را
 بطریق نیابت ببرهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد
 امیر الامرا باشد *

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر
 دیانت خان ندیره امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین
 خان که بدیوانی برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که
 بتعلقه بخشگیری دکن منصوب ساخته بودند بخجسته بنیاد رسیدند
 ضیاء الدین خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر ببرادر خود
 نوشته بود دخیل کار و بار دیوانی ساخت اما هوای آنکه بر اسناد
 و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا در مقدمات دیوانی امتثال
 و اختیار نداشت و فضل الله خان بخشی جواب صاف یافته بار سلام
 هم نیافت و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

برابر فرمود این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردد -
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که
در هرزه گوئی و صفات مذموم دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاری و خطاب و کالت خان 'سرفرازی یافته میان همقومان
امتیاز بهم رسانده سرمایه افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیله هموطنی باصاحب نسون والد پادشاه قرب همکلامی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهم رسانده قابوی وقت یافته
بغیرنگی انسانی و انسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشه
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید قلع ریشه خرد و بزرگ باره می توانم نمود چندان باغ
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رگ
و ریشه شاه شهید مرحوم جا گرفت که در کمتر ایام از عطای اضافهای
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی از پاینده هزاری
بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار برآوردی رسید و در خلا و ملا
همدم و دم ساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دولت باره گردید و هیچ روزی نبود که از جواهر گران بها و مرصع
آلات و پوشاک خاص باو انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از
حوصله او کامیاب نسازند و قرار بران یافت که سر بلند خان را از پشته
و نظام الملک بهادر فتح جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعی
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سرکشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مرادآباد و راجه اجیت سنگه را از

احمد آباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمده حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی بر انداختن دولت باره نمایند و غرائب درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور بخدمت دیگر مامور نقر نموده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر که دران مرکز داشت ازو تغیر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبه علیحدہ قرار داده در صوبه داری و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه اجیت سنگه که بخطاب مهاراجه و عنایات دیگر سرفرازی یافت با سید عبد الله خان ممد و همدستان گردید و نظام الملک بهادر فتح جنگ و سر بلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و میر بخشی ساخته بودند تکلیف قلع ریشه فساد سید عبد الله خان با هریک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهریکی از بند ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر اعلیٰ نافرمانی نماید بسزا خواهد رسید در جواب میفرمودند که برای وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هریک از امیران عمده ایران و توران که مشورت برای چنان امر خطیر وزارت بنام چنین هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضای مطیع و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمی هنگام عید نظر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز حواری تشریف بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم خاص و عام

از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان (و داد معینا که آنروز زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ طرف صدائی بلند نگردید و شهرت بدنامی لاحاصل زبان زد خلایق گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت میاه نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری و جانفشانی آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکرمی نمود درین گرمی هنگامه فرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم نگاهداشت نمایند - بعد رسیدن اخبار شریار حضور بدکن امیرالامرا متوهم گشته اراده حضور را پیش نهاد همت نمود و قبل ازان تمهید منصوبه تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت فرستاده بشان و دبدبه تمام که بهیچکس صورت او را نمی نمود نزد خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود - درین ضمن خبر رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موثری مها راجه و دیگر عنایات پادشاهی بامداد و اعانت سید عبد الله خان سرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیئه او پادشاه بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطه صلح گشته *

اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه باتفاق اعتقاد خان و خان دوران و بعضی دیگر امرای خیر اندیش بخانه قطب المملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر سلوک و فکرهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خانه قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجمله ا خلاص کیشان هردو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و اراده فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صلح حضور بدکن حسین علی خان تا رسیدن خبر تحقیق دانی تهیده رونه شدن حضور چند روز بتعمیق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بحال نماندن آشتی میان میر و وزیر اندیشار یافت و نوشته قطب الملک مشتمل بر اشاره طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تگ گردیدن عرصه بر رسید عبد الله خان نقل و نقل هر خایه و بزم صغیر و کبیر خجسته بنیاد با اخبار موحشه دیگر گردید *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمد فرخ سیر شهید چون هنگامه فساد و عناد پادشاه محمد فرخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطه بیان در آمده بامتداد کشید و هرتدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم یضکت التقدير علی التدبیر بجائی نمی رسید و از آنکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصلح و مدارات پیش می آمد و گاه بقصد قلع ریشه بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضی امرای مذافق که باسید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیگردید و اگر جمعی از مقربان خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج جیهنگه سوانی بتقاضای وقت

مشورت برداشتن، پرده نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح
 صلاح کل نظر برداریانت استمزاج بمیان می آوردند از راه
 بعضی وسوس که بتوضیح آن نفوذ اختن اولی شذیده ناشدیده
 می انکاشتند - اگرچه فتح جنگ و مریدان خان و دیگر نوکران عمده
 وفادارش بودند که مهم دفع این فساد بعهده خود بگیرند اما از آنکه
 مامور بدرهمزدن آشکارا نمیگردیدند و از بسکه در اکثر امور بحسب
 تقدیر و سرنوشت روز ازل که بایست آن پادشاه شهیدگشته و ناکام
 از جهان رود خلاف تقاضای وقت و رای صائب بظهور می آمد
 خصوص از تجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش
 درآمده در باره رکن الدوله اعتقاد خان مبذول میگردد - از آنکه در
 حسب و نسب و استعداد ظاهری و باطنی امیران ایران و توران
 عار تبعیت او برخود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و
 مردم توپخانه که هشت نه ماهه نقدی طلب داشتند از اغماض سید
 عبد الله خان دامی و درمی نمی یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند
 و نگاهداشت مید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده
 بود روز بروز ماده مزید فتنه و باعث خلیل نسق پادشاه میگردد -
 درین ضمن در یکی از فرامین در جواب عرضه داشت نفاق آمیز
 امیر الامرا که مشتمل بر ارادت قدمبوسی معروض داشته بود و از
 نا موافقت آب و هوای دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم
 فرمودند که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج
 بگذراند والا ماراهم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب
 معین الدین پسر جمعی اکبر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو او را مقید ساخته بموجب نوشته این جانب بخجسته بنیاد فرستاده اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز مشتمل بر زود رسیدن خود بحسین علیخان میرمید - لهذا پانزدهم ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خرد خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام توپخانه مرخص ساخته روانه برهانپور نمود - چون برای بندوبست صوبه خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان نثار خان بنام سیف الدین علی خان مقرر کرده انتظارخبر ثانی میکشید - بعد رسیدن نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور از خجسته بنیاد بر آمده یک هفته توقف برای امر ضروری نموده اوائل محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق اوائل آذرماه الهی موافق سال هفت جلوس بتهیه و سرانجام توپخانه و دیگر ما محتاج سفر و جذب قلوب امرا و مرهقه پرداخته باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان ثنائی صوبه برار و اسد علی خان عینی مردان خانی و دلیر خان برادر لطف الله خان صادق و اختصاص خان نذیر خان زمان و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علی خان بخشی که از سادات نامی باره می شد و دیانت خان نذیر

امانت خان خوانی و راجه جیسنگه بندیله و راجه محکم سنگه که نوکر عمده امیر الامرا بود و غیره بیست و دو نفر نوکر پادشاهی که اکثر در رفاقت مجبور و بی اختیار بودند و قریب هشت نه هزار سوار خانگی و یازده درازده هزار سوار مرهته و دیگر اهل خدمات و متعین خجسته بنیاد و برهانپور و برار که هرگز عبور آنها از آب نریدند همراه هیچ امیر و شاه زاد نامدار نشده بود و تمام عمله و فعله کچهری دیوانی و بیوتات و بخشی که جمله قریب بیست و پنجم هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده هزار پیاده برقداز روانه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امرای قدیم با نام و نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزاریهی احشام از قدیمان خود همراه داده روانه ساخت و قلعه ملهیر که از مدت چهل سال در تصرف خاندان نجابت خان بود برای تصرف آوردن آن چنانچه بذکر در آمده سعی تمام می نمود و کالت خان نام را قلعه دار نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و همچنان قلعه سالیر و دو سه قلعه دیگر بهمراهان خود مقوم نمود و برای فرستادن بعضی از وابستهها و اشیای کار آمدنی بقلعه دولت آباد بقلعه دار پیغام نمود چون از قبول ابا کرد جاگیر او تغیر نمود بکمی منصب نیز مغضوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک برهانپور نیز پای اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت پادشاهی و منصوبان حضور که سابق برتعلقهای ماموره آنها مرخص ساخته بود و بعضی از آنها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز جا گرم ندموده

بودند هر یکی را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب نموده محتاج بدان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله محرم سوانح که بعد کساله و تصدیع سه سال که از دکن بحضور رفته در رکاب بوده بخدمت اصانت و فوجداری محال مصطفی آباد که بخالصه پادشاهی تعلق داشت مامور گردیده بخدمت آن صاحب مدار دکن رسیده سند مطابق با هزاران منت احسان حاصل کرده بر سر تعلقه خود که محال ویران و خراب کرده پسر عمه امیرالامرا صوبه دار برهان پور بود رفته مبلغ خطیر بخروج سه بندی و غیره آمده همینکه مساعی جمیله در آبادی برگشته و گردآوری رعایا نموده مشغول کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تنخواه بیست هزار روپیه برای سر انجام توپخانه بقصد محاربه پادشاه شهید محمد فرخ سیر مذکور نموده از آنکه از نرسیدن فصل در سرانجام زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب و بیکساب مرهده که شریک غالب همه حکام و عمال گردیده بودند خرابی و کساله که کشیده باحاطه تحریر نمی آرد - و قریب سیزده هزار سوار مرهده بسرداری کهند و بهاربه که از سر فوجان مشهور و صوبه دار خاندیج از طرف راجه ساهو گفته می شد و منتا و چندمی دیگر از سرداران گم نام همراکب خود ساخت و هر کدام از سرداران نامی و جماعه داران عمده را برعایت اسپ و فیل و خلعت و مبلغ مدد خرچ مرهون احسان نموده برای آینده امیدوار پاشداد

و برای سپاه مرهته نیم روپیه سراسری سر نفر خرج از سرکار مقرر کرده و جمعی از زمینداران را با خویش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسیدن برهانپور که برای امور ضروری سه چهارم مقام واقع شد زنبهانبال کر نام مرهته که نوکر پادشاهی گفته می شد و منجمه نوج کومکي نزد امیرالامرا رهیده بود و سنکراجی ملهار و بشوناته صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خفت کشیده از مدت در فکر تلافی بودند اورا حسین علی خان بموجب اشاره مدعیان او در خلوت به بهانه مصلحت طلبیده غافل گرفته بقید و زنجیر در آورده لشکر و بهیر مغلوب هراس گشته اورا تاراج نمود و عمده و فعله متصدیان کچهری دیوانیان و بخشیان و اخبارنویسان را که بوعده رخصت از پای کتل فردا پور همراه آورده باز امیدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود از انجا نیز رخصت نداد و همه حکام و عمال معزول را در کمال بی سرانجامی همراه گرفته بیست و دویم محرم از برهانپور کوچ نموده کوچ بکوچ از آب نبود اگر اکر پور عبور نمود - درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگرداندن امیرالامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزد بک قاعه ماند و رسید و باهم ملاقات نموده در خلوت از کلمات صلح بی ثبات و هنگامه آشوب فراهم آمدن امرا در دارالخلافه و خاطر داری اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آورده و بیدل ساختن دیگر امرا بذکر در آورده آن سپه سالار بهانه طلب را زیاده از سابق سرگرم زود رسیدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر صوبه دار

نامشخص مالوا که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و زمینداران پرداخته اراده مقابله با امیرالامرا دار حسین علی خان یکی از همراهان چرب زبان نصیرالدین خان نامی ایرانی را که داروغه اصطبل بود نزد او برای دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهایی وعده و وعید آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاسته رفتن اعتمادالدوله بی حکم پادشاه در السنه عوام انتشار گرفت - و بعد رسیدن مقابل و برابر قلعه مافدو مرحمت خان پسر امیر خان که در نسق قلعه داری و تدبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن سرزمین واقعی کوشیده بود بعد تمارض و دیگر موانع بامیر الامرا ملاقات نمود و این معنی ماده بیدماغی و نزاع حسین علی خان گردید - چهاردهم صفر نه گذار دار الفتح اجین نزول واقع شد از نوشتجات برقنداز خان فوجدار گوالدار و وکیل حضور بظهور پیوست که پادشاه بعد انتشار خبر کوچ و حرکت امیر الامرا از خجسته بنیاد خود بدولت بیست و پنجم محرم الحرام بخانه سید عبدالله خان تشریف آورده باتفاق بعضی امرای موافق و منافق بنای قرار صلح و عدم مخالفت و ترک مذازعت بکفالت کلام الهی که از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک برداشته بر سر عبدالله خان گذاشتند و روز دوم در قلعه و دولتخانه سید عبدالله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده بتجدید عهد و پیمان اخوت و موافقت و اتفاق مبرا از نفاق در میان آوردند و درین ماده باعتقاد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز بمبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع ماده نزاع

کوشند امیرالاسرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامین نوشتجات مذکوره در مجمع دیوان بزبان آورد که اگر واقعی پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاقی با ما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکری مطلب و اراده دیگر منظور نیست بعد ملازمت و خاطر جمعی از بعضی مطالب زود بدکن مراجعت خواهیم نمود از شهرت این خبر فرحت اثر در همه مثل و خیمه بخیمه ترانه شادی و مصالحه و امید زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاری گشت لذا روز دویم و سیم آن از زبان رادی ثقه و محرم راز حسین علی خان مسموع گردید که در خلوت بر زبان آورد که این همه دام افسانه و افسون ابله فریب که پادشاه می باند عبث است نمیداند که گفته اند *

* مصرع *

نهان کی ماند آن رازی کز و سازند محفلها

تقاضای مال اندیشی نزد عقلا این است که اگر ما بقابوی پادشاه در آئیم رهائی و امان از جان نیابیم و اگر ما برو دست یابیم او را نجات متعذر گردد *

و نیز از نوشتجات حضور ظاهر گردید که سربلند خان بسبب تغیر نمودن جاگیر که در چنان حالت بعضی محال میر حاصل او را به میر جمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضای دیگر ارباب طلب ترک نوکری و استعفای منصب نموده فیلان و امپان و اثاث البدیت بجماعه داران و قرض خواهان داده میخواست و خرقة پوش گردد مید عبدالله خان اطلاع یافته نزد او رفته بتسلی او کوشیده رعایت نقد و فیل و اسب از طرف خود نموده صوبه داری

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت. و نظام الملک بهادر نیز از ناهمواری اطوار روزگار سغله نواز و تغیری بیوقت از بهادر آباد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور طلبیده بودند خدمت و جاگیر سابق را باعتقاد خان دادند بیدماغ و سوخته نا قدر دانیها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود. و اعتماد الدوله که بی رخصت و بی حکم پادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود. و خان دوران را که از ابتدا باتفاق میر جمله از جمله هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت. و نیز بظهور پیوست که روزی برای شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانۀ مهراجه اجیت سنگه که با وجود نسبت دامادی پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار قابو میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواری نزدیک خانۀ مهراجه که او البته مع نذر برای مجرا خواهد آمد در اتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا بی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان و ظن کن الخائن خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانۀ سید عبد الله خان رفته پناه برد. بعده که پادشاه

وقت مراجعت برگشتی سوار شده می خواستند موافق قرار بخانه سید عبدالله خان تشریف برند درین ضمن برپناه بردن راجه بخانه سید عبد الله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی برابر خانه سید عبد الله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند که نواره را تند و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهی بخانه سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال برآمده تا کنار دریا رسید متوجه او نشده داخل دولتخانه قلعه شدند - حاصل کلام بعد از کوچ حسین علی خان از اجین جمعی که از متصدیان بامید وعده رخصت امروز و فردا تا اجین رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامی که هریک بامید خلاصی از فردا پور و برهانپور زیاده از دوسه جوره رخت بر نداشته بود مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جمله منصبداران و اهل خدمت جمعی که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر مغضوب گردیدند - بعد که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت وکیل رانا بعضی دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت همینکه زنار دار فرستاده رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهتمام و قدغن عدم تاراج و پامال نمودند زراعتها پاره محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد تعلقه راجه دهیراج جی سنگه موائی باوجود رسیدن یکی از نوکران عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دیه بیشتر و زراعت و مواشی بسیار دست خوش تاراجیان گردید معنی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه اقتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر خان چون در تزک سواری بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اهتمام خفت باو رساندند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه پردازان هنگامه جو در خلوت قابوی سر رشته سخن یافته بذکر در آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مره اخیری خفیه و آشکارا در تسلی و عطای اضافه و عنایات دیگر بمردعیان هردو برادر کوشیده پوشیده اشاره و پیام اراده بدانجام به پیش آوردهای بدنام می نمایند و باغواهی بر همکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیش از بیش نموده راهنمائی و مصلحتی که طریقه نمک بحرامان و بد خواهان دولت می باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علی خان که آخر ماده وبال جان خود او و پامال گشتن تمام دولت باره گردید نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کفیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلوس بکنار سواد دار الخلافت طرف لائیه فیروز شاه دائره واقع شد وقتی که در سه کردهی شهر رسید باظهار بغی نمودن حکم طبل مخالفت صریح نواختن فرمود که خلایق داب پای تخت سلاطین صدای کوس شاد یانه بلند آوازه سازند و بشکوه پادشاهان آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باولی گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که الحال من خود را در زمره نوکران پادشاه نمی دانم که پاس رعایت ادب آقا بجا آورم و از

عزل منصب و عتاب سلطانی اندیشه نمایم - و غریب تر آنکه پادشاه ساده لوح با وجود شنیدن صدای کوس و کرنای مخالفت که بدان جرأت چنان بیباکانه و علانیه آواز شادیانه بلند ساخته گوش زد عالمی نمود و از اشاره دهل عدم اطاعت در هر کوچه و بازار طنبور صفت گوش موافق و مخالف را مالید پادشاه باز بهوش نیامده طریقه حزم و رای صائب از دست داده گاه مانند سرنا سر آستین غضب مالیده شروع بنغمه تهنید باظهار زجر و بیم نسبت بهرد و برادر می نمود و گاه بمقام آشتی در آمده در پرده نفاق در اختلاط بر روی مخالف می کشود - راجه دهیراج که برای یکر نمودن و بقصد گوشمال سرکشان کمر بستن مصلحت داد فائده نداد و بعضی از امرای عقیدت کیش عرب و عجم که بدون توره در خویش طاقت صریح طبل مقابله و مقاتله نواختن نمیدیدند خصوص مغلیه که برین راز سر بسته اطلاع یافته بودند و هیچکس را یارای آن نبود که زبان بدان سرمکون آشنا سازد از مشاهده نیرنگی روزگار و تسلط سرکشی هر دو صاحب مدار و سستی عزم و اغماض پادشاه خون جگر می خوردند بلکه با اشاره و اذن محمد فرخ سیر اکثر بدیدن حسین علی خان میرفتند و از دریافت وضع مدعیان دولت با دل پر خون و زبان پر گله مراجعت می نمودند - بعده که چهار پنجروز بر آمدن امیر الامرا گذشت قطب الملک از زبان برادر تکلیف بمیان آورد که اگر راجه جی سنگه برهم کار را مرخص بوطن نمایند و خدمات توپخانه و داروغگی دیوان خاص و خواصان بمتموهالان ما بفرمایند و در قاعه بندوبست مایشود بلا وسواس آمده

ملازمت نموده آئینده بخاطر جمعی ماهر دو برادر آمد و رفت توانیم نمود خسرو سست عقل غافل از دغلبازی روزگار شعبده باز ادعای هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که فی الحال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و همراهان هر دو صاحبمدار می فرمائیم و نیابة اعتقاد خان و دیگر معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چند روز که جشن نوروز قریب رسیده حجاب نیابت نیز از میان برداشته خواهد شد - و سیم ماه رباع الآخر راجه دهیراج بموجب حکم که فرصت توقف يك روز ندادند از شاه جهان آباد برآمده روانه انبیر وطن خود گردید و همان روزمیان راجه بهیم و راجه بد سنگه که بنی عم هم بودند و برسر وطن بوندی باهمدیگر پرخاش و عداوت ارثی داشتند مابین راه جنگ واقع شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس گشته با چند سوار معدود فرار نموده خود را بر راجه دهیراج که حامی او بود رساند - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه اجیت سنگه با مردم معتمد خود بقلعه ارک درآمده مردم پادشاهی را از سر دروازهها بر خیزاندند و جا بجا بدو بست خود نموده مردم خود را نشانند و از مردم عمده پادشاهی بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم وجود آنها متساوی بود و ظفر خان که در سلوک و زمانه سازی نخود همه آتش گفته می شد و چند خواص و خواجه سرای ناکاره دیگری بر در قلعه و گرد پادشاه نمازد و امیر الامرا با شان و شکوه ملوکانه و آراستگی

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و مرهده
 فرو گرفته بود سه پهبی داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمه
 ملائت افزا باظهار کلمه نصیحت آمیز گفته و شنیده از خلعت و اسب
 و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر
 خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانه خود مراجعت
 نمود معینا پادشاه چون کوه تحمل از جا در نیامده بفکر اصل نپرداخت -
 باز دفعه ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که سادات به بندوبست
 قلعه قرار واقعی پرداخته بودند قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود
 و فوج انتخابی داخل قلعه شده بدستور اول روز مردم پادشاهی را ازان
 احاطه برآورده دروازه مردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید
 دروازه های دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ
 خاطر جمعی پیغام که بحسین علی خان نمک بحرام رسید با تمام شان
 و دبدبه سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن
 اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بنام
 پسر اکبر همراه آورده بود بشهرت سپردن بر فیل سوار ساخته با خود
 گرفته در خانه خود نزدیک بقلعه ارک که بباره درمی شایسته خان
 مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ حیدر پادشاه
 هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر تکالیف شانه و عدم قبول
 نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر
 مشتمل بر اینکه چون در مقابل و عوض تردد و جانفشانی و حسن
 خدمتی که در خدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان
 بظهور آمده و در جان نثاری نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتیم

ازان پادشاه حق نشناس سوای سوء ظن و گمان بد و فکر فاسد و اراده باطل که در حق فدویان بخاطر راه میدهند مشاهده نموده ایم چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که متضمن بر اشاره عدم دخل و قتل بنده بی تقصیر بنام داود خان افغان بیدین و دیگر سرکشان آن سرزمین و صاحب مداران دکن صادر شده در دست داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمان که از دودمان صاحب قران در باره احدی دیده و شنیده نشده درین عهد انتهای بد عهدی ظاهر گشته و سواس هراس آمیز ما وقتی بر طرف شود که اختیار خدمات حضور بلا قید نیابت بماتعلق گیرد و ذکر شروط دیگر نیمیان آورد پادشاه معذور از عقل بعذر دفعیه وعده جشن پیش آورد و از طرفین گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بیمزه بد فرجام منجر گردید و پادشاه بر آشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان را که فی الواقع ماده آخر فساد او بود بعده قطب الملک را مخاطب ساخته دوسه کلمه عنایت آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان دران حال خواست بکلمات ابله فریب در اصلاح کوشد چون سر رشته اختیار هر دو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را مخاطب بدشنام ساخته باز آن برگشته بخت بدنام را فرصت حرف زدن نداده فرمود از قلعه برآزند و اعتقاد خان عقل و هوش و آبرو باخته جان بدر بردن غنیمت دانسته بیالکی سواری خویش خود را نتوانست رساند و بر پالکی امتیاز خان سوار شده راه خانه اختیار نمود و از هر گوشه و گذاره آن حصار آثار فتنه و صدای آشوب بلند گردید و پادشاه از مشاهده بر گشتگی ایام خود را بمحل رساند،

درین قیل و قال پر اختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب از شش جهت گبند نیلگون فرو هشتند و تخت آبنوسی سیاه فام شام بر پشت فیل قیرگون واژگون بستند و ابواب تردد بروی مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید آن شب تمام شهر پر از رسواس و فتور بود و فوج هر دو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد و مهیا بر اسپان ایستاده بود و کس نمیدانست که در قلعه چه گذشت و چه می گذرد و سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان خویش در مشورت و اندیشه آنکه شب حامله تا فردا چه زاید جا بجا با احتیاطی که بایست بسربردند و سرداران مرهقه مثل کهند و دپاریه و بالاجی بشو ناتمه و سفتا و غیره با ده یازده هزار سوار چهار پاس شب در پاس کرباس آهزی اساس مستغرق هراس و اندیشه آنکه همینکه مهرهای آبنوس شب از بساط زمین چیده شود و هنگامه دار و گیر بلند گردد قابوی وقت از دست نداده دست تطاول بتاراج مال و عیال مردم بازار دراز نموده نخیرها اندوزند ستاره می شمردند بعده که آفتاب جهان آشوب سر از دریچه مشرق بر آورد و خبرهای مختلف راحت و دروغ از کشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامه وحشت افزا بر السنه عوام جاری گشت و اعتقاد خان و بعضی امرای بلخبر از مال کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابله امیرالامرا خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهای اعتماد الدوله محمد امین خان و چین قلیچ خان بهادر که از راه زمانه مازی و پخته کاری بقصد رفاهت حسین علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با مرهقه مقابله و مقاتله رود و دو کار بکارزار
 افتد بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خان دوران مشهور
 بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بی شکوه مغلوب
 هراس گردیده همه سرداران فیل سوار و اسب و پالکی سوار مع
 ده یازده هزار سوار یکبار بقصد فرار دل و دست و پا باخته اسب تاخته
 رو بهزیمت آوردند - لچهای بازار و تماشاخانه بیکار و مغلان بی روزگار
 خبردار گشته تیغها آخته از هر طرف دست و بازو بکشتن و تاراج
 نمودن آنجماع بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و
 نیزه از دست و شمشیر از کمر می ربودند و چون گله رم خورده
 گوسفندان از گرگ پیدش انداخته خانهای زین خالی و رنگین از خون
 آن اجل رسیدگان می نمودند و اسب و اصلحه متصرف می شدند
 حتی قصایبان و گلزاران و خاک روبان و دیگر کامبان بازار بضرب
 شمشیر و چوب و دشنه زبان و نگاه زهر چشم هرچه میتوانستند
 ازان دل باختگان تبه کار مردم آزار کشیده می گرفتند بلکه در اول
 فرار آن قدر بهاله و آفتاب گیر که سرمایه اعتبار آن جماعه داران
 بیعار می باشد بلاگردان جان نموده انداختند که برای بعضی
 بی سروسامان مصالح و سرسایه چپهر آماده گردید و بسیاری ازان
 مدبران بیعار سراپا بوهنه و عریان گشته مشیت مشیت خس و
 خاشاک بازار و کاه نجاست آلود خانه خاک روبان در دهان
 گرفته باظهار عجز و آمان جان موافق رویه دکنیان در فرار
 بر یکدیگر سبقت می نمودند و جمعی که زخم برداشته طاعت
 گریختن نداشتند در دست و پای ارادل بازاری می افتادند و

بعضی سیاه جرده قوم دیگر نیز بگمان و مشابهت سیاه روئی آنها کشته و زخمی گردیدند و از سر رسته چو لک سعد الله خان که نزدیک دروازه قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن گروه که از سه چهار گروه زیاده مسافت داشت همه جا ازان قوم هلاک کشته و زخمی گشته قطار قطار در رسته بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع گرمی هنگامه فرار آن جماعت بد کردار ایستاده بنظر غور ملاحظه می نمود از جمله چهار صد پانصد آفتاب گیر که میان هر پانزده بیست سوار آن گروه یک آفتاب گیر نگاه میدارند و سرمایه فخر میدانند نشان یکی از آنها بدست حاملان آن مقتولان بنظر نیامد و چه اسپان و مادیان مقتولان که میان خوگیر اکثری زر و زیور اندوخته تاراج نگاه میدارند و چه همیانیهای زر سرخ و سفید که از دیهات مابین راه تعلقه راجه دهیراج و دیگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگیر آن مردودان که بدست مغلان بی روزگار و لچهای بازار نیفتاده شاید که کمتر در معرکه فرار آن شقیان مردم آزار بدین شمار بدار البوار پیوسته باشند - قریب هزار و پانصد سوار و پیاده با هفتاد نام سردار فیل سوار مع دوسه سرگروه گمنام دیگر زیر تیغ آبدار آمدند و بسیاری زخمی گردیدند این معنی محض از فضل و کرم الهی رو داد والا فرزندان آن مدبران قرنهای بدشمار سرمایه لاف و گداز می نمودند که بیای تخت دهلی رفتیم و بمدد و یازوی مرهته پادشاه هند مقید گشت و دیگری را سریر آرای دهلی گردانیدیم *

۲۰ اصل چون درین هنگامه جهل آشوب که خبر فرار دکنیان

انتشار یافت و خبرهایی فساد افزای اندرون قلعه خصوص از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم خاص و عام گردید غازی الدین خان غالب جنگ و سادات خان خسر پادشاه مع پسر از خانه خود سوار شدند و اعتقاد خان باتفاق سید ملاقات خان داروغه معزول توپخانه و میر مشرف که سابق از نوکران عمده حسین علی خان بود و درینولا بمنصب پادشاهی سرافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم احشام طرف بازار سعد الله خان معرکه آرا گشتند و ازین فوج کشیها و انتشار اخبار قلعه دار استقلال اکثر جماعه داران عمده سادات خلل پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف باره داری در فکر فرار بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن حسین علی خان استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که کار از دست رفته بمدد عقل دور بین فائده در حرکت ندانسته ناچار خانه نشین گردید و خان دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا نظربه هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراف مقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برد ها تعیین نمود و از خبر حیات و غلبه قطب الملک اندرون قلعه افواج دلباخته برهم خورد و بیرون باز فراهم آمده مقابل غازی الدین خان و سادات خان مع پسر که تا چاندنی چوک جلو ریز رسیده بودند جلوه گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده صدای دار و گیر باند ساختند در اول حمله رخ فیل غالب جنگ از صدمه بان برگشت و از اسب تازی فوج سادات باره بساط فراهم آمده سوار و پیاده

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات
 خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خود سادات خان نیز
 زخم کاری برداشت که بهمان زخم شه مات اجل گردید و درین
 ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادری بود با جمعی
 از مغلان سوار شده از روبروی دروازه لاهوری نمودار گردید مردم
 حسین علی خان اطلاع یافته دروازه را بر روی آغرخان بستند
 ناچار معارفت نمود و اعتقاد خان با همراهان طرف چوک سعد الله خان
 نزدیک خانه خود حمله نموده مورچال بسته دست و پای
 بیجا زده آخر دلباخته پای خود آمده دستگیر گردید و از شامت
 او بازدهام عام چند دوکان رسته بازار سعد الله خان بتاراج رفت *

هنوز بازار دار و گیر گرم بود که شادیانه جلوس شمس الدین
 ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد
 بلند آوازه گشت و منادی الامان بگوش هوش باختگان آن هنگامه
 رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل
 رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه مذکور با جمعی از
 افغانه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پردۀ ظلمت شب
 برداشته شود و علم جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلک
 دغلباز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب با احتیاطی که بایست
 ما بین بیم و رجا بپایان رساندند همینکه آفتاب رفیع الدرجات
 جهانتاب با تیغ دودمه سر از جهر و کوه مشرق بر آورد و بیرون قلعه
 هنگامه شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و
 عام گردید هر چند خواستند که پادشاه را بانسانه و افسون پیام از

محل بر آوردن فائده نه بخشید و کدیزان حبشی و ترکی مستعد جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین علی خان برادر خرد قطب الملک و پسر صلابت خان روهيله و بعضی نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتی تمام کشیده بر آوردند و والده و زوجه و صبدیه و بیگمان دیگر که اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار فرو گرفته بودند در پای افغانان و چیلها می افتادند منت و الحاح می نمودند - آنچه درین هنگامه رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشه محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بید رفتن زیور و آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال آنچه بر فروع دودمان خاندان صابقران گذشته در هیچ زمانی از ازمه بر هیچ پادشاهی از سلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس پروردگیاں بمعرض تلف در آید رو نداده *

القصة محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتی تمام کشان آورده محمول ساخته در حبس خانه که بالای تربولیه اندرون قلعه بصورت قدر پوشیده چون گور مظلوم جای تنگ و تاریک برای محبوسانی که خواهند باتنوع شکنجه عذاب نگاه دارند ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کنج غم و الم که سوای یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر رفیق و همدم نبود محبوس ساخته * بیست *

هیچ دیدی که درین بزم دمی خوش به نشست

که نه در آخر صحبت بندامت برخواست

سلطنت پرفساد محمد فرخ میر شهید مرحوم موای یازده ماه
سلطنت جهاندار شاه که در ایام سلطنت خود در دفاتر ثبت نموده
بود شش سال و چهار ماه و کسری محسوب گردید تاریخ این حادثه
عزل و نصب که بحکم پادشاه لم یزل یکی از تخت بتخته و شکنجه
اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت سال از
حبس خانه برآمده بر تخت جلوس نمود (فاعتبروا یا اولی الابصار)
یافته اند (+) فی الواقع هرکه از دل و گوش پند نبوش و دیده بصیرت
غور نماید باید که از گردش زمانه ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام
بردارد و دل بدین عجزه شوهرکش نه بندد * * بدت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ

ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

(+) همچنین در نسخ همت لیکن عدد آن بحساب جمل

موافق سنه واقعه برابر نمی آید * *

ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزۀ ابو البركات رفیع الدرجات که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور می‌رسد

بعد خاطر جمعی از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان گرمی دار و گیر که از هنگامهٔ فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر پر آشوب بود نهم ربیع الآخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس و چهارگهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی و یک هجری شمس الدین ابو البركات رفیع الدرجات پسر خرد رفیع‌الشان نبیرهٔ خلد منزل بهادر شاه نوادۀ محمد اکبر خلف خلد مکان که بیست سال از مرحلهٔ عمر او طی شده بود و (وارث تاج) تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبس برآورده بسبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسی که در بدن داشت سالک سرورید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای شادیانه برای رفع فساد و آشوب شهر بلند ساختند ای الامان الامان در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدان خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن قرار داده بر سر دروازا و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر خود منصوب نموده از خواجه سراپان و خواصان و دیگر عماله

و فعله کار خانجات منجمه نوکران اعتمادی خویش مقرر ساخت -
 در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه داماد
 کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافی جزیه نمودند و
 احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را
 بخفت و خواری تمام مقید ساخته جاگیر و خانه او را که
 باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سترخ و سفید و طلا و مرضع
 آلات و ظروف نقرها مالا مال بود بضبط در آورده باز برای تحقیق و
 باز یافت جواهر و هروراید عطا کرده پادشاه خفت میرساندند
 همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسروپوره و
 خالوی پادشاه مظلوم می شدند و سید صلابت خان داروغه توپخانه
 و افضل خان صدر و همدان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند
 الامواتب و جاگیر صبیغه راجه اجیت سنگه زوجة فرخ سیر برای
 خاطر داشت راجه بحال داشتند - و منصبداران و الاشاهی که بسیاری
 بقرار پنجاه روپیه در ماهه و بعضی زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد
 می یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثری بامید یافتن نقد جاگیر
 خود را در جرگه منصبداران محسوب می نمودند آنها را فرمودند
 که هرکه اراده نوکری دارد در سرکار حسین علی خان اسپ بداف
 رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسری میگردفته باشد -
 و بخشیگری دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال
 داشتند و بخشی سیوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان
 مقرر فرمودند و دفتر بخشی چهارم از میان برداشتند و صوبه
 مالوا را عوض صوبه داری پتنه که سابق قرار دان نموده بودند

ببظام الملك بهادر فتح جنگ كه نظر بر نيرنگي وضع روزگار قبول
 نمي نمود بقرار عهد و پيمان عدم عزل آرزائي داشتند - و سر بلند
 خان مبارز الملك را كه قبل از تبديل سلطنت بكابل مرخص
 شده ده پانزده كروهي رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت
 ميكشيد باز نزد خود طلبیده از سرنو خلعت استقلال بحال
 داشتن خدمت موافق تجويز هابق داده بتسلي او پرداخته نظر
 بر دفع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداري مراد آباد بزام سيف
 الدين علي خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام راقاضي
 القضاة حضور و مير خان خلد مكاني را كه صوبه دار اكبر آباد
 بود صدر الصدور نمودند - و بديان خان خواني نبيرد امانت خان
 ديواني خالصه و بزام راجه بختمل ديواني تن قرار يافت اما
 همه متصدیان ملكي و مالي حتي ارباب عدالت في الحقيقت
 نائب بي اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را كه
 از سحرمان همراه سيد عبد الله خان گفته مي شد مشرفي ديوان
 خاص و عام و معلومي و اتاليقي پادشاه ضميمه خدمات ديگر مقرر
 فرمودند - و در خدمات ديگر صونجات در دست براي برهم
 نخوردن نسق آنقدر تغير و تبديل راه ندادند مگر قلعه داري مانند
 را از مرحمت خان پهرامير خان كه از خاندان با نام و نشان بود
 و در تنبيه و تاديب مفسدان كوه نشين و قطاع الطريق آن
 سرزمين و نسق حوالي قلعه تا تعلقه فوجداري خود بواقعي
 كوشيده سرانجام مي داد وقت آمدن حسين علي خان از دكن
 چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و ديگر تقديم خدمتگاري

ازو کوتاهی نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجی پادشاه
 بظهور آمده بود تغیر نموده به خواجم قلی خان تورانی مقرر ساختند -
 و راجه اجیت سنگه که صوبه داری احمد آباد بدو بدستور سابق
 بحال داشته بودند می خواست رخست احمد آباد حاصل
 نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت
 نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه
 مرحوم مظلوم گذشته بود از آنکه دران مکان بانواع شکنجه عذاب و
 مبتلا باقسام بلا بهر می برد و بروایت مشهور باوجود مکحول
 ساختن نور باصره او بالکل زائل نشده بود از راه ساده لوحی و حب
 ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانه
 آگاهان ست گاه بمذعیان سلطنت پیغام عذر ایام گذشته داده تکلیف
 باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر باصور سلطنت پرداختن
 بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگهبانی آن
 پادشاه زنده بگور مقرر نموده بودند بتملق پیش آمده امیدوار منصب
 هفت هزاری ساخته مشورت بر آوردن خود و رساندن نزد راجه دهیراج
 جی سنگه موافقی که وسیله نجات خود میدانست می نمود و آنها
 بر اراده مافی الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران ملطفت خبر می
 دادند تا آنکه برهنهائی دیگر همدان صاحب مدار بفکر قطع
 شجر حیات آن محبوس ماده لوح افتادند و دوبار مسموم ساختند
 کار گر نیامد دفعه ثانی یا ثالث که اثر بخشید چون جان بصختی
 زود بر نمی آمد نظر بر انتهای سختی هر دو برادر که باوجود
 کفالت قسم کلام الهی که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت
 بهر دو صاحب اختیار و کلام الله که چرا هزای حرام خواران تا حال
 نداده برمی آورد و حرفهای ناگفتنی می گفت هر دو مدعی
 دولت خبر یافته فرمودند تسمه کشیده زود فارغ سازند وقت تسمه
 کشیدن بهر دو دست تسمه را گرفته دست و پای حاصل زدن گرفت
 محصلان جلال پیشه بضرب زدن چوب دستههای او را از کار انداختند

* بیت *

برخوان دهر دست ارادت مکن دراز

کالوده کرده اند بزهر این نواله را

اگرچه در السنه شهرت تمام دارد که دران حالت اضطراب دارد و خنجر
 بر بدن او نیز رساندند اما آنچه محرر و سوانح مسموع نمود کار بزدن
 سر خنجر و کار نکشیدن بهر حال بعد دوازده پهر بکفن و دفن پرداخته
 تابوت برای بردن بمقبره همایون بر آوردند و دوسه هزار مرد وزن
 خصوص لچهایی شهر و فقرا که از ویض یافته بودند پیش پیش تابوت
 گریه و نفرین کنان و دشنام دهان با گریههایی چاک خاک بر سرانشان
 میرفتند و دلاور علی خان بخشی حسین علی خان و سید علی
 خان برادر بخشی سید عبد الله خان که مامور بهمراه رفتن تابوت
 گردیده بودند آنها نیز با جمعی از اعیان شهر رقت کنان مجبور
 در رفاقت بودند و مردم سنگ بر پالکی و امپ سواری آنجماعه
 می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند
 و روز سوم جمعی از لچهایی گدا پیشه بر سر چیوتره که پادشاه
 میرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام وافر پخته بفقرا

خورانده مجلس مولود نموده تا صبح احيائي شب بجا آوردند *
عجب مكانات و كارخانه درگاه الهي است كه هرگاه آن هر دو برادر
از ملاحظه جان خویش بتوهم افتاده بدین مرتبه منگدلي را كار
فرموده از بدنامي آقا كشي و بر انداختن دولت بارهه نیندیشیدند
و بایستی كه در همان روز اول بعد دستگیر نمودن بي آنكه بچندین
عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سرای فانی
فارغ مي ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبهرن است كه در عالم
مكانات و عدالت منقلم حقیقي آنچه ازان پادشاه براهنمائي
بدعاقتبان دیگر بر دیگران از بدعت تسمه كشیدن چندین نفر
مظلوم و مكحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان
مغموم گذشته میباشد تلخی الم هر يك برو نیز بگذرد تا بحكم
فاعتبروا یا اولی الابصار ناظران از نظاره آن اعتبار بردارند و بدیده
تامل غور کنند كه بعد این حادثه كه بران پادشاه شهید مرحوم گذشت
در اندك ایام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله
چه گذشت و از آنچه كشتند چه محصول برداشتند *

القصة بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه و جواهر و مرصع آلات
وفیلان و اسبان پادشاهی بود بتصرف و اختیار خود در آورده هر چه
خواستند انتخاب نموده داخل كارخانهجات خود حصه رسد هر دو برادر
نمودند و از آنكه سید عبدالله خان بمحبیت زنان و عشرت نسا نهایت
زغبت داشت بر روایت مشهور دو سه زن حور لقا از جمله مكرمان حرم
پادشاهی پسند نموده بتصرف خود در آورد هر چند كه از زیادتی
حوص و خواهش شهوت رانی قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

هورمثال فراهم آورده با آنها نرد عشرت میدیاخت اما اینکه بعد این سوانح روزي یا شبی بدون تهلكه و وسواس آنت جان و آبرو هر دو برادر بمراد دل كامراني نموده لذت زندگانی دریافته باشند میسر نیامد اولاً میان هر دو صاحبمدار محبت اخوت بکدورت باطنی و وسواس غلبه تسلط هریکی بر دیگری مبدل گردید و زمام اختیار امور ملکی به نصبت وزارت هرچند بحسب ظاهر بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین علی خان که در شجاعت و تهوری و کاردانی و فیض رسانی و معامله فهمی غرور بمرتبه داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود برادر کلان نمیکداشت و بیشتری از امرای جلالت پیشه کار طلب را برعایت و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندریست ملک را ظرف خود میکشید بدین سبب در السنه و افواه عوام اقسام گفتگوی نا موافقت برادران زبان زد میگردد و باوجود غبار خاطر بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظه فساد و عذاب معاندان دیگر بمرتبه سر رشته اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدادند که دست و زبان رخنه جویان واقعه طلب دراز تواند گردید - و سوای آنکه بضبط اموال امرای مغضوب و منکوب پردازند و بگرد آوری خزانه و جواهر دور و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تنبیه و تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سرطاعت فرود نیارزدند و آوردن خزانه دور دست افواج تعیین فرمایند فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه اجیت سنگه که در همان ایام مبالغ کلمی از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رسته بازار که عبور مي نمود کلمات لا يعني و دشنام صريح از زبان اوباشان و لچهای بازار بگوش او ميرسيد و ميگفتند خون بهاي داماد گرفته ميخواهد با روسياهی ازین شهر برآيد از شنیدن اين کلمات تنگ آمده یک دو نفر را حکم کشتن سرسواري نمود - روزي چند نفر کشمیری را بدین تقصیر گرفته بفرموده سادات برخسوار نموده تشهیر دادند در اثنای ندای دهل زن و غلوی آواز طغیان کشمیرها نیز بغریاب این نغمه با دیگران همزیان میگشتند که مزای حرام خوران بد اندیش همین است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهید ده پانزده روز نگذشته بود که خبر های مختلف فساد انگیز قلعه اکبر آباد که بتفصیل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گردید و روانه شدن راجه اجیت سنگه موقوف شد - و در همین آدان رسیدن حیدر قلی خان که متصدی گری بندر سورت اصالة و صوبه داری احمد آباد از طرف مصاص الدوله نیابة داشت اتفاق افتاد هر چند که بسبب گرد آوری اضافه نمایان محصول بندر و محال خالصه که بآانت خان دوران بعهده خود گرفته بود خود را نزد پادشاه نیک نام ساخت اما از بعضي سختي اطوار و ظلم او که مر بهیج امیر حضور فرود نمی آورد و در ایام دیوانی دکن نیز بحمایت خان خانان میر جمله که دران ایام مربی او بود مید عبد الله خان را از خود راضي نداشت و در بندر سورت و احمد آباد دیگر متصدیان پادشاهی و جاگیر داران ازو نا راض بودند و شکوه کشتن بلبهداس پیشکار بغداد و سورت بسیدامت تمام بعلت باز یافت زر حسابی و غیر

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعی بوسیله منع مسکرات و دیگر فسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید عبد الله خان بمیان می آمد حواشی مجلس زبان بشکوه او آشنا می ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملک می افزود لهذا سید عبد الله خان او را معزول ساخته انتظار می کشید و قرار داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدر خفت رساند اما از آنکه متاثر طالع او دران روزها در اوج بود و از آوازه رشادت و جرهر تردد و کار طلبی و کاردانی او که بظلم منجر گردیده بود بمدد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار سوار افغان و چهار پنج هزار کولی جنگی با او که سیوم حصه آن جمعیت با حیدرقلی خان نبود برو غالب آمد گوش امیر الامرا پیرگشته بود بعد رسیدن اکبر آباد با غیرت خان همشیره زاده هردو برادر که صوبه دار اکبر آباد نموده بودند سلوک نموده بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هر دو صاحب مدار را با خود رام ساخت و درین ضمن ماده شورش اکبر آباد بمیان آمد لهذا امیر الامرا شفیع جراثم حیدرقلی خان نزد برادر کلان گردید و حیدرقلی خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را بطاعت از هوا خواهان بی ریب و رنگ وا نموده که نقش خیر خواهی و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید و عداوت بمحبت مبدل گشت و او را مشیر و همراز خود ساختند *

و در همین آوان یعنی غره رجب سنه هزار و صد و سی و یک
از سوانح اکبر آباد بظهور پیوست که هزاربهای قلعه اکبر آباد
بیست و نهم جمادی الاخری نیکو میر نام پسر محمد اکبر نبیره
خالد مکان را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت
خان را که صوبه دار اکبر آباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت
بر آوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند * بیت *

بزر زن سکه صاحب قرانی * شه نیکو سیر تیمور ثانی

تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد
اکبر پسر خالد مکان بغی ورزیده بود خالد مکان نیکو میر نام پسر
شیر خواره او را با دو دختر مقید ساخته بقلعه اکبر آباد فرستاده
بودند و هر دو دختر یکی بشاهزاده رفیع الشان و یکی بشاه زاده
جهان شاه پسران بهادر شاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعه مذکور
چهل سال بناکاسی بسر برد و مترسین نام زنار دار ناگر که از
متوسلان نیکو سیر گفته می شد و با هزاربهای قلعه رابطه داد و
ستد داشت و از معالجه بعضی مرض و زخمها و قوف حاصل
کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده
بود آن سرمایع فساد آمده بوسیله بعضی مصاحبان حسین علی
خان و همقومان خود بخدمت امیر الامرا راه آمد و رفت و
روشناسی بهمیرمالد چون حسین علی خان بسبب عود زخمها
گاه گاه محتاج دوائی معالجه می شد بدست آویز و قوف طبابت
در خلوت راه حرف زدن بهمیرساند و با بعضی همدمان محرم خود
را همراه دمساز و نموده براراده امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم ظرفی جرأت نموده بواسطت هزاریهای حسین علی خان که با هزاریهایی قلعه اکبر آباد رابطه خویشی و رسل و رسائل داشتند بفکر و خیال خام کاری افتاده بی آنکه باستحکام بنای پیشرفت کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند یا دو سه امیر نامی را با خود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازي طفلان دانسته بوکالت نیکو سیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار نیز اصلاً ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر نیکو سیر را بسلطنت بر دارند از جاده اطاعت قدم بیرون نخواهد گذاشت چون این معنی از ملاحظه انشایی راز خلاف رای و مرضی امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از مجرا ممنوع نموده در فکر عقید ساختن او افتاد مترمیین که از کهنه رندان قنده انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار نمود و در مابین فرصتی که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت و شورش سلطنت در میان آمد خود را نزد راجه دهیراج جی سنبه سوانی رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب برداشتن نیکو سیر بسلطنت خط راجه دهیراج و نوشته خود برای راجه چهیدلا رام بهادر ناگر صوبه دار اله آباد که از متوسلان فرخ حیر بود برای معاونت غرضنامه جواب قبول رفاقت طلب نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که در همان ایام باکبر آباد رسیده بتعلقه صوبه داری خود میرفت نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت در میان آورد و بر السنه مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر تا مقدور در دفع فتنه و سلامت روی می کوشید و تن بقبول معاونت این کار نداد بهر حال بوی سر این مقال بمشام سادات رسید و سمندر خان نام را خفیه قلعه دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبر آباد باتفاق داور داد خان که میرتک قطب الملک بود و برای آوردن خزانه اکبر آباد مامور نموده بودند و میان عوام برای محمول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن نام برده ها باکبر آباد مترسین بامید امداد و رفاقت راجه دهیراج و راجه چبیدلا رام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و افغانان که برای آنها نامه و پیغام طلب اعانت رفته بود با هزاربهای قلعه همداستان شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان با نام و نشان اسلام خان بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته بیست و نهم جمادی الاخرای آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق این مصلحت بودند نیکو سیر را بسلطنت بر داشتند - اگرچه تقاضای رای صائب آن بود که چون دران روز زیاده از هفتاد هشتاد سوار همراه غیرت خان صوبه دار حاضر نبودند باقی جمعیت در اطراف برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستی که مردم احشام با دوسه متصدی پادشاهی که با آنها همراه گشته بودند عادل بر سر غیرت خان تاخته مقید ساخته بهر وجه که اتفاق می افتاد خاطر ازو جمع می نمودند و نیکو سیر را بر آورده تا رسیدن خبر بهر دو برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که از آنجا هفت هشت منزل بیش نبود می رواندند احتمال از فراهم آمدن نوج

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چندی
 رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشان دادن او بر تخت بزدن
 گواهی توپ از بالای قلعه بر دار الامارت غیرت خان را خبردار
 ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده
 بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قاصدان باد پیما
 فرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود بگرد آوری لشکر متفرقه
 و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخانات
 و سواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت
 و همان روز راجه بهیم و چوژامن جات را با جمعی از فوج
 همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفی خان
 را با پسران صفی خان که در جهان آباد بودند طلبیده مقید
 ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیر الامرا خود
 با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دایره نمود و غیرت
 خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستاد و هر دو برادر و فراهم
 آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهم رسید - و راجه دهیراج در تهیج
 برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیلا رام از اله آباد
 و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلا رام
 را دران ایام با یکی از زمینداران عمده مفسد پیشه تعلقه سرحد
 صوبه داری خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات
 از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشاره زیاده پر خائن نمودن
 با چهبیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز می نوشتند - و از هر طرف
 مردم واقعه طلب بیکار که دل آنها از اطوار ناهموار روزگار تسلط وضع

آذناکشی سادات مانند دانهای انار خون بسته بود هر چه می خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و چهنیلا رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمده دیگر بمدد نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگر چه حکما بفرموده سادات در علاج او میکوشیدند اما چون برای مدقوق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن نغمات راحت افزا و حکایات فرحت رسا و مشاغلی که بمال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویبی داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذکر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و در او سود نمی بخشید و شدت مرض روحانی علاوه آلام جسمانی میگردد تا آنکه کار بتغیر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بی آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست کشید و خبرهای غم انزایی اکبر آباد مزید الم و کدورت خاطر گردید و بمرتبّه مرض رو بشدت آورد که هر دو برادر بفکر تجویز سلطنت بنام دیگری از پادشاهزادهای محبوب افتادند و خواستند که از روی قرعه اجل رسیده دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلا اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بردارند و در حیات من مکه و خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان بر من خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چنین
 رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشانیدن او بر تخت بزدن
 گولهای توپ از بالای قلعه بر دار الامارت غیرت خان را خبردار
 ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده
 بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قاسم‌دان‌هاک پیم
 فرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود بگرد آوری لشکر منفرقه
 و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخانات
 و سولس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت
 و همان روز راجه بهیم و چورامن جات را با جمعی از فوج
 همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفی خان
 را با پسران صفی خان که در جهان آباد بودند طلبیده مقید
 ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیر الامرا خود
 با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دایره نمود و غیرت
 خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستاده هر دو برادر و فراهم
 آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهم رسید - و راجه دهیراج در تهیج
 برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیلا رام از اله آباد
 و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلا رام
 را دران ایام با یکی از زمینداران عمده مفصل پیشه تعلقه سرحد
 صوبه داری خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات
 از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشاره زیاده پر خاش نمودن
 با چهبیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز می نوشتند - و از هر طرف
 مردم واقعه طلب بیکار که دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط وضع

آناکشی سادات مانند دانهایی انارخون بسته بود هرچه میخواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و چهبیلا رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمده دیگر بمدد نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرموده سادات در علاج او میکوشیدند اما چون برای مدقوق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن نغمات راحت افزا و حکایات فرحت رسا و مشاغلی که بملال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویری داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذكر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و در او سود نمی بخشید و شدت مرض روحانی علاوه آلام جسمانی میکردند تا آنکه کار بتغیر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بی آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست کشید و خبرهای غم افزای اکبر آباد مزید الم و کدورت خاطر گردید و بمرتبگی مرض رو بشدت آورد که هر دو برادر بفکر تجویز سلطنت بنام دیگری از پادشاهزادهای محبوب افتادند و خواستند که از روی قرعه اجل رسیده دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلاں اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بردارند و در حیات من مکه و خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان بر من خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

رفيع الدرجات پاك سرشت نيك عاقبت ازین سراي فانی در
کمال نشو و نماي جواني بروضه جاودانی شتافت سه ماه و ده روز

فام سلطنت برز بود * * بیت *

الامان زین سپهر تشنه بخون * واه ازین روزگار بو قلمون

بک نم آب امید چشم مدار * زین خم خالي و سبوی نگون

ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیمور میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار و صد و سی و یک هجری مطابق هفدهم خرداد ماه الهی رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند - مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبه بیستم ماه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت و اطراف او را منصوبان قطب الملک داشتند و در بر آمدن بیرون و ماندن در محل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و برای نماز جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرا بی حضور سادات و اتالیق ماندن نبود - در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی محمد فرخ میر شهید مرحوم که بیهوشی عقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد بر آمدن و خود را رساندن نزد راجه دهیراج و پیوستن به نیکو سیر پر داخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پایی زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیکردید و کلمات لاف و گداز زاده از حوصله خود بر زبان می آورد معینا که قبل از انتشار اراده خاطر او عرصه فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد و فوج کشی ملجبر گشت بی آنکه از تردیدی بظهور آید بی آنکه گشته دستگیر گردید و خانه او را بضبط در آوردند و امیر الامرا بعد خاطر جمعی از کار نا شایسته شایسته خان اول برای مدد غیرت خان و محاصره قلعه اکبر آباد حیدر قلی خان را ملقب به بهادر ساخته بطریق هر اول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان المعظم سده مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و مصمص الدوله و ظفر خان و دیگر امرای با قام و نشان که مجموع قریب بیست و پنج هزار سوار داشت روانه اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار مختلف از برآمدن جی سنگه بقصد پیوستن به نیکو سیر و ملحق شدن روح الله خان پسر روح الله خان ثانی که بخدمت فوجداری احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه برآجه جی سنگه ملحق و رفیق گردید و تهور خان تورانی از شاه جهان آباد بلاشهرت برآمده بطریق ایلغار خود را برآجه رساند انتشار یافت و خبر حرکت راجه چهیدلا رام نیز زبان زد عام گردید اما اصل نداشت و او از مهم زمیندار تعلقه خود فرصت اراده مدد نیکو سیر نیافت و نظام الملک بهادر نیز درین ماده خود را آشنا نداشت - و اکثر مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوخته نا موافقت روزگار بودند و بسیاری از سبب آنکه دل آنها از آتش بیداد تسلط هر دو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکودار شعله ور بودند بدست آویز زبانی فقرای مجذوب و سالکان صاحب کرامات و گوشه نشینان واصل بالله و فال کلام الله و تفول خواجه حافظ و خوانبهای

صلحا و احكام زمالان و منجمان كذاب نقش سلطنت نيكو سير را در دل و زبان سكه زد نموده در مجالس و محافل خبر هاي مختلف بي اصل از بر آمدن نيكو سير بصورت فقير و رسيدن نزد راجه دهيراج و حركت راجها و زمينداران و چهبيلا رام با سي هزار سوار و روانه شدن نظام الملوك بآب و تاب ورد زبان داشتند و از جمله اخبار مذكوره حركت راجه دهيراج جی سكه سوائي با نه ده هزار سوار مع مردم ديگر كه با او فراهم آمده بودند تا يك منزل از آنبير برآمده انتظار خبر اراده راجه چهبيلا رام مي كشيد مقرون بصدق بود - از بسياري شهرت اخبار مذكوره قطب الملوك پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجيت سكه و ديگر امرا كه جمله فوج از سي هزار سوار زياده مي شد اواخر شعبان المعظم از دار الخلافت برآمده متوجه اكبر آباد و مقابله جی سكه گرديد - و در همان ايام مهاراجه اجيت سكه مهاراني صبيحه خود را كه در عقد محمد فرخ سير بود نزد خود با جواهر و اقرو خزانه و طلا آلات كه داشت و مجموع بگرو روپيه ميرسيدك طلبیده بقول مشهور تغير لباس و رخت مسلماني داده ناظر و ديگر متصديان پادشاهي را مرخص ساخته روانه وطن نمود و اين معني نزد ارباب شريعت و قاعده منجان با حميت و آداب دانان با غيرت خلافت داب ناموس سلطنت و طريق مستقيم اسلام بظهور آمد و در زمان سلاطين سلف چنين تسلط راجها در تواريخ بنظر نيامده كه دختر خود را بعد در آمدن بشرف اسلام و در آردن بعقد از دواج پادشاهان برده باشند - القصه بعد رسيدن حيدرقلي خان بهادر باكبر اباد باتفاق غيرت خان كه چون

شیر و شکر با هم آمیخته رفیق گشتند بمحاصره قلعه و پیش بردن
 مورچال و بستن دمدمه پرداختند و متصل آن بعد رسیدن حسین علی
 خان ترداتی که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر
 آن نمی پردازد حاصل کلام از ضرب و مدمات گولهای توپ قلعه
 و مورچال طرفین خانه بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و
 شکست و ریختن زیاده بمساجد و شهر رسید و امتداد ایام محاصره
 بمه ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر
 غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هر سه
 را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ
 داده بپرانند بدین هیئت در نفر را ره نور بادیغ عدم ساختند سومین
 را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گولگ توپ
 بالایی قلعه بدان توپ رسید که از مدمه آن سر توپ قدری بلند
 گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب
 جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بسته اواز
 محافی سر او بلند گشت و در همان فرصت گولگ توپ برگره
 بسته ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق
 او را برید اگرچه قدری آمیب بدست او رسید اما دران گرمی
 هنگامه فرو گرفتن دود که بر همه ناظران پریدن سر و تن او یقین
 بود فرصت وقت غنیمت دانسه چون تیر از کمان بسته بچستی
 و چلاکی تمام بدر رفته خود را ازان انبوه که همه برای او حکم
 ملك الموت داشتند بهسورخ بدرو آب ریز حصار قلعه رساند تا خبردار
 شدن محصلان از واهمه جان چون موی باریک شده جان به سلامت

بدر برد آری اگر بجای باران تیر و سنان بارد و برگ اشجار خزان
دم شمشیر آبدار گردد بیکم خدا رگی از بدن احدی نتوانند برید *

* بیت *

شب تار است و سنگستان و من مهت
قدح از دمت من افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
و گرنه صد قدح افتاد و بشکست

القصه قطب الملک بافواج پادشاهی بسبب ایام برشکال
توقف کزان بقصد مقابله و مقاتله جی سنگه که او نیز از وطن
برآمده از ملاحظه صولت افواج طرفین و اندیشه مآل کار و انتظار خیر
تحقیق چهیدیه رام و دیگر کومکیان اطراف چهل گروهی اکبر اباد
رهیده مقام نموده بود نزدیک متها بفاصله تفاوت ده کوه از
جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج
بمدن نیکو سیر ندید وکیل برای عفو تقصیر باظهار ندامت فرستاد -
درین ضمن از اکبر آباد خبر رسید که نتمهل نام پسر بهوکنمل
اسد خانی که منشی نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب
هزاریهایی محیل بیرون که یکی از معتقدان و معتمدان قلعه آمده
دمت ما گرفته بدر وقت شب برای بردن بعضی هزاریهایی
مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریهها او را مقید
ساخته نزد امیر الامرا آوردند و از قلمدان نتمهل نوشتجات اکثر
امرای همراه حسین علی خان بنام نیکو سیر برآمد اگر چه امیر الامرا
نظر بر تقاضای وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک رونموده

پردۀ خجالت از میان بردارد در اخفای آن کوشید اما خطی
 بمهراسد علی خان علی مردان خانی که همدم و محکم و همراز
 حسین علی خان بود بملا افتاد درین باب نیز روایات مختلف
 مسموع گردید بهر حال او را مغضوب و منکوب ساخته جاگیر او را
 بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه با وجود ظاهر شدن حیلۀ دفعۀ
 اول که هزاربها بانتهمل نمودند بعد از دوسه روز دیگر محمد عسکری
 نام برادرزادۀ نیکو سیر باز فریفتۀ قول و پیغام چوژامن جات که
 مورچال طرف دریا داشت گشته برای رساندن نزد چهبیلا رام یا
 چهار پنج نفر که مبلغ نقد گرفت باقی بروعدۀ بعد رسیدن باله آباد
 قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چوژامن محمد عسکری را مع
 رفقا و مبلغی که باشارق امیرالامرا گرفته بود باظهار حسن تردد
 بحسین علی خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری
 و شنیدن التجا بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه بقطب الملک و
 امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن اذوقۀ قلعه هزاربها مایوس
 گشته دل و حوصله باخته و معرفت چوژامن نام هزاری امیرالامرا
 پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته
 کلید قلعه را سپردند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور
 قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیگر متوصلان مقید گردید و بتسلیم
 امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و
 متوسلین که تمام هنگامه برپا کرده او بود چون میدانست که
 بهیچ وجه جان بخشی او نخواهد شد و بخفت تمام کشته باید
 گردید خود را بجمدهر جان پستان هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانه دار الخلافت شاه جهان آباد ساختند که در آنجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد سه روز شادیانه فتح نواختند *

* بیت *

کسی را بخت چون بر دارد از خاک * ره سیلاب را بزد ز خاشاک
دمی کادبار دامن گیر گردد * دم عیسی دم شمشیر گردد
بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامر با ضبط خزانه و جواهر و اجناس سه صد چهارصد ساله که از وقت سکندر لودی و بابر پادشاه که در کوته بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضی کارخانجات سر بسته و ظروف طلا و نقره بسیار با چند هزار خشت مس برآمد پرداخته برای گردآوری نقد و جنس که تا دو سه کروز روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده شانزده مقام نمود - گویند از جمله اجناسی که تحفه و بیدش قیمت توان گفت یکی چادر مروارید بود که برای پوشش قبر ممتاز محل صاحب قران ثانی ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر قبر آن مغفوره می انداختند و جورق چق اختراع نور جهان برآمد و تیکه آن از طلا و مروارید های بیش قیمت بافته هاشمی موجودار از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العهده علی البرادی - بهر حال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان خصه و نصیبی نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمزگی تمام چنانچه بگزارش خواهد درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانه قطب الملک گردید و وسط ماه شوال از اکبر آباد کوچ نموده با فوج پادشاهی و مید عبدالله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

فتح پور رسیده بودند ملحق گشتند و راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پیدمان گشته وکلا را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پیش آمده بود بچند شرط که از طرفین بمیان آمد و قریب یک ماه از هر دو طرف مضایقه می نمودند از انجمله شرط عمده این بود که پرگناتی که راجه اجیت سنگه بابت محال پادشاهی بسبب قرب وطن بدعوی طالب جاگیر در تصرف داشت دست ازان بردارد و جی سنگه در خواست نمود که جمعی که مثل روح الله خان و تهور خان که بجی سنگه پیوسته رفاقت نموده بودند تقصیر آنها معاف شود و جاگیر یافته همراه راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که فوجداری سرکار سورتیه صوبه احمد آباد بر راجه دهیراج مفوض باشد و صوبه داری احمد آباد و اجمیر ضمیمه جود پور بر راجه اجیت سنگه بحال ماند در بند صوت از سی کردهی دار الخلافت که وطن راجه جی سنگه است تا کنار دریای شور که مراد از سورتیه باشد تعلق بهر دو راجه قرار گرفت - و از انکه در تقدیر الهی رفته بود که هر دو پادشاه یعنی هر دو برادر بهره از سلطنت بر نداشته ناکام بنهان خانگ جاونانی شتابند شاه جهان ثانی بآزار اسهال و مرض روحانی مبتلا گردیده چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد بروضه جاونانی شتامت و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد

* بیت *

جهانرا ندانند بی کد خدای * یکی گر رود دیگر آید بجای

ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه صرف روشن اختر که بچهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میروند

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف رفیع الدوله قریب
یکماه و بیست روز گذشت بآزار امهال که روز بروز شدت
مرض او می افزود مبتلا گردید چند آنکه حکما در علاج کوشیدند
فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در تدای و غمخواری
آنچه شرط احتیاط بود بکار میبرد اما چون تلافی سلوک که از
هر دو برادر در ماده پادشاه مرحوم محمد فرخ سید شهید بظهور
پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقیدی که سادات
بکار میبردند مرض جسمانی و روحانی علاوه هم گردید و موافق
مشیت الهی میبایست که هر دو پادشاه جوان که چون دو نهال
سرروان که در گلشن جهانبنانی بصد امید نشو و نما پذیرفته
بودند بری و پاک از آرایش روزگار بمحوم هموم ناکامی پزمرده
گشته بروضه جاودانی انتقال نمایند و بدنامی آن در السنه نسبت
بسادات بارهه بگفت و شنود عالم در آید هنوز سه ماه و ده روز
موافق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن
ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته
اواخر ماه شوال غلام علی خان پسر سید خان جهان خالو زاده خود

را از فتح پور برای آوردن اختر برج جهانبانی گوهر درج صاحبقرانی محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبیره خلد منزل که هیجده سال از نهال عمر شریف او در چمن امید سلطنت نشو و نما یافته بود و بچهارده واسطه بامیر تیمور صاحب قران میرسید و از عهد جهاندار شاه با والده ماجده در قلعه دار الخلافت بسر میبرد و جوانی بود زیبا و فوخط بانواع خوبی وجودت طبع و ذکا و جوهر جلالت و رشادت و فهم و فراغت آراسته فرستادند قبل از شنیدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعه شاه جهان آباد آفتاب حیات رفیع الدوله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت همستی ازین جهان فانی بر بست

بشادی گذار این جهان خراب * که نی جم شهادت نه افروایاب و تا رسیدن پادشاه جوان بخت رحلت شاه جهان ثانی را قریب هفته مخفی داشته بعده بکفن و دفن پرداختند یازدهم ذی قعدة بفرخی و فیروززی پرتو شرف نزول محمد روشن اختر بر ماحت سواد فتح پور انگذده گردید و پانزدهم شهر مذکور روز شنبه مطابق هشتم مهر ماه الهی سنه هزار و صد و سی و یک بعد انقضای یازده گهری روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس که مشتری صاحب طالع بقوت نظر معد نیرین درخانه دهم ریاست جلوه گر بود و بحکم اختر شناسان هندو قوس دلالت تام بر قوام سلطنت می نمود و زحل در خانه دوازدهم که بیت الفرج اوست و برای مذکوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درین خانه از برای

سلاطین اثر تمام دارد قیام داشت و نور اعظم در خانه پانزدهم که بیت الرجا و ظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افکن بود سریر آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی دام سلطنته سرخ روئی تازه بهمرساند و بر منابر بلند پایه مساجد خطبه باسم آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس نرخ غله که از مدت چند سال اثر گرانی خلق الله را مبتلا ببلای تشویش داشت رو بارزانی آورد - و صاحب زمان ملکه دوران نواب قدسیه والدۀ مکرمۀ آن مهر مظهر سلطنت که در غور امور ملکی و فراغت و سلوک سرآمد روزگار بود - سر رشته تقاضای وقت را از دست نمیداد روزی که آن زبده دودمان صاحب قران بفتح و فیروزی متوجه فتح پور می شدند فرستادهای سید عبد الله خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیک را بعطای خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده که خلاف مرضی هر دو برادران دانست باقی امیدواران را موقوف بر وقت داشت و بعد یک ماه که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار روشن ساخت نظر برپاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم جهان شاهی استقبال و ملازمت نمایند و بهمین دستور در همه امور رعایت خاطر هر دو برادر را بغایت مرعی میداشت - و مقرر شد که ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ میر در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرچ نواب قدسیه و خدمۀ محل مقرر گردید و در هندوستان اطراف

گلال بار و تعیین ناظر وعده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده
خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلوی روز سواری
و بارچی و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله و فعله وعده داران از
نوکران مید عبد الله خان جابجا منصوب گردیدند - و همت خان را
که بوسیله چهار پنج خدمت عمده حضور و معلمی آن اختر برج
سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت
ظل الله از راه کمال فطرت و دانائی باو برفق و مدارا سلوک نموده
در هیچ کاری بی استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز
جمعه و شکار مختار نبودند و روز سواری کوچ اطراف آن مهر سپهر
اقتدار را هاله وار معتمدان سادات داشتند و گاه در دو سه ماه
بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدر کروه برده باز بدولتخانه می آوردند -
القصة چون از طرف اطاعت چهبیلایام ناگر صوبه دار اله آباد
خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار اوکه نسبت بهر دو
برادر صاحبمدار بظهور می آمد حسین علی خان بقصد تنبیه او
پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت
چهبیلایام بغتة رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن
خبر او از مدد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که
افسوس سر بریده او را برهمن سر رشته شهر بشهر ندیدند - و در همان
زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زاده چهبیلایام
که میر شمشیر او همان گفته می شد بعد فوت عموی خود در تهیه
فواهم آوردن سپاه و استحکام برج و باره قلعه اله آباد پرداخته از
شدیدن این خبر اواخر ذی القعدة آن گوهر درج صاحب قران را

از فتح پور بنواح سواد مستقر الخلافت اکبر آباد آوردند و بشهرت مهم تسخیر قلعه اله آباد حکم بستن پل بر آب جهنا و تعیین فوج بطریق هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت صدارت کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رتن چند در همه امور ملکی و مالی و شرعی حتی در تعیین قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت بمرتبه استقلال داشت که همه متصدیان جز و گل پادشاهی معطل بودند و بدون آنکه سند بمهر آنها نمی رسید در هیچ مقدمه دخل نمی یافتند - نقل می نمایند که روزی رتن چند شخصی را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلد از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بیکمی از حضار و صاحبان گستاخ آورده تبسم کزان گفت که رتن چند ما قاضی تجویز و مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور ملکی و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانظام کار و بار دینی پرداخته اند - حاصل کلام بعد از انتشار اخبار سرکشی گردهر و تعیین افواج و کیدل او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت بشرط چند که گاه برای بحال داشتتن صوبه اله آباد و گاه مقرر نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست می نمود رجوع آورد آخر برای خالی نمودن قلعه بعد فراغ لازم فوٹ چیمیل رام مهلت خواست و فومان صوبه داری آورده با دیگر عنایات و خطاب بهادری بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن بوندی از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هزاره میان هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه

داده سید دلدار علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی
 حمین علی خان بود برای وفات و اعانت راجه بهیم مقرر
 و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتري از مردم
 باره و هماعه داران عمده بودند همراه داده در خلوت اشاره نمودند
 که بعد فراغ تنبیه بد سنگه باتفاق راجه جی سنگه در سرحد صوبه
 مالوار تته استقامت ورزیده چشم برادر رسیدن حکم باشد چنانچه آخر کار
 شجر این نخل خیال فاسد آنچه نمر ندامت بار آورد بذكر خواهد
 در آمد - و از آنکه از طرف قرار و بنای صالح گرد هر بهادر خاطر جمعی
 حاصل نبوده حیدر قلی خان بهادر را با جمعی دیگر و فوج شایسته
 برای تنبیه گرد هر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان
 بنگش و شیر افکن خان فوجدار کره ندر با جمعی دیگر و فوج
 شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلی خان بهادر
 بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداری و تردد نمایان بود که اگر
 بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر
 اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد می بود نزد
 حیدر قلی خان بهادر سر انجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه
 بطول منجر نمی گردید اما از آنکه دیگر همراهان و سرداران باره
 قائم بر رای خود بودند و بدون صلاح رتن چند هیچ احدی را
 اختیار نبود - گرد هر بر قول و عهد سادات اعتماد نمی نمود و در هر
 هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعده صبح و شام انتشار می
 یافت و باز منجر بجنگ و محاصره میگردد مقدمه بطول انجامید
 تا آنکه حمین علی خان از آب جمنا کنار اکبر آباد عبور نمود

اما نظر برینکه سه طرف قلعه اله آباد آب گنجا و جمنا داشت و گردهر در استحکام برج و باره قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشی او در همه محلات خالصه و جاگیر داران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظه آن داشتند که اگر محاصره قلعه بامتداد کشد فساد کلی در ملک و تحصیل مال و حال رعایای همه صوبجات رو خواهد داد - و خبر خالی نمودن قلعه بوعده امروز و فردا بمرتبه بتواتر رسیده بود که پیشخانه ظل سیدکانی و سید عبد الله خان غره ربیع الاخر سنه احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلۀ اکثر امرا حتی محرران دفتر روانه شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف وعده گردهر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین امت برگشته آمد - و درین مابین میان هر دو برادر برسر اموال نقد و جنس اکبر آباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کرورها بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماجت بسیار بیست و یک لک رویه ببرادر کلان عائد گردید مکرر کلمات و پیغام رنجش آمیز که در اخفای آن بمرتبه اتم می کوشیدند بگفت و شنید آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند گردد و در دفع فتنه هرطرف که ماده فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر نوشته گردهر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الاخر سنه دو بافواج

شایسته روانه اله آباد گردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلط هندو است بمیان آوردند و هوای صوبه داری اوده و فوجداری مقرر می که همیشه ضمیمه صوبه مذکور می شد در سه فوجداری عمده دیگر بحسب خواهش و درخواست گرد هر بهادر باصوبه داری اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی الاخری سنه دوقلعه را خالی نموده روانه صوبه اوده گشت بعد رسیدن خیر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شادیانه بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پرو خالی گردید - از آنکه گفته اند آخر هر خنده بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب در تحقیق صدق و کذب تسخیر قلعه اله آباد گفت و شنید داشتند که فلک کینه پرداز و زمانه نیرنگ باز طرح بازی تازه بر بساط پروسع زمین چید و نراک مکافات روزگار نقش دیگر بر تخت عرصه بوقلمون باخت شرح این قصه غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامه صدق بیان می دهد *

ذکر توجه خلاصه دودمان سیادت و نجات نظام الملک

بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظم سوانح این سال ظفر اشتمال استیصال مهارا و بهیم سنگه هاره و راجه کوته و گج سنگه کچهواوه راجه نرور و سید دلاور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایه عجب و پندار حسین علی خان بودند و بجرأت و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگزایی

بادیه عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون عبد الله خان بداعیه فاسد که در مخیله خود داشت بودن این امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزلۀ مرشد و پیر خود میدانند و تبعیت او را ذریعۀ معمولی دین و دنیای خود تصور می نمایند مناسب نمی دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب که قلت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی گردد تعیین نماید اهذا بمحمد فرخ سیدر که پیش از نام سلطنت نموده بود گفته صوبه داری عظیم آباد پهنه که بنابر تعدی زمینداران شوربشت صاحب استعداد سرمایۀ فتنه فساد و نهایت زور طلب است مامور گردانید و نظام الملک بنابر ناچاری و تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت آن طرف شد چون کار گذارن قضا و قدر استیصال آن جماعه حرام نمک پنور تدبیر و ضرب شمشیر آن موید بتاییدات حضرت قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصه پادشاه شهید بتفصیلی که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پردۀ توقف افتاد حسین علی خان که در گریز و سلطنت خود را زیاده بر برادر میدانست غافل از مضمون یضحک التقدير علی التدبیر گشته صلاح دران دید که چون در حضور خود و برادر کار فرما هستند و در دکن عالم علی خان متبذای خان مذکور با جمعیت موفور است نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلی و دکن بمنزلۀ میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهده و پیمان موکد بقسم راضی ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معنی از لطائف غیبی و تاییدات لاریبی تصور
 نموده روز مهیوم از جلوس رفیع الدرجات خلعت نظامت و رخصت
 پوشید و عیدال و اطفال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر
 منصبداران نقدی و جاگیرداران که از بی توجهی نمک حرامان
 و دیرطلبی پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة برداشته عازم
 آنصوب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمه نظم و نسق
 ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان
 قریب پانصد اسپ بمغلیه برادری که پیاده بودند و یراق
 و سلاح از خانه خود داده سوار کرد و مبالغ خطیر بشیخ
 محمد شاه و ابوالخیر خان و اسمعیل خان و قزلباش خان و غیره
 بعنوان قرض و رعایت برسانیده هریکی را ممنون احسان خود
 ساخت چون قضا در افزایش اسباب خود جلوه گری نمود مقدمات
 چند در چند که مبني بر نقض عهد حسین علی خان و باعث
 جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از انجمله در هنگامی که
 حسین علی خان بارادۀ فاسد خلع محمد فرخ میر از دکن
 عازم حضور شده از دریای نریدا گذشت مرحمت خان پسر
 امیر خان که بقلعه داری شادی آباد ماند و مضافه صوبه
 مالوا واقعۀ کنارۀ دریای نریدا مقرر بود استنباط داعیه فاسد
 در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک
 پادشاهی منظور داشته بیماری را بهانه ساخته برای ملاقات نیامد
 حسین علی خان که خار این ادا در دل می کشت بعد برداشتن
 پادشاه و کامیابی خود خواجه قلی خان تورانی را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغه اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام الملک خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماند و فرستاد مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین علی خان بموجب نوشته خواجم قلی خان وکیل مرحمت خان را چشم نمائی کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را از قلعه برآزند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون روی رفتن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم با غیرت مصلحت وقت میدانست بصواب دید غیث خان مرحمت خان را بتدبیرات مستمال ساخته نزد خود طلبید و خان مذکور چه بامید اینکه بدستگیری این عمده امکان شفاعت خواهد بود و چه ازین رهگذر که اکتساب رفاقت این بزرگ موجب سعادت است از قلعه آمده رفیق شد و خواجم قلی خان در قلعه آمده بعد چند روز جیروپ سنگه زمیندار برگنده امجد سرکار ماند و را که از مدتهای دراز زمینداری این محال با علاقه منصب و تعیناتی قلعه مذکور برگنده مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته با خود داشت و در آن ضلع بنوعی زندگانی میکرد که از هراس او سرهنگه ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعهد و پیمان نزد خود طلبیده بر طبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنابر دعوی زمینداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته فی الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه پسر خرد سال او از بیم جان گریخته بامید عدالت نزد نظام الملک آمد و نظام الملک فوجی برهم قزاقی همراه محمد غیث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین تیز پرواز حمید و جگروپ سنگه فرصت فرار نیافته بحکم تقدیر اسیر آمده در زندان مکافات مقید گردید - درین ضمن جان چند پسرچترسال بندبیلہ قلعه راناگده مضاف مالوا را که نزدیک سرونج و بهیلسا است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر حمید عبد الله خان و خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض بیاس نمک و نیت ثواب و تقریب استشفاع مرحمت خان را با فوجی از هرکار خود برای این کار تعیین نمود و خان مذکور در ضلع سرونج و بهیلسا رسید و فوج شایسته از افاغده و رودیله و غیره فراهم آورده بمهر و قهر قلعه را مفتوح و مسخر ساخت چون عرض داشت نظام الملک متضمن انصرام این کار بجناب والا و خطوط بآن هر دو برادر رسید دود حیرت از نهاد اینها برآمد و بخار شقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین و آفرین اصلا بعمل نیامد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نشد - بعد از گذشتن رفیع الدرجات و رفیع الدوله که زمانه بمیمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی آرایش یافت مکرر شقهایی دستخط خاص حضرت ظل سبحانی و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدۀ آن پادشاه جم جاه معرفت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بنظام الملک رسید که از تسلط این نمک حرامان حوای نماز جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و خیال باطل اینها چنین است که بعد انجام کار نیکو سیر و گردور بهادر

اول آن زبده فدویان یکرنگ را از میان بردارند و پس ازان بکام خود
فائز شوند و ما را اعتماد کلی بران فدوی کار طلب است نظر بر حقوق
تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر اعتدال ما بدولت
غافل نباشد - درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمده
و مقدمه کرده بهادر بصلح فیصل شد حسین علی خان در
تحریرک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان
در میان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندی و انصرام
کار نظام الملک. برتبه والای مها راجگی برسد و بعد مراتبه
مهاراجه اجیت سنگه مرتبه او بر همه راجها فائق باشد منصب
هفت هزاره هفت هزار سوار و ماهی مراتب داده اورا و راجه
گج سنگه نوروی و دلاور علی خان و غیره را با فوج پانزده هزار سوار
جرا تعیین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته
از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشاره وصول احکام
فرست نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام برد ها بوندی را
بدست آورده بحسین علی خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی
کار برداشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان
نزد خود و تغیر کردن زمیندار پرگنه نظام خوب نهد و همچنین
اکثر مقدمه را که بحسب اقتضای قضیه زمین بر سر زمین
تمشیت یافته بود باسلوب مواخذه در معرض تحریر آورد و بوکیل
هم علانیه حرمهای پست و بلند گفت و هر چند نظام الملک از راه
راستی جواب هر مقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت در ضمیر
شعادت تخمیر او منقش و مرتسم نگردیده بی محابا بوزان قلم

آورد که می خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبه مالوا استقامت
 نمایم و بنام آن عمده فوئیدان از صوبه اکبر آباد و اله آباد و ملتان و
 برهانپور هر صوبه که قبول نمایند سند بفرستم نظام الملک که در فرصت
 هشت نه ماه باجماع هفت هشت هزار سوار و دیگر مامان
 پرداخته بجای خود هشدار و خبردار می بود و در تدبیر عزیمت
 دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد درین
 ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسید که آنها بمقتضای شرارت ذتی
 و خیانت باطنی گرز داران برای طلب آن عمده الامرا بحضور
 تعیین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهایی پادشاهی با خطوط
 خیر خواهان دیگر بتخصیص دیانت خان رسید که فرصت وقت
 نماند هرچه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که اراده
 فاسد اینها غیر از استیصال این خاندان و برداشتن خلیفه زمان امری
 دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدوقه
 من یتوکل علی الله فهو حسبه باتفاق رفقا با همه احوال و انتقال
 از بلده اوجین سه منزل بسمت اکبر آباد کوچ کرده بجانب دکن
 متوجه شد و غره رجب از دریای نربدا عبور نمود و رستم بیگ خان
 فوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگان که از رفقای حسین علی خان
 بود و بمشاهدت نمک حرامی خار خار آزار در دل داشت و بنابر نام
 والاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده
 رفیق نظام الملک شد و نظام الملک فوجداری پر خان مذکور بحال
 داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراه خود گرفت
 چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهایی مشکل کشا می باشد

همان روز که از دریای نرېدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان قادری هزاری احشام قلعه آسیر بوماطت خسروچیله که از سابق مربی عثمان خان و واسطه سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استدعای قلعه داری از جانب آن عمده الامرا نمود و محمد غیاث خان او را نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانه خود داد و میر حفیظ الله خان بخشی و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پسر خود را همراه او تعیین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن قلعه آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابو طالب قلعه دار را بدست آورد و نظام الملک خود بالای قلعه رفته آن کوه فلک شکوه را به نگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت اقتتاح بلده دار السرور برهانپور تعیین نمود - سید عالم علی خان بعد استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نرېدا مضطرب شده بصواب دید مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه بنام او بود باتفاق راو بذالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور فرستاد و ناسپردها در طی طریق از باد صرصر وام گرفته خود را بعادل آباد که از برهانپور دوازده کروه است رسانیده می خواستند که شبگیر کرده ببرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان صوبه مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازه های شهر برزوی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده
 مورچال بر مردم تقصیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع
 آمد آمد محمد انور خان و راو بنالکر فوجی از دریای تپتی گذرانید اما
 نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره
 اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنه شهر از
 شجاعت و بردگی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده
 گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر می گیرد و
 جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرضه تلف می آید
 و این گناه کبیره هم ضمیمه دیگر مآثم و معاصی در نامه اعمال
 شما ثبت خواهد شد بهتر این است که از شهر برآمده بجنگ پردازید
 و الا عنقریب بلوای عام می شود و شهر از تصرف شما بدر می رود
 محمد انور خان که از شجاعت نصیبه نداشت حواس باخته شانزدهم
 الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر
 آمده با احتیاط برج و باره و استمالات عموم سکنه پرداخته ندای امن
 در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمه
 اقبال بر افراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل
 خدمات و شرفا و نجبای شهر خیل خیل بوساطت آن خان فتح
 نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده
 در مهد استراحت نمودند - اعلی حضرت در زمان شهرادگی از
 طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور
 رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلع ارک نشیمن گاه
 فاروقیان بود هر چند سعی نمودند و جمعی از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی
بامداد طالع فتح جنگ بی آنکه کار بجهدال و قتل رسد و شمشیر
از غلاف و خون از بینی اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای
حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهرشگون فتح
و ظفر شد *

اگرچه محامن اخلاق نظام الملک که بزرگ کرده
حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآید اما
امریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد
دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علی
خان برادر حسین علی خان باراده دار الخلافت وارد برهان پور
شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار
خود شدند هرچند مردم کوه اندیش بنظام الملک گفتند که
گرفتن مال و اموال مخالف زادهای و محمد انور خان برای
اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است
نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که
ما باوجود عسرت و تهیدستی محض بتوکل افضال الهی و
بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب
می شویم ملک و مال همه از ماست و اگر خدا نخواسته بالعکس
شد و بال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز
و اطفال و محمد انور خان و غیره درجنب همت ما قدری ندارد و چون
غیر از استقلال پادشاه امری دیگر منظور نیست انشا الله تعالی
بمیآیند این صدق نیت خزانهای بیشمار درتصرف خواهد درآمد

بعد ازین چنین حرفهای رکیک مذکور مجلس نمایند - اهل کار
 حیف الدین علی خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد
 و فهمیده نزد والد خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزل
 فرزندان ما هستند اگر در اینجا باشند مواد جمعیت و معاش
 مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آماده رفتن اند جمعیت تا دریای
 نرېدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را
 بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند
 نظام الملک باطغال و عورات مداراتیکه در خور همت ارباب کرم
 باشد بعمل آورده و بدرقه شایسته داده از دریای نرېدا گذرانید -
 در همین مقامات لعل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبه برار که عم
 نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمه فوج
 فیروزی اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در لعل باغ
 توقف نموده بتیاری توپخانه دشمن سوز مشغول گردید *

آمدن بر احوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب
 دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید
 و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتها یافست پادشاه را امید استقلال
 و خانه زادان را توقع قدر دانی شد اگرچه نمک حرامها در چاره
 کار خود شدند و نظر بر قلت جمعیت نظام الملک حسابی بر نگرفته
 از جنود نصرت و تایید الهی و آیه کریمه کم من نئة قليلة غلبت نئة
 کثیرة بادن الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه صرصر قهر الهی بوزیدن
 در آید جبال متعالیه از بدخ و بن برباد رود و جائی که میلاب
 غضب موج طوفان زند خه و خاشاک سد راه نگردد و بسپد

دلاور علی خان و بمهاراو بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح
استعجال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر
شتافته بسید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفای این نائره
نساد نمایند. و در همین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیر
جنگ و کشته شدن حسین خان خویشتگی باجمعی کثیر از
نوشتۀ اخبار نویسان لاهور رسیدۀ غلبۀ اهل توران سامع کوب مخالفان
وزهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه
مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هر دو برادر بقلع سلطنت
و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جنگ
که از سلامت روی و نیک سرشتی و رعیت پروری او در ذکر
سلطنت خلد منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد
و پیمان بحال داشتن بصوبۀ مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبۀ
مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر بر خدمت مامور
خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببندوبست واقعی پرداخته در
تنبیہ و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش پرداخت زیردستان
سعی موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا
گرم ننموده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراغ
مقدمۀ گرد هر خود بصوبۀ مالوا استقامت ورزیده ببندوبست
شش صوبۀ دکن و چهار صوبۀ احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا
پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشه حمیت که از عدم
اطاعت او بیزار و سواس داشت بهانه طلب بود و در ایامی که
حسین علی خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعد از آب نربدا عبور نموده نزدیک قلعه ماند و صوبه مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخد مت قلعه داری و فوجداری آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و هیبت شمشیر او مفسدان کوه نشین و شیران پیشه آن سرزمین ترک مسکن خود نموده بودند رسید و مرحمت خان بسبب انحراف مزاج و موانع دیگر خود را نزد حسین علی خان نتوانست رساند چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه فلک بکام هر دو برادر گردید خواجم قلی خان تورانی را بقلعه داری ماند و مامور ساخته جاگیر مرحمت خان را تغییر نمود خواجم قلی خان که نزدیک قلعه رسید مرحمت خان بعد از انقلاب و گردش سلطنت در سپردن قلعه تامل و رزید بعد از شکوه مرحمت خان از نوشته خواجم قلی خان بسادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهاند و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان با نام و نشان بود رابطه خاص موروثی داشت و مرحمت خان را روی رفتن حضور نمانده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام تمام نگاهداشت - از آنکه قلعه را ناگداهه تعلق صوبه مالوا را جان چند پسر چتر سال زمیندار مقصد پیشه آن ضلع بتصرف خود آورده بود و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم نظام فتح جنگ وارد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با فوج شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد تردد نمایان بنزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز شفیع
جرائم او نگردید و فتح جنگ در باره او مراعات بزرگانه بکار
برده اختیار بعضی بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و
مرحمت خان در نسق صوبه داری و تنبیه مفسدان و گوشمال
سرکشان قرار واقعی کوشیده چند موضع پرگنه چند یری که مکان
مقرری مفسد پیشگان بود بتاخت آورد - بعده که حقیقت فراهم
آوردن جمعیت زیاد و تاخت بعضی دیهات از نوشته فتنه
پژوهان صاحب غرض رسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی
در همان ایام نوشته حسین علی خان بنام فتح جنگ مشتمل برین
رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند و بست مویجات دکن
و اطراف آن مکان برای ماندن خود صوبه مالوا مقرر نماییم از
چهار صوبه اکبر آباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد
بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم از آنکه نظام الملک بهادر زیربار
خرچ سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک
برداشت از دست میرفت و از رسیدن دلاور علی خان که بعد
تسخیر بوندی بموجب اشاره حسین علی خان چنانچه بدکردار آمده
با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گجمنکه بسپرزمین صوبه
مالوا لشکر کشیده باعث خرابی ملک و ضرر مالی و جانی میگند
آنجا گردید ازین اطوار زاهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر
گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن تکلیف
بیجا چند کلمه راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه
دست او بر اثبات تقصیر نسبت بآن و الإنصب نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که بتفصیل آن نپرداختن اولی در ماده آن بزرگ والا نژاد بر زبان آورد بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالی نسب تحقیق گردید که هر دو برادر برخرابی و بی آبرویی همه خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن انزوا نیز رستگاری نیست و دل همه خاندان موردنی و نوکران جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمرتبگی اتم افسرده بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر بتخانها و منع گاو کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائی نیت و حسن طینت و طریقه کم آزاری او بر عالمی هویدا و ظاهر بود بصلاح همدمان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار چاره کار دران دانست که بحکم و من بتوکل علی الله فهو حسبه توکل ذات پاك حق را سرمایه همت خود ساخته و بقول مشهور بهمین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان روشانی و محمد متوصل خان ندیره سعد الله خان و محمد عنایت خان و دیگر جمعی از هواخواهان و فدویان عقیدت نشان قدیم و جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری سنه یک هزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس مبارک از نواح هندسور که برای بندوبست و نسق آن ضلع پیشخانگی کوچ برآمده بود باز مراجعت فرموده بلوچین آمده احوال و ائقال برداشته

بشهرت کوچ مرونج دو سه منزل رفته بموضع کایتهه نزول نموده از انجا کوچ بکوچ متوجه الکه و سيع دکن گرديد و اواخر ماه مذکور اين خبر در لشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت تمام يافت و هر دو برادر برين خبر اطلاع يافته با وجود حوصله باختن سهل انگاری نموده بسيد دلاور علي خان برای تعاقب نمودن برفاقت هر دو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ضلع و ديگر نو نگاهداشت تاکيد تمام نوشتند *

و در همين اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلير جنگ با حسين خان افغان و کشته شدن حسين خان با جمعی کثير از روی نوشته اخبار نويسان لاهور بوضوح انجاميد تفصيل اين اجمال آنکه گویند حسين خان خویشگی که از افغانان صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار قصور بود از مدت چند سال طريقه سرکشی و مفسدهي اختيار نموده پراگمات مير حاصل نواح قصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر انداشته چندین کورت فوج صوبه داران را بلکه افواج شاه زاده را شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلير جنگ قدم از جاده اطاعت بيرون گذاشته عمال منصوب کرده جاگیر دار و صوبه دار و ديگر نوکران عمده پادشاهی را بیدخل بلکه اخراج از محال ساخته بشوخي تمام پيش آمده بود - و از راری ثقه مسموع گرديد که نوشته صاحب مداران ملک بر اشاره ترغيب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و اميدوار ساختن صوبه داری دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدخصال نکوهیده افعال رسیده بود لهذا زیاده از سابق بشوخی پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود مقابل نموده کشته فوج و خزانه او را بغارت آورده مع هشت نه هزار سوار بقصد تاخت و تاراج برگزات بر آمد و عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ نیز شروع بدگاهداشت سپاه نموده با هفت هشت هزار سوار و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک بموضع جهونی که از لاهور فاصله سی کروهی دارد هر دو فوج بتفاوت سه کروهی نزدیک بهم رسیدند عبد الصمد خان بهادر بترتیب فوج پرداخته کردیم قلی خان را که بخشی فوج دلیر جنگ و از مبارزان با نام و ننگ بود هراول نمود و طرف یمین جانی خان و خواجه رحمت الله خویشان زبرد آزمای خود را مع حفیظ الله خان و هزار سوار قوم روهیله که با حسین خان عدارت همچشمی داشتند مقرر نمود و طرف یسار آغر خان را که شمه از حسب و نسب و شجاعت مورثی او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و محمد فرخ میر بزبان خامه جاری گشته برفاقت عارف خان قرار داده برای طرح فوج تعیین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکه آرا گردید و حسین خان نیز بهر اولی مصطفی خان برادر زاده خود و رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه فیل سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیر جنگ صف جنگ بپارامت همینکه صدای آمد و رفت گولج جاستان و غرش بان آتش فشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان مستانه خود را بر توپخانه زد که از توپخانه شرر بار گنشته کار بر هراول

تنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا درآمد و فوج همراه او را بهزیمت آورد و حسین خان با دوسه هزار افغان یکه تاز بمقابله آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد بمیان آمد اگرچه جماعه داران نونگاهداشت همراه آغر خان نیز تاب حمله خصم نیاروده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه و مغلزادهای تیرانداز از حکم اندازیکه تاز که درقدراندازی و شجاعت گوی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغر خان برای چنین روزها از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال آنها برخود واجب و لازم میدانست و از خود جدا نمی نمود مع برادران و پسر آغر خان مقابل حریف اسپان بجوان در آوردند و رستمخانه بخانهای کمان درآمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند هر تیریکه از شست دلاوران بدرواز می آمد در سینه پرنیگ افغانان زره پوش نا پدید میگشت و هر خدنگی که از خانه کمان بهادران میجست از مهره پشت مخالفان میگذشت و آغر خان بر فیلبان بانگ مهیب زده فیل بر سر دشمن رانده دست بقبضه کمان برده بهر تیر عدو دوز یکی را از مخالفان بد روز بر خاک هلاک می افکند و جوانان قدر انداز از هر طرف اسپ خواری بر آنها تاخته بهاط فراهم آمده سوار و پیاده آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمی گردیدند و حسین خان از مقابل آن شیر پیشه شجاعت جان به سلامت بدر برون غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدلیرجنگ و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

دو هیله‌ای رزم جو پیا مردی مغلان پلنگ خو حمل‌های صف را
و چپ‌قلش‌های مرد آزما نموده گرد ادبار روی مخالف را بسیلاب
خون شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان
تهور پدیده مقابل حمله بهادران توران چنان استقامت ورزیده
یورش نمود که اکثر از نوملازمان و همراهان دلیر جنگ تاب
مقاومت نیارده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان
و دلادران و فاکیش توران از تیر سد راه بازگشت خصم گردیدند
و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تردد نمایان
بر روی کار آوردند درین حالت آغرخان چون شیر غران خود را
رسانده بر کمرگاه مخالفان زد و صدای دارگیر بپرخ برین رسید
و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و نقیوی شاه
بهیک نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان
جان او را از جان خود عزیزتر میدانست و در حوضه فیل با خود
ردیف ساخته بود از زخم تیر دلادران توران پیش قدم مرید پاک
اعتقاد کشته‌گشته جهان را در چشم حسین خان در نفس واپسین تیره
و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن بحسین خان نیز زخم کاری
رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان نداشت و هر سو میدوید
مبارزان از هر طرف نشانه تیر و گلوله بندوق ساخته بودند
و در همان حال شعله آتش در حوضه سواری او زبانه کشید که سبب
او تحقیق نشد شاید دران حالت از رسیدن گلوله تفنگ بمدد
باک آه متم رسیدگان آتش در گرفته باشد بهر حال بدان حال بدم
تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان بانام و نشان کشته گردید - و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فراخور حالت هر يك رعایت خلعت و اسب و اضافه مبدول گردید و بآغر خان تواضع فیل و شمشیر مع تجویز اضافه پالصدی در صد سوار نمود - بعد از آنکه خبر رسید عبدالله خان رسید هر چند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما بحسب ظاهر برای رفع بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب بمسیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر ارباب منصف پیشه مخفی ماند که بعد تسلط هر دو برادر بر پادشاه شهید و مغلوب ساختن مغلان اول کسی که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بمدد برش تیغ آبدار صاحب السیف و القلم نظام الملک بهادر فتح جنگ جو سر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران ملک گردید دلیر جنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک بهادر از آب نربدا بگذر اکبر پور هزار بهای قلعه آسیر که خسرو نام چیله فرستاده فتح جنگ خود را رسانده و امطه پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود بهمدی اقبال با استقبال شتافته بخوشي و ناخوشي قلعه دار طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در کمال عسرت بمهر میبرد مطیع خود ساخته و مبلغی منجمه طلب دو ماهه باحشام رساندند و مرحمت خان نیز خود را با جمعی بیشتر بتدبیر شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهای نفع جنگ در آورد - و قلعه ارک دار السور برهانپور نیز بی آنکه شمشیر از غلاف و خون از بینی اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملک در آمد - بنام

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال
دولت باره رسید قلعه آسیر که از قلعه‌های مشهور آسمان رفعت
سرحدیست و عرش آشیانی اکبر پادشاه بعد محاصره سالها بران
قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعه ارک
برهان پرر که پای تخت پادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد
جنت مکانی شهر پناه نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان
شاه زادگی از بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان خود را
به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور
کشته و زخمی گردیدند بر قلعه ارک برهانپور دست نیافت درین
ایام خجسته فرجام که بمدد روح پرفروغ صاحب قرانی اقبال طالع
فتح جنگ استقبال نمود و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید و کار
بمصاف سیف و عنان کشد هر دو قلعه منصوب بدارالاسور بتصرف
آن بهادر فتح جنگ در آمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر
زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار
که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای
صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ
رسید. و دیگر بوضوح انجامید که انور خان صوبه دار برهانپور ورنبها بنالکر
که از مرهتبه‌های نامی بود و جمعیت هر دو بزبان خاصه خواهد
داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه متصدیان برهانپور و
بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند
بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار
گردیده بدلاور علی خان و مهراو بهیم سنگه پیهم تاکید برای ژوند

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بهمیان می آورد و انتظار خیر دلاور علی خان می کشید و تن چند نظر بر مال کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و صوبجات دکن بفتح جنگ بهادر وا گذارند می کوشید و می دانست که آخر این فساد ماده و بال جان اوست و حسین علی خان راضی بآن صلح که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمی شد *

درین اولن از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان عرف عبدالنبی کشمیری که از مدت با هندو کاوش داشت نظر بر انقلاب وضع روزگار جمعی از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیله بعضی روایت شرعی تکلیف نمود که هندو را از سوار شدن اسب و پوشیدن جامه و بستن چیره و یراق و رفتن بصیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص مانع آیند و درین باب سماجت بسیار بکار برد آنها در جواب گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در ماده ذمیان همه بلاد مقرر نمایند ماهم حکم بر هندو اینجا می توانیم نمود محبوب خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعی از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پدش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع فرماوند روزی مجلس رای نام از هندو معتبر کشمیر باجمعی بسوسر سبزه و باغ رفته طعام بدرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانه مجلس رای و محله هفود آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانهها پرداخت و جمعی از هندو و مسلمانان هرکه بر ممانعت می آمد کشته و زخمی میگردد همچنان بوسر خانه میر احمد خان آمده اطراف خانه فرور گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت و تیر و تفنگ نمودند و هرکرا یافتند گرفته انواع بلیحرمتی رساندند و بعضی را کشتند و جمعی را زخمی و تاراج ساختند میر احمد خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دنع شر آنها نگشته بصد حيله از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر شاهور خان بخشی و دیگر متصدیان سوار شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم آمده بمقابله احمد خان خود را رساندند و جمعی از عقب خان مذکور آمده پلی که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و هر دو طرف رسته بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالای بام و دیوار خانهها بزدن تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجاست و کلوخ هرچه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم در پیوست و دران هنگامه سید ولی خواهرزاده میر احمد خان و ذوالفقار بیگ نائب چبوتره کوتوالی با جمعی دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پدش رفتن نداشت تنگ ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خوارى ازان تہلکہ نجات يافت محبوب خان بر سر محلہ ہنود
 رفتہ آنچہ خانہ باقى مانده بود سوخته و غارت نموده بار ديگر
 بر سر خانہ مير احمد خان آمدہ مجلس راى را با جمعى کہ
 پناہ آنجا برده بودند بخفت تمام کشيده گرفته گوش و بيني
 آنها بريده و ختنہ کردہ بلکہ قطع آلت تذاصل بعضي نموده مقيد
 ساختند و روز ديگر با همان ہنگامہ در مسجد جامع فراہم آمدہ
 مير احمد خان را از نيابت صوبہ دارى معزول ساخته باني فتنہ
 و فساد را مخاطب بدین دار خان نموده حاکم مسلمانان قرار دادہ
 مقرر نمودند کہ تا رسيدن نائب صوبہ دار ديگر از حضور اجراى
 احکام شرعى و تنقيح قضایا مينمردہ باشد و پنج ماہ مير احمد
 خان بيدخل و منزوي و ديندار خان حاکم مستقل بود در مسجد
 نشستہ در اجراى امور ملکي و معاملات مى کوشيد - بعد از رسيدن
 خبر بحضور مومن خان نجم ثانى را از طرف عذابت اللہ خان
 نائب صوبہ مقرر نموده روانہ ساختند و کاظم خان پسر امانت
 خان خواني را کہ ديوان کشمير بود بسبب ہمين ہنگامہ تغير
 فرمودند و اکثر متصديان عمدہ کشمير معاتب شدند - اواخر شوال
 مومن خان کہ بسہ گروهى کشمير رسيدہ فرود آمد محبوب خان
 کہ شرمندہ افعال و کردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص کہ با
 خواجہ عبد اللہ نام از متعينہ و مشاہير کشمير داشت نزد او رفتہ
 تکليف نمود کہ رفاقت خواجہ مذکور جمعى از فضلا و اعيان
 مشہور باستقبال نائب صوبہ رفتہ باعزاز بشہر در آرند از انکہ خمير
 سرشت مردم آن سرزمين از شرارت است و بحکم منظم حقيقي

از مکانات اعمال او آنچه بر دیگر طائفه مسلمانین و هندو گذشته
 برو نیز گذشتنی بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود
 که همارا نزد میر شاهر خان بخشی رفتن و عذر گذشته خواستن لازم
 و ضرور است بعده همه برفاقت برای آوردن مومن خان خواهیم رفت
 محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانه میر شاهر خان رفت
 بعد مکالمه چند کلمه صاحب خانه ببهانه شغل ضروری برخاست
 و جمعی از مردم محله چریلی و کهکمران که بخشی آنها را طلبیده
 در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجه مذکور پنهان ساخته چشم
 براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محبوب
 خان ریخته اول هر دو پسر خرد هال را که همیشه همراه او مولود
 خوانده پیش پیش میرفتند بحضور او شکم پاره نموده او را بعذاب
 و عقوبت کشتند *

هر کسی آنچه میکند یابد * بدو نیکی که میکند یابد
 روز دیگر جماعه مسلمانان بدعوای خون مقتدای خود فراهم آمده
 بر سر محله چریلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد
 رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و
 در روز جنگ در میان بود آخر غالب آمده قریب دوسه هزار کس
 که دران محله جمع کثیر از مغلیه مسافر نیز فرود آمده بودند
 مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و لکها مال بغارت
 بردند و تا دوسه روز نائره فساد شعله ور بود و آنچه بران جماعه
 از خون ریزی و ضرر مالی و ناموس آوردند و از رادیان ثقه
 شنیده شده باحاطه تجریر نیارندن اولی بعد فراغ بر سر خانه

قاضي و بخشی آمدند ميرشاهور خان دست و پای لا حاصل زده در مكاني كه پي نتوانستند برد رو پوش گرديد و قاضي بتغير لباس بدر رفت و بناي خانه او را از پا در آورده خشت خشت حويلی را دست بدست بردند - و مومن خان بعد داخل شدن شهر مير احمد خان را سر انجام و بدرقه همراه داده بقصبه ايمن آباد كه پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم كشمير طوعا و كرها بدار و مدار ساخت *

القصة آواخر شعبان بهر دو برادر خبر رحيد كه وسط ماه مذكور بعد رسيدن دلار علي خان هفده هيجده گروهی برهانيپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت نشان و توپخانه جهان آشوب مقابل دلار علي خان رساند و جنگ عظيم در پيوست و دلار علي خان ترديد نمايان نموده با همه سرداران و همراهان نامي كشته گرديد و تفصيل اين اجمال آنكه بعده كه عالم علي خان در خجسته بنياد بر عبور نظام الملك بهادر از آب نر بدا خبر يافت شروع بنگاهداشت سپاه نموده انور خان را كه يكي از پيش آورد هاي سيد عبد الله خان بود و حسين علي خان بدكن برده خدمات عمده فرمود بعده صوبه دار برهانيپور ساخته بود و درينوا از برهانيپور نزد عالم علي خان آمده مشيرو صاحب اختيار عالم علي خان گشته بود همراه رنبا بنالكر كه از مرهت هاي نامی بود و وقت رسيدن حسين علي خان به برهانيپور بقصد حضور باشا راجه صاحب مداران راجه بگزارش آمده مقيد ساخته بدار الخلفهت همراه برد و از خوا

را از انجا بالتماس انور خان خلاص نموده بود برای بندوبست
 برهانپور و سد راه فیروز جنگ گردیدن مرخص ساخت و ندانست
 که خار و خمس سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حمله نیلان
 شیر نبرد شغال و روباه را چه یارا که هم نبود توانند شد همچنین
 انور خان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبه فوج ظفر اقبال
 فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را
 آخر شب بطریق ایلغار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انور الله
 خان که دیوان برهانپور و برادر انور خان بود خواست به بندوبست
 برج و باره شهر پناه پرداخته تا رسیدن کومک محصور گردیده
 بمحافظت شهر پناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همچنین مضرب
 خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیک قلعه آسیر رسید هزارهائی
 قلعه که قبل از عبور دریا پیدام و پیغام سپردن قلعه بمیان آورده بودند
 رجوع آوردند طالب خان قلعه دار که در کمال عسرت بسر می برد
 ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردد تیغ و سنان چنانچه بزبان
 خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ در آمد و
 محمد غیاث خان بطریق هراول با فوج شایسته در سواد لعل باغ
 نزدیک شهر برهانپور دائره نمود و زندها بذالکر که رفیق و میر شمشیر
 انور خان بود بوساطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار
 تهنیت نصیب پیوست - درین حالت مرافان و تجار و دیگر اعیان شهر
 براهم آمده بانور خان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر فوج
 فتح جنگ غالب آید شهر بحادثه تاراج خواهد رفت صلاح کار
 اینست که بصلح پیش آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد
هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشی و
مصلحت عبد الرشید و ظفرمند خان مضمینه برهانپور و شیخ
محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان
آمده باعث امان جان و آبرو و مال صوبه دار و برادر او گشتند از
شهر برآمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان
ملازمت فتح جنگ نموده از آفت بی آبرویی و تلف شدن جان
و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند برای مجرا نمودن و در دیوان
نشستن ماذون گردید - و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضیع و شریف
پرداخته موافق رویه ذاتی که در کم آزاری و رعیت پروری
داشت بمنصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدی از رعایا وضعفا
و سکنه آسجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آرد که
قصد من و منظور نظر من سوای خلاصی و استقلال پذیرفتن
پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نموده
نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود *

و در همان ایام والده سیف الدین علی خان که از خجسته بنیان
بقصد رسیدن نزد پسر بمراد آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال
خرید سال سیف الدین علی خان همراه داشت هرچند همراه آن
ضعیفه بمرتبه دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن
آبرو گردید که راضی بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره
داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما
فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داغین

چندان مهم عظیم اصلا طمع بتصرف مال او ننموده و متعرض حال او نگشته بلکه محمد علي نام که از نزد آن ضعیفه پیغام برای آن نیکنام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطای خلعت نموده میوه از برای اطفال او فرستاده و دوصد سوار بدرقه همراهِ او داده تا آب نریندا رساند - درینولا خبر عبور دلاور علي خان بخشي حسين علي خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و مهم براجہ بودندی نمودن باحاطه تحریر درآمده دوازده سیزده هزار سوار جرار فراهم آورده بود و خبرهای مختلف از انتشار می یافت از آب گنرهاندیا رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ بتهیه مقابله خصم پرداخت اگرچه عالم علي خان درین تدبیر بود که تاخیر نزدیک رسیدن دلاور علي خان بگرد آوری فوج مرهته و نونگاهداشت و فراهم آوردن فوجداران عمده نواح پرداخته از خجسته بنیاد خود را با فوج سنگین رساند و ازان طرف دلاور علي خان رسیده فوج فتح جنگ را در میان بگیرند و همه جماعه داران را منصب سه هزاري و چهار هزاري و پنج هزاري و توغ و علم و نوبت و فیل تجویز و عطا نمود و بجذب قلوب و غیغ و شریف لشکر و رعایت بحال هریک می پرداخت اما بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر تقدیر با تدبیر موافقت نمود - خط بمضمونی که عالم علي خان بعموی خود نوشته بود و محرر سوانح نقل آن بمطالعہ درآورده بتحریر می آرد که قریب هفت هزار سوار قدیمی و دوسه هزار سوار از فوجداران و کومکیان نواح و متعینۀ خجسته بنیاد باندازۀ قلم آمده و زیاده از شش هزار سوار جماعه داران عمده نونگاهداشت نموده و می نمایند

و فوج کومکي سرداران راجه ساهو و مرهتھای يکه تاز جالباز که خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنیاد بر می آیم و اظهار تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علي خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار معزول نادیر که از حسین علي خان بمرتبه اتم آزردہ بود و اطاعت و رفاقت قبول نمیدنمود اورا برعایت لک روپيه نقد و دو فیل و اسبان و جواهر چندان مستمال ساخت که بحسب ظاهر در جرگه مبارزان نامی خود در آورد - القصه بعد رسیدن خبر خیمه بیرون زدن عالم علي خان فتح جنگ که بقصد مقابله عالم علي خان از طرف لعل باغ سمت غربی برهانپور کوچ نموده از آب تپتی گذشته طرف شرقی دائره نموده بود از شنیدن اخبار دللور علي خان اول دفع شرفوج دللور علي خان را اهم دانسته متعلقان را روانه قلعه آسیر ساخته باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود نیز با لشکر آراسته بهمعنای فتح و نصرت و بهمرکابی بخت و دولت متوجه خصم گردید بعده که بفاصله دو سه کروزه از رتن پور تعلقه راجه مکرائی که از برهانپور شانزده هفده کروزه مسافت دارد رسیدند بتفاوت دو کروزه از لشکر دللور علي خان مضرب خیام گردید - اول برای تمام نمودن حجت که آن سپه سالار تا مقدور راضي بر یختن خون مسلمانان نبود پیغامهای ملائیم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیان آورد فائده مترتب نگردید و سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری مطابق اواخر خرداد ماه آلهی صفوف طرفین مستعد کارزار گردید و محمد غیات خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغه توپخانه و هر دو برادر از جمله جماعه داران عمده بیدش قرار و مبارزان نامی گفته می شدند با چند هزار پیداده توپخانه جهان آشوب و دیگر جمعی از بهادران کارزار دیده هراول مقرر نمود و محمد عوض خان بهادر با سید جمال الله خان خلف ناسدار و انوار خان و حکیم محمد مرتضی و چندی از دلادران رزم جو طرف یمین زینت افزایی فوج گشتند و مرخمت خان بهادر فیل جنگ با جمعی از مبارز پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان عمومی فتح جنگ یلتمش مقرر گردید و قادر داد خان روشانی طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارسی طرح دست راست و محمد متوسل خان نبیره سعد الله خان و اسماعیل خان خویشمگی و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و سعد الدین خان و میر احسن خان بخشی در قول جا گرفتند و رعایت خان بحراست بلده برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان بچنداولی مامور گشت و فتح الله خان خوستی و راو رنبها بنالکر با جمعیت پانصد سوار تولقمه قرار یافت - و دلاور علی خان که مدام مست باد نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرور می بود خصوص امروز که مجلس سرور و نشای سرخوشی داشت از شنیدن

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعنی و غرور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد فوج دلاور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علی خان چون بخشی فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام جماعه داران تهور پیشه کما هو اطلاق داشت از جمله هفده هیجده هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پیشه خوش اسبه و خوش یراق که بیشتر از جنگ جوان سادات باره و هندوستانی زایان جلالت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و هر یکی از ان سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمی دانست برفاقت مید شمشیر خان بنی عم هر دو برادر صاحبمدار و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی که کار بمقابله بد سنگه هاره افتاد بعضی زمینداران و جماعه داران شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشت نموده با راجه بهیم که مدعی وطن بد سنگه و همه لشکر کشی برای مدد و رفاقت او بود و راجه گجسنگه نیروی که از دو سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج باره متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندی کوشیدند بعده که متوجه مقابله فتح جنگ بهمعنائی اجل گردیدند هر دو راجه نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشه کارزار دیدند بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق و جان نثار دلاور علی خان گشتند و سواي آن در مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلالت پیشه و ثوسن داران با نام و نشان گفته می شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از سیزده و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده هیجده هزار سوار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پیشه رزم آزما و دلاوران انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میان هم می باشند مقابل و برابر می هزار سوار حساب نمایند بی لاف و گداز اغراق بجاست معینا پشته بدست آورده بودند که مشرف بر فوج فتح جنگ بود دلاور علی خان بهیر خود را زیر آن پشته گذاشته سید شیرخان را و بابرخان را با دو سه هزار سوار جرار و هفت هشت هزار پیاده برق انداز هر اول ساخته قدم بمعرکه کارزار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشه بارهه و راجپوتان جلالت پیشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چنداول ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه سرداران فیل سوار پا بمعرکه کارزار گذاشت و ازان طرف سپه دار ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بی نیاز چون کوه و قار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سرنو باهتمام و ترتیب فوج جرنغار و برنغار و یلتمش و تولقمه و طرح پرداخته فاتحه استمداد همت بزرگان دین خوانده بمقابله خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام گولک توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمد می کوس و کرنای جرمی گوش مبارزان با نام و ننگ بمعرکه جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلاوران رو بمصاف آورد و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعی دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعرکه کارزار نهادند ازانکه مکان قلب حائل

هر دو فوج گردید در حمله اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبه دلاوران باره بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوری را کار فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از مدمات گولهای فیل ربا و بانهای آتش فشان وهای و هوئی جوانان خود نما رخ فیل عوض خان بهادر برگشت و بیشتری رو بفرار آوردند و عوض خان بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو کشاده باوجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه می کوشید و دران حالت سر رشته سرداری و تدبیر از دست نداده قابوی وقت چنان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت زنان خصم را بمیدان رزمگاه کشیده صید را بر روی تیر آورده باز بتلافی می پرداخت و سرداران باره خصوص سید شیر خان و بابر خان بگمان و خوشوقتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده نازان و شادان عیان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از صدمه فوج اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده داد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ روئی برداشت و عظمت خان جماعه دار عمده عوض خان پیاده شده شرط جان فشانی بتقدیم رساند تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و محمد متوکل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تردد بهادرانه بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکه جلالت بانفاق عوض خان بهادر شیر نبرد مقابل آن برگشته بختان اجل رسیده رستمانه قدم پیش نهاده بخانههای کمان درآوردند و بحملهای مردانه و

چپقلشهایی بهادرانه سد راه سیلاب بلا گردیده صدای دار و گداز
 بچرخ برین رساندند *

ز برج کمان طائران خدنگ * پدیدند بر روی مردان جنگ

نهان گشت از تیر فرق عدو * بدان سان که در زیر برگش کدو

بعد زد و خورد بسیار و کوشش بی شمار که مکرر فوجها غالب و
 مغلوب گردیدند آخر کار از یورش و برش تیغ بهادران عرصه و غاوت داوران
 معرکه هیچجا شیرخان و بابر خان که از پیش قدمان فوج هراول خصم
 بودند از پا درآمدند و در همان گرمی داز و گداز دلاور علی خان که
 دلاورانه فیل سواره مقابل فوج قول جمعیت کم مشاهده نموده بکمال
 جرأت رسیده بود گولۀ بزدق بدو رسید و کار او ساخته شد و فوج باره
 و دوست محمد افغان زمیندار روهیله رو بهزیمت گذاشتند راجه بهیم
 و راجه گجسنگه عار فرار بر خود هموار نغموده بدستور تهور پیشگان
 جان سپار هندی و ستان با راجپوتان جان نثار از فیل و اسبان فرود
 آمدند و شمشیر و سپر در دست گرفته حمله آور گردیده کار بر هراول
 و دیگر فوج تنگ آورده دان دلاوری میدادند مرحمت خان بهادر
 صف نورد از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط
 تهوری بکار برد که هر دو راجپوت نامی بعد ترود نمایان که جایی
 صد آفرین داشت با قریب صد راجپوت دیگر و بعضی
 جماعه داران باره مجموع چهار و پنجم هزار سوار و پیاده علف تیغ
 و طعمۀ تیر و دندان مغلان شیر نبرد گردیدند و صدای شادیانه و
 نفیر فتح و نصرت از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید
 و از لشکر ظفر نصیب سوامی بدخشی خان که با چند نفر بنی نام

و نشان و دلیر خان همراة عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ
 بکار آمدند و دیگری از مردم نامی را اسیب جانی فرسید و عوض
 خان بهادر و محمد غیاث خان با چندی از دلاوران زخم سرخرنی
 برداشتند و بمرهم لطف و احسان عطای اضافه و فیل و اسب
 زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان
 افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران
 همراکب تقسیم نمود باقی هرچه بدست هرکه افتاد باو معاف
 فرمودند بعده که خاور طارم چهارم بمیاه چاه مغرب درآمد و حاجا
 لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغلۀ عظیم و شورش پر
 آشوب از یک سمت لشکر برخاست و جوق جوق مردم رو بگریز
 آوردند ساعتی سبب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل مست
 زنجیر گسیخته بی صاحب از جمله فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر
 آورده و از صدمه او این آشوب برپا گردیده درین ضمن رو بروی خیمه
 محمد متوسل خان آن فیل خرابی کنان نمودار شد محمد متوسل خان
 با تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بالای سیاه ایستاده تیر
 بقبضۀ کمان دو آورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان به پیشانی
 آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پرسوزنار ناپدید گردید و ازان صدمه آن
 فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فیلانان سرکار فتح جنگ
 رسیده بدام و کمند در گرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علی
 خان بر تالاب هرتاله هفده گروهی برهان پور رسید فتح جنگ از
 استماع این خبر محمد متوسل خان را با جمعیت سه هزار سوار
 جهنت کومک رعایا و محافظت بلده که اکثر قبائل مردم لشکر

در آنجا بودند بطریق یلغار مرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل
 کبره در یکروز طی نموده جریده خود را رسانیده به بند و بخت
 شهر و اطراف پورجات پرداخته خلایق را مطمئن ساخت و
 عالم علی خان از اجتماع رسیدن فوج باین جلدی که اصلاً متصور
 نبود متحیر گشته همانجا متوقف گشت - بعده که خبر ملال اثر گشته
 شدن دلاور علی خان بسادات رسید هر دو برادر نهایت مضطرب و
 سرساییده گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بخاطر راه می دادند
 گاه اراده می نمودند که هر دو برادر باعث هرج و تصدیع حضرت
 خاقان گردیده همراه بدکن برند گاه بنای مصلحت برین قرار میگرفت
 که حسین علی خان از رکاب خدیو زمان روانه دکن گردد و سید
 عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند
 که قطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانه
 شاه جهان آباد شود - حسین علی خان بامرای رزم آزمای طرف دکن
 کوچ نماید گاه می خواستند که با فتح جنگ باهسون نامه و پیام
 التیام آمیز صوبه داری دکن باو واگذارند و پای صلح بمیان آورده
 بعد طالبیدن قبائل بتلافی آن پردازند و بهیچ تدبیر استقامت رای
 قرار نمی گرفت و در هر هفته و ماه بیشخانۀ پادشاه و هر دو برادر بسمت
 مختلف بر می آمد و باز دران عزم خلل می پذیرفت - و در همراه
 بردن و نگاهداشتن اعتماد الدواہ نظر بر شجاعت و رای صائب او
 مقابل فساد وقت و سواس هواس آمیز در دل داشتند و در
 تدبیر کار مذبذب خاطر بودند بلکه گاه گاه شهرت نزاع هر دو
 صاحب مدار با محمد امیر خان چین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت .

و در همین ایام یعنی بدست و دویم ماه مبارک رمضان سنة هزار و صد و سی و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافه خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزله وحشت انزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها عالمی متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اتر صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجانبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار ضائع شدن آدم بدشمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر غور و تحقیق را رسیده و از کابلی دروازه شمالی تا لعل دروازه جنوبی رسته بازارها گردید چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن فصیل حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازه شهر پناه و افتادن سه گذرگاه مسجد فتح پوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معذور معاینه نمود و غرابت این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بصد و جنبش می آمد و در دهلی بعضی مردم وحشت بمرتبه راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعد اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه گاه زمین و عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقی بود تا از یمن قدم مبارک خسر و زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دارالخلافه گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاءالله تعالی مفصل بزبان خامه صدق بیان خواهد داد و دفع و اهدام همگی بلیات ارضی و سماوی گردیده *

از اتفاقات هوانم غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافت آیه عذاب زلزله شروع گردید در مستقر الخلافت اکبر آباد زن هندوی بطوع و رغبت خود بسبب راه نمائی و الفت مسلمانی بشرف اسلام درآمده بود رتن چند بموجب اظهار استغاثه اقربای او مقدمه را بسید عبد الله خان بلباس مذموم ظاهر کرده باذن او یا بی اطلاع سید عبد الله خان بکوتوال فرمود که آن نومسلمه را بانواع زجر و خفت کشیده آورده در شهر تشهیر نمایند و مسلمانی را که او را می خواست که بعقد در آورد بی آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند و قتیکه آن تازه باسلام آمده را از نزدیک مسجدی که مسلمانان نماز جمعه می خواندند تشهیر کنان می بردند مسلمانان می خواستند هجوم آورده آن مجبوره را از دست متعدیان خلاص نمایند باز از انقلاب وضع روزگار و غلبه هجوم کفار جرأت نمودند این مقدمه شبیه است بسوانحی که در اواخر عهد خلد منزل در برهانپور که داود خان از طرف ذوالفقار خان نائب صوبه بود روی داد داود خان شیخ درگاهی نام را که از اعیان برهانپور گفته می شد و زن هندوی را که بحسب خواهش او بشرف اسلام آورده می خواست بعقد در آورد یا در آورده بود واقربای او نزد داود خان استغاثه نمودند آن افغان جهالت نشان که در طرفداری کفار همیشه می کوشید بلکه یکی از بتهای کفار را می پرستید شیخ درگاهی را همراه آن زن سر دیوان حاضر ساخته هر دو را عربان مادرزاد نموده بر عورتین هر دو پاکی زده سر تراشیده بخفت و خواری که ازان بد تر نباشد در شهر تشهیر داده زن را حواله

وارثان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون در الفقار خان حامی داؤد خان بود استغاثه او بجائی نرسید اما منتقم حقیقی بداد او رسید که بفاصله سهل ایام لاش داؤد خان را در همان محله و بازار تشهید دادند *

القصة غرقه ذی قعدة قرار یافته بود که پیشخانه پادشاه عالم پناه و سید عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و حسین علی خان با جمعی از امرای رزم آزما روانه دکن گردد درین ضمن با اعتماد الدوله شورش بمیان آمد و چند روز این گفتگوی نساذ انگیز که بوسواس هراس آمیز طرفین انجامید بمرتبه زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چنین بهادر با بهادران توران شب و روز کمر بسته مستعد کارزار بود - از آنکه تهوری و بهادری آن صفدر فیل افکن را که سابق باوجود زیر هر دو دندان فیل مست سوارى خود آمدن و پیدش قبضه خنجر بر خرطوم و دهان آن بلای سیاه زن و سلامت از زیر دندان او برآمدن و دیگر ترددات نمایان او که همراه خلد مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند جرأت بیک سو نمودن باو نه نموده دار و مدار نموده عهد و قرا و رفاقت بی نفاق بمیان آوردند درین اوان که اوا خرصا شوال باشد از نوشتجات خجسته بذیاک خبر کشته شدن عالم علی خان باجمعی از سرداران افشار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه مکرر سوانح اطلاع واقعی نیانته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول منمنوع گردیده کلمه چند ازان می نگارند گویند بعد از کشته شدن

دلور علی خان دوسه هزار سوار غارت زد که بارهه که از مقابل
شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان بسلامت بدر بردن غنیمت
دانسته بودند از انجمله جمعی خود را نزد عالم علی خان وقتی
رساندند که از شهرت رسیدن سید دلور علی خان با سی هزار سوار
از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه
برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول
میکوشید و فوج مرهته با متهورخان هراول و قدری توپخانه از کوتل
فرود آمده بود بعد تحقیق خبر ملال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر
عالم علی خان روداد و اکثر سرداران مرهته و دیگر همدمان مصلحت
دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی
خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت و زبیده محصور
گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و
تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که درین فن دکنیان
کامل عیارند تعیین باید فرمود عالم علی خان در عالم غیرت تن
بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک
بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلور علی خان ببرهانپور
رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علی خان تابوت
دلور علی خان و سید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان
روانه ساخت و دوسه کلمه نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر ماذون
ساختن رفتن مع قبائل نزد هر دو عموی خود و کار بخون ریزی
دیگر مسلمانان نرہاندن نوشت موثر نیفتاد و فتح جنگ بعد
اثبات حجت از موادکنار برهانپور کوچ نموده نزدیک دریای بنورفا

که مسافت شانزده هفده گروهی غریبی از برهانپور واقع شده رسیده
نزول نمود ازان طرف عالم علی خان نزدیک تالاب هرتاله که از
پورنا مسافت قریب داشت رسیده فرود آمد بسبب بارش شب
و روز و شدت لاوگل و طغیان آب و عدم کشتی که عبور لشکر طرفین
متعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای
تبدیل مکان و تخفیف لاوگل و تحقیق پایاب یک دو کره طرف
برار کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و
تردد عوض خان بهادر چهارده پانزده کره مائل سمت بالا پور تعلقه
صوبه برار خبر پایاب شنیده و مط ماه مبارک رمضان باتمام فوج
از آب عبور نمود چون در چندین ایام راه دادن آب بمدد فضل الهی
که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علی
خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه
مقابله فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن
باقی مردم بهیتر که بعضی جا تا سینه و بعضی جا تا کمر آب
بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز
دیگر برای تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلق
بصوبه مذکور دارد مضرب خیم ظفر اعتصام فرمود در آنجا از شدت
باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج مچاه چند مقام بتصدیه
تمام لازم گردید - چه نویسم که دران چند روز چه کماله و تصدیع بر لشکر
فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب
طغیان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد
بالکن نمی رسید و دویم آنکه مرهتہای ناپاک از رو برو و اطراف

تاخت و تاج راج نموده نمی گذاشتند که اصلاً شتر و گاو بکمی تواند رفت تا برسیدن رسد چه رسد و شوخی زیاده از حد نموده دست بردهای عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بمرتبه گرانی و کمیابی غله و گاه در لشکر روداد که سیزده چهارده روز سوای برگ درختان که مع شاخهای فرم زیر سنگ کوبیده پیش چهار پایان میان لارگل می انداختند بوی گاه و دانه بمشام اسپان و دراب نمی رسید و جانور بسیار که تا کمر در گل فرو رفته بود چون سوای باران چیزی دیگر میسر نمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زر دار روبیه را یک دو آثار میسر می آمد و مردم بسیار کم حوصله برخاسته راه خانهای خود اختیار نمودند - صدای طغیان آب نالها و فریاد کساله سوار و پیاده ها و نالش پواج و افتادن خیمه و تاختن مرهقه اطراف لشکر که تا کنار بازار گنج دست اندازی و قزاقی می نمودند همه آلام علاوه همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده نالش نمودند درین ضمن پاره باران فرصت داد از اینجا کوچ کرده سه گروهی بالا پور نزدیک دیهی ویران فرود آمدند چون مرهقه بد کردار شوخی زیاده می نمود عوض خان بهادر و محمد غیاث خان و زنبا بهالکر از لشکر برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ در گرفت بعد زد و خوردی که بمیان آمد مرهقه نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت بسیار از مادیان و بهاله و چهلتری بدست غازیان فوج اسلام افتاد و سه چهار گروه تعاقب تیره بختان نموده مراجعت نمودند و عید الفطر همانجا شد کاه و هانه دران منزل بقدر ضرور میسر آمد و

و قهق کویچ از ان مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاری لا و گل و
 لاغری گاوان توپ کشی همراه بردن متعذر بود دران سرزمین مدفون
 ساختند و از انجا کوچ نمودند و نزدیک بالاپور نزول واقع شده در انجا گاه
 و دانه وافر میسر آمد و سه مقام برای آرام لشکر نموده پنجم شوال
 بهیر متصل قصبه بالا پور گذاشته بتفاوت مسافت دوسه کروه مکان
 مصاف مقرر کرده بترتیب فوج بندی پرداختند محمد غیاث خان
 و محمد شاه داروغه توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلبرز خان
 آغری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جو هر اول مقرر گشتند و
 عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندی از دلاوران جانب
 یمنی که غایب سرداران مرهته با شانزده هفده هزار سوار دران طرف
 بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و
 محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران
 جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیره خان عالم که در
 همان نزدیکی از خجسته بنباد خود را رسانیده رفیق گشته بود
 و تهور خان و جمعی دیگر از بهادران نامور نبرد آزمای ایران و
 توران و افغانان جلالت نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج
 یلتمش قرار گرفتند و چندی از بهادران رزم آزما و وندها بذالکر
 و انبوجی دیسمکه پرگنه سنیسر که رفیق آنها بودند چند اول و
 برای نگاه بانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملک بهادر فتح جنگ
 که دیده جنگ دیده فلک دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمتر معرکه
 کار زار چنان سپه سالار و سردار با وقار دیده بود بهمقدمی توکل
 و فضل غالب کل مغلوب در حوضه فیل گردون شکوه زینت افزای

قول گردید و ازان طرف عالم علی خان باستظهار سی و پنج هزار سوار مرهته و غیره و بعضی همدمان مبارز پیشه و جماعه داران آمده که خود را رستم زمان میگرفتند مثل جوهر خان و محمدی بیگ که مدت بنیابت فوجداری کلشن آباد در جنگ مرهتها علم شهرت قزاقی و مردم آزادی و تاخت و تاراج پرگنات جاگیر داران و محال خالصه شریفه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار خصوص در ایام صوبه داری فتح جنگ مقید و مسلسل بود و بعد قید چند ماه قلم عفو بر جریده کردار او کشیده بعلمونه سه صد روپیه در جرگه جماعه داران سرکار خود در آورده بودند درینولا عالم علی خان او را بخطاب زیاده از ذهن او و مراتب پنج هزاره و نوبت خوشوقت و امیدوار ساخته بود و بهمین دستور متی خان نام مع برادر و لطیف خان بنوار مع برادر زاده و سید ولی محمد و محمد اشرف نذر باری که جماعه داران قصباتی سپاهی پیشه بودند هریکی را پنج هزاره در امتحالت و جذب قلوب آن جماعه کوشیده و از نقد و فیل و اسب و اسباب بخشیده با خود گرفته بود همراه تهور خان افغان که از تهور پیشگان رزم آزما گفته می شد و هرادل مقرر گشته بود پیش آهنگ فوج ساخت و غالب خان پسر رستم خان را که از دکندهای شجاعت پیشه با نام و نشان موروثی بود مع آپا پندت دیوان او که او را نیز از نبرد دید های بهادر دل می گرفت و میرزا علی که کار های نمایان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم باره که بارها ازو نشه بهادری مشاهده نموده بودند و امین خان برادر خان

عالم که هر چند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما از آنکه در ایام نیابت صوبه داری محمد آباد بیدر آنچه خفت و ضرر جانی از ناگاه تاختن پسر خوانده راجه ساهو باشا حسین علی خان باو رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش آمده با کمال ناخوشی مبلغ نقد و دوسه فیل بموجب اظهار سید عبد الله خان که مکرر سردیوان گله این معنی نمود که باوجود چنین مدد و اعانت آخر کار رفاقت نه نموده گرفته طوعا و کرها رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زاده داود خان که خون عمومی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائی خان دیوان که غائبانه از فدویان فتح جنگ بود و محمد اشرف خان بخشی دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله خان مخاطب بشجاعت خان داروغه توپخانه عالم علی خان و شمشیر خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن آباد و دیگر سرداران مرهته مثل سنتاجی سندیه و کهنوجی ده پاریه سیداپت و سنکواجی ملهار و کانوجی و غیره مرهتهای نامی که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که همه خود را فدوی جان نثار حسین علی خان می گرفتند و جمعی دیگر سرداران بارهه و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیافته جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر نموده و خود در قول جا گرفته غیاث الدین خان را در حوضه فیل باخون ردیف ساخته با توپخانه جهان آشوب که چهارده پانزده

هزارهوار برق انداز و قدر انداز کرنا گئی عقب توپخانه صف آرا بودند
 ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی
 و دو مطابق سال دو از جلوس موافق هفدهم شهر یور ماه الهی
 از هر دو طرف لشکرها بحرکت آمدند - و بقول مشهور قبل از آنکه
 عالم علی خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر
 نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهر حال همینکه
 فوجها بتفاوت گواه رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا و
 ولولۀ غیرت فزایی کوس و کرنا ی زرم کوش مبارزان هر دو طرف
 را گرم داد و گیر ساخت و ناله توپ دشمن سوز و غرش بان
 شعله افروز تقویت بخش دل بهادران باقام و ننگ معرکه جنگ
 گردید ابتدا دو سه گولۀ فوج عالم علی خان بلشکر فتح جنگ رسیده
 بی آنکه با حدی مضرت رساند خاک نشین گشت در جواب آن
 گولۀ اول بار که از توپخانه عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آن
 طرف رسید کنار حوضۀ فیل سواری لطیف خان پندار را چنان برداشت
 که حوضۀ را ناکاه سرنگون و حوضه نشین را پیاده ساخت و تزلزل
 تمام در لشکر باره و دکنیان انداخت بعده تهور خان هراول با تهور پیشگان
 رزمجوی دیگر که هفده هیجده فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار
 سوار با او بودند قبل از آنکه حجاب غبار دود توپخانه شرر بار از
 میان برخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نموده چنان مستانه
 حمله آور گردیدند که پای استقامت اکثر مردم بی حوصلۀ لشکر
 مغلان لغزید بعد از آنکه عرصۀ کارزار بر محمد شاه داروغۀ توپخانه تنگ
 گردید موافق ضابطۀ تهور پیشگان هندوستان مع نور الله خان برادر

جمعی از تهور پیشگان شعله خو و دلاوران رزم جو پیداده شده مقابل
فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان پرروی کار آوردند درین
حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه
یافت بعده که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمد شاه
نیز زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول
که یک چشم از سابق مدیر بود بچشم دریم سالم او نیز چشم
زخم رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آغریه و
جمع دیگر از دلاوران تیز نبرد زخمی گردیدند و باقی فوج رو
بهزیمت گذاشت دران حاتم که دیگر شیر نبردان بودند شجاعت
و نهنگان دریای فدیة فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت
آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گرفتار شده بخانهایی
کمان در آمده صدای دار و گیر بچرخ برین رساندند و زن و خورد
غریب بمیان آمد *

* بدت *

ز هر دو طرف یک تازان مرد * کشادند برهم کمان نبرد

فرور ریخت پیکان زهر آبدار * چو باران قوس قزح در بهار

عالم عالمی خان همراه فوج قول و مرداران که با او بودند تهوری را
کار فرموده چنان جلو ریز خود را رساندند که بدنی همراهان
زناقت او نتوانستند نمود و بیخودانه و مستانه بر لشکر ظفر
نصیب فتح جنگ تاخته حمله رستمانه و کار زار مردانه پرروی کار
آورد و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت
خان و قادر داد خان در مقابل آنها سرکم نیاورده هر طرف که
می تاختند آواز احضرت احضرت بر می خواست و آنچه نهایت

مرتبه شجاعت و کوشش بود از هر دو جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دمت برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار
دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان
چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوری میداد و محمد متوسل
خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان
همسال و جوار باکمال جمال و آرامتگی بود و در شجاعت گوی
سبقت از بهادران همسال و اقران انداز می ربود مانند شیر عرصه
کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر زده مبارز پیشگان
فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را فرو گرفته بودند
رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را
برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد
مردی و دلوری در مقابل حمله خصم باوجود برداشتن زخم
داده محضر کار نامه مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی
از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان
خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فتد کار بر سر چو روز نبرد * کذب کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پوره تهور خان که فیلبانی عالم علی خان می نمود
او نیز از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر
نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغه توپخانه دکن که در حوضه
فیل سواری عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجی دیوان او و شمشیر خان و سید ولی و سید عالم باره و غیره
هشت نه نفر بعد تردد نمایان از تیر و گولہ پردلان شیر پیکار
بیادیه عدم شتافتند - درین دار و گیر مرهنتہ نابکار خود را به بهیر
زده دست اندازی نموده قدری خزانہ اشرفی فتح جنگ بغارت
برد و نیل سواری عالم علی خان تاب صدمہ تیر باران و تیغ و
سنان بہادران نیاورده برگشت و عالم علی خان با زخمہایی خون چکان
رو طرف فوج فتح جنگ گردانده نریاک می کرد کہ رخ فیل برگشته من
برنگشته ام نقل می نمایند چون تیر ترکشہای آن شیر بیشہ
بارہ تمام شدہ بود تیرہای کہ از دست دلوران مقابل بر رخسارہ
و بدن و حوضہ او میرسید همان تیرہا را از روی جلالت بجلدی
تمام از بدن خود بر آورده بچلہ کمان پیوستہ بر فوج فتح جنگ
می انداخت و بدان حالت داد تہوری و دلوری میدان تا آنکہ
از رسیدن زخمہای پیاپی نقد بی بہای جان را در راه ہر دو عمو
نثار نمود و چنان تردد دران کار زار ازو بظہور آمد کہ ختم دلوری
و بہادری بارہ برو گردید زیادہ بر بیست و دو سال از مرحلہ عمر
طی نموده بود - مجموع ہفدہ ہیجده فیل سوار نامی باجمع کثیر
دران معرکہ کارزار رفیق سفر آخرت او گشتند و بسیاری زخمی
گردیدند - و امین خان و عمر خان و ترکتاز خان و فدائی خان دیوان
دکن و چند نفر دیگر از مردم نامی بعد از اتمام جنگ خود را بفوج
فتح جنگ رساندند و شادیانہ فتح و نصرت نظام الملک بہادر
فتح جنگ بلند آوازہ گردید و سنکراجی صاحب مدار راجہ ساہو
زخمی گشتہ دستگیر گشت و فیلان مع توپخانہ بتصرف فتح جنگ

مرتبه شجاعت و کوشش بود از هر دو جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار
دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان
چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوری میداد و محمد متوسل
خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان
همسال و جوان باکمال جمال و آرامتگی بود و در شجاعت گوی
سبقت از بهادران همسال و اقران انداز می ربود مانند شیر عرصه
کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر نهاده مبارز پیشگان
فیل سوار ناصور که اطراف محمد متوسل خان را فرو گرفته بودند
رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را
برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد
مردی و دلوری در مقابل حمله خصم باوجود برداشتن زخم
داده محضرکار نامه مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی
از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان
خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فدک کار بر سر چو روز نبرد * کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پور تهور خان که فیلبانی عالم علی خان می نمود
او نیز از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر
نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغه توپخانه دکن که در حوضه
فیل سواری عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجي ديوان او وشهشير خان و سيد ولي و سيد عالم بارهه و غيره هشت نه نفر بعد تردد نمايان از تير و گولۀ پودلان شير بيكار بيدايۀ عدم شتافتند - درين دار و گير مرهنتۀ نابكار خود را به بهير زده دست اندازي نموده قدري خزانۀ اشرفي فتح جنگ بغارت برد و نيل سواری عالم علي خان تاب صدمۀ تير باران و تيغ و سنان بهادران نياورده برگشت و عالم علي خان با زخمهائي خون چكان رو طرف فوج فتح جنگ گردانده فرياد مي كرد كه رخ نيل برگشته من بيرنگشته ام فغان مي نمايند چون تير تركشهاي آن شير بيشۀ بارهه تمام شده بود تيرهاي كه از دست دلوران مقابل بر رخساره و بدن و حوضۀ او ميوسيد همان تيرها را از روي جلالت بجلدي تمام از بدن خود بر آورده بجلۀ كمان پيوسته بر فوج فتح جنگ مي انداخت و بدان حالت داد تهوري و دلوري ميداد تا آنكه از رسيدن زخمهائي پيايي نقد بي بهاي جان را در راه هر دو عمو نثار نمود و چنان تردد دران كارزار ازو بظهور آمد كه ختم دلوري و بهادري بارهه برو گرديد زياده بر بيست و دو سال از مرحلۀ عمر طي نموده بود - مجموع هفده هيچده فيل سوار نامي باجمع كثير دران معركۀ كارزار رفيق سفر آخرت او گشتند و بسياري زخمي گرديدند - و اامين خان و عمر خان و تركناز خان و فدائي خان ديوان دكن و چند نفر ديگر از مردم نامي بعد از اتمام جنگ خود را بفوج فتح جنگ رساندند و شاديانه فتح و نصرت نظام الملوك بهادر فتح جنگ بلند آوازه گرديد و سنكراجي صاحب مدار راجه ساهو زخمي گشته دستگير گشت و فيلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقی کل کارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درین جنگ
 نیز از فوج ظفر موج سوای آنکه بسید سلیمان که نبیره حضرت
 غوث الاعظم رضی الله عنه مشهور بود و شیخ نورالله بادوسه نفر دیگر غیر
 مشهور آمت جانی رسید دیگری کشته نگردید و محمد مقوسل خان
 و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان و غیره چند نفر از
 مردم نامی فوج فتح جنگ زخم سرخروئی برداشتند و بمهرهان
 نامی دیگر آفت جانی و مالی نرسید - چون این خبر بخجسته
 بنیاد رسید قبایل حسین علی خان و وابستههای عالم علی خان
 مضطرب و مایوس گشته برای رفتن بقلعه دولت آباد بقلعه دار
 آنجا رجوع آوردند باوجودیکه از تغیر نمودن و کمی منصب و خسارت
 زیاده از طرف حسین علی خان بقلعه دار که از عهد اعلی
 حضرت شاه جهان قلعه داری آنجا بخاندان مرتضی خان و سید
 مبارک نام که از سادات سید جلال بخاریزند تعلق داشت رسیده
 بود قبیلۀ آنها را مع نقد و جنس اموال اندرون قلعه گرفت -
 بعد رسیدن خبر از خجسته بنیاد بهر دو برادر و تحقیق آنکه در
 هر دو جنگ همه مرداران باره بخاک هلاک افتادند و نیز بهمراهان
 نامی نظام الملک بهادر سوای دو سه نفر بهیچ یک آسیب
 نرسیده دست تاسف بهم ساییده گفتند که مگر همراهان نظام الملک
 آب حیات خورده اند یا روئین شدند که از آمت تیغ و سنان
 سالم می مانند و آنچه از غم و الم این حادثه بر هر دو برادر
 گذشت باحاطۀ بیان چه سان توان آورد مخصوص حسین علی خان
 که هر روز جوی خون از چشمه چشم او جاری بود و آه پر حسرت

از دل پر درد او برمی آید و نمی دانست که مآل حال خود درین زودی بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح تفاوت یک هفته مکرر شنیده شد که قبائل حسین علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از شنیدن این خبر که قبائل از طرف کساله تخفیف یافته از ضبط مال محفوظ ماندند پاره تسلی دل غم دیده حسین علی خان گردید - و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد و دلاور خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار سوار از حیدر آباد برآمده بشهرت کومک سادات و هرطرف که اتفاق افتد شمرده قدم رسیده با فتح جنگ پیوسته عهد وفاق بستند - حاصل کلام سادات بعد کنکایش بسیار قرار برین دادند که سید عبد الله خان بدار اختلاف رفته استقامت ورزد و حسین علی خان در خدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب مدار فوج متوجه دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بندد و در فکر گرد آوری سپاه که تا لک سوار فراهم آرند افتادند و مصحوب سید محمد خان پسر احمد الله خان و دیگران زر و پروانه و قول برای طلب جماعه داران عمده بارهه و افغانان صاحب تومن روانه ساختند اما چون هنگامه نوکری در سرکار هر دو برادر گرم گردیده بود و با امرای همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و اسپ خوب کمیاب بود و جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب طالع هر دو صاحب مدار بر رفتن دکن راضی نمی شدند فوج خاطر خنواه میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نوناگداشت و مردم پادشاهی که باز امید رسیدن و فراهم آمدن مردم باره و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندی نموده همراه خود گرفته با توپخانه جهان آشوب و امرای کار طلب زرم آزما اواخر ماه شوال پیدشخانه طرف دکن بر آورد و خود امیر الامرا نیز دو گروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائل ماه ذی قعدة خدمت میر آتشی از انتقال سید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبی و کار فرمائی و اوضاع مختلف دیگر او در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم شمه باحاطه تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه دو مطابق سنه یک هزار و سی و دو هجری پادشاه جوان بخت بهمعنائی فتح و نصرت از سواد مستقر الخلافت اکبر آباد کوچ فرموده سه گروهی از شهر شرف نزول فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا حصول رخصت رفاقت نمود - اما از آنکه برادر خرد بسبب همت و سلوکی که با همراهان و عده های دوات بکار می برد چندان تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان مجبور گردیده اطاعت می نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سر رشته دیوانی و بخشیدگری و صدارت بیست و دو صوبه مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه با خود بگیرد و سر رشته یک حرفی نزد سید عبد الله خان بگذارد که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که گفتگو بمردم عام منجر نگردد مقرر شد که دفتر چهار صوبه اکبر آباد و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبه دکن مفصل و از باقی

صوبجات یک حزبی همراه پادشاه نهند - و چون پانزدهم ذی قعدة روز جلوس و جشن خدیتو زمان بود سید عبدالله خان می خواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراع جشن رخصت حاصل نماید حسین علی خان راضی نشده از چهار گروهی مستقر الخلافت برادر دکان را مرخص ساخته چهاردهم ماه مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام جشن که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدان با وفاق او می رسید و بوی هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و فتح و نصرت می وزید دران مکان میمنت نشان (که فردوس مکانی بابر پادشاه باده دوازده هزار سوار مغلیه جلالت پدیشه مقابل دولت سوار و پیداد بدشمار و دو هزار فیل کوه پیکر و بیست و پنج راجه نامدار و سرگروهان خاندان لودی که بدعوی ارث سلطنت با رانا سانکا همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میواتی را با چهار راجه عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده بمقابله پرداخته هزیمت داده بمرتبه کافر کشی نموده بودند که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند) پسر برده از انجا کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پیدا گردید و از جمله امرای قدیم حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر و دیگر حمید الدین خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان و میر خان امیر خانی و صلابت خان با چند امرای بی پروبال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

فی قعه سمت شاه جهان آباد کوچ نموده چهار پنج کوهی
اکبر آباد فرود آمد - و محمد خان بنگش که مدت مرهون احسان و
از پیش آوردهای سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده
بسید عبد الله خان ملاقات نمود سوای مبلغ خطیر که سابق برای
رفتن همراه حسین علی خان بار داده بودند پنجاه هزار روپیه دیگر
باظهار عسرت گرفته بشهرت آنکه خود را بلشکر پادشاهی میرسانم
که در نفس الامر کلمه راست بود مرخص گشت اما در مقابل شهرت
روپیه هر دو برادر و تقاضای قومیت خود بمرتبه نفرت ازان تکلیف
داشت که آخر کار آنچه مرکوز خاطر او بود از پرده غیب بعرضه
ظهور آمد بزبان خامه تیز رفتار خواهد داد - و سخن درین است
جمعی که نوکر و رفیق دیرینه و متصدی قدیم هر دو برادر
خصوصا سید عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل کلی
از دولت آنها داشتند از شامت خون ناحق پادشاه شهید مجبور
و مشاهده سختی سلوک که بازنده دودمان تیمور میدموندند
و اختیار سلطنت بدست بقال بدسگال داده بودند مقابل القلوب
بمرتبه دل آنها را گردانده بود که اکثر بر زبان آنها جاری میگرددند
که اگر چه میدانیم در زوال دولت باره ما نیز پامال انواع
حادثه خواهیم گردید معینا آرزو داریم که بکوری چشم بدخواهان
دولت صاحب قران سلطنت دودمان تیموریه از سر نو رونق پذیرد
بالکه بعضی از اقربا و متصدیان هر دو برادر صاحبمدار این تمنا
از درگاه الهی می نمودند و میگفتند که بقای زندگانی هر دو
برادر که فرزند ندارند معلوم اما وای بر حال همه سادات باره

و نمیدانیم که از شامت اینها مال کار اولاد ما بکجا خواهد رسید •
کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر سپه سالار
باره از تیغ مکانات روزگار

چون بر عقلای عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس
نمک کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت
و بینامرستی و بی آبرویی ولی نعمت کوشید مال کار بجزای
اعمال خویش رسید بلکه از روی تواریخ عهد پادشاهان سلف بظهور
پیوسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب
نوکر بوده و نوکر پاس نعمت و حق نمک را منظور نداشته در
بیحرمتی و بی ستوری و تلف نمودن جان و مال ولی نعمت
کمر بسته منتقم حقیقی او را آخر کار بانواع خواری پاداش اعمال
او رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار ازو
بردارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم عالم احسان و نمک خواری
موروثی که قرنهای از خوان دولت ولی نعمت پرورش یافته بدولت
بی انتها رسیده باشند و از جزای اعمال نیندیشیده خلاف
طریقه نمک حلالان را شعار و سرمایه مزید اعتبار خود ساخته
باقسام بیبایگی برای استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که
ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند
بست و یقین که هر چه خواهند کشت همان خواهند دروید - حاصل
کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذی حجه بمنزل چهل
کرومی شاه جهان آباد رسید پاسی از شب گذشته شکر سوار فرستاده
غیور خان با شقه خط رتن چند که در حالت اضطراب نوشته رسیده

برگشته شدن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع داد شرح این واقعه غریب و تبیین این قصه عجیب آنکه چون انتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود کبیر و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار رتن چند در کل امور ملکی و مالی که سواي مردم باره و قوم بقال را نوازش نمی نمودند متغیر بودند و شرفای هر دیار بخواری و بی اعتباری زیست می نمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر میدانست که باوجود عهد و پیمان هرگاه حسین علی خان قابو یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر ایقایی وعده بجا آورند کار خود را خواهد ساخت همیشه در فکر و تدبیر زوال دولت باره بود و بی مدد رفیق شفیق در چنان امر خطیر اقدام نمودن صلاح کار نمیدانست و سعادت خان عرب میر محمد امین که از سادت ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود ابتدا منصب هزاره والاشاهی پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر داشت بعد مقرر شدن بخدومت فوجداری هندیون بدانه که از محال عمده صوبه اکبر آباد است سپاه زیاده نگاهداشته از سید عبد الله خان فوج بمدد طلبیده بجوهر تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری و تذبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و اعانت زیر دستان واقعی کوشیده اضافت پانصدی گرفته در کار طلبی از مشاهیر و نزد هر دو صاحبمدار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام در دل او جوش میزد و در ایام کوچ پادشاه فیروز بخت برای سر انجام بعضی مطالب خود بشکر ظفر اثر آمده رفاقت نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رفیق جانباز گشته میر
حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته
می شد و چون لقب میر شمشیر ارثی داشت ازان میرش میخوانند
و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ
رشیدی مشتمل بر ذکر احوال تیموریه تألیف نموده برای قلع ریشه
حیات حسین علی خان راضی ساخته اقدام بر چنان اراده که در وهم
و تصور احدی راه نمی یافت مصلحت نموده هر سه باهم محرم
جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و
بمرتبه در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان
پسر اعتماد الدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والد پادشاه
و صدر النساء که دست گرفته سید عبدالله خان بود دیگری را شریک
مصلحت نذمودند ششم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و در هجری
مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه
الهی که لشکر عدو مال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین
محمد شاه پادشاه غازی بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی
و پنج کوه عرفی دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه
نزدیک دولخانه باظهار برهم خوردن طبع و بدید آمدن تهوع
خود را به پیشخانه حیدر قلی خان بهار رسانید حسین علی خان
بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی در حرم سرا بهمقدمی
بر گشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازه
گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسی
و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان داده او را مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود و شکوه اعتماد الدوله نموده غافل بچسبني و چابکي خنجر آبدار بنهلبوي او رساند اگرچه بقول مشهور مغلی دیگر را که رفیق خود نموده بود او نیز سر شمیر بشکم او زد ظاهرا اصل ندارد و بهمان زخم جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودي نورالله خان پسر اسد الله خان که غم زانده مقتول می شد و پیداده همراه پالکي میرفت بضرب شمشیر میر حیدر خان را از پا در آورده و بروایت ضعیف دیگر میر مشرف نیز خود را رسانده حربه برو انداخته کار او را باتمام رسانده مغل دیگر را هم کشته خود نیز زخم برداشته جان بسلامت بدر برد و مغلها از هر طرف هجوم آورده نور الله خان را کشته سر حسین علی خان بریده بطریق ارمغان نزد خدیو زمان بردند و خواجه مقبول خان ناظر سادات دست و پا زده دوسه زخم کاری برداشت که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب حسین علی خان آنچه شرط فدویت و تهوری بود بجای آورده گریه کنان با شمشیر و سنان خود را بران انبوه زده صف هجوم از هم دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده از ضرب پیایی گوله و تیر مغلان از پادر آمدند و مصطفی خان بخشی محکم سنگه با جمعی دیگر از همراهان محکم سنگه که همراه او بودند از شنیدن خبر خانه جنگی و شورش با حسین علی خان بدون تحقیق مقدمه بی اطلاع محکم سنگه خود را بدروازه گلال بار رسانده از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف دیگر مراچه دیوان خاص را شکافته با شمشیرهای برهنه هرزه گوین

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود تردن نمایان استقامت نورزیده دو سه نفر زخم کاری برداشته جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانه حسین علی خان از اطراف گلال بار بزدن گلوله تفنگ و راسچنگی پرداختند و عزت خان همشیره زاده حسین علی خان که بخانه آمده کمر را نموده در فکر خبز خوردن بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی آنکه بگردد آوری سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار فرموده باجماعت قریب چهار صد پانصد سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه گردید - حیدر قلی خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف آنچه خبر رسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت کشیدن انتقام ازان سپه سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قصبه اقتدار رتن چند و دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هر دو صاحبمدار که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل رای خود و شمشیر باره وجود مغل ایرانی و تورانی را معدوم الوجود می دانند و نمی دانند که جمعی که از مسافت بعیده هزار دو هزار کروه اوطان آمده بمدد جوهر ذاتی و شمشیر و رای صائب مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پرورد نمک خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی نعمت خود را بی اختیار دینده قبح این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خارخار تبارک و انتقام هر دل عقیدت منزل
آن شیر بیشه حیدری می خلیک و تا رسیدن وقت دار و مدار می
ساخت همینکه فضل حق و اراده مذقم حقیقی یاور طالع
پادشاه جوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرأت مردانه وار
پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و
جانبازی بود چنانچه بزبان خامه صدق بیان مفصل عنقریب جاری
می گردد در هر دو مصاف ازان زبده خاندان همت و نهمت
مردانه بعرضه کارزار بظهور آمد القصه بعده که صدای دار و گیر
از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهذمونی حیدر قللی
خان بهادر و فرموده اعتماد الدوله و مدد جوهر ذاتی خود بیدباکانه
و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک هراچه محل که
پادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی
رسید که بروایت مشهور منصوبان و هوا خواهان هر دو برادر از
شنیدن خبر شورش اراده فاسد در حق پادشاه برحق داشتند و
نواب قدسیه از راه مهر مادی مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود
آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد
خاطر جمعی از شر مخالفان شالی پیش روی خود انداخته
گستاخانه بمحل درآمده بظهار فدویت و رسوخیت بابرام و الحاح
تمام نسبت خدیو زملی را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله بر
فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست - چون بعد از تشریف
آوردن ظل سبحانی بدبیت الشرف درلخانه فرج و جمعیت
جانبازی خاص و امرای موافق و منافق بدستور هر روز بخیمهای خود

شتافته بودند و از گرم شدن صدای دار و گیر بیشتر مردم هوا خواهان
و بدخواهان دل باخته بنات الفحش و از متفرق گشتند و فیلان و اسپان
پادشاهی و امرا را جا بجا بمکان خود برده بودند و سواي محمد
امین خان چین بهادر و قمرالدین خان بهادر مع چهل پنجاه
مغل جانباز و جمعی از مردم توپخانه که مجموع بهد و دو صد سوار
نمی رسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر نبودند حیدر قلی خان
بهادر بتاکید طلب فیلان و اسپان سواری و کرد آذری مردم توپخانه
پرداخته باهمان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب
موجود بود باتفاق بی نفاق قمرالدین خان بهادر و سعادت خان
سعادت نشان مقابل حمله آن هزار برایشه باره یعنی عزت خان
که چون شیر تیر خورده غریو کنان و هرزه گویان بر فیل استقامت
ورزیده داد تهوری و شجاعت می داد پیش قدم گشتند و صدای
دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید دلاوران باره بهادرانه پابمهره
کارزار گذاشته و مغلان شجاع نشان توران و ایران از هر طرف
رسیده بخانههای کمان در آمده چپقلشهای رمتانیه نمودند و بهادران
جان نثار بر یکدیگر در پیش قدمی سبقت ورزیده ترددات فمیان
بکار بودند و فوج باره هر ساعت می افزود و بعضی خانه زان
جان نثار دیگر نیز رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هر دو طرف
بلافاصله تکرک و ژاله گولاه تغنگ اجل و تیر جان ستان می بارید
قمرالدین خان بهادر و حیدر قلی خان بهادر فیل جرأت پیش
رانده دست بقصد کمان برده برفاقت برق اندازان حکم انداز
حش و روم و تیر اندازان قدر انداز هر روز و بوم که برای چنین

روزها از خود جدا نمی نمود چنان هنگامی رزم را گرم ساختند که از شش جهت آواز احسنیت احسنیت برخاست و تیر شست عزت خان چنان به پشت کمان حیدر قلی خان رسیده بود که بعد فراغ جنگ بدشواری بر آمد و قمر الدین خان بهادر و سعادت خان بهادر و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم پیش گذاشته شرط تهوری و جان نثاری بتقدیم رسانده بهادرانه میگوشتیدند و خسرو عدو مال خود نیز تیر بر اعدای انداختند - در حالیکه تاراجیان دشت بغارت بازار و کارخانجات بدخواهان دولت کشادند و خیمهای حسین علی خان را آتش دادند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم پادشاه ذو الاقبال وزیدن گرفت و مصمصام الدوله خان دران بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تردد جان نثاران گردید و ظفر خان طره باز از صدمه هردو فوج دران موج بحر خون خوار خود را نتوانست رساند در همین آوان گولگ بندوق بعزت خان که دو زخم تیر نیز برداشته بود رسید و کار او ساخته شد و فوج باره رو بهزیمت آورد و از هر طرف پادشاه سکندر طالع جم جاه ابوالمظفر محمد شاه پادشاه صدای شادیانگ فتح و نصرت بلند آوازه گشت - و در همان هنگامه رستهای بازار و صراف خانه و اکثر کارخانجات حسین علی خان مع اربابهای خزانه که بمنزل رسیده بود و مجموع همه جهت از کردار روپیه زیاد حساب میدمایند بتاراج رفت و جواهر خانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاهی در آمد - و از هجوم پواج و مردم بی سروپا که بغض هردو برادر در دل اینها بود بیحرمتی که بر لاش

هسین علی خان آمد مفصل بتحریر آن نپرداختن اولی * بیت *
از دور نیفتد قدح تلخ مکانات

زهری که چشیدن نتوانی نجشانی

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلی خان بهادر بمحکم
بنگه پیغام امان جان و آبرو و عنایت ظل سبحانی نموده نزد خود
المبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاری از اصل
اضافه که آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانست فرمود
برتن چند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید
خیال محال بحال ماندن آبرو و جان از فیل غرور مستی فرود
آمده بر پالکی مایومی سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید
جمعی از مغلان و لچهای بازار و تماشاگران بیکار که دل از همه
طوار نا هموار آن بد کودار چون دانهای انار بر خون بود بر سر او
ریخته از پالکی برآورده چوب و مشمت و لکد بسیار بران تبه کارزده
رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عریان ساختند بعده
که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کزان
التماس امان جان نمود محمد امین خان چین بهادر یکدمت
رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آزند * ع *

آنها که چنان کند چنین آید پیش

رای سرومن داس نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل مید
عبد الله خان بود نظر بر قابوی وقت دران شورش ریش و بروت
نواشیده قشقه خاکستر بر پیدشانی کشیده خود را بصورت فقیر
ساخته پارو اسباب خانه را بتاراج داده قدری فقد و جنح

کار آمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمه آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد سید عبد الله خان رساند - و میر علی خان خدمتکار مقرب حسین علی خان که صاحب فیل و مکنت شده داروغه داغ تصحیح فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ رفاقت عزت خان نموده زخم برداشته بود دوسه روز از آفت تاراج و بی آبرویی محفوظ مانده آخر مال و آبرو بباد داده ده پانزده روز مقید گردید و میر مشرف که بدو پیغام استمال و عطای اضافه و نقد نمودند ابتدا رعایت پاس نمک خواری حسین علی خان را منظور داشته از قبول عنایات ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطوفت ظل سبحانی در آمد - اگرچه صندوق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زر بفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند اما زبانی سید عبد الله خان که مکرر سردیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بودند و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج مسموم گردید که آخر باجمیر برده مدفن ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بحادثه تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانه دکن گردید - و غلام علی خان که نظر برحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دوا الخلافت بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از آفت بی آبرویی محفوظ مانده وقت یافته خود را بسید عبد الله خان

رساند. ونصرت یار خان که از سادات نامی بارهه گفته می شد و از طرف سید عبدالله خان غبار خاطر داشت بموجب طلب حسین علی خان ورشته اتحاد که با مصمص الدوله استحکام یافته بود همانروز که هنگامه برافزادن دولت بارهه رودان سه گروهی لشکر رسیده بواسطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه دو هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند. و اعتماد الدوله را از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزارسوار دو اسبه و یک کرور و پنجاه یک دام افعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بوزیر الممالک ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند. و خدمت مدیر بخشی بمصمص الدوله مقرر کرده تسلیم اضافه هزاری بر هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند. و قمر الدین خان بهادر را بخشی دویم و داروغه غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافه هزاری هزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلی خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسبه و یک اسبه فرموده ملقب بذاصر جنگ گردانند. و سعادت خان و از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطات بصعادت خان بهادر نموده از عطای نقاره بلند آوازه ساختند. همچنین ظفر خان بهادر و هریک از خانه زادان قدیم و نوکران جدید والاشاهی موافق حسن تردد و جانفشانی که از آنها بظهور آمده مورد عنایات بیهایان گردانیدند *

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جاتکه جهلی در چشم او تاریک گردید و بجز هبر چاره کار ندید. با هزاران

غم و الم و دیدن پرفرم صرفه در توقف ندانسته متوجه شاه جهان آباد گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی همدان مصلحت دادند که قبل از آنکه فوج اطراف بیادشاه نه پیوسته و لشکر حسین علی خان بآنها نگرویده گرم و زود خود را باید رساند اما سید عبد الله خان صواب دید مصلحت دوان دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل شکسته گردیده بدون توره مقابل رفتن خلاف مصلحت است و بعد رسیدن شاه جهان آباد بگرد آوری سپاه و بجنب قلب بعضی امرا پرداختن ضرور بذابران کوچ بکوج طرف دار الخلافت مرحله پیمای گردید از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران مفسد پیشه از هر طرف پدید آمده فراهم آمده عقب بهیر و پیشخانه سید عبد الله خان می تاختند و هرچه بدست می آمد بغارت می بردند و هرچند فوج دلباخته را تعیین می نمودند فائده نمی بخشید و جمعی از مردم همراه پیشخانه با یک جماعه دار کشته گردیدند و قافله که از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کار خانجات حسین علی خان که بسرای جهانیه بفاصله دوسه کوه از لشکر سید عبد الله خان فرود آمده بود از دست برد مفسدان تمام مردم قافله مع کار خانجات و مال و ناموس مردم همه بتاراج رفت و در محال جاگیر مید عبد الله خان و همه سادات و متصدیان و متوسلان هر دو برادر هر جا که خبر رسید رعایای مالگذار و زمینداران مفسد پیشه اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اخراج ساختند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بدیشت رعایانی

پروگذاشت متصرف شدند و سید عبد الله خان برای بر آوردن یکی از پادشاه زاده‌ها شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانه دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علی خان صوبه دار شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود. آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان رسید جامه صبر بر قامت بیطاعتی درید و قبل از آنکه بر زبالها این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانه اعتماد الدوله تعین نمود تا یک و نیم پاس شب هنگام محاصره اطراف حویلی محمد امین خان در میان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خانی قائم بودند آخر بافشای راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کوچه و محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشته سید عبد الله خان متضمن بر منع پر خاش یا قبیل و ناموس اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام یزقه رتن چند پیشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدار البوار پیوست و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عید قربان بادل زار و چشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت فرستاده‌های

سید عبد الله خان را برای تکلیف سلطنت بذر خانۀ پسران
جهاندار شاه فرستاد پسران جهاندار شاه در خانۀ برروی مرتضی
خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون
طلبیده سبب آمدن پرسیده بر ارادۀ آنها مطلع شده جواب درشت
متضمن بر عدم قبول دادند و بروایت بعضی بعده که از انجا مایوس
گشته مراجعت نمودند نزد نیکو سیر نیز رفته همان جواب شنیدند
بعد از آن نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده بعرض غرض
خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشی جمعی
از سادات می شود و بعد گفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد
ابراهیم قبول نمود *

برداشتن سلطان محمد ابراهیم را بسلطنت بطریق عاریت

یازدهم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر
ماه الهی سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانده ملقب بابوالفتح
ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بتفاوت
دو روز داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و
غازی الدین غالب جدگ را تسلیم هشت هزار و خطاب
امیر الامرا و خدمت میر بخشی فرمود و نجم الدین علی خان
را بخشی دویم و سید صلابت خان را بخشی سوم و بامر خان را
بخشی چهارم مقرر نموده بر مراتب بی حاصل هر یک افزوده
در استمالت امرا کوشید و جمعی که از عهد رفیع الدرجات
بی منصب و محبوس و مایوس از ترقی بودند هر کدام را طلبیده
تسلیم مبالغ و عطای مدد خرج فرموده بدستوری را مامور برای

نگاهداشت رساله بقوار هشتاد روپيه سر سوار در ماهه بامداد مبلغ سي هزار چهل هزار روپيه نمود و بتسلي حامد خان بهادر عموی فتح جنگ از بحال نمودن جاگير که بعد از خبر جنگ نظام الملك بهادر تغير نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد خان مغضوب و شایسته خان و سيف الله خان مغضوب قرباتی پادشاه شهيد مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که يوميه مقرر کرده بودند همه را بانواع دلبري امید واريها داده تکليف رفاقت نمود اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظه انجام کار بعد از عدم سرانجام و انحراف مزاج قبول نه نمودند و محمد یار خان را که پيغام مدد رفاقت کردند او نیز ابا نمود سيف الله خان و اعتقاد خان تسليم منصب نموده مبلغ برای مدد خرچ و نگاهداشت رساله گرفتند اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او بر روی کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت نمود و بهمین دستور احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و رالا شاهي نمودند و بمنصب داران کم منصب همراه خود و جالوی خاص تا هفتصدی و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعدت مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سيد عبدالله خان که سراسري در ماهه پنجاه روپيه داشتند هشتاد روپيه مقرر نمودند باوجود اضافه معقول از عدم استیاز موافق حال و احوال هر یک اضافه مذکور نرسید باعث کمال ملال خاطر سپاه گردید چراکه در صورت بلائیک هشتاد روپيه مردم بی سرو پا و پوای بار گیر جماعه داران که چهل پنجاه روپيه می یافتند سی و چهل روپيه بآنها اضافه نمائند

گرفتید و جمعی که از خاندان با نام و نشان و جوانان کلر آمدنی خوش اسبه و خوش براق بودند و بعد تگ و در بسمیار هفتاد هشتاد روپیه می یافتند و بحسب ضرورت بدان ساخته بودند از آن اضافه محروم ماندند - و بخشی فوج سید عبد الله خان بسبب افراط محبت که در خدمت پادشاه شهید مظلوم محمد فرخ سیر داشت و تسلط رتن چند علاوه آن گردیده بود و از مدت در کمال بیدلی بمر می برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه بی آنکه امتیاز جوانان و اسپ خوب و بد بمیان آید نتوانست پرداخت ربی نسقی تمام بکار رفت چراکه اسپ خوب و جوان قابل نوکری کم یاب بود و جمعی که اسپ در صد سه صد روپیه بقرض سودی خریده می آوردند زیاده از هشتاد روپیه دستخط نمی نمودند و هر که یابوی ناکاره پانزده روپیه یا بیست روپیه خریده می آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوص که در سرکار نجم الدین علی خان و دیگر صاحب رساله های عام نمودند که هر که یابوی خرد و اسپ کهنه لنگ بیارده صحیح نمایند - هر جا که شاگرد طباخ و نداف و قصاب بود یابوی ده پانزده روپیه که اصل بچهار پنچ روپیه نمی ارزند خریده آورده بداغ می رساند یک ماهه زر گرفته باز روی نمی نمودند و جمعی که اسپ خوب داشتند نیز بتبعیت یابو سواران از عدم امتیاز اسپ بداغ رسانده زر گرفته راه خانه اختیار می نمودند در تمام رساله قریب چهل پنجاه لک روپیه که مجموع از کرور روپیه سوای در ماهه نوکران قدیم تجارز نمود منجمه زر اندوخته و زر و مال راجه

رتن چند رایگان بخرج در آمد بهر حال بمدد طالع بادشاه
 ذوالاقبال ماده بیدماغی نوکران قدیم و جدید سید عبدالله خان گردید -
 و هفدهم ماه ذی حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت برآمده
 طرف عیدگاه فرود آمدند - درینولاغلام علی خان از لشکر ظفر اثر
 و تهور علی خان از اکبرآباد خود را رساندند غلام علی خان را با
 نجابت علی خان که برادرزاده و متبناي سید عبد الله خان
 می شد و در سن چهارده ساله بود برای بندوبست شهر و قلعه
 شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسیده
 بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان
 به بندوبست افواج پراخته بلا توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه
 متوجه دار الخلافتند سید عبد الله خان کوچ دویم و سوم طرف
 درگاه حضرت شاه قطب الدین قدس سره نمود بعد از آنکه خبر توجه
 حضرت خاقانی از راه اکبرآباد انتشار یافت آن هم گشته وادی
 حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی
 خان و شهابت خان و مید محمد خان و ذوالفقار علی خان و دیگر
 فوج بارهه توقف کنان طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن
 داشت که با وجود این همه زر بصرف آوردن وابسته های خاص و
 پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه سواری محل
 سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زمین سوار می شدند - و در
 هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تومن دار و زمینداران
 فیل سوار آمده بلشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان
 از نوکران حسین علی خان که در رساله پادشاهی نوکر شده یک ماهه

زر گرفته قابویافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد
سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میرسافندند و بمرتبه هنگامه
نوکری مائر و رساله گرم بود که یک یابو دو جا سه جا داع میشد بعده
که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل فیول که از شاه جهان آباد می و
پنج کروه است رسید سید الدین علی خان برادر سید عبد الله
خان و شهامت خان مع پسران و برادران سید محمد خان پسر ار شد
اسد الله خان مشهور باولیا که از طرف حسین علی خان برای
گرفت آوری سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علی خان که او را
فیز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران اطراف بارهه مامور
نموده بودند و مجموع فوج قریب ده دوازده هزار سوار با خود
داشتند رسیدند و زیاده از صد پنجاه اراکه پراز سادات بارهه که
هر یک خود را برابر بیست سوار یکم تاز می گرفت و همه خود را
بامید امرا و صاحب فیل و فوج شدن و دم نقد خرج یک ساله و
اسب و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهامت خان باخود
آورد و می گفتند که روز مقابله پیش از آنکه کار بسوداران برسد
بیک حمله برق دار با شمشیرهای برهنه از توپخانه شرر بار گذشته
بفوج قول خواهیم رسید و باکثر اسب و خلعت و خرج یک ماهه
دادند و بسیاری از کم طالعی برامید وعده بعد فتح فقط مدد خرج
یافته پیاده همراه فیل سواری مقرر شدند القصه لغایت دهم
محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه مسنون اوراق از روی دفتر بخشی تحقیق
و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده زیاده از نود هزار سوار
بقلم آمده بود که از آن جمله شاید چهارده پانزده هزار یابو سوار

جدید و جمعی از سائر و رساله قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقی
 موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چوڑامن نمک حرام و محکم
 سنگه و جمعی دیگر از جماعه حسین علی خان و زمینداران اطراف
 رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده
 بود وقت سواری تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود
 و همان روز چوڑامن جات با برادر خود و سه فیل و چند قطار شتر
 که از لشکر پادشاهی قزاقی نموده پیش انداخته آورده بود بطریق
 ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدو پیوست سید عبد الله خان
 قیلان و شتران بهمان ذابکار تبه کار بخشید - و دیگر سبب بیدلی
 نوکران قدیم سید عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن
 گردید که باوجود این همه زر پاشی که هر از اراپها خانه بخانه
 فراخوار قسمت از زر انداخته و زر و مال رشوت و تعدی اجاره که
 رتن چند بر رعایای بیچاره نموده برای چنان روز که بذاکامی بصرف
 درآید جمع نموده بود بخروج در آمد مردم سائر و رساله قدیم که دو
 ماهه پیشگی می خواستند تا از طلب صرافان فارغ گشته سرانجام
 پوشش سرما و یراق و سازاسپ نمایند و بر وعده یک ماهه خوش دانی
 می دادند آخر ده روزه منجمله طلب ماه محرم بجمعی که
 رسیده داشتند رسید باقی ازان محروم ماندند - بر خلاف فوج
 زبده دودمان صاحب قران که حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ
 در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر
 مقدور می کوشید چنانچه بر وقت کار کاری که از عمله توپخانه
 بزرگن خوش و ریزش انعام گرفت عنقریب بزبان خاصه

خوش خرام خواهد داد حاصل کلام نهم دهم محرم الحرام که از موضع شامپور گذشته مضرب خیم لشکر ظفر انجام پادشاه والا مقام گردید امرای عظام و میرآتش باهتمام ترتیب فوج ظفر فوج و پیش بردن توپخانه جهان آشوب پرداختند با آنکه فوج پادشاهی از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دایر جنگ و راجه دهیراج جی سنگه داشتند باوجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعض موانع دیگر بر وقت کار نرسیدند و سواي محمد خان بنگش که با دو سه هزار سوار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و عزیز خان روهیل و ثابت خان و بایزید خان میواتی با جمعی از همراهان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر آمده علم فدویت بر افراشتند و قریب سه چهار هزار سوار از نزد راجه دهیراج رسیدند و بعضی از زمینداران معدود پیوستند سوار فوجی که طرف جرنغار و برنغار ازو خاطر جمعی حاصل توان نمود نرسید و دو سه سردار صاحب فوج که مصلحه در رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه و دیگر دست گرفته های هر دو برادر که نوشتجات آنها بمید عبدالله خان میرسید که بر وقت کار مارا رسیده دانند خصوص چوڑامن جات نابکار که از قدیم منجمله نملک بحرامان موروثی مشهور است و ازو بعد جنگ اعظم شاه مکرر آثار بدسرشتی بظهور آمده بود و هوا خواهان پادشاهی نظر بر تقاضای وقت باو دار و مدار می نمودند - و بهیچ شهرت بندوبست و اهتمام توپخانه بسعی میرآتش نوشتجات و پیغام سید عبد الله خان بدان مفسد تبه کار

می رسید متضمن بر اینکه مجرای کلی او درانست که تا مقدور باورت خانه را آتش دهد یا گازهایی توپ کشی را قزاقی نموده بفوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت جهد بکار می برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داری میکوشید که آن ناپکار کاری نتوانست ساخت *

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با سید عبد الله

خان و فتح یافتن

القصه حیدرقلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هراول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند و قمرالدین خان بهادر و عظیم الله خان و طالع یار خان با جمعی از فوج یلتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک و شیرافکن خان و هادی خان و تربیت خان با بعضی از فدویان جانباز در قول و رکاب مبارک جا گرفتند و میر جمله و میر عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و راجه بهادر بادگیر بندهای رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان اسد علی خان و سیف الله خان و محامد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا بمدد جرنغزار و برنغار و همراه سواری

خدمت محمل زینت افزای فوج گشتند و فیلان کوه پیکر گردون
 شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتھنلهای عدوسوز و شتر نالهای
 شعله امروز و راسپنگیهای آتش امروز با جوانان یکه تاز زم آزمای
 جنگی آرایش داده عقب توپخانه جهان آشوب ترتیب دادند - و
 جمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن
 از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب
 فوج بندی نجم الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعی از
 شجاعت پیدشکان باره و انغان تهور پیشه که هر ازل مقرر گشته
 بودند از چند شب بالایی فیل شب بیداران میرساندند و از دهم محرم
 الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیگر سه کروه فاصله
 مازده بود مقام نموده بفوج بندی که از چند روز هر روز مقرر میشد
 و باز برهم میخورد پرداختند آخر از پرخاش سرداران که هیچکدام
 یرواققت دیگری راضی نمی شد چنانچه بایست ترتیب فوج
 دست راست و چپ انتظام نگرفت و هر که هر جا خواست علم
 سر فوجی بر افراشت و بمقابعت دیگری سر فرو نمی آورد
 و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید
 عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهابت خان
 مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار
 علی خان و عبد النبي خان و مظفر خان و دیگر دلوران باره که
 همه خود را کم از رستم و تهمن نمی دانستند همراه هر ازل جا بجا
 جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیوم خان و
 نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهيله و ديندار خان و عبد القدیر
 خان و صبغة الله خان و غلام محي الدين خان و دلير خان و شجاع
 خان پلوی و عبدالله خان ترين و افغانان تومن دار و زمينداران
 فيل سوار و ديگر دلاوران رزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان
 آن معرکه پردازد با طذاب کلام می کشد زياده از هفتاد فيل سوار
 دران صف کارزار یمین و یسار سلطان محمد ابراهيم و سيد عبدالله
 خان معرکه آرا گردیدند و ابوالحسن خان بخشی سائر و
 سيد علي خان بخشی رساله و هيرامن بخشی مردم باره با بیست
 و پنج هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید همراکب آن
 سده دار گشتند و جمعی از شجاعان باره که پیاده بودند و
 بمراتبه بر تهوري و پایداری آنها اعتماد بود که هر یک ازان
 پیاده رخ از فيل مست نخواهد تافت و اسب از سوران يکه تاز
 خواهد ستاند و تا گوله و تیر قضا شه مات اجل نسازد قدم
 از بساط فراهم آمده همچشان بیرون نخواهد گذاشت همراه سواری
 فيل خود مقرر نمود و شب سیزدهم قرار داد که بیشتر از دلاوران
 جانباز از ملاحظه شب خون بر پشت فيلان شب بآخر رسانند - همان
 شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه مع خداداد خان و
 خان مرزا و هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مریخ مولات خورشید
 منزلت برآمدند زحل صفت رجعت از بیت الشرف نموده روخانه هبوط
 خود آورده بهید عبد الله خان پیوسته باعث و بال و نگل خویش
 گردیدند - بعده که تیغ دودم آفتاب جهانباب سر از غلاف افق
 مشرق بر آورد و صدای اذان محمدی گوش خفتگان بادیه غفلت

را مالید پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب انسر و تخت
 بهمعدانی فتح و نصرت و همراگی بخت و دولت با هزاران
 تاییدات یزدانی و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاه و
 جلال در برج حوضه فیل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته شرف
 افزای قول گشتند - و وقت سواری فرمودند که سرناپاک رتن چند را
 که بیشتر سبب بدنامی سادات همان گشته بود از تن پاید او
 جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاک نموده دل عالمی را شاد
 سازند مطابق حکم سر او بریده بطریق شگون پیش پای فیل
 سواری مبارک انداختند - افواج ظفر امواج به پیش آهنکی مورچال
 توپخانه جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای رزم
 بهمدی زیر و بم و اوله افزای سطح زمین گشتند و غرش توپهایی
 هوش ربای خرد و کلان زمین و آسمان را بجنبش درآوردند قریب
 دو پهر روز که فوج دریا موج طرفین بمهاضت گوله رس مقابل
 بهمرسیدند پیغام و پیام گولهای جانستان و بانهای آتش فشان
 سامعه افروز مبارزان با نام و ننگ گردید اگرچه دمبدم از نالیدن
 توپ دشمن کوب برای دلوران فوج نصرت نشان نشسته دو بالا افزود
 اما در دل و جان دلباختگان فوج مقابل که دران مرز و بوم از مور
 و ملخ زیاده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژاله گولاه
 اجل باریدن گرفت بهرتبه تزلزل راه یافت که بعضی از نوملازمان
 یابو سوار و جمعی از قدیم الخدمتان کم قرار از هر گوشه و کنار که
 از بسیاری فوج و عدم نهق کسی بحال کسی نمی پرداخت
 عار پیش قدمی فرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپ شعله افروز و وعد تغذگ دشمن سوز بمرتبه رونق افزا بود که هر ساعت چندین هزار مهره آهن و سرب سوزان از مهره پشت و اطراف سرو بازوی و پهلوئی مبارزان هر دو طرف گذشته خبر اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میرساند و دلاوران باره بارها مردانه قدم پیش گذاشته حین را سپر بلا ساخته حمله رستمانه می آوردند نزدیک باآخر روز از یورش سادات جنگ جو خصوصاً نجم الدین علی خان بهادر که مورچال به پناه درختان بالای تپه کناو دیهه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم آزما مقابل توپخانه آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه معرکه آرا گردیده عرصه تردد بر فوج پادشاهی تنگ ساختند و در ثبات قدم بعضی دلباختگان خلل تمام پذیرفت منصور جنگ و فاصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان باره خود را رسانده تردد بر روی کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم تردد نمایان بر روی کار آوردند و از صدمه مبارزان صف ربا چند ضرب رهگله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شیرچنگال فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مورچال درختان در تصرف فوج باره نماند - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته بخت گفت که خیمه مختصر برای بسر بردن شب استاده نمایند باز دانستند که در نصب نمودن خیمه و تعیین مکان نشانه حکم اندازان بیخطای خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتن است بفرمود که خیمه نصب نموده را برداشتنده و همین که فرش ماهتابی

شب چهارده بر بساط پر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون
 شب از دریچهای شش جهت پیش روی مبارزان فرو رفته شد
 ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گاههای توپ کشی را
 برخلاف دستور و از گون طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان
 ساخته بود پرداخته سعی بلیغ می نمود چه نویسم از صدقات
 گولهای صف شکن فیل افکن توپهای نامی که از دستیاری
 تردد میر آتش چه آتش تگرگ و ژاله بلا و گلوله اجل برفوج باره
 می بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در
 می آمد چندین فیل و فیل سوار را بوجد و رقص بلا می آورد و
 هر صدای زهره شک که دران شب مصاف از قلعه گشا بر
 می خاست زلزله آشوب قیامت دران دشت پر وحشت
 می انداخت و هر ناله رعد صدا که از لیلی سوخته آتش دوری در
 آرزوی وصال مجنون صفدان بزم رزم بلند میگردد رنگ از چهره
 عاشق پیشگان بانام و ننگ معرکه جنگ می پرید و هر گوله فیل
 ربا که از غازی خان صف شکن در رزمگاه سرفوجان باره می رسید
 صفهای بهادران مقابل را از هم میدید و هر آواز و حشت افزای
 شعله امروز که از شاه پسند بر می خاست زمین و آسمان
 پر وسعت آن آشوب گاه را سیماب و ابر بیکرار می ساخت و حیدرقلی
 خان بهادر مشیت مشیت زر سرخ و سفید برای رو سفیدی خود
 نزد ولی نعمت در دست دامن کار کزان توپخانه می پاشید و
 مردم و هر قدم از وعده ریزش انعام و پیغام وعده و وعید تهدید انجام
 مصحوب سزاولان تیزگام جذب قلوب عملة توپخانه می نموده

آن واحد فرصت نمی داد و از توپهای کلان که در هیچ محوره کارزار زیاده از یک دو صد بگوش نبرد از مایان گهن سال نرسیده از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان میرسید که محاسبان تیزرقم از نگاه داشتن سر رشته آن عاجز می آمدند - بر منصف پیشگان رزم آزما مخفی نماند که در انتخاب ذکر فرمان روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر مسود اوراق در آمده از ابتدای رواج توپخانه که در سده هفتم و هفتم هجری. عهد محمد شاه بهمنی بمصر کاری محمد خان روسی در ایام مهم راجه بیجا نگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان سلف سواد اعظم هند از هیچ کار فرمای توپخانه چندان تردد بظهور نیامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتدای تزلزل شلک آتش بار مردم بی نام و گمنام بسیار چنانچه گزارش یافته از هر گوشه و کنار فوج سید عبد الله خان راه فرار اختیار نموده بودند اما بعد انقضای چهار پنج گه‌ری شب از باریدن گولهای بیابانی بمرتبه عرصه بر فوج بارهه تنگ گردید که بیشتر جماعه داران صاحب فیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدسات گولهای جان ستان پناه بهیمر برده تسبیح الحفیظ الحفیظ و ده زبان ساخته بودند با فیل و علم و پر تل از بهیمر برآمده دشت پیمایی سمت شهر و قصبجات گشتند و بیشتری از آنها در راه بقاراج زمینداران و میواتیان رفتند و بسیاری طعمه تیغ قطاع الطریقان و سباع اطراف دیهات گردیدند و تا آخر شب که بران جماعه انجل

رسیده متصل آتش بلا و تگرگ اجل می بارید از جمله لك سوار
 زباده از هفده هیجده هزار سوار نموده بود که فاچار از راه پاس عار
 همراهان سیخه دار و غازی الدین خان غالب جنگ و حامد خان
 بهادر و سیف خان و سید صلابت خان و روح الله خان بهادر و
 بعضی تومن داران و چند جماعه دار قدیم الخدمت باره
 استقامت ورزیده تمام شب مقابل چنان توپخانه شرر بار برپشت
 فیلان و اسبان دست از جان شسته هشت پهر گرسنه و تشنه
 که کنار آب بتصرف جائه بود آشنا و بیگانه دست خوش غارت
 میگردند و سوار و پیاده هر دو طرف خود را بآب نمی توانست
 رساند سواي ماشه تفنگ خواب بچشم اهدی آشنا نگردید و
 همه سرداران بامید صبح نجات ستاره می شمردند و پسر بردند و
 نزدیک باخر شب گول فیل ربا بر حوضه فیل سوار می محکم
 سنگه رسید و محکم سنگه خود را بر پشت اسب رسانده چنان
 برق کردار ازان معرکه کارزار جهته جان بدر برد که مدتی
 از نشان زنده و مرده پیدا نبود - بعده که خسرو زرین کلاه
 انجم و اورنگ آرای چرخ چهارم ترکش شعله لمعان بر کمر
 بسته سر از دریچه مشرق بر آورد و علم زرفشان نور محمدی
 پرتو افکن آفاق گردید آن فرازنده سریر فلک نظیر بآئین
 دود میان صاحب قران و تاییدات آسمانی که برای گرمی هنگامه
 بزم نزم بمدد بخت بیدار و دل هوشیار بر فیل گردون شکوه پادشاه
 پسند نام بتمکین و وقار متمکن گشته تا هشت نه پاس شب و روز
 که با سعادت کیشان رزم جوی رکاب زینت افزای بودند حکم پورش

بهبادران فوج ظفر موج فرمودند - و نجم الدین علی خان با دیگر مرداران باره قدم جزأت ببیکانه پیدش گذاشت و دلاوران عقیدت آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان باره حمله آور گردیدند و زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف نهنگان دریایی غیرت و شیران بیشه شجاعت گرم داروگیر گشتند

* بیت *

چنان گرم شد آتش کار زار * که از نعل امپان برآمد شرار
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست
خصوص بهادر معرکه رزم مصمام الدوله بهادر منصور جنگ داد
تهوری داده چپقلشهای مرد ربا بروی کار آورد و دیویش علی
خان داروغه توپخانه آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در
باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی برداشت
و نصرت یار خان که حملهای صف ربا نموده مقابل همچشمان
بارهه مینه میپر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان
سعادت آئین چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که
می تاخت صدای آفرین بر میخواست و شیرافکن خان شیر
صولت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شیرفران
خود را رسانده بر صف باره زده بسیاری را طعمه تیغ و سنان
ساخت - درین یورش از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که
تمام شب آتشبار بود شهادت خان که عمده با نام و نهان لشکر
سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر یک
پسر و تهور علی خان که از تهور پیشکن مشهور باره خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زاده قاضی میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکانی و غلام محبی الدین خان و صبغة الله خان که از جماعه داران پیش قزاق طرف بارهه بود و پسر شجاع خان بلوای با جمع کثیر دیگر که هر طرف قطار قطار افتاده بودند بباد فنا پیوستند - و از لشکر پادشاهی سوای دارغه توپخانه مصمما الدوله و عبد الذبی خان داروغه توپخانه ناصر جنگ و میان رام منشی او و محمد جعفر نبیره حسین خان با چند نفر بیضام و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای نامی آفت جانی نرسید - و نجم الدین علی خان که گرمی بازار معرکه فوج بارهه از او بود سه چهار زخم کاری برداشت و از رسیدن تیرهای جگر دوز نزدیک بچشمهای آن بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از تردد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعی از دلاوران بارهه که با او مانده بودند فیل بمده نجم الدین علی خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکه رزم بحضرت خدیو جهان میرسید از اثر جوهر غیرت ذاتی و شجاعت ارثی خواستند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند - و چو زامن جائه نابکار مکرر بر سر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته قریب هزار کار و شتر پرتل که بر پشت و یک گذار آب جمعا از بیوقوفی پولج جمع شده بودند مع چند شتربار لشکر خانه و دنقر صادرات تاراج نموده بود دران حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد سید عبد الله خان غافل مقابل

بند‌های رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بکار برد حضرت ظل سبحانی بدست مبارک خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن کافر بد نهاد انداختند اعتماد الدوله و هادی خان داروغه بندو قهای خاص بدفع آن ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبدالله خان که با همراهان رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیة السیف مردم باره را تقویت تازه بهمرسید باوجود استقامت مصصام الدوله و دیگر بهادران اثر تزلزل در دل بعضی دل‌باختگان راه یافت دران حالت حیدر قلی خان بهادر و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش از مشاهده آن نقد جان را برای نثار راه دای نعمت برکف اخلاص گذاشته مستانه وار متوجه خصم گشته خواستند که بر کمرگاه فوج سید عبدالله خان زنند سید عبدالله خان برگشته اختراطلاع یافته فیل مقابل حیدر قلی خان راند و بهادران همراه ناصر جنگ بخانه‌های کمان در آمدند و صدای برق اندازی بلند گردید - دران گرمی دار و گیر حید علی خان برادر ابو الحسن خان بخشی رساله زخمی گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان بر سر شیخ هتلا داروغه توپخانه سید عبدالله خان که سرگرم اهتمام توپخانه بود رسیده بزخم‌های پیاپی از پا در آورد جماعه دارایی راجپوتیه که آنها نیز خود را رسانده شریک تردد گشته بودند لاش او را کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و دیگر پردلان جانشمار تیز نبرد بهادرانه بر سر حید عبدالله خان حمله آور گردیده فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی که آن حیدر - الابر باره که بارها بعد عرصه تنگ شدن بدستور

و آئیني که مبارزان تهور پیشه هندوستان می‌نمایند خود را از فیل
انداخته تردن رستم‌انه بکار برده بود و عالمي شرط انتهای تهوری و
پردلی او مشاهده و معاینه نموده بودند دران روز ازان برگشته
بخت مقابل درخشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال
آن فرازند؛ لوی تیموری و فروزند؛ چراغ دولت صاحب قرانی
چنان عذر اختیار از دست او رفت که بی آنکه از ترددی ظاهر
گردد سراسیمه وار بامید آنکه شاید جمعی از همراهان و بهادران
باره شرط رفاقت آن روز بد بجا آورده از اچان فرود آمده طریقه
جان بازی بتقدیم رسانند از فیل فرود آمد و وقت فرود آمدن
سید عبد الله خان باوجود دو سه هزار سوار با بخشی فوج و بعضی
جماعه داران عمده که دور و نزدیک اومانده بودند بمجرد مشاهده آن
حال باقی فوج مع سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و
ذو الفقار عالی خان و عبد الله خان ترین با چند فیل سوار دیگر
و جمعی از تهور پیشگان باره و افغانان شجاعت نشان مع بخشی
فوج سید عبد الله خان را گذاشته راه شاه جهان آباد اختیار نمودند
و گویند که سیف الدین علی خان قبل از فرود آمدن سید عبد الله
خان عار فرار اختیار نموده پا از میدان کارزار کشیده برادران را
دران دشت پر بلاکه نمونه گریلا گردیده بود گذاشته هفت هشت فیل
از جمله پانزده فیل که با خود داشت از دست تاراجیان محفوظ همراه
بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست
و تیر پوست مال بر پیشانی او رسیده بود حیدر قلی خان با
جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسید سید

عبدالله خان باظهار امان جان که سیدم بدو مخاطب گردید و بسبب ترحمی که حیدر قلی خان در باره او نمود زنده بدست آمد و بعد مقید شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دوگهوی استقامت ورزیده پاره بهیر که از تاراج جاآهه و مغلان مانده بود پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شاه یانگ فتح و نصرت ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروی پادشاه آورد از نظر شفقت که خاصه خاندان تیموریه است و ازان بوی امان جان بمشام هوش باخته او رمید حواله حیدر قلی خان نمودند و نجم الدین علمی خان که از زخمهای کاری امید حیات نداشت و سید علمی خان بخشی رساله نیز با جمعی دیگر از همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد الغنی خان و دیگر جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رساندند و تمام فیلان و خزانة و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود بضبط و گرد آوری آن پرداختند

• بیت •

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش

خنده شیر است لطف آسمان غافل مباش

سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بجنگل برده بود نیز دستگیر نموده نزد پادشاه آوردند از آنکه حرکت او در آمدن و رفاقت نمودن باختیار او نبود بنظر توجه و جان بخشی متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه چهاردهم محر الحرام که خبر زوال دولت باره و مقید شدن سید عبد الله خان بدار الخلافت رسید مستورات و عورات سید عبد الله خان

که زیاده از شمار فراهم آورده بود همه هوش باختند بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندی که سید نجمیده بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاشی را که نجم الدین علی خان محل اعتماد دانسته برای محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمه محل نجم الدین علی خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظه بیناموسی و رسیدن متصدیان پادشاهی هرطرف که دانستند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیحه نه ده ساله نجم الدین علی خان را بخانه یکی از مغذیهای میراثی سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مردم پادشاهی گردید *

* بیت *

بکار آنچه داری چه گندم چه جو * که امروز کشت است فردا درو
آری که کرد که نیافت و که کشت که نه دروید - عنایت الله خان
را با بیوتات برای ضبط خانه سید عبد الله خان و دیگر تبعه و
لحقه او بطریق ایلغار مرخص و روانه فرمودند - و محمد شاه پادشاه
بی آنکه بعطای اضافه منصب و ترقی مراتب امرا پردازند
شانزدهم محرم ازان مکان حربگاه کوچ فرموده متوجه دار الخلافت
شدند غلام علی خان که در دار الخلافت برفاتت نجابت علی خان
بغیابت سید عبد الله خان قیام داشت هرچه توانستند از اشرفی

و جواهر با خود گرفته بتغییر وضع از قلعه ارک و شهر پناه برآمدند
 غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسی نپیداخته
 جان و مال سلامت بدر برد و نجات علی خان که جوان میزده
 چهارده ساله پسر خوانده و برادر زاده سید عبد الله خان و برادر
 غلام علی خان بود بدست مردم پادشاهی گرفتار گردید و گرفته
 بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خان
 نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستاره هشم شانزدهم محرم از مکان
 فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان آید
 بکوچه‌های طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلافت
 رسیده برای بعضی سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمودند
 و چنان هر سوارى بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره
 تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدام آن مکان میمنت
 نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رساندن
 مراتب امرا و خانه زادان رکاب ظفر پیکر که مصدر تردد
 و جان فشانی گردیده بودند فرمودند و هر یکی را فراخور حسن
 تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطای فیل و جواهر که اگر بتعداد
 تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز میماند مفتخر ساختند
 و حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را باضافه هزارى بر شش
 هزارى و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و دویم
 شهر مزبور شهر را آئینه بندی نموده بدبده فرسکندری شرف
 نزول در قلعه دار الخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الدوله
 عبد الصمد خان بهادر دایر جنگ و آخر خان که از لاهور احرام

آن قبله عالمیان بسته بودند بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده بمعطای خلعت و سرپیچ مرصع مفتخر گردیدند - اوائل شهر صفرا مظفر راجه جی سنگه دهیراج از وطن و راجه گردهر بهادر از صوبه اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عذایات پادشاهانه سربلندی یافتند - صبیحه نجم الدین علی خان را که در محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحب زمان اراده داشتند که در ملک ازدواج پادشاه در آرند چون این معنی بر رسید عبد الله خان ناگوار نمود بحیدرقلی خان بهادر درین باب باظهار عجز و رقت که بر سادات باره چندین ماجرا نگذشته رجوع آورد حیدرقلی خان بخدومت صاحب زمان رفته درین ماده ملتزم گردیده بسعی تمام از محل بر آورده بخانه نجم الدین علی خان فرستاد - از زبان منہیان دکن بعرض رسید که نظام الملک بهادر فتح جنگ باراد حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن خبرهای مختلف افغانان طرف بیجاپور بتقاضای مصلحت مراجعت نموده برای بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ جزیه از زمینیان که نموده بودند باز از التماس راجه جی سنگه و گردهر بهادر نظر بر هرچی که از افراط تردد افواج بحر امواج و گرانی غله بر سنگه اکثر پرگنات و بعضی بلاد نواح گذشته تا بحال آمدن حال رعایا و بندوبست ملک معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه صوبه دار احمد آباد و اجمیر پا از جاده اطاعت بیرون گذاشته گاوکشی از شهر و پرگنات تعلقه خود منع نموده بود سعادت خان بهادر صوبه دار اکبر آباد را طلبداشتہ برای تنبیه او مامور نمودند

او بعد قبول بعذر زیاده طلبی ایا نمود بعده مصمص الدوله و
 قمر الدین خان بهادر و حیدر قلی خان بهادر برای تنبیه او مامور
 گردیدند و هر کدام مهم او را بعهده خود گرفته بعد قبول بلکه
 پیشخانه بیرون زدن فرموده دفعیه نموده مصلحت در بر آمدن
 بدانستند خصوص مصمص الدوله از ملاحظه آنکه مبادا مهم بر طول
 انجامد و خزانه پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مفصلان زیاده
 ماده آشوب و فساد گردد راضی ببر آمدن هیچ امیر نگردید -
 درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه
 اجیت سنگه را از خواب غفلت بیدار ساخت لهذا پیغام
 اطاعت و دست برداشتن از صوبه احمد آباد و التماس بحال
 داشتن صوبه اجمیر بمیان آورد *

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین
 نامدار است و جشن و طوی پادشاه فریدون شکوه با صبیحه پادشاه
 شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمه آن گشته بود
 حکم عالی شرف نفاذ یافت که متصدیان سرکار دولتمدار ابواب
 عیش عالم امروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت
 مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرود آماده و مهیا گردانند
 و در عشر ثانی ربیع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع
 بصر انجام جشن نمودند و در دیوار و ستون و سقف دیوان خاص
 و عام از انواع قماش طلا باف و کلابتون دوز و زر بفتهای
 بوم طلائی کار ولایت و کنخاب بدش بهای احمد آباد و مشجر
 فرنگ و مخمل کار گلشان و مصللهای مرارید آراستگی پذیرفت

و آرایش حجرهای اطراف دولخانه بدستور مقرری که بعهد امرای
سعادات فرجام تقسیم می یابد بسعی کار پردازان جلد دست
چندان زینت اتمام گرفت که نمونه قصر روضه رضوان گردید و آنقدر
انواع اقمشه و الوان جنس بیشربهای هند و روم و خطا و
هفت اقلیم بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منافع آن ذخیره
کفاف سالها اندوختند و از هر طرف رامشگران لاله رخسار
سحر پرداز و مغنیان گلعذار خوش آواز بهمد می چنگ و مردنک
و نی و چغانه و هم آوازی بر بط و نال و موسیقار گوش زهره چنگی
را چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

دهان شیشه می باز کردند * بقلقل عیش را آواز کردند
طرب می خورد و رد در کوچها کرد * ز بد مستی در هر خانه را کرد
خرمن خرمن زر در انعام ارباب طرب در آمد و دامن دامن زر و
گوهر در دامن مرد صلحا و فضلا و شعرا ریخته گردید - مصمص الدوله
و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و هیدرقلی
بهادر و خان خانان مبر جمله و ظفر خان بهادر و راجه جیسنکه و
گروه بهادر و دیگر امرای مقرب هر کدام لک لک روپیه نذر
گذرا کردند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و
مقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول تهنه را بصوبه داری
عظیم آباد بقبول پدشکش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله
هیدرقلی خان بهادر را صوبه احمد آباد از تغیر اجیت سنگه
و متصدی بندر صورت از تغیر قمر الدین خان بهادر ضمیمه میر
آتش عطا فرموده نیابت صوبه احمد آباد بنام شجاعت خان

عرف محمد معصوم شجاعت خاني صادر نمودند و قمرالدین خان را
فوجداری سرکار مراد آباد از تغیر حیدر قلی خان بهادر ضمیمه
خدمات حضور فرمودند و فوجداری سرکار مکندره بنام عبدالرحیم خان
مقرر گردید - مرحمت خان از نزد نظام الملک بهادر رحیمه سعادت
ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثانی ربیع الآخر محمد امین
خان چین بهادر بآزار جسمانی که از چهار پنجم روز زیاده نکشید
ازین جهان فانی بدار القرار انتقال نمود و نیابت وزارت
بعنايت الله خان مقرر فرمودند - چون مکرر فرمان عنایت عنوان
مشمتمل بر طلب نظام الملک بهادر فتح جنگ صادر گردیده بود
و اکثر امور ملکی و کار وزارت بر رسیدن آن امیر با تدبیر صاحب
السيف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملک بهادر که از
بندوبست افغانان سمت بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بزیاد
مراجعت نموده بود اواخر ذی الحجة الحرام احرام حضور بسته
کوچ بکوچ متوجه دارالخلافه گردید و عشر ثانی ربیع الآخر نزدیک
شاه جهان آباد رسید باوجود آنکه منافقان برهمکار کلمات دور از
وهم و خیال نظام الملک بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه
ناشنیده انگاشته بخشی الممالک مصاص الدوله بهادر منصور جنگ
را مامور باستقبال نمودند بدست و دریم ربیع الآخر فتح جنگ
داخل مواد حویلی دارالخلافه گشته شرف اندوز ملازمت گردید
و بسبب حامدان درهم انداز که شرح آن خالی از اطناب
کلام نیست چند روز در کنکایش گذشت آخر کار پنجم شهر
جمادی الاولی مطابق سوم فروردی ماه الهی سنه چهار جلوس موافق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجری خلعت وزارت مع
خنجر و قلمدان مرصع و انگشتری الماس بدش بها عطا فرمودند
اما هرچند نظام الملک بهادر نتج جنگ می خواست که در
بغدوبست وزارت و درانچه نیک نامی پادشاه و گرد آوری خزانه
بدون آنکه ماده بد نامی ظل الله گردد کوشد بحسب مصلحت
برهمکاران که کلمات تمهید آمیز متضمن بر افترای چند بعرض
می رساندند و دخیل وزارت می گردیدند میسر نمی آمد
خصوص کوکی پادشاه که زن سحر آفرین پرفتن صاحب جوهر بود
و با خواجه خدمتگار خان که مقرب پادشاه گفته می شد همواز و
همدم گشته باظهار کفایت و فراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از
مردم بنام پدشکش برای پادشاه و خود می گرفت خلل تمام در
بغدوبست وزارت انداخت و دیگر بعضی مقربان همچشم نیز حرفهای
دور از خیال و توهم نظام الملک خاطر نشان پادشاه ساد لوح می نمود
چنانچه معزالدوله حیدر قلی خان که در خدمت میر آتشی استقلال
زیاده بهمرسانده بود از راه چرب زبانی در مقدمات مالی و ملکی
دخیل میگردد بعد که نظام الملک درین ماده اشاره بخدومت پادشاه
نمود و خدیو زمان از راه نصیحت و ملایمت معزالدوله را مانع
آمدند حیدر قلی خان متحمل نگشته التماس رخصت بر مر تعلقه
صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور
گذاشته وسط ماه جمادی الاخری روانه احمد آباد گردید و
بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بندهای پادشاهی و مقربان
حضور را بضبط خود در آورد. بعد که فریاد این معنی مکرر

بعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم
بذام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهای حیدر قلی
خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگیرهای احمد آباد
بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سالخ ذی الحجه ازین جهان
فانی بروضة جاودانی شتافت گویند مسموم ساختند اما غرائب
درین است که باوجود آنکه از زبان مردم ثقه شنیده شد که خدیو
زمان وقت سواری در مقابل سلطان محمد ابراهیم و سید عبد الله خان
با خدا عهد نموده بودند که در صورت فتح و استقلال یافتن سلطنت
هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بقتل و امتیصال او نکوشد
و نظام الماک بهادر فتح جنگ نیز در رعایت سید عبد الله خان
میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هر دو برادر بمیان می آمد
سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیری در ماده فرخ
سیر یاد می نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میکوشید چنانچه
هر دو برادر را که نمک بحرام و حرام نمک مینوشتند منع نموده بود
حاشاکه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم عند الله •

چون در ذکر بعضی مقدمات حادثات قلم بشکوه هر دو برادر شهید
بلا اختیار جاری گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفاره
آن دو سه کلمه از خوبی و حسن اخلاق و عدالت پروری و
فیض رسانی آن هر دو سه سالار باره بزبان قلم صدق بیان میدهد
اگرچه آنچه از هر دو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب
فرخ سیر شهید و اخذ رشوت و سختی اجاره و دیگر سلوکی که
باعتنا شکایت خلق گشته بود همه از شامت رتن چند دیوان که

احتیاج از حرمات خود یافته در ایدای خلق میکوشید و از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب نمیتوان نمود بود و حسین علی خان قبل از آنکه بقعه دکن مامور گردد در اخذ زر کارسازی نهایت نفرت داشت بعد مقرر شدن در دکن محکم سنگه و دیگر پیشکاران در انحراف مزاج او کوشیدند - اما هر دو برادر در رعیت پروری و کم آزاری در حق کانه آنان درین زمانه ممتاز بودند تمام سنگه بلاد که خالی از ماده عذاب و غرض بودند از عمل هادات شکی نبودند - و در فیض رحمانی و رعایت بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمار داری مستحقان مخصوص حسین علی خان زیاده از برادر کلان میکوشید و موافق زمانه حاتم وقت بود و از مطبوع احسان او در افراط طعام و رسانیدن غله خام عالمی بغیض میرسید - در ایام گرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا و بیوه زنان میرساندند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشته اوست اگرچه اعز الدواء عوض خان بهادر در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزوده اما اصل بانی بنای خمر جاری آن حوض دریا موج که در ایام تابستان از قلت آب سنگه خجسته بنیاد در عذاب بودند حسین علی خان گردیده و در وطن بارهه نیز بنای سرا و پل و دیگر بناهای عاقبت بخیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در تحمل و بردباری و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بذر سورت گفته می شد مبلغ یک کرور و چند لک روپیه نقد و حاضر از ر مانده بود و

باوجود داشتن وارث حیدرقلی خان متصدی بندر سورت باظهار کفایت و رضا جوئی محمد فرخ سیر مرحوم بضبط مال او پرداخته حقیقت بحضور معروض داشته بود درین ضمن ایام گردش سلطنت چنانچه بذکر در آمده رو داد و عبدالحی نام پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو برادر رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لک روپیه برای خلاص اموال خود موای مبلغ رتن چند و چند دیگر متصدیان درمیان داشت حسین علی خان که اختیار بندر سورت در قبضه اقتدار او بود بطریق پیشکش قبول نمود و حسین علی خان روزی قبل از طلوع آفتاب دیانت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند طلبیده گفت که ما را امشب با نفس خود سخت مناظره و محاربه در باب اموال عبد الغفور و طمع دران مال رد داد آخر بر نفس مرکش خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما نیز درین باب سزاولی نموده همین وقت عبدالحی پسر عبد الغفور را طلبیده تسلیم معافی اموال و عطای خلعت و اسب بدون آنکه دام و درم خرج شود و باحدی التجا باقی ماند بفرمائید - روزی فیلبان فیل سواری خامه از دست و تعدی جمعی که فیل از محله آنها میگدشت و مردم محله فراهم آمده سرفیلدان را شکسته فیل را زخم رسانیده بودند بگذرانیدن شاهدان بر بی تفصیری خود و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویه زمانه نظر بر مزاج گوئی زبان بشکوه و طعن مردم آن محله آشنا ساختند حسین علی خان همه را شنیده نا شنیده انگاشته قطع

گفتگو بمیان آورده جواب آن بر دیوان روز دیگر موقوف داشت و وقت شب شخصی را از روشناسان خود که بر صدق مقال او اعتماد کلی داشت بدان مکان فرستاد که در آنجا رفته بی غرضانه بتحقیق ماجرا پردازد آخر معلوم شد که نالش فیلبان خالی از غرض نفسانی و شرارت ذاتی او نبود فیلبان را مغضوب ساخته به تذبیده نمودن او فرمود - و در احتیاط او امر و نواهی نیز تقیده می نمود - قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدس الله سره مولف تفسیر بحر مواج که از افضل الفضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تالیف خود نوشته که سید محمّد الغیب باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی و شجاعت حیدری بهره تام داشته باشد - و دیگر نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آنست که اگر تبعیت نفس اماره از عصیان و آنچه نباید آلودگی بهم رسانده باشد باید که وقت رحلت او ازین جهان فانی و سپنج سرای بی اعتبار سببی روی دهد که ماده آموزش و باعث نجات آخرت او گردد چنانچه در هر دو برادر هر سه نشان سیادت و عاقبت بخیری بسبب شهادت و بسبب سخاوت در صورت مسموم ساختن سید عبد الله خان مشاهده نموده شد - طائفه از قوم جائه مشهور به پسران چوژامن که در همان ایلم بجهنم و اصل گشته بود فواج اکبر آباد گدیهای مستحکم پر از مصالح جنگ داشتند و ذکر مفیدی و تمرق و قطاع الطریق آن گروه بدسگال در ذکر سلطنت حضرت خالد مکن و فرخ میر شهید مجمل بر زبان قلم داده درین ایام سعادت خان صوبه دار اکبر آباد

که در تهری و کار طلبی از مبارز پیشگان با نام و نشان گفته میشود
هر چند در تنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و
بظهور آمد بهب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهای قلب
در امتیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی سنگه
دهیراج را با چندی از امرای کار طلب مبارز پیشه مغلیه ایران
و توران و افغانان جلالت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار
موجودی فراهم آمدند و توپخانه جهان آشوب و دیگر مصالح
قلعه گیری و عطای دولک روپیه مع خلعت و فیل برای مهم آن
بدسگال تعیین فرمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده تردد
نمایان بر روی کار آورده مورچال پیش برده کار بران تبه کاران
تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کار طلب نیز آنچه
شرط تردد و جانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار از گدیها
برآمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره می زدند
و جمعی کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند در
فرصت یک و نیم ماه که کار بر محصوران یک دو گدیه تنگ گردید
و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم
نزاع وطن داشتند از آنها جدا شده براجه پیوسته رهنمائی امتیصال
آنها نمود و بعد تسخیر دو گدیه از تسلط افواج پادشاهی آن گروه
بدفرجام مقام و مادی اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را
آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل
برداشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند ، توپ و
غله بسیار گذاشته جان بسلامت بدر بردند و گدیها بدصرف بندهای

پادشاهی در آمد - و از طرف خزانده که شهرت تام داشت هرچند
تجسس نموده بعضی مکانها را کاویدند هیچ اثری ظاهر نگردید - چون
خبر ضبط جاگیر حیدرقلی خان اطراف دارالخلافه که بحیدرقلی خان
رسید بحضور بعضی امرای مقرب معروض داشت که هرگاه جاگیر
مراضط نمودند از من نوکری و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه
سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض این معنی برای حیدرقلی
خان نوشته رفت اثر نه بخشید بعده که نالش جاگیر داران و
نافرمانی حیدرقلی خان از حد تجاوز نمود صوبه داری
احمد آباد از تغیر حیدرقلی خان بنام غازی الدین خان بهادر
خلف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضمیمه صوبه داری
دکن مقرر فرمودند و بعضای جواهر و فیل معزز ساختند - بعد فراغ
مهم جات نظام الملک را دوم ماه صفر المظفر سنه پنجم جلوس
برای بندوبست احمد آباد و تادیب حیدرقلی خان در صورت
عدم اطاعت رخصت نمودند و اوایل صفر نظام الملک متوجه
احمد آباد گردید بعده که با کبر آباد رسید خطوط حیدرقلی خان
که از راه سالومی و چابلوسی معذرت آمیز نوشته بود رسید
همینکه فتح جنگ بکوچهایی پی در پی بسرحد مالوا رسید از
خطهای اعیان احمد آباد ظاهر شد که حیدرقلی خان را بشدت تمام
عارضه جسمانی رو داده و کار باثر جنون کشیده و بروایت دیگر از شنیدن
خبر توجه نظام الملک بهادر طرف احمد آباد و ملحق شدن عوض خان
بهادر با افواج دکن و باجی راو و غیره مرهقهایی راجه ساهو و اطاعت
نمودن همراهان احمد آباد برای مقابله آن سپه سالار خود را بتمارض

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را مع
عرضه داشت مشتمل بر معذور داشتن و بستن احرام بقصد حضور
بخدمت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه اجمیر
روانه دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که
نزدیک بآب نریدا هفت هشت منزلی احمد آباد رسیده بود
حامد خان بهادر عم خود را بنیابت صوبه داری احمد آباد مقرر
ساخته خود اوائل جمادی الاخری مطابق وسط امفندار ماه الهی
بقصد حضور طرف دار الخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور
هرچند خواست که از راه فدویت و اظهار کفایت چنانچه طریقه
وزرای خیر اندیش است در خدمت پادشاه ببند و بست
امور ملکی و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف کوشد از عناد و
حسد برهمکاران حضور خصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل
می نمود و از اخذ رشوت و پدشکشیهای بیجا پادشاه را بد نام
می ساخت و از منع نظام الملک باز نمی آمد و پادشاه نیز بدفع
بدنامی خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی
و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید *

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر

فتح جنگ دفعه ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعه ثانی
طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتی که از زبان
راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر
فساد ایران و غالب آمدن محمود مخان افغان بر سلطان حسین شاه

فرمان روای ایران و رفتن اصفهان تا سرحد شیراز در تصرف محمود خان و خرابی زیاد بوسه‌گذاری اصفهان آمدن و مقید گردیدن سلطان حسین و بدر رفتن شاهزاده طهماسب مع برادر و پسران سلطان حسین از قلعه اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر بیهم بعرض محمد شاه بادشاه میرسید روزی نظام‌الملک بهادر باظهار خیرخواهی بعرض رساند که اولاً نام اجاره محال خالصه که باعث خرابی و ویرانی ملک گردیده برطرف باید نمود - دوم رشوت که بنام پیشکش جاری گشته از طریقه و داب بادشاهان بعید و خلاف رای سلیم است - سوم جزیه برکفار بدستور عهد هلد مکان جاری باید نمود - چهارم آنکه چون در ایام فقور همایون بادشاه که ملک هندوستان بتصرف شیر شاه افغان رفته بود از شاه ایران کومک و خدمتگاری و مهمان پرستی واقعی بعد توجه همایون بادشاه طرف ایران بظهور آمده اگر درین وقت برای دفع اذیت افغانان کومک فرمان روای ایران نمایند در تواریخ باعث نیکنامی خاندان تیموریه ثبت خواهد گردید بادشاه فرمودند که کرا داریم که بچنین مهم مامور سازیم فتح جنگ بعرض رساند هریکی از بندگان های کار طلب حضور که بدین خدمت مامور گردد اطاعت حکم بجا خواهد آورد و الا اگر خانه زاک را بدین مهم ماذون فرمایند بدل و جان خواهیم کوشید ازین مقوله چند کلمه از راه خیراندیشی و خیرخواهی در خدمت پادشاهی عرض نمود بعده که بادشاه برای این مصلحت کنکایش با دیگر امرای حضور بمیان آورد قسمی از طرف نظام‌الملک بهادر خاطر نشان بادشاه نمودند که حسن ظن نظام‌الملک را بسوی

ظرف مبدل ساخته در حق چنان وزیر بی نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - و از آنکه آداب تسلیمات و عذایات و آداب اطاعت پادشاه موافق رویه سلطنت بالکل نمانده بود نظام الملک بهادر می خواست که در نسق آداب پادشاهی اجرایی حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خار خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف فتح جنگ آنچه مرکوز خاطر او اصلا نبود خاطر نشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبدل نموده بد مظنه می ساختند و پادشاه نا تجربه کار را بمرتبه در حق نظام الملک بهادر بفکرهای ناسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشی و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنة شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دارالخلافه بر آمده بعد از تبدیل آب و هوا تاسی چهل کرده می دار الخلافه بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کزان و صید افغان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شور بار انتشار مرهنگه بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبه احمد آباد و مالواکه صوبه اول بنام آن سیده سالار و ثانی بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلفش تعلق داشت زبان زد خاوس و عام گردید بنابراین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبه تعلقه خود حاصل کرده از منزل سورون نام مکانی که گذار دریای گنگ از جمله شکار گاههای مقرر مشهور است بعزم تنبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع آواره بودند روانه گردید هنوز بدار الفتح اجین فرسیده

بود که مرهقه با اجتماع خبر آمد آمد عبرت پذیر شده از دریای
 نریدا بسمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه
 کردند - و نظام الملک تا نزدیکی بلده اوجین تعاقب نموده بعد
 استماع عبور این جماعه از دریای نریدا معاودت نموده پیرگنه
 سهر مضاف صوبه مالوا که بلده سرونج قریب است رسیده می
 خواست که بعد انتظام صوبه مالوا عازم حضور پرنور گردن درین
 ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان ناظم صوبه حیدرآباد
 که پیش ازین بدو سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان
 خود را پیش فتح جنگ رسانیده باظهار اخلاص و عقیدت تمام
 خویش را و نموده بود فتح جنگ برای او اضافت دو هزار
 بر چهار هزار با خطاب عماد الملک مبارز خان بهادر
 هزبر جنگ تجویز نموده بحضور نوشت و پذیرائی طلبید و ماهی
 و مراتب و پالکی جهالردار از خود تواضع نمود و برای پسران و
 رفقاییش نیز اضافهای نمایان و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها
 نموده بر جاگیر و خدمات سابق افزون و عماد الملک مبارز خان در
 خدمت فتح جنگ عهد و قرار نموده بود تا که میان شما و پادشاه
 عهد ابقای قدر دانی است من هم نوکرم و الا مرا از جمله رفیقان
 مطیع خود دانند درینولا باظهار آنکه صوبه داری کل دکن بنام او
 مقرر شده از صوبه حیدر آباد برآمده بعزم خجسته بنیاد روانه
 گردیده و عبد الذبی خان و دایر خان و بهادر خان افغانان بیجا پور
 صاحب فوج و دیگر فوجداران عمده نواح را بکوسک خود طلبیده
 عازم خجسته بنیاد گشته و بعضک الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ

که عمده فتح جنگ باو منسوب و نیابت صوبه دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالی نمودن دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیان نوشتجات استمالت آمیز رسیده - و در همین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خاف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت می پرداخت تغییر نموده وزارت را بزام اعتقاد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر کرده و بر استقلال کوکی مرتشیه افزوده اند بنابرین و بچندین وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا بعصمت دکن که فی الحقیقت ملک مفتوحه آن سپه سالار با وقار بود و اولاً از جد امجد و والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجا پور و اکثر قلاع نامی و بلاد مشهور سعی و تردد های نمایان و جان فشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیاً مره اخری در هنگامی که سادات بارهه بر تمام سلطنت هندوستان و عمدهای ایران و توران تسلط تمام بهمرسانده بودند خصوص حمین علی خان که دکن را بمنزله آتومغای خود تصور نموده بر هیچ موجودی وجود نمی گذاشت و کرا محال بود که مقابل شمشیر و بغد و بیست او در امور سلطنت و نسق دکن سرسبز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را بنماز جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود تردیدی که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفتن دودمان تیموریه گردیده مکرر بزدان قلم داده متوجه شده از دریای نریدا عبور نموده خود را

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنديک رسانيد و مکرر خطوط
 نصائح آميز بعماد الملک نوشت و جواب آن متضمن بر عدم
 فسخ اراده خود و اظهار نخوت و غرور رسيد و فتح جنگ با وصف
 آنکه سراپا حلم و تمکين بود مکرر نوشتجات نصيحت آميز و ياد
 دادن حقوق و موافيق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنديک
 بدفع الوقت گذرانيد آخر چون اجل مبارز خان دامن کشان بطرف
 خجسته بنديک مي آورد و از فراهم آوردن جمعيت که بهادر خان
 برادر دارد خان پني و عبد الفتاح پسر عبد الذبي خان و غالب
 خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی کرفاتک و
 فوجداران عمده ديگر با جمعيت شايسته بدر پيوسته بودند و
 پيادهاي بيخطا زياده از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعيت او
 مي افزود و اين معني باعث خلل ملک و مائه زيادتي نسان مرهقه
 ميگرديد لهذا اواخر ذي قعدة نظام الملک بهادر از خجسته بنديک
 بهمراکابي ظفر و نصرت کوچ نموده بر لب تالاب جسونت که نزديک
 بلده است مضرب خيام نمود و از انجا نيز تا روزی که جنگ واقع شود
 باز متواتر نامه های نصيحت آميز بمقتضای آنکه الصالح خير واقع شده و
 خونريزی مسلمانان بميان نياید براي دفع شرکه تمسک اتمام حجت
 باشد بمومي اليه می نوشت اما از جاذبه هوای رياست صوبه داری
 دکن مفيد نيفتان و گاه اراده مي نمود که خود را بايلغار شبکير
 مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه بهمراهان مشير مصلحت می نمود
 که لشکر فتح جنگ را دست راست و چپ داده از راه ديگر طي
 مسافت بطريق ايلغار نموده خود را بشهر خجسته بنديک رسانيده

بتمسخر و تصرف خود در آورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج
فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار
و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیرهای خود برای سد راه لشکر
ظفر موج بر کنار ناله قلب گذاشت و بر هر همان ناله میان تعین
کرده های فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با
سرداران گروه قتیل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت
مراجعت نمودند - القصه نظام الملك بهادر فتح جنگ نیز بقصد
سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بیست و هیوم محرم الحرام
اواخر شهریور ماه الهی نزدیک قصبه شکر کهره مضاف صوبه
برار که از خجسته بیدار چهل کوه واقع شده اتفاق مقابله افتاد -
فوج بندی نظام الملك بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی
فوج هراول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از
طرف جد مادری با سپه سالار رشتۀ قرابت داشت و از جمله بهادران
و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان
نبیره سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار
می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفر خان خویشگی جانب یسار
زینت افزای فوج گشتند - و کذور چند بهادر پسر بستر سال بندیده
که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوتی از بندیلهای
جنگ جوی ملازم سرکار همراه بر قنداز خان میر آتش و عطایار خان
داروغه احشام و توپخانه جنسی با توبه های آتش بار در پیش فوج
ظفر موج بهراولی آن مقدمه الجیش مامور نمودند و عهد الدوله عوض
خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزوی الیه

که تیور ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان و خان عالم دکنی و متهور خان خوشگی و عزیز بیگ خان هارسی با توپخانه شعله افروز دشمن سوز که از ابتدای نیابت موبه داری دکن همراه ایشان بود در جرنغار صف آرای فوج نمودند - و ظهیرالدوله رعایت خان برادر اعتماد الدوله محمد امین خان مغفور و محمد غیاث خان بهادر مابین فوج قول و جرنغار زینت انزای فوج ظفر موج گشتند - و نصیر الدوله مشهور بعبد الرحیم خان که عموی فتح جنگ میشد جانب جرنغار مقرر گردید - و سید غضنفر خان بخشی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف مهین خود را با جمعیت رساله او قریب ۵۰۰ نفر متعینند برهان پور و اورنگ اباد که از مدت یومیه دار و ریزه خوار مطبوع احسان فتح جنگ بودند و سرداری و غمخواری آنها بعهد سید غضنفر خان برهانپوری بمناسبت هم وطنی ضمیمه بخشیگری فیروز جنگ مقرر نموده بودند با رهکلمهای شرر بار جلو ریز و جزایل دور انداز همراه ایشان تعین نمودند - و حرز الله خان نبیره سعد الله خان مرحوم را با جمعیت شایسته از ملازمان سرکار مامور بسر فوجی میان قول یسار فرمودند و بهادر دل خان مشهور بلاچین بیگ قلماق که از جمله شجاعان جانباز یکم تاز و سپاهی صف بر انداز بود ضمیمه این فوج ساختند - و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیره سعد الله خان مرحوم که دوسه قرابت قریبه با سبه سالار داشتند و اعتماد کللی بر جان فشانی و کار طلبی هر دو جوان بود بفاصله دو جریب نزدیک قول جادادند - و در یلتمش هوشدار خان را که بخطاب

از نئی ارادت خان مخاطب گشته بود مقور ساختند - و محتشم خان
 نبیره شپخ میرخوافی را که از جد و آبای او در هر دو جنگ سلطانی
 دارا شکوه تردد و جان فشانی نمایان بظهور آمده بود بر صحنه
 روزگار یادگار مانده با جمعی سردار فوج طرح دست راست و
 چپ مقور فرمودند - و خواجم قلی خان تورانی که از شجاعان مشهور
 کار طلب گفته میشد برفاقت گوپال هنگه کور و سلیم خان
 افغان که از جماعه داران عمدت بپیش قرار و بخدمت نیابت
 قراول بیگمی مامور بودند با جماعه برادری قراولان و عملت شکار و
 رسول خان افغان که هر یک آنها بر فیل سوار بودند در پیش
 فوج قول یلتمش قرار دادند و همه اینها از راه حسن عقیدت و
 جان فشانی کمر بستند و خود بنفس نفیس توکل بذات پاک
 حق نموده چون کوه تمکین زینت انزای قول گشته با جمعی از
 عمدت های اخلاص نشان عقیدت کیش مثل خواجه عبید الله خان
 و اهددا خان دیوان و رستم بیگ خان و نیک نظر خان بخشی سرکار
 ناصر جنگ و همت یار خان خالوی خلف کامگار آن سپه سالار و جوتی
 از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغه چوکی خاص
 و دیگر مردم روشناس بایکه بهادران عقیدت اساس دیگر بهمرکابی
 فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسرداری
 و کار فرمائی فوج مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان
 سرکار خود بسرداری فوج مرهته که باجی را و غیره هفت هشت
 هزار سوار در رکاب آن سپه سالار بودند مقور فرمودند - و از آن طرف
 عماد الملک مبارز خان نیز بفوج بتدی پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک حیدرآباد
 با جمعیت شایسته رحیده خود را از جمله عقیدت کیشان مبارز
 پیشه میگرفت با حسین منور خان پسر خان زمان معروف بشیخ
 نظام دکنی بشجاعت مشهور هر اول قرارداد در عقب او محمد بیگ خان
 خالوی خود را که سپاهی کهنه تجربه کار بود بجای یلتمش مقرر
 کرده ابراهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داود خان مشهور
 طرف دست راست خود مقرر نمود - و عبد الفتاح خان پسر
 عبد الذبی خان میانه که از سالها در کرناتک بیجاپور بشجاعت
 مشهور بود با افغانان تومن دار عمده جنگ دیده با در هزار سوار
 افغان رفیق مبارز خان گشته بود و همچنین پسران دلیر خان میانه که
 از بنکاپور باتفاق علی خان نامی که مدار المهام و متبذای دلیر خان
 گفته می شد و اختیار سر فوجی پسران دلیر خان نیز او داشت
 با جمعیت زیاده از سوار و پیاده کارزار دیده بطریق کمکیان رسیده
 بودند با خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه
 محمود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت
 و تهوری خود را رستم وقت می گرفتند رفیق ساخته نزدیک قول
 جا داده بود و خود با خان زمان پسر خان خانان بهادر شاهی
 و منور خان و قزلباش خان و فائق خان دیوان سرکار خود و
 عرب بیگ خان تورانی که از شجاعان کار طلب رزم دیده بود و
 میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته با بمعرکه کارزار
 گذاشت - حاصل کلام هر دو فوج دریا موج مقابل هم رسیدند
 نظام الملک بهادر فتح جنگ در سبقت تیز جلونی را کار نفرموده

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی ازو بظهور آید تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت دوسه کروه بنگاه او بود سوار شده باوجود حائل بودن ناله بهیار قلب خود را مقابل لشکر فتح نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رساند و قبل از درپهر معرکه جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف بهادران شمله خو و مبارز پیدشگان رزم جو قدم بعمره رزم گاه گذاشتند و از صدای توپهای زهره گداز که دران دشت پرو حشت پیچید زمین و آسمان برخود لرزیده چه نویسم از زد و خوردی که دران کارزار بظهور آمد و آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و جنگ سلطانی که چنان سرداران نامی مشهور که قریب سی چهل فیل سوار هدف تیر و تفنگ گردیده جان بجان آفرین سپرده باغذ مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را رنجه دارم باعراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران فوج نظام الملک دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و نبائر خاندان سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و حرز الله خان و محمد سعید خان و طالب محیی الدین خان باشند و مید غصینفر خان تردمی که بظهور آمد جای صد آفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از نبائر خاندان مقرب خان عرف خان زمان دکنی بودند و میان پدر و پسر یعنی امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت قدیم بود چند روز قبل از مقابله هر دو لشکر امین خان از فوج فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعی دیگر از منصبداران

برهانیپوری نزد مبارز خان رسانده بدولت سه چهار روز رسیده بود روز جنگ پدر و پسر تشنگ خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل هم شدن شمشیر میزدند تردیدی که از مقرب خان بظهور آمد از احاطه بیدان بیرون است و محمد امین خان که خود را بطرف خصم رسانده بود اگرچه از دست دیگری از مبارز پیشگان لشکر فتح جنگ کشته گردید اما در عوام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از پا در آمد - و از حمله های فوج دکنیان پای استقامت بعضی دل باختگان از جا لغزید و از مددات پیاپی فوج خصم قریب سیزده چاره فیل پاکه و نشان و غیره از میان فوج فتح جنگ برگشتند حتی بهیر که بار کرده عقب فوج استاده بود نزدیک بآن شد که از مشاهده برگشتن فیلان خلل در استقامت آنها راه یابد درین ضمن دیانت خان دیوان دکن که دران روز ها مغضوب فتح جنگ گشته پای اعتراض آمده و مبتلا بعارضه بیماری گردیده بجای فوج چنداول با پنجاه شصت سوار برادری و همراهان دیگر عقب بهیر مانده بود از مشاهده بی استقلالیت مردم بهیر مانع و سد راه آنها گردید - درین حال مبارز خان بعد کشته شدن دو پسر باسم اسعد خان و مسعود خان که با پیشتری از فیل سواران با نام و نشان از پا در آمده ره نورد سفر آخرت گردیدند و دو پسر باسم محمود خان و حامد الله خان با جمعی زخمی گشته دستگیر گردیده بودند و فیلبان سواری مبارز خان نیز از رسیدن زخمی های پیاپی از بالای فیل افتاده بود و مبارز خان که کشته پر خون خود بصورت کفن پوشیده خود فیلبانی می نمود از رسیدن زخمی های کاری کار او نیز ساخته شد و مدای شادیانه

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از سه هزار نفر زیاده بتخمین در آمد و امپ آن قدر از صدمه گواها بالای هم افتاده بودند که در دوسه جنگ سلطانی دیده نشده - و از فوج فتح جنگ سوای رعایت خان که عمه فتح جنگ در خانه او بود زخم تیر بحلق او رسیده بود ره نورد سفر آخرت گردید و سلیمان خان خویشکی بکار آمد و سید غضنفر خان از رسیدن زخمهای کاری بعد دوسه روز در گذشت و چند نفر غیر مشهور نیز بکار آمدند و بمردم نامی دیگر آسیبی نرسید - نظام الملک بهادر فتح جنگ برای تکفین و تدفین مقتولان و تدبیر علاج زخمیهایی که باسیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر مبارز خان که احوال آنها بزبان قلم داده و دلور خان همزلف مبارز خان و محمد بیگ خان که خالوی مبارز خان می شد هر دو زخمها برداشته اسیر گردیده بودند - و محمد بیگ خان که زخمهای کاری رسیده بود بعد دوسه روز ودیعت حیات نمود و عرب بیگ خان نیز که از اعیان لشکر و مرهون احسان نظام الملک از سابق بود بعد دستگیر گردیدن روز دویم در گذشت و دیگر از عهدهای سرداران افغانان و غیره که اکثر از حکام و کار فرمایان و صاحب تومنهای مشهور بودند مثل غالب خان و حسین منور خان و کمال خان دکنی و بهادر خان و ابراهیم خان پنی و عبد الفتاح خان پسر ارشد عبد الزبی خان که فی الحقیقت تمام صوبه بلخاپور از مدت مدید در تصرف آنهاست از جمله فیل حواریان نامی مقتول زیاده از

ده دوازده نفر در شمار آمده بودند سوای آن جمع کثیر مثل خان زمان پسر خان خانان و احمد خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان پسر میر امام که از مردم مشهور توران گفته می شد و فائق خان و میر فخرالله و غیره نیل سواران که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد - و جمعی دیگر که سوای تلف شدن مال زخم ظاهری بآنها نریمیده بود و پرداخت حال آنها ضرور گردیده مثل حکیم عزت طلب خان و قزلباش خان و میر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان قمرنگر و آقا ابو الحسن سوانح نگار مچهای بندر و غیره اگرچه برای پیشتری از مردم اعیان غذا و دو او همه لازمه غمخواری از سرکار فتح جنگ میرسید اما جمعی کثیر را اهتدا خان که دیوان و خانسامان نظام الملک بسیار مرد مخیر و فیض رسان بود بیمار داری و تداوی میدنمود - سوای آن دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را مدد نقد و غذا نموده - و مبلغ کلی از جنس جواهر و اقمشه بابت پسران مبارز خان و دلار خان و کاظم علی خان پسر حاجی منصور و غیره مردم که بضبط در آمده بود برای مسترد ساختن آنها نظام الملک بهادر حکم فرمودند - بعد فراغ از جنگ سه چهار مقام نموده متوجه خجسته بنیاد بهمرکابی فتح و نصرت شدند - درین ضمن از نوشته سوانح نگار حیدرآباد که بی درپی رسید ظاهر گردید که قلعه محمد نگر که متصل حیدرآباد واقع شده و دران قلعه بطریق نیابت پسر مبارز خان مندل خان نام خواجه مرا قلعه داری مینمود خواجه احمد خان پسر مبارز خان که نیابت پدر در حیدر آباد داشب قلعه را بساخت هزارها متصرف شده مال و متاع

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن
 خجسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجه
 بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل
 قلعه نموده آواخر ربیع الثانی بفرخی و فیروزی در حوالی
 حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خیم نموده بتعین
 عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان باسم خواجه
 احمد خان از وسواس و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود
 و همه وابسته های مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و
 موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داری و قلعداری
 بنام خودها از حضور که در تمام صوبه ماده فساد و شورش گردیده
 تا مدت یک سال برای دخل ندادن عمال و قلعداران و زمینداران
 اطراف نوشته فرستاد جا بجا فوج ها برای مدد قلعداران و
 زمینداران تعیین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان
 به سعی تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود
 آنها را برای انگیزختن مزید ماده فساد از قلعه برآورده مرخص
 ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبه شورش
 برپا کردند که عمل عمالان یکقلم برخاست و تحمیل بند شد و
 مساندین و متردین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محالات
 مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد
 کاظم ملی خان داد حاجی منصور که جوان رشید و سپاه کار طلب
 بود و فوجداری نواح بهونگیر داشت با جمعی کشته گردید
 اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهربانی و لطف و احسان از عطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابه های موروثی که خواجه احمد خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را بمبارز خان نموده جاگیرهای سیر حاصل داده و همه وابسته های مبارز خان را بانواع دستگیری نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با اهشام از جانب خود گذاشته به تنبیه مفسدان بواقعی پرداخت در همین ایام که نظام الملک به بندوبست صوبه حیدر آباد اشتغال داشت انور الدین خان بهادر از دار الخلافه آمده ملازمت نمود نظام الملک بهادر فتح جنگ رسیدن همچو بهادر کار طلب را فوز عظیم دانسته مهربانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داری حیدر آباد مقرر کرد و تنبیه و تادیب اشقیای نواح حیدر آباد و مفسدان مقرری ضاع میکاکل و غیره مکررات بوجه احسن قرار واقعی نوعی نمود که از انتظام ملک و امنیت کمال دران مکان پرخار بظهور آمد و مبالغ کلمی که گاهی از ابتدای تسخیر ملک در عهد حضرت خلد مکان و خلد منزل داخل خزانه نگشته بود بوصول در آرد اگر تردیدات مالی و ملکی آن رستم زمان و تهمتن وقت مفصل بر نگارد از مورثه اختصار در می آند - چون نظام الملک بهادر فتح جنگ همیشه مصروف فدویت بوده و غیر از صلاح وقت حرکتی بیجا از بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه به تقاضای مصلحت وقت که فی الحقیقت از فتح جنگ نیز موای آنکه سلطنت رفته خاندان تیموریه را از مرنو تازه ساخت مرمو نافرمانی بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف جاهی

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارز خان چوتنه موافق قرار داد مادات نمیداد و در تنبیه و تادیب مرهته تردد نمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان غنیم قابو میدافتند زیاده از چوتنه و هرچه میتوانستند میگرفتند و اکثر راه ها مخوف بود •

الحال بذکر احمدآباد می پردازد - اگرچه از هوانحیکه دران صوبه بعد از واقعه حضرت خلد مکن رو داده محروم اوراق را اطلاع واقعی حاصل نشد اما آنچه بروایت مختلف و اجتماع تواتر مطلع گردید مجملی ازان می نگارد که در هر زمینیکه از انغال و کردار بنده های عاصی فسق و فجور از حد میگذرد و از آنکه دنیا یکی از کارخانجات مکافات خانه آفرینش اوست مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزول بلائی قحط و وبا و فرستادن حاکم جابر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبه احمدآباد که از جمله بیست و یک صوبه هندوستان طرف غربی معموره بود بکمال آبادی و زرخیزی که لکها قماش آنجا باطراف عالم خصوص مکه متبرکه و ایران و توران میرفت از مبر هاملی تا عهد حضرت خلد مکن چه نویسم کمتر جاگیردار بی نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد هرالانه بیست ماه و بیست و پنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایه بهم میرسید و گوشه بود

که متوطنان آنجا از اکثر آفات سماوی مامون و از وفور ارزانی غله و فواکه محظوظ زندگانی می نمودند بعد از عهد شاه عالم هر سال اثر گرانی و ویرانی آن صوبه و تسلط یافتن غنیم و رو دادن ظلمهای عظیم می افزود و بازیافت نمودن تخفیف دمی که قریب سی چهل یک روپیه از عهد محمد اکبر بادشاه بعد تصرف ملک در اثر برگشت آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود باوجود رویه کم آزاری که داشت دمیهای تخفیف را بازیافت و ضبط نموده مبلغ دیگر نیز بر محصول کامل برگذات آن صوبه افزود و آفت گرانی و ظلم حکام علاوه آن گردید و کار حاصل آن صوبه بجائی رسید که درین ایام آفت کمی محصول هیچ صوبه بآن نمی رسد - و از ویرانی و گرانی و فتور غنیم که در آن ضلع روز افزون است چه نویسد در ایامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان صوبه دار احمد آباد نموده بود بر سر سوختن هوای برد خانه و کوچه مشترک که میان هندو و مسلمین واقع شده بود و موانع آمدن مسلمانان و ممنوع نگردیدن هندو در تلاقی آنکه مسلمانان برای طعام حضرت سرور کائنات گاو آورده ذبح نمودند و بر سر مسلمان هجوم آورده قصاب را آن قدر زدند که کشتند و بقوای ذبح نمودند و نصاب فریقین چنان شعله آتش برافروخت که بسبب رعایت داؤد خان که همیشه در طرفداری کفره میکوشید چندین محله رسته بازار و مال وافر سوخته گردید بلکه کار بسوختن در قاصی کشید و تا در سه روز چندی که روپیه را اقمشه و کتابخانه محبان بتاراج رفت و چنان فقره گروهی در طرف برای استغاثه

روانگه حضور شدند و رتن چند دیوان قطب الملک بدست آورد
محضری که داود خان بر تعدی مسلمانان نموده داده بود
جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضلی شهر رفته بودند
مقید ساخت چنانچه بر محل مفصل بگذارش آمده بعده که
حیدر قلی خان در آواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه داری
احمدآباد منصوب گردید آنچه از ظلم و تعدی او در ضبط نمودن
جاگیر منصوبداران و جنگ و فساد که با صفدر علی خان باقی
نموده و جمعی از مردم مشهور مسلمین و هندو را سیاحت ناحق
برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت
محمد فرخ سیر شهید رویداده بر زبان قلم جاری گشته - بعد ازان
که صوبه داری احمدآباد به نظام الملک فتح جنگ مقرر گشت
و حیدر قلی خان روانگه حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم
قلی خان که از پیش آردهای حیدر قلی خان بودند در احمدآباد
و رستم علی خان برادر سیوم شجاعت علی خان را در بندر سورت
به نیابت گذاشته روانگه حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این
صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشی که از حماعداران عمده
کار طلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار
احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل
گذارش آمده شش پسر داشت که هر کدام در شجاعت و تهوری
خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و هر نوشت هر سه برادر
بزر تر بیخ آمدن از روز ازل آنها شده بودند از آنها یک پسر در صوبه
داری ابراهیم خان در جنگ گویا های مفسد شریعت شهادت

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان در جنگ مفسد ان نواح جهونیز بکار آمد و یک برادر در فوجداری سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجۂ شهادت رسید و سه برادر دیگر که مانده بودند حیدر قلیخان پرداخت حال انها در تجویز اضافیه‌های نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهم علی خان ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانه حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عمومی نظام الملک بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی خان که ابواهم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای بندوبست پرگانات برآمده بود از شنیدن خبر حامد خان خواست که خود را بشهر رسانده در ممانعت بر روی حامد خان بسته دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب مسموع گردید باطاعت پیش آید ازان که میان فامرداران غنیم و هر سه برادر همیشه فوج کشی و جنگ و فساد در میان بود و عمال چوتمه نمیدادند و مقدر خان بانی سوخته سختی حیدر قلی خان بود باهفت هشت هزار سوار با غنیم باستقبال حامد خان شتافته از سرکشی و مذهب داعیه بودن پسران محمد کاظم خاطر نشان کرده در فکر استیصال انها گردیده بود و وقت رسیدن شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق افتاد و شجاعت خان خود را یک تاز برابر فیل حامد خان بهادر زماند و های قتال و جدال از هر دو طرف بمیان آمد و شجاعت خان

کشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید
 صفدرخان بانی که نزاع ته دلی بسبب حیدر قلیخان باین خاندان
 داشت بحسب ظاهر میانجی شده طرفین را خمانده بانه دهری
 گشته که دران صوبه شخصی درچنین مقدمات و معاملات مالی
 بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت
 فرموده خود کفیل بدقولی ان میگردد انرا بانه دهری مینامند
 یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان
 بر بانه دهری اعتماد نموده یکی از جماعاتاران معتبر دیگر را که
 از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده
 به بانه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان او را خلعت
 و چپغه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت
 بعد تفاوت یک هفته باغواهی صفدرخان و رهنمائی دیگر برهم کلان
 حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که
 ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر
 حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند

• مصرع •

نهان کی مالد ان رازی کزو سازند محفلها

بسرکوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعاتاریکه میانجی
 شده ابراهیم قلی خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را
 بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع
 داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق توام و ترا جایی
 محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار
 نتوانست نمود و پا بندگی ناموس نیز مانع برآمدن او از شهر گردید

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان
در جنگ مفسد آن نواح جهونیز بکار آمد و یک برادر در فوجداری
سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجه شهادت رسید و سه برادر دیگر
که مانده بودند حیدر قلیخان پرداخت حال آنها در تجویز اضافیه‌های
نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی
را بخطاب رستم علیخان و سومی را موسوم بابراهم علی خان
ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانه
حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عمومی نظام الملک
بها در فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی
خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای
بندوبست برگزات برآمده بود از شنیدن خبر حامد خان خواست
که خود را بشهر رسانده در ممانعت بر روی حامد خان بسته
دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب
مجموع گردید باطاعت پیش آید از آن که میان نامرداران غنیم و
هر سه برادر همیشه فوج کشی و جنگ و فساد در میان بود و
عمال چوتنه نمیدادند و صفدر خان بانی سوخته سختی حیدر قلی
خان بود باهفت هشت هزار سوار با غنیم باستقبال حامد خان
شتافته از سرکشی و مذهب داعیه بودن پسران محمد کاظم خاطر
نشان کرده در فکر استیصال آنها گردیده بود و وقت رسیدن
شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق
افتاد و شجاعت خان خواهر را یک تاز برابر فیل حامد خان بهادر
ماند ، بای قتال و جدال از هر دو طرف بمیان آمد و شجاعت خان

کشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید صفدرخان بانی که نزاع ته دلی بسبب حیدر قلیخان باین خاندان داشت بحسب ظاهر میانجی شده طرفین را فهمانده بانه دهری گشته که دران صوبه شخصی در چنین مقدمات و معاملات مالی بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت فرموده خود کفیل بدقولی ان میگردد انرا بانه دهری مینامند یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان بر بانه دهری اعتماد نموده یکی از جماعاتاران معتبر دیگر را که از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود در میان آورده به بانه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان او را خلعت و چپغه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت بعد تفاوت یک هفته باغواهی صفدرخان و رهنمائی دیگر برهم کاران حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند • مصرع •

نهان کی مالد ان رازی کز سازند محفلها

بسر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعاتاریکه میانجی شده ابراهیم قلی خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق توام و ترا جایی محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار نتوانست نمود و پا بندی ناموسی نیز مانع برآمدن او از شهر گردید

رضا بقضا داده مستعد سفر اخرت گشته انتظار اجل موعود میکشید تا آنکه سواران و محصلان حامد خان بهادر بدیم برای طلب او رسیدند بروایتی با سی تن و بقوای با چهل تن که رفیق شفیق روز بیکیسی او گردیدند و ان جماعه در نیز با هفت هشت نفر رفاقت او اختیار نمود و او بعد از فراغ غسل و وداع اخری از همه مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعده که بدرخانه دار الامارت رسید خواست بی باگانه و بی مهابه اندرون درآید چو بداران و جمعی دیگر که در دروازه بودند مانع آمده گفتند یراق و انموده با دوسه نفر برود ابراهیم قلی خان بر آشفته دست بر یراق نموده چند نفر را همجا گشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم و گذاشت حامد خان از ملاحظه جلالت و جهالت او خود را از دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم قلی خان با جمعی که همراه بودند چون دیوانگان جانباز شمشیر میزد و رفقای او گشته و زخمی گردیدند تا آنکه جمعی کثیر را گشته و زخمی ساخته خود را اندرون محل رسانده در جست و جوی حامد خان پرداخت آخر از صدمات گوی و سنگ و کلوخ اطراف که باورسید گشته گردید و سر او را بریده بر لاش او جدا جدا بر سر دروازه ها آویختند و آنچه بر سر فرزندان او از شامت افعال او گذشت بسبب اختلاف قول بتحریر ان نمی پردازد بعده که خبر گشته شدن هر دو برادر بر مردم علی خان نائب بندر سورت رسید خون برادرانش در دل و رگ و ریشه او جوش زدن گرفت و در تهیه انتقام خون هر دو برادر و بر آمدن از بندر سورت بجهاد و رسیدن ایام موعود افتاد و از آنکه

در میان پیلوجی نا مردار غنیمت که با ۵۰ یازده هزار سوار برای تقاضای چوپته نواح بذری از مدت یکسال هنگامه فساد و تاخت و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله به میان آمده بود و دخل واقعی نمی یافت درینحال بتقاضای وقت رستم علی خان با پیلوجی و غیره و عدله مهربانی امیز نموده بعد از صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوی وقت را از دست نداده امید آنکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع خود میدادند و در هر صورت برای او نقش دوشش بود با فوج خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانه آرسنه و فوج نا سرداران مرهته کهنه (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان پیوسته بودند برآمد بعد رسیدن فوج های هر دو طرف نزدیک دریای مهبی مقابله و مقاتله عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین کشته و زخمی گردیدند و آن روز شکست عظیم بر فوج حامد خان افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشید و رستم علی خان شادیانه فتح نواخته به تفارت یک دوکروه از خرگاه خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود که بقول مشهور پیلوجی را که ذخیره غبار مرکشی رستم علی خان در دل او بود طرف خود به پیغام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

رضا بقضا داده مستعد سفر اخرت گشته انتظار اجل موعود میکشید تا آنکه سزاواران و محصلان حامد خان بهادر پدیم برای طلب او رسیدند بروایتی با سی تن و بقولای با چهل تن که رفیق شفیق روز بیکسعی او گردیدند و آن جماعدار نیز با هفت هشت نفر رفاقت او اختیار نمود و او بعد از فراغ غسل و وداع اخیری از همه مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعده که بدرخانه دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بی مهلبه اندرون درآید چویداران و جمعی دیگر که بر در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق و نموده با دوسه نفر برود ابراهیم قلی خان بر آشفته دست بر یراق نموده چند نفر را همجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم و گذاشت حامد خان از ملاحظه جلالت و جهالت او خود را از دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم قلی خان باجمعی که همراه بودند چون دیوانگان جانباز شمشیر میزد و رفقایی او کشته و زخمی گردیدند تا آنکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را اندرون محل رسانده در جست و جوی حامد خان پرداخت آخر از صدسات گوی و سنگ و کلوخ اطراف که باورسید گشته گردید و هر لو را بریده بر لاش او جدا جدا بر سر دروازه ها آویختند و آنچه بر سر فرزندان او از شامت افعال او گذشت بهسبب اختلاف قول بتحریر آن نمی پردازد بعده که خبر کشته شدن هر دو برادر برستم علی خان نائب بندر سورت رسید خون برادرانش در دل و رگ و ریشه او جوش زدن گرفت و در تهیه انتقام خون هر دو برادر و برآمدن از بندر سورت بجازبه رسیدن ایام موعود افتاد و از آنکه

در میان پیلوجی نا مردار غنیم که با ده یازده هزار سوار برای تقاضای چوتنه نواح بندر از مدت یکسال هنگامه فساد و تاخت و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله بمیان آمده بود و دخل واقعی نمی یافت درینحال بتقاضای وقت رستم علی خان با پیلوجی و غیره وعده مهربانی امیز نموده بعد از صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوی وقت را از دست نداده امید آنکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع خود میدانند و در هر صورت برای او نقش دو شش بود با فوج خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانه آرسته و فوج نا سرداران مرهته کهنه (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان پیوسته بودند برآمد بعد رسیدن فوج های هر دو طرف نزدیک درهای مہی مقابله و مقاتله عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین کشته و زخمی گردیدند و آن روز شکست عظیم بر فوج حامد افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشید و رستم علی خان شادیانگ فتح نواخته به تفاوت یک دو کوره از حرگاه خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود که بقول مشهور پیلوجی را که ذخیره غبار مرکشی رستم علی خان در دل او بود طرف خود به پیغام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

جنگ از سرنو نواخته پا بمعرکه قتال گذاشت و ازین طرف رستم
 علي خان که بیشتر از مردم کارزار دیده قدیم خدمت او کشته و
 زخمی گردیده بودند بمقابله پرداخت و دران حالت فوج پیلوجی
 برهر بهیتر رستم علي خان تاخت آورد و بعد زد و خوردی که از
 هر دو طرف بمیان آمد شکست فاحش بر فوج رستم علي خان
 افتاد و رستم علي خان کشته گردید درین مابین فساد چند روز
 مرهته فوج هر دو طرف دست بغارت رسته بازار احمدآباد و داکین
 دراز کرده آنچه توانستند بتاراج بردند و آنچه از تاخت و تاراج غنیم
 و لشکرهای طرفین بر پرگنات خصوص پرگنه برده با اطراف آن
 و نواح دریای مهی چه نویسد که خون از چشم خامه خونبار جاری
 میگردد و بعد از آنکه این خبر بعرض محمد شاه بادشاه رسید سربلند
 خان بصوبه داری احمدآباد مامور گردید حامد خان بهادر را
 آصفجاه نزد خود طلبداشته و بعد رسیدن سربلند خان که بصوبه داری
 احمدآباد مامور گردید با آنکه فوج هفت هشت هزار سوار که
 اکثر مردم بیش رزم دیده بودند و توپخانه عظیم همراه داشت
 بسبب انتشار افواج مقاهیر در پرگنات سرکار صوبه مذکور به
 بندریست ملوک و تذبیه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تسلط
 کفار زیاده میگردد و نرخ غله رو بگرانی گذاشت و سربلند خان
 در شهر بطریق محصوران نشسته بدون آنکه در برداشتن تعدی
 مقهوران چشم پوشی و اغماض بکار برد به پیکار و تذبیه آنها که
 نزدیک بسی هزار سوار جمع شده بودند نمی توانست پرداخت
 و تا دروازه شهر اکثر پرگنات بتاخت و تاراج مرهته ها درآمد و

دست خوش تاراجیان میگردد و بسیاری از بیوپاریان و اهل
 حرفه و کامبان موالید سه گانه جلا وطن گردیده و راف
 گذاشتند و بمرتبہ ظلم و تعدی برساکنان و بیوپاریان و صرافان نامی
 گذشت چون مبلغ کلی طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر
 ضروری نگاهداشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع
 آنها نبوده شده بود و جماعداران برای تقاضای طلب خود هجوم
 آورده بر سر پرخاش و شوخی پیش آمدند آخر بذای تسلی و دفع
 فساد سپاه برین مقرر شده بود که جماعداران برات وجه طلب خود
 بر اسم هر صراف و بیوپاری میخواستند نوشته میدادند و آنها رفته
 بیوپاری و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود
 تحصیل می نمودند و برگزیده بیرنگر که قصبه معموره پر از تجار و
 قوم ناگران مشهور که لکها داد و ستد می نمودند در اینجا آباد بودند
 و آن قطعه زمین از معموره های هندوستان پر از اقسام مال و زر نقد
 و کان موالید سه گانه بود از تاراج غنیمت که صوبه داران بغریاد ساکنان
 اینجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید بعده که بعرض محمدشاه
 بادشاه رسید از تغییر سر بلند خان صوبه داری به دوفکر سنگه
 راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سر بلند خلی دخل نداده
 میخواست بچنگ و پرخاش پیش آید آخر نتوانست لهذا چنان فرار
 نمود که چند روز اتوری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده مغضوب
 بادشاه گردید و تادمی حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه
 در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبی از طوفان سیر
 حاصلی و رفور فواکه و ارزانی اکثر حبوبات و بقولات و اقسام اقمشه

بیش بها که برای تجار ربع مسکون و فرستادن تحف و هدایا برای سلاطین هفت اقلیم آبرو بخش هندوستان بود بمرتبه ویران گشته که تجار و بیشتری از اهل حرفه جلا وطن گردیده و ترک خانمان موروثی نموده باطراف رفته پراکنده شدند مگر باز فضل الهی بفرید مظلومان برسد و مایه توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ آصفجه بهران ملک افکنده شود و سبب بحال آمدن و آبادی آن صوبه گردد *

باز بذکر بندوبست آصفجه که در صوبه

فرخنده بنیاد هیدرآباد نموده می پردازد

هرجا که مفسدان دارالحرب بودند مثل زمیندار بد اصل واگنیکرا که برای تسخیر قلعه و مسکن و ماوای تصدیع و هرجی بر لشکر حضرت خلد مکان در ایام محاصره گذشته بر محل باحاطه بیان در آمده و دیگر مفسدان نواح نو جر و پرگنات کوال و سرکار ایلکنتل و غیره که در اکثر پرگنات از سرکشی زمینداران و متهمی کوه نشینان عمل واقعی نبود در اندک مدت به تسخیر و تصرف بهادران اسلام درآمد و خس و خاشاک کفر و ظلم اکثر جا ز دوده گردید و برخلاف عهد صوبه داران سابق که مدام در راه ها از فتور و فساد رهنان و تاخمت و تاراج مرهقه و زمینداران مفسد تردد مسافری و مترددین متعذر بود راه ها بامن و آمان جاری گردید و بدعت چوتنه غنیم که از جاگیر داران بازوای ظلم میگرفت و سوای آن فی صد ده روپیه بنام سردیه همگی از زمینداران و رعایا به تحصیل می آوردند و بدین وسیله کمایش داران بد عاقبت در هر هفته و ماه تغیر و تبدیل می یافتند فرمایشهای زیاده از حوصله

رعایا می نمودند تصدیع و خفت بر حال عمال جاگیرداران جبر می گذشت آصفجه چنان نمود که عوض از چوتته صوبه حیدرآباد نقد از خزانة خود دست برداشته بدهند و ده روپیه سر صد بابت سردیس مکه‌ی که از رعایا می گرفتند معاف نموده پای کمایشداران چوتته و گماشتهای سردیس مکه‌ی و راهداري که از آنها نیز ادیت تمام بر مسافریں و مترددین و بیوپاریان می رسید از میان برداشته شد *

ذکر شمه از سوانح حضور لغایت سنه ۱۴

از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بذکر شمه از سوانح حضور می پردازد - خلعت و قلمدان وزارت از تغیر آصفجه به قمرالدین خان بهادر عطا فرمودند و فرمان عذایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت معه خلعت و فیل و جواهر برای آصفجه روانه فرمودند و بعد تولد دوسه فرزند که از مشکوی محل خاص بهم رسیده زود ودیعت حیات نمودند حق سبحانه و تعالی شانه فرزندی از بطن صبیغه محمد فرخ سیر کرامت نمود آنرا مسهی باحمدشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلیخان میر آتش که در خمس خانه با زوجة خود خوابیده بود از اثر شعله دل سوختگان جداری او در عالم حکومت رانی که طبع از بظلم راغب بود وقت شب در خسخانه آتش در گرفت زوجة او نیم سوخته جان بدر برد و چون اکثر اعضای حیدرقلی خان تا برآمدن از میان ان شعله آتش سوخته گردید هر چند در معالجه کوشیدند فائده به بخشید تا جهان را بدرود نمود *

از واقعه صوبه اجمیر بعرض رسید که دَونکر سنگه پسر راجه اجیت سنگه قابو یافته خود را بخوابگاه پدر رسانده بجمده رجانستان پدر را بدار البوار فرستاد و راجه جی سنگه نیز مدام از پسر خود باوجود صغر سن و خواهرزاده پسریده سنگه و پندار بوندی که او نیز از هشت سال زیاده نداشت و سواس هراس آمیز از هر دو داشت بکشتن هر دو امر نمود - جعفر خان عرف محمد هادی که چندگاه خطاب مرشد قیلاخان نیز داشت از ابتداء نشو و نما از دستگرفتهای امانت خان خوایی گفته میشد بصفت امانت و تدبیر که از بهترین صفات انسانی و گل سرسبد سرخروئی و نجات دوجہانی است بانواع خوبی دیگر موصوف بود موافق صفای نیت و حسن عقیدت در کار آفا که نشان عاقبت بخیرری از باب فطرت است حق سبحانه و تعالی او را بدولت عظیم رسانده بود و در صوبه داری ملک پر وسعت زرخیز بنگاله نزدیک بیک قرن بعزت و آبرو بسر برده به نیکنامی زندگانی نموده و دیعت حیات سپرد - بعده که بعرض محمد شاه بادشاه رسید بر واقعه او افسوس نموده شجاع الدین خان خویش او را بعد عطای اضافه و خلعت ماتمی و عنایات لازمه صوبه داری بنگاله مرحمت فرمودند - و صوبه داری مالوه به تغیر دیا بهادر بمحمد خان بنگش بعنایت اضافه و اسب و فیل مقرر فرمودند - حقیقت رفتن اصفهان از تصرف شاه ایران و فوت سلطان حسین در محاصره افغانان که چندین لک آدم در ایام محصور گردید بسبب غلبه افغانان و گرانی مغله که بکمال قحط و وبا منجر گردید از شامت افعال خود ره نورد بادیه عدم شدند سابق مجمل بزبان

قلم داده باز بگذارش آن می بردازد - شاهزاده طهماس پسر سلطان حسین که در ایام محاصره از زیر نابدان قلعه با چند نفر معدود قابو یافته بامید آوردن کمک خود را بگرجستان که وطن جد مادری او بود رسانده هر چند بگرد آوری لشکر که در مقابل خدمتکاری که از سلطان حسین در ایام مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعای مدد کمک نموده فوج طلبید اگرچه بعد رسیدن افواج روم و پرخاش جنگ و جدل بمیان آمدن با افغانان هرچه از بلاد سیر حاصل و بنادر مفتوحه افغانان توانستند بر آوردند اما خود متصرف شده زیاده از افغانان مدعی ملک مغصوبه ایران گردیدند چون از جمله صوبجات ایران بر سه چهار صوبه اداغنه و رومی دست نیافته بودند و جمله در شهر حاکم نشین علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس باشد هر چند اصل ماده فساد افغانان از پای تخت هرات برخاسته بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روایت شاه قلی خان مسموع گردیده درین مدت ایام فساد افغانان که مکرر فوج محمود خان بقصد تسخیر مشهد آمده و از تودن شاه قلی خان حاکم انجا دست نیافتن بعده که محمود خان وفات یافت اشرف نام که باختلاف قول خواهر زاده او میشد بجای محمود خان در صفاهان جلوس نمود او نیز مکرر بر سر مشهد فوج کشی فرمود فائده مترتب نگردید تا آنکه اشرف خود با بیست و پنج هزار سوار جرار و دوازده هزار شتر ذخیره که بر هر کدام یک بر قنداز و یک تیرانداز نشسته بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمحاصره پرداخت درین ضمن شاهزاده طهماس بعد سر گردانی هفت هشت سال و رسیدن

چندین مدمات لیل و نهار روزگار و بقول مشهور تا تهته صوبه هندوستان نیز رسیده مهربانیکه از محمد شاه بادشاه بدیده مراجعت نمود - درین آردان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از تومان داران گرجستان و جمعی از فوج قزلباش و صحرانشینان مبارز پیشه اطراف از شنیدن وفات محمود خان و قایم بودن حاکم مشهد خود را نزد شاهزاده طهماسب رسانده بودند قریب ده دوازده هزار سوار که بیشتر از آنها سپاه کارزار دیده و مبارز پیشه گرجستان بودند فراهم آمدند چون در خزانه مزار حضرت امام علی رضا علیه السلام که از هشت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم از نقد و طلا و نقره آلات دران درگاه فیض آثار رسیده جمع میشد سوای آن از محصول برگذات اطراف مشهد که فرمان فرمایان ایران نذر آن مرقد منور نموده اند سال بسال مبلغ کلی فراهم می آمد و سوای خرج لشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - آنچه از زبان واریان ثقه ایران و خادمان و جاروب کشان آن درگاه فیض آثار بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی بیرون از احاطه حساب جمع شده بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق عقیده اهل ایران و حکم و بشارت امام علی رضا علیه السلام صرف آن خزانه امام مهدی آخر الزمان خواهد شد نمود سوای از فلوس سیاه و قماش پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان درگاه است باقی آنچه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و جواهر لکوک در هر سال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی دانسته دست تصرف بدان نمیرسانند بادشاه سابق ایران خود را

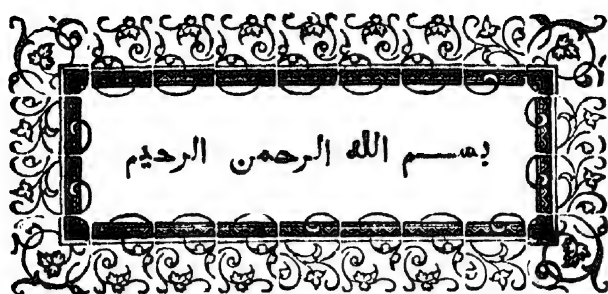
متوالی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم قندهارزریکه مطلوب میشد موافق حشر عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام طی رضا شده بر می آمد متصرف شده باز واصل خزانه میدساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارد چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از اسرای قزلباش بدمعاش بهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود درآورده بود آخر بتاراج افغانان درآمد و خود هم کشته گردید - درینولا که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهماس از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانه امام با قبضه کمان زمردین نام و زر و مبارک که ملجای برآمد مرادات مستمندان و حصول شغای کوران و دیگر دردمندان محتاج درواخانه ان زبده خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزی طی گرفته سه شب و روز بالاحاج و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان حبر و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانه فیض رحمان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابله اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حمله اول چهار پنج هزار افغان طعمه شمشیر قزلباش و سرداران گرجستان که از چند سال تشنه خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر فوج شاه طهماسب زده بود کشته گردید و لاش او را بعد جست و جوی بسیار از زیر لشهای چند هزار افغان بر آوردند و شاهزاده بعد طواف آن مزار متبرکه و رساندن مبلغی بخدا و آنجا و بندوبست اطراف مشهد و تسلیی تجار و رعایای مالکدار که مبلغی تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت بجا آوردند روانه اصفهان گردید - نائب اشرف تاب مقاومت نیاورده رو بفرار گذاشت - بعد افغان کشتی زیاده فوجها بجا بجا برای اخراج افغان و فوج روم تعیین نموده بعد مدت هشت و نه سال مورآزای ملک موروثی گردید *

لغایت شروع مذمة چهارده به تحریر مجملی از سوانح عهد محمد شاه بادشاه پرداخته - انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط بقای حیات و وفا نمودن فرصت آنچه اتفاق افتد به تسطیر تغیر و تبدیل وضع روزگار قلم رنجه خواهد داشت *

تمام شد





فهرست مردمان و مواضع و قلعبات و آبهاییکه در اولین حصه
منتخب اللباب تصنیف خانی خان (خوانی خان) واقع شده اند
بترتیب حروف هجاء - اما نامهاییکه در یک صفحه مکرر آمده است
عدد آن صفحه مکرر ننوشته شد بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد
بهره گیران این کتاب را باید که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمایند تا
بر همگی حالات مرقومه آن صفحه آگاهی یابند - و نیز چونکه قلعبات
بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب یا دریا ممیز می شوند اسماء قلعبات و بحار
را جداگانه ننوشتیم بلکه بر دو عنوان مرتب ساختیم یکی برای مردمان
و دیگری برای مواضع و غیره *

* واللّٰهُ المستعان فی الابتداء والاستتباب - والیه المرجع والمآب *

خان بون - ۱۷۲ - ۲۰۳ - ۲۲۰

۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۸

۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۹

۲۹۵ - ۳۰۱ - ۳۲۹ - ۳۲۷

۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵

* حرف الف - مردمان *

آرام دل لوی - ۱۳۹ - ۱۴۰

آصف خان یمین الدوله پسر

اعتماد الدوله پیشتر اعتقاد

خواجه ابوالمکارم - ۳۳	۳۳۷-۳۴۲-۳۵۹-۳۶۰
سلطان ابراهيم لودي فرمان رواي	۳۶۱-۳۶۲-۳۶۴-۳۶۷
هندوستان - ۴۵ - ۴۷ - ۴۸	۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱
۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳	۳۷۲-۳۷۳-۳۸۱-۳۸۲
۵۵ - ۸۹ - ۹۳	۳۸۳-۳۸۴-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱
مير ابو البقا - ۶۶	۳۹۳-۳۹۴-۳۹۷-۳۹۸
ابوالقاسم قلعه دار - ۹۹ - ۱۲۲	۳۹۹-۴۰۷-۴۱۳-۴۳۰
ابراهيم خان سوز شوهو خواهر	۴۴۹-۴۵۳-۴۶۲-۴۶۳
عدي - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲	۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷
۱۱۳	۴۶۸-۴۹۲-۴۹۳-۵۰۴
ابو المعالي سيد - ۱۲۴ - ۱۲۹	۵۰۷-۵۳۱-۵۷۰-۵۸۰
۱۶۳-۱۶۴-۱۶۷	۵۸۴-۵۸۸-۷۰۱
ابراهيم خان اوزبك - ۱۶۶	آسا اهير باني قلعه آسير - ۲۱۵
ابراهيم حسين ميرزا - ۱۷۷ - ۱۷۸	آصف خان عبد المجيد - ۲۳۸
۲۳۷	آنش خان نظام الملكي - ۳۱۸
حكيم ابوالفتح - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۵۸	۳۲۱
شيخ ابوالفضل پسر شيخ مبارك	ابو سعيد ميرزا پسر سلطان محمد
۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۱۲	۲-۱۷-۱۸-۱۹-۲۱-۲۲
۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۳۸ - ۲۴۱	ابوالغدا مورخ - ۹-۱۰-۱۱-۱۳
۲۵۴ - ۵۰۹	ميرزا ابا بكر پسر ميرزا ميدران
مير ابوالقاسم تمكين - ۲۵۲	شاه - ۱۷
خواجه ابوالحسن - ۲۵۷ - ۲۶۴	ابراهيم بيگ - ۲۵ - ۸۲

ابراهيم بيگ ملازم سبحان قلمي	۲۷۴ - ۳۱۴ - ۳۱۷
۷۵۴	۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۵
ميرزا ابراهيم ادهم خواهرزاده	۳۴۹ - ۳۶۸ - ۳۶۱
تقرب خان - ۷۱۵	۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۶
مير ابوالفضل معموري - ۷۴۷	۳۹۰ - ۴۰۱ - ۴۱۸
اپ روپ (نام فيل) - ۲۳۰	۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۹
سلطان احمد ميرزا - ۱۹ - ۲۲	۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱
۲۳ - ۲۴ - ۳۴	۴۷۴
احمد تذبذ - ۲۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹	ابراهيم خان صوبدار - ۳۳۵ - ۳۴۵
۳۳	ابو طالب پسر آصف خان
احمد سلطان صفوي - ۴۲	(شايدسته خان) - ۳۷۰ - ۳۷۲
احمد شاه - ۶۳	۳۸۱ - ۳۸۶ - (شف شين)
ميرزا احمد ترکمان - ۹۴	خواجه ابوالحسن مشهدي لشکر
احمد خان سور هاکم پنجاب	خان - ۴۰۲ - (شف لام)
سکندر شاه شوهر خواهر عدلي	ابدال کافر - ۴۵۴
شاه - ۱۱۱ - (شف سين)	ابوالفتح فرستاده فتح خان - ۴۶۷
احمد جام قدس سيرة - ۱۱۵ - ۱۲۷	مير ابوالحسن - ۵۲۲ - ۵۲۷
احمد سلطان شاملو - ۱۱۷	۵۳۱ - ۴۵۰ - ۶۸۹
احمد خان نيشاپوري داماد ماهم	قاضي ابوسعيد - ۵۲۲ - ۵۲۷ - ۵۳۱
اتکه - ۱۳۵ - ۱۴۳	ابوالقاسم پسر سيف خان - ۵۷۸
ميرزا احمد خان بارهه - ۱۷۴ - ۱۷۸	ابراهيم بکول آدم نذر محمد خان
۹۳۲	۶۳۵ .

ارجن والدراجہ بیتھلداس - ۴۰۲

۴۰۳

قوم ازبکان - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳

۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷

۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱

۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵

۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹

۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳

۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷

۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱

۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵

۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹

۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳

۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷

۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱

۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵

شاه اسمعیل صفوی شاه ایران

۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳

۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷

اسمعیل جلوانی سردار - ۴۷

اسلام خان - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰

۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴

احمد بیگ برادرزاده ابوالهیدم - ۳۵۵

احسن الله غضنفر خان پسر

خواجہ ابو الحسن - ۳۵۴

احمد بیگ پسر حداد - ۳۵۸

احمد خان نیازي - ۵۲۱

احمد بیگ ملازم علی مردان - ۵۵۴

سید احمد سعید - ۴۰۷ - ۴۰۸

۷۰۸

میرزا احمد خان والد سیدات خان -

۷۱۷ - ۷۱۸

میرزا احمد داماد قطب شاہ -

۷۴۷ - ۷۴۸

اختیار خان قلمدار - ۷۴۹ - ۷۵۰

اختیار الملک کمراتی - ۱۷۸

۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

ادهم خان - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷

۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱

آدی رام - ۳۴۴

ارادت خان وزیر - ۳۶۸ - ۳۶۹

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱

ارسلان آقا فرستاده شاه روم - ۵۷۵

۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹

۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲

۱۸۳ - ۱۸۸ - ۱۹۵ - ۱۹۷

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۳۳

۲۳۴ - ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۷۷

۲۷۹ - ۲۹۹ - ۳۳۷ - ۳۵۴

۳۸۹ - ۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۸

۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴

۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۹ - ۴۴۰

۴۵۱ - ۴۵۰ - ۴۵۳ - ۴۵۶

۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۰ - ۴۶۳

۴۷۱ - ۴۹۵ - ۵۹۸ - ۵۸۲

۵۹۲ - ۶۲۱ - ۶۴۵ - ۶۸۵

۷۵۹ - (شف غین)

اعتماد الدوله پدرو نور جهان - ۲۴۷

۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۱

۳۲۵ - ۳۳۰

اعتماد الدوله غیاث بیگ طهرانی

۲۴۸ - ۲۵۰ - (شف غین)

اعتبار خان (هندوی صاحب مدار)

۲۵۸ - ۳۳۳ - ۳۳۷

اعتماد خان پسر اعتماد الدوله -

۲۷۶ - ۲۷۷

۵۶۸ - ۵۷۰ - ۶۱۰ - ۶۶۰

۶۷۳ - ۷۰۵ - ۷۱۳ - ۷۵۹

اسد خان محمد معصوم - ۴۶۲

۷۵۲ - (شف میم)

اسحق بیگ - ۵۱۶ - ۶۱۶

۶۲۸ - ۶۲۹

اسمعیل نبیرگ عادل خان - ۵۸۱

اسمعیل امام اسمعیلیه - ۵۹۳

اسد الله برادر دیندار خان - ۶۱۷

میر اسحق پسر اعظم خان - ۶۸۵

میر اسد الله خان بخاری عرف

میر میران - ۷۴۷ - (شف میم)

اصالت خان - ۵۵۲ - ۵۸۳ - ۵۸۵

۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴

۶۲۴ - ۶۲۷ - ۶۲۹ - ۶۳۱

۶۳۴ - ۶۳۸ - ۶۵۹

اعظم همایون - ۱۰۵ - ۱۱۰

خان اعظم شمس الدین - ۱۵۵

۱۶۲

اعتماد خان وزیر سلطان مظفر - ۱۷۵

خان اعظم اتکه کوکلتاش خان

اصل نامش میرزا عزیز - ۱۷۸

الذقوا مادر بوزنجرخان - ۷ - ۸	۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶
۱۳	۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱
میدرز الخ بیگ پسر میرزا شاه رخ	۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸
۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۲ - ۳۵ - ۳۸	۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳
۱۶۹ - ۱۷۰ - ۳۰۷	۱۸۵ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۲
آله وردی خان ترکمان - ۳۱۸	۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
۵۰۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۵۲ - ۵۸۵	۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۱۳
۵۸۹ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۶۴۲ - ۶۸۱	۲۱۴ - ۲۱۸ - ۲۱۹
۷۱۴ - ۷۵۹	۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴
آله یار خان - ۵۵۹	۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۱
التفات خان ولد میرزا رستم صفوی -	۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۷
۵۹۴	۲۳۹ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶
التفات خان پسر اعظم خان - ۶۲۱	۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۵
المانیان - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۷	۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۲
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۸ - ۶۶۲ - ۶۶۹	۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶
۶۷۰ - ۶۷۱	۲۸۸ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۳
میرزا امینا مورخ نامغش میر محمد	۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۸۴ - ۴۱۰
امین - ۱۴۵ - ۲۴۸ - ۳۴۶	۴۲۱ - ۴۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲
امین خان کوا - ۲۳۷	۵۸۲ - ۶۰۵ - ۷۱۴ - ۷۳۲
امام قلیخان فرمان فرمای توران	۷۳۸ - ۷۵۷
برادر نذر محمد خان - ۲۶۰	اکبر شاه (دیگر) از اولاد شاه جهان
۲۶۱ - ۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۱	۵۹۲

۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶

۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۵۹

۵۸۹ - ۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۶۹

۶۰۰ - ۵۹۷ - ۵۹۴ - ۵۹۲

۶۴۶ - ۶۴۱ - ۶۰۷ - ۶۰۶

۶۵۸ - ۶۵۷ - ۶۵۶ - ۶۴۹

۶۶۳ - ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۵۹

۶۶۷ - ۶۶۶ - ۶۶۵ - ۶۶۴

۶۷۱ - ۶۶۸ - ۶۷۰ - ۶۶۹

۶۸۳ - ۶۸۰ - ۶۷۶ - ۶۷۵

۶۹۲ - ۶۹۰ - ۶۸۶ - ۶۸۵

۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۷ - ۶۹۵

۷۱۰ - ۷۰۹ - ۷۰۵ - ۷۰۳

۷۲۶ - ۷۲۰ - ۷۱۳ - ۷۱۱

۷۴۵ - ۷۴۴ - ۷۴۱ - ۷۲۸

۷۴۹ - ۷۴۸ - ۷۴۷ - ۷۴۶

۷۵۵ - ۷۵۰ - ۷۴۵ - ۷۵۸

۷۵۶-۷۵۵

اوتک خان - ۱۰

اوزن حصن ترکمان - ۱۸-۲۵-۲۷

۲۸

اودیسنکه پسر راجه مالدیو -

۶۴۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵

امان الله - ۳۹۱

امام قلی خان پھوجان مپارخان -

۴۲۶

امرسنگه زمیندار - ۴۴۰ - ۴۰۱

۶۰۳-۶۰۲

امام قلی بیگ پسر جمشید بیگ -

۶۲۱

راجه امر سنگه - ۶۸۵

امام قلی یوز باشی ملازم شاه

ایران - ۷۱۰

امیر خان - ۷۵۳

انجه خان ثانی - ۳

انی رای - ۴۳۱

انوپ سنگه - ۴۳۳

اورنگ زیب عالمگیر خلد مکانی

خلد آرامگاه - ۴ - ۲۵۵ - ۲۷۳

۳۸۱ - ۳۷۷ - ۲۹۶ - ۲۸۷

۳۷۳ - ۳۴۵ - ۳۹۸ - ۳۹۶

۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۸ - ۳۹۱

۵۰۲ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۳

۵۱۶ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۲

قلعه اٹک - ۱۸۶ - ۱۹۳ - ۳۷۱

اٹک - ۳۷۱

اٹوا - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

صوبہ اجمیر - ۱۰۰ - ۱۵۹ - ۱۷۳

۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۴۵

۲۷۷ - ۳۳۶ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۸۳ - ۳۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷ - ۶۷۲

اجین - ۵۳۹ - ۷۲۹

بلد آچہ - ۵۴۸

احمد نگر - ۶۴ - ۷۹ - ۱۹۶ - ۲۰۴

۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۶۲

۲۸۸ - ۳۲۰ - ۳۴۸ - ۳۸۴

۴۲۹ - ۴۹۵ - ۵۲۱ - ۵۲۹

صوبہ احمد آباد - ۶۷ - ۷۳ - ۷۴

۷۵ - ۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۵ - ۱۵۱

۱۶۵ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۶

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳

۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۸

۲۳۳ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵

۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۲۹۴ - ۲۹۵

۲۹۶ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۳۷

۲۴۵ - ۲۴۶

اودبھنگہ پھر راناسانکا - ۲۷۸

اوگر صین کچھواہ تھانہ دار - ۶۴۹

اھتمام خان داروغہ - ۴۳۱

ایرج پھر فریدون - ۷

ایلمکر - ۱۳

ایجل - ۱۳

میر ایوب - ۴۴۰

ایرج خان - ۷۲۵

* مواضع وغیرہ *

آذر بائیجان - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۶۲

قلعہ آسیر برهان پور - ۷۹ - ۲۰۳

۲۱۳ - ۲۱۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۷۷ - ۳۸۱

آسیر - ۲۰۴ - ۴۷۱

بندر آچہی - ۴۱۰

آصف آباد - ۷۰۷

ملک آشام - ۵۴۶ - ۵۵۹

دریای اٹک - ۴۶ - ۶۴۶ - ۶۷۴

قلعه افراس - ۴۳

دار الخلافت اکبر آباد (آگره)

۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۳ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۴

۴۷ - ۴۲ - ۷۳ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۳

۸۴ - ۸۵ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۰

۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹

۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۵۱

۱۵۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۴

۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۹۷ - ۲۱۳ - ۲۱۴

۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۸

۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۵۲ - ۲۵۸ - ۲۵۹

۲۹۴ - ۲۸۶ - ۲۹۶ - ۲۹۷

درین صفحه ذکر ستاره نذباله دار

امت - ۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۳۳

۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۸

۳۹۱ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۴۰۴

۴۰۴ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۴۱۵

۴۴۲ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۷۳

۵۰۳ - ۵۳۹ - ۵۴۱ - ۵۴۴

۵۹۴ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۴۴

۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۷۹

۳۳۸ - ۳۵۷ - ۳۸۳ - ۳۹۱

۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴ - ۴۲۶

۴۴۵ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۴۷

۵۴۸ - ۵۶۷ - ۵۸۲ - ۵۹۳

۶۰۷ - ۶۲۰ - ۶۴۱ - ۶۴۴

۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۹۳ - ۷۱۳

۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۵۳

قلعه احمد نگر - ۲۰۵ - ۲۰۸

۲۱۵ - ۲۹۱ - ۳۰۵ - ۳۲۰ - ۴۹۵

قلعه احمد اباد - ۳۲۲

اخسی - ۲۸ - ۲۹

آدیپور - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۲۷۸ - ۲۷۹

تعلقه اداس - ۴۳۷

اردبیل - ۱۸ - ۴۹۷

ارغون - ۳۶

اسلام آباد نزدیک الہ آباد - ۴۵۴

اسلام آباد - ۵۶۸

استر آباد - ۴۵۵

استنبول - ۷۳۰

اصفهان (صفاهان) - ۳۰۵ - ۵۵۴

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۹ - ۵۷۵ - ۶۲۱

۶۴۰ - ۶۴۵ - ۶۸۴ - ۷۲۳

قلعه انکبی - ۵۳۰	۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۸۵ - ۶۸۰
اندراب - ۶۱۵	۷۲۸ - ۷۱۴ - ۷۰۹ - ۷۰۷
اند جو - ۶۳۸ - ۶۳۹	۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۳۴ - ۷۲۹
اورچند - ۱۹	قلعه اکبر آباد (آگره) ۵۳ - ۱۰۴
اورکند - ۲۹ - ۶۳۳	۲۴۸ - ۲۳۶ - ۲۱۸ - ۱۶۵
اردیسه - ۱۹۷ - ۲۲۲ - ۴۶۱ - ۵۸۳	۵۱۶ - ۳۳۷ - ۳۳۴ - ۲۵۰
۵۸۸ - ۵۹۱ - ۶۷۲	۲۸۷ - ۵۴۰
صوبه ا. د. - ۳۴۷ - ۳۹۸ - ۶۷۲	اکبر پور ۳۳۹ - ۱۴۱ - ۳۷۷ - ۵۳۸
قلعه ا. د. گیر - ۴۶۳ - ۵۲۱	الور - ۸۴
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹	صوبه آله آباد - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۲۶
۵۴۰ - ۵۴۱ - ۷۵۰	۲۲۸ - ۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹
قلعه اوندچ - ۵۰۶	۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۹۸ - ۴۵۴
قلعه ارسه - ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۲۷	۶۱۰ - ۶۷۲
۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰	قلعه آله آباد - ۲۳۶
ایران - ۳ - ۴ - ۷ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۵	آله باس - ۳۴۷
۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۷۰ - ۷۹ - ۱۰۶	حصار امرکوت - ۱۲۷
۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸	بلد انزار - ۱۵
۱۱۹ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۳ - ۱۳۴	ولایت اندجان - ۱۹ - ۲۲ - ۲۴
۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۶۱ - ۱۷۲ - ۱۸۰	۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۶۳۶
۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۳۷ - ۲۳۹	۶۷۰
۲۴۷۰ - ۲۴۸ - ۲۵۴ - ۲۶۰ - ۲۶۲	قلعه اندجان - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸
۲۶۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۹ - ۳۰۰	نرگند انکوله - ۵۲۴

مکاني - ۲۲-۲۱-۲۰-۱۶-۲

۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳

۳۶-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹

۳۲-۳۱-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵

۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳

۵۷-۵۵-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹

۶۶-۶۵-۶۲-۶۱-۵۹-۵۸

۸۹-۸۵-۷۸-۷۱-۶۹-۶۸

۱۳۱-۱۱۶-۹۵-۹۴-۹۲-۹۱

۱۶۹-۱۶۶-۱۵۰-۱۴۲-۱۳۷

۳۵۳-۳۱۵-۲۷۸-۱۷۵

۳۷۴

بایمذقربن قایدو خان - ۱۳-۸

بابای کابلې - ۱۹

بابا بیگ - ۷۹

باز بهادر حاکم مالوه - ۱۶۰-۱۵۲

۱۶۱

حضرت خواجه باقی بالله - ۲۴۰

راجه باسو - ۲۵۲-۲۹۷-۳۰۶

بابا حسن ابدال - ۳۰۰

بابا شیخ ابن یمین - ۳۰۶

باقرخان - ۳۹۸

۳۲۵-۳۲۳-۳۰۷-۳۰۶

۳۸۳-۳۸۱-۳۲۷-۳۲۶

۴۵۴-۴۱۶-۴۱۰-۴۰۳

۵۱۹-۵۱۶-۴۷۳-۴۷۱

۵۵۵-۵۴۶-۵۴۳-۵۲۳

۵۶۷-۵۶۶-۵۶۰-۵۵۶-۵۵۵

۵۷۶-۵۷۵-۵۷۴-۵۷۱-۵۶۹

۶۲۱-۶۲۰-۵۹۸-۵۹۳-۵۹۰

۶۴۲-۶۴۱-۶۴۰-۶۲۸-۶۲۲

۶۸۴-۶۸۱-۶۵۲-۶۵۱-۶۴۵

۶۹۷-۶۹۶-۶۸۹-۶۸۷-۶۸۵

۷۱۰-۷۰۳-۷۰۱-۶۹۹-۶۹۸

۷۲۳-۷۲۰-۷۱۵-۷۱۴-۷۱۳

۷۲۷

ایلاق - ۲۶

ایرج پور - ۱۸۸

قلعه ایرج - ۴۰۹

قلعه ایروان - ۵۶۱

ایلاق سنگ سفید - ۵۷۹

* حرف باء - مردمان *

ظهیرالدین محمد بابیرشاه فردوس

میرزا ابرخوردار [خان عالم] خلف

میرزا عبدالرحیم - ۲۶۰ - ۲۶۲

خواجه ابرخوردار نقه شبندي داماد

مهتاب خان - ۳۶۰

میر برکه میر تنگ - ۴۱۹ - ۴۲۲

شیخ برهان الدین قطب عالم

نبدیر محمدوم جهانیان - ۵۴۸

راجه بکرماجیت راجه گوالیار

۵۲ - ۵۳ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۷

۳۵۶ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۲۱ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۳۹

رانا بکرماجیت حاکم چتور بعد

رانامانکا - ۷۳ - ۷۴

بکرماجیت پسر چهار بندیل

۴۳۸ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸

۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۲۲ - ۵۵۰

بکناش خان آدم شاه ایان - ۵۷۵

۵۷۶ - ۵۷۷

بلوچان - ۶۴ - ۱۷۸

بلنگ خان خواص - ۳۸۰

حیدری بلال شمشیر خان - ۴۶۲

باقر کشمیری - ۴۰۸

باقیخان - ۵۶۸ - ۵۷۸ - ۵۹۷ - ۶۸۰

مید باقر ملازم دارا شکوه - ۷۰۵

بدن افغان - ۶۳

بجلی [نام توپ] - ۴۵۷

بحری بیگ ایلچی ایران - ۴۱۰

۴۲۲ - ۴۱۹

بخت النساء بیگم عمه جهانگیر شاه

(محمد سلیم) - ۲۲۶

بداف خان قاجار - ۱۱۹

بداف بیگ ترکمان - ۲۵۸

میرزا بدیع الزمان پسر میرزا

شاه رخ - ۳۳۶

بدیع الزمان خویش خواجه

ابوالحسن - ۳۷۶

راجه بدن منگه - ۶۸۰

برکل - ۱۳

شیخ برهان الدین - ۲۴ - ۲۱۴

خواجه برلاس - ۷۶

برهان نظام شاه احمد نگر - ۷۹

برج علی نوکر خانزمان - ۱۳۹

برهان الملک - ۱۸۸

۲۵۸	بنارس نایب اوضل خان - ۲۶۱
بهادر دل پسر راجی علی (سلطان)	۳۸۹-۳۹۱
بهادر (۲۱۳-۲۱۵)	بندیله - ۴۳۸ - ۵۵۴
بهادر شاه خلد منزل - ۲۵۵-۵۹۴	بوزنجر خان از اجداد چنگیز خان
بهرجی زمیندار بکلانہ - ۲۹۳	بن الذقوا - ۷-۸-۱۳
۵۴۶-۵۶۱-۵۶۳-۵۶۴	بوٹا خان بن بوزنجر خان - ۸-۱۳
راجہ بهیم - ۳۱۷-۳۳۵-۳۴۶-۳۵۲	بهار خان - ۴۷-۱۱۰
بهار بانو بیگم صبیحہ جهانگیر شاہ -	سلطان بہلول لودی - ۹۴-۸۷
۳۵۸	۱۱۳
بھارت سنگھ بندیله - ۴۰۷	سلطان بہادر گجراتی - ۷۲-۷۳-۷۴
بھادر خان رومہ - ۴۰۷-۴۰۹	۷۵-۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۸۲
۶۹۵	شیخ بہلول - ۸۲
بھادر خان - ۴۵۸-۴۶۵-۴۱۴	بھادر خان لوهانی مخاطب بہ
۵۲۰-۵۲۱-۵۲۹-۵۷۸-۵۸۵	سلطان محمد - ۸۹
۵۸۷-۵۸۹-۶۰۹-۶۱۳-۶۲۴	بھرام میرزا برادر شاہ طہماسپ -
۶۳۱-۶۳۴-۶۳۸-۶۴۹-۶۵۶	۱۱۸
۶۶۱-۶۶۲-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷	بھادر خان برادر خانزمان - ۱۵۴
۶۷۸-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۷۵۵	۱۶۵-۱۷۰
۷۵۹	راجہ بہاری مل - ۱۵۹-۲۳۸
بھار سنگھ بندیله - ۴۰۹-۴۳۳	راجہ بھگوان داس - ۱۷۷-۱۸۶
۵۹۱-۶۰۶	۱۸۹-۲۳۸-۲۴۵
بہلول - ۴۱۲-۴۱۹	بھادر خان بندیرہ برہان نظام شاہ -

۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵	بهروز خان نظام الملکي - ۴۲۵
۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹	بهادر خان پهر دریا خان - ۴۳۱
۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳	• ۴۳۲ - ۴۳۳
۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۸	بہلول خان - ۴۵۲ - ۴۵۵ - ۴۷۹
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲	۴۸۰
۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۸۷ - ۲۳۷	راجہ بہاري - ۴۹۰
۲۳۸ - ۲۴۵ - ۳۸۶	بہیم نرائین زمیندار - ۵۰۷ - ۵۴۰
بي بي بائي زن حليم شاه - ۱۰۷	بہادر بیگ - ۵۱۵
راجہ بیریل (بیربر) - ۱۹۱ - ۱۹۲	بہادر افغان - ۵۲۲ - ۵۲۳
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۳۸	بہلول بیجاپوري - ۵۲۲ - ۵۲۵
بیگم سلطان دختر ابراهیم عادل	بہوجراج حارس ارشد - ۵۳۹
شاه - ۲۱۵	بہیلان - ۵۴۴ - ۵۴۵
بیسنگھہ راور - ۳۱۸	بہار سنگھہ پسر راجہ جگت سنگھہ -
بیرم بیگ بخشي - ۳۳۹ - ۳۴۱	۴۱۵ - ۴۹۲ - ۴۹۳
۳۴۲ - ۳۴۷	بہرام خان پسر نذر محمد خان -
راجہ بیتھلداس - ۴۱۶ - ۴۱۷	۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۲ - ۴۴۱
۴۹۱ - ۵۰۲ - ۶۲۳ - ۶۸۲	۶۴۵ - ۷۵۹
۷۰۸ - ۷۵۹	مولانا بینائی (نذائی شاعر) - ۴۴۴
بیرم زمیندار (دولت مند خان)	بیرم خان خانخانان خان بابا -
پسر بہرجي - ۵۶۴	۷۸ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۰
بیگ ارغلي خان سردار نامی	۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
توران - ۴۶۱ - ۴۶۵ - ۴۷۰	۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱

۱۸۹ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۴

۴۰۹ - ۴۰۸ - ۵۴۹ - ۴۰۳

۴۱۹ - ۴۱۳ - ۴۱۳ - ۴۱۱

۴۲۸ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۲۰

۴۴۰ - ۴۳۸ - ۴۳۷ - ۴۳۲

۴۵۰ - ۴۴۷ - ۴۴۴ - ۴۴۲

۴۷۵ - ۴۷۳

صوبه بیرهان پور - ۴۷ - ۷۵ - ۷۹

۱۸۸ - ۱۸۴ - ۱۹۴ - ۱۹۰

۲۱۳ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۱۹۹

۲۹۲ - ۲۵۹ - ۲۲۰ - ۲۱۳

۲۹۲ - ۲۸۷ - ۲۷۹ - ۲۷۴

۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۱۵ - ۳۰۵

۳۳۹ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۱۸

۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۰

۳۵۴ - ۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۷

۳۹۱ - ۳۸۳ - ۳۷۲ - ۳۵۹

۴۱۲ - ۴۰۴ - ۳۹۸ - ۳۹۲

۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۳ - ۴۲۴

۵۰۰ - ۴۹۵ - ۴۹۰ - ۴۸۳

۵۳۸ - ۵۲۰ - ۵۰۷ - ۵۰۲

۷۳۰ - ۷۲۹ - ۷۰۳ - ۴۷۴ - ۵۹۲

• مواضع و غیره •

باباقشه - ۴۸

بارهه - ۲۳۹ - ۳۳۵ - ۳۹۰

۴۱۹ - ۴۸۴

بالا پور - ۲۸۲ - ۳۰۵

بالا گهات - ۲۹۲ - ۴۱۱ - ۴۴۹

۴۹۲ - ۴۹۰ - ۴۵۳ - ۴۵۲

۷۳۱ - ۵۲۰ - ۵۰۷ - ۵۰۲

بان گنگا - ۳۲۰

قلعه بامیدان - ۴۱۰

پرگنده باهل - ۴۴۹

باغ حسن ابدال - ۵۹۹

باغ آهو خانده کابل - ۵۹۹

باغ گنجعلي - ۹۹۲

آب بجواره - ۱۲۳

بخارا - ۲ - ۱۸ - ۳۰ - ۴۳ - ۴۵

۴۳۹ - ۴۳۳ - ۵۹۰ - ۵۴۷

۴۷۰ - ۴۴۵

بدخشان - ۱۸ - ۲۲ - ۳۴ - ۳۹

۴۱ - ۴۹ - ۹۴ - ۱۲۱ - ۱۳۱

٤١١ - ٤٠٨ - ٥٩٠ - ٤١٥

٤٢٨ - ٤٢٢ - ٤٢٥ - ٤١٩

٤٣٤ - ٤٣٢ - ٤٣١ - ٤٢٩

٤٣٤ - ٤٤٢ - ٤٣٨ - ٤٣٧

٤٤٩ - ٤٤٧ - ٤٤٩ - ٤٤٥

٤٤٥ - ٤٥٧ - ٤٥٩ - ٤٥٠

٤٧٥ - ٤٦٩ - ٤٦٩ - ٤٦١

٤٨٢ - ٤٧٥ - ٤٧٣ - ٤٧١

٧٥٧ - ٧٥٤ - ٧٥٣

بلغار - ١٢

قلعة بلخ - ٤٤١ - ٤٣٢ - ٤٣٠

صوبه بنگاله - ٨١ - ٧١ - ٧٨

٨٣ - ٨٢ - ٨٤ - ٩٣

٩٤ - ٩٥ - ٩٨ - ١٠٢ - ١١٠

١٣٥ - ١٤٥ - ١٨٤ - ١٨٥

١٨٦ - ١٩٧ - ١٩٩ - ٢١٧

٢٢٢ - ٢٣٤ - ٢٣٨ - ٢٥٩

٢٥٧ - ٢٦٩ - ٢٦٩ - ٢٩٨

٢٧٣ - ٣١٢ - ٣٣٧ - ٣٤٢

٣٤٣ - ٣٤٩ - ٣٥٠ - ٣٥١

٣٥٣ - ٣٥٤ - ٣٥٩ - ٣٥٨

٣٨٢ - ٣٨٧ - ٣٨٨ - ٣٩٨

١٩٥ - ١٨٨ - ١٩٥ - برار

١٩٦ - ٢٠٨ - ٢٠٢ - ٢٧٩

٢٨٢ - ٢٩٢ - ٢٩٣ - ٢٩٨

٣٢١ - ٣٤٢ - ٣٥٩ - ٣٨٣

٤١٢ - ٤١٨ - ٤٨٣ - ٤٩٢

٥٠٢ - ٥٠٧ - ٤٧٢ - ٧٠٩

٧٣٥ - ٧٤٩

بروده - ١٨٧ - ٣٣٨

قلعه بست - ٥٥٨ - ٥٥٩ - ٤٨٩

٧١٥ - ٧١٣ - ٧١٨ - ٧١٩

٧٢٧

قلعه بساول - ٥٤٤

بسطام تعلقه عراق - ٤٥٢ - ٤٥٥

بصره - ٥٢٧

بغداد - ٥٧٤ - ٥٧٥ - ٥٧٦

قلعه بغداد - ٥٧٦

حصار - ١٧٨ - ١٧٨ - ٢٧٩ - ٢٩٣

ولايت بکلانه - ١٧٨ - ٢٧٩ - ٢٩٣

٣٢٤ - ٣٢٩ - ٣٩٠ - ٥٤٩

٥٤١ - ٥٤٢ - ٥٤٤ - ٥٠١

٤٧٣ - ٤٨٣

بلخ - ١ - ٢ - ١٥ - ١٢٢ - ٤٠٣

۱۸۹ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۴

۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۴۹ - ۴۵۳

۶۱۹ - ۶۱۳ - ۶۱۳ - ۶۱۱

۶۲۸ - ۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۰

۶۴۵ - ۶۳۸ - ۶۳۷ - ۶۳۲

۶۵۰ - ۶۴۲ - ۶۴۱ - ۶۴۲

۶۷۵ - ۶۷۳

صوبہٴ برہان پور - ۶۷ - ۷۵ - ۷۹

۱۸۸ - ۱۸۴ - ۱۶۴ - ۱۶۰

۲۱۳ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۱۹۶

۲۶۲ - ۲۵۶ - ۲۲۰ - ۲۱۳

۲۹۲ - ۲۸۷ - ۲۷۶ - ۲۷۴

۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۰۵

۳۳۹ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۱۸

۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۰

۳۵۴ - ۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۷

۳۹۱ - ۳۸۳ - ۳۷۲ - ۳۵۶

۴۱۲ - ۴۰۴ - ۳۹۸ - ۳۹۲

۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۴۳ - ۴۲۴

۵۰۰ - ۴۹۵ - ۴۹۰ - ۴۸۳

۵۳۸ - ۵۲۰ - ۵۰۷ - ۵۰۲

۵۶۲ - ۵۷۴ - ۷۰۳ - ۷۲۹ - ۷۳۰

• مواضع و غیرہ •

باباقشہ - ۴۸

بارہہ - ۲۳۹ - ۳۳۵ - ۳۹۰

۶۱۹ - ۶۸۴

بالا پور - ۲۸۲ - ۳۰۵

بالا گھاٹ - ۲۹۲ - ۴۱۱ - ۴۴۹

۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۰ - ۴۹۲

۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۲۰ - ۷۳۱

بان گنگا - ۳۲۰

قلعہٴ بامیان - ۴۱۰

پرگنہٴ باہل - ۴۴۹

باغ حسن ابدال - ۵۶۹

باغ آہو خانہٴ کابل - ۵۶۹

باغ گنجعلی - ۶۹۲

آب بھوارہ - ۱۲۳

بخارا - ۲ - ۱۸ - ۳۰ - ۴۳ - ۴۵

۵۴۷ - ۵۶۰ - ۶۳۳ - ۶۳۶

۶۴۵ - ۶۷۰

بدخشان - ۱۸ - ۲۲ - ۳۴ - ۳۹

۴۱ - ۴۹ - ۶۴ - ۱۲۱ - ۱۳۱

٩١١ - ٩٠٨ - ٥٩٠ - ٤١٥

٩٢٨ - ٩٢٢ - ٩٢٥ - ٩١٩

٩٣٤ - ٩٣٢ - ٩٣١ - ٩٢٩

٩٤٤ - ٩٤٢ - ٩٣٨ - ٩٣٧

٩٤٩ - ٩٤٧ - ٩٤٤ - ٩٤٥

٩٥٥ - ٩٥٧ - ٩٥٤ - ٩٥٥

٩٧٥ - ٩٦٩ - ٩٦٤ - ٩٦١

٩٨٢ - ٩٧٥ - ٩٧٣ - ٩٧١

٧٥٧ - ٧٥٤ - ٧٥٣

بلغار - ١٢

قلعة بلخ - ٩٣٢ - ٩٣٥ - ٩٤١

صوبه بنگاله - ٧١ - ٩٨ - ٨١

٨٣ - ٨٢ - ٨٤ - ٩٣

٩٤ - ٩٥ - ٩٨ - ١٠٢ - ١١٠

١٣٥ - ١٤٥ - ١٨٤ - ١٨٥

١٨٦ - ١٩٧ - ١٩٤ - ٢١٧

٢٢٢ - ٢٣٤ - ٢٤٨ - ٢٥٤

٢٥٧ - ٢٦٦ - ٢٦٥ - ٢٩٨

٢٧٣ - ٢٨٢ - ٢٨٧ - ٢٩٨

٢٩٣ - ٣٠٤ - ٣٠٣ - ٣٥١

٣٥٣ - ٣٥٤ - ٣٥٨ - ٣٥٨

٣٨٢ - ٣٨٧ - ٣٨٨ - ٣٩٨

١٩٥ - ١٨٨ - ١٩٥ - ١٩٥

٢٧٤ - ٢٥٨ - ٢٦٤ - ١٩٤

٢٩٨ - ٢٩٣ - ٢٩٢ - ٢٨٢

٣٨٣ - ٣٥٤ - ٣٤٢ - ٣٢١

٤٩٢ - ٤٨٣ - ٤١٨ - ٤١٢

٧٥٤ - ٧٧٢ - ٥٥٧ - ٥٥٢

٧٤٩ - ٧٣٥

بروده - ٢٨٧ - ٣٣٨

قلعه بست - ٥٥٨ - ٥٥٩ - ٤٨٩

٧١٩ - ٧١٨ - ٧١٣ - ٧١٥

٧٢٧

قلعه بساول - ٥٤٤

بسطام تعلقه عراق - ٤٥٢ - ٤٥٥

بصره - ٥٢٧

بغداد - ٥٧٤ - ٥٧٥ - ٥٧٦

قلعه بغداد - ٥٧٦

حاکم - ١٠

ولایت بکلانه - ١٧٨ - ٢٧٤ - ٢٩٣

٢٢٤ - ٢٢٤ - ٢٩٥ - ٥٤٦

٥٤١ - ٥٤٢ - ٥٤٤ - ٥٥١

٩٨٣ - ٩٧٣

بلخ - ٢ - ٤ - ١٥ - ١٢٢ - ٤٥٣

۹۸۸ - ۹۸۷	۵۵۹ - ۵۰۸ - ۴۷۰ - ۴۶۸
پہانڈون - ۴۶۰	۵۷۲ - ۵۷۰ - ۵۶۸ - ۵۶۷
قلعہ بہالکئی - ۴۶۳	۶۶۰ - ۶۴۱ - ۶۲۰ - ۵۸۸
آب بہنورا - ۵۲۴ - ۵۲۴ - ۵۳۰	۷۱۳ - ۷۱۰ - ۶۸۰ - ۶۷۲
بہالکئی - ۵۲۵	۷۳۰ - ۷۴۱
بیانہ - ۵۷ - ۸۰ - ۱۰۴ - ۱۱۰	بذدیل کھنڈ - ۴۱۸
۱۱۲	بنارس - ۵۹۷ - ۶۸۳
قلعہ بیانہ - ۷۳ - ۷۴ - ۱۳۲	بنگش رود - ۶۸۷
بیشہ - ۹۵	بہرام (سہرام) - ۱۹
سرکار بیجا گدھہ - ۱۵۳ - ۱۴۰	صوبہ بہار - ۶۴ - ۷۱ - ۷۲ - ۸۹
۱۶۱ - ۴۳۷ - ۵۰۲	۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۶۶
بیکانیر - ۱۷۵	۱۶۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۴۸
بیدر - ۱۹۶ - ۴۵۸ - ۵۲۵ - ۷۴۶	۲۵۲ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۹۸
صوبہ بیجا پور - ۲۰۴ - ۲۰۵	۴۶۸ - ۴۷۲ - ۵۴۵ - ۵۸۴
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۵ - ۲۸۷	۶۴۱ - ۶۷۲
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۴۴	سرکار بہار - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۶
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۸۵	۱۷۷ - ۱۸۷
۴۰۴ - ۴۳۵ - ۴۵۸ - ۴۵۹	بہار - ۱۲۱ - ۱۷۸ - ۱۸۹ - ۱۹۶
۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۶	قلعہ بہار - ۱۸۴
۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹	بہار - ۳۵۶ - ۳۸۹ - ۳۹۱
۴۸۰ - ۴۸۳ - ۴۸۹ - ۴۹۵	۵۰۱ - ۵۸۰
۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲	آب بہت - ۳۶۱ - ۵۶۹

۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۴ - ۳۵۳

۳۷۴ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۷۱

قوم پرتکال - ۳۰۹

راجہ پرتھی راج رائہور - ۴۱۶

۴۱۷ - ۴۱۹ - ۴۰۱

پرورش خان بارہہ - ۴۶۱

پرتھی راج از اولاد ججہار - ۵۴۴

۵۶۸ - ۵۶۸

پرتاب سنگھ - ۵۴۴ - ۵۴۵

پرتھی راج زمیندار - ۵۸۷

پورنمل راجپوت - ۹۹ - ۱۰۱

پیر محمد خان (ملا پیر محمد

شردانی فاضل دکنی) - ۱۳۷

۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۶

۱۴۷ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۷۶ - ۲۳۸

* مواضع وغیرہ *

پانی پت - ۵۰ - ۱۳۳ - ۱۳۴

۱۸۵

پایان گہات - ۴۵۱ - ۵۰۲

۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶

۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰

۵۳۷ - ۷۵۵ - ۷۵۴

پرگنہ بیدر - ۴۳۰ - ۴۹۶ - ۵۰۰

۵۲۹

قلعہ بیجاپور - ۴۶۴ - ۷۵۷

بیضاپور - ۴۸۷

پرگنہ بیادل - ۵۶۴

* حرف پے - مردمان *

رانی پاربتی زن ججہار - ۵۱۴

۵۱۹

خواجہ پارما - ۶۶۴

پتنگ راو دکھنی - ۳۱۹ - ۴۲۸

سلطان پرویز پسر جہانگیر - ۲۴۶

۲۴۶ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۶

۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۵

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶

۳۴۷ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲

برگنڈ پونار - ۵۶۴	قصبہ پٹن - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۶ - ۱۷۸
قصبہ پھول مری - ۴۷۶	پٹنڈہ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۲۶۱ - ۲۷۸
پیشاور - ۷۱ - ۱۹۰ - ۴۲۸ - ۵۶۹	۳۴۶ - ۳۶۷ - ۵۶۸
۶۲۱ - ۶۴۱ - ۶۴۶ - ۶۵۸	قلعہ پرنالہ - ۲۱۲
۷۳۶	قصبہ پرنندہ - ۴۵۲ - ۴۹۵
بندر پیگم - ۴۱۰	قلعہ پرنندہ - ۳۵۲ - ۴۹۵ - ۴۹۶
پیر پنجال - ۳۹۳ - ۶۱۷	۵۳۷ - ۵۳۲
<hr/>	
* حرف تاء - مردمان *	
تاتار پسرانجہ خان - ۳	پنجاب - ۴۶ - ۴۹ - ۵۴ - ۵۸
تاتار خان قلعہ دار - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷	۶۷ - ۷۱ - ۸۲ - ۹۸ - ۱۰۵
۷۴ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۲۳	۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۲۲
تاج خان - ۹۳ - ۹۴	۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۹
تاج خان حاکم سنبھل - ۱۰۶	۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۶
تاج خان کرانی - ۱۱۰	۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰
تاجیکان - ۶۸۶	۱۵۰ - ۱۹۶ - ۲۱۳ - ۲۵۰
ترک بن یافث بن حضرت نوح	۲۸۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۲۸
علیہ السلام - ۳	۳۳۰ - ۳۵۶ - ۳۶۷ - ۳۷۱
تراغی - ۱۳	۳۹۸ - ۵۰۱ - ۵۰۵ - ۵۵۷
تردی بیگ قلعہ دار جانپانیر - ۸۰	۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۷۳
قوم ترکمان - ۹۳	پنجشیر - ۶۱۳ - ۶۱۴
	آب پورنا - ۳۱۶ - ۳۱۸
	پوزہ - ۴۳۵

۲۱ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴

۴۶ - ۴۳ - ۴۱ - ۳۲ - ۲۳

۱۱۸ - ۱۱۶ - ۹۶ - ۷۰ - ۵۴

۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۷ - ۱۲۶

۲۴۴ - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۷

۶۰۶ - ۳۹۵ - ۳۷۴ - ۲۹۳

۵۹۵ - ۵۷۷ - ۵۵۲ - ۵۴۶

۶۶۶

تیمور تاش از اجداد امیر تیمور

صاحب قران - ۷

تیمور سلطان (دیگر) - ۴۳

تیرانداز خان - ۵۸۹

قاضی تیمور رئیس غور - ۶۵۱

تیمور بیگ - ۷۲۶

* مواضع و فیرة *

تاجیک - ۴ - ۲۳۶

تاشکند - ۱۹ - ۳۳ - ۳۴ - ۶۳۳

قلعه تارا گنده - ۵۸۳ - ۵۸۷

تبریز - ۱۷ - ۱۱۹

دریای تبدی - ۲۱۴ - ۳۱۷

توردي بیگ خان - ۱۲۴ - ۱۳۰

۱۳۱ - ۱۳۲

تربیت خان - ۴۷۲ - ۵۶۷ - ۵۸۲

۵۸۷

ترکان - ۶۸۶

تقرب خان دکنی - ۴۵۷ - ۴۶۰

۴۶۳ - ۶۶۶

ملاتقی حیدر آبادی - ۵۲۲

حکیم داود تقرب خان - ۶۷۹

۷۱۵ (شف دال)

تورپسر فریدون - ۷

تومند خان پسر بایسقر خان

۸ - ۱۳

تولی خان پسر چنگیز خان - ۱۱

تونون (التون) خواجه - ۲۵

راجه تورپسر بایسقر - ۱۵۵

۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۹۴ - ۱۹۵

۷۱۴ - ۷۳۲ - ۷۳۸

رای تودرمل افضل خانی - ۵۸۰

۵۹۶ - ۶۱۷ - ۶۷۴

امیر تیمور صاحب قران - ۲ - ۴

۷ - ۸ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳

تهاره - ۴۷

قصیده تیهه - ۵۴۸

تیمور آباد - ۴۴۱

* حرف تے - موضع *

صوبہ ٹہٹھہ - ۱۱۲ - ۱۲۷ - ۲۷۴

۳۷۷ - ۳۸۱ - ۳۸۳ - ۳۹۳

۵۷۵ - ۴۷۳ - ۷۰۰

* حرف ثاء - مردمان *

ثریا بانو بیگم - ۳۹۴

* حرف جیم - مردمان *

جان علی بیگ - ۲۵

جانان بیگم دختر عبد الرحیم

خانخانان - ۲۱۳

جانسپار خان - ۲۹۲ - ۴۲۴ - ۵۵۲

راجہ جام - ۲۹۵

جانورار - ۳۱۸ - ۳۲۵ - ۳۴۳

۴۲۷ - ۴۳۵

جان نثار خان - ۳۹۱ - ۳۹۲

۵۰۲ - ۴۴۴

ولایت تبت - ۵۴۴

ترکستان (مغولستان) (مغولستان)

۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۱۰

۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳۴

(شف مدیم)

تورمن - ۱۲۹

ترمک - ۲۷۱ - ۳۲۲ - ۴۲۴

۴۸۶

قلعہ ترمک - ۵۳۴

صوبہ تلنگانہ - ۳۴۳ - ۴۲۵

۴۲۹ - ۴۸۹ - ۴۷۲

قلعہ تذکی - ۵۳۰

توران - ۳ - ۴ - ۷ - ۱۲ - ۳۰

۴ - ۵۸ - ۴۱ - ۷۹

۱۳۳ - ۱۳۸ - ۱۶۶ - ۱۸۰

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲۳۹ - ۲۴۰

۲۴۴ - ۲۹۵ - ۳۲۸ - ۳۷۴

۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۵

۵۳۱ - ۵۴۹ - ۵۹۰ - ۶۲۲

۷۵۷ - ۶۸۱ - ۶۷۱ - ۶۶۱ - ۶۳۳

تندنا - ۵۳۸

میر جعفر احترا بادی - ۷۴۰	۴۱۲ - ۴۲۹ - ۴۲۰ - ۴۴۰
راجہ جگت سنگھ پسر راجہ	۴۱۴ - ۴۷۸
مانسنگھ - ۲۱۷ - ۲۵۹ - ۳۲۴	جانبہان پسر جانبہان - ۴۴۲
۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۸۳	جانی خان قورچی باشی ایران -
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۰۹	۴۴۵
۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷	جبار بیگ خراسانی - ۷۴۱ - ۷۴۵
۶۱۸ - ۷۲۸ - ۷۵۹	جہار سنگھ بندیلا - ۴۰۶
جگدیو برادر و گر جانی زن جادو رای	۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۳۸
۴۲۷ - ۴۲۸	۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲
جگداتھ رائہور - ۴۷۹	۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶
جگر اج - ۴۹۹	۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۷
جلال خان سلیم شاہ پسر شیر خان	۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۶۸
۸۱ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۳ - (شف س)	راجہ جسونت سنگھ - ۱۵۹
جلال خان جلوانی - ۱۰۱	۵۶۱ - ۶۰۱ - ۷۵۹
سید جلال - ۲۵۱	جسونت رای - ۵۸۸ - ۵۸۹
جلال برادر بہادر خان - ۴۴۳	جعفر کذاب - ۱۹۶
سید جلال مخدوم چہانیاں خلف	سید جعفر - ۳۴۳
سید محمد رضوی - ۵۴۷	سید جعفر بخشی - ۳۵۷
۵۴۸ - ۵۹۲	جعفر خان میر بخشی پسر
سید جلال بخاری مدر الصدور	صادق خان - ۴۹۱ - ۵۶۸ - ۵۸۲
کلف شاہ عالم - ۵۹۵ - ۵۹۹	۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۸ - ۶۹۳
۶۶۰	۷۰۰ - ۷۵۴ - ۷۵۹

جوجک بیگ اوزبک - ۶۲۹	جمال خان امیر - ۸۷ - ۸۸
میرزا جهانگیر پسر امیر تیمور	جمال الدین حسین - ۲۱۵
۱۴ - ۱۵	جمشید خان حبشی - ۳۱۹ - ۳۸۴
میرزا جهانگیر پسر عمر شیخ میرزا	جمال محمد خواص - ۳۷۶
برادر فردوس مکانی محمد	جمشید بیگ - ۶۲۱
یادشاه - ۲۰ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷	میر جملة عرف میر محمد امین
۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۶	۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۸۲ - ۴۱۰ - ۵۴۶
ابو المظفر نور الدین محمد	میر جملة معظم خان وزیر - ۷۴۰
جهانگیر پادشاه جنت مکانی	۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴
اصل نامش محمد سلیم - ۶۸	۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۴۹
۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۷ - ۲۰۳	۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳
۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸	۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۹
۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴	سلطان جنید برلاس - ۷۲ - ۸۰
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰	۹۱ - ۹۲
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴	جوبنده بنت یلدوز خان - ۷
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱	جوجی خان پسر چنگیز خان
۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹	۱۱ - ۱۲
۲۵۱ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۲۶۲	جوجی اوزبک - ۳۰
۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸	جوهر حبشی داماد عنبر حبشی
۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳	۳۲۰
۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۸۸ - ۲۹۰	جواهر خان ناظر - ۳۶۲ - ۳۶۴
۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶	۳۶۹

۵۹۸ - ۵۴۱ - ۵۰۸ - ۴۶۰

۹۰۵ - ۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۹۹

۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۷ - ۶۰۶

۷۰۶ - ۷۰۵ - ۶۸۱ - ۶۴۱

۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۳۰

جیدال برادر رانا سانکا - ۱۷۱

راجہ جیسنگھ - ۱۸۳ - ۱۸۱

۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۷۵ - ۴۹۱

۵۸۵ - ۵۲۵ - ۴۹۹ - ۴۹۵

۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۴ - ۶۶۰

۷۵۹ - ۷۰۱

شیخ جیون قطب الدین خان کوکھ

جہانگیر شاہ - ۲۱۹ (شفق)

ملا جیون مجتهد امامیہ - ۵۹۳

* مواضع و غیرہ *

قصیدہ جالندر - ۱۳۷ - ۳۰۸

(ازین صفحہ شروع چند عجوبہ

است) جام - ۱۸۷ - ۵۸۲

جالندہ - ۴۳۰

پرگنہ جدوار - ۵۵۲

۲۹۷ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۲

۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۱۵

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۲ - ۳۴۲

۳۵۳ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱

۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۶

۳۶۷ - ۳۷۰ - ۳۷۲ - ۳۷۳

۳۷۴ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹

۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۴ - ۳۸۸

۳۹۰ - ۳۹۷ - ۳۹۹ - ۴۰۰

۴۰۹ - ۴۱۱ - ۴۲۰ - ۴۲۱

۴۲۲ - ۴۷۲ - ۵۰۹ - ۵۴۶

۵۴۷ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴

۵۹۷ - ۶۱۸ - ۶۲۶ - ۶۲۷

۷۵۷

جہانگیر بیگ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۴

جہانگیر قلی خان - ۲۳۷ - ۳۹۸

۴۶۲

جہان آرا بیگم بیگم صاحب مبینہ

. شاہجہان - ۲۷۸ - ۳۹۶ - ۴۰۰

۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵

۲۱۵ - ۲۱۴

خاندان چتوریہ - ۶۲

چغتہ خان - م - ۶ - ۱۱ - ۱۲

۱۹ - ۱۳ -

قوم چغتہ ارلاک چغتہ خان - ۲۱

۵۴ - ۵۵ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۴

۷۸ - ۷۵ - ۷۳ - ۷۳ - ۷۲

۸۳ - ۸۵ - ۹۱ - ۹۴ - ۹۶

۹۸ - ۱۱۳ - ۱۱۹ - ۱۱۴

۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۴

۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳

۱۶۰ - ۱۷۱ - ۲۱۵ - ۲۵۰

۲۸۰ - ۴۳۷ - ۷۳۲

قوم چنگ - ۳۰۱ - ۳۰۲

چنگیز خان - م - ۶ - ۷ - ۸

۹ - ۱۰ - ۱۱

چندر سین - ۷۵

چنگیز ولد عزیز منصور خان - ۴۱۰

راجہ چندراوت - ۴۸۵

چنپت - ۵۶۸ - ۵۷۸ - ۵۹۱

چندر بہان رای - ۷۴۰

جلال آباد - ۶۹۴ - ۶۹۹

آب جمنا - ۱۴۳

جنیر - ۳۸۳

قلعہ جنیر - ۵۲۱ - ۵۳۹

سرکار جونپور - ۷۲ - ۸۷ - ۹۰

۹۴ - ۱۶۷ - ۲۱۹ - ۵۸۸

۶۴۲ - ۶۸۵

جودھہ پور - ۲۳۶

قلعہ جودھہ پور - ۱۵۹

جوندہ گدھہ - ۱۸۷ - ۱۹۵ - ۴۶۳

قلعہ جورا گدھہ - ۵۱۲

باغ جہان آرا - ۲۵۷

جہانگیر آباد - ۳۰۴ - ۴۲۱

قلعہ جہولہ - ۵۲۳

دریای جیلہ - ۹۸

بندر جیلہ - ۵۱۷ - ۵۳۷

آب جیچون (آسون) - ۶۳۳

۶۳۹ - ۶۴۸ - ۶۴۴

۶۷۱

• حرف چہ - مردمان •

چاند بی بی دختر نظام الملک

قلعه چولي - ۶۱۵ - ۶۱۷ - ۶۱۹
پرگنده چهدره - ۵۱۶

* حرف حاء - مردمان *

حاجي خان - ۹۹
حافظ کشميري عابد - ۲۸۱
حافظ شیرازي - ۵۳۴
حداد - ۲۶۲ - ۳۵۸
مولانا حسامي قراکولي - ۲۲
حسن خان ميواتي - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲
حسن تيمور خان بهادر - ۶۲
سلطان حسين ميرزا - ۷۲ - ۷۳
حسن پدر شیر شاه فرید - ۸۷
۸۸ - ۸۹
حسين خان جلواني - ۱۱۰
شاه حسين - ۱۲۱
حسين قلبي بيگه نوکر بيگم خان -
۱۴۶
حسن بندي - ۱۹۳
سلطان حسين صفوي - ۲۰۴
خواجه حسن هروي - ۲۴۲
خواجه حسن ولد زين خان - ۲۴۶

چولين بهادر پسر بلندوز خان - ۷

* مواضع و غیره *

چانپانير - ۷۶ - ۷۷ - ۸۰
قلعه چانپانير - ۷۹
پرگنده چاندور - ۲۸۸ - ۵۲۴
چانده - ۲۹۳ - ۵۱۳ - ۵۱۵
۵۱۹ - ۵۲۲ - ۵۴۰ - ۷۴۶
قلعه چانده - ۵۲۳
چاکنه - ۴۳۵ - ۵۳۲ - ۵۳۷
قلعه چتور - ۷۳ - ۱۰۱ - ۱۷۳ - ۲۷۹
چتور - ۷۴ - ۱۷۰ - ۲۱۳ - ۲۱۶
۲۳۶
بلان چرکس - ۱۲
چمار کونده - ۴۹۶ - ۵۲۱
چنديري - ۶۳ - ۱۵۰ - ۳۱۸
قلعه چنديري - ۶۳
قلعه چنار - ۷۲ - ۸۱ - ۹۴ - ۹۵
چنار - ۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۱
آب چناب - ۲۵۲ - ۳۸۷
آب چنبل - ۳۱۵ - ۳۱۸
چوبه - ۳۳۷

- میرزا حسن پسر میرزا شاه رخ - ۲۱۶ حمید الله خان - ۲۵۰
 میرزا حیدر چغتائی کاشغری ۲۵۰
 مؤلف تاریخ رشیدی - ۲۳
 ۳۰۳ - ۳۵
 حیدر خان امیر الامرا فضل - ۷۵
 میر حیدر معنائی - ۲۴۳

* مواضع و غیره *

- حاجی پور - ۱۸۳
 حجاز - ۶۵۴
 حسن ابدال - ۴۲۸ - ۶۱۹
 ۶۹۳ - ۶۲۱
 تالاب حسین ساگر - ۷۴۳
 حصار - ۳۵۵ - ۶۲۶
 حیدر آباد - ۲۹۳ - ۳۱۲ - ۳۴۳
 ۵۲۳ - ۵۱۶ - ۴۸۹
 ۷۴۲

* حرف خاء - مردمان *

- خانی خان نظام الملکی محمد
 هاشم هاشم علی خان مؤلف

- ۲۵۰
 حسن بیگ بدخشی - ۲۵۰
 ۲۵۳ - ۲۵۲
 حسن خان شاملو حاکم هرات -
 ۲۵۶ - ۲۵۵
 حسن بیگ (دیگر) - ۲۵۶
 حسام الدین خان - ۳۰۶
 حسن محمد ۴۰۸ - (درین صفحه)
 (مکتوبه است)
 حسین خان پسر خانجهان - ۴۱۷
 حسن خان پسر خانجهان - ۴۴۰
 حسینی - ۵۴۳
 میرزا حسن صفوی - ۶۴۲
 حسن بیگ خویش علی مردان -
 ۶۸۰
 حسن بیگ تجرچی باشی شاه
 ایران - ۶۸۷
 حقیقت خان - ۴۴۹
 حمیده بانو بیگم مریم مکانی
 مادر اکبر پادشاه - ۱۲۷
 (شف میم)

۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۷ م	کتاب منتخب اللباب - ۱
۱۱۸ - ۱۱۹ م - ۱۲۲ - ۱۲۵ م	۲۸۷ - ۳۰۸ - ۳۰۷ م - ۳۹۹ م
۱۲۸ - ۱۳۰ م - ۱۳۱ - ۱۳۲ م	۵۶۲ - ۵۹۳ - ۷۳۷ - ۷۳۹
۱۳۳ م - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ م	خانه زان بیگم همشیره فردوس
۱۳۸ - ۱۳۹ م - ۱۴۰ م - ۱۴۱ م	مکانی - ۳۳ - ۴۱
۱۴۲ م - ۱۴۳ م - ۱۴۹ م - ۱۵۳ م	خان میرزا بنی عم فردوس
۱۶۸ - ۱۷۳ م - ۱۵۳ - ۱۵۵ م	مکانی - ۱۱ - ۴۲
خان دوران بهادر نصرت جنگ	خان جهان بندیده - ۵۵
۲۹۸ - ۲۹۰ م - ۲۹۲ - ۲۹۶ م	خان زمان امیر الامرا حاکم
۲۹۷ م - ۲۹۸ م - ۳۰۰ - ۳۰۲	میرنده - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳
۳۰۵ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳	۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
۳۱۴ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱	۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۵۵ - ۱۵۵
۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۹	۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸
۳۳۹ - ۳۴۰ م - ۳۴۱ - ۳۴۳ م	۱۶۹ - ۱۷۰
۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۲ - ۳۶۸	خان جهان حاکم بنگاله - ۱۸۴ - ۲۳۷
۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۹۰ - ۴۰۱	شاهزاده خانم دختر عرش
۴۰۴ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰	آشیدانی - ۱۸۳
۴۲۶	خان جهان لودی امیر الامرا
خان عالم ایلچی - ۲۹۹ - ۳۰۰	۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳
خانه زاد خان پسر مهابت خان	۳۰۷ - ۳۲۳ - ۳۴۳ - ۳۵۷
۲۸۴ - ۳۵۴	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۶ - ۳۹۱
خان عالم - ۳۹۸ - ۴۴۰ - ۵۵۲ - ۶۲۷	۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۰۹

خسرو پسر جهانگیر پادشاه - ۲۲۷	خافزمان پسر مهتاب خان - ۴۰۱
۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵	۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲	۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۸	۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۵
۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۰۷	۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۷
۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۸۹	۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۲۱
خسرو بیگ جماعه داریمین الدوا - ۵۸۸	۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۳۰
خسرو خان پسر نذر محمد خان	۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۴۴
۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۲	خان عالم لودی - ۴۱۷
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۱	سید خانجهان بهادر مظفر - ۴۹۱
۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۷۰۷	۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۲
خضر خان - ۹۸ - ۹۹	۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۲۲
خضر خواجه - ۱۳۲ - ۱۳۵	۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۹
خضر خان بن ملک داود	۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۷
۵۹۲ - ۵۹۳	۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۶۱۷
میرزا خلیل پسر میرزا میران - ۱۷	۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۳۸
سلطان خلیل میرزا - ۱۹	خانه زاد خان پسر سعید خان
شیخ خلیل درویش - ۸۳	۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۳
خلیفه سلطان شاهزاده ایران	خدمت پرست خان عرف رضا
۱۷۲ - ۵۷۵ - ۵۷۶	بهادر - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴
خلیل بیگ - ۳۳۴ - ۴۱۱ - ۴۱۲	۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶
	خسروشاه - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۹۰
	خسرو کولتاش خان - ۴۸

خواص خان حبشي وزير نظام

الملک - ۴۵۷ - ۴۶۱

حکیم خوش حال - ۴۶۶

خواجه خواند محمود - ۵۴۹

خواجه جان ایلچی - ۶۸۷

خواجه خان - ۶۹۸ - ۷۱۸

۷۲۶ - ۷۳۱

قاضي خوشحال قاضي القضاة -

۷۰۲

خيريت خان بيدجايوري - ۴۷۷

۴۸۳ - ۵۲۵

* مواضع وضيوة *

صوبه خاندیس - ۷۹ - ۱۴۰

۱۷۰ - ۱۷۴ - ۲۱۳ - ۲۹۸

۳۲۱ - ۳۸۳ - ۴۲۴ - ۴۴۹

۵۷۰ - ۵۰۲ - ۵۴۰ - ۵۶۴

۴۷۲ - ۷۰۶ - ۷۱۷ - ۷۳۵

خاندور - ۴۹۳

ملک ختا - ۱۱ - ۱۵ - ۹۸

خجند - ۲۶

آب خجند - ۲۹

۴۱۳ - ۴۲۶ - ۴۵۸ - ۴۹۰

خليل الله خان پسر ميرميران -

۳۷۲ - ۳۷۶ - ۴۰۲ - ۴۰۳

۴۲۰ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۳۶

۴۳۷ - ۴۴۱ - ۴۶۰ - ۷۵۵

۷۵۹ - ۷۵۴

سيد خليفة - ۴۲۲

مير خليل الله يزدي - ۴۲۷

خليفة سلطان شاهزاده مازندراني

وزير و داماد شاه عباس -

۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴

مير خليل پسر اعظم خان - ۴۸۵

خنجر خان قلعه دار - ۳۲۰

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۴۵۰

خواجه کلان بيگ - ۴۵ - ۴۹

۸۵ - ۱۴۱

سيد خواجه - ۵۹ - ۲۱۳

خواند مير مورخ حبيب السير -

۴۱۴

خواص خان - ۶۸ - ۱۰۵ - ۱۰۶

۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹

۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۴۵۲ - ۱۴۹۶ - ۱۴۸۴

خجسته بنیان (اورنگ آباد) شاهزاده محمد داراشکوه پسر

(کمرکي) ۲۸۷ - ۲۵۵ - شاهجهان ۲۸۱ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۷۵۰ - ۷۴۹ - ۵۶۵ - ۴۸۹

(شفک) ۷۵۷ - ۵۴۵ - ۵۵۰ - ۵۶۱

خراسان ۴ - ۱۲ - ۱۵ - ۳۳

۳۶ - ۳۷ - ۴۰ - ۱۱۷

۱۱۹ - ۱۳۸ - ۲۴۳ - ۳۲۷

۴۰۵ - ۵۸۹ - ۵۵۵ - ۵۹۰

۵۹۱ - ۶۴۰ - ۶۸۶

خوارزم ۱۵

خوزستان ۱۵

خواص پور ۸۸

پرگنده خوش آب - ۲۹۸

خوست ۶۱۵

خیر آباد - ۶۳

۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۸

دانش خان - ۲۸۳

داراب خان برادر شه نوازخان -

۲۹۸ - ۳۰۵ - ۳۱۵ - ۳۱۶

۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۵ - ۳۳۶

۳۴۶ - ۳۵۴

داور بخش پسر خسرو - ۳۳۷

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱

دارا - ۵۴۲

حرف دال - مردمان *

شاهزاده دانیال فرزند عرش

آشیدانی ۱۷۶ - ۲۰۴ - ۲۱۳

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۳۲

۲۵۶ - ۳۵۸ - ۳۵۰ - ۳۸۱

۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۳

۲۹م - ۳۰م - ۳۴م - ۵۵م

۵۷م - ۵۸م - ۶۲م - ۶۶م

۷۷م - ۷۹م - ۸۰م - ۸۲م

۸۴م - ۸۵م - ۸۹م - ۹۰م

۹۶م - ۹۹م - ۱۰۰م - ۱۰۱م

۱۲۴م - ۱۲۸م - ۱۳۰م - ۱۳۸م

۷م - ۷۵م - ۷۴۷م - ۷۴۸م

میرزا دکهنی شه نواز خان پسر

میرزا رستم صغوی - ۳۵۸

(شف ش)

دلور خان پسر دولتخان لودی -

۷م - ۸م

دلور خان افغان صوبه دار لاهور -

۲۴۸م - ۲۵۱م

دلور خان کاکر - ۲۷۹

دلور خان نظام الملکی - ۲۸۳

۳۰۱م - ۳۱۸م - ۳۲۱م - ۴۰۷م

سید دلیر خان یارده - ۳۹۳

۱۱م - ۵۵۲م

دلیر همت - ۷۶۴م - ۴۸۵

دلپنیر بانو بیگم دختر شاه

شجاع - ۹۵م

حکیم داؤد تقرب خان - ۵۹۹

۶۰۶ - ۶۴۹ (شف تاء)

دانشمند خان بخشی - ۷۵۲

شیخ دبیر دبیر عادل شاه - ۴۶۴

درویش محمد اوزبک - ۱۴۶ - ۱۴۸

دریا افغان - ۳۲۹ - ۳۳۷

دریا خان رهیله - ۳۹۱

دریا خان لودی - ۴۰۱م - ۴۳۰م

۴۳۱ - ۴۳۵ - ۴۳۸ - ۴۳۹

۴۷۳م - ۴۷۳م

درویش محمد - ۴۳۴م

درگا داس راجپوت - ۴۳۷

۴۳۸م - ۴۴۰م

درگا اسلام قلی پسر چهار - ۵۱۹

درجن سال علی قلی نبیره

چهار - ۵۱۹

دکنیان - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹

۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳

۲۵۵ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵

۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۰۵

۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹

۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۶

* مواضع و غیره *

آب دریا - ۷۰۷

دشت قبیاق - ۱۲ - ۱۵

دکن - ۵۳ - ۶۷ - ۷۹ - ۱۲۶

۱۷۸ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۲۰۴ - ۲۰۹ - ۲۱۳

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۰

۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۶

۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹

۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۷۱

۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۲

۲۸۳ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۴ - ۲۹۷

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۱۵

۳۱۷ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۸

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۳

۳۴۷ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۷

۳۷۶ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۵

دل سوبھا (نام فیل) - ۵۳۷

سید دلاور خان فوجدار - ۵۸۰

دلایل خان پسر بہادر خان - ۶۹۵

دولتخان لودی (بے دولت) - ۴۵

۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۸۹

دزدوبی بی مادر جلال خان - ۹۲

دولت خان لوہانی - ۱۱۰

دولت بیگ - ۱۴۹

دولت بیگ تھانہ دار

پنجشیر - ۶۱۳

دولت خان - ۷۲۶

راجہ دھیر - ۱۹۳

دیپال برادر راناسانکا - ۱۷۱

دیانت خان - ۲۸۶ - ۴۲۹

دیانت راو (دیگر) - ۴۶۲

راجہ دیدی سنگھ - ۵۰۹ - ۵۱۰

دیانت راوی پیشکار راوی رایان -

(شف راہ) - ۵۶۸

راجہ دیوی سنگھ - ۵۹۸

دیندار خان قلعه دار - ۶۱۷

دولتآباد - ۲۰۵ - ۲۷۵ - ۴۷۶	۳۸۷ - ۳۹۲ - ۳۹۹
۲۸۳ - ۲۸۵ - ۴۲۴ - ۴۳۶	۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۳ - ۴۱۰
۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۸۸ - ۴۹۰	۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۹ - ۴۲۴
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۳۰ - ۵۳۸	۴۳۰ - ۴۳۵ - ۴۴۳ - ۴۴۴
۵۴۶ - ۶۰۱ - ۶۷۲ - ۶۷۴ - ۷۴۰	۴۴۵ درین صفحه ذکر قحط
قلعه دولتآباد - ۲۰۵ - ۲۰۸	سال است تاریخش سال غم
۳۲۰ - ۳۴۷ - ۳۴۹ - ۴۲۷	۴۴۶ - ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۵۷
۴۳۶ - ۴۷۸ - ۴۸۸	۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۷
۴۸۹ - ۵۲۱ - ۵۳۳	۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۱ - ۴۷۳
دارالمکده لیه - م - ۱۴ - ۱۵	۴۷۷ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵
۲۱ - ۴۶ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰	۴۸۶ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۱
۵۲ - ۶۸ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴	۴۹۷ - ۵۰۲ - ۵۰۴ - ۵۰۷
۸۲ - ۹۵ - ۹۸ - ۱۰۵ - ۱۰۶	۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۱۷
۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۳	۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۳۳ - ۵۳۶
۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۲۴ - ۱۲۵	۵۳۷ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳
۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱	۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۳ - ۵۵۴
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۷	۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۷۲ - ۵۷۳
۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۵۹	۵۸۲ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۴
۱۶۵ - ۲۱۳ - ۲۴۰ - ۲۸۶	۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۶۰
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۲ - ۳۷۱	۶۷۴ - ۶۸۰ - ۶۸۳ - ۷۰۱
۳۸۲ - ۴۱۰ - ۴۶۸ - ۴۷۵	۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۳۱ - ۷۳۲
۴۸۸ - ۴۹۲ - ۵۰۲ - ۵۰۳	۷۳۵ - ۷۴۰ - ۷۵۸

۵۴۰ - ۵۱۳

قصیدہ دیوگانو - ۵۲۸

*** حرف ذ - مواضع وغیرہ ***

تالاب ذل - ۳۰۲ - ۳۵۵ - ۵۷۷

۵۷۸ - ۵۸۵ - ۶۰۹ - ۷۰۶

*** حرف ذال - مردمان ***

ذوالقدر خان - ۳۳۳ - ۵۵۴

۶۱۹ - ۶۶۰

ذوالفقار خان - ۵۴۹ - ۵۷۳

۶۷۴ - ۶۷۷ - ۶۷۸

ذوالفقار آقا - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱

*** حرف راء - مردمان ***

قوم راجپوت - ۵۲ - ۵۵ - ۶۰

۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۹۷ - ۱۰۰

۱۰۱ - ۱۳۳ - ۱۷۱ - ۱۷۶

۱۷۷ - ۲۵۵ - ۲۷۹ - ۲۸۲

۳۰۵ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۹

۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۷ - ۳۶۸

۵۲۳ - ۵۵۱ - ۵۶۶ - ۵۸۲

۵۹۲ - ۶۰۷ - ۶۲۱ - ۶۷۲

۶۷۸ - ۷۳۴

قلعہ دھلی - ۱۳۰

دھود - ۲۹۶

پرگنہ دھول پور - ۳۲۸ - ۴۱۹

آب دھول پور - ۴۱۵

دھرنگانو - ۴۳۷

قلعہ دھارور - ۴۴۹ - ۴۵۱

دھارور - ۴۵۳ - ۵۲۹

قلعہ دھاراگیر - ۴۸۸

قلعہ دھامونی - ۵۱۰

دھامونی - ۵۱۰ - ۵۱۳

قلعہ دھرب - ۵۲۴

دھاراسیون - ۵۲۸

دیپال پور - ۴۷ - ۴۸ - ۱۲۳

قلعہ دیودسن - ۷۷

دیودسن (جزیرہ دیو) (کوکن

نظام شاہی) - ۷۷ - ۸۰

(شف ک)

دیپ - ۷۷

قلعہ دیوگیر - ۴۸۸ - ۵۱۲

۲۰۹ - ۱۷۵	۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۶۹
راجہ رام سنگھ - ۱۸۳	۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۵ - ۳۷۴
راجی علی خان برهان پوری	۳۸۰ - ۳۷۹ - ۳۷۷ - ۳۷۵
۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۴ - ۱۸۸	۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۵ - ۴۱۴
۲۵۶ - ۲۱۳	۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۳۱ - ۴۳۰
راجہ رام داس کچھواہہ - ۲۷۱	۴۳۸ - ۴۳۷ - ۴۳۵ - ۴۳۴
۴۰۷ - ۲۷۳	۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۶ - ۴۵۵
رای راز - ۴۱۸	۴۸۱ - ۴۸۰ - ۴۷۸ - ۴۷۷
راجہ چاندہ - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۱۹	۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۹۱ - ۴۹۰
۷۴۶ - ۵۲۲	۵۱۲ - ۵۱۱ - ۵۰۹ - ۵۰۸
راجہ رای سنگھ - ۵۶۹ - ۶۰۹	۵۲۴ - ۵۲۳ - ۵۲۱ - ۵۲۰
۶۴۶	۵۲۹ - ۵۲۸ - ۵۲۶ - ۵۲۵
رای رایان دیانت رای - ۵۹۷	۵۴۱ - ۵۴۰ - ۵۳۸ - ۵۳۷
۶۸۳ - (شف دال)	۵۷۱ - ۵۷۰ - ۵۶۸ - ۵۶۷
راجہ اجروپ - ۶۵۰ - ۷۱۱ - ۷۲۰	۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۷۰ - ۵۶۹
راجہ رام سنگھ - ۶۶۱ - ۷۵۹	۵۸۵ - ۵۸۴ - ۵۸۲ - ۵۸۱
راجہ سنگھ - ۷۵۹	۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۸۶ - ۵۸۵
راورتن - ۶۶۱ - ۷۲۵	۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۸۵ - ۵۸۴
رحمن دادخان - ۵۵ - ۵۴ - ۵۷	۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۸۶ - ۵۸۵
رحیم خان داماد عنبر	۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۷ - ۵۸۶
حبشی - ۷۴۵	۵۹۱ - ۵۹۰ - ۵۸۸ - ۵۸۷
رزاق اللہ یکی از رؤسای عادل	۵۹۲ - ۵۹۱ - ۵۸۹ - ۵۸۸
	۵۹۳ - ۵۹۲ - ۵۹۰ - ۵۸۹
	۵۹۴ - ۵۹۳ - ۵۹۱ - ۵۹۰
	۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۹۲ - ۵۹۱
	۵۹۶ - ۵۹۵ - ۵۹۳ - ۵۹۲
	۵۹۷ - ۵۹۶ - ۵۹۴ - ۵۹۳
	۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۹۵ - ۵۹۴
	۵۹۹ - ۵۹۸ - ۵۹۶ - ۵۹۵
	۶۰۰ - ۵۹۹ - ۵۹۷ - ۵۹۶
	۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۹۸ - ۵۹۷
	۶۰۲ - ۶۰۱ - ۵۹۹ - ۵۹۸
	۶۰۳ - ۶۰۲ - ۶۰۰ - ۵۹۹
	۶۰۴ - ۶۰۳ - ۶۰۱ - ۶۰۰
	۶۰۵ - ۶۰۴ - ۶۰۲ - ۶۰۱
	۶۰۶ - ۶۰۵ - ۶۰۳ - ۶۰۲
	۶۰۷ - ۶۰۶ - ۶۰۴ - ۶۰۳
	۶۰۸ - ۶۰۷ - ۶۰۵ - ۶۰۴
	۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۶ - ۶۰۵
	۶۱۰ - ۶۰۹ - ۶۰۷ - ۶۰۶
	۶۱۱ - ۶۱۰ - ۶۰۸ - ۶۰۷
	۶۱۲ - ۶۱۱ - ۶۰۹ - ۶۰۸
	۶۱۳ - ۶۱۲ - ۶۱۰ - ۶۰۹
	۶۱۴ - ۶۱۳ - ۶۱۱ - ۶۱۰
	۶۱۵ - ۶۱۴ - ۶۱۲ - ۶۱۱
	۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۱۳ - ۶۱۲
	۶۱۷ - ۶۱۶ - ۶۱۴ - ۶۱۳
	۶۱۸ - ۶۱۷ - ۶۱۵ - ۶۱۴
	۶۱۹ - ۶۱۸ - ۶۱۶ - ۶۱۵
	۶۲۰ - ۶۱۹ - ۶۱۷ - ۶۱۶
	۶۲۱ - ۶۲۰ - ۶۱۸ - ۶۱۷
	۶۲۲ - ۶۲۱ - ۶۱۹ - ۶۱۸
	۶۲۳ - ۶۲۲ - ۶۲۰ - ۶۱۹
	۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۱ - ۶۲۰
	۶۲۵ - ۶۲۴ - ۶۲۲ - ۶۲۱
	۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۲۳ - ۶۲۲
	۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۴ - ۶۲۳
	۶۲۸ - ۶۲۷ - ۶۲۵ - ۶۲۴
	۶۲۹ - ۶۲۸ - ۶۲۶ - ۶۲۵
	۶۳۰ - ۶۲۹ - ۶۲۷ - ۶۲۶
	۶۳۱ - ۶۳۰ - ۶۲۸ - ۶۲۷
	۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۲۹ - ۶۲۸
	۶۳۳ - ۶۳۲ - ۶۳۰ - ۶۲۹
	۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۳۱ - ۶۳۰
	۶۳۵ - ۶۳۴ - ۶۳۲ - ۶۳۱
	۶۳۶ - ۶۳۵ - ۶۳۳ - ۶۳۲
	۶۳۷ - ۶۳۶ - ۶۳۴ - ۶۳۳
	۶۳۸ - ۶۳۷ - ۶۳۵ - ۶۳۴
	۶۳۹ - ۶۳۸ - ۶۳۶ - ۶۳۵
	۶۴۰ - ۶۳۹ - ۶۳۷ - ۶۳۶
	۶۴۱ - ۶۴۰ - ۶۳۸ - ۶۳۷
	۶۴۲ - ۶۴۱ - ۶۳۹ - ۶۳۸
	۶۴۳ - ۶۴۲ - ۶۴۰ - ۶۳۹
	۶۴۴ - ۶۴۳ - ۶۴۱ - ۶۴۰
	۶۴۵ - ۶۴۴ - ۶۴۲ - ۶۴۱
	۶۴۶ - ۶۴۵ - ۶۴۳ - ۶۴۲
	۶۴۷ - ۶۴۶ - ۶۴۴ - ۶۴۳
	۶۴۸ - ۶۴۷ - ۶۴۵ - ۶۴۴
	۶۴۹ - ۶۴۸ - ۶۴۶ - ۶۴۵
	۶۵۰ - ۶۴۹ - ۶۴۷ - ۶۴۶
	۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۸ - ۶۴۷
	۶۵۲ - ۶۵۱ - ۶۴۹ - ۶۴۸
	۶۵۳ - ۶۵۲ - ۶۵۰ - ۶۴۹
	۶۵۴ - ۶۵۳ - ۶۵۱ - ۶۵۰
	۶۵۵ - ۶۵۴ - ۶۵۲ - ۶۵۱
	۶۵۶ - ۶۵۵ - ۶۵۳ - ۶۵۲
	۶۵۷ - ۶۵۶ - ۶۵۴ - ۶۵۳
	۶۵۸ - ۶۵۷ - ۶۵۵ - ۶۵۴
	۶۵۹ - ۶۵۸ - ۶۵۶ - ۶۵۵
	۶۶۰ - ۶۵۹ - ۶۵۷ - ۶۵۶
	۶۶۱ - ۶۶۰ - ۶۵۸ - ۶۵۷
	۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۵۹ - ۶۵۸
	۶۶۳ - ۶۶۲ - ۶۶۰ - ۶۵۹
	۶۶۴ - ۶۶۳ - ۶۶۱ - ۶۶۰
	۶۶۵ - ۶۶۴ - ۶۶۲ - ۶۶۱
	۶۶۶ - ۶۶۵ - ۶۶۳ - ۶۶۲
	۶۶۷ - ۶۶۶ - ۶۶۴ - ۶۶۳
	۶۶۸ - ۶۶۷ - ۶۶۵ - ۶۶۴
	۶۶۹ - ۶۶۸ - ۶۶۶ - ۶۶۵
	۶۷۰ - ۶۶۹ - ۶۶۷ - ۶۶۶
	۶۷۱ - ۶۷۰ - ۶۶۸ - ۶۶۷
	۶۷۲ - ۶۷۱ - ۶۶۹ - ۶۶۸
	۶۷۳ - ۶۷۲ - ۶۷۰ - ۶۶۹
	۶۷۴ - ۶۷۳ - ۶۷۱ - ۶۷۰
	۶۷۵ - ۶۷۴ - ۶۷۲ - ۶۷۱
	۶۷۶ - ۶۷۵ - ۶۷۳ - ۶۷۲
	۶۷۷ - ۶۷۶ - ۶۷۴ - ۶۷۳
	۶۷۸ - ۶۷۷ - ۶۷۵ - ۶۷۴
	۶۷۹ - ۶۷۸ - ۶۷۶ - ۶۷۵
	۶۸۰ - ۶۷۹ - ۶۷۷ - ۶۷۶
	۶۸۱ - ۶۸۰ - ۶۷۸ - ۶۷۷
	۶۸۲ - ۶۸۱ - ۶۷۹ - ۶۷۸
	۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۸۰ - ۶۷۹
	۶۸۴ - ۶۸۳ - ۶۸۱ - ۶۸۰
	۶۸۵ - ۶۸۴ - ۶۸۲ - ۶۸۱
	۶۸۶ - ۶۸۵ - ۶۸۳ - ۶۸۲
	۶۸۷ - ۶۸۶ - ۶۸۴ - ۶۸۳
	۶۸۸ - ۶۸۷ - ۶۸۵ - ۶۸۴
	۶۸۹ - ۶۸۸ - ۶۸۶ - ۶۸۵
	۶۹۰ - ۶۸۹ - ۶۸۷ - ۶۸۶
	۶۹۱ - ۶۹۰ - ۶۸۸ - ۶۸۷
	۶۹۲ - ۶۹۱ - ۶۸۹ - ۶۸۸
	۶۹۳ - ۶۹۲ - ۶۹۰ - ۶۸۹
	۶۹۴ - ۶۹۳ - ۶۹۱ - ۶۹۰
	۶۹۵ - ۶۹۴ - ۶۹۲ - ۶۹۱
	۶۹۶ - ۶۹۵ - ۶۹۳ - ۶۹۲
	۶۹۷ - ۶۹۶ - ۶۹۴ - ۶۹۳
	۶۹۸ - ۶۹۷ - ۶۹۵ - ۶۹۴
	۶۹۹ - ۶۹۸ - ۶۹۶ - ۶۹۵
	۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۷ - ۶۹۶
	۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۹۸ - ۶۹۷
	۷۰۲ - ۷۰۱ - ۶۹۹ - ۶۹۸
	۷۰۳ - ۷۰۲ - ۷۰۰ - ۶۹۹
	۷۰۴ - ۷۰۳ - ۷۰۱ - ۷۰۰
	۷۰۵ - ۷۰۴ - ۷۰۲ - ۷۰۱
	۷۰۶ - ۷۰۵ - ۷۰۳ - ۷۰۲
	۷۰۷ - ۷۰۶ - ۷۰۴ - ۷۰۳
	۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۵ - ۷۰۴
	۷۰۹ - ۷۰۸ - ۷۰۶ - ۷۰۵
	۷۱۰ - ۷۰۹ - ۷۰۷ - ۷۰۶
	۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۸ - ۷۰۷
	۷۱۲ - ۷۱۱ - ۷۰۹ - ۷۰۸
	۷۱۳ - ۷۱۲ - ۷۱۰ - ۷۰۹
	۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۱ - ۷۱۰
	۷۱۵ - ۷۱۴ - ۷۱۲ - ۷۱۱
	۷۱۶ - ۷۱۵ - ۷۱۳ - ۷۱۲
	۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۱۴ - ۷۱۳
	۷۱۸ - ۷۱۷ - ۷۱۵ - ۷۱۴
	۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۶ - ۷۱۵
	۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۷ - ۷۱۶
	۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۸ - ۷۱۷
	۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۱۹ - ۷۱۸
	۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۰ - ۷۱۹
	۷۲۴ - ۷۲۳ - ۷۲۱ - ۷۲۰
	۷۲۵ - ۷۲۴ - ۷۲۲ - ۷۲۱
	۷۲۶ - ۷۲۵ - ۷۲۳ - ۷۲۲
	۷۲۷ - ۷۲۶ - ۷۲۴ - ۷۲۳
	۷۲۸ - ۷۲۷ - ۷۲۵ - ۷۲۴
	۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۶ - ۷۲۵
	۷۳۰ - ۷۲۹ - ۷۲۷ - ۷۲۶
	۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۸ - ۷۲۷
	۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۲۹ - ۷۲۸
	۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۳۰ - ۷۲۹
	۷۳۴ - ۷۳۳ - ۷۳۱ - ۷۳۰
	۷۳۵ - ۷۳۴ - ۷۳۲ - ۷۳۱
	۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۳۳ - ۷۳۲
	۷۳۷ - ۷۳۶ - ۷۳۴ - ۷۳۳
	۷۳۸ - ۷۳۷ - ۷۳۵ - ۷۳۴
	۷۳۹ - ۷۳۸ - ۷۳۶ - ۷۳۵
	۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۳۷ - ۷۳۶
	۷۴۱ - ۷۴۰ - ۷۳۸ - ۷۳۷
	۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۳۹ - ۷۳۸
	۷۴۳ - ۷۴۲ - ۷۴۰ - ۷۳۹
	۷۴۴ - ۷۴۳ - ۷۴۱ - ۷۴۰
	۷۴۵ - ۷۴۴ - ۷۴۲ - ۷۴۱
	۷۴۶ - ۷۴۵ - ۷۴۳ - ۷۴۲
	۷۴۷ - ۷۴۶ - ۷۴۴ - ۷۴۳
	۷۴۸ - ۷۴۷ - ۷۴۵ - ۷۴۴
	۷۴۹ - ۷۴۸ - ۷۴۶ - ۷۴۵
	۷۵۰ - ۷۴۹ - ۷۴۷ - ۷۴۶
	۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۸ - ۷۴۷
	۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۴۹ - ۷۴۸
	۷۵۳ - ۷۵۲ - ۷۵۰ - ۷۴۹
	۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۵۱ - ۷۵۰
	۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۲ - ۷۵۱
	۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۳ - ۷۵۲
	۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۵۴ - ۷۵۳
	۷۵۸ - ۷۵۷ - ۷۵۵ - ۷۵۴
	۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۵۶ - ۷۵۵
	۷۶۰ - ۷۵۹ - ۷۵۷ - ۷۵۶
	۷۶۱ - ۷۶۰ - ۷۵۸ - ۷۵۷
	۷۶۲ - ۷۶۱ - ۷۵۹ - ۷۵۸
	۷۶۳ - ۷۶۲ - ۷۶۰ - ۷۵۹
	۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۶۱ - ۷۶۰
	۷۶۵ - ۷۶۴ - ۷۶۲ - ۷۶۱
	۷۶۶ - ۷۶۵ - ۷۶۳ - ۷۶۲
	۷۶۷ - ۷۶۶ - ۷۶۴ - ۷۶۳
	۷۶۸ - ۷۶۷ - ۷۶۵ - ۷۶۴
	۷۶۹ - ۷۶۸ - ۷۶۶ - ۷۶۵
	۷۷۰ - ۷۶۹ - ۷۶۷ - ۷۶۶
	۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۶۸ - ۷۶۷
	۷۷۲ - ۷۷۱ - ۷۶۹ - ۷۶۸
	۷۷۳ - ۷۷۲ - ۷۷۰ - ۷۶۹
	۷۷۴ - ۷۷۳ - ۷۷۱ - ۷۷۰
	۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۷۲ - ۷۷۱
	۷۷۶ - ۷۷۵ - ۷۷۳ - ۷۷۲
	۷۷۷ - ۷۷۶ - ۷۷۴ - ۷۷۳
	۷۷۸ - ۷۷۷ - ۷۷۵ - ۷۷۴
	۷۷۹ - ۷۷۸ - ۷۷۶ - ۷۷۵
	۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۷ - ۷۷۶
	۷۸۱ - ۷۸۰ - ۷۷۸ - ۷۷۷
	۷۸۲ - ۷۸۱ - ۷۷۹ - ۷۷۸
	۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۸۰ - ۷۷۹
	۷۸۴ - ۷۸۳ - ۷۸۱ - ۷۸۰
	۷۸۵ - ۷۸۴ - ۷۸۲ - ۷۸۱
	۷۸۶ - ۷۸۵ - ۷۸۳ - ۷۸۲
	۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۸۴ - ۷۸۳
	۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۵ - ۷۸۴
	۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۶ - ۷۸۵
	۷۹۰ - ۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۶
	۷۹۱ - ۷۹۰ - ۷۸۸ - ۷۸۷
	۷۹۲ - ۷۹۱ - ۷۸۹ - ۷۸۸
	۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۹۰ - ۷۸۹
	۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۱ - ۷۹۰
	۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۲ - ۷۹۱
	۷۹۶ - ۷۹۵ - ۷۹۳ - ۷۹۲
	۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۴ - ۷۹۳
	۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۵ - ۷۹۴
	۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۶ - ۷۹۵
	۸۰۰ - ۷۹۹ - ۷۹۷ - ۷۹۶
	۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۸ - ۷۹۷
	۸۰۲ - ۸۰۱ - ۷۹۹ - ۷۹۸
	۸۰۳ - ۸۰۲ - ۸۰۰ - ۷۹۹
	۸۰۴ - ۸۰۳ - ۸۰۱ - ۸۰۰
	۸۰۵ - ۸۰۴ - ۸۰۲ - ۸۰۱
	۸۰۶ - ۸۰۵ - ۸۰۳ - ۸۰۲
	۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۴ - ۸۰۳
	۸۰۸ - ۸۰۷ - ۸۰۵ - ۸۰۴
	۸۰۹ - ۸۰۸ - ۸۰۶ - ۸۰۵
	۸۱۰ - ۸۰۹ - ۸۰۷ - ۸۰۶
	۸۱۱ - ۸۱۰ - ۸۰۸ - ۸۰۷
	۸۱۲ - ۸۱۱ - ۸۰۹ - ۸۰۸
	۸۱۳ - ۸۱۲ - ۸۱۰ - ۸۰۹
	۸۱۴ - ۸۱۳ - ۸۱۱ - ۸۱۰
	۸۱۵ - ۸۱۴ - ۸۱۲ - ۸۱۱
	۸۱۶ - ۸۱۵ - ۸۱۳ - ۸۱۲
	۸۱۷ - ۸۱۶ - ۸۱۴ - ۸۱۳
	۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۱۵ - ۸۱۴
	۸۱۹ - ۸۱۸ - ۸۱۶ - ۸۱۵
	۸۲۰ - ۸۱۹ - ۸۱۷ - ۸۱۶
	۸۲۱ - ۸۲۰ - ۸۱۸ - ۸۱۷
	۸۲۲ - ۸۲۱ - ۸۱۹ - ۸۱۸
	۸۲۳ - ۸۲۲ - ۸۲۰ - ۸۱۹
	۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۱ - ۸۲۰
	۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۲۲ - ۸۲۱
	۸۲۶ - ۸۲۵ - ۸۲۳ - ۸۲۲
	۸۲۷ - ۸۲۶ - ۸۲۴ - ۸۲۳
	۸۲۸ - ۸۲۷ - ۸۲۵ - ۸۲۴
	۸۲۹ - ۸۲۸ - ۸۲۶ - ۸۲۵
	۸۳۰ - ۸۲۹ - ۸۲۷ - ۸۲۶
	۸۳۱ - ۸۳۰ - ۸۲۸ - ۸۲۷
	۸۳۲ - ۸۳۱ - ۸۲۹ - ۸۲۸
	۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۳۰ - ۸۲۹
	۸۳۴ - ۸۳۳ - ۸۳۱ - ۸۳۰
	۸۳۵ - ۸۳۴ - ۸۳۲ - ۸۳۱
	۸۳۶ - ۸

امام رضا - ۱۴۷ - ۱۴۶	شاه - ۴۹۳
آقا رضوان قلعه دار - ۴۹۵	میرزا رستم بن سلطان حسین نبیر
قاضي ركاب - ۳۷۲	شاه اسماعیل صفوي - ۲۰۴
رگه‌ها تهه داس پيشكار راى رايان -	میرزا رستم قندهاري صفوي -
۷۵۳ - ۷۵۲ - ۷۵۰ - ۷۰۱	۳۳۰ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۲۳۷
۷۵۴	۴۹۵ - ۴۷۲ - ۳۹۸ - ۳۵۸
رن تهمن (نام فيل) - ۲۳۱ - ۲۳۰	۷۱۵ - ۵۹۶ - ۵۹۱ - ۵۶۸
رندوله خان پسر فرهاد خان -	رسول خان نوكر بيم خان - ۲۳۸
۴۵۵ - ۴۵۲ - ۴۵۱ - ۴۵۰	رستم خان بهادر خانجهان - ۳۳۹
۴۹۶ - ۴۸۹ - ۴۵۸ - ۴۵۶	۵۸۹ - ۵۸۵ - ۵۲۲ - ۵۰۸
۵۲۸ - ۵۲۲	۶۹۵ - ۶۳۸ - ۶۳۱ - ۶۳۰
قوم روس - ۱۰	۷۰۷ - ۷۰۰ - ۶۹۸ - ۶۹۷
رومي خان مير آتش - ۷۴ - ۷۵	۷۱۲ - ۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۸
روپ متي (طبيعت پدمني	۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۷
دانست) ۱۵۳ - ۱۵۲	۷۵۵ - ۷۲۷ - ۷۲۶ - ۷۲۵
روشن آرا بيگم - ۳۹۶	۷۵۹
رودما ابن عم بهرجي - ۵۶۳	رستم خان گرجي آدم شاه ايران
راجه روپ پسر راجه جگت سنگهه	۵۹۰ - ۵۸۹
۵۸۳ - ۶۱۹ - ۶۳۱ - ۶۳۹	رستم خان ولد خسرو نبیر
روشن ضمير واقعه نگار - ۷۵۱	محمد خان - ۶۳۲ - ۶۴۱
روح الله خان - ۷۵۴	رشيد خان عرف محمد بدیع -
ريحان شولا پوري - ۵۳۳	۷۲۲ - ۶۰۳ - ۴۵۸ - ۴۵۴

قلعه رودخانه - ۵۲۳

روضه ممتاز محل - ۵۹۶

رهتاس - ۸۱ - ۸۳ - ۸۸ - ۳۴۶

۳۵۴ - ۳۷۱

قلعه رهتاس - ۹۵ - ۹۶

قلعه رهتاس (دیگر) - ۹۸ - ۱۱۴

۱۲۳ - ۱۹۶ - ۲۵۲ - ۳۴۶

۳۵۳ - ۳۷۷ - ۳۸۱

آب رهتاس - ۳۸۵

رهیله - ۵۱۰

قصبه ریواری - ۱۰۸

ریگ بوم - ۶۲۸

* حرف زاء - مردمان *

قاضی زاهد - ۵۰۲

زبیر مدعی سلطنت - ۳۹

زبردست خان - ۳۳۶

زبدیل خان ایلیچی ایران - ۳۰۶

۳۰۷ - ۳۲۷ - ۵۵۲ - ۵۵۳

شیخ زین الدین صدر - ۵۲ - ۵۸

زمین خان کوک - ۱۹۰ - ۱۹۱

۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵

* مواضع و غیره *

رایسین - ۶۳

قلعه رایسین - ۹۹

راجور - ۳۸۸

راجوری - ۳۰ - ۵۳۷

رای باغ موسوم به مرتضی آباد

۴۶۶ - ۵۳۰

راج محل بنگاله - ۴۶۸

قلعه رام سیج - ۵۲۱

قلعه راجدندیر - ۵۲۴

پرگنده رانویر - ۵۶۴

آب راوی - ۵۷۱

سرکار رام گیر - ۷۴۹

رسول آباد - ۵۶۴

رنتنبهور - ۶۳ - ۹۹

قلعه رنتنبهور - ۱۰۳ - ۱۷۳ - ۲۷۱

ملک روم - ۱۵ - ۱۸۹ - ۳۲۳

۳۲۸ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶

۵۷۸ - ۵۷۹ - ۶۶۹ - ۶۹۶

۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۲۹ - ۷۳۱

رود - ۸۷

۴۷۴ - ۴۹۸

سیدخانقلی خان (قلیچ خان پسر

نذر محمد خان) - ۶۱۱ - ۶۲۹

۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۴۵ - ۴۴۶

۴۶۵ - ۴۹۴ - ۷۰۳ - ۷۰۴

سید دار خان - ۴۳۱ - ۴۳۲

۵۵۴ - ۵۲۲

سید شکر شکره پسر دارا شکره -

۵۶۱ - ۶۰۴

راجہ سترسال - ۴۲۶ - ۴۴۲

سر مست خان سرپندی - ۱۰۹

سرپاک (نام فیل) - ۲۹۴

راجہ سربلندرای صوبہ دار برهان

پور - ۳۴۸ - ۳۵۴ - ۳۵۶

۳۵۷ - ۳۸۳

سردار خان - ۴۰۷ - ۴۳۱ - ۴۵۲

سرافراز خان - ۴۳۷ - ۴۵۵ - ۷۲۹

سیدی سرور - ۴۵۵

سر مست خان نبیرہ مبارز خان

۶۱۲

سعید خان - ۱۰۵

سعید خان گکهر - ۱۹۱ - ۲۳۷ - ۳۳۵

زین العابدین - ۳۲۷ - ۴۸۸

میر زین العابدین برادر اسلام

خان - ۵۵۹

زین العابدین پسر محمد شجاع

۵۷۰ - ۶۱۸

* مواضع و غیره *

زمین داور - ۳۷ - ۵۵۸ - ۷۱۰

قلعہ زمین داور - ۶۸۹ - ۷۱۳

زیر باد - ۱۱

* حرف سین - مردمان *

ساجوجی بهوسلنداماد جادورای

۳۱۸ - ۳۳۵ - ۳۷۱ - ۳۷۶

۴۷۷ - ۴۸۷ - ۴۹۵ - ۴۹۶

۵۰۲ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۴

۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۳ - ۵۳۴

۵۳۹

سادات خان - ۴۲۹ - ۴۶۲

سادات بارہہ - ۴۳۹ - ۴۴۲ - ۷۲۶

ساروخان - ۶۵۵

سادات خان برادر اسلام خان

۸۷ - ۹۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶
 سکندر خان بن شاه محمد

فرمانی - ۱۰۹ - ۱۱۰

سکندر شاه سور (احمد خان)

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۲۲

۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰

۱۳۵ - (شف الف)

سکندر خان اوزبک حاکم آگره

۱۲۴ - ۱۲۹ - ۲۳۸

سکندر خان لوحانی - ۳۹۲ - ۴۱۹

سکندر ذوالقرنین - ۵۴۲ - ۵۴۱

میدرز سلطان محمد پسر میدرز

میدران - ۱۷ - ۴۲ - ۵۱ - ۵۳

سلطان علی - ۳۰

سلیمان پسر حسن برادر شیر شاه

۸۸ - ۸۹ - ۹۰

سلیم شاه ببال خان پسر شیر

شاه (اسلام شاه) - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۲

۱۳۵ (شف ج)

سلطان بیگم خواهر شاه طهماسب

۱۱۸

شیخ سعدی رح - ۵۴۷

سعد خان بهادر ظفر خان

۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۵۹

۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳

۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۶ - ۶۴۹

۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴

۷۵۹

علامی سعد الله خان وزیر اعظم

صاحب السیف والقلم - ۵۸۱

۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۱۰ - ۶۱۸

۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۳۴

۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۴۰ - ۶۴۲

۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۸۴

۶۸۴ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲

۶۹۳ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱

۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹

۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۴

۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۳۷

۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۵۴

۷۵۹

سعادت خان - ۴۰۱ - ۴۳۴ - ۴۴۷

سلطان سکندر لودی - ۴۵ - ۸۵

٢٥٩ - ٢٧٩

مہرل خان حبشی فایب عادل

شماره - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹

۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۰

سیف خان - ۲۶۰ - ۳۹۲

07A - 044 - 393

قوم ميورة م ۲۹

میدوا پسر ساهو نواسه جادو رای-

۵۲۴ - ۴۷۱ - ۴۳۵

سیاروش امیر شاه صفی - ۵۵۵

00A - 00V - 004

سیدات خان برادر اسلام خان -

VIV-410

سيف الله عرب - ۷۱۷

* مواضع وغیره *

سما رنگ پور - ۶۳

سافکاندیر - ۱۴۶

قلعہ سامان - ۱۵۹

دریای ساپرمندی - ۲۹۷

سرکار سائو - ۵۵۸

قلعة سالير - ۵۶۱ - ۵۶۳

میرزا سلیمان بنی عم عرش

آشیدانی - ۱۳۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷

190 - 189 - 142

سلیمہ سلطان بیگم خواہر زادہ

جنت آشیانی - ۱۳۷ - ۱۵۱

۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۵۳ - ۲۲۳

میدوزا سلطان - ۱۶۷ - ۱۶۸

حضرت شایخ سلیم سید گری قلاں

٢٥٠ - ٢٣٩ - ٢٣٩ - ٢٣٩

۲۲۵ - ۲۶۷

سلطان بیگم صدیقہ جہانگیر

۲۴۵ - ۸۱۵

سلاطین غزنوی - ۴۰۲

سليمان شكوة پسر دارا شكوة -

۷۳۰ - ۷۲۲ - ۷۱۳ - ۵۰۳

سلطان محمد تغلق - ۶۳۳

سمندر خان - ۴۵۵۰

سند ركب راى - ۵۰۷ - ۵۰۸

سونو چيچين - ۹ - ۱۳

راجہ سراج حسن حاکم رفته بدور - ۱۷۳

راجہ مورچ سنگھ - ۲۸۱ - ۲۸۲

راجہ سورجمل پسر راجہ پاسو۔

دریای سند - م - ۵۰	قلعه ستونده - م ۵۵
قصبه سنبهل - م - ۶۵ - ۷۱	سرد رود تدریز - ۱۷
۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۲۳	سرکار سرهند (شهرت) - ۴۶
سند - ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۲۵	۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۷۱ - ۱۱۴
۱۸۶ - ۱۹۶	۱۲۳ - ۱۳۲ - ۱۴۷ - ۱۶۸
سبیت - ۱۰۲	۱۶۹ - ۱۸۵ - ۲۰۲ - ۵۸۰
پرگنده سنگمذیر - ۳۲۰ - ۵۲۳	۵۹۶ - ۶۰۷ - ۶۱۷ - ۶۷۲
سور - ۳۹۲	سرونیج مالوا - ۴۳۷ - ۵۱۶ - ۵۱۷
هندکپور - ۴۲۸	سوی نگر - ۵۰۵
سندرهه - ۴۳۹	قلعه سوانهون - ۵۲۷
تالاب سندرهه - ۴۴۱	سراب - ۶۱۵
بندر سورت - ۱۱ - ۱۷۷ - ۲۳۷	سکندره (سکندر آباد) - ۱۳۳
۲۸۷ - ۵۰۸ - ۵۴۶ - ۶۰۶	قصبه سلطان پور - ۸ - ۱۸۸
۴۷۸ - ۷۰۳ - ۷۱۳ - ۷۲۹	۳۳۸ - ۳۷۷ - ۴۳۷ - ۴۴۹
۷۳۱ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۳	۵۶۳ - ۵۶۴ - ۷۲۹
سوالک - ۱۲۳ - ۱۴۹	۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۲ - ۱۷
قلعه بندر سورت - ۱۷۷ - ۱۷۸	۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵
پرگنده سهرانو - ۸۸ - ۹۸	۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۴۱ - ۴۳
سیدالکوت - ۴۸ - ۴۹	۴۵ - ۴۳۳ - ۶۱۵
سیدستان - ۱۱۷ - ۱۲۲	قلعه سمرقند - ۲۵ - ۳۱ - ۳۲
سیدوگانو - ۴۳۲	۳۲ - ۷۸
سیدوان - ۵۴۸	شمو گنده - ۵۹۸

۳۵۳ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۴

۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۴

۳۷۶ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۵۹

۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۷۷

۳۹۲ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۸۷

۳۹۴ - ۳۹۸ - ۳۹۵ - ۳۹۴

۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۰۱ - ۴۰۲

۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۳ - ۴۳۷

۴۴۳ - ۴۴۸ - ۴۵۷ - ۴۵۹

۴۶۵ - ۴۷۲ - ۴۷۰ - ۴۶۰

۴۷۴ - ۴۸۳ - ۴۸۷ - ۴۸۸

۴۸۹ - ۴۹۱ - ۴۹۴ - ۵۰۴

۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۴

۵۲۳ - ۵۳۵ - ۵۴۱ - ۵۴۵

۵۴۷ - ۵۴۹ - ۵۵۳ - ۵۵۴

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۹ - ۵۶۵

۵۶۸ - ۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۷۸

۵۸۳ - ۵۹۱ - ۵۹۸ - ۵۹۹

۶۰۰ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶

۶۰۷ - ۶۱۰ - ۶۱۴ - ۶۱۷

۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۵ - ۶۲۴

۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۴ - ۶۳۹

* حرف شین - مردمان *

ابوالمظفر شهاب الدین صاحب

قران ثانی شاهجهان بادشاه

فردوس آشیانی * اصل نامش

محمد خرم - ۴ - ۱۵۶ - ۱۶۰

۱۶۵ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۱

۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵

۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۴

۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰

۲۷۱ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸

۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۶

۲۸۸ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲

۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۷

۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۵

۳۲۴ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵

۳۳۶ - ۲۵۸

شاه قلبي خان - ۲۱۶ - ۳۵۶ - ۵۸۲

شاه بداغ خان - ۲۳۸

شاه بيگ خان قلعه دار خاندوران

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۳۵۶

۵۳۰ - ۶۴۱ - ۶۵۱ - ۷۵۰

شايسته خان (بوطالب خانجهان

بهادرخلف يممين الدوله - ۳۹۹

۴۲۴ - ۴۲۶ - ۵۰۸ - ۵۲۰

۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۴۴

۵۶۸ - ۵۸۴ - ۶۰۰ - ۶۰۱

۶۱۰ - ۶۱۸ - ۶۴۱ - ۶۴۲

۶۸۳ - ۶۹۳ - ۷۱۳ - ۷۴۱

۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹

۷۵۰ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶

(شف - الف)

شاه عالم خلد مغزل - ۴۰۴

(شف عين)

شاه قلبي گرز بردار قاتل خانجهان -

۴۴۲

شاه عالم بخاري - ۵۴۷ - ۵۹۵

امام شاه مردان - ۶۲۹

۶۴۲ - ۶۶۰ - ۶۶۹ - ۶۷۰

۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۲

۶۸۳ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹

۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۹ - ۷۰۰

۷۰۱ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶

۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷

۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۷ - ۷۳۰

۷۳۱ - ۷۳۸ - ۷۴۰ - ۷۴۲

۷۴۶ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۴

۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۰

ميرزا شاه رخ پسر تيمور - ۱۶

۱۷ - ۱۸

سلطان شاه رخ ميرزا پسر ميرزا

ابوسعيد - ۱۹

شاه بيگ - ۳۶ - ۳۷

شاه رخ خان افشار - ۴۲

شاهم بيگه (جوان خوب) - ۱۳۸

۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱

شاه ميرزا - ۱۶۹

ميرزا شاه رخ نبيرگ ميرزا سليمان

بنبي عم عرش آشياني - ۱۸۸

۱۹۰ - ۲۰۳ - ۲۳۷ - ۲۵۰

شرف الدين اتاليق - ۱۱۷	شادمان بيگ قلعه دار - ۴۵۴ - ۴۶۸
ميرزا شرف الدين حسين -	شاه قلي آدم شاه ايران - ۴۸۴
۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۴	۴۸۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴
شريف الملک - ۳۲۹ - ۳۸۳	شادي بيگ ازبک - ۴۸۸
شرزه خان - ۴۲۹	شاه وردی بيگ ايلچی شاه
شريف مکة معظمه - ۵۹۴ - ۶۰۷	عباس - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۹
۴۸۵ - ۷۰۲ - ۷۰۸ - ۷۳۱	ملا شاه بدخشي - ۵۴۹ - ۷۰۴
شرزه خان ملازم قطب الملک -	شاعر هندي - ۷۰۴
۷۴۵	شجاع خان امير شير شاه (رستم
ملا شفيه ای يزدي - ۷۰۳	خان شد) - ۹۹ - ۱۰۵ - ۲۳۸
شکروالسا بيگم عمه شاه جهان -	۲۷۳ - ۳۶۲ - ۳۶۶
۹۴۴	محمد شجاع پسر شاه جهان
ملا شمس الدين معمايي - ۹۴	پادشاه - ۲۸۴ - ۳۰۴ - ۳۹۴
شمس الدين نوکر ميرزا کامران	۳۹۸ - ۴۶۳ - ۴۷۲ - ۴۷۵
(خان اعظم) - ۸۷ - ۱۳۷	۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۴۹۵
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۱	۴۹۶ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰
شمس توشکچي (خورشيدبر خان)	۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۴۵ - ۵۵۷
۲۵۲	۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰
شمشيدر خان - ۴۰۱ - ۴۶۱ - ۴۷۵	۵۷۲ - ۵۸۸ - ۶۱۸ - ۶۴۱
شمس خان داماد خان جهان - ۴۱۷	۶۴۴ - ۶۶۰ - ۶۸۰ - ۷۱۳
شمس الدين بندي مختار - ۴۰۹	۷۴۱ - ۷۵۸
۴۳۱ - ۴۳۴	ميد شجاعت خان - ۴۲۴ - ۵۲۱

شیدانی خان ازبک - ۳۰ - ۳۱

۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶

۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳

۱۳۸ - ۱۴۶

شیخ الامام - ۴۱

شیر خان افغان (شیر شاه)

نامش فرید پسر حسن - ۷۰

۷۱ - ۷۲ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲

۸۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸

۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳

۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸

۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳

۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۳

۱۱۵ - ۱۲۶ - ۱۷۵ - ۳۴۶

شیر محمد خواجه - ۱۴۶ - ۱۴۸

۳۷۰ - ۳۷۱

شیر خان پسر عدلی شاه - ۱۵۴

ملا شیري مشهور - ۱۹۳

شیر افغان خان (علي قلی ترک)

استجلو (۲۵۷ - ۲۶۵ - ۲۶۶)

۲۶۷ - ۲۷۱ - ۳۰۷

شیر بهادر - ۳۱۸

میر شمس الدین - ۷۴۸

شهباز خان - ۱۰۵

شهاب الدین خان - ۱۳۵ - ۱۴۴

۱۹۵ - ۲۳۸

شهباز خان کذبو - ۱۸۶ - ۲۰۳ - ۲۰۸

شهریار پسر جهانگیر شاه - ۲۷۱

۳۰۷ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۲

۳۳۵ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۷۸

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱

۳۹۳ - ۳۹۴

شه نواز خان پسر خانخانان -

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۴۲۶ - ۵۰۶

شهباز خان لودی - ۲۹۷ - ۴۵۵

۴۵۸

شه نواز خان صفوي ميرزا کهنی -

۵۲۸ - ۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۴۴

۵۸۸ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۴۱

۶۴۲ - ۶۷۴ - ۶۸۳ - ۷۵۳

۷۵۴ - ۷۵۹ - (شیب دال)

شهاب الدین سام عرف معز الدین

غوري - ۵۹۲

۱۷۰ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵

۱۸۶ - ۱۸۹ - ۲۳۶ - ۲۵۲

۳۴۳ - ۳۴۴ - ۴۴۶ - ۵۴۴

شروان - ۲۶۲

دریای شرقی - ۳۱۳

پرگندۀ شکرپور - ۵۹۵

بلاد شمالی - ۲۳۶ - ۴۴۶

دریای شور - ۱۹۵ - ۴۶۱

قلعۀ شولا پور - ۳۵۵ - ۴۵۱

۴۶۲ - ۵۱۷ - ۵۳۲

شولا پور - ۴۶۷ - ۵۲۷ - ۵۳۷

شهر سبزر - ۱۳

شیراز - ۲۰۰

* حرف صاد - مردمان *

صادق محمد خان اقبالق - ۲۰۳

۲۱۲

صالحه بانو بیگم بنت قاسم خان

عرب (بان شاه محل) - ۲۵۹

صادق خان میر بخشی - ۳۶۲

۳۶۷ - ۳۹۰ - ۳۹۹ - ۴۹۱

شاه مغوی - ۱۱۹

شیرخان - ۳۵۲ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۲۶

شیرانداز خان - ۳۵۶

شیرزاد خویش خان عالم - ۴۴۰

شیورام پسر کلان راجه بیتهلداس -

۷۰۸

* مواضع و غیره *

ملک شام - ۱۵ - ۱۲۲ - ۶۶۹

شاه رخید - ۱۹

حصار شاه من - ۴۳ - ۴۴

۶۱۱ - ۶۲۰

قلعۀ شاهجهان آباد - ۱۶۵

قصبۀ شاه پور - ۲۰۸ - ۵۱۲

۵۱۵ - ۵۲۷

شاهجهان آباد - ۲۴۰ - ۲۹۴

۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲

۷۳۵ - ۷۵۷

شاه آباد - ۳۸۲

قلعۀ شاه پور - ۵۱۲

شالی مار - ۵۹۵

ولایت شرقی - ۸۳ - ۱۰۲

۱۵۴ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹

* حرف طاء - مردمان *

طالبای کلیم شاعر - ۴۰۴

۴۱۱ - ۴۴۴

ظاهر خان ۷۳۰

طغرای مشهدی - ۳۵۵ - ۳۵۴

۴۹۴ - ۵۷۸ - ۴۰۸ - ۴۰۹

شاه طهماس صفوی شاه ایران -

۷۰ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۹۱

۲۴۳ - ۲۴۵ - ۴۷۱

طهمورت پسر شاهزاده دانیال -

۳۵۸

* مواضع و غیره *

طلاق بستان ۵۷۵

* حرف ظا - مردمان *

ظریف فدائی خان - ۵۷۴ - ۵۷۵

ظفر خان گجراتی - ۱۸۶ - ۱۸۷

۱۸۸

ظفر خان عرف ابوالحسن - ۴۰۱

۵۴۷ - ۵۵۴

شاه صفوی ایران - ۲۳۷ (غالباً)

شاه عباس باشد (شف عین)

سید صفی بارهه - ۲۹۷

صفی خان دیوان (سیف خان)

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹

شاه صفی صفوی قائم مقام شاه

عباس - ۴۱۹ - ۴۵۴ - ۴۷۳

۵۴۳ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷

۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۶ - ۵۶۷

۵۶۹ - ۵۷۵ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۴۲۰

صفدر خان - ۳۸۲ - ۴۷۳

۵۶۶ - ۴۰۸

صفی قلیخان سپاه منصور - ۵۹۸

سید صلابت خان بارهه - ۳۱۸

۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۵۳

صفی علی - ۴۲

* مواضع و غیره *

صفا پور - ۴۰۹

* حرف ضاد - مردمان *

ضیاء الدین خان - ۷۲۶

۵۲۲ - ۵۲۰ - ۵۱۷ - ۵۱۶

۵۳۰ - ۵۲۹ - ۵۲۷ - ۵۲۳

۵۳۷ - ۵۳۴ - ۵۳۲ - ۵۳۱

۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۱ - ۷۲۰

۷۵۷ - ۷۵۴ - ۷۴۳

میرزا عابد درویش - ۲۴۷

سید عالم بارهه - ۴۹۱

عارف غلام جهان آرا بیگم - ۴۰۰

۴۰۷ - ۴۰۶

عاشور قلی - ۴۵۱

خواجه عابد ملازم نذر محمد

خان - ۴۵۷

عاقل خان خوافی - ۴۷۸

قاضی عارف - ۷۴۸

قاضی میر عادل - ۷۴۹

عبد الرزاق بن الغدیگ - ۳۸ - ۳۹

عبد الله صف شکن - ۳۸ - ۳۹

میر عبد العزيز - ۳۸

عبد العزيز قراول - ۵۷

عبد القادر بداونی مورخ - ۱۲۸

۱۹۸ - ۱۹۷

عبد الرحمن پسر سکندر شاه - ۱۳۵

ظفر نشان (نام فیل) - ۵۳۸

ظفر خان ولد خواجه ابوالحسن

۵۸۷ - ۵۹۵ - ۶۰۸

* مواضع و ضیوة *

ظفر نگر - ۴۸۹

* حرف عین - مردمان *

شاه عالم بهادر شاه خلد منزل -

۷۷ - (شف شین)

عادل خان پسر کلان شیر شاه

۱۰۴ - ۱۰۳

عادل شاه بیجاپوری - ۲۰۴

۲۰۷ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۰

۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۴ - ۲۹۶ - ۳۲۲ - ۳۴۳

۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹

۳۵۰ - ۳۸۶ - ۳۸۵ - ۴۵۵

۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۸ - ۴۶۲

۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۶ - ۴۷۲

۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۹ - ۴۸۳

۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۹۵ - ۴۹۶

۲۴۷ - ۲۶۰ - ۲۷۱ - ۲۷۳

۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸

۲۷۹ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۳۱۶

۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۳۵

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۳۹

۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۵۳ - ۳۵۴

۳۵۷ - ۳۹۲ - ۴۰۰ - ۴۰۷

۴۰۹ - ۴۲۶ - ۴۳۰ - ۴۳۷

۴۴۲ - ۴۵۳ - ۵۰۷ - ۵۰۹

۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۱۹

۵۲۰ - ۵۴۵ - ۵۶۸ - ۵۷۱

۵۷۸ - ۵۹۱ - ۵۹۶ - ۵۹۸

۹۱۹

شیخ عبدالحق دهلوی - ۲۳۹

۵۵۱

ملا عبد الله سلطان پوری مخدوم

الملک - ۲۴۰

عبد الرحیم دیوان لاهور - ۲۵۱

۲۵۲ - ۲۵۳

شاه عباس صفوی والی ایران -

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۰ - ۲۹۶

۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۴۰۵

عبد الرحمن (صاحب حکومت)

۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱

میر عبد اللطیف قزوینی استاد

عمرش آشیانی - ۱۴۵

میرزا عبد الرحیم (منعم خان)

دیوان (میرزا خان) (خان

خانان) وزیر الملک پسر بیرم

خان - ۱۵۱ - ۱۶۸ - ۱۸۷ - ۱۸۸

۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶

۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱

۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۶

۲۲۰ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۹

۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۵ - ۲۷۶

۲۸۲ - ۲۹۲ - ۲۹۷ - ۳۱۵

۳۱۶ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲

۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۸۲ - ۳۸۶ - ۴۰۹

عبد الله خان ازبک - ۱۶۱ - ۱۶۵

۱۸۹ - ۲۳۸

خواجہ عبد الصمد شیرین قلم

۲۱۹ - ۲۵۳

خواجہ عبد الله مخاطب بعبد الله

خان فیروز جنگ - ۲۲۰ - ۲۲۷

۵۳۸ - ۵۳۶ - ۵۳۵ - ۵۲۳	۵۵۳ - ۵۵۲ - ۴۷۲ - ۴۱۹
۷۴۸ - ۷۴۵ - ۷۴۳ - ۵۴۰	۴۹۹ - ۴۲۷ - ۵۵۴ - ۵۵۴
سید عبد الوهاب خاندیسی - ۵۲۱	(شفص)
۵۶۵ - ۵۶۴ - ۵۶۳ - ۵۶۲	سید عبد الله خان بارهه سیف
۴۰۱	خان - ۲۹۱
ملا عبد السلام لاهوری - ۵۵۱	عبد العزیز خان قلعه دار قندهار
عبد الوهاب خان - ۵۵۹	۵۵۳ - ۳۰۷
عبد الرحیم بیگ ارزبک - ۵۷۱	قاضی عبد العزیز - ۳۳۴ - ۳۳۵
سید عبد القادر جیلانی رح	۳۴۳ - ۳۴۶
۵۷۷ - ۷۰۳	عبد الخالق خوافی - ۳۷۲
شاه عباس ثانی بعد شاه صفی	خواجہ عبد الصمد فاضل - ۳۷۲
۵۹۵ - ۵۹۹ - ۴۲۰ - ۴۴۰	خواجہ عبد الرحیم ایلچی - ۳۸۷
۴۵۴ - ۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۴۲	۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۶
۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۸۵ - ۴۸۴	عبد الحمید لاهوری مولف پادشاه
۴۹۳ - ۴۹۱ - ۴۹۰ - ۴۸۹	نامہ - ۴۰۳ - ۴۶۷ -
۷۲۸ - ۷۲۳ - ۴۹۹ - ۴۹۶	عبد الله خان دیگر - ۴۶۱
عبد الصمد عمودی سفیر شریف	شیخ عبد الرحیم ملازم یمین الدوله
۵۹۷ - ۵۹۶	۴۶۵
سید عبد الرسول بارهه - ۴۵۳	عبد الرسول پسر فتح خان - ۴۶۷
میر عبد الله زرین رقم ترمذی	۴۸۷ - ۴۷۵
۴۰۵	عبد الله خان ولد خانجهان - ۴۶۸
عبد العزیز خان امیر بلخ پسر	میر عبد اللطیف - ۵۱۷ - ۵۱۹

خواجہ عرب بخشى فوج - ۱۹۳	نذر محمد خان - ۴۰۸ - ۴۱۱
ملا عرفى شيرازى - ۲۰۰ - ۲۴۱	۴۴۷ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۰
۴۹۴	۴۶۱ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۹
ملا عراقى مشهدي - ۲۴۲	۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
عرب دست غيب - ۳۵۹ - ۳۶۲	۴۹۴
ميرزا عزيز كوكه خان اعظم - ۲۵۶	عبد النبي پسر خاندوران - ۴۱۰
۲۵۷ - (شف الف)	عبد الرحمن پسر نذر محمد خان
عزيز خان پسر خانجهان - ۴۴۱	۴۳۰ = ۴۳۲ - ۴۴۱ - ۴۷۴
مير عزيز - ۴۴۰ - ۴۴۱	۴۹۴ - ۴۹۵ - ۷۰۳ - ۷۰۴
عزيز بيگ بدخشي - ۷۳۵	۷۰۷ - ۷۱۰
۷۳۶ - ۷۴۱	عبد الله خان والى توران - ۴۷۱
عسكري ميرزا - ۴۴ - ۷۱ - ۷۹	عبد الغني نائب كشمير - ۷۰۰
۸۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۰	عبد الله بيگ - ۷۲۵
۱۲۱ - ۱۲۲	عبد الصمد خان - ۷۳۱
عطاء الله داماد فدايى خان - ۳۷۱	عبد النبي نوكر سعد الله - ۷۳۶
عظمت خان پسر خانجهان - ۴۱۷	عثمان - ۱۰۵
علي دوست طغائي قلعه دار	عثمان باغي - ۲۷۳
اند جان - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۹	عادل بادشاه مبارز خان عرف
علي بيگ شب كور - ۳۸	عدي شاه برادر زاده شير شاه -
علي خان استجلو - ۴۲	۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰
سلطان علاء الدين برادر سلطان	۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
ابراهيم - ۴۸ - ۴۹ - ۵۳ - ۶۶	۱۲۳۰ - ۱۲۹

۴۱۹ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۴

۴۲۵ - ۴۲۳ - ۴۲۱ - ۴۲۰

۴۳۵ - ۴۲۹ - ۴۲۸ - ۴۲۷

۴۳۹ - ۴۳۸ - ۴۳۶ - ۴۳۴

۴۴۲ - ۴۴۱ - ۴۵۹ - ۴۵۸

۴۶۷ - ۴۶۶ - ۴۶۵ - ۴۶۴

۴۸۵ - ۴۸۲ - ۴۶۹ - ۴۶۸

۷۰۶ - ۷۰۳ - ۷۰۰ - ۶۹۶

۷۵۹ - ۷۱۷ - ۷۱۶

علي بيگ مردم علي مردان خان

۴۱۶ - ۵۶۷ - ۵۵۴

ملا علاء الملک - ۵۹۵ - ۴۳۴

۴۹۷

علي قلي خان حاکم مرو - ۴۵۵

۴۹۷

علي اکبر اصفهاني حاکم سورت

۴۷۸

عمر شيخ ميرزا پسر تيمور - ۱۶

عمر شيخ ميرزا پسر ميرزا ابوسعيد

۲۲ - ۲۱ - ۱۹ - ۱۸

عناك شاه برار - ۷۹

ملک عنبر حبشي نظام الماكني

۷۴ - ۷۳

امام علي موسی رضا رح - ۱۱۹

۵۶۴

علي قلي - ۱۲۴

علي شير ترکمان - ۱۵۱

سيد علي - ۱۷۳

شيخ علاء الدين نبیره شيخ سليم

کوکە کوکشدش خان ۲۵۰

ميرزا علي اکبر شاهي - ۲۵۶

علي مردان - ۲۷۵

سيد علي بارهه - ۳۱۸ - ۳۱۹

علي شير آدم ملک عنبر - ۴۴۴

سلطان علاء الدين بهمني - ۴۸۸

علي اصغر ولد محمد جعفر - ۵۱۱

خواجه علاء الدين عطار - ۵۴۹

علي مردان خان پسر گنجعلي

خان (امير الاسرا) - ۵۵۲ - ۵۵۴

۵۵۹ - ۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۵

۵۷۰ - ۵۶۹ - ۵۶۷ - ۵۶۵

۵۸۲ - ۵۷۸ - ۵۷۲ - ۵۷۱

۶۰۸ - ۵۹۶ - ۵۹۵ - ۵۹۰

۶۱۳ - ۶۱۲ - ۶۱۱ - ۶۰۹

عراقین - ۱۵

عرب - ۹۵ - ۲۳۶ - ۵۷۴

۷۲۶

علی مسجد - ۵۹۹

عنبرکوت - ۴۸۱

* حرف غین - مردمان *

غازی خان پسر دولت خان - ۴۷

۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۸۱

غازی آدم جلال خان - ۱۰۴

میر غازی - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶

۲۷۶

غریب داس برادر رانا جگت

سنگه - ۷۲۸

سید غلام محمد - ۶۰۳

غلام رضا آدم ایران - ۷۱۳ - ۷۱۴

شاه غوث - ۱۴۳

غیاث الدین علی بخشی - ۱۷۳

غیاث بیگ دیوان - ۲۶۱

غیاث بیگ ولد خواجه محمد

طهرانی (اعتماد الدوله) -

۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶

۲۶۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵

۲۷۶ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵

۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۰۴ - ۳۱۷

۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱

۳۲۲ - ۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۸

۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۶

۳۷۶ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۰۰

۴۱۰ - ۴۲۵ - ۴۵۷ - ۴۶۰

۴۶۱ - ۴۷۵ - ۴۸۱ - ۴۹۵

۵۳۲

عنبر قلعه دار - ۵۲۷

عنایت الله پسر سعد الله خان -

۷۰۸

عوض خان قاقشال - ۵۵۶

عمیدی خان نیازی - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۰۵ - ۱۱۰ - ۳۹۳ -

* مواضع و غیره *

عجم - ۲۱ - ۴۶ - ۶۰ - ۶۵

۱۳۲ - ۲۳۶ - ۷۲۶

عراق - ۷ - ۱۸ - ۱۲۰ - ۱۳۸

۲۹۵ - ۴۰۳ - ۶۰۰ - ۶۵۲

شاه فتح الله شیرازی مخاطب

بعضدالدوله - ۱۸۸

فتح لشکر (نام فیل) - ۲۲۳

میر فتح الله شیرازی - ۲۴۲

فتح خان پسر عنبر (هیدمالار

نظام الملک) - ۳۸۳ - ۴۵۷

۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۷

۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۵ - ۴۷۶

۴۷۷ - ۴۸۰ - ۴۸۲ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۰ - ۴۹۱

میر فتاح آدم شاه صفی - ۵۷۵

فخرالدین کوتوال - ۸۲

فخرالدین مشهدی داماد میرزا

کامران - ۱۲۲

فدائی خان میر تنک - ۳۳۴

فدائی خان - ۳۵۷ - ۳۶۱

۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۷۰ - ۳۷۱

۳۸۷ - ۴۱۸ - ۵۴۹

فریدون - ۷

فردوسی. مولف شاهنامه - ۷

فرنگیان - ۱۱ - ۷۷ - ۳۰۸

۳۰۹ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰

(شف الف)

غیاث الدین - ۲۸۸

غیری کلان (نام توپ) - ۳۵۷

غیری خرد (نام توپ) - ۳۵۷

غیرت خان عرف کامگار - ۶۷۸

(شف کاف) - ۶۸۱ - ۷۲۷

* مواضع و غیره *

غار عاشقان - ۳۰

غزنین - ۱۸ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷

۴۵ - ۴۹ - ۱۲۰ - ۵۵۶

۵۶۹ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۶۸۸

۶۹۱ - ۶۹۲ - ۷۰۰ - ۷۱۳

۷۲۷

غوربند - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۳۵

۶۷۵ - ۷۰۳

حصن غوربند - ۶۲۰

غور - ۶۴۱ - ۶۵۱

* حرف فاء - مردمان *

فاروقیان - ۲۱۵

فاضل خان - ۷۱۴

فولاد غلام میرزا شرف الدین

حمیدین - ۱۴۴

فولاد خان - ۳۴۹

سیدی فولاد نظام الملکی - ۴۹۰

میدان فہیم غلام خانخانان عبدالرحیم

۳۵۰

فیروز خان پسر سلیم شاہ - ۱۰۷

شیخ فیضی پسر شیخ مبارک

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۴

۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۳۸

۲۴۱ - ۲۵۴

فیروز شاہ - ۳۰۶

فیروز خان حبشی - ۳۱۹

* مواضع و غیرہ *

فارس - ۱۵ - ۳۹۱

فتح پور (سیکری) - ۱۷۴ - ۱۷۵

۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۴

۱۸۶ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۶

۲۳۹ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۷۱

۲۹۷ - ۴۰۷ - ۵۹۸

فتح آباد - ۴۷۱

۴۷۳ - ۴۹۰

فریدون خان کابلہ خالوی میرزا

محمد حکیم - ۱۶۸ - ۱۸۵

فرخ سید بادشاہ - ۱۸۰

شیخ فرید بخاری سید بخشی

مرتضی خان - ۱۹۶ - ۲۴۸

۲۵۰ - ۲۵۴ - (شف میم)

فرید خان - ۲۴۲

فرنگی حکیم - ۳۱۱ - ۳۱۲

فرهاد خان پدر زندولہ - ۴۵۰

۴۸۹

سیدی فرجام - ۴۹۵ - ۴۹۶

شیخ فرید ولد قطب الدین خان

بخشی - ۵۵۲ - ۶۱۹ - ۶۸۳

فرهاد غلام علی مردان - ۶۱۱

۶۱۲

فریدون غلام علی مردان - ۶۱۶

۶۱۷

فراہت خان ناظر - ۷۰۲

فصیح خان - ۳۶۲

سید فصیح - ۷۴۴ - ۷۴۶

قازی فضیلت (فضیحت) - ۹۸

دارالملک فرغانه - ۲ - ۱۹ - ۲۲	قاسم حسین - ۸۵
۲۴ - ۲۸ - ۳۳	قاضی جهان - ۱۱۸
فریدآباد - ۲۵۴	سلطان محمد قاسم فرشته - ۱۹۷
ولایت فرنگ - ۲۷۴ - ۳۰۹ - ۴۰۷	(شف میم)
فردا پور - ۳۳۰ - ۳۳۷ - ۵۶۵	قاسم کاهی - ۲۴۲
قلعه فرنگ - ۴۷۱	قاسم خان عرب - ۲۵۹
باغ فرح بخش - ۵۹۵ - ۴۹۳	قاسم بیگ فرستاده دارای ایران
فرات - ۴۴۰	۳۲۳
فوه - ۶۹۵	قاسم خان برادر خواجه ابوالحسن
حصار فیروزه - ۸۷	۳۷۶ - ۳۹۸ - ۴۷۰ - ۴۷۱
باغ فیض بخش - ۴۰۸ - ۷۰۳	۵۴۷
۷۱۵	میر قاسم - ۴۷۱
<hr/>	
* حرف قاف - مردمان *	
قاجوای بهادر پسر تومنه خان	قاسم پسر خسرو نبیرگ نذر محمد
۸ - ۱۳	خان - ۴۵۱ - ۴۵۵ - ۴۷۴
قایدو خان بن برقخان - ۸ - ۱۳	قاسم خان - ۴۹۵
مولانا قاضی اندجانی - ۲۴ - ۲۵	قایم بیگ سفیر - ۷۳۰ - ۷۳۱
۲۴ - ۲۸	قبل خان پسر تومنه خان - ۸
قاسم خان قوچین - ۲۸	قباد قلعه دار حصار - ۶۲۶
قاصد ترخان - ۳۱	قتلق محمد پسر نذر محمد خان -
قاسم بیگ نایب بهرونج - ۷۹ - ۸۰	۴۳۱ - ۴۴۵ - ۴۵۱ - ۴۵۵
	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۱
	۴۶۲ - ۴۶۶

۵۵۲ - ۵۸۹ - ۶۱۹ - ۶۸۳

(شف جیم)

قطب فقیر مشهور به (خسرو

جعلی) - ۲۶۱

قطب الملک - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۵ - ۳۴۳ - ۳۷۷ - ۴۵۴

۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱

۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳۳

۵۳۵ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰

۵۴۱ - ۵۴۶ - ۶۷۹ - ۷۳۱

۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳

۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷

۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵

قلیچ خان اندجانی - ۱۷۳

قلیچ خان حارس قلعه آگره -

۲۱۸ - ۲۶۲ - ۴۵۴

قلیچ خان حاکم ملتان - ۵۵۶

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۸۵

۵۸۹ - ۶۵۹ - ۶۲۰ - ۶۲۶

۶۳۵ - ۶۳۱ - ۶۳۸ - ۶۵۰

۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰

۷۵۹

قرا خان پسر مغلخان - م

قراچار نویان از اجداد امیر

تیمور - ۱۰ - ۱۳

قرا یوسف ترکمان - ۱۷

قرا بهادر - ۱۶۵

قوم قزلباش - م - ۴۱ - ۴۳

م - م - ۱۱۳ - ۱۱۶

۱۱۹ - ۱۲۰ - ۲۶۱ - ۳۲۶

۵۵۸ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷

۵۸۹ - ۵۹۰ - ۶۰۹ - ۶۵۲

۶۷۱ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۸

۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲

۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹

۷۰۰ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۸

۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۷

قطب خان پسر شیر خان - ۷۲

۸۵ - ۹۵ - ۱۰۳

قطب الدین خان حاکم برده - ۱۸۷

حضرت خواجه قطب الدین - ۲۴۰

قطب الدین خان اتکه کولکلتاش

خان (شیخ جیون) - ۲۴۵

۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۶ - ۲۶۷

۷۰۸ - ۷۰۷ - ۶۹۹ - ۶۹۵

۷۱۶ - ۷۱۴ - ۷۱۰ - ۷۰۹

۷۲۲ - ۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸

۷۵۷ - ۷۴۱ - ۶۲۹

قلعه قندهار - ۳۷ - ۳۶ - ۱۱۶

۴۵۱ - ۴۰۵ - ۳۲۶ - ۱۲۵

۵۸۹ - ۵۵۳ - ۵۵۳ - ۵۵۲

۷۱۷ - ۶۹۹ - ۶۹۲ - ۶۸۶

۷۵۰ - ۷۲۷ - ۷۲۳

قلعه قندهارک - ۳۵۰

قنوج - ۶۳ - ۷۳ - ۱۰۹

*** حرف کاف - مردمان ***

میرزا کامران برادر همایون - ۵۰

۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۲ - ۷۱

۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۰۵ - ۸۷

۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹

۷۱۸ - ۲۵۳ - ۱۷۷ - ۱۲۶

کامگار بیگ غیرت خان مولف

جهانگیر نامه - ۲۰۳ - ۲۱۶

۲۴۷ - ۳۲۵ - ۳۲۲ - ۳۳۳

(شف غین)

قنبر علی - ۲۹

میرزا قندهاری - ۲۷۸

*** مواضع و غیره ***

حوض قتلو - ۵۲۰

قجدران - ۴۴

حصار قندز - ۲۲ - ۲۳ - ۴۲ - ۴۴

قندز - ۳۳ - ۶۲۰ - ۶۲۳ - ۶۲۶

۶۵۰ - ۶۳۹ - ۶۳۸

قندهار - ۳۶ - ۴۷ - ۷۱ - ۱۱۵

۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۳۳

۱۶۱ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۳۵

۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۲۷ - ۲۰۴

۳۰۷ - ۲۷۶ - ۲۶۳ - ۲۵۸

۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۵

۴۰۲ - ۳۴۷ - ۳۳۰ - ۳۲۹

۵۵۳ - ۵۲۳ - ۵۲۱ - ۴۵۵

۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۶ - ۵۵۵

۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۷۳ - ۵۶۹

۶۸۴ - ۶۷۳ - ۶۰۹ - ۶۰۸

۶۸۹ - ۶۸۸ - ۶۸۷ - ۶۸۵

۶۹۳ - ۶۹۲ - ۶۹۱ - ۶۹۰

کوتوال خان - ۳۷۶	کاکاپندت نوکر خانخانان - ۴۹۹
کوچ بهار زمیندار - ۵۶۰	کاما نام سرزبان گدھی (کاما
قوم کهکران - ۴۶ - ۴۷ - ۱۰۵	سلمور) - ۵۶۵ - ۵۶۶
۴۱۹	کاکر خان سردار - ۶۸۵ - ۶۸۹
کهتر داس - ۳۳۷ - ۳۳۸	کارطلب خان - ۷۴۳
کهیلوجی دکنی - ۳۷۹	رانا کرن پسر رانای چتور - ۲۸۰
کیومرث (یافت اغلان) - ۳	۲۸۱ - ۳۹۴
(شف یاء)	کرن برادرزاده کشن سنگهه - ۲۸۲
کیدسری سنگهه ولد راجه جیس سنگهه	قوم کراس - ۲۹۷
۷۰۱ - ۷۰۲	کریمه سلطان صبیحہ سلطان
کیدسر سنگهه - ۷۳۷	پرویز - ۳۷۱
دارالملک کابل - ۲ - ۱۲ - ۱۸	راجه کشن سنگهه خالوی شاه
۱۹ - ۲۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶	خرم شاه جهان - ۲۸۱ - ۲۸۲
۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱	۵۹۷
۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲	راجه کشتوار - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷	۵۹۳
۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲	کفاف - ۳۸۵
۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷	کفش قلبی خان تعیین کرد
۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲	نذر محمد خان - ۶۱۴ - ۶۵۵
۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷	راجه کلیانمل هاکم بیکانیر - ۱۷۵
۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲	خواجه کلان رئیس غور - ۴۵۱
۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷	کولیان - ۲۹۷
۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲	
۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷	
۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲	
۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷	
۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲	
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷	
۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲	
۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷	
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲	
۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷	
۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲	
۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷	
۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲	
۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷	
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲	
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷	
۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲	
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷	
۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲	
۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷	
۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲	
۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷	
۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲	
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷	
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲	
۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷	
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲	
۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷	
۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲	
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷	
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲	
۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷	
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲	
۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷	
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲	
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷	
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲	
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷	
۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲	
۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷	
۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲	
۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷	
۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲	
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷	
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲	
۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷	
۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲	
۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷	
۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲	
۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷	
۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲	
۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷	
۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲	
۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷	
۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲	
۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷	
۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲	
۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷	
۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲	
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷	
۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲	
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷	
۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲	
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷	
۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲	
۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷	
۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲	
۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷	
۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲	
۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷	
۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲	
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷	
۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲	
۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷	
۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲	
۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷	
۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲	
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷	
۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲	
۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷	
۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲	
۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷	
۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲	
۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷	
۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲	
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷	
۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲	
۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷	
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲	
۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷	
۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲	
۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷	
۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲	
۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷	
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲	
۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷	
۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲	
۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷	
۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲	
۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷	
۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲	
۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷	
۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲	
۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷	
۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲	
۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷	
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲	
۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷	
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲	
۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷	
۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲	
۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷	
۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲	
۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷	
۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲	
۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷	
۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲	
۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷	
۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲	
۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷	
۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲	
۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷	
۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲	
۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷	
۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲	
۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷	
۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲	
۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷	
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲	
۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷	
۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲	
۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷	
۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲	
۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷	
۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲	
۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷	
۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲	
۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷	
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲	
۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷	
۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲	
۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷	
۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲	
۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷	
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲	
۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷	
۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲	
۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷	
۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲	
۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷	
۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲	
۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷	
۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲	
۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷	
۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲	
۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷	
۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲	
۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷	
۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲	
۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷	
۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲	
۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷	
۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲	
۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷	
۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲	
۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷	
۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲	
۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷	
۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲	
۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷	
۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲	
۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷	
۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲	
۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷	
۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲	
۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷	
۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲	
۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷	
۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲	
۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷	
۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲	
۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷	
۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲	
۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷	
۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲	

قلعه کالنجر - ۷۲ - ۱۰۱ - ۱۷۵	۳۲۶ - ۳۰۳ - ۲۹۴
کالنجر - ۷۲ - ۹۴ - ۴۰۰	۳۵۵ - ۳۵۳ - ۳۲۷
کاشغر - ۱۳۲	۳۹۸ - ۳۷۷ - ۳۷۳
سرکار کاپی - ۱۵۵ - ۱۵۵ - ۲۱۹	۴۰۵ - ۴۰۲ - ۴۰۱
۴۰۷	۴۲۸ - ۴۲۶ - ۴۲۲
قلعه کارون - ۱۵۴	۵۵۵ - ۵۴۹ - ۴۷۲
قلعه گویل - ۲۱۲	۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۶
قلعه کانگور - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۲۵	۵۸۰ - ۵۷۳ - ۵۶۹
کانگور - ۵۸۳	۵۹۴ - ۵۹۰ - ۵۸۹
قلعه کاند - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۱	۶۱۷ - ۶۱۱ - ۶۰۸
کاند - ۴۷۱	۶۲۷ - ۶۲۳ - ۶۲۱
کالا کوت - ۴۸۳	۶۴۲ - ۶۴۱ - ۶۳۸
قصبه کانتی - ۵۲۷	۶۵۸ - ۶۴۸ - ۶۴۵
قلعه کانتی - ۵۲۷	۶۷۶ - ۶۷۴ - ۶۷۳
کالی پهیته - ۵۴۰	۶۸۵ - ۶۸۳ - ۶۸۱
کاشان - ۶۵۲	۶۹۳ - ۶۹۱ - ۶۸۷
کامان پهای - ۷۰۱	۷۱۰ - ۷۰۹ - ۷۰۰
کتل انتور - ۴۳۷	۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۱۴
کتل طول - ۴۲۳ - ۴۴۳	۷۵۵
کرمان - ۱۵	قلعه کاشان ۲۹
کربلای معلی - ۵۳ - ۱۴۷ - ۲۶۹	قلعه کابل - ۳۵ - ۱۱۶ - ۱۲۱
کراره - ۵۲۰ - ۵۳۸	۱۳۱

قلعہ کلیانی - ۷۵۶	قصبہ کرنال - ۶۷۸
کمبل میدر - ۱۶۱	کرنالک - ۷۴۵
کمالپور - ۵۲۷	صوبہ کشمیر - ۲۳ - ۱۰۵ - ۱۲۲
ضلع کوکن (نام سابقہ ش دیود من) -	۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۵
۷۷ - ۲۷۳ - ۴۵۰ - ۴۷۱	۱۹۶ - ۲۳۶ - ۲۵۶ - ۲۸۱
۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۳۲	۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۵۳۷ (شف دال)	۳۰۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴
قلعہ کوہ - ۴۳۱	۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۵۰
قصبہ کولابور - ۵۲۹ - ۵۳۰	۳۵۵ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۸
دریای کوکن - ۵۳۷	۳۹۹ - ۴۰۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳
کولاب - ۶۳۹	۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۴۶ - ۵۴۷
شہر کھنڈایت - ۷۷ - ۱۵۱ - ۱۷۷	۵۴۹ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۹
۲۰۲ - ۲۹۴ - ۶۷۸	۵۷۰ - ۵۷۳ - ۵۷۷ - ۵۷۹
قلعہ کھیرلہ - ۲۱۲	۵۸۰ - ۵۸۲ - ۵۸۷ - ۵۸۸
کھرکی موسوم بہ خجستہ بنڈیا	۵۹۵ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۱۰
(اورنگ آباد) - ۲۸۵ - ۳۱۹	۶۱۷ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۴۵
۳۲۰ - ۳۴۷ - ۴۷۷ - ۴۸۸	۶۷۳ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۷۰۰
(شف خاء)	۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶
قلعہ کھتر - ۵۲۴	۷۰۷
قلعہ کھمرن - ۶۱۱ - ۶۱۲	کشن گنگا - ۳۰۰ - ۵۳۰
۶۴۴ - ۶۴۶	قصبہ کلانور - ۱۲۷
کھمرن - ۶۱۱ - ۶۵۸	قصبہ کلیانی - ۵۲۴ - ۵۲۵

* مواضع و غیره *

گجرات - ۶۸ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۹

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۱

۲۵۲ - ۲۹۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸

۵۵۵ - ۶۴۱

گدده - ۵۰۷

گدهی کاما - ۵۶۵ - ۵۶۶

۵۸۷ - ۵۸۸

آب گذر اکبر پور - ۳۴۱

گذر بابا پیاری - ۳۹۲

قلعه گرشک - ۵۵۸ - ۷۱۹

گکهر - ۱۱۵ - ۱۹۱

پرگنه گلشن آباد - ۲۷۴ - ۵۲۴

گلکند - ۲۹۵ - ۳۴۲ - ۳۴۳

۳۴۷ - ۵۱۴ - ۵۲۱ - ۷۴۱

۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۷

۷۴۸

قلعه گلبرگه - ۱۴۳

گلبرگه (احسن آباد) - ۴۸۸

۵۲۴ - ۵۲۸

گل بهار - ۶۱۴

* حرف گاف - مردمان *

گجراتیان - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

راجه گجمنگه - ۳۹۲ - ۴۲۴

۵۶۱ - ۷۳۰

گچپت (نام فیل سفید) - ۴۱۱

گچموتی (نام فیل) - ۵۴۰

گرانبار (نام فیل) - ۲۳۰

راجه گردهر داس - ۴۲۶

مگر جای زن جادو رای - ۴۲۷

گلرخ بیگم دختر میمزا کمران -

۱۷۷ - ۱۸۴

گنگا رام عامل - ۴۴۹

گنجعلی خان حارس قلعه قندهار

از جانب شاه عباس - ۵۵۴

گوبند امیر راجه مالدیو - ۱۰۰

گوبند داس وکیل راجه سورج

سنگه - ۲۸۱ - ۲۸۲

گوبال داس برادر زاده راجه

سورج سنگه - ۲۸۱

راجه گوبال سنگه - ۳۴۰

گوجر سردار - ۵۵۶

لطف اللہ خان پسر سعید خان -

۶۶۳

لطف اللہ پسر سعد اللہ - ۷۰۸

۷۳۶

لعل بیگ (لالہ بیگ) - ۲۱۹

لعل بیگ (دیگر) - ۷۲۶

خاندان لودی - ۷۲

لوحانیان - ۹۳

لہراسپ برادر خانزمان پسر

مہابت خان - ۴۷۶ - ۴۷۷

۴۹۶ - ۴۹۹ - ۶۰۸ - ۷۲۲

۷۵۹ - ۷۵۴

* مواضع وغیرہ *

دار السلطنہ لاہور - ۴۶ - ۴۷

۴۸ - ۴۹ - ۸۵ - ۹۸ - ۱۰۵

۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۲۳ - ۱۲۷

۱۳۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۴۸

۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۹۶ - ۲۴۶

۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۵ - ۳۰۶

۳۳۰ - ۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۸۱

آب گنگ - ۶۴ - ۸۴ - ۸۵

۸۶ - ۲۰۹ - ۷۵۵

گوالیار - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۶۴

۹۹ - ۱۰۵ - ۲۲۳ - ۴۰۷

۴۰۹ - ۴۱۸ - ۵۲۰

قلعہ گوالیار - ۵۵ - ۱۰۹ - ۱۴۲

۱۷۸ - ۲۸۰ - ۴۰۸ - ۴۹۱

۵۷۸

ولایت گورکھپور - ۸۱

بندر گوہہ - ۲۹۲

گونڈرانہ - ۲۹۳ - ۳۱۸ - ۵۱۲

۵۱۳ - ۵۳۷

گونڈھا - ۵۱۴ - ۵۱۵

گہات رونکھڑہ - ۳۰۵

گہات دیو - ۳۱۸

* حرف لام - مردمان *

لاد ملک زن تاج خان - ۹۳ - ۹۴

لشکر خان (خواجہ ابوالحسن) -

۳۳۵ - ۳۸۳ - ۳۹۸ - ۴۰۰

۴۲۲ - ۴۷۰ - (شف الف)

لشکری پسر مخلص خان - ۴۱۲

لشکر خان بخشی - ۷۲۵ - ۷۳۰

۱۷۵ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۰۰

۲۴۵

ماهیم آغا (اتکه) - ۱۳۲ - ۱۳۵

۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۳۶

کدور مانسنگه ولد راجه بهگوان

داس خسرپورج جهانگیر شاه

۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۷ - ۲۱۶

۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۷ - ۲۳۳

۲۳۴ - ۲۳۸ - ۲۴۸ - ۲۵۹

۲۷۳ - ۳۴۷ - ۴۲۶ - ۷۲۶

ماندهوسنگه - ۴۳۷ - ۴۴۱ - ۴۴۱

ماناجي سردار بیجاپور - ۴۸۹

مالوجي دکني - ۵۶۲ - ۷۴۵

۷۴۸ - ۷۵۹

مبارک خان لودي - ۴۷

مبارک خان افغان - ۱۵۱

شیخ مبارک ناگوري پدر شیخ

ابوالفضل - ۱۹۸ - ۱۹۹

۲۰۰ - ۲۴۱

سید مبارک قلعه دار رهناس -

۳۴۴

مبارزخان روهله - ۴۰۴ - ۶۱۲

۳۸۲ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰

۳۹۳ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۸

۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۰۶ - ۴۰۶

۴۹۳ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۷

۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۴۲ - ۵۴۶

۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۸۰

۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۶

۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۷

۶۱۸ - ۶۲۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳

۶۴۵ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۶۰

۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶

۶۸۷ - ۶۹۴ - ۷۰۰ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۱۵ - ۷۱۶

۷۲۸ - ۷۵۶

قلعه لاهور - ۲۵۳ - ۳۹۰ - ۵۶۶

آب لاهور - ۳۹۰

لکهنو - ۶۳ - ۹۴

لکهي جنگل - ۱۱۴ - ۱۲۴ - ۱۳۹

لمغان - ۷۱

* حرف میم - مردمان *

راجہ مالدیو (راجہ مازدار)

محمد شاه بادشاه ناصرالدین - ۲	حسین میرزا - ۷۲ - ۷۳ - ۸۲
۴۲ - ۴۰ - ۵۹۲	۸۱۶ - ۱۴۹
میرزا محمد ولد میرزا جهانگیر	محمد سلطان دختر زاد سلطان
۱۸ - ۱۴	حسین میرزا - ۷۳ - ۸۲
سلطان محمد میرزا پسر ابوسعید	۸۶ - ۹۰ - ۹۲ - ۱۴۹
میرزا - ۱۹ - ۲۹	محمد خان حاکم جونپور - ۹۰
سلطان محمود میرزا پسر ابوسعید	۹۱ - ۹۲
میرزا - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۷	شاه محمد فرملی - ۱۰۹ - ۱۱۰
مولانا محمد قائم فرشته - ۲۳	محمد خان سور حاکم بنگاله - ۱۱۲
۲۱۶ - ۲۳۷ (شفق)	سلطان محمد میرزا پسر کلان
محمد حسین کورگانی - ۲۳ - ۲۴	شاه طهماس - ۱۱۷
سلطان محمود خان - ۳۳ - ۳۴	شاهزاده محمد مراد پسر شاه
محمد مقیم داماد الغ بیگ - ۳۵	طهماس - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۳۲۴
محمد بیگ - ۳۶ - ۳۷	محمد علی خان - ۱۲۱
محمد علی شیبانی - ۳۸	شاهزاده محمد حکیم میرزا برادر
میر محمد - مم	عرش آشدانی - ۱۲۲ - ۱۴۳
شیخ محمد غوث - ۵۴	۱۴۴ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹
محمد سلطان میرزا - ۵۹ - ۶۳	۱۸۵ - ۱۸۹
سلطان محمود نبیرة سلطان	حاجی محمد خان سیستانی
بہلول لودی - ۶۴ - ۸۱	۱۴۲ - مم
۹۴ - ۹۵ - ۹۹	مرزا محمد حسین - ۱۴۹ - ۱۷۷
محمد زمان میرزا نبیرة سلطان	۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

سلطان محمد برادرزاده قطب	شیخ محمد سلیم چشتی - ۱۷۴
الملک - ۲۹۶	سلطان محمد مراد فرزند عرش
محمد قلی افشار داروغه باغات	آشیدانی - ۱۷۵ - ۱۸۵ - ۲۰۳
کشمیر ۳۰۳	۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۸
میرسید محمد استاد مولف - ۳۰۸	۲۰۹ - ۲۱۲
محمد شریف وکیل - ۳۳۳	محمد قاسم خان کابلی - ۱۹۴
مکرم خواجه سرا - ۳۳۴	۱۹۵
محمد صالح - ۳۳۸ - ۳۴۵	محمد شریف امیرالامرا پسر
محمد جعفر پسر افضل خان	خواجه عبد الصمد شیرین قلم
۳۴۳ - ۵۱۱	۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۵۳
ملا محمد لاری - ۳۴۴ - ۳۴۷	محمد مراد خان - ۲۳۸
۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۴۴	سید محمود خان - ۲۳۹
ملا محمد فاضل - ۳۷۲ - ۳۷۳	سید محمد جامه بان - ۲۴۲
حکیم محمد حاذق - ۴۰۵	میرزا محمد اوزبک - ۲۵۸
خواجه محمد صادق پسر خواجه	محمد صادق تبریزی نوکر شجاع
عبد الرحیم - ۴۰۶	مولف مذهب الصادقین - ۲۶۳
سید محمد نبیرة سید مظفرخان	خواجه محمد طهرانی - ۲۶۳
۴۱۶	محمد تقی بخشی (شاه قلی
محمد خان نبیرة خان عالم لودی	خان (- ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۲۱
۴۱۷	۳۷۲
محمود خان نبیرة خان عالم	محل دار خان - ۲۸۳ - ۳۳۰
لودی - ۴۱۷	۴۸۷ - ۴۹۲

خان - ۵۵۵ - ۴۲۰ - ۴۲۷	محمود خان پسر خانبهان - ۴۴۴
مکرباب خان قلعه دار شاه ایران -	محمد علي بيگ رسول ایران
۵۵۹ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۲	۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۷۲ - ۴۵۴
۴۹۵ - ۴۹۴ - ۷۲۷	محمد رضا فرزند مصطفی خان
محمد طاهر وزیر خان - ۵۴۴ - ۵۴۴	۴۶۴
محمد سلطان پسر اورنگ زیب -	محمود خان حارس قلعه کالنه
۵۷۲ - ۴۷۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲	۴۷۱
۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶	حاجي محمد جان قدسي
۷۴۷ - ۷۴۶	ملک الشعرا - ۴۷۱ - ۴۸۹
محمد پاشا وزیر اعظم قیصرورم -	۴۹۳ - ۵۰۳
۵۷۶	محمد معصوم کابلي (اسدخان)
محمد شافي پسر سيف خان -	۴۷۲ - (شف الف)
۵۷۸	سلطان محمد تغلق - ۴۸۸
محمد یحیی پسر سيف خان -	ميان محمد ميرزاهد - ۴۹۳
۵۷۸	۵۰۲ - ۵۴۸ - ۵۴۹
محمد زمان طهراني - ۵۸۸	محمود بيگ خواني - ۵۱۴
مير محمد صالح مشکين قلم ولد	محمد حسين - ۵۳۱
مير عبد الله زرین رقم - ۴۰۵	محمد یار بيگ - ۵۴۴
محمد علي فوجدار - ۴۰۷	سيد محمد رضوي - ۵۴۷ - ۵۴۸
سيد محمد پسر خاندوران - ۴۱۰	سيد محمد شاه عالم - ۵۴۸
سيد محمود پسر خاندوران - ۴۱۰	قاضي محمد اسلام - ۵۵۰
ميرزا محمد مشهدي - ۴۲۳ - ۴۴۷	محمد علي پسر علي مردان

محمد صدیق نوکر خسرو خان -	محمد بیگ توپچی باشی شاه ایران - ۷۱۲
۴۲۴	
محمد بدیع پسر خسرو خان -	محمد علی خان (دیگر) - ۷۱۳
۴۲۵ - ۴۴۵	محمد ابراهیم پسر علی مردان
محمد امین کتابدار آدم نذر	خان (ابراهیم خان) - ۷۱۷
محمد خان - ۴۳۵	محمد جعفر میر آتش (برق
محمد محسن کرمانی - ۴۴۵	انداز خان) - ۷۱۸ - ۷۲۰
محمد زمان مشرف - ۴۵۰	۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴
محمد مراد داروغه - ۴۵۰	۷۲۵ - ۷۲۹
محمد بیگ قلماق - ۴۵۸	میر محمد برکی - ۷۱۹
محمد طاهر خراسانی (صف شکن	محمد شریف عرب - ۷۲۶
خان) - ۴۶۸	محمد حسین پسر میر یوسف -
محمد اشرف پسر اسلام خان - ۴۷۴	۷۲۶
محمد غیاث - ۴۷۴	محمد سعید کاشغری - ۷۲۶
محمد سعید پسر سادات خان -	محمد صالح پسر خاله شاه
۴۹۸	عباس - ۷۲۸
محمد سلیم قاضی القضاة - ۷۰۲	محمد ابراهیم آخته بیگی (اسد
سید محی الدین سفیر روم	خان) - ۷۲۸ - ۷۲۹
نبیرة حضرت سید عبد القادر	محمد امین پسر میر جمله -
جیلانی - ۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸	۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳
محمد صفی پسر اسلام خان -	۷۵۲ - ۷۵۴ - ۷۵۵
۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۴ - ۷۴۰	محمد ناصر ملازم قطب شاه - ۱۴۲

۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲

۴۳۴ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹

۴۴۱ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵

۴۴۰ - ۴۷۱ - ۴۷۳ - ۴۸۰

۶۸۳ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۲۹

۷۵۳ - ۷۵۸

مرحمت خان بخشی - ۳۱۴

۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۲۵

مرراری پندت وزیر عادل خان - ۴۸۴

۴۸۶ - ۴۸۹ - ۴۹۶ - ۵۰۰

مرشد قلی خان فوجدار مستهرا - ۵۵۲

مرشد قلی خان - ۷۱۴ - ۷۳۱

۷۳۲ - ۷۳۴

سلطان محمد مراد قیصر روم -

۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷

۵۷۹ - ۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸

۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱

مرتضی قلی خان ناظم مشهد -

۴۵۲

محمد مراد ایلچی - ۴۹۵

مرتضی قلی خان تورچی باشی

شاه ایران - ۴۹۴ - ۴۹۷

۷۴۳

محمد بیگ ملازم محمد سلطان

۷۴۳ - ۷۴۵

محمد امین متصدی بندر مورت

۷۵۰ - ۷۵۱

محمد رضای خراسانی - ۷۵۷

مخلص خان - ۳۴۴ - ۳۷۰

۳۹۰ - ۴۱۲

سلطان مراد میوزا - ۱۹

مریم مکانی حمیده بانو - ۱۴۴

۲۱۸ - ۲۲۴ - ۲۲۹ (شف فاء)

مرتضی خان بخاری بخشی شیخ

فرب - ۲۳۴ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۴۸۹ - ۴۹۰ - (شف فاء)

قوم مرهده - ۲۵۵

محمد مراد بخش پسر شاهجهان

۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸

۵۴۸ - ۵۷۳ - ۵۸۲ - ۵۸۳

۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۰

۶۰۱ - ۶۰۹ - ۶۱۹ - ۶۲۱

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۸

خواجہ معین الدین چشتی رح

۱۷۴ - ۲۱۵ - ۳۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷

معتقد خان مولف اقبال نامہ

۲۱۶ - ۲۴۷ - ۲۸۷ - ۲۹۳

۳۰۱ - ۳۷۱ - ۴۱۸ - ۵۶۷

معتقد خان - ۳۳۳

معتقد خان صوبہ دار آدیسہ -

۵۸۳ - ۶۸۵

محمد معظم پسر اورنگ زیب

۵۹۷ - ۷۲۸ - ۷۴۹

معز الملک دیوان مالوا - ۶۷۸

مغول پسر انجہ خان (مغول

خان) (مغل خان) - ۳ - ۴

۶ - ۲۱

قوم مغلان - ۱۰ - ۳۸ - ۴۴

۴۹ - ۵۴ - ۵۵ - ۸۳ - ۹۱

۹۶ - ۱۱۴ - ۱۲۰ - ۱۳۳

۱۳۳ - ۱۷۱ - ۲۰۷ - ۲۰۹

۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۹

۲۸۴ - ۲۸۵ - ۴۱۷ - ۴۳۱

۴۸۱ - ۶۹۷ - ۷۲۶ - ۷۳۲

سیدی مفتاح نظام الملکی حبش

مسعود میرزا - ۱۴۹ - ۱۷۸

ملک مسعود قافلہ باشی - ۲۶۴

حکیم مسیح الزمان عرف حکیم

مظفر - ۵۰۸

مصاحب بیگ خان ولد خواجہ

کلان - ۱۴۱ - ۱۴۴

مصطفی خان ولد ملا محمد

لاری - ۴۶۴

مصطفی پاشا وزیر قیصر روم - ۵۷۶

شاہ مطاہر دکنی - ۱۳۷

سلطان مظفر گجراتی مظفر خان -

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۹۶

مظفر میرزا والی برہانپور - ۱۸۴

مظفر خان - ۲۳۸ - ۳۹۸

میرزا مظفر حسین صفوی - ۲۶۵

۵۵۲

سید مظفر بارہہ (سید خانجہان)

۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۷۱ - ۴۰۷

۴۱۴ - ۴۱۷ - ۴۱۹ - ۴۱۹

۴۳۰ - ۴۳۷ - ۴۳۹ - ۴۴۱

۴۴۲ - ۴۵۳

سید مظفر ملازم قطب الملک - ۷۳۵

۷۱۹ - ۷۹۲	خان - ۵۴۱ - ۵۳۹ - ۴۹۰
ممتاز محل (مہد علیا)	مقرب خان - ۳۴۵ - ۳۴۲ - ۲۵۶
(ارجمند بانو) ۳۹۳ - ۳۹۲	۳۶۷
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۲۵ - ۴۵۹	مقرب خان دکھنی - ۴۳۰
۷۲۸ - ۵۹۶ - ۴۷۲ - ۴۶۸	۴۵۲ - ۴۳۱
منوچهر ولد ایرج - ۷	مکندر ای - ۵۹۵ - ۵۸۸ - ۳۴۴
منوچهر میرزا پسر میرزا سلطان	مکرم خان حاکم بنگالہ - ۳۸۷
مکرم - ۱۷	مکرم ست خان - ۵۱۷ - ۵۱۶
مذکوقا خان پسر چنگیز خان - ۱۱	۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳۱ - ۴۳۰
راجہ مذکت رای - ۵۵	۵۳۷ - ۵۷۳ - ۵۹۶ - ۶۲۱
مذمعم خان خانخانا - ۱۲۲ - ۱۳۱	۷۵۹ - ۷۰۰ - ۶۸۱ - ۶۷۸
۱۴۹	ملو خان حاکم مالوہ - ۹۹
شاہ منصور حاکم سرھند - ۱۸۵	ملتفت خان پسر اعظم خان -
میان منجو امیر نظام الملک	۷۰۴ - ۶۸۵ - ۶۱۹ - ۴۵۰
۲۰۵ - ۲۰۴	مملک ضبط (نام توپ) - ۴۵۷
منصور حبشی - ۳۵۵ - ۳۴۶	ملک میدان (نام توپ) - ۴۹۵
میر منصور بدخشی - ۳۶۲	۵۱۷
۳۶۷ - ۳۶۳	ملکہ بانو ہم شیرہ ممتاز محل
سید منصور نبیرہ سید خانچہاں	اہلیہ سیف خان - ۵۷۸
۶۴۸ - ۶۴۶ - ۶۱۸	ملک دارڈ - ۵۹۲
حاجی منصور سفیر - ۶۲۷	ملوک چند مشرف - ۶۰۲
۶۳۸ - ۶۳۴	ملک حسن زمیندار قندھار -

۳۵۲ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۸

۳۵۹ - ۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۳

۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۶۰

۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۵ - ۳۶۴

۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۹

۳۷۶ - ۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳

۳۸۱ - ۳۸۰ - ۳۷۹ - ۳۷۸

۳۸۹ - ۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۲

۳۹۰ - ۳۹۷ - ۳۹۵ - ۳۹۱

۴۰۰ - ۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۰۱

۴۰۹ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۲

۴۲۰ - ۴۲۷ - ۴۲۶ - ۴۲۲

۴۳۱ - ۴۳۸ - ۴۳۷ - ۴۳۴

۴۴۰ - ۴۴۷ - ۴۴۶ - ۴۴۲

۴۵۰ - ۴۵۷ - ۴۵۶ - ۴۵۲

۴۶۰ - ۴۶۷ - ۴۶۶ - ۴۶۲

۵۰۹ - ۵۰۱

مهدی قلبي قلعه دار شاه ایران -

۷۱۹

میرزا میران شاه پسر تیمور

۱۷ - ۱۶

قوم میدواتی - ۵۲ - ۵۱ - ۵۵

مویک بیگ - ۱۴۱

قوم مواش - ۲۹۷

موسوی خان - ۳۳۳ - ۳۳۴

۵۸۱ - ۵۹۶ - ۵۹۹

راجه موهن داس - ۵۹۷

موندوجی سردار دکنی - ۴۹۹

امام موسی کاظم امام زوافض - ۵۹۳

حکیم مومنا - ۵۹۸ - ۶۰۶

حافظ مومن - ۷۰۱

موسی محمدار قطب شاه - ۷۴۲

۷۴۳ - ۷۴۴

مهرنگار خانم (قتلغ نگار) مریم

مکئی والدی ماجده فردوس

مکائی - ۲۱ - ۳۵

مهدی سلطان بنی عمربابر شاه - ۴۲

مهدی قاسم خان - ۲۳۸

مهابت خان خان خاندان سپهسالار

۲۴۷ - ۲۵۹ - ۲۶۵ - ۲۷۱

۲۸۵ - ۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۲۶

۳۲۷ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴

۳۹ - ۴۳۳

ماژندران - ۱۵ - ۴۵۲ - ۴۵۵

صوبهٔ مالوه - ۴۷ - ۴۸ - ۷۵ - ۸۰

۹۹ - ۱۰۵ - ۱۴۵ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۶۵ - ۱۶۹

۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۸۹

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۳ - ۲۰۸

۲۳۶ - ۲۵۸ - ۲۷۷ - ۲۸۸

۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸ - ۳۰۵

۳۱۴ - ۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۹۲

۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۱۲

۴۳۷ - ۴۶۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲

۴۹۶ - ۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۴۴

۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۱۰ - ۶۴۲

۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۳

۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۲۹ - ۷۴۱

ماندو (شادی آباد) - ۷۵ - ۱۰۲

۱۰۵ - ۱۶۱ - ۲۰۴ - ۲۹۳

۳۲۸ - ۳۳۳ - ۳۳۹ - ۳۷۷

۳۹۲ - ۴۱۲ - ۷۰۳

قلعهٔ ماندو - ۷۵ - ۷۶ - ۱۶۱

۳۱۵ - ۵۳۸

۴۲ - ۱۳۴ - ۱۴۳ - ۷۰۱

راجہ میدنی رای زمیندار

چندییری - ۶۳

ملا میر محمد ملای خارجی - ۱۴۸

میران مبارک شاه - ۱۶۴

میرزایان باغی - ۱۷۰ - ۱۷۳

۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۲۳۵

مولانا میرکلان هراتی - ۲۴۵

بابا میرک - ۳۵۷

میر میران (اسدالله) - ۳۷۲

۴۲۷ - (شف الف)

میرزاخان بن شاه نواز خان - ۵۰۶

۶۰۹ - ۶۱۹ - ۷۴۴ - ۷۴۵

میرک حسین خوانی - ۵۰۸

ملا میر هروی خراسانی - ۵۵۱

میرخان میرتزک - ۵۶۱ - ۶۰۲

۶۰۳

شیخ میر - ۷۴۵

* مواضع و غیره *

ولایت ماوراءالنهر - ۲ - ۷ - ۱۲ -

۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۲۲ - ۳۲

۴۸۴ - ۴۵۵ - ۴۵۲ - ۴۵۱

مصر - ۱۵

مصطفی آباد (چوپڑہ) - ۷۱۷

مغلستان (ترکستان) - ۴ - ۴ - ۴

۱۹ - ۲۱ - ۳۳ - ۳۴ (شف تاء)

مکہ متبرکہ - ۵۳ - ۲۳۹ - ۲۶۹

۵۵۱ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۰۶

۶۰۷ - ۶۸۰ - ۷۳۱

صوبہ ملتان - ۱۴ - ۱۴ - ۴۴

۱۲۳ - ۲۰۴ - ۲۶۵ - ۳۰۷

۳۹۸ - ۵۴۸ - ۵۵۳ - ۵۵۶

۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۹۳ - ۶۰۰

۶۰۴ - ۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۸۳

۶۸۷ - ۶۹۰ - ۷۰۰ - ۷۰۳

۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۸۲۷

۷۳۱

قلعہ ملوک - ۵۰

ملکاپور - ۳۱۸ - ۳۵۰ - ۴۹۵

قلعہ ملہیر - ۵۴۶ - ۵۶۱ - ۵۶۲

۵۶۴

سرکار منہر - ۷۴ - ۷۷۸

قلعہ منصور گدھہ - ۴۳۶

ماروار - ۱۰۰ - ۱۰۱

قلعہ مالکوت - ۱۳۵

قصبہ ماجن بجوارہ - ۱۴۹

متہرا - ۲۹۹ - ۵۵۲ - ۵۷۲

۶۰۷

مچھلی بندر حیدر آباد - ۳۱۲

حصار محمود آباد - ۷۶

محمود آباد - ۷۶ - ۳۹۳

محمود آباد - ۵۲۵

مدینہ منورہ - ۵۳ - ۱۲۲ - ۲۳۹

۶۰۴ - ۶۰۵ - ۵۵۱ - ۶۰۶

۶۸۰ - ۷۳۱

قلعہ مرغاب - ۲۶ - ۲۷

مرچ - ۵۳۰

باغ سراک - ۴۳۰ - ۴۳۱

مرور - ۴۵۱ - ۴۵۵

مسجد عالی فتحپور - ۲۳۶

مسجد سنگین اجمیر - ۳۹۴

مسجد قلعہ اکبر آباد - ۷۲۸

مسجد عالی دار الخلافہ - ۷۵۴

مشہد مقدس - ۱۴۶ - ۱۴۷

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۴ - ۵۹۰

نجم ثانی اصفهانی - ۴۳ - ۴۴۰

۱۱۶

نجات خان - ۵۰۵ - ۵۰۶

۴۰۹ - ۴۱۴ - ۴۱۹ - ۴۳۸

۴۷۴ - ۷۰۹ - ۷۱۹ - ۷۵۴

۷۵۹

نذر محمد خان - ۳۷۴ - ۴۰۱

۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۷۲ - ۵۰۹

۵۳۱ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۱

۶۱۳ - ۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۲۴

۶۲۶ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰

۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴

۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۴۰ - ۶۴۱

۶۴۲ - ۶۴۵ - ۶۴۷ - ۶۴۷

۶۴۸ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳

۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷

۶۶۱ - ۶۶۷ - ۶۶۹ - ۶۷۳

۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۸۲ - ۶۸۳

۶۸۷ - ۶۹۳ - ۶۹۵ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۱۰

۷۱۶ - ۷۵۹

راجه نرسنگه رار - ۲۲۳

مونیکی پتن - ۳۲۰

موصل - ۵۷۴ - ۵۷۶

دریای مری - ۲۹۷

مهاکوت - ۴۸۱ - ۴۸۳ - ۴۸۶

میمند - ۳۸

میوات - ۶۲ - ۷۱ - ۷۰۲

میرتیه - ۱۲۴ - ۱۳۰

قلعه میرتیه - ۱۵۹

قلعه میمند - ۶۵۶ - ۶۷۴

* حرف نون - مردمان *

ناصر بیگ قلعه دار - ۲۷

سلطان ناصر میرزا برادر جهانگیر

میرزا - ۳۶ - ۳۷ - ۴۳ - ۴۵

ناهر خان میواتی پسر حسن

خان - ۶۲

ناهر خان - ۳۳۸ - ۳۳۹

ناصر میرزا (یادگار) - ۷۹

۸۰ - ۸۵

ناوجی سردار - ۴۲۹

شیخ ناصر (ناصر محمد) - ۵۵۰

۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰	راجہ نرسنگھ دیو بندیلہ پدر جہاں
۴۳۱ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۴۹	سنگھ - ۴۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۵
۴۵۵ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۵	نرہر داس جہالہ - ۴۳۱ - ۴۳۲
۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲	نرسنگھ دیو پسر بکر صاحبیت -
۴۷۶ - ۴۷۸ - ۴۸۷ - ۴۹۵	۵۲۲ - ۵۲۳
۴۹۱ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۵	نصرت شاہ - ۶۴
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۳۲ - ۵۳۳	نصیر الدین پسر غیاث الدین -
۵۳۴ - ۵۳۶ - ۵۴۲	۲۸۸
نظام الدین بخشی ہروی مورخ -	نصیر خان (خاندوران) - ۴۱۴
۲۳۷	۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۶۱
نظر بہادر - ۴۰۷ - ۵۱۰	۴۶۸ - ۴۸۹ - ۷۴۶ - ۷۴۸
خواجہ نظام تاجر - ۴۱۵	نظر بہادر اوزبک - ۳۸
نظام الملکیان - ۴۱۱	نظر میرزا - ۴۴
نظام الملک لداسی (دیگر) -	نظام الدین بحری والی احمد نگر -
۵۳۹ - ۵۴۲	۶۴
نظربیدگ رئیس المان - ۴۵۵	نظام برادر فرید شیر شاہ پسر
نظر علی خان حاکم اردو بیل ملازم	حسن - ۸۸
شاہ عباس - ۴۹۷	نظام الملک - ۱۸۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵
حکیم نظام الدین ملازم عبد اللہ	۲۰۸ - ۲۱۲ - ۲۲۵ - ۳۱۸
شاہ - ۷۴۳	۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۴۷ - ۳۷۶
شیخ نظم - ۷۴۹	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶
نگینہ خاتون بیگم مادر امیر	۳۹۱ - ۴۱۸ - ۴۲۴ - ۴۲۵

نوازش خان پسر معید خان - ۳۳۵

نوشابه - ۵۴۲

نورس بانو اهل بیت شه نواز خان - ۵۹۱

نور الحسن بخشی احدیان

۴۷۶ - ۴۸۵

نیزاریان - ۱۰۵

نیک نام خان - ۴۴۹

* مواضع و غیره *

نارنول - ۸۷

ناگور - ۱۵۹

نازیدیر - ۲۰۹ - ۴۵۱ - ۵۲۱ - ۵۲۴

ناسک - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴

۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۸۳ - ۴۲۴

قلعہ ناسک - ۵۲۱

نجف اشرف - ۱۴۷ - ۲۴۶

نذر بار - ۳۷۷ - ۵۰۲ - ۷۲۶

آب نریدا - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۲۹۰

۳۰۵ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۹۲

۴۲۷ - ۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۰

قصبہ نرین پور - ۵۲۵

تیمور - ۱۴

نوشیدروان عادل - ۶۲ - ۱۷۲

حکیم نورالدین - ۱۱۸

میرزا نورالدین - ۱۳۷

شیخ نور الحق خلف شیخ عبد الحق

دہلوی - ۱۹۷ - ۵۵۱

نور جهان بیگم (نور محل)

(مخفی) - ۲۱۴۷ - ۲۵۷

۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۶۷ - ۲۸۸

۲۷۵ - ۲۷۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۴ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۷

۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۴۱ - ۳۴۴ - ۳۵۹ - ۳۶۰

۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶

۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰

۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵

۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹

۳۸۰ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰

۳۹۲ - ۵۵۳ - ۶۱۸

نورالدین محمد - ۲۵۸

* حرف هاء - مردمان *

سید هاشم بارهه - ۳۳۴
 هاشم خان ولد قاسم خان - ۵۳۷
 میر هاشم سمناي - ۵۵۹
 هامون فتیر - ۶۰۷
 راجه هرکشن قلعه دار - ۹۴ - ۹۷
 قوم هزاره - ۳۷۵ - ۵۴۹ - ۵۷۰
 ۶۷۷ - ۶۷۸

هشترخان (شیرخان) - ۶۳۶

هلاکو - ۸ - ۱۶

هلال خان (خواجه سرا) - ۲۵۲

همایون بادشاه جنت آشیانی -

۳۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲

۵۳ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵

۶۶ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳

۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸ - ۸۰

۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷

۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱

۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۱۳

۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱

نصیر آباد - ۷۱۷

قلعه نظام الملک - ۳۹۱

نظام پور - ۴۷۷ - ۴۹۰

نگرکوت - ۱۳۰

قلعه نلدرک - ۵۲۲

پرگنده نندگانو - ۴۴۹

نیلاب - ۱۶۸ - ۱۸۶ - ۵۶۹

۴۲۱ - ۴۴۵

* حرف واو - مردمان *

والده جنت مکانی - ۳۳۷

وزیر بیگ - ۳۷۱

وزیر خان - ۶۲۵ - ۴۶۳ - ۴۶۷

۵۵۷ - ۵۷۳

خان وفا میرزا - ۳۱

وفادار (خواجه سرا) - ۳۳۷ - ۳۳۸

وقاص حاجی - ۴۷۲ - ۵۳۱ - ۶۲۷

سید ولی - ۱۷۳

ولی محمد خان والی توران -

۲۶۰ - ۲۶۱

میرزا ولی - ۳۹۳

هرات - م - ۴۱ - ۴۴ - ۱۱۷

۲۵۵ - ۵۹۰ - ۴۵۵ - ۴۸۳

۴۹۰ - ۴۹۶

هندوستان - ۲ - ۱۲ - ۱۵

۱۸ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۳ - ۴۵

۴۴ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۴ - ۶۱

۴۲ - ۴۵ - ۴۷ - ۴۸ - ۷۰

۷۹ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۱ - ۱۰۱

۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۲

۱۳۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۵۹

۱۴۳ - ۱۷۳ - ۱۸۶ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۹

۲۱۵ - ۲۳۶ - ۲۴۱ - ۲۵۵

۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶

۲۴۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶

۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۸۹

۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۰۹

۳۱۲ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۲

۳۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۶ - ۳۹۱

۳۹۵ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۱۰

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹

۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۷

۱۳۸ - ۱۵۰ - ۱۶۳ - ۱۶۹

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۵۰۳

میرزا همدال فرزند فردوس

مکانی - ۴ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴

۸۲ - ۸۴ - ۱۴۰ - ۱۲۲ - ۱۹۵

میرزا هندی بیگ - ۹۵

هوشنگ پسر دانیال - ۳۵۸

هوشمند بانو صبیح خسر - ۳۵۸

هیبت خان نیازی - ۹۸ - ۱۱۱

۱۱۳ - ۱۲۳

هیمون بقال شکنه وزیر عدلی

شاه - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰

۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۲۳

۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱

۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۵۱

* مواضع و غیره *

سرکار هاندیه - ۵۰۲

هنگه میر جماله - ۷۴۴

یادگار میرزا - م ۴

میرزا یادگار - ۱۹۵ - ۱۹۶

یادگار علمی ایلمچی ایران - ۲۴۲

۵۶۷ - ۵۶۰

یاقوت خان حبشی - ۲۸۲ - ۲۸۳

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۱۹ - ۳۵۶ - ۳۸۲ - ۴۰۰

۴۵۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۱

۴۸۵ - ۵۲۵

یادگار قلی آدم نذر محمد خان -

۶۵۱

یادگار بیگ میر تزلک نذر محمد

خان - ۶۶۷

یادگار امیر بلخ - ۷۰۳ - ۷۰۴

یار محمد همشیره زاده سعد الله

۷۳۶

یتیم بهادر (تم بهادر) - ۲۱۹

یرد مچی - ۱۳

یعقوب بیگ شیر جنگ - ۳۸

یعقوب خان - ۴۰۱

یکه تازانان - ۳۷ - ۴۴ - ۵۸۹

یلدوز خان - ۷

۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۷۲

۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲

۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸

۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۷ - ۵۷۴

۵۸۱ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۷

۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۳۳ - ۶۳۵

۶۵۲ - ۶۵۴ - ۶۶۶ - ۶۶۹

۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۸۱ - ۶۸۲

۶۸۴ - ۶۸۸ - ۶۹۵ - ۶۹۶

۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۱۱ - ۷۱۳

۷۱۵ - ۷۲۱ - ۷۲۶ - ۷۳۲

۷۳۶ - ۷۴۸ - ۷۵۴ - ۷۵۷

قلعه هنونت - ۵۲۴

هندوکش کوه - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۷۶

بندر هوگلی - ۴۶۸ - ۴۷۳

قصبه هیراپور - ۵۲۶

* حرف یاء - مردمان *

یافت اغلان (کیومرث) بن

حضرت نوح علیه السلام - ۳

(شف کاف)

۱۹م - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۲

يوسف خان - ۴۵۸ - ۴۶۵ - ۴۷۸

مدير يوسف - ۷۲۶

*** مواضع و غيره ***

يونان - ۳۲۳ - ۴۰۷

يلكدي پسرالذقوا - ۸

يلكدي پسرالذقوا - ۸

يلنگتوش - ۴۷۰

يونس خان - ۶ - ۱۹ - ۲۱

يوسف زئي - ۴۵

سيد يوسف خان مشهدي - ۱۲۲

باتمام رسيد

فهرست مردمان و مواضع و قلعات و آبهاییکه در دزمین
حصه منتخب اللباب تصنیف خانی خان نظام الملکی واقع شده اند
بترتیب حروف هجاء *

(شف دال)

آشامیان - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۵

۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱

۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۱

۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۹

قوم آغریه - ۱۶۵

آتش خان - ۲۰۵ - ۲۹۱ - ۵۸۸

آکذا کافر برادر مادنا - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۶ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۲

آصف خان - ۳۸۰ - ۵۷۷

آندو مرهته (معروف بپاند) - ۵۸۲

آباجی پندت - ۸۹۰ - ۸۹۵

ابراهیم خان ولد عای مردان خان

۳۹ - ۴۱

میر ابوالمعالی - ۴۷ - ۴۹

سید ابراهیم - ۷۳ - ۴۷

* حرف الف - مردمان *

آغر خان - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵

۹۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۷

۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۲۳۰

۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱

۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۳۹۴ - ۵۷۶

آغر خان ثانی (دیده مغل)

خلف الصدق آغر خان -

۲۳۲ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۷

۷۶۱ - ۷۶۲ - ۸۱۳ - ۸۶۲

۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۹۳۵

قاضي ابوالفتح ۲۳۴	ابراهيم اياچي سبكانقلي خان -
محمد ابراهيم مستوفي الملك	۱۲۴
ايران - ۲۸۶	ابدال بيگ - ۱۲۴
محمد ابراهيم مهابت خان حسين	ابوالفتح خان - ۱۷۲ - ۱۷۴
بيگ خليل الله سپه سالار -	ابوالمجد خان - ۱۹۱ - ۱۹۹ -
۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۵ - ۳۰۶	۱۹۷
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۳ - (شف خا)	ابو العلا - ۱۹۹
خواجه ابوالمكارم جان نثار خان -	ابوالحسن (قطب الملك) حاكم
۲۹۸ - ۲۹۳ - ۲۹۱	حيدر اياك - ۲۲۱ - ۳۰۰
۳۰۲ - ۳۱۴ - ۳۲۹ - ۳۳۱	۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۵
۳۴۲ - (شف جيم)	۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۰
ابوالخير خان - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۸۸	۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۵
محمد ابراهيم ناخدا - ۴۲۱ - ۴۲۲	۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴
محمد ابراهيم خان - ۵۴۱	۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹
۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۹۴۵	۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۳۵
ابراهيم بيگ تبريزي - ۵۸۳ - ۵۸۴	۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۴۳
شيخ ابوالمكارم - ۵۹۵	۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۴
محمد ابراهيم بادشاه ابوالفتح	۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲
ظهيرا الدين بهر رفيع الشان -	۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶
۶۸۸ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸	۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳
۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۴۱	۳۷۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۹
ابو الحسن خان بخشي ميد	۵۲۴ - (شف قاف)

۸۲۲ - ۸۱۹ - ۸۱۷ - ۸۱۳

۸۵۱ - ۸۳۸ - ۸۳۳ - ۸۲۳

۹۷۴ - ۹۳۸ - ۹۳۷ - ۹۳۶

احتشام خان - ۱۷۸ - ۱۳۴ - ۴۸

احدیان - ۴۸

سید احمد بخاری - ۸۱

ملا احمد نوآئیہ بیجاپوری - ۱۱۳

۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۷۷ - ۱۱۴

۱۸۶ - ۱۸۹ - ۱۸۶

میر احمد عرب - ۳۱۰ - ۳۰۹

۳۱۲ - ۳۱۱

میر احمد خان - ۶۵۱ - ۳۸۱

۸۶۸ - ۸۶۷ - ۶۶۷ - ۶۶۶

۸۷۱ - ۸۶۹

احسن خان میر ملنگ عرف

میر سلطان حسن - ۵۷۰ - ۵۶۹

۵۷۱ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱

۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵

۶۱۷ - ۶۱۸ (شف حاء)

احمد خان افغان - ۵۷۰ - ۶۱۰

۶۱۲ - ۶۱۱

سید احمد - ۶۱۰ - ۶۰۹ - ۵۷۰

عبد اللہ خان - ۶۹۲ - ۷۱۲

۹۳۱ - ۹۲۳ - ۷۱۳

محمد ابراہیم تبریزی بخشی

(دیگر) - ۷۴۳

ابراہیم خان پندی - ۷۴۵ - ۹۵۶

۹۵۹

ابو البرکت رفیع الدرجات

شمس الدین بادشاہ پسر خرد

رفیع الشان نبیرہ خلد منزل

بہادر شاہ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۸

۸۲۶ - ۸۳۰ (شف راء)

ابوطالب - ۸۵۳

میر ابو الفضل خان - ۹۶۰

آقا ابوالحسن - ۹۶۰

ابراہیم قلی خان - ۹۶۵ - ۹۶۶

۹۶۸ - ۹۶۷

مہاراجہ اجیت سنگھ پسر مجہول

راجہ جسونت - ۲۵۹ - ۲۶۰

۶۱۹ - ۶۰۷ - ۶۰۶ - ۶۰۵

۶۶۲ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۹۱

۸۰۲ - ۸۰۰ - ۷۹۳ - ۷۹۲

۸۰۳ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۹

اختصاص خان فبیر خان عالم

۸۸۹

اخلاص خان افغان (دیگر) - ۹۲۳

خواجہ ادهم صدر برهان پور - ۵۵۸

ارجن کور - ۱۵ - ۱۷

ارادت خان - ۳۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱

ارسلان خان کاشغری چغتہ خان

فتح جنگ - ۵۹۹ - (شفیجے)

ارشاد خان فبیر ارشد خان - ۶۱۰

۶۱۳

ارشاد خان دیوان - ۶۱۳

ازبک خان - ۱۲۲

ازبکان - ۶۱۴

اسلام خان صوبہ دار - ۲۳ - ۲۵

۳۴ - ۳۸ - ۵۴ - ۵۷ - ۶۰

۹۲ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۷۶

۲۰۹ - ۳۸۱ - ۳۹۹ - ۸۲۷

اسد خان وزیر جملۃ الملک

امیرالامرا نظام الملک آصف

الدولہ - ۳۲ - ۴۹ - ۷۳

۱۵۶ - ۱۷۲ - ۲۱۰ - ۲۳۵

۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۸۵ - ۲۸۹

حافظ احمد معتمد خان - ۶۰۸

۶۱۴ - ۶۱۵

احمد سعید خان - ۶۵۱

احمد بیگ غازی الدین خان

غالب جنگ کوکند جهاندار شاہ

۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۲۸ (شف غین)

میر احسن خان - ۸۷۶

احسن خان پھر علی مردان خان

۹۶۰

خواجہ احمد خان (شہامت خان)

پسر مبارز خان - ۹۴۰ - ۹۶۱

۹۶۲

احمد شاہ پسر محمد شاہ بان شاہ

۹۷۳

اخلاص خان (خان عالم) پسر

مقرب خان - ۳۸ - ۲۹۱

۳۹۱

اختصاص خان - ۳۹۲ - ۷۹۶

اخلاص خان میانه - ۵۲۸

اخلاص خان جدید الاسلام - ۶۲۸

۶۲۹ - ۷۷۴ - ۷۹۴ - ۷۹۹

۹۲۱

اسلم خان - ۶۶۰	۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۳۲ - ۳۸۱
راجہ اسلام خان عرف رتن سنگھ -	۴۰۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹
۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۷	۵۲۵ - ۵۴۰ - ۵۹۲ - ۵۰۵
(شف راء)	۵۲۸ - ۵۴۷ - ۵۶۶ - ۵۷۲
اسلام خان - ۷۲۱ - ۸۲۸ - ۹۱۵	۵۸۳ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
اسد علي خان - ۷۵۲ - ۷۸۰	۶۰۲ - ۶۱۹ - ۶۴۹ - ۷۰۴
۷۹۶ - ۸۳۶ - ۹۲۱	۷۲۵ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴
اسد اللہ خان (نواب اوليا) -	۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴
۷۸۸ - ۷۹۶ - ۸۹۷ - ۹۰۴	اسفنديار خان معمر ري - ۹۳ - ۹۴
۹۱۰ - ۹۱۸	اسلام خان سابق صوبہ دار بنگالہ -
امه عيل خان خوديشکي - ۸۷۶	۱۳۲
۹۵۳	اسفنديار بيگ حاکم کوچ بهار -
خواجہ اسعد خان پسر مبارز خان -	۱۳۷ - ۱۴۲
۹۵۶ - ۹۵۸	اسد اللہ (اکرام خان) پسر ملا احمد
اشرف خان - ۳۸۱ - ۵۹۵	نوا تيدہ - ۱۸۶ - ۱۸۹
مير اشرف - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲	خواجہ محمد اسحق - ۲۰۹
محمد اشرف ندر ياري - ۸۹۰	اسلام خان (حسين پاشا)
محمد اشرف خان بخشي - ۸۹۱	حاکم بصرہ - ۲۳۳ - ۲۳۶
اشرف خان افغان - ۹۷۵ - ۹۷۷	۲۳۷ (شف حاء)
۹۷۸	امه عيل خان يکہ - ۴ - ۴۱۸
امالٹ خان - ۵۷۶	اسد اللہ خان (سيف اللہ خان)
شاهزادہ محمد اعظم پسر -	پسر مير، سيف اللہ - ۴۹۹

۷۷۶ - ۹۲۰	اورنگ زیب (اعظم شاه) - ۱۴
اعظم خان - ۲۳ - ۳۰	۲۳ - ۳۰ - ۳۴ - ۳۸
اعتماد خان (عرف عبدالقوي) -	۴۹ - ۷۷ - ۲۰۹ - ۲۵۷
۳۵ - ۹۸ - ۲۰۳ - ۲۰۴	۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۸۰ - ۲۸۱
اعتقاد خان (ذوالفقار خان	۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰
نصرت جنگ) - ۲۸۵ - ۲۹۳	۳۳۱ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۵۸
۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵	۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲
م.م (شف ذال)	۳۸۳ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۰
اعتماد خان عرف ملا ظاهر -	۴۳۵ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰
۳۸۰ - ۴۲۳	۴۴۱ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۹
اعزالدین شاهزاده پسر معزالدین	۴۶۰ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۷
جهاندار شاه - ۵۷۴ - ۵۷۵	۵۷۰ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹
۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۷۰۰	۵۲۴ - ۵۴۱ - ۵۴۴ - ۵۴۷
۷۰۳ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷	۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۶۸ - ۵۶۹
۷۱۸ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۴۰	۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۷
اعتماد خان (دیگر) - ۶۱۷	۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲
امام اعظم رح - ۶۸۲	۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶
اعظم خان برادر کونلتاش خان ۷۰۳	۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰
۷۱۸ - ۷۲۵ - ۷۲۴ - ۹۲۱	۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴
اعزالدوله خانخانان بهادر - ۷۰۷	۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸
اعتصام خان - ۷۷۳ - ۷۷۴	۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۱۶ - ۶۴۹
اعتقاد خان رکن الدوله کشمیری	۶۴۸ - ۷۰۷ - ۷۳۸ - ۷۴۰

۹۳۲ - ۹۳۴ - ۹۳۹ - ۹۴۵

۹۴۸ - ۹۵۴ - ۹۵۹ - ۹۷۴

۹۷۵ - ۹۷۷ - ۹۷۸

افضل خان - ۱۱۴ - ۱۱۷ - ۱۱۸

افراسياب - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۳۵۵

۵۸۷

افندي فاضل - ۴۵۵

افضل خان صدر الصدور استاد

محمد فرخ سيربادشاه - ۷۲۹

۷۳۱ - ۸۱۷

شاهزاده محمد اکبر پسر اورنگ

زیب - ۱۰ - ۲۱ - ۴۳ - ۷۸

۲۰۹ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۵

۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹

۲۷۰ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷

۲۷۸ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶

۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۵۴۶

۸۱۶ - ۸۲۵

اکرام خان - ۵۷

جلال الدین محمد اکبر بادشاه

عرش آشیانی - ۷۹ - ۵۷۸

محمد مراد - ۷۹۹ - ۸۰۰

۸۰۲ - ۸۰۴ - ۸۰۸ - ۸۰۹

۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۷ - ۸۲۴

۹۱۵ - (شف راء و میم)

افغانان - ۴۸ - ۶۵ - ۶۹ - ۸۶

۹۳ - ۹۶ - ۱۴۷ - ۱۷۶

۱۷۹ - ۱۸۴ - ۱۹۳ - ۱۹۷

۲۰۸ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۶

۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴

۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۳۵

۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۵۵۱

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۵

۶۰۳ - ۶۳۹ - ۶۴۴ - ۶۴۵

۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۸۲

۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۲۱

۷۴۵ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۶

۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۲۴ - ۸۲۷

۸۲۸ - ۸۳۴ - ۸۵۰ - ۸۶۱

۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۷۷

۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۷

۹۱۷ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳

۹۰۳ - ۹۰۲ - ۸۸۵ - ۸۸۲	۹۴۴ - ۸۶۴ - ۸۵۳ - ۷۳۱ - ۶۲۶
۹۰۹ - ۹۰۷ - ۹۰۴ - ۹۰۳	قاضي اکرم قاضي القضاة (اکرم
۹۳۱ - ۹۲۱ - ۹۱۳ - ۹۱۱	خان) - ۵۶۳ - ۵۶۴
۹۳۹ - ۹۳۴ (شف کاف)	آله وردی خان - ۳۳ - ۱۶۹ - ۵۸
اميرالامراشايدسته خان خانجهان -	۸۵ - ۵۲۱ - ۵۸۸ - ۶۸۸
۴۵ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۲ - ۴۱	آله یار خان - ۱۰۰ - ۱۲۳ - ۱۷۷
۱۱۹ - ۸۵ - ۷۸ - ۶۹ - ۶۸	التفات خان - ۵۱۸ - ۵۲۵ - ۷۵۲
۱۲۹ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰	محمد امين خان اعتماد الدوله وزير
۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱	الممالک ظفر جنگ کوکلتماش
۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۷۷ - ۱۷۵	خان - ۱۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۳۳
(شف خاء و شين)	۴۸ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۱ - ۴۸
امير خان - ۶۵ - ۶۲ - ۷۵	۴۰۸ - ۱۷۲ - ۱۵۹ - ۱۵۴
۱۲۹ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۱۱	۲۳۳ - ۲۳۲ - ۲۳۰ - ۲۱۰
۲۴۶ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۱۳۰	۲۶۴ - ۲۷۸ - ۳۱۱ - ۳۹۵
۶۸۸ - ۵۸۹ - ۵۲۹ - ۳۲۲	۵۲۷ - ۵۲۱ - ۴۹۸ - ۴۹۶
۸۵۸ - ۸۴۸ - ۸۱۸ - ۸۰۵	۵۳۸ - ۵۳۵ - ۵۲۹ - ۵۲۸
۹۳۸ - ۹۲۲	۶۶۳ - ۵۸۲ - ۵۷۲ - ۵۶۹
امير قلبي - ۹۱	۷۲۸ - ۷۲۰ - ۷۰۰ - ۶۶۹
ملا اميدی شاعر - ۹۷	۷۶۵ - ۷۶۲ - ۷۶۱ - ۷۴۱
راجہ امر سنگهه - ۱۵۳	۷۸۷ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۶۶
ميرزا امينا مورخ - ۲۱۰	۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۰۹
امانت خان خوافي - ۲۶۱ - ۳۷۶	۸۵۰ - ۸۳۲ - ۸۱۷ - ۸۱۲

اندرجی مرشد دیه مکھ - ۷۳۳

۷۴۶ - ۸۸۹

انور خان - ۷۴۴

انعام خان - ۷۶۱

محمد انور خان - ۷۸۳ - ۸۵۳

۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۶۶ - ۸۷۱

۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۶ - ۸۸۹

ابو المظفر محی الدین محمد

اردنگ زیب بهادر عالمگیر

خلد مکان - ۱ - ۲ - ۳ - ۵

۷ - ۹ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴

۱۶ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳

۲۴ - ۲۵ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰

۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۴۰ - ۴۱

۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۵۰

۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶

۵۷ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۶

۶۷ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۴

۷۵ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۱

۸۸ - ۸۹ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۲

۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۰

۱۱۵ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۷

۳۷۷ - ۳۷۸ - ۴۴۴ - ۶۸۱

۶۸۳ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵

۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹

۸۱۸ - ۸۶۹ - ۹۷۸

امام مسقط - ۲۸۵ - ۲۸۶

امانت خان سابق - ۴۴۴ - ۶۶۸

امان الله خان - ۵۲۱ - ۵۲۲

۵۲۳ - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۵

امه الحیدب محل شاه عالم - ۶۲۹

سید امجد خان صدر الصدور - ۷۲۹

امین خان - ۷۸۸ - ۷۸۹

۷۹۵ - ۸۷۵ - ۸۹۰ - ۸۹۵

۹۵۷ - ۹۵۸

امتیاز خان - ۸۵۶ - ۸۵۸

امین الدین خان - ۹۲۱

میر امام - ۹۹۵

راجه اندر سین بنیدیل - ۹۲

راجه انوب سنگھ - ۱۲۲ - ۵۸۸

انور بیگ - ۱۶۰

حاجی محمد انور - ۴۱۲ - ۸۸۸

انور الدین خان بهادر (انور خان

خانجهان) - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۹۶۲

୧୫୮ - ୧୫୯ - ୧୬୦ - ୧୬୧

୧୬୨ - ୧୬୩ - ୧୬୪ - ୧୬୫

୧୬୬ - ୧୬୭ - ୧୬୮ - ୧୬୯

୧୭୦ - ୧୭୧ - ୧୭୨ - ୧୭୩

୧୭୪ - ୧୭୫ - ୧୭୬ - ୧୭୭

୧୭୮ - ୧୭୯ - ୧୮୦ - ୧୮୧

୧୮୨ - ୧୮୩ - ୧୮୪ - ୧୮୫

୧୮୬ - ୧୮୭ - ୧୮୮ - ୧୮୯

୧୯୦ - ୧୯୧ - ୧୯୨ - ୧୯୩

୧୯୪ - ୧୯୫ - ୧୯୬ - ୧୯୭

୧୯୮ - ୧୯୯ - ୨୦୦ - ୨୦୧

୨୦୨ - ୨୦୩ - ୨୦୪ - ୨୦୫

୨୦୬ - ୨୦୭ - ୨୦୮ - ୨୦୯

୨୧୦ - ୨୧୧ - ୨୧୨ - ୨୧୩

୨୧୪ - ୨୧୫ - ୨୧୬ - ୨୧୭

୨୧୮ - ୨୧୯ - ୨୨୦ - ୨୨୧

୨୨୨ - ୨୨୩ - ୨୨୪ - ୨୨୫

୨୨୬ - ୨୨୭ - ୨୨୮ - ୨୨୯

୨୩୦ - ୨୩୧ - ୨୩୨ - ୨୩୩

୨୩୪ - ୨୩୫ - ୨୩୬ - ୨୩୭

୨୩୮ - ୨୩୯ - ୨୪୦ - ୨୪୧

୨୪୨ - ୨୪୩ - ୨୪୪ - ୨୪୫

୨୪୬ - ୨୪୭ - ୨୪୮ - ୨୪୯

୨୫୦ - ୨୫୧ - ୨୫୨ - ୨୫୩

୨୫୪ - ୨୫୫ - ୨୫୬ - ୨୫୭

୨୫୮ - ୨୫୯ - ୨୬୦ - ୨୬୧

୨୬୨ - ୨୬୩ - ୨୬୪ - ୨୬୫

୨୬୬ - ୨୬୭ - ୨୬୮ - ୨୬୯

୨୭୦ - ୨୭୧ - ୨୭୨ - ୨୭୩

୨୭୪ - ୨୭୫ - ୨୭୬ - ୨୭୭

୨୭୮ - ୨୭୯ - ୨୮୦ - ୨୮୧

୨୮୨ - ୨୮୩ - ୨୮୪ - ୨୮୫

୨୮୬ - ୨୮୭ - ୨୮୮ - ୨୮୯

୨୯୦ - ୨୯୧ - ୨୯୨ - ୨୯୩

୨୯୪ - ୨୯୫ - ୨୯୬ - ୨୯୭

୨୯୮ - ୨୯୯ - ୩୦୦ - ୩୦୧

୩୦୨ - ୩୦୩ - ୩୦୪ - ୩୦୫

୩୦୬ - ୩୦୭ - ୩୦୮ - ୩୦୯

୩୧୦ - ୩୧୧ - ୩୧୨ - ୩୧୩

୩୧୪ - ୩୧୫ - ୩୧୬ - ୩୧୭

୩୧୮ - ୩୧୯ - ୩୨୦ - ୩୨୧

୩୨୨ - ୩୨୩ - ୩୨୪ - ୩୨୫

୩୨୬ - ୩୨୭ - ୩୨୮ - ୩୨୯

୩୩୦ - ୩୩୧ - ୩୩୨ - ୩୩୩

میرادیس افغان - ۴۴۴	۵۰۷ - ۵۰۳ - ۵۰۲ - ۵۰۱
اهتمام خان عرف محمد قاسم - ۷۹	۵۱۶ - ۵۱۵ - ۵۱۱ - ۵۱۰
اهتدا خان - ۶۱۰ - ۹۵۵ - ۹۴۰	۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۷
ایرج خان صوبه دار - ۲۰۵	۵۳۲ - ۵۲۸ - ۵۲۷ - ۵۲۴
ایمل خان افغان (ایمل شاه)	۵۳۹ - ۵۳۶ - ۵۳۴ - ۵۳۳
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۴۳ - ۲۵۵	۵۴۸ - ۵۴۷ - ۵۴۶ - ۵۴۵
	۵۵۳ - ۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۴۹
	۵۵۹ - ۵۵۶ - ۵۵۵ - ۵۵۴
	۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۶۴ - ۵۶۰
	۵۷۰ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۶۷
	۵۷۸ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۷۲
	۶۰۲ - ۵۹۵ - ۵۸۳ - ۵۸۲
	۶۱۶ - ۶۰۹ - ۶۰۵ - ۶۰۴
	۹۳۰ - ۶۲۷ - ۶۱۹ - ۶۱۷
	۶۵۱ - ۶۴۹ - ۶۴۶ - ۶۴۵
	۷۰۷ - ۶۸۲ - ۶۷۷ - ۶۶۳
	۷۳۷ - ۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۳۱
	۷۷۴ - ۷۷۲ - ۷۵۰ - ۷۴۸
	۷۸۶ - ۷۸۳ - ۷۸۱ - ۷۷۶
	۸۸۵ - ۸۶۲ - ۸۲۵ - ۸۱۶
	۹۶۲ - ۹۵۱ - ۹۴۸ - ۹۴۴
	۹۷۲ - ۹۶۵ - ۹۶۳

* مواضع و غیره *

آنبیر - ۶۵ - ۶۰۶ - ۸۰۶

۸۳۳ - ۸۲۷

تالاب آنا ساگر - ۷۴ - ۲۴۳

آشام - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۸ - ۱۴۴

۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۶۸

آغرا آباد - ۲۳۳ - ۲۴۲

قلعه آغرا آباد - ۲۴۲

آسیر - ۵۵۷

قلعه آسیر - ۷۹۷ - ۸۵۳ - ۸۶۵

۸۶۶ - ۸۷۲ - ۸۷۵

ابراهیم گنده - ۳۲۹

اتار - ۴۷ - ۴۹۸ - ۶۱۲

۲۹۴ - ۳۸۲ - ۳۸۰ - ۳۱۴

۴۲۸ - ۴۳۸ - ۴۵۵ - ۴۷۸

۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲

۵۱۴ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۴۱

۵۴۴ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۸۳

۵۸۵ - ۶۱۴ - ۶۱۷ - ۶۱۸

۶۲۷ - ۶۴۳ - ۶۴۶ - ۶۶۵

۶۸۱ - ۶۸۳ - ۶۹۳ - ۶۹۷

۷۱۵ - ۷۲۸ - ۷۳۳ - ۷۵۱

۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۸۱

۷۹۲ - ۷۹۵ - ۸۱۹ - ۸۲۳

۸۲۴ - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۸۵۷

۸۹۸ - ۹۳۴ - ۹۳۷ - ۹۳۸

۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۹ - ۹۴۷

۹۴۹ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۶۵

۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۷۰ (شف

(ظاء)

محله احدی پوره - ۲۱۳ - ۲۱۴

احمد نگر - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۵۲۴

۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۷۷۹

۵۹۷ - ۸۸۶

قلعه ادهونی - ۳۷۱ - ۳۷۲

آنگ - ۲۰۸ - ۲۴۲ - ۲۵۹

اجین (دارالفتح) - ۱۲ - ۱۳

۱۹ - ۲۰ - ۱۷۸ - ۲۶۲

۲۶۳ - ۳۳۷ - ۳۴۱ - ۴۷۴

۵۱۸ - ۵۴۱ - ۶۱۴ - ۶۵۱

۶۶۱ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۸۰۰

۸۰۳ - ۸۵۲ - ۸۹۰ - ۹۴۹

۹۵۰

اجمیر (دارالخیر) - ۳۳ - ۴۴

۶۶ - ۶۷ - ۷۵ - ۸۰ - ۸۴

۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۶۱ - ۲۶۲

۲۶۳ - ۲۷۶ - ۳۸۰ - ۳۹۱

۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۸ - ۴۵۰

۶۶۱ - ۸۳۸ - ۸۵۷ - ۸۹۸

۹۱۰ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۴۷

۹۷۴

احمد آباد (ظفر آباد - محمد آباد)

۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۱۲

۱۳ - ۲۱ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۰

۶۳ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۶ - ۸۰

۸۱ - ۸۲ - ۱۲۹ - ۱۷۶

۲۰۱ - ۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۵۰

۵۸۷ - ۵۸۳ - ۵۸۳ - ۵۸۰

۴۰۵ - ۴۰۱ - ۵۹۳ - ۵۹۰

۴۹۸ - ۴۸۹ - ۴۴۴ - ۴۱۴

۷۰۷ - ۷۰۳ - ۷۰۱ - ۷۰۰

۷۲۳ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۴

۷۷۰ - ۷۴۰ - ۷۳۱ - ۷۲۵

۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۱۸ - ۷۷۴

۸۳۲ - ۸۲۹ - ۸۲۷ - ۸۲۴

۸۴۳ - ۸۳۷ - ۸۳۵ - ۸۳۳ .

۸۵۷ - ۸۵۲ - ۸۴۵ - ۸۴۴

۸۹۹ - ۸۹۸ - ۸۸۳ - ۸۵۹

۹۳۴ - ۹۱۷ - ۹۰۲ - ۹۰۰

۹۴۴ - ۹۴۴

قلعه اکبر آباد - ۳۲ - ۴۴ - ۴۲

۸۲۵ - ۸۲۳ - ۱۹۰ - ۱۸۹

۸۳۰ - ۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۲۴

اکبر نگر - ۸۵ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۹

۱۳۵

اکبر پور - ۲۷۸

اکلوج - ۳۸۷ - ۳۸۳ - ۳۹۳

قلعه آله بان - ۳۵ - ۴۱ - ۸۴۲

۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۳

آبیسه - ۷۱۵

قلعه ارک برهان پور - ۱۲ - ۴۵

۸۴۴ - ۸۴۵ - ۲۷۹ - ۲۷۸

قلعه ارک دار الخلافه - ۸۶ - ۸۰۴

۹۳۵ - ۸۱۱

قلعه ارک چاکنه - ۱۲۱ - ۱۲۲

ارکات - ۵۷۱

اسلام پوری (بیرم پوری) - ۴۵۲

۴۵۹ - (شف باء)

اصفهان (صفاهان) - ۲۸۴

۲۸۷ - ۴۵۰ - ۹۳۸ - ۹۷۴

۹۷۸ - ۹۷۵

قلعه اصفهان - ۹۴۸

اکبر آباد (مستقر الخلافه) - ۵

۴ - ۲۰ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱

۳۳ - ۳۴ - ۳۸ - ۴۲ - ۴۴

۵۳ - ۶۱ - ۶۲ - ۷۴ - ۱۲۹

۱۷۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹

۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۱۳ - ۲۱۴

۲۵۴ - ۲۵۵ - ۳۱۴ - ۳۳۷

۳۹۴ - ۴۴۳ - ۵۴۸ - ۵۷۳

۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸

۴۶۸ - ۴۶۳ - ۴۵۵ - ۴۴۳

۷۱۸ - ۷۰۰ - ۴۸۰ - ۴۷۹

۷۹۲ - ۷۷۲ - ۷۳۷ - ۷۳۳

۸۹۳ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۷۹۵

۹۴۷ - ۹۴۵ - ۹۲۱ - ۹۰۷

۹۷۴ - ۹۶۳ - ۹۵۱ - ۹۴۸

۹۷۶ - ۹۷۵

پرگنده ايندي - ۳۱۷

ايلکندل - ۴۳۱ - ۹۷۲

ايمَن آباد - ۸۷۱

• حرف باء - مردمان •

بادشاه بيگم صبيح عالمگير بادشاه

۱۱۰ - ۷۷ - ۳۵

باقی بيگ (بهادر خان) - ۴۱

باقر خان - ۸۴

بانها زناردار - ۲۱۹

محمد باقر - ۴۱۰ - ۴۱۱

بابر شاه فردوس مکاني - ۴۵۹

۸۳۷ - ۸۹۹ - ۹۰۵

آباد - ۴۱ - ۴۶ - ۴۲ - ۴۱

۲۱۷ - ۲۰۱ - ۱۰۵ - ۷۶

۴۹۱ - ۲۷۱ - ۲۲۹ - ۲۱۸

۷۱۲ - ۷۱۱ - ۴۹۳ - ۴۹۲

۸۴۲ - ۸۳۶ - ۸۲۸ - ۸۲۶

۸۵۹ - ۸۵۲ - ۸۴۶ - ۸۴۴ - ۸۴۳

پرگنده امجدہ - ۸۴۹

انباگهات - ۴۹۲ - ۳۸۵ - ۴۹۵

اودیپور - ۴۶۳ - ۴۰۵ - ۴۶۱

اورنگ آباد (خجسته بندياد)

۵۷۳ - ۷۴۴ - ۹۵۴ (شف خاء)

اودهه - ۴۶۳ - ۴۶۵ - ۴۷۴

۹۳۴ - ۸۴۶ - ۸۴۳

ايران - ۶۵ - ۷۹ - ۸۳ - ۸۴

۱۸۷ - ۱۷۷ - ۱۲۷ - ۱۲۴

۲۵۹ - ۲۱۰ - ۲۰۳ - ۱۹۴

۲۸۹ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۷۶

۳۲۶ - ۳۲۵ - ۲۸۸ - ۲۸۷

۳۸۵ - ۳۵۹ - ۳۳۵ - ۳۲۷

۳۸۷ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵

۵۷۲ - ۵۶۳ - ۵۵۹ - ۵۵۶

۵۹۵ - ۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۸۴

۸۷۷ - ۹۷۴	باقرخان (دیگر) ۵۳۰
بدخشی خان - ۸۸۰	شیخ بایزید ولی - ۵۵۱ - ۵۵۲
برهمنان - م - ۱۸۱ - ۱۹۹	باقی خان - ۵۶۸ - ۵۷۴ - ۵۷۷
۲۱۹ - ۵۰۰ - ۸۹۷	۵۷۸
شیخ برهان الدین قطب زمان	باز خان افغان - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱
قدس مرز - ۱۱ - ۵۴۹ - ۵۵۳	بالاجی بشوناته برهمن - ۷۸۴
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۲	۷۸۶ - ۷۹۹ - ۸۰۹
برسوجی - ۱۷	بابرخان شیخ پیکار - ۸۷۷
برتنداز خان - ۱۷۸ - ۲۰۵	۸۷۸ - ۸۸۰
۸۰۰ - ۹۵۳	بایزید خان میواتی - ۹۲۰
بری خان (هات بهت) - ۲۹۷	بادشاه پسند (نام فیل) - ۹۲۸
راجہ برفی - ۴۷۱ - ۴۷۳ - ۴۷۴	باجی راور مرهتہ - ۹۴۶ - ۹۵۵
بزرگ امید خان - ۱۸۸	میر بحری - ۲۷۶
بسالٹ خان اعظم شاہی - ۷۵۲	بختیار بیگ - ۵۷
۷۵۳	راجہ بختمل - ۸۱۸
بشن نراین پھر بہیم نراین - ۱۳۶	حید بدیع الدین عرف
راجہ بشن سنگھ - ۲۵۴	شاہ مدار - ۴۸
بلند اختر پھر محمد شجاع - ۴۹	بدر النساء بیگم - ۷۷
۵۴ - ۵۷ - ۵۸ - ۹۱ - ۹۴	بداق بیگ ایلچی ایران - ۱۲۴
۹۷ - ۱۰۹	۱۲۶ - ۱۲۷
بلوچان - ۴۴۴ - ۴۷۳ - ۴۴۴	راجہ بدن سنگھ - ۸۰۴
بلند بخت زمی - انداز دیوگدھ	راجہ بدن سنگھ ہارا - ۸۴۳ - ۸۴۴

۴۹۱ - ۴۷۷ - ۴۶۷ - ۴۱۳

بهادرشاه شاه عالم خلد منزل

(سلطان محمد معظم) ۴۸۰

۵۵۹ - ۵۶۶ - ۵۷۱ - ۵۷۲

۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۶ - ۵۷۷

۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳

۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷

۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲

۵۹۳ - ۶۸۵ - ۶۹۱ - ۷۰۷

۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۲۹

۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۵۹ - ۷۶۱

۷۷۲ - ۷۷۶ - ۷۸۲ - ۷۸۳

۷۸۶ - ۷۹۱ - ۸۱۶ - ۸۲۵

۸۳۰ - ۸۵۷ - ۸۸۳ - ۸۸۵

۹۶۲ - ۹۶۳ (شف شین و میدم)

حلاطین بهمنده - ۳۶۸

بهاگمتی زن تطیب الملک - ۳۶۸

حلاطان بهادر گجراتی - ۴۰۱

بهادر خان میر شمشیر - ۵۳۳

۵۳۷ - ۹۵۰ - ۹۵۲ - ۹۵۹

بهادر علی خان (آلور علی خان) -

۵۷۵ - ۵۸۸

(نگون بخت) - ۴۶۱

بلبهداس - ۸۲۳

بندرابن داس بهادر شاهي

مورخ - ۲۱۱ - ۳۰۴ - ۳۲۱

راو بنالکر مرهتہ - ۸۵۳ - ۸۵۴

بندیلہا - ۹۵۳

سید بهادر - ۲۳

بهادر خان کورک - ۲۳ - ۲۵ - ۳۵

۳۹ - ۴۱ - ۴۹ - ۵۵ - ۶۴

۷۴ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶

بهیم پسر بیتھلداس کور - ۲۸

راو بهاو سنگھ - ۱۲۲ - ۲۰۵

بهیم نراین راجہ کوچ بہار - ۱۳۲

۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷

۱۶۲ - ۱۷۱

بھولانته وزیر راجہ بهیم نراین -

۱۳۷

بھوکن وزیر - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹

بھلول خان بیجاپوری - ۱۹۱

۱۹۶ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۹۱

۸۶۲

بھرومند خان - ۲۶۶ - ۳۰۴ - ۳۰۷

بیرم خان - ۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲

* مواضع و غیره *

بارده - ۲۳ - ۳۰ - ۱۱۰ - ۳۲۹

۵۹۴ - ۵۹۲ - ۵۵۷ - ۳۳۵

۷۱۴ - ۷۰۳ - ۷۰۲ - ۷۱۴

۷۷۸ - ۷۷۱ - ۷۲۲ - ۷۲۱

۷۷۹ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳

۸۵۴ - ۸۲۱ - ۸۳۳ - ۸۶۶

۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰

۸۸۶ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۵

۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹

۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۵

۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۱۷

۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۵

۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹

۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳

۹۴۱ - ۹۴۲

باغ آغزآباد (باغ شالامار) - ۳۹

(شف شین)

بازده - ۸۵

راجه بهادر - ۵۹۰ - ۹۲۱

بهادر خان روهله - ۷۰۲ - ۷۲۲

راجه بهیم سنگه - ۸۰۶ - ۸۲۸

۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۵۱

۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۶ - ۸۷۷

۸۸۰

بهوکنمل آمدخانی - ۸۳۵

شاه بهیگ فقیر - ۸۶۴

بهادر دل خان مشهور به لاجین

بیگ قلماق - ۹۵۴ (شف لام)

بیتله داس کور - ۲۸

بیرسنگه رانهور - ۴۵ - ۴۸

بیرم خان خانانان - ۳۹۲

شاهزاده محمد بیدار بخت پسر

اعظم شاه - ۳۹۵ - ۴۶۱ - ۴۷۴

۴۷۸ - ۴۹۲ - ۴۹۵ - ۴۹۸

۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۴۱

۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۶

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۳

۵۹۸ - ۶۴۶ - ۷۷۶

شاهزاده بیدار دل پسر

بیدار بخت - ۵۹۸

۴۵ - ۱۷۸ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۹

۲۱۳ - ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۲۷۲

۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۷۹

۲۸۶ - ۳۳۷ - ۳۹۳ - ۴۵۶

۵۴۱ - ۵۵۳ - ۵۵۵ - ۵۵۸

۵۶۵ - ۵۷۲ - ۵۸۲ - ۶۱۶

۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۶ - ۶۵۰

۶۵۱ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸

۶۷۶ - ۷۴۸ - ۷۵۰ - ۷۵۱

۷۵۲ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۲

۷۸۴ - ۷۸۶ - ۷۸۸ - ۷۹۰

۷۹۴ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹

۸۰۳ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴

۸۵۵ - ۸۵۹ - ۸۶۵ - ۸۶۶

۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۵

۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۸۴ - ۸۸۶

۸۸۷ - ۹۵۴

برار - ۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۷۲ - ۳۵۰

۳۶۱ - ۴۶۹ - ۵۸۱ - ۶۱۶

۶۲۰ - ۶۲۶ - ۷۸۲ - ۷۸۵

۷۹۱ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۵۶

۸۶۶ - ۸۸۷ - ۹۵۳

بندر بابل - ۱۱۳ - ۱۷۷

بالاگهات - ۲۰۷ - ۲۷۱ - ۷۳۸

بازارک - ۲۴۰

باره پله - ۲۵۹ - ۷۲۸ - ۷۳۲

۷۴۲ - ۷۵۰ - ۸۲۸

باري - ۵۵۳

باغ دهره - ۵۷۸

بائي جي پوره (در خجسته

. بنياد) ۶۰۵

باغ محسن خان - ۷۳۹

بالکندہ - ۷۸۹

باره درنی شایسته خان - ۸۰۷

۸۱۲

بازار سعدالله خان - ۸۰۹ - ۸۱۱

۸۱۲ - ۸۱۳

بالاپور - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹

باغ گوشه محل - ۹۶۱

بخارا - ۷۹

قلعه بخشنده بخش (کندانه) ۵۳۸

۵۴۰ - ۵۴۱ - (شف کاف)

. بدخشان - ۲

برهان پور دارالسرور - ۱۱ - ۱۲

قلعہ بندی شاہ درک (قلعہ پرنالہ)۔	قلعہ برہان پور - ۶۱۹ - ۸۷۲
۱۴۹۵ - ۱۴۹۸ - ۵۰۷ (شف پے)	پرگنہ بروہہ - ۹۷۰
بنوار - ۸۹۰ - ۸۹۲	قلعہ بسی - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
بودانہ - ۶۸۶	بصفت گدھہ - ۴۶۰ - ۴۶۲
بونڈی - ۸۴۳ - ۸۵۱ - ۸۵۹	بصرہ - ۱۲۴
۸۷۴ - ۸۷۷ - ۹۷۴	بغداد - ۵۴۵
صوبہ بہار - ۵ - ۳۳ - ۹۲ - ۱۲۹	بکلانہ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۷۷
" ۲۲۰ - ۷۰۸	۲۸۰ - ۲۸۱ - ۳۹۹ - ۴۰۱
بہکر - ۴۵ - ۴۰ - ۸۲ - ۸۴	۵۴۱ - ۷۴۳ - ۷۷۸ - ۷۸۰
قلعہ بہکر - ۶۰	بلخ - ۲ - ۷۹
بہرونج - ۶۳ - ۸۲	ولایت بلالین - ۱۲۹
قلعہ بھیم گدھہ - ۱۴۴	بنگالہ - ۴ - ۵ - ۶ - ۴۵ - ۱۰۰
آب بھمبرہ - ۲۳۶	۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۳۰ - ۱۳۲
بھمبرہ - ۴۵۱	۱۳۶ - ۱۵۱ - ۱۷۰ - ۱۷۵
بہادر پور - ۲۷۲ - ۲۷۳	۱۷۷ - ۱۸۸ - ۲۴۲ - ۳۴۸
بھونگیر - ۴۳۱ - ۹۶۱	۳۹۵ - ۳۹۹ - ۴۱۶ - ۵۴۱
قلعہ بھونگیر - ۶۳۵	۵۷۹ - ۶۸۷ - ۶۹۳ - ۷۰۷
بھیلسا - ۸۵۰	۷۱۱ - ۷۱۵ - ۷۳۰ - ۷۳۷
بیجا پور (دارالظفر) - ۳ - ۵ - ۱۸	۸۵۴ - ۸۶۶ - ۹۷۴
۴۳ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵	بنارس - ۴ - ۴۶ - ۴۷ - ۲۰۰
۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۸۳ - ۱۸۴	۲۰۱ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰
۱۸۶ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱	بنکاپور - ۴۰۷ - ۹۵۶

۸۹۱ - (شف منیم)	۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵
بیجانگر - ۹۲۷ - ۹۲۸	۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۰۷
بیدرم پوری (اسلام پوری) - ۳۱۳	۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۷۸ - ۲۹۶
۱۰۵ - (شف الف)	۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰
بیجا گدھے (کھرگانوں) - ۳۵۶	۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۷
۵۸۲ - ۸۵۲ - (شف کاف)	۳۴۳ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۲
پرگنہ بیدرنگر - ۹۷۱	۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۹۷ - ۴۰۴

* حرف پے - مردمان *

۴۳۲ - ۴۳۱ - ۴۳۰ - ۴۳۱	۵۲۸ - ۵۲۷ - ۵۲۰ - ۵۲۸
۴۳۷ - ۴۳۶ - ۴۳۵ - ۴۳۳	۵۷۲ - ۶۰۸ - ۶۴۷ - ۶۴۸
۴۳۸ - ۴۳۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۷	۷۵۰ - ۷۱۲ - ۷۸۰ - ۷۸۸
۱۲۲ - پدم سنگھ پسر کرن	۹۳۶ - ۹۳۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱
۱۹۱ - ۶۸ - پردل خان	۹۵۹ - ۹۵۶
۸۳ - سلطان پردیز	۱۹۸ - ۱۸۳ - ۴ - قلعہ بیجا پور
۱۲۳ - پرتھی سنگھ زمیندار	۲۰۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱
۵۲۳ - ۳۷۰ - ۳۶۹ - پریا نایک	۳۲۲ - ۵۶۹
۵۷۰ - ۵۳۳ - ۵۳۲ - ۵۳۱	۳۸۳ - (بہادر گدھے)
۴۰۳ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - قوم پرتیکال	۴۱۵ - ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۶۰
۵۰۱ - ۵۰۰ - ۴۷۰ - پرسرام	۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۳۹
۴۳۳ - (دیگر) خان	۴۵۲ - ۳ - قلعہ بیدر
۶۶۵ - پنجابی خطی بکس	۷۸۸ - ۳۹۷ - (محمد آباد) بیدر

۳۷۴ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۸۳ - ۳۸۵ - ۳۹۰ - ۳۸۱

(شف باد)

قلعه پریزده - ۱۲۲ - ۵۴۹

قلعه پریلی (نورس تارا) - ۳۷۰

۳۷۱ - ۴۷۲

پشاور - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۵۷۲ - ۵۷۷

پنجاب - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۴۳

۱۲۷ - ۵۰۲ - ۴۵۱ - ۴۵۲

۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۷۲ - ۷۴۱

۷۴۷ - ۷۷۱

آب پنجاب - ۳۹

پرگنه پونه - ۱۱۳ - ۱۱۹ - ۱۲۰

۱۷۲ - ۱۷۸ - ۲۴۲ - ۳۹۳

۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۲۹ - ۵۴۳

قلعه پوندهر - ۱۷۸

قلعه پون گدهه - ۳۷۷ - ۳۸۵

دریای پورنا - ۸۸۴ - ۸۸۷ - ۹۵۳

قلعه پهل پنده - ۲۳۱

قصبه بهولسری - ۷۳۳

پیر پنجال - ۱۷۴

هورنمل زمیندارجام - ۱۵۴ - ۱۵۷

هورنمل (دیگر) - ۱۴۴ - ۱۷۸

مهار خان - ۳۶۳

بیروچی تاجر - ۷ - ۲۳۹ - ۲۵۰

۲۵۱

پیران ویدسه وزیر افراسیاب - ۱۳۰

پیم نایک زمیندار - ۵۲۳

۵۲۴ - ۵۲۵

شیخ پیر محمد سلونی - ۵۵۹

پیلوجی مرهقه - ۹۶۹ - ۹۷۰

* مواضع و غیره *

پانی پت - ۱۷۷

قلعه پارس گدهه (صادق گدهه) -

۳۹۱

پانچه گانو - ۳۹۱

پنده (عظیم آباد) - ۵ - ۲۲۰

۲۷۰ - ۶۹۱ - ۷۱۰ - ۷۱۲

۷۱۵ - ۷۹۱ - ۸۱۷ (شف عین)

قلعه پرناله (بنی شاه درک)

۱۱۸ - ۱۹۵ - ۲۲۱ - ۳۸۳

۳۹۹ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۶۱

تربیت خان (دیگر) - ۹۲۱

تسلیمی بانی (زنی سرهنگه) - ۹۶۶

تقرب خان - ۳۴

محمد تقی خان بخشی - ۲۰۹

تقرب خان (حکیم محمد محسن) -

۵۷۰ - ۵۷۱ - ۶۰۹ - ۶۱۰

۶۲۱ - (شف میم)

تنگری وردی خان برادر آغر

خان - ۲۴۲ - ۲۴۶

راجه تودرمل ثانی - ۳۹

تهور خان پسر صلابت خان - ۳۱۴

۴۱۶ - ۴۱۷ - ۵۸۸ - ۵۹۵

تهور خان تورانی - ۸۳۲ - ۸۳۸

۸۸۹ - ۸۹۴

تهور خان افغان (دیگر) - ۸۹۵ - ۸۹۶

تهور علی خان - ۹۱۷ - ۹۲۲ - ۹۲۹

امیر تیمور صاحب قران - ۱

۲ - ۳ - ۳۰ - ۷۶ - ۴۷۶

۵۵۰ - ۵۶۶ - ۶۰۳ - ۶۲۵

۶۸۵ - ۷۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۴

۸۴۱ - ۸۴۶ - ۸۳۹

۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۶۹ - ۹۰۰

• حرف تاء - مردمان •

تارا بانی زن رام راجا - ۴۶۹

۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۷

۵۳۰ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۴۲

۷۸۲ - ۷۸۳

میدد تاج خان (شهابت خان) - ۵۷۶

تاتار خان - ۶۳۹

تربیت خان - ۳۳ - ۴۴ - ۷۵۰

۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۷۶

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۳۲۵ - ۷۳۶

ترکان - ۱۸۷۰ - ۹۰۳

تربیت خان میر آتش - ۴۶۲

۴۴۴ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۱

۴۷۵ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰

۴۹۶ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۴

۵۲۱ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۶

۵۳۸ - ۵۷۲ - ۵۸۴ - ۵۹۴

۵۹۵

ترک تاز خان - ۶۷۳ - ۸۹۱

۸۹۵ - ۹۵۵

قلعہ تورنا (فتوح الغیب) -

۵۲۳ - ۵۲۱ - ۵۲۰

تورہ - ۹۰۳

تھالینز - ۲۷۶ - ۲۹۹ - ۴۵۷ - ۴۵۸

تھانیسر - ۵۱۸ - ۵۶۷ - ۷۵۰

* حرف تے - مواضع وغیرہ *

صوبہ تھتہ - ۴۴۰ - ۲۴۷

۲۸۹ - ۴۶۳ - ۵۷۴ - ۶۸۵

۹۳۸ - ۶۷۶

دریای تھتہ - ۶۰

* حرف ثاء - مردمان *

ثابت خان - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۵

* حرف جیم - مردمان *

جان بیگ - ۵۷ - ۹۱

جندرای دکنی - ۱۱۹ - ۹۳

سید جان محمد ولی - ۲۷۱

جان نثار خان (خواجہ ابوالمکارم

۲۸۰ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۷۳

۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۸ - ۹۴

۹۰۵ - ۹۲۸

قاضی تیمور دیوان - ۱۳۸

تیرانداز خان - ۱۶۳ - ۳۱۷

* مواضع وغیرہ *

تانڈہ - ۹۸ - ۹۹

تاریکندہ - ۶۳۷ - ۶۴۳

قلعہ تاریکندہ - ۶۴۱ - ۶۴۲

تالاب جسونت - ۹۵۲

ولایت تبت - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۹

دریای تبتی (زیر قلعہ برہان پور -

۵۵۵ - ۶۱۹ - ۸۵۴ - ۸۷۵

تلنگانہ - ۲۹۳ - ۲۹۴

توران - ۷۹ - ۸۰ - ۱۲۴

۱۸۷ - ۳۳۵ - ۴۴۵ - ۴۶۵

۵۷۳ - ۴۹۷ - ۵۶۳ - ۵۸۴

۵۸۸ - ۶۶۴ - ۶۸۱ - ۷۰۰

۷۰۱ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱

۷۲۷ - ۷۶۲ - ۷۹۲ - ۷۹۵

۸۵۷ - ۸۶۰ - ۸۶۴ - ۸۸۵

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۷ - ۹۲۱

۹۴۵ - ۹۵۱ - ۹۶۰ - ۹۶۳

۲۵۹ - ۲۴۶ - ۲۴۱ - ۲۰۲

۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۶۰

۴۰۵ - ۳۸۳

جعفر خان ولد آله وردی خان --

۱۷۶ - ۱۲۲ - ۴۱ - ۳۳

۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۰ - ۱۷۷

۷۷۲ - ۲۳۵ - ۲۳۴

سید جعفر سید بارهه - ۵۷۰

محمد جعفر تقرب خان - ۷۲۹

۷۳۲

خواجه محمد جعفر درویش ۷۵۵

۷۶۰ - ۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۵۷

محمد جعفر نبیرہ حسین

خان - ۹۳۰

جعفر خان عرف محمد هادی

(مرشد قلی خان صوبه دار

بنگالہ) - ۹۷۴

جگنا پسر پیم نایک - ۵۲۶

جگپت راو - ۷۸۹

جگروپ سنگھ - ۸۴۹ - ۸۵۰

جلال خان قراول - ۵۶۱ - ۵۶

جلال الدین خان - ۶۲۴

۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۲۵

۸۸۹ - ۸۷۶ - ۷۹۶ - ۷۹۵

(شف الف)

جانی صاحبہ - ۳۰۸

قوم جات - ۳۱۶ - ۳۹۴ - ۳۹۵

۹۲۸ - ۹۷۴ - ۹۷۲ - ۹۵۱

۹۴۶ - ۹۴۴ - ۹۳۳

جانی بیگم محل خاص شاهزادہ

محمد اعظم - ۳۱۷ - ۴۱۰

جان سپار خان - ۳۷۱ - ۴۳۰

جان محمد فاضل - ۶۶۳

جانی خان - ۷۵۲ - ۷۱۸

۷۲۲ - ۷۲۰

جانی خان (دیگر) - ۸۶۲ - ۸۶۴

جان چند پسر چتر سال بندیلہ -

۸۵۸ - ۸۵۰

جھونت سنگھ مهاراجہ - ۶ - ۷

۱۵ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۷

۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۴۳

۴۴ - ۴۸ - ۵۱ - ۶۱ - ۶۲

۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۵

۹۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۱۷۷

بادشاه بیگم - ۳۱ - ۴۲ - ۱۸۷

۱۸۸ - ۱۸۹

جهانگیر شاه جغت مکانی - ۳۶

۲۷۹ - ۸۹۹

جهان شاه (خجسته اختر) -

۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۸۵ - ۴۸۹

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۸۲۵ - ۸۴۰

(شف خاء)

جهاندار شاه (معزالدين) بن

بهادر شاه بادشاه - ۴۸۵

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰

۴۹۱ - ۴۹۳ - ۴۹۷ - ۴۹۸

۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۱۱ - ۷۱۲

۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹

۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳

۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۸

۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۴۰

۷۹۱ - ۸۱۵ - ۹۱۴ -

(شف میم)

راجہ بیبسنکھه - ۵ - ۶ - ۴۴

۴۰ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۷۴

جلال خان فوجدار - ۴۵۵ - ۴۵۶

جلال الدین خان - ۷۹۰

سید جلال بخاری - ۸۹۶

میر جملہ معظم خان - ۹ - ۱۰

۲۱ - ۴۴ - ۴۸ (شف میم)

جمشید - ۳۰۸ - ۳۴۷

جمشید خان بیجا پوری -

۵۳۵ - ۵۳۶

میر جملہ خانخانان (قاضی

عبد الله تورانی) - ۷۳۳

۷۳۶ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱

۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰

۷۷۱ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۲۳

۸۴۳ - ۹۲۱ - ۹۳۸ - (شف

عین)

جمناجی برهمن - ۷۸۴ - ۷۸۹

سید جمال الدین خان - ۸۷۶ - ۹۵۳

جمال الله خان - ۸۸۹

محمد جوان پسر محمد مراد

خان - ۴۸۴

جوهر خان - ۸۹۰ - ۸۹۶

جهان آرا بیگم بیگم صاحب

● مواضع و غیره ●

ولایت جاردان - ۸۲
 جام - ۱۵۶
 برگند جالند - ۲۷۱
 جاجو - ۵۹۰
 جالندهر - ۴۵۷
 برگند جامود - ۷۸۲ - ۴۶۶
 بندر جدہ - ۴۲۱ - ۴۲۵
 قلعه جزیرہ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۴
 ۴۵۳ - ۴۲۸
 جلال آباد - ۴۴۰ - ۲۴۱ - ۴۵۵
 ۴۵۶
 جمون - ۴۸ - ۴۶۶
 جمنادریا - ۲۰۰ - ۲۱۳ - ۴۹۸
 ۷۷۰ - ۷۱۹ - ۷۱۶ - ۷۰۱
 ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۹۳۰
 جنیر - ۵۲۶
 جونپور - ۴۷
 جونپور - ۴۲ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۶
 ۲۶۱ - ۲۴۲ - ۳۸۵ - ۴۷۸
 ۴۹۱ - ۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۹۱

۱۷۸ - ۱۲۳ - ۸۴ - ۷۵
 ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹
 ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۴ - ۱۸۳
 ۱۹۵ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱
 ۲۰۰ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶
 ۲۲۱ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۵
 ملک جیون زمیندار (اختیار خان)
 ۸۴ - ۸۵ - ۸۴
 راجہ جیسنگہ سوانی دھیراج
 (دیگر) ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۸۸
 ۴۱۶ - ۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۰۵
 ۷۷۶ - ۷۶۲ - ۷۶۱ - ۷۶۰
 ۷۷۷ - ۷۸۷ - ۷۹۴ - ۸۰۳
 ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۱۱ - ۸۱۹
 ۸۲۹ - ۸۲۸ - ۸۲۷ - ۸۲۶
 ۸۳۵ - ۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۳۱
 ۸۳۶ - ۸۳۸ - ۸۴۴ - ۹۲۰
 ۹۲۱ - ۹۳۶ - ۹۳۸ - ۹۴۵
 ۹۷۳
 راجہ جیسنگہ بندیلہ - ۷۹۷
 جی روپ سنگہ زمیندار - ۸۴۹

چھبیلارام ناگر-۷۱۶-۷۰۲-۶۹۸

۷۲۴ - ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰

۸۲۷ - ۸۲۶ - ۷۳۱ - ۷۲۹

۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۲۹ - ۸۲۸

۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۳۶ - ۸۳۵

* مواضع وغیرہ *

چاکنہ (اسلام آباد) - ۱۱۳

۱۲۲ - ۱۱۹

قلعہ چاکنہ - ۱۱۵ - ۱۲۰

چانگام (اسلام آباد) - ۱۸۸

چاندہ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵

۲۰۹ - ۲۲۰ - ۲۲۰

چلک - ۲۴۰ - ۲۴۱

آب چنبل - ۲۰ - ۲۲ - ۵۸۷

قلعہ چنار - ۷۶

قلعہ چندن مندن - ۱۱۵ - ۳۹۰

۴۹۱

چنچی - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۱۸

۵۳۴ - ۵۵۰

قلعہ چنچی - ۴۱۸ - ۷۸۴

۷۳۷ - ۸۳۸

جونہ گدھہ - ۱۲۹

جہانگیرنگر - ۴۳ - ۷۵ - ۹۰

۷۲۸ - ۱۶۲ - ۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۲

جہان آباد - ۸۲۸

جہونی - ۸۶۲

بندر جیول - ۱۱۳ - ۱۷۷

* حرف چے - مردمان *

راجہ چترسال - ۴۳ - ۴۷۰

۸۵۸ - ۸۵۰

وانی چتربائی زرجہ شاہ عالم

۳۳۴

قوم چربیلی - ۸۷۰

چغتہ خان بہادر فتح جنگ (ارسلان

خان) - ۵۸۸ (شف الف)

قوم چغتہ - ۵۹۵ - ۹۰۳

چنپت بندیلہ - ۶۴ - ۱۲۷

چناہنونت - ۶۳۱

چورامن جات - ۶۶۸ - ۶۶۹

۸۲۸ - ۷۷۷ - ۷۷۶ - ۶۷۰

۹۴۴ - ۹۳۰ - ۹۲۰ - ۹۱۹ - ۸۳۶

حامد الله خان پسر مهارز خان

۹۵۸ - ۹۵۴

حبشیان - ۱۹۳ - ۲۲۵ - ۲۲۸

۲۲۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۲۸

حجاج بنی امیه - ۱۱۳

حرز الله خان نبیرک محمد الله خان

مرحوم - ۹۵۴ - ۹۵۷

سید حسین - ۲۵ - ۴۹

حسن بیگ - ۳۲ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۸۹

حسین قلی خان - ۵۵ - ۴۵

حسین پاشا حاکم بصره (اسلام خان)

۱۲۴ (شف الف)

شاه حسین شاه ایران بعد شاه

سلیمان - ۴۸۹ - ۳۰۳ - ۳۵۰

۴۴۳ - ۴۳۵ - ۷۳۴ - ۹۴۷

۹۴۸ - ۹۷۳ - ۹۷۵

میرزا حسن - ۴۴۸ - ۴۴۹

سلطان حسین خواهرزاده محمد

مراد خان (طالع یار خان)

۴۳۱ - ۴۸۶ - ۵۲۰ - ۵۲۱

سلطان حسن خواهرزاده محمد

مراد خان - ۴۸۶

چنچاور - ۴۰۴

قلعه چنبر - ۵۲۴

پرگنه چندیری - ۸۵۹

پرگنه چوپره (مصطفی آباد)

۲۷۱ (شف میم)

چیتا پور - ۴۹

چیتور - ۴۰۶

* حرف حاء - مردمان *

حاجی خان بلوچ - ۴۵

حافظ شید - راز - ۱۳۹ - ۲۸۷

۵۰۱ - ۸۳۲

حامد خان پسر مرتضی خان - ۲۵۴

حامد خان (عبد الووف)

بیجاپوری (برادر دلیر خان)

۴۴۴ - (شف عین)

حامد خان بهادر برادر غازی الدین

خان بهادر - ۵۹۴ - ۴۴۸

۸۹۹ - ۹۱۵ - ۹۲۲ - ۹۲۸

۹۴۷ - ۹۶۷ - ۹۶۹ - ۹۶۸

۹۶۹ - ۹۷۰

حامد خان - (دیگر) ۹۳۳

۷۸۵ - ۷۸۳ - ۷۸۱ - ۷۸۰

۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶

۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۰

۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۶

۸۰۵ - ۸۰۴ - ۸۰۳ - ۸۰۰

۸۰۹ - ۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۵

۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۱۶ - ۸۱۵

۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۰

۸۳۵ - ۸۳۴ - ۸۳۳ - ۸۳۰

۸۴۲ - ۸۴۱ - ۸۴۰ - ۸۳۷

۸۴۸ - ۸۴۷ - ۸۴۶ - ۸۴۵

۸۵۲ - ۸۵۱ - ۸۵۰ - ۸۴۹

۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۵۶ - ۸۵۵

۸۷۴ - ۸۷۳ - ۸۷۲ - ۸۷۱

۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۸۳ - ۸۸۲

۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۵ - ۸۹۴

۹۰۱ - ۹۰۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸

۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۳ - ۹۰۲

۹۱۱ - ۹۱۰ - ۹۰۹ - ۹۰۸

۹۱۹ - ۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۶

۹۵۱ - ۹۵۰ - ۹۴۹ - ۹۴۸

میر حسن برادر رستم دل خان - ۹۱۴

سلطان حسن (احسن خان)

میر مانگ (۵۲۹ - ۵۳۵)

۵۴۷ - ۵۴۸ - (شف الف)

مید حسن دلی رمول نما - ۵۵۲

حسن یار خان پسر محمد یار

خان - ۵۷۷

حسن علی خان (مید عبد الله)

قطب الملک (۵۸۸ - ۵۹۲)

(شف عین)

مید حسین خان باهه صوبه دار

۶۵۱ - ۶۵۰

مید حسین علی خان بهادر

فیروز جنگ میر بخشی

امیر الامرا (۵۵۴ - ۵۵۷)

۵۹۲ - ۵۹۱ - ۵۹۰ - ۵۸۹

۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۹ - ۷۰۸

۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸

۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۹

۷۴۵ - ۷۴۴ - ۷۴۳ - ۷۴۲

۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۹ - ۷۴۸

۷۷۰ - ۷۶۹ - ۷۶۸ - ۷۶۷

۷۷۹ - ۷۷۸ - ۷۷۷ - ۷۷۶

۸۹۹-۴۷۰-۴۰۰-۵۹۶-۵۸۹

خواجہ حمید خان - ۴۱۸

حیات خان - ۳۳۱-۳۳۲-۳۴۷

۵۰۵ - ۳۴۸

حیدرقلی خان بہادر ناصر جنگ

معزالدولہ - ۷۴۰-۷۵۰-۸۲۳

۸۲۴ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۴۴

۸۹۸ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۶

۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۱

۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۶ - ۹۳۱

۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۳۶

۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰

۹۴۱ - ۹۴۳ - ۹۴۶ - ۹۴۵

۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-(شفنون)

میر حیدر خان کاشغری -

۹۰۳ - ۹۰۴

میر حیدر جد میر حیدر کاشغری

۹۰۳

* مواضع وغیرہ *

حبش - ۹۰۷

حسن ابدال - ۲۳۷ - ۲۴۱

خواجہ حسن خان (خاندوران)

لبیر کوکلتاش خان - ۶۹۷

۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۱۵ - ۷۱۷

(شف خاں)

حصین خان خوبشکی افغان -

۸۵۷-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴

حسن خان میواتی - ۸۹۹

حصین خان - ۹۳۰

حصین منور خان (معروف)

بہ شیخ نظام دکنی) - ۹۵۶

(شف نون) - ۹۵۹

حفیظ اللہ خان - ۲۵۷ - ۲۵۸

۴۶۲ - ۵۹۲ - ۷۲۱ - ۸۵۳

۸۶۲ - ۸۶۴ - ۹۵۴ - ۹۵۷

حکیم الملک پسر حکیم محسن

خان - ۶۸۶ - ۶۸۸

حمید الدین خان - ۳۸۱ - ۳۸۷

۳۸۷ - ۴۴۱ - ۴۶۵ - ۴۸۴

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳

۵۰۲ - ۵۱۲ - ۵۱۴ - ۵۲۳

۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷

۵۳۸ - ۵۴۹ - ۵۶۶ - ۵۷۲

قلعه حیدرآباد - ۳۱۵ - ۳۵۳

* حرف خاء - مردمان *

خانی خان نظام الملکی راقم

کتاب - ۳ - ۱۹ - ۱۳۱ - ۱۵۵

۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۹

۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۴۸ - ۲۷۱

۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۹۵ - ۲۹۵

۳۷۶ - ۳۹۵ - ۴۱۹ - ۴۲۴

۴۴۱ - ۴۴۴ - ۵۵۲ - ۵۴۵

۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۸ - ۵۹۷

۶۲۴ - ۶۴۸ - ۶۴۶ - ۶۷۶

۶۷۸ - ۷۲۴ - ۷۲۷ - ۷۳۲

۷۴۸ - ۷۶۶ - ۷۹۸ - ۸۱۱

۸۲۵ - ۸۳۱ - ۸۷۳ - ۸۷۷

۸۸۳ - ۹۱۸ - ۹۲۷ - ۹۴۳

خان زمان خان - ۲۳ - ۳۳

۲۷۰ - ۲۷۲ - ۵۵۹

خانجهان بهادر (امیرالامرا)

شایسته خان پسر آصف خان

۳۱ - ۳۲ - ۲۲۲ - ۲۲۴

۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۱

۲۳۷ - ۲۵۲ - ۲۶۵

حسن پور - ۲۷۳ - ۹۲۲

حسن آباد - ۶۳۳ - ۸۷۰

حیدرآباد (دارالجهان - فرخنده

بنیاد - اصل نامش بهاگنگر)

۱۸ - ۴۳ - ۱۹۴ - ۲۲۰

۲۲۱ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵

۳۰۶ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۳

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۴۳ - ۳۵۸

۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳

۳۸۲ - ۴۲۴ - ۴۲۷ - ۴۳۹

۴۵۹ - ۴۷۵ - ۵۲۴ - ۶۰۸

۶۰۹ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷

۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۳۱

۶۳۵ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۳

۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۲

۷۸۰ - ۷۸۸ - ۸۹۷ - ۹۵۰

۹۵۶ - ۹۶۱ - ۹۶۰ - ۹۶۲

۹۷۲ - ۹۷۳

خان عالم حیدر آبادی پھر	۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۶۲
خان زمان - ۵۴۱ - ۵۷۲	۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۵ - ۲۹۳
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱ - ۷۸۸	۲۷۶ - ۲۸۲ - ۲۷۸ - ۲۸۳
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۹۵۴	۲۸۳ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶
خان زمان حیدر آبادی - ۵۴۱	۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰
۵۷۲ - ۵۸۴	۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۱۳
خانہ زاد خان (نعیم خان) پھر	۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۹۵
منعم خان - ۵۷۵ - ۵۸۷	۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۳۰ - ۳۴۸
۵۹۹ - ۶۰۶ - ۶۸۸ - ۷۰۵	۴۵۰ - ۷۳۴ - ۷۷۶ (شف)
۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۹۶ - ۹۵۶	الف و شین (
۹۶۰ (شف نون)	خاندوران - ۳۵ - ۴۶ - ۴۸
خان زمان عرف علی اصغر -	۶۱ - ۷۶
۷۲۱ - ۷۲۲	خانجہاں لودی - ۱۸۴
سید خانجہاں خالوی قطب الملک	خان عالم ایلچی (جان عالم)
سید عبداللہ - ۷۲۹ - ۷۷۶	۲۰۲
۷۷۷ - ۸۳۹ - ۸۹۸	خانہ زاد خان روح اللہ پھر
خان دوران (خواجہ حسن خان)	روح اللہ خان - ۳۶۹ - ۳۷۰
۷۴۱ - ۷۵۷ - ۷۶۰ - ۷۶۷	۵۲۴ - (شف راء)
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۹۳ - ۸۰۲	خانجہاں پھر حاجی محمد انور
۸۱۰ - ۸۱۲ - ۸۲۳ (شف حاء)	۴۸۴ - ۴۸۵
خان خالان بہادر شاہی منعم خان	خان زمان (مقرب خان) عرف
۹۶۰ - (شف میم)	شیخ نظام - ۴۸۸ (شف میم)

خواجه کلان خوافي (کفایت خان	خان میرزا - ۹۲۳
خالوي مولف) - ۱۹ - ۲۰	خجسته اختر (شاهزاده جهان شاه)
خواجه خان - ۳۰	پسر بهادر شاه - ۵۷۵ - ۵۹۹
خواص خان - ۳۸	(شف جیم)
خواجه مرای چنهي نويس	خجسته اختر پسر جهان شاه - ۹۸۷
۱۰۱ - ۱۰۲	خداداد پسر محمد مراد - ۳۲۹ - ۹۲۳
خوشحال خان کلانوت - ۱۰۷	خدابنده خان - ۵۸۸ - ۵۹۵
خواجه دیوانه - ۴۴۵	خواجه خدمتگار خان - ۹۴۰
خولجه بابای توراني (خوش خبر	خراسانیان - ۳۵ - ۳۶
خان) - ۴۴۸	خسرو آدم محمد شجاع - ۳۷
خواجه جهان وزیر - ۴۵۲	امیر خسرو شاعر - ۵۰
خوشحال خان برادر لعل کدور - ۹۸۹	خسرو چيله - ۸۵۳ - ۸۶۵
خواجهم قلي خان توراني - ۸۱۹	خضر خان - ۴۰۳
۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۸ - ۹۵۵	خلیل الله خان - ۲۲ - ۲۶ - ۳۹
میدی خیریت خان - ۲۲۴	۴۰ - ۴۴ - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۵
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸	۱۳۰ - ۲۴۱
۵۱۴ - ۵۵۵ - ۵۵۳	خلیفه سلطان شاهزاده مازندران
	۲۵۶ - ۳۱۱ - ۵۵۶ - ۶۶۳
	خلیل الله خان (حسینی بیگ
	ابراهیم خان) ۲۹۵ - ۲۹۶
	۲۹۸ - (شف الف) ۱
	خنجر خان - ۳۱۷

* مواضع و غیره *

صوبه خاندیس - ۱۹۷ - ۲۳۸
۲۷۰ - ۳۷۷ - ۴۰۵ - ۷۳۸
۷۵۱ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰

خراسان - ۷۲ - ۱۷۵ - ۲۰۲	۷۸۵ - ۷۹۴ - ۷۹۸ - ۸۸۷
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۴۵۰ - ۵۴۶	ختا - ۵۵ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۷۳۶
۹۰۲ - ۹۷۵	۹۲۵ - ۹۳۸
خرم پوره - ۲۷۳	خجسته بنديان (اورنگ آباد) -
خضر آباد - ۸۶	۵ - ۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۹
خضر پور - ۱۷۱	۱۷۸ - ۲۰۰ - ۲۰۵ - ۲۰۷
خلد آباد (خرچ عرس خلد مکان	۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۲۷۲
عالمگیر) - ۵۴۹ - ۵۸۳ - ۶۴۹	۲۷۴ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۱۵
خواف - ۷۲	۳۷۷ - ۴۱۳ - ۴۴۲ - ۴۷۵
خواص پوره - ۴۷۵	۵۲۷ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۵۶۳
خیبر - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۵	۵۷۲ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳
قلعه خیبر - ۳۹۲	۶۰۵ - ۶۲۶ - ۶۴۸ - ۶۴۹

* حرف دال - مردمان *

محمد داراشکوه پسر شاهجهان -

۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۱۲

۱۳ - ۱۴ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱

۲۲ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹

۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵

۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱

۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶

۴۷ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴

۷۷۸ - ۷۸۰ - ۷۸۶ - ۷۸۷

۷۸۸ - ۷۹۰ - ۷۹۴ - ۷۹۶

۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۵۵ - ۸۷۱

۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۸۵

۸۸۶ - ۸۸۹ - ۸۹۶ - ۹۳۶

۹۳۹ - ۹۴۲ - ۹۵۰ - ۹۵۱

۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۶۰ - ۹۶۱

(شف الف)

۸۸۹ - ۸۷۶ - ۷۹۹ - ۷۹۰	۷۰ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵
داوردان خان ۸۴۷ -	۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲
درگا داس - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۹	۸۴ - ۸۳ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۸
۴۰۷ - ۴۰۵	۱۰۴ - ۱۰۲ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵
شیخ درگاهي - ۸۸۴	۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۱۱ - ۱۰۶
درویش علي خان - ۹۴۹	۹۵۵ - ۵۵۳
دکنیان - ۱۲۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳	داود خان - ۳۹ - ۴۴ - ۴۷
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷	۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۰ - ۸۹
۱۹۸ - ۲۰۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷	۵۳۵ - ۱۸۰ - ۱۷۸ - ۱۲۹
۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱۷	۵۳۷ - ۵۳۵
۳۲۲ - ۳۳۹ - ۳۳۵ - ۳۳۷	دارا - ۸۷
۳۹۶ - ۴۳۲ - ۵۱۹ - ۷۷۸	دارا کوچه جعلي مجهول الذمب -
۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۸۶ - ۸۹۰	۱۷۶
۸۹۲ - ۹۵۸	داود خان افغان پندي - ۵۷۴
سيد دلور خان عبد الرحمن	۶۵۰ - ۶۲۳ - ۶۲۲ - ۶۲۱
خانديسي - ۲۳ - ۲۵	۷۳۳ - ۷۲۸ - ۶۹۱ - ۶۸۳
(شف عين)	۷۳۸ - ۷۴۵ - ۷۴۰ - ۷۳۷
دلور خان افغان - ۲۵	۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۵۲ - ۷۵۱
دلير خان افغان - ۴۸ - ۳۵	۷۸۳ - ۷۷۷ - ۷۵۶ - ۷۵۵
۳۸ - ۴۵ - ۴۸ - ۴۹ - ۷۰	۸۹۱ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۰۸
۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶	۹۴۵ - ۹۴۴ - ۹۵۶ - ۹۵۲
۹۷ - ۹۸ - ۱۳۸ - ۱۴۲	دلراب خان پهر جان نثار خان -

۸۸۴-۸۸۲-۸۸۰-۸۷۸-۸۷۷	۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲
دلیر جنگ (عبدالصمد خان)	۱۴۸-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹
۸۶۳-۸۶۴- (شف عین)	۱۷۸-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۴
دلیر خان عرف عبدالله بیگی	۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵
بهادر-۸۸۱-۸۸۹-۹۲۳	۱۹۴-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۵
۹۵۰-۹۵۹	۲۰۴-۲۰۷-۲۲۱-۲۲۲
دلور خان (دیگر) ۸۹۷-۹۵۹	۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴
۹۴۰	۲۳۷-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹
دوست محمد افغان - ۹۹۴	۲۷۹-۲۸۰-۲۸۴-۲۹۳
۸۹۱-۸۷۷-۸۸۰	۲۹۴-۴۹۵
دوست علی خان - ۹۲۹	دلتهمن پسر جهرنذت مهاراجه -
دهنا جادو سیده سالار رام راجا -	۲۵۹ .
۴۱۵-۴۴۴-۴۴۷-۴۴۸	دلپت راو بدیلہ - ۵۳۵-۵۳۴-۵۳۵
۴۵۰-۴۵۴-۵۲۰-۵۳۰	۵۷۲-۵۸۴-۵۸۸-۵۹۱
دسیر زمیندار - ۷۴۸-۷۴۹	دلور خان - ۶۴۰-۶۴۹-۶۴۱
دیپان سنگھ جہالا - ۱۵-۱۷	۶۹۵-۶۹۶
دیپنی سنگھ - ۱۷-۱۲۸-۲۷۷	دلیر خان برادر لطف الله خان -
دی چند آدم دارا شکوه - ۶۶	۷۹۶
راجہ دیو رای - ۳۶۸	سید دلور علی خان - ۸۲۰
دیده سقل (آخر خان) خلف	۸۴۴-۸۴۴-۸۵۱-۸۵۷
آخر خان - ۵۷۹ (شف زلف)	۸۵۹-۸۶۱-۸۶۹-۸۶۷
دیانت خان نپیرہ اصافت خان -	۸۷۱-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶

۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۰ - ۲۹۹

۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۴ - ۳۰۵

۳۴۸ - ۳۳۷ - ۳۲۹ - ۳۲۸

۳۸۲ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۶۹

۳۰۵ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۸۳

۴۴۸ - ۴۲۸ - ۴۱۶ - ۴۱۱

۴۸۸ - ۴۷۷ - ۴۶۹ - ۴۵۲

۵۱۸ - ۵۱۶ - ۵۱۱ - ۵۰۳

۵۶۲ - ۵۶۶ - ۵۶۴ - ۵۶۳

۵۷۹ - ۵۷۸ - ۵۷۱ - ۵۷۰

۵۹۱ - ۵۸۸ - ۵۸۵ - ۵۸۲

۶۲۵ - ۶۱۳ - ۶۰۸ - ۶۰۰

۶۳۳ - ۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۵

۶۴۷ - (درین صفحه معجزه)

۶۷۰ - ۶۶۸ - ۶۶۶ (است)

۶۹۱ - ۶۸۵ - ۶۸۳ - ۶۷۷

۷۲۵ - ۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۴

۷۳۸ - ۷۳۷ - ۷۳۳ - ۷۲۸

۷۴۸ - ۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۴۰

۷۷۷ - ۷۷۳ - ۷۵۱ - ۷۵۰

۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۸۱ - ۷۷۸

۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۰ - ۷۸۹

۸۵۲ - ۸۱۸ - ۷۹۶ - ۷۹۰

۹۶۰ - ۹۵۸ - ۹۴۳

دیا بهادر - ۸۴۲ - ۹۷۴

دیندار خان - ۹۲۳

* مواضع و غیره *

دکن - ۲ - ۳ - ۴ - ۵

۱۱ - ۲۱ - ۴۸ - ۶۳ - ۶۴

۷۸ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۸ - ۱۱۱

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۴

۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲

۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸

۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۹۵ - ۱۹۷

۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۷

۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۶

۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰

۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۳۷

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۱

۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۱

۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۱

۲۹۱ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸

دوآبۀ جالندر - ۷۵۷	۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۸ - ۸۰۱
دهود - ۳	۸۰۸ - ۸۱۸ - ۸۲۳ - ۸۲۵
دهار - ۱۳ - ۲۳۳	۸۴۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۵۲
دهول پور - ۲۲	۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۱
دهاندر - ۸۳	۸۴۷ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵
دهلي - ۸۶ - ۱۰۱ - ۳۳۱	۸۹۱ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۷
۵۵۰ - ۴۰۳ - ۴۳۳ - ۸۱۱	۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۱۰ - ۹۲۷
۸۴۷ - ۸۸۳	۹۳۶ - ۹۴۲ - ۹۴۶ - ۹۴۷
قصبۀ دهارور - ۱۹۷	۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۴
قصبۀ دهرنگانو - ۲۷۰ - ۲۷۵	۹۵۸ - ۹۶۵
ديپال پور - ۱۲	قلعۀ دمن - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
ديوگدھ - ۲۰۷ - ۴۶۱	دندا راجپوري - ۱۱۳ - ۲۲۴
ديوگانو - ۴۳۸	۴۵۳ - ۵۱۳
<hr/>	
* حرف د - مردمان *	قلعۀ دندا راجپوري - ۲۲۳ - ۲۲۵
راجہ دُونگر سنگھ - ۹۷۱	۲۲۶ - ۲۲۸
دُونگر سنگھ پسر واجہ اجیت	دنديري - ۳۲۸
سنگھ - ۹۷۳	قلعۀ دولتاباد - ۹ - ۱۰ - ۳۲۲
قوم دھير (بيدار) - ۲۲۳ - ۵۲۴	۳۹۰ - ۷۹۷ - ۸۹۶
۴۴۷ - ۵۲۹	دولتاباد - ۲۱ - ۴۴ - ۶۴
دِينگ مار (سکنہ) (واريل)	۳۶۵ - ۳۷۱ - ۵۳۹ - ۵۸۳
۴۲۸ - ۴۲۶	۶۴۹ - ۸۹۷
	دوراجہ - ۵۸۲

۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۹۸ - ۶۹۷

۷۱۸ - ۷۰۶ - ۷۰۳ - ۷۰۲

۷۲۳ - ۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۹

۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۱۸ - ۷۲۵

۷۷۲ - ۷۴۰ - ۷۳۷ - ۸۳۳

۹۶۳ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۷۸۳

(شف الف)

ذوالفقار بیگ - ۷۷۸ - ۷۵۲

۸۶۸ - ۷۸۰ - ۷۷۹

ذوالفقار علی خان - ۹۱۷ - ۹۱۸

۹۳۲ - ۹۲۲

* حرف راه - مردمان *

راچپوتان - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷

۵۲ - ۵۱ - ۴۳ - ۲۷ - ۲۶

۱۱۲ - ۱۱۱ - ۶۹ - ۶۶ - ۶۵

۱۹۷ - ۱۸۱ - ۱۶۶ - ۱۵۵

۲۵۴ - ۲۴۲ - ۲۴۰ - ۲۲۹

۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۵

۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۲

۲۷۵ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۷

۳۹۹ - ۳۳۵ - ۲۷۷ - ۲۷۶

* مواضع و خیره *

تالاب قل - ۱۷۵

* حرف ذال - مردمان *

ذکر با خان - ۷۶۲ - ۷۶۵

ذوالفقار خان عرف محمد بیگ -

۲۳ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۵ - ۱۴

۹۲ - ۶۰ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶

ذوالفقار خان بهادر نصرت جندک

صمصام الدوله - (اعتقاد خان)

۴۷۵ - ۴۲۰ - ۴۱۹ - ۴۱۸

۵۳۶ - ۵۳۵ - ۵۳۴ - ۵۳۳

۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱

۵۷۲ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۸

۵۸۹ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷

۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۶۱۷

۶۱۹ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷

۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹

۶۵۰ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۵

۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ - ۶۹۳

۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۱

۴۴۲ - ۸۰۳

رايي سنگهه برادر پورنمل - ۱۵۷

راجہ راي سنگهه سويہ - ۱۷۸ - ۱۸۰

راڙتان - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۳۱

۲۹۸ - ۴۶۷

اڻڙوان - ۲۶۳

رام راجا پسر سڀوا - ۲۷۱ - ۳۸۶

۴۰۰ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۳۰

۴۴۹ - ۴۵۷ - ۴۶۵ - ۴۶۱

۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۴

۵۱۶ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۸۲

رام راجا (ڏيگر) - ۴۰۴

سيد راجو - ۳۱۰

محمد راج - ۳۸۳

رام سنگهه هارا - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱

رام لڇهمن (توب) - ۶۳۹

راجي محمد خان - ۶۹۱ - ۶۹۲

۷۱۲ - ۷۲۱

رتن سنگهه راتهور - ۱۵ - ۱۷ - ۵۸۸

راجہ رتن چند ديوان سيد عبداللہ

خان - ۶۹۲ - ۷۱۳ - ۷۳۹

۵۳۴ - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹

۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۱۶ - ۶۲۰

۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۶۱ - ۶۶۲

۶۸۷ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۷۳۸

۷۶۷ - ۸۰۶ - ۸۲۷ - ۸۷۷

۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶

۹۳۱

راجہ رام سنگهه پسر بيتهلداں

۲۲ - ۲۶ - ۲۸ - ۵۱ .

راجہ راجروپ زميندار سمون - ۴۴

۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۸۵

رامداس قلعه دار بنارس - ۴۶

کنور رام سنگهه پسر راجہ جيسنگهه

۴۹ - ۱۲۳ - ۱۸۳ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۸ - ۲۰۰

۲۰۹ - ۲۹۳ - ۲۹۷ - ۲۹۹

۵۳۴ - ۵۷۲ - ۵۸۸

ميد راجي - ۴۹

کنور راي سنگهه - ۶۰

راجہ راي سنگهه راتهور - ۶۱

راناي چيتور - ۱۱۱ - ۱۱۲

۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲

۴۱۰ - ۴۰۹ - ۵۸۸ - ۵۸۷

۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۱

رحمتم علي خان - ۵۸۹ - ۵۹۲

۹۴۸ - ۹۴۶ - ۹۴۵ - ۵۹۷

۹۷۵ - ۹۴۹

رحمتم دل خان پسر جان مپار خان -

۴۳۰ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۴۹

۷۶۱ - ۴۸۸ - ۴۷۹ - ۴۷۵

رحمتم بيگ - ۷۵۳ - ۷۵۲

رحمتم بيگ خان - ۵۸۲ - ۸۷۶ - ۹۵۵

رحمتم بيگ (ديگر) - ۸۷۶

رحمتم خان افغان - ۹۵۵

رشيد خان - ۷۱ - ۳۷۷

محمدرضا رعايت خان - ۲۴۲

۷۰۸ - ۷۰۹ - (شفراء باعين)

رضا قلبي خان - ۷۰۳ - ۷۲۱ - ۷۲۳

محمد رضا قاضي القضاة - ۸۱۸

رضا محمد خان - ۹۴۵

رعد انداز خان - ۴۴

رعايت خان (محمدرضا) - ۸۴۵

۸۷۶ - ۹۵۵ - ۹۵۷ - ۹۵۹

(شفراء باضلاع)

۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۷۳ - ۷۵۷

۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۰۴ - ۷۷۶

۸۴۴ - ۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۲۴

۹۵۵ - ۸۸۳ - ۸۶۷ - ۸۴۵

۹۵۹ - ۹۵۵ - ۹۵۲ - ۹۵۱

۹۱۹ - ۹۱۷ - ۹۱۶ - ۹۱۳

۹۴۵ - ۹۴۳ - ۹۴۱ - ۹۲۳

رحمتم خان ديوان - ۴۳

رحيم بيگ - ۴۹۳

خواجه رحمت الله شجاعت خان -

۸۶۲ - ۸۶۴ - ۸۹۱

رحمتم خان - ۸۶۲

رحمتم خان بهادر دندني فيروز جنگ

۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۱۲۶

۲۱۵

رحمتم خان هپه سالار عادل خان

۱۱۸

رحمتم دشتان - ۱۴۸ - ۳۹۳ - ۵۹۳

رحمتم راز زنار دار - ۲۹۶ - ۲۹۸

۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۸ - ۳۱۳

رحمتم خان - ۴۲۱ - ۴۱۶ - ۸۹۵

رحمتم دل خان (محمدرحمتم) - ۵۷۵

محمد رفيع (ميربند خان)	رنمست خان افغان - ۳۶۱ - ۳۶۲
برادرزاده وزير خان - ۲۳۶ - ۵۹۰	رنبها بالكر مردانه - ۷۹۹ - ۸۶۶
رفيع القدر (رفيع الشان) سلطان	۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۸۸
پسر شاه عالم - ۳۳۲ - ۵۷۵	۸۸۹ - (شف باد)
۵۹۱ - ۵۹۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲	راجه روپ راتهور - ۲۷ - ۱۲۸
۹۲۳ - ۹۶۳ - ۹۷۵ - ۹۸۵	روشن ضمير - ۵۰
۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۸۱۶	روشن آرا بيگم - ۱۱۵
۸۲۵ - ۹۱۴	روح الله خان بهادر - ۱۳۵
رفيع الدوله بادشاه (شاهجهان	۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۳۷
ثاني) پسر رفيع الشان - ۶۸۸	۳۳۸ - ۳۶۱ - ۳۶۳ - ۳۹۴
۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۸ - ۸۳۹	۳۶۶ - ۳۶۹ - ۳۹۴ - ۴۰۷
۸۴۵ - ۸۵۰	۴۱۱ - ۴۱۲ - ۵۲۴
رفيع الدرجات ابوالبركات بادشاه	روح الله خان ثاني (خانه زاده
پسر رفيع الشان - ۶۸۸ - ۸۴۸	خان) - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۱
۸۵۰ - ۹۱۴ - (شف الف)	۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۵۶ - ۴۶۱
محمد رفيع حكيم منجم - ۷۰۸ - ۷۱۰	۴۶۵ - ۴۸۱ - ۴۸۷ - ۴۸۸
رفاهيت خان - ۸۹۱	۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۳
ركن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهي	۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۵ - ۸۳۲
(محمد مراد - وكالت خان)	(شف خاء)
۷۹۵ - (شف الف و ميم)	روح الله خان پسر روح الله خان
رگهناته راى رايان - ۷۰۸ - ۱۷۵	ثاني - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۹۲۸
زندوله خان - ۴۱ - ۲۰۵	رويله (قوم) - ۸۵۰ - ۸۶۲ - ۸۶۴

قصبه رانوبر - ۶۶۶

رام پوره وطن راجه اسلام خان -

۶۶۷

قلعه رانا گندهه - ۸۵۰ - ۸۵۸

رتن پور - ۸۷۵

رخنگ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۳۲ - ۱۸۸

رس - ۹۰۹

روم - ۵۵ - ۷۳۶ - ۹۰۷ - ۹۲۵

۹۳۸ - ۹۷۵ - ۹۷۸

قلعه رودسال - ۱۷۸

قلعه رهنداس گندهه - ۷۰۸

ريواري - ۹۷

* حرف زاء - مردمان *

حاجي محمد زاهد - ۷ - ۲۴۹

۲۵۰ - ۲۵۱

زبدۃ النساء بیگم - ۷۷

زبردست خان - ۱۷۸ - ۲۰۵

شاه زري زر بخش - ۵۴۹

زمره غلام - ۳۰۲

زن سنبها - ۲۲۹

زين المايدین پسر محمد شجاع

* مواضع و غیره *

آب رادي - ۴۵ - ۶۸۶

قلعه راجگندهه - ۱۱۵ - ۱۷۷

۱۸۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳

۳۹۲ - ۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۱۴

۵۲۱ - ۷۸۱

راجگندهه - ۳۸۳ - ۴۱۵ - ۴۵۰

۵۲۱

راهيري - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۴۴

۲۷۷ - ۲۸۴ - ۳۸۴ - ۴۰۵

۴۲۴ - ۴۴۹ - ۵۱۴ - ۵۱۵

قلعه راهيري - ۲۲۳ - ۲۲۶

۲۲۸ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۳۹۰

۴۵۳

رام دره - ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱

قلعه رام سلیج - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۴

رام گیر - ۲۹۳ - ۲۹۶

راني باغ - ۵۰۲

راپچور - ۵۲۴

قصبه راهون - ۴۵۸ - ۴۵۹

قلعه راهون - ۴۵۹

۷۷۲ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۵۳

۷۸۳ - ۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۴

۸۰۷ - ۸۰۶ - ۷۹۹ - ۷۸۴

۸۲۸ - ۸۲۷ - ۸۲۳ - ۸۱۴

۸۳۱ - ۸۳۹ - ۸۳۱ - ۸۲۹

۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۴۴ - ۸۴۲

۸۸۲ - ۸۷۷ - ۸۶۹ - ۸۶۵

۹۱۱ ۹۰۴ - ۹۰۰ - ۸۹۷

۹۲۴ - ۹۱۸ - ۹۱۴ - ۹۱۲

۹۴۱ - ۹۳۹ - ۹۳۴ - ۹۲۵

۹۶۳ - ۹۵۱ - ۹۴۲

ماهو بهومله (گهوسله) - ۱۱۳ - ۱۱۲

راجہ ماہو (دیگر) پسر سنبھا

پسر میوا پسر ماہو بهومله -

۳۸۵ - ۳۸۹ - ۳۸۶ - ۳۸۴

۵۲۴ - ۵۸۳ - ۵۸۲ - ۵۴۰

۷۷۸ ۷۴۳ - ۷۴۲ - ۶۲۷

۷۸۳ - ۷۸۳ - ۷۸۰ - ۷۷۹

۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۹ - ۷۸۵

۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۷۹۳

۸۹۵ - ۸۹۱ - ۸۷۵ - ۸۷۱

۹۴۹

۵۴ - ۵۳

زوب الفصاء بادشاه بیگم - ۷۷

۴۰۰ - ۵۹۹ - ۵۸۳ - ۵۴۸

۷۳۹ - ۷۳۵ - ۶۵۲

زیبت الفصاء بیگم - ۷۷ - ۷۶۰

زین الحسن - ۱۵۰ - ۱۴۹

زین المابدین خان - ۲۰۴

۵۵۵ - ۲۰۹

حضرت زین الدین قدس سید

۵۷۲

شیخ زین الدین - ۴۳۶ - ۴۳۷

زین الدین خان - ۷۰۲ - ۷۲۱

۷۲۲

• حرف شین - مردمان •

حارات - ۳۰ - ۵۶ - ۵۲۸

۵۷۸ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۵

۶۶۷ - ۶۷۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲

۶۹۳ - ۶۹۷ - ۷۰۳ - ۷۱۱

۷۱۳ - ۷۱۶ - ۷۲۳ - ۷۲۷

۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳

۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱

راجہ سحان سنگھ - ۱۴۳ - ۱۶۵	صادات خان - ۵۸۸ - ۷۹۷ - ۸۱۲
۱۷۸ - ۲۵۵	۸۱۳ - ۸۱۷
سمن بائی محبوبہ محمد	سالم سنگھ زمیگذار نوڈی - ۸۵۱
میران بخش - ۱۵۵ - ۱۵۶	وانا سانکا - ۸۹۹
مروما - ۳۵۸ - ۳۱۰	راجہ سبھا سنگھ - ۱۴۹
سربراہ خان عرف جلال چیلہ	مہبکرن بندیلہ - ۶۳ - ۱۲۸
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰	سبحان قلی خان - ۱۲۳
۳۸۱ - ۳۵۸	راجہ مہاچند - ۴۹۱ - ۷۳۳
سرافراز خان دکنی - ۱۹۴ - ۳۶۷	۷۳۵ - ۷۳۴
سروامفسد - ۴۳۱ - ۴۳۳	مہر شکوہ پسر دارا شکوہ - ۲۳
سراج الدین علی خان برادر مید	۲۵ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ - ۴۳
عبداللہ خان - ۴۹۲ - ۷۱۳	۶۶ - ۶۷ - ۷۲ - ۸۰ - ۸۲
مربند خان (مبارز الملک) -	۸۴ - ۸۵ - ۸۷
۶۹۳ - ۷۱۵ - ۷۴۸ - ۷۶۹	سید دار خان - ۷۱۸
۷۷۱ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۵	راجہ مترمال - ۲۸
۸۰۱ - ۸۱۸ - ۹۷۰ - ۹۷۱	ستر سال پسر پورنمل زمیگذار
رای مرومن کایت - ۹۰۹	جام - ۱۵۷
سعد اللہ خان - ۷۸ - ۸۶	ستر سال پسر رتن رائہور - ۵۸۸
۵۷۵ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۳	متر سال بندیلہ - ۹۵۳
۵۹۵ - ۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۲	مٹنامی (مندیہ) (گروہ فقیران) -
۸۱۳ - ۸۶۹ - ۹۵۳	۲۵۲ - ۲۵۳
۹۵۴ - ۹۵۵	سحان سنگھ مودیہ - ۱۷

۹۲۹ - ۹۳۱ - ۹۳۶ - ۹۳۴

سعادت اللہ خان - ۹۵۲ - ۹۵۶

محمد سعید خان بہادر ندیر

سعد اللہ خان - ۹۵۴ - ۹۵۷

سکندر ذوالقرنین - ۸۷

سکندر عادل شاہ والی بلجاپور -

۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲

۳۶۹ - ۴۰۷ (شف عین)

سکندر بادشاہ لودی - ۵۵۰ - ۸۳۷

سلیمان شکوہ پسر نارا شکوہ - ۶

۲۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۱ - ۴۲

۸۵ - ۱۲۳

شاہزادہ محمد سلطان - ۱۱ - ۱۲

۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۴

۳۲ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۷

۴۸ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۱ - ۷۵

۷۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴

۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۳

۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۴۷

شاہ سلیمان شاہ ایران - ۲۸۹

۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۰۴

۴۵۰

سعادت خان عرف محمد مراد

(خانہ زاد خان) - ۲۹۱

۲۹۹ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷

۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵

سید سعد اللہ خرقہ پوش - ۴۱۰

۵۵۹

محمد سعید (حیف اللہ خان)

ولد امالت خان - ۵۷۶

شیخ سعدی شیرازی رح - ۵۸۷

شاہزادہ سعید بخت پسر بیدار

بخت - ۵۹۸

ملا سعد اللہ مفتی حیدرآباد - ۶۱۵

قاضی محمد سعید - ۶۴۴

سعد اللہ خان (ہدایت اللہ خان)

پسر عنایت اللہ - ۶۷۷

۶۷۸ - ۷۳۵ - ۷۳۶ (شف)

سعید خان - ۸۶۲

سعد الدین - ۸۷۶

سعادت خان بہادر عرف میر

محمد امین - ۹۰۲ - ۹۰۶

۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۲۱

۳۷۴ - ۳۳۷ - ۳۲۸ - ۳۱۴

۳۸۸ - ۳۸۶ - ۳۸۴ - ۳۸۳

۳۰۰ - ۳۹۲ - ۳۹۰ - ۳۸۹

۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۱۵ - ۴۲۷

۴۵۰ - ۴۶۰ - ۴۶۹ - ۴۸۹

۵۴۰ - ۷۸۴

سیدی منیل - ۲۲۴ - ۲۲۵

سنتا کهور پورو آسم رام راجا

۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۲۰ - ۴۲۱

۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ - ۴۳۳

۴۳۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷

۴۴۸

منکراجی برهمن - ۷۸۴ - ۷۹۹

۸۹۱ - ۸۹۵

سنتا (دیگر) - ۷۸۷ - ۷۹۸

۸۰۹ - ۸۱۱

منتاجی مندهیا - ۸۹۱

راجہ سورج صل - ۴۶۳

موبہان قلعه دار ستاره - ۴۷۰

سوم سنکر برادر پریا فایک -

۴۳۲ - ۴۳۳

مہراب خان میر تنک - ۳۹۴

حیدر سلطان - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱

سلیم خان حبشی - ۳۴۶

سلیمان خان پنی - ۵۸۹

سلطان خان - ۵۹۵

میرزا سلطان حسین (طالع یار

خان) برادر احمد خان -

۶۱۸

حکیم سلیم - ۷۳۶

مید سلیمان نبیرا غوث الاعظم -

۸۹۶

سلیم خان افغان - ۹۵۵

سلیمان خان خوشگي - ۹۵۹

سمندر بیگ - ۳۰۲

سمندر خان - ۸۲۷

منجریک ولد آلہ وردی خان - ۵۸

میرزا سنجر نجم ثانی خراسانی -

۹۸ - ۳۳۰

منبہا (سوانی) بهر میوا

بهوسله - ۱۸۳ - ۱۹۰ - ۲۰۱

۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۹

۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۴ - ۲۷۷

۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳

۷۸۴ - ۵۸۲ - ۵۴۰ - ۵۱۳

مید قلبي - ۱۱۰

میر سیف الله پدر میر سیف الله

خان - ۹۹۹

حاجی سیف الله خان میر نرگ

۷۹۴ - ۶۴۹ - ۵۸۸ - ۵۳۸

۸۱۷ - ۹۱۵ - ۹۲۱

میر سیف خان عرف میر احمد الله

۶۱۹ - ۶۲۰ - ۹۲۸

سیف الدین علی خان برادر

سید عبد الله خان - ۶۹۲

۷۱۳ - ۷۲۹ - ۷۵۲ - ۷۷۹

۷۹۴ - ۸۵۵ - ۸۱۸ - ۸۵۹

۸۷۳ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۲۲

۹۳۲

مید علی خان - ۸۲۰ - ۹۲۳

(شف عین)

سیف الله خان (دیگر) - ۹۲۲

مید میر برادر شلیخ میر -

۲۳۰ - ۲۳۰

میر خان صوبه دار کشمیر -

۱۸۵ - ۱۲۶ - ۵۷ - ۲۵

۶۱۲ - ۶۱۱ - ۶۱۰ - ۵۷۰

۶۱۳

میدات خان پسر شهنواز خان -

۳۲۱ - ۷۴

سیدوا بهوسله پسر ساهو - ۱۱۱

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶

۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۹

۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۰

۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲

۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸

۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۰۷

۲۰۹ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸

۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶

۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰

۲۳۲ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۳۸۳ - ۳۹۰ - ۳۹۲ - ۵۱۰

* مواضع و غیره *

قلعه مالیر - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹

۲۷۰ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۰

هکندر - ۹۳۹	۷۹۷ - ۲۸۱
سلیم پور - ۳۵	صائب گانو - ۲۹۱
سلیم گنده - ۳۸ - ۴۲ - ۱۰۱	مارنگپور - ۴۹۳ - ۴۹۴
۱۲۳	سایپ روک - ۱۶۷
سلطان پور - ۲۹۹ - ۴۵۴ - ۵۸۲	سبزدار - ۶۶۷
۷۷۹ - ۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷	آب سنج - ۴۴
۷۸۲	قلعه ستاره (اعظم تارا) - ۲۲۱
سموگنده - ۲۲ - ۳۱ - ۵۸۷	۴۱۶ - ۴۵۰ - ۴۶۳
۷۱۸ - ۷۰۰	۴۷۱ - ۴۷۲ - ۷۸۰
سند - ۸۲	۷۸۱
سنگرام نگر (عالمگیر نگر) - ۱۸۸	سرمی نگر - ۴۲ - ۴۱ - ۸۵
(شف عین)	۱۲۳
پورگنده سنگمفیر - ۳۸۴	سرای خربوزه - ۲۳۷
قلعه سنسبی - ۷۷۶	سردنچ - ۵۱۶ - ۷۸۷ - ۸۵۰
پورگنده سندسر - ۸۸۹	۸۶۱ - ۹۵۰
قلعه بندر سورت - ۷ - ۲۵۰	سرای جاجو - ۵۸۷
بندر سورت - ۷ - ۴۳ - ۷۹ - ۸۲	سرای عالم چند - ۷۱۲
۱۳۱ - ۱۶۷ - ۱۷۷ - ۱۸۷	سرای روز بهانی - ۷۲۰
۲۰۳ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۹	سرای موضع بارلی - ۸۰۴
۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۲۶	سرای جهانه - ۹۱۲
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۳ - ۲۳۸	قلعه مکر - ۳۴۹ - ۳۷۰ - ۵۲۸
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۷۱	مکر - ۵۲۵

پرگنه حيرم - ۲۹۶

قلعه سيرم - ۳۰۲

ميوني (هوشنگ آباد) - ۴۵۶

ضلع سيکاکل - ۹۶۲

• حرف شين مردمان •

شاهجهان بادشاه اعلى حضرت

فردوس آشياني - ۲ - ۳

م - ۵ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳

۲۰ - ۲۱ - ۳۰ - ۳۱ - ۴۲

۲۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۹

۵۹ - ۶۲ - ۸۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲

۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷

۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۶

۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۱۴

۲۲۳ - ۲۵۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲

۲۹۵ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۲

۵۱۷ - ۵۴۱ - ۵۷۸ - ۹۰۴

۶۴۳ - ۷۳۱ - ۷۷۲ - ۸۳۷

۸۵۴ - ۸۶۶ - ۸۹۶

شاه نواز خان مفوي (خمر

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۳۸۰

۳۸۲ - ۴۹۳ - ۴۰۱ - ۴۱۰

۴۱۴ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳

۴۴۴ - ۴۵۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲

۴۴۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۹

۵۱۸ - ۵۵۹ - ۵۶۱ - ۵۸۲

۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۷۶ - ۶۸۱

۶۹۵ - ۷۴۳ - ۷۷۸ - ۸۲۳

۸۳۸ - ۹۳۸ - ۹۴۲ - ۹۴۴

۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۸ - ۹۶۹

جنگل موالک - ۳۹

صوستان - ۹۰

پرگنه سويه - ۱۱۳ - ۱۱۹

مورون - ۹۴۹

مهرند (مهرند) - ۳۳ - ۳۹

۵۷۶ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴

۶۵۸ - ۷۶۲ - ۷۷۱

مه چوبه - ۲۴۰

سهارليپور - ۴۵۴ - ۴۵۵

پرگنه مهر - ۹۵۰

سيروگانور - ۱۱۹ - ۸۸۷

خيو پور - ۱۲۰ - ۱۸۰

۷۲۷ - - - (شف باد و میم)

شاه قلی خان (تهور خان) - ۲۹۲

۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۸ - ۲۹۹

شاه قلی ایرج خانی - ۳۲۰

- ۳۲۱

میرزا شاه نواز خان صفوی

(صدرالدین محمد) - ۴۷۹

- ۴۸۰ (شف صاد)

شاه قلی خان خالوی فرخ سیر

۷۳۸ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۳۲

۹۱۵

شاه عالم قدس مود و لکی - ۷۳۷

میرزا شاه رخ - ۷۸۰

شاه علی خان - ۸۴۴

میرزا شاهور خان - ۸۴۸ - ۸۷۰ - ۸۷۱

شاه قلی خان حاکم مشهک -

- ۹۷۵ - ۹۷۷ -

محمد شجاع صوبه دار بنگاله -

۵ - ۹ - ۲۲ - ۳۳ - ۴۲ - ۴۳

۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۰

۵۱ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸

۵۹ - ۶۱ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۸

اورنگ زیب و مراد بخش -

۱۲ - ۴۵ - ۴۳ - ۴۷ - ۷۰

۷۶ - ۷۴ - ۷۵

شاه قلی خان خانجهان امیرالامرا

۲۱ - ۵۱۰ - (شف الف و خاء)

۷۸ - شاه

شاه میر پیر دارا شکوه - ۸۴

شاه شاه میر ازاولان غوث الاعظم

شاه عبدالقادر جیلانی رح -

۹۰۴

شاه عالم بهادر شاه خلد منزل (محمد

معظم) - ۲۱۲ - ۵۵۴ - ۵۸۸

۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸

۵۹۹ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵

۶۰۷ - ۶۰۹ - ۶۱۱ - ۶۱۳

۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۹

۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۸ - ۶۲۹

۶۳۵ - ۶۳۸ - ۶۴۳ - ۶۴۴

۶۴۶ - ۶۴۸ - ۶۵۲ - ۶۶۱

۶۶۲ - ۶۶۴ - ۶۶۸ - ۶۷۴

۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲ - ۶۸۳

۳۲۸ - ۳۲۲ - ۳۱۷	۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۵ - ۷۹
شریف خان - ۳۰۷ - ۵۹۵	۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷
شرف الدین بیدونان - ۹۹۷	۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵
شریعت خان قاضی - ۷۶۰	۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱
حاجی شفیع خان - ۱۷۸ - ۳۵۸	۱۱۲
محمد شفیع - ۱۸۵ - ۱۸۶	شجاعت خان (کارطلب خان -
میرزا شکرالله (شاکرخان) - ۳۳۳	۲۳ - ۳۸۰ - ۳۷۸ - ۴۷۹
خواجہ شکرالله خان (مادات	۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
خان) - ۵۷۵	۵۱۸ - ۵۱۹
میر شمس الدین بنی مختار	مید شجاعت اخن - ۵۸۴
(مختارخان) - ۱۲ (شف مہم)	۵۹۲ - ۵۹۵
شمشیر خان - ۲۰۸	شجاعت اللہ خان - ۹۱۳ - ۹۱۴
شمس خان - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹	۹۲۲ - ۹۳۲
مید شمشیرخان - ۸۷۷ - ۸۹۱ - ۸۹۵	شجاع خان ہلوی - ۹۲۳ - ۹۳۰
خواجہ شہبازخواجہ مرا - ۷ - ۳۸	شجاعت خان عرف محمد
۲۵۰	معصوم - ۹۳۸
شہاب الدین پسر قلیچ خان بہادر	شجاعت علی خان - ۹۴۵ - ۹۴۶
۲۴۷ - ۲۸۲	شجاع الدین خان - ۹۷۴
شیخ شہاب الدین سہروردی	شرزہ خان - ۲۳
شیخ الشیوخ - ۷۴۷	محمد شریف قلیچ خان - ۷۴
شہامت خان - ۵۸۸ - ۹۶۷	شرزہ خان مہدوی - ۱۹۲
شہامت خان (دیگر) - ۹۱۷	۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۱۵

شاهجهان آباد (دارالخلافة) - ۵-

۱۲ - ۲۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۵

۳۹ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷

۶۲ - ۷۵ - ۸۲ - ۸۶ - ۱۲۴

۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۵۵

۱۷۷ - ۱۸۸ - ۲۰۱ - ۲۰۳

۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۴۱ - ۲۴۶

۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۹

۲۶۶ - ۲۶۲ - ۲۷۶ - ۲۷۹

۳۲۷ - ۳۴۹ - ۴۷۷ - ۵۴۲

۵۵۱ - ۵۷۴ - ۵۷۷ - ۶۰۰

۶۰۲ - ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶

۶۴۷ - ۶۴۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴

۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴

۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۴ - ۶۸۴

۶۹۱ - ۷۰۰ - ۷۰۴ - ۷۰۵

۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۲۰

۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۷ - ۷۲۸

۷۲۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۵۷

۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۵ - ۷۹۷

۷۹۹ - ۸۰۴ - ۸۰۶ - ۸۲۵

۸۲۸ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۷

۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۹

قاضي شهاب الدين فاضل

دولتآبادي قدس الله سره

مولف تفسير بحر مواج - ۹۴۴

شيخ ميرخواني - ۱۲ - ۱۶

۲۳ - ۲۵ - ۲۷ - ۳۸ - ۴۱

۴۵ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۵

۴۸ - ۴۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲

۷۴ - ۷۵ - ۷۴ - ۵۴۲

۵۵۴ - ۹۵۵

واجه شيورام كور - ۱۳ - ۲۸

سيد شير خان بارهه - ۳۲

شيخ الاسلام قاضي القضاة پسر

قاضي عبدالوهاب - ۲۴۷ - ۲۵۸

۳۴۳ - ۳۷۹ - ۴۱۴ - ۴۳۸

شيردهان (نام توپ) - ۵۰۰

شير افغن خان - ۸۴۳ - ۹۲۱ - ۹۲۹

سيد شير خان (ديگر) - ۸۷۸

۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶

شير شاه افغان - ۹۴۸

* مواضع و غيرة *

شاهزاد پور - ۷۱۴	۸۳۸ - ۸۳۱ - ۸۴۵ - ۸۵۵
بلاد شرقی - ۷۹ - ۴۵ - ۴۷ - ۷۹	۸۴۵ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳
۸۵ - ۸۷ - ۹۸ - ۱۴۴ - ۱۷۷	(درین صفحہ ذکر زلزله است)
۲۵۶ - ۵۵۹ - ۷۰۸	۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۷ - ۸۹۸
شکار پور - ۳۹۳ - ۳۹۷	۹۰۵ - ۹۰۱ - ۹۱۰ - ۹۱۲
قصبہ شکرکھیرہ - ۹۵۳	۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸
بلاد شمالی - ۸۷	۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵
دریای شور - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۳۸۴	۹۳۹ - ۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۴۰۰ - ۴۰۴ - ۸۳۸ - ۸۶۰	۹۶۹ - ۹۶۲
شولا پور - ۳۱۹	قلعہ شاہجہان آباد - ۲۹ - ۳۹
شہزاد پور - ۵۷۶	۴۸۸ - ۴۰۲ - ۱۸۹ - ۴۶
شیراز - ۴۵۹ - ۹۴۸	۶۹۱ - ۷۷۰ - ۹۳۵
برگندہ شینز - ۷۱۴۳	شاه گنج - ۲۷۳ - ۵۷۱
	شاهجہان پورہ - ۲۷۳
● حرف صاد - مردمان ●	شاه پور - ۳۲۵ - ۴۳۱ - ۴۳۲
محمد صادق - ۲۵ - ۲۶ - ۱۳۶ - ۳۲۱	۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۷
محمد صالح - ۱۶۲	۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲
حکیم صادق خان حکیم الملک - ۵۳۹	قلعہ شاہ پور - ۴۴۱
میرزا صائب شاعر - ۴۳۰	باغ شالامار (باغ آغراآباد) - ۴۶۰
محمد صالح نجم ثانی - ۴۴۳	(شف الف)
شیخ محمد صادق - ۸۷۳	شاه آباد - ۴۴۹
صبغة اللہ خان - ۹۲۳ - ۹۳۰	شادھورہ - ۴۶۰ - ۴۶۹ - ۴۷۰

میرزا صدر الدین محمد خان	شیخ صلاح الدین ولی - ۵۱۰
(حمام الدوله میرزا شهنواز	سید صلابت خان - ۸۱۲ - ۸۱۷
خان صفوی) - ۵۷۲ - ۵۸۳	۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲ - ۹۲۸
۵۸۹ - ۵۹۶ - ۶۰۱ - ۶۸۰	صلابت خان روهله - ۸۱۴
۶۸۵ - ۶۸۶ - (شف شین)	مصمص الدوله خاندوران بهادر
صدر جهان - ۷۱۲	منصور جنگ - ۸۲۳ - ۸۳۲
صدر النساء - ۹۰۳	۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۲۸
صف شکن خان - ۱۶ - ۲۰	۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۷ - ۹۳۸
۲۳ - ۴۵ - ۶۱ - ۶۵ - ۶۷	۹۳۹ (شف میم)
۷۴ - ۳۳۶ - ۳۴۷ - ۳۵۹	صندل خان خواجه سرا - ۹۶۰
۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۸۱ - ۳۸۸	
۴۳۱ - ۵۸۷ - ۷۰۲ - ۷۱۵	
۷۲۱ - ۷۲۲	
مفتی خان پسر اسلام خان - ۱۷۶	
۸۲۷ - ۸۲۸ - ۹۱۵	
مقدرخان - ۲۹۳ - ۳۰۲ - ۴۲۷	
۴۲۸ - ۸۲۴	
صفوی خان بخشی - ۵۷۲ - ۵۸۴	
۵۸۹ - ۵۹۵	
مفسر علی خان - ۹۴۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷	
صلابت خان - ۳۱۴ - ۳۵۹ - ۳۹۴	
۵۸۹ - ۵۸۴ - ۵۱۶	

* حرف ضاد - مردمان *

میرضیاء الدین شجاعی - ۲۷۵ - ۲۸۵
ضیاء الدین خان نواسه شیخ
ابوالمکارم - ۵۹۵ - ۷۹۰ - ۷۹۶

* حرف طاء - مردمان *

محمد طاهر مشهدی وزیر خان - ۱۱
طاهر خان - ۴۵ - ۴۴
طالب خان - ۸۴۵ - ۸۷۲
طالع یار خان - ۹۲۱ - ۹۳۱
طالب محی الدین خان نبدرا

۱۷۷ - ۱۱۸ - ۱۱۶ - ۱۱۵

۱۹۳ - ۱۹۱ - ۱۸۴ - ۱۸۳

۲۲۳ - ۲۲۳ - ۱۹۸ - ۱۹۵

۲۳۴ - (شف سین)

راجہ عالم سنگھ - ۲۰

عالم گیر (نام شمشیر) - ۳۱ - ۳۲

عادل خان خوانی صوف واقعات

عالمگیری - ۳۲ - ۱۶۷

۱۷۷ - ۳۷۶ - ۵۸۴ - ۵۸۹

سید عالم بارہہ - ۴۹ - ۵۵

۱۱۰ - ۸۹۰ - ۸۹۵

سید عالم آدم سکندر شاہ

۳۲۰ - ۳۲۱

عالی تبار پسر اعظم شاہ - ۴۰۹

۵۹۴ - ۵۹۸

خواجہ عاصم - ۷۱۲ - ۷۱۵

محمد عاصم خان (مصاص الدولہ)

خاندوران بہادر - ۷۲۸

سید عالم علی خان بہادر -

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۴۶ - ۸۴۷

۸۵۳ - ۸۵۷ - ۸۷۱ - ۸۷۴

۸۷۵ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵

سعد اللہ خان - ۹۵۳ - ۹۵۷

شاہ طہماس پسر سلطان حسین

شاہ ایران - ۹۴۸ - ۹۷۵ - ۹۷۶

۹۷۷ - ۹۷۸

• حرف ظاء - مردمان •

شیخ ظریف - ۴۹ - ۵۷

سید ظفر خان بارہہ - ۲۳ - ۳۲

ظفر علی خان - ۵۹۶

ظفر خان - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۸۰۴

۸۰۶ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۹۰۸

۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۸

ظفر مند خان - ۸۷۳

• مواضع وغیرہ •

ظفر آباد (احمد آباد) - ۳۳

۳۲۷ - ۳۷۱ - ۴۵۲ (شف الف)

صوبہ ظفرنگر - ۲۹۳

• حرف سین - مردمان •

عادل شاہ - عادل خان (پکندر) -

۴ - ۵ - ۷۶ - ۱۱۳ - ۱۱۱

قاضی القضاة - ۲۱۴ - ۲۴۷

۳۷۹ - ۳۳۸

میر عبد الکریم (ملنگ خان -

میرخان) استاد زاد عالمگیر

شاه - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۱۵

۳۱۹ - ۳۳۸ - ۳۶۸ - ۳۸۱

عبد الکریم زمیندار - ۲۸۳

سید عبد اللہ خان بارہہ - ۲۹۳

۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۹ - ۳۲۱

۴۵۶ - ۵۷۵ - ۷۸۶ - ۸۵۴

۸۶۶ - ۹۱۰

عبد اللہ شاہ قطب الملک - ۳۰۸

۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱

عبد الرزاق خان لاری (مصطفی

خان) آدم ابوالحسن - ۳۱۵

۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۷

۳۵۲ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۶

۳۷۳ - ۳۹۰ - ۴۰۵ - ۴۰۵

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۷ - ۴۳۸

۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۳

۶۲۱ (شف میم)

۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۹۰ - ۸۹۱

۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵

۸۹۶ - ۹۵۰

عارف خان - ۸۹۲

سید عبد الرحمن دلار خان ولد

سید عبد الوهاب خاندیسی -

۱۲ - (شف دال)

سید عبد الوهاب خاندیسی - ۱۲

عبد الغنی خان - ۳۲

عبد اللہ بیگ ولد علی مردان خان ۳۵

سید عبد الجلیل بارہہ - ۴۶

عبد الرحمن خان بن نذر محمد

خان - ۴۹ - ۵۸ - ۶۵

سید عبد الرزاق نوکر داراشکوہ - ۶۰

عبد الجلیل - ۶۱

عبد اللہ خان - ۶۱

شاه عباس ایران - ۱۲۴ - ۱۲۷

۱۷۷ - ۱۹۴ - ۲۰۱ - ۲۰۲

۲۰۵ - ۲۵۶ - ۳۲۵ - ۴۶۳

عبد اللہ خان والی کاشغر

۲۰۹ - ۲۱۰

قاضی عبد الوهاب احمد آبادی

خواجہ عبدالحمید خان - ۵۱۸ - ۵۱۹	عبد الرؤف (حامد خان) مردار
عبد الغني خان کشميري (هادي	بيجاپور - ۳۷ - (شف ہاء)
خان) - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳	قاضي عبدالله (بعد شيخ الاسلام)
۹۲۲ - (شف ہاء)	۳۴۳
مير عبدالله نوکر محمد يار خان	عبد الرحيم خان بيوتات - ۳۵۸
۵۴۲ - ۵۴۵	۳۸۱ - ۹۳۰
عبدالله خان عرف امان الله	عبدالله خان پني افغان - ۳۶۰
بيگ ترکمان - ۵۸۹	۳۶۱ - ۳۶۲ - ۵۸۹ - ۸۱۹
عبد المطلب خان - ۵۹۵	عبد القادر پسر عبدالرزاق لاري
شيخ عبدالقادر جيلاني غوث الاعظم	۳۶۷ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۶۸۱
رح ۶۰۴ - شف غين)	عبد الرحمن خان پسر اسلام خان
عبد الرزاق خان لاري (ديگر)	۳۸۱ - ۴۹۹
(محمد معصوم) - ۶۲۱	حاجي عبد الرحيم خان پسر
عبد القدیر خان - ۶۸۸ - ۹۲۳ - ۹۳۰	اسلام خان - ۳۸۱
سيد عبدالله خان بارهه (ديگر)	عبد الوهاب استوا بادي - ۳۸۲
عرف حسن علي خان برادر	عبد العزيز خان - ۳۹۲ - ۳۹۳
حميد علي خان (قطب الملک	شيخ عبد اللطيف برهان پوري
يار وفادار ظفر جنگ)	قدس سره - ۳۹۳ - ۵۵۵
۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸	شيخ عبد الرحمن حاجي مفتي
۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۴	۴۴۴ - ۵۵۵
۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴	عبد الكريم پسر عبيد الرزاق
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰	لاري - ۴۵۹

۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۶

۹۲۲ - ۹۲۱ - ۹۲۰ - ۹۱۹

۹۲۹ - ۹۲۷ - ۹۲۵ - ۹۲۳

۹۳۳ - ۹۳۲ - ۹۳۱ - ۹۳۰

۹۳۱ - ۹۳۶ - ۹۳۵ - ۹۳۴

۹۴۲ - ۹۴۱ - ۹۴۰ - ۹۳۹ (شف حاد)

۹۹۲ - ۹۹۱ - ۹۹۰ - ۹۸۹

۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۲ - ۷۱۱

۷۲۳ - ۷۲۲

عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ

۷۶۱ - ۷۶۰ - ۷۵۹ - ۷۵۸

۷۶۵ - ۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۶۲

۸۶۱ - ۸۵۷ - ۸۵۶ - ۸۵۵

۹۳۵ - ۹۳۰ - ۹۲۵ - ۹۲۰

(شف دال) ۹۳۸

قاضي عبدالله توراني خانخانان

میرجملة قاضي جهانگیرنگر -

۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۸

(شف جیم)

شیخ عبدالله واعظ - ۷۵۵

۷۶۰ - ۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۵۷

شیخ عبدالعزیز فاضل واعظ - ۷۵۷

۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰

۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۷ - ۷۲۵

۷۳۰ - ۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۷

۷۵۷ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۳

۷۷۳ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۶۹

۷۷۷ - ۷۷۶ - ۷۷۵ - ۷۷۴

۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۹۱ - ۷۹۰

۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۹ - ۷۹۵

۸۰۴ - ۸۰۳ - ۸۰۲ - ۸۰۱

۸۱۲ - ۸۰۹ - ۸۰۸ - ۸۰۷

۸۱۸ - ۸۱۶ - ۸۱۵ - ۸۱۴

۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۱ - ۸۲۰

۸۳۳ - ۸۳۱ - ۸۲۹ - ۸۲۷

۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵ - ۸۳۴

۸۴۲ - ۸۴۱ - ۸۴۰ - ۸۳۹

۸۵۰ - ۸۴۷ - ۸۴۵ - ۸۴۴

۸۶۵ - ۸۶۰ - ۸۵۹ - ۸۵۸

۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۸۲ - ۸۷۱

۸۹۹ - ۸۹۸ - ۸۹۷ - ۸۹۱

۹۰۳ - ۹۰۲ - ۹۰۱ - ۹۰۰

۹۱۱ - ۹۱۰ - ۹۰۹ - ۹۰۸

۹۱۵ - ۹۱۴ - ۹۱۳ - ۹۱۲

عبد النبي خان ميرانه - ۹۵۲	شيخ عبد الواحد فاضل واعظ
۹۵۹ - ۹۵۶	۷۵۷
عثمان خان - ۵۸۳ - ۵۸۹ - ۵۹۵	عبد الرحيم خان (نصير الدوله)
عثمان خان قادري - ۸۵۳	عموی نظام الملك - ۸۶۰
عرب بيگ - ۲۵ - ۲۶ - ۹۵۴ - ۹۵۹	۸۷۶ - ۸۸۹ - ۹۳۹
عزيز خان روهله - ۵۲۸ - ۹۲۰	(شف نون)
عزيز بيگ خان هارمي - ۸۷۶	خواجه عبدالله خان - ۸۶۹ - ۸۷۰
۹۵۴ - ۸۷۹	عبد الرشيد - ۸۷۳
عزت خان همشيره زاد حسين علي	عبد الغني خان - ۹۲۲ .
خان - ۹۰۲ - ۹۰۵ - ۹۰۷	عبد الغني خان پسر عبد الرحيم
۹۰۸ - ۹۱۰	خان - ۹۳۰
حكيم عزت طلب خان - ۹۶۰	عبد الله خان ترين - ۹۲۳ - ۹۳۲
عسكر خان - ۷۳ - ۷۴ - ۱۷۱	عبد النبي خان (ديگر) - ۹۲۲
محمد عسکري - ۸۳۶	۹۳۳ - ۹۵۰
عطاء الله - ۱۴۲ - ۵۲۳	عبد النبي خان داروغه - ۹۳۰
عطا يار خان - ۹۵۳	عبد الله خان کاشي - ۹۳۴
شاهزاده محمد عظيم (عظيم الشان)	ملا عبد الغفور بهوره - ۹۴۲ - ۹۴۳
پسر شاه عالم - ۲۶۶ - ۳۳۲	عبد الحی پسر ملا عبد الغفور ۹۴۳
۴۰۴ - ۴۴۳ - ۵۴۶ - ۵۷۴	عبد الفتاح خان پسر عبد النبي خان
۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸	۹۵۲ - ۹۵۶ - ۹۵۹
۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳	خواجه عبيد الله خان - ۹۵۵
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰	عبد الرحمن خان داروغه - ۹۵۵

علي محمد خان - ۴۵۳	۵۹۹ - ۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۹۱
حضرت امير المومنين علي	۴۷۸ - ۴۷۷ - ۴۰۹ - ۴۰۱
كرم الله وجهه - ۴۶۱ - ۴۶۳	۴۸۴ - ۴۸۳ - ۴۸۲ - ۴۷۹
۴۸۲ - ۵۵۸	۷۰۷ - ۴۸۸ - ۴۸۶ - ۸۴۵
مير علي رضا - ۴۴۷	۷۱۵ - ۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۸
علي اصغر خان بهادر شاهي -	۷۳۶ - ۷۳۴ - ۷۲۷
۴۹۸ - ۷۰۲ - ۷۱۴ - ۷۲۴	عظمت خان - ۸۷۹
سيد علي خان برادر ابوالحسن	عظيم الدين خان - ۹۲۱
خان - ۹۳۱ - ۹۳۳ (شفيعين)	عقيدت خان پسر امير خان
علي خان - ۹۵۶	۹۳۸ - ۷۴۰ - ۴۸۸
امام علي رضا - ۹۷۶ - ۹۷۷	علي نقی - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۵۴
عمرخان - ۵۸۹ - ۵۹۴ - ۸۹۱ - ۸۹۵	علي مردان خان - ۳۵ - ۳۹
عمرخان روهله - ۹۲۳	۴۱ - ۹۴۰
عنايت خان - ۲۰۹ - ۲۶۹	علي قلی خان نوکر محمد مراد
۴۰۷ - ۵۹۹	بخش - ۳۹ - ۲۱۷ - ۲۱۸
عنايت الله خان پسر لطف الله	مير علاول ديوان محمد شجاع - ۴۹
خان نبيرق سعد الله خان -	قاضي علي اکبر پوربي - ۲۵۶
۳۸۱ - ۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۸۳	۲۵۸ - ۲۵۷
۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۵۹۵	علي مردان خان عرف حميني
۴۷۷ - ۴۷۸ - ۷۳۵ - ۷۷۳	بيگ حيدر ابادي - ۴۱۶ - ۷۵۲
۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۸۹۹	مير علي نقی نبيرق خليفه سلطان
۹۳۴ - ۹۳۹	شاهزاده مازندران - ۴۵۶

عرب - ۹۰ - ۱۱۳ - ۱۸۳

۲۴۱ - ۳۰۹ - ۳۰۰ - ۵۵۹

۵۶۳ - ۸۰۵

عراق - ۲۰۲ - ۲۳۳ - ۲۸۹

عظیم آباد (عرف پٹنہ) - ۵۳۶

۵۸۰ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۳۲

۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱

۸۳۷ - (شف ہے)

بحر عمان - ۱۴۶

عیدل آباد - ۲۷۵

*** حرف فین - مردمان ***

غازی الدین خان بہادر

فیروز جنگ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۴۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶

۳۵۸ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳

۳۸۳ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴

۴۱۵ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷

۴۴۸ - ۴۵۶ - ۴۷۷ - ۵۲۶

۵۲۷ - ۵۸۱ - ۶۱۶ - ۶۳۸

شاہ عنایت زاهد - ۶۳۸

محمد عنایت خان - ۸۶۰

میر عنایت اللہ خان - ۹۲۱

میدی عنبر یاقوت خان قائم مقام

میدی یاقوت - ۵۱۵

ملا عوض وجیہ فاضل - ۸۰

عوض خان بہادر عضد الدولہ

قصور جنگ - ۷۹۶ - ۸۵۶

۸۶۹ - ۸۷۱ - ۸۷۶ - ۸۷۸

۸۷۹ - ۸۸۱ - ۸۸۷ - ۸۸۸

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۴۶ - ۹۴۶

۹۵۰ - ۹۵۳ - ۹۵۷

عیسی بیگ - ۷ - ۱۲

شیخ عیسیٰ قدس سرہ - ۵۵۳

عیسیٰ خان مہمند - ۷۶۷

*** مواضع و غیرہ ***

عالمگیر نگر - (سنگرام نگر) - ۱۳۷

(شف مین)

عادل آباد - ۸۵۳

بندر عباسی - ۲۸

عجم - ۷۹ - ۹۰ - ۵۵۶ - ۸۰۵

غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی رح

۵۴۲ - ۱۸۹۶ (شف عین)

غوریان - ۴۵۳

غیرت خان - ۱۴۵ - ۳۰۴ - ۳۳۶

۳۴۷ - ۳۴۸ - ۴۵۱

غیاث الدین خان (شجاعت

خان) پسر اسلام خان - ۲۰۹

۲۴۹ - ۲۵۱ - ۸۹۱ - ۸۹۴

محمد غیاث خان - ۷۴۳ - ۷۴۵

۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۳ - ۸۵۴

۸۵۵ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۵

۸۷۶ - ۸۷۸ - ۸۸۱ - ۸۸۸

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۸۹۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸

غیرت خان (دیگر) - ۷۷۰

۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۸

۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۹۰۱

* مواضع و غیره *

منزل غریب خانہ - ۲۳۲

قلعہ (غیر مشہور) - ۴۷۴

* حرف واد - مردمان *

۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۷۸

۶۸۱ - ۶۹۱ - ۷۱۵

غازی الدین خان فیروز جنگ

خلف قلیچ خان فتح جنگ

نبیرہ غازی الدین فیروز جنگ

۷۴۵ - ۸۵۳ - ۹۴۶ - ۹۴۹

۹۵۱ - ۹۵۴

غازی الدین خان غالب جنگ

(احمد بیگ) - ۸۱۲ - ۸۱۳

۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲ - ۹۲۸

۹۳۳ (شف الف)

غالب خان پسر رستم خان

۸۹۰ - ۸۹۴

غالب خان (دیگر) - ۹۵۲

۹۵۵ - ۹۵۹

غازی خان صف شکن - ۹۲۶

مید غصہ نذر خان - ۹۵۴ - ۹۵۷ - ۹۵۹

غلام محمد خان نبیرہ جلال

خان - ۹۵۶

غلام علی خان - ۸۳۹ - ۹۱۰

۹۱۷ - ۹۳۴ - ۹۳۵

غلام محی الدین خان - ۹۲۳ - ۹۳۰

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۷۶ - ۲۳۳

۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱

فدائي خان ديوان - ۸۹۱ - ۸۹۵

فدوي خان - ۶۸۸

فرخ حيدر بادشاه شهيد پهر عظيم

الشان - ۳۰ - ۹۰ - ۶۹۱

۶۹۳ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹

۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸

۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲

۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸

۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲

۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷

۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۲ - ۷۳۳

۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸

۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۵۱

۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۶۰ - ۷۶۱

۷۶۳ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷

۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱

۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵

۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۷۸۱

۷۸۳ - ۷۸۶ - ۷۹۱ - ۷۹۳

فاضل خان خانصا مان - ۳۱ - ۳۴

۴۲ - ۷۸ - ۱۶۹ - ۱۷۵ - ۳۸۰

هاجي فاضل - ۲۸۶

فاضل خان صدر - ۳۸۳

فايق خان - ۹۵۶ - ۹۶۰

فتح جنگ خان - ۹۴ - ۱۹۳

فتح خان افغان آدم عادل شاه

۲۲۳ - ۲۲۴

فتح الله خان بهادر (عالمگيري)

۴۵ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۳

۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲

۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵

۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹

۵۰۰ - ۵۰۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴

فتح الله خان خوستي - ۸۷۶

فتح محمد خان - ۵۸۸

فتح علي خان - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲

فتح ياب خان - ۷۸۰ - ۷۸۱

فتح سنگهه - ۷۸۹

فتح يار خان - ۹۲۹

مير فخر الله - ۹۶۰

فدائي خان كوكه - ۴۰ - ۴۲ - ۴۳

مید فیروز خان بارهه - ۳۹
 فیروز خان میدواتی - ۴۵ - ۴۷
 ۷۵ - ۷۲ - ۸۲ - ۴۴۹ - ۴۷۵
 فیروز زند پسر محمد کام بخش ۴۲۵
 فیروز علی خان - ۷۵۲ - ۷۹۴

* مواضع و غیره *

فتیچپور (دار السروز) - ۱۱ - ۷۵
 ۷۷۶ - ۸۳۸ - ۸۴۰ - ۸۴۱
 ۸۴۳ - ۸۹۹ - ۹۰۳ - ۹۱۵ - ۹۳۵
 فرنگ - ۷۶ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴
 ۴۵۵ - ۷۳۴ - ۹۲۵ - ۹۳۷
 فردا پور - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۴۰۴
 ۷۹۹ - ۸۵۳ - ۸۸۶
 فرس - ۵۶۶
 فرید آباد - ۹۱۷
 باغ فیض بخش - ۴۶

* حرف قاف - مرمان *

قاسم خان - ۶ - ۷ - ۱۲ - ۱۳
 ۱۴ - ۱۸ - ۳۲ - ۴۲۸
 ۴۲۹ - ۴۳۵ - ۴۳۱ - ۴۳۲

۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۸ - ۸۵۵
 ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۴ - ۸۵۵
 ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۱۲
 ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
 ۸۱۷ - ۸۱۹ - ۸۲۵ - ۸۲۱
 ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۳۱ - ۸۳۳
 ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۱ - ۸۴۳
 ۸۴۸ - ۸۵۷ - ۸۶۲ - ۸۶۵
 ۸۹۱ - ۸۹۸ - ۹۰۵ - ۹۰۲
 ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۱
 ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۶۵ - ۹۷۳
 فرهاد بیگ - ۱۲۷ - ۱۶۱
 ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵
 فرنگیدان - ۲۷۷ - ۳۹۱ - ۴۰۵
 ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۲۱ - ۴۲۲
 ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶
 ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۷۵
 فرخنده اختر پسر محمد اکبر -

۲۸۸

فرخنده اختر پسر جهان شاد - ۴۸۷
 فضائل خان بیوتات - ۵۳۰
 فضل الله خان - ۷۹۵

۹۵۴ - ۹۶۰	مید قاسم خان بارهه - ۳۵
قطب الدین خان - ۱۲۹	۴۶ - ۶۱
۱۵۷ - ۲۵۷	سید قاسم شجاعی (شہامت خان)
قطب الملک عبد اللہ شاہ - ۱۹۵	۶۴ (شف شین)
۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۳۵ - ۲۹۵	قاسم علی میر نزل - ۹۱
قطب الملک ابو الحسن داماد	قاسم آقا فرستاد حسین پاشا
قطب الملک - ۲۳۵ - ۲۹۲	حاکم بصرہ - ۱۲۴
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶	قادر داد خان - ۲۵۵ - ۲۰۷ - ۹۵۳
۲۹۸ - (شف الف)	قاسم خان کرمانی - ۲۸۵
حضرت خواجہ قطب الدین ولی	قاضی خان قاضی القضاة - ۶۰۶
قدس سرہ - ۶۸۴ - ۹۱۷ - ۹۳۵	قاسم خان افغان - ۶۳۲
قطب الدین عامل - ۸۶۲	سیدی قاسم کوتوال - ۷۳۵
قلیچ خان بہادر (عابد خان) پدر	قادر داد خان (دیگر) - ۸۶۰
غازی الدین خان - ۲۶۷ - ۳۱۵	۸۷۶ - ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۳
۳۱۹ - ۳۳۰	۸۹۴ - ۹۵۳
قلیچ خان نظام الملک (چین	محمد قاسم فرشتہ مورخ - ۹۲۷
بہادر خان دہان) خلف	قباد خان - ۲۲
غازی الدین خان - ۴۴۵	شاہ قدرت اللہ فقیر - ۴۸۹ - ۷۳۶
۴۴۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹	قراول خان - ۱۴۷ - ۱۴۳ - ۱۶۵
۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۲	قزلباش خان - ۴۸
۵۸۲ - ۵۹۴ - ۶۴۳ - ۶۶۵	قزلباش (قوم) - ۴۵۱ - ۹۷۶ - ۹۷۷
۶۷۴ - ۶۹۱ - ۶۹۸ - ۷۰۰	قزلباش خان (دیگر) - ۸۴۸

کامل خان - ۲۰۸	۷۲۰ - ۷۱۸ - ۷۱۶ - ۷۱۵
محمد کاظم منشی - ۲۱۰	۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۷ - ۷۴۲
۹۶۵ - ۹۶۶	۷۴۳ - ۷۴۴ - (شف نون)
کارطلب خان - ۲۵۳	قمرالدین خان پسر اعتمان الدوله
اکبر خان افغان - ۲۷۲ - ۲۷۳	محمد امین خان - ۷۶۲
شاهزاده محمد کام بخش پسر	۷۶۵ - ۹۰۳ - ۹۰۷ - ۹۰۸
عالمگیر - ۳۱۴ - ۴۰۴ - ۴۰۶	۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۷ - ۹۳۸
۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱	۹۳۹ - ۹۵۱ - ۹۷۳
۴۲۸ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷	میرزا قوام الدین خان برادر
۴۶۰ - ۴۸۳ - ۴۸۵ - ۴۹۰	خلیفه سلطان - ۲۵۶ - ۲۵۷
۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۲	۲۵۸ - ۲۵۹ - ۳۳۶ - ۳۵۹
۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۵۹	۳۸۱ - ۴۵۶ - ۴۶۳
۵۶۴ - ۵۶۶ - ۵۷۰ - ۵۷۱	
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱	* مواضع و غیره *
۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۶	سرکار قصور - ۸۶۱
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱	قلعه قلابه - ۲۲۵ - ۲۲۸
۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵	قمرنگر - ۵۳۴ - ۹۶۰
۶۴۶ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۷۰۷ - ۷۳۸	قندهار - ۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۲۰۵
کامیاب خان - ۵۳۳ - ۵۷۲	۲۴۲ - ۹۷۷
۸۷۶ - ۸۸۹ - ۸۹۶	قلعه قندهار - ۶۳۳ - ۹۴۵
کاظم خان دیوان - ۴۶۰ - ۸۶۹	
کارطلب خان بهادر شاهانی	* حرف کاف - مردمان *

کفته (مرهٔه) - ۹۹۹	۷۱۹ - ۹۹۸
کوکلتاش خان عرف میر بدو - ۵۹۵	کالوجی - ۸۹۱
کوکله خان مهانداز - ۹۷۸ - ۹۸۰	کاکم علی خان - ۹۴۰ - ۹۹۱
کوکلتاش خان بهادر - ۹۹۷ - ۹۹۸	کب (برهمن شاعر هندی) - ۱۳
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳	کبکلس برهمن پنڈت دیوان
کوکلتاش خان محمد امین بهادر	کنجها - ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۱۹
۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰	۲۲۹ - ۲۷۱ - ۳۸۳ - ۳۸۵
۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۳ (شف الف)	۳۸۸ - ۳۸۹
کهترینان - ۹۵۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳	کهور چند جوهری - ۷۵۹
۹۷۳ - ۹۷۴	کراجہ کرن (راد کرن) - ۱۱۰
کهیم کرن - ۷۳۳	۱۱۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳
کهندر بهاریه صید سالار - ۷۷۷	کرنالکی (قوم) - ۱۹۲
۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۸	شاهزاده محمد کریم خلف شاهزاده
۸۰۹ - ۸۹۱	محمد عظیم - ۵۷۵ - ۵۷۸
کهگران (قوم) - ۸۷۰	۹۸۸ - ۷۰۷ - ۷۳۴ - ۷۳۵
کیسرسنگه پسر راجہ کرن - ۱۱۱	محمد کریم - ۴۲۱
کیسرسنگه پسر جیہ سنگه - ۱۷۹	کریم قلی خان - ۸۶۲ - ۸۶۳
کیسو رای - ۹۱۳	کرک بجلی (نام توپ) - ۵۰۰
	کشور سنگه هارا - ۳۳۵
	کفایت خان - ۱۷۹ - ۲۳۴ - ۲۳۷
	کمال خان دکنی - ۹۵۹
	کنور چند بهادر سید

• مواضع و غیره •

موبہ کابل - ۳۵ - ۳۶ - ۱۲۹
۱۴۰ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۳۰

کراره - ۴۵۰	۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۴۰
کرامانگپور - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۸	۲۴۱ - ۲۴۴ - ۲۵۹ - ۳۲۲
۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۸۴۳	۳۹۳ - ۴۴۴ - ۵۰۲ - ۵۷۳
کشمیر - ۷۸ - ۱۵۳ - ۱۵۵	۴۴۳ - ۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۲۵
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۵ - ۲۱۰	۷۴۷ - ۸۰۲ - ۸۱۸
۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۵۶ - ۳۸۱	گانبجي کولي - ۸۲
۴۰۴ - ۴۸۵ - ۵۶۷ - ۷۷۴	ملک کامروپ - ۱۳۲
۷۷۵ - ۸۴۷ - ۸۶۹ - ۸۷۱ - ۹۰۳	کاشغر - ۲۰۹
آب کشنا - ۴۶۲ - ۴۷۳	قلعه کاسه - ۳۲۸
۵۰۸ - ۵۳۸	کالیده - ۴۳۴
قلعه کليداني - ۳	کالنه - ۷۷۸
پرگنده کليپاک - ۴۳۲ - ۴۳۹	کایتمه - ۸۶۱
۴۴۰ - ۴۴۱	کاشان - ۹۳۷
بندر کنبايت - ۴۳	قلعه کتوره - ۳۲۸
قلعه کزدانه (بخشده بخش)	ولايت کچهه - ۴۲ - ۴۳ - ۸۲
۱۸۰ - ۵۰۹ - ۵۱۰ (شف باء)	کچهپور - ۱۶۱
کنواري گدهه - ۱۸۰	کرنال - ۴۱ - ۶۴۰
ولايت کوکن - ۱۱۳ - ۱۱۴	کرمان - ۷۹
۱۸۲ - ۲۲۳ - ۲۲۹ - ۲۳۳	پرگنده کري - ۸۲
۲۸۱ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳	کرنلا - ۳۶۰ - ۷۵۹
۴۰۴ - ۴۵۳ - ۵۱۴	کرناتک - ۴۱۷ - ۷۸۰ - ۹۵۲ - ۹۵۴
ولايت کوچ بهار - ۱۳۲ - ۱۳۳	قلعه کرنول - ۵۷۱

کهنیر - ۵۲۴

۱۶۲ - ۱۷۱

• حرف گاف - مردمان •

راجہ گجمنگہ کچھواہہ - ۸۴۹

۸۵۱ - ۸۵۹ - ۸۷۷ - ۸۸۵

گردہر راتھور - ۹۳

گرگین خان آدم شاہ ایران قلعه دار

قندھار - ۴۴۳ - ۴۴۴

فرقہ گرو (سکھان) - ۶۵۱

گرو گویند (سرگروہ سکھان)

۶۵۲ - ۷۶۱

گرو گویند ثانی (سچا بادشاہ)

۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۶۳ - ۶۶۹

۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴

۷۳۸ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۴

۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷

گردہر بہادر پسر دیا بہادر

۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵

۸۴۶ - ۸۵۵ - ۸۵۱ - ۸۵۷

۹۳۴ - ۹۳۸

گھانپان - ۴

گل محمد نوکر داراشکوہ - ۸۲ - ۸۴

قلعہ کورتھی - ۱۴۲

قصبہ کوهیر - ۳۱۳ - ۳۱۵

کولاپور - ۳۸۳ - ۳۸۴

کورگانو - ۳۹۳ - ۳۹۷

کوکاک - ۴۹۲

پرگنہ کولاس - ۶۳۱

کوزہ - ۴۹۸

کوال - ۹۷۲

کھجواہ - ۴۷ - ۴۸ - ۶۵ - ۶۹۸ - ۷۱۶

کھرگانون (بیجا گدہ) - ۱۵۳ - ۱۵۴

۱۶۱ - ۱۶۳ (شف باد)

قلعہ کھرگانون - ۱۵۱

قلعہ کھیلنا (مخزلنا) - ۱۹۵ - ۳۸۴

۴۹۱ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۹

۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۵ - ۵۰۷

کھیلنا - ۴۹۲

محلہ کھرکی پورہ - ۲۱۳ - ۲۱۴

پرگنہ کھیر - ۳۰۸ - ۳۱۵

قلعہ کھندیری - ۴۲۸

کھرپہ - ۴۳۴

کھارن - ۹۰ - —

گرداس پور - ۷۶۱
 گرجستان - ۹۷۷ - ۹۷۶ - ۹۷۵
 گکیر - ۲۴۲ - ۲۴۰
 گلال بار - ۲۶۸ - ۳۸۹ - ۴۰۴
 ۵۱۸ - ۴۳۴ - ۵۳۲ - ۵۴۰
 ۵۶۶ - ۸۴۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵
 گلشن آباد - ۲۸۱ - ۳۸۳
 ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۵۲۴ - ۷۴۳
 ۸۹۰ - ۸۹۱
 گلبرگه - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴
 ۳۲۷ - ۳۷۱ - ۵۴۴ - ۵۷۰
 قلعه گلبرگه - ۵۷۰
 گلکنده - ۲۹۳ - ۳۰۶ - ۳۲۴
 ۳۶۸ - ۳۷۴ - ۴۰۹
 قلعه گلکنده - ۳۲۹ - ۳۳۰
 ۳۳۱ - ۳۳۵ - ۳۴۵ - ۳۴۷
 ۳۴۹ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵
 ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۶
 ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۴۰۹
 گلکده - ۳۹۷
 آب گنگ - ۴۱ - ۴۰ - ۹۱
 ۹۴ - ۹۸ - ۱۷۲ - ۲۱۹

گلابو کهنري - ۹۷۳
 گنجعلي خان - ۶۵
 گنج سواتي (نام جهاز)
 ۴۲۱ - ۴۲۲
 گورداس راتهور - ۱۵۷
 راجه گوبال سنگه بهدرريه - ۹۲۱
 گوبال سنگه کور - ۹۵۵

● مواضع و فيرة ●

گجرات - ۸۲ - ۴۰۱ - ۶۸۱ - ۷۵۵
 گدهي ميرم - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۰۸
 گدهي کير - ۳۰۱
 گدهي منهي - ۳۱۶ - ۳۹۵
 گدهي دنديري - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲
 گدهي کوکرمنده - ۵۸۲
 گذر اکبر پور - ۱۳ - ۲۷۶ - ۶۵۱
 ۷۵۱ - ۷۸۷ - ۷۹۹ - ۸۶۵
 گذر بهدرريه - ۲۰
 گذر آب تلون (معبر قلب) - ۳۹
 آب گذر اکبر پور - ۴۵۹
 گذر بابا پيداري - ۵۱۸
 آب گذر هانديا - ۸۷۴

لطف الله خان پسر سعد الله خان

۲۵۷-۴۴۶-۴۴۸-۵۷۵-۵۹۵

لطیف شاه دکنی (هراندراز خان)

۲۹۱ (شف سین)

لطف علی خاں - ۴۶۳

لطف الله خان پانی پتی

۵۹۴ - ۶۸۸

لطف الله خان صادق - ۷۲۷

۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۶۹ - ۷۹۶

لطیف خان پنوار - ۸۹۰ - ۸۹۲

رای لعل چند - ۲۰۹

لعل کزور محبوب جهاندار شاه

۴۸۷ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۸

۶۹۹ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۷

۷۲۴ - ۷۲۵

لعل سنگهه - ۸۴۹

لودی خان - ۱۴

خاندان لودی - ۸۹۹

• مواضع و غیره •

دار السلطنت لاہور - ۳۱ - ۳۳

۳۵ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲

۵۲۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۹۴۹

قلعہ گندیبری - ۲۲۵

گندمک - ۲۴۰

گوالیار - ۲۰ - ۱۲۳ - ۵۷۹

۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۹۹ - ۵۹۹

۴۰۰ - ۸۰۰

قلعہ گوالیار - ۶۲ - ۸۷ - ۵۸۴

قلعہ گورہ - ۴۰۱

گورہ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴

سرکار گوردہ (گوردہ) - ۴۷۹

۵۱۸ - ۵۶۷ - ۶۱۷

گوندوانہ - ۶۲۰

گور کپور - ۶۶۵

گھوڑا گھاٹ - ۱۶۲

• حرف لام - مردمان •

لاچین بیگ قلماق (تسمہ کش)

(بہادر دل خان) - ۷۰۹

۷۱۰ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - (شف باد)

قوم لپی (لپی) - ۴۴۴ - ۴۶۳

سلطان لشکری - ۲۴۰

محمد لطیف دیوان - ۲۰۶

راجہ مانسنگھہ ہارا - ۳۰

۲۹۹ - ۳۰۲

مادنا کافر پندت وزیر قطب الملک

۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۸

۳۰۵ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۲

قوم مارویہ - ۴۴ - ۴۴۴

۵۲۲ - ۵۲۳

مالالو خادم شیخ برہان - ۵۵۴

مید - ارز خان صوبہ دار

(عماد الدولہ ہزبر خان)

۷۸۰ - ۸۹۷ - ۹۵۰ - ۹۵۲

۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷

۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱

۹۶۲ - ۹۶۳

مبارز خان آغریہ - ۸۹۳

سید مبارک از اولاد سید جلال ۸۹۹

متر سین زنار دار ناگر - ۸۲۵

۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۳۶

محمد متوصل خان نبی - ۸۷۹

سعد اللہ خان - ۸۶۰ - ۸۷۶

۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۹

۸۹۴ - ۸۹۵

۳۳ - ۴۴ - ۴۴ - ۸۴ - ۸۵

۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۷۱

۱۷۶ - ۲۰۲ - ۲۰۸ - ۲۱۰

۲۴۶ - ۲۵۱ - ۲۵۶

۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۲۶۶

۳۹۵ - ۵۰۲ - ۵۶۲ - ۵۷۳

۵۷۴ - ۵۷۶ - ۶۵۱ - ۶۶۰

۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۷۹ - ۶۸۱

۶۹۱ - ۷۰۷ - ۷۱۲ - ۷۶۲

۸۵۷ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۹۳۵

قلعہ لاہور - ۴ - ۱۵۵

۴ - ۴۵۹

لال ٹیکری - ۵۲۸ - ۵۲۹

لاٹھہ فیروز شاہ - ۸۰۴

لعل باغ - ۷۵۲ - ۸۵۴ - ۸۵۶

۸۷۲ - ۸۷۵

لمغان - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵

دریای لمغان - ۲۴۵

لوه گدھہ - ۶۷۱ - ۷۶۱

• حرف میم - مردمان •

مالوجی - ۱۷

متهور خان - ۸۸۴ - ۹۵۴	حاجي محراب - ۳۴۰
متي خان - ۸۹۰	سلطان محمد قلي قطب الملک
مجاهد خان - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸	۳۴۸
۳۱۷ - ۳۱۸	محمد شاه بهمنيه - ۳۴۸ - ۹۲۷
مجلس راي - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹	محمد قطب الملک - ۳۴۸
ميرزا محمد مشهدي	محمد يار خان - ۳۸۰ - ۵۴۲
(اصاله خان) - ۱۲	۵۴۵ - ۵۷۷ - ۹۱۵
محمد شاه کوه - ۱۲۳ - ۱۴۲	آقا محمد زمان - ۳۸۰
محمد قلي اوزبک - ۱۴۹	خواجه محمد بخشي محمد
محمد پسر قطب الدين - ۱۵۷	کام بخش - ۴۳۶ - ۴۸۵
محمد بيگ خان - ۱۴۳ - ۵۱۸	امام محمد رح - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۵
۹۵۴ - ۹۵۹	شاهزاده محي الملک خلف
محمد محسن پسر حاجي زاهد	شاهزاده محمد کام بخش - ۵۱۰
ملک التجار بندير سورت	مکتشسم خان پسر شينخ مير
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱	خوافي - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۷
محمد علي خان خانسامان	حکيم محسن وزير محمد کام بخش
۲۵۰ - ۲۵۱	(تقرب خان) - ۵۶۹ - ۶۸۶
ميرزا محمد مشرف غسلسخانه	(شف تاء)
۲۹۴ - ۲۹۵	محي السنه پسر محمد کام بخش
حضرت بنده نواز سيد محمد	۶۲۳
گيسو دراز - ۳۲۲ - ۳۲۷	محمود خان افغان پسر ميرزا پسر
۳۷۱ - ۳۹۲	افغان - ۶۴۴ - ۹۴۷ - ۹۴۸

۹۲۰ - ۹۲۳ - ۹۲۸ - ۹۳۲

شیخ محمد علی فاضل واعظ - ۷۵۷

محمد خان بنگش - ۸۳۴ - ۹۰۰

۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۳۱ - ۹۷۳

شیخ محمد شاه فاروقی - ۸۳۸

۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۸۹ - ۸۹۲

۸۹۳ - ۸۹۶

محبوب خان (دیندار خان) -

مرف عبد الغنی کشمیری

۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰

(شف دال و عین)

محمد علی بیفامبر - ۸۷۴

محمدی بیگ - ۸۹۰

مید محمد خان پسر اسد الله

خان - ۸۶۷ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۲۲

محمد خان - ۹۲۱

محمد خان لومی - ۹۲۷

محتشم خان ندیر شیخ میر -

خواری - ۹۵۵

خواجہ محمود خان (مبارز خان)

پسر مبارز خان - ۹۵۶

۹۵۸ - ۹۶۲

۹۷۵ - ۹۷۶

ابوال مظفر زامرالدین محمد شاه

پادشاه - اصل نامش

(روشن اختر) خاف جهان شاه

نبیر بهادر شاه - ۴۴۶ - ۸۳۹

۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۵

۸۵۰ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۶۱

۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۸۹۷

۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۲ - ۹۰۳

۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۸

۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۲ - ۹۱۷

۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۳

۹۲۴ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۳۰

۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴

۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۹

۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۵ - ۹۴۷

۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۶۲

۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۳ - ۹۷۴

۹۷۶ - ۹۷۸

محمد علی خان (دیگر) - ۶۸۸

راجه محکم سنگه - ۷۵۲ - ۷۷۹

۷۹۷ - ۹۰۴ - ۹۰۹ - ۹۱۹

قوم مرهه - ۹۰ - ۱۱۱ - ۱۲۲	مختار خان (خان عالم بهادر
۱۱۵ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴	شاهي) - ۲۳ - ۳۹۱ - ۳۹۳
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۱ - ۲۳۲	۳۹۴ - ۴۰۹ - ۴۲۸ - ۵۹۸
۲۴۸ - ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۳۰۲	۵۷۴ - ۵۷۷ - ۶۰۱ - ۷۰۲
۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۳ - ۳۹۶	مخلص خان پسر مفشگن خان
۴۰۰ - ۴۱۵ - ۴۱۸ - ۴۲۷	۱۳۴ - ۱۸۹ - ۳۸۱ - ۳۹۴
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۳ - ۴۴۶	۳۹۹ - ۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۳۷
۴۴۷ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۹	۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۴۷۷
۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶	مختار خان بلخي مختار (شمس
۵۱۱ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۷	الدين) - ۹۱۲ (شف شين)
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۷	مخلص خان (ديگر) - ۹۸۸
۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۳ - ۵۳۵	محمد مراد بخش - ۵ - ۴ - ۷
۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۸۳ - ۹۲۲	۸ - ۹ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۶
۹۲۳ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸	۱۷ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۷
۹۳۳ - ۹۳۷ - ۹۴۲ - ۹۴۳	۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۷
۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷	۳۸ - ۳۹ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۵
۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۴ - ۹۷۸	۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱
۹۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۴	مرشد قلبي خان - ۱۱ - ۱۴
۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۹۶ - ۷۹۷	۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۷۰
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۷ - ۸۰۹	مرتضى خان - ۱۶ - ۲۵۴
۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۹ - ۸۶۶	مراد خان - ۸
۸۷۱ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۸۶	مرتضى قلبي خان - ۵۵

محمد مراد فاضل - ۹۸۱	۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰
مرتضی خان (دیگر) - ۷۲۱	۸۹۱ - ۸۹۵ - ۹۴۹ - ۹۵۰
۸۹۶ - ۹۱۳ - ۹۱۴	۹۵۲ - ۹۵۵ - ۹۶۳ - ۹۶۹
میر مرتضی خفاف ایلچی -	۹۷۰ - ۹۷۲
شاه ایران - ۷۳۶	میر مرتضی - ۱۳۸ - ۱۴۹
محمد مراد کشمیری رکن	۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۶۱
الدوله (اعتقاد خان فرخ	سلطان مراد قلی - ۲۴۰
شاهی) (وکالت خان)	محمد مراد خانہ زاد - ۲۶۷ - ۲۷۰
۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳	محمد مراد خان برادر بی خوئی
(شف الف وراء)	خان - ۲۹۰ - ۲۹۵ - ۴۱۷
مرحمت خان بهادر فیل جنگ	۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۷۸
۸۰۵ - ۸۱۸ - ۸۴۸ - ۸۴۹	۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۸ - ۸۵۹	۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷
۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۷۶ - ۸۸۰	۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۴۷
۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۳۹	۵۴۸ - ۵۴۹ - ۶۱۶ - ۶۱۸
مریم مکانی والدہ محمد شاه	۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۶۱
بادشاه - ۸۵۰ - (شف واو)	میر مرتضی واعظ - ۵۴۱ - ۵۴۳
حکیم محمد مرتضی - ۸۷۶	۵۴۴ - ۵۴۵
مصتمد خان - ۲۱۱ - ۵۲۳ - ۶۲۹	مردان علی خان (هزبر خان) ۵۷۵
مستطیان - ۲۸۵	مروشد قلی خان پسر مصطفی
مسعود خبشی بیجاپوری - ۳۷۱	قلی بیگ (بادشاه قلی خان)
۳۷۲ - ۴۶۳	۵۸۸ - ۵۹۵

معظم شاه (بهادر شاه) (شاه عالم)

۱۰ - ۴۴ - ۷۸ - ۸۵ - ۹۸

۹۹ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۷۲

۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۹

۱۸۹ - ۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۲۸

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۹۲

۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۶۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۲

۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۸

۳۰۸ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۱

۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۲۲

۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۳۰ - ۳۲۹

۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۵ - ۳۳۷

۳۳۷ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳

۳۳۳ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳

۳۳۳ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳

۳۳۳ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳

۳۳۳ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳

۳۳۳ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳

۵۰۲ (شف باد و شین)

معمور خان - ۴۷ - ۱۱۱

مقام خان خانانان (مدیر جملة)

مست علي خان - ۵۹۲ - ۵۹۵

خواجه مسعود خان پهر مبارز خان

۹۵۸ - ۹۵۹

میرزا مشکی - ۸۳

میر مشرف - ۷۰۲ - ۷۲۲

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۱۲

۹۰م - ۹۱۰

مصطفی خان عرف سید ابراهیم

۶۷ - (شف الف)

مصطفی خان کشی - ۴۳۹

۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳

مصطفی قلی بیگ - ۵۸۸

مصطفی خان برادرزاده حسین

خان - ۸۶۲ - ۸۶۳

مصطفی خان (دیگر) - ۹۰م

مطلب خان - ۵۸۹ - ۵۸۴ - ۳۹۴

سید مظفر خان بارهه - ۴۸

۲۹۳ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳

۳۱۵

سید مظفر خان اسدخانی - ۵۷۲

مظفر خان (دیگر) - ۹۲۲

مظفر خان خورشیدی - ۹۵۳

۲۶۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴

۳۲۲ - ۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۰۴

۴۴۴ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۵۷۴

۵۷۵ - ۵۹۱ - ۵۹۹

(شف جیم)

معتبرخان فوجدار - ۴۰۲ - ۴۰۳

محمد معصوم پسر عبدالرزاق

لاری - ۴۴۹

معین الدین مجهول النسب

پسر محمد اکبر نبیرة عالمگیر

۷۹۳ - ۷۹۵ - ۸۰۷

مغلان - ۳۷ - ۳۸ - ۹۴ - ۱۴۰

۱۴۲ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷

۱۵۸ - ۱۵۹ - ۲۳۱ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱

۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۳۱۸ - ۳۲۹ - ۳۶۴ - ۳۷۱

۳۸۵ - ۳۹۴ - ۴۷۳ - ۴۹۵

۴۹۸ - ۵۷۸ - ۵۸۲ - ۶۶۴

۷۵۹ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵

۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱

۸۰۵ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۳

سویهدار بنگاله - ۵۰ - ۵۴

۵۹ - ۶۰ - ۷۵ - ۹۰ - ۹۱

۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۷ - ۹۸

۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۸ - ۱۱۰

۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳

۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷

۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۳

۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹

۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹

۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳

۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹

۱۷۰ - ۱۷۱ - ۲۳۰ (شف جیم)

معظم خان خسر بادشاه زاده

محمد کام بخش - ۴۱۶

حضرت خواجه معین الدین

چشتی قدس سره - ۷۴

۷۵ - ۲۵۵ - ۲۶۲ - ۴۰۸

خواجه معقول - ۸۴

معتمد خان خواجه مرا - ۱۲۳

معز الدین (جهاندار شاه) پسر

معظم شاه - ۱۲۵ - ۱۷۷

۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵

شاه مکهن - ۸۷۳

راجہ مکرائي - ۸۷۵

ملکنت خان دیوان (اعظم خان)

۱۹ - ۱۲۶ - ۲۹۳ - ۳۰۲

ملہاري دیوان چانده - ۲۰۶

ممبرن خان - ۲۵

ممتاز خان - ۱۱۹ - ۷۲۲

ممتاز محل - ۸۳۷

خواجہ منظور - ۱۰

شیخ منہاج - ۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۶۰

منور خان - ۳۹۲ - ۵۵۷ - ۵۷۲

۵۸۳ - ۵۸۸ - ۵۹۱

منعم خان خانخازان (خان زمان)

(معظ - م خان) - ۴۸۴

۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۲ - ۵۷۳

۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۷۸

۵۷۹ - ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۴

۵۹۸ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳

۶۰۴ - ۶۱۷ - ۶۲۱ - ۶۲۲

۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶

۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰

۸۶۵ - ۸۷۰ - ۸۸۰ - ۸۸۶

۸۹۲ - ۸۹۹ - ۹۰۳ - ۹۰۵

۹۰۷ - ۹۰۹ - ۹۳۳ - ۹۴۵

مغلي خطيب کش - ۶۶۵

مقرب خان - ۳۴

محمد مقیم - ۱۱۰ - ۱۳۴

مقرب خان. عرف شيخ نظام

حیدر ابادي (خان زمان

فتح جنگ) - ۳۸۳ - ۳۸۴

۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۹۱ - ۳۹۲

۹۵۷ - (شف خاء) .

محمد مقیم خانسامان محمد

مراد خان - ۴۸۶

مقصود خان - ۵۸۸

خواجہ مقبول خان ناظر - ۹۰۴

مقرب خان (دیگر) - ۹۵۴

۹۵۷ - ۹۵۸

مکند سنگه هارا - ۱۵ - ۱۷

مکرم خان حارس جونیور - ۴۷

۴۹ - ۵۸

مکرم خان پسر شيخ منور خوافي -

خان - ۳۴	۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۴۴ - ۴۴۷
مہیس داس - ۵۱	۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۶۲ - ۴۷۰
حکیم محمد مہدی حیدر آبادی -	۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶
۵۷۰	۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۹۱ - ۷۱۲
مہابت خان بہادر شاہی پھر	۷۵۲ - ۷۶۱ - ۹۵۶ (شف خار)
منعم خان - ۴۲۵ - ۴۲۶	رانی منوہر پوری زوجہ محمد
۶۶۲ - ۶۸۸ - ۷۰۵	کام بخش - ۵۱۰
مہر پرور محل شاہ عالم - ۴۲۹	منصور خان - ۵۳۷ - ۵۷۲
مہر علی خان - ۶۶۴ - ۶۶۵	۵۸۱ - ۵۸۳
مہارانی صبیحہ اجیت سنگھ	منوہر ہزاری - ۸۱۲
زوجہ فرخ سیر بادشاہ - ۸۳۳	منصور جنگ - ۹۲۵
امام مہدی آخر الزمان - ۹۷۶	حاجی منصور - ۹۶۰ - ۹۶۱
میدنی سنگھ پسر پرتھی	موہن سنگھ ہارا - ۱۷ - ۲۷۶
سنگھ - ۱۲۳	محمد مومن - ۱۵۰ - ۱۶۴
میر خان صوبہ دار کابل - ۲۰۸	موسی خان - ۱۹۴ - ۱۹۷ - ۳۱۱
۷۰۵ - ۸۱۸ - ۸۹۹	مومن خان نجم ثانی - ۳۲۱
میر میران - ۲۷۶ - ۲۹۹ - ۵۵۴	۴۶۳ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱
میرزا علی - ۶۴۱ - ۷۸۹ - ۸۹۰	موسوی خان دیوان - ۳۹۴
قاضی میر - ۶۸۱ - ۹۳۰	موہن سنگھ زمیندار (دیگر) - ۵۸۲
میرزا خان - ۷۴۵	مہابت خان - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷
میرزا بیگ خان آدم قلیج خان - ۷۴۷	۱۲۹ - ۱۷۶ - ۲۱۶ - ۲۳۰
میر علی خان - ۹۱۰	مہابت خان سابق پدر مہابت

کمیواتیان - ۹۱۲

میدان رام منشی - ۹۳۰

* مواضع و غیره *

موبد مالوا - ۳ - ۷ - ۱۱ - ۱۲۲

۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۷۹ - ۲۳۳

۳۹۹ - ۵۵۴ - ۵۱۹ - ۵۱۸

۵۴۱ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۴۷

۶۲۵ - ۶۹۳ - ۷۸۱ - ۷۸۷

۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۱۷ - ۸۲۸

۸۴۴ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۵۰

۸۵۲ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹

۸۷۷ - ۸۹۸ - ۹۴۹ - ۹۴۹

۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۷۴

ماندو شادی آباد - ۱۳

۸۴۸ - ۸۴۹

قلعه ماندو - ۷۹۹ - ۸۰۰

۸۱۸ - ۸۵۸

مازندران - ۲۵۹ - ۳۱۱

۴۹۳ - ۴۹۴

آب مانگدا - ۳۸۴

فتہرا - ۳۸ - ۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۹۹

۲۱۷ - ۸۳۵

مچھلی بندر - ۹۶۰

مچی آباد - ۵۱۰

محمد آباد (بیدر) - ۷۸۹ - ۸۹۱

(شف بآء)

قلعه محمد نگر - ۹۶۰

بندر مخه - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۷

مرتضی آباد (مرج) - ۲۷۱ - ۴۶۰

۴۶۱ - ۴۷۷

مران آباد (رکن آباد) - ۷۷۱

۷۹۱ - ۷۹۲ - ۸۰۲ - ۸۱۸

۸۷۳ - ۹۳۹

بندر مسقط - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۲۸

تہانہ مسوری - ۴۶۲

ولایت مشکیان - ۸۳

مشهد مقدس - ۹۷۵ - ۹۷۶

۹۷۷ - ۹۷۸

مصطفی آباد (چوہدرہ) - ۲۷۴

۲۷۵ - ۴۶۹ - ۷۹۸ (شف چ)

مکہ معظمہ - ۱۳ - ۴۴ - ۴۵۵

۵۵۹ - ۹۶۳

ملتان - ۴ - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۶

میرتبه سنگلهانه - ۹۵۱

• حرف نون - مردمان •

سیدناهر خان - ۲۸

نامدار خان - ۳۲ - ۱۸۹

نادره بیگم زوجه داراشکوه - ۸۳

ناکوسرهته - ۲۹۱ - ۴۴۷

ناصر خان - ۶۱۰

ناصرجنگ (حیدرقلی خان)

۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۵۵

(شفهاد)

قوم ناگران - ۹۷۱

ننهوجی (محمدقلی خان)

خویش میوا بهوسله - ۱۹۰

۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵

۲۰۰ - ۲۰۵ - ۲۰۷

نقمل پسربهو کتمل - ۸۳۵ - ۸۳۶

نجابت خان خانخازان - ۱۱

۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۳۵

۴۶ - ۴۷ - ۱۱۱ - ۱۷۶ - ۱۷۸

سید نجابت خان بارهه - ۴۸

نجابت خان (دیگر) - ۴۵۴ - ۵۴۱

۲۵۵ - ۲۷۶ - ۴۰۳ - ۴۴۴

۴۵۰ - ۴۶۲ - ۵۴۶ - ۵۶۱

۵۶۲ - ۵۷۴ - ۶۴۳ - ۶۸۵

۷۵۷ - ۷۶۰ - ۸۵۲ - ۸۵۹

قصبه ملکهیر - ۲۳۶

قلعه ملهیر - ۲۴۷ - ۲۸۵

۲۸۱ - ۲۸۴ - ۵۴۱ - ۷۸۰

۷۸۱ - ۷۹۷

ملهیر - ۲۷۷

قلعه ملکانو - ۳۷۲

ملکانو (اعظم نگر) - ۳۷۲

ملکانور - ۶۱۹

منگل بهره - ۱۹۲ - ۱۹۳

منزل علی مسجد - ۲۳۸

قلعه مندی - ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۲۴

مندی - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۷

مندور - ۵۱۶ - ۸۶۰

قلعه مونگیر - ۷۵

مونگیر - ۱۰۰

دریای موی - ۹۴۹ - ۹۷۰

میدوات - ۳۳ - ۲۵۲

میدمند - ۲۳۷

شیخ نظام میانجی - ۱۱

شیخ نظام (دیگر) (تقرب خان)

۳۳۵ - ۵۵۴

نظام الملک - ۱۱۳ - ۱۷۹

نظام الدین کوتوال (میرزا بیگ)

۲۵۷

نظر علی خان - ۴۷۸ - ۴۷۹

۴۸۰ - ۴۸۱ - ۵۱۸ - ۵۱۹

نظام الملک بهادر آصف خان

فتح جنگ (قلیچ خان)

متخلص به شاکر - ۷۴۵

۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۰

۷۵۱ - ۷۷۱ - ۷۸۳ - ۷۹۱

۷۹۲ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۸۰۲

۸۰۹ - ۸۱۲ - ۸۱۸ - ۸۲۴

۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۲

۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۷ - ۸۳۸

۸۳۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲

۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶

۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۵

۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۷۱

۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵

۷۵۵ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۷

فخیم الدین علی خان برادر

سید عبد اللہ خان - ۹۹۲ - ۷۱۳

۷۲۹ - ۸۱۴ - ۹۱۳ - ۹۱۴

۹۱۶ - ۹۲۲ - ۹۲۵ - ۹۲۹

۹۳۰ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۶

نجات علی خان برادر زادہ

عبد اللہ خان - ۹۱۷ - ۹۳۴ - ۹۳۵

نذر محمد خان - ۱۶۹ - ۵۸۰ - ۶۵

نرایں کلاں (نام بت) - ۱۳۶

نصرت خان (خاندوران) ولد

خاندوران - ۲۰

سید نصیر الدین دکنی - ۶۸

نصرت خان پسر خانچہاں - ۳۱۳

حضرت پیر نصیر الدین ہروی

طاب مرقدہ - ۵۵۴ - ۵۵۸

نصیر الدین خان ایرانی - ۸۰۰

نصرت یار خان - ۹۱۱ - ۹۲۱

۹۲۵ - ۹۲۹

نصیر الدولہ عبد الرحیم خان

عموی فتح جنگ - ۹۵۴

(شف عین) - ۶۰

حاجي يار محمد نازل - ۶۶۳

۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳

لايحيي وزير اكل خان برادر

ملا احمد قوا آتيد - ۱۷۷

۱۸۳ - ۱۹۱

ميدبي يحيي کوتوال - ۵۵۱ - ۵۵۲

يکه تاز خان - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷

بلبرز خان آغري - ۸۸۹

يوسف خان برادر کدير خان

افغان - ۲۸

يوسف خان (ديگر) ۵۳۳ - ۵۷۱

ميد يوسف خان پاولي - ۵۹۵

يوسف خان روز بهاني - ۶۳۸

۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۷

محمد يوسف خان داروغه

۷۵۲ - ۷۵۳

مير يوسف خان - ۹۵۶ - ۹۵۷

* مواضع و فيرو *

يونان - ۹۷۵

بانام زميد



۴۴۱ - ۴۵۰ - ۴۶۰ - ۴۸۵

۵۴۳ - ۵۵۹ - ۵۵۰ - ۵۴۱

۵۹۱ - ۵۷۶ - ۵۶۸ - ۵۶۶

۶۲۸ - ۶۲۶ - ۶۱۹ - ۶۰۳

۷۵۷ - ۷۰۲ - ۶۸۸ - ۶۸۵

۸۴۱ - ۸۱۱ - ۷۳۱ - ۷۲۲

۹۲۷ - ۹۰۵ - ۸۹۲ - ۸۸۰

۹۵۱ - ۹۳۸ - ۹۳۸ - ۹۳۲

۹۷۶ - ۹۷۲ - ۹۷۱ - ۹۶۳

هندون بيانه - ۹۰۲

• حرف ياء - مردمان •

ياقوت حبشي - ۱۹۳

ميدبي ياقوت خان - ۲۲۳

۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵

۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۱ - ۲۸۵

۳۵۵ - ۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۲۶

۳۹۸ - ۵۱۴ - ۵۱۵

ياقوت خواجه سرا (محمد خان) -

۳۳۹ - ۳۳۵ - ۳۰۶ - ۳۰۵

ميرزا ياولي - ۳۷۸ - ۳۳۷

۶۶۲ - ۵۷۲ - ۴۱۵ - ۳۷۹

مصدر	صله	شاعر
دست رنج و دست فرز کب، و پیشه، و مزد، و اجرت ۱۲ بهار		
نموتن	بیا موز فرزند را دست رنج	اگر دست داری چو قارون بکنج سعدی
دردن	ز دچهر رنجی که دست رنج تو خورد	گرگ پرورده را چه خواهی کرد اوجده گمانی
دردن	چو مردان دست کاری پیشه کردم	چونیکان دست فردی خویش خوردم خسرو بلوی
دسترس کنایه از امکان، و مقدور و قدرت، و ثروت، بهار		
دردن	مرا کاشکی بودی آن دسترس	که نگذاشتم حاجت کس بکس نظامی
دستک دست بردن زدن بر امر خواندن، و طلب کردن کسی، و باصطلاح ارباب		
آواز دادن بدو دست باصول، مقابل پاکوفتن ۱۲ بهار		
دردن	دستک زدن	بهار
دردن	بود در طب صاحب دستگاه	ناستد ز دستک زدن هیچگاه طغراشه
دستگاه و دستگه سرمایه که در قبض و تصرف کسی باشد ۱۲ بهار		
دردن	ولی چه دست سخن آورم برت پیداست	که موز سلیمان چه دستگاه برد مسیح کاشی
یدن	امید بوسه مردم دستگاه تازه بینید	ز خطا هر چند وقت آن دمانگست میدان صا
دن	این دستگه یوسف مصری نداده اند	یک چشم حیرت ز پاتا سر آئین
دشتن	فرود کوب مستانه راه سماع	که دارد دلم دستگاه سماع طغراشه
دادن	با دوشیک می دهند بادشهان عهده را	کسب گدائی درش دستگه تو گدائی سلمان ساجی

مصدر	صده	شاعر
نهادن یا فتن	درین چار سو چون نهم دستگاه توان ز فیض سخن یافت دستگاه دلم	که ایمن نباشم زد زردان راه که وسع خرمی از جیب شه چین پیدا نظامی گنجی حزین اصفهانی
دستگردان و بدست گردان چیزیکه به عاریت بگیرند ۱۲ بهار		
دادن کردن گرفتن گرفتن	چون تهیدستی ز حد بگذشت سمانید دستگردان کنم بے رخ جانان ساغر گر فتم از کف ساقی پیا که زرین دستگردان گرفتن	گوهر غلطان صد را دستگردان میدهند قرض بویچه چو افتاد بلا می باشد چو مفلسه که بگیرد بدستگردان زر بهار
دستگیری کسی را دست گرفتن، و لواضتن، ۱۲ بهار		
کردن	غرقه در یک بے پایان هجران را اگر	دستگیری میکنی در یک کابل سر گذشت سلا ساجی
دستور اجازت، و رخصت ۱۲ بهار		
آمدن بستن بخشیدن دادن گرفتن	چو دستور آمد بدستور شاه امور ملک را دستور بندم تا نمانی نشود دیده من بنده باشک گریه شور بدستور کنم امشب زیار رخصت آهی گرفته ایم	که گیرد و دوا سپه سوسه مردم راه بتدیر و بر آیم از که کمتر عشق دستور بخشد که کنم در تو نگاه گرده خنده شیرین دستور دستور عاجزان نگاه گرفته ایم نظامی گنجی سینگر کاشی انیر خسیکی نظامی گنجی شفا اصفهانی
مصطلح ۱۵ دستگاه نهادن، سربایه دادن و سر بگذاشتن ۱۲ بهار ۱۵ دستور بند، متصدی ۱۲ بهار		